

3 1761 05436889 9





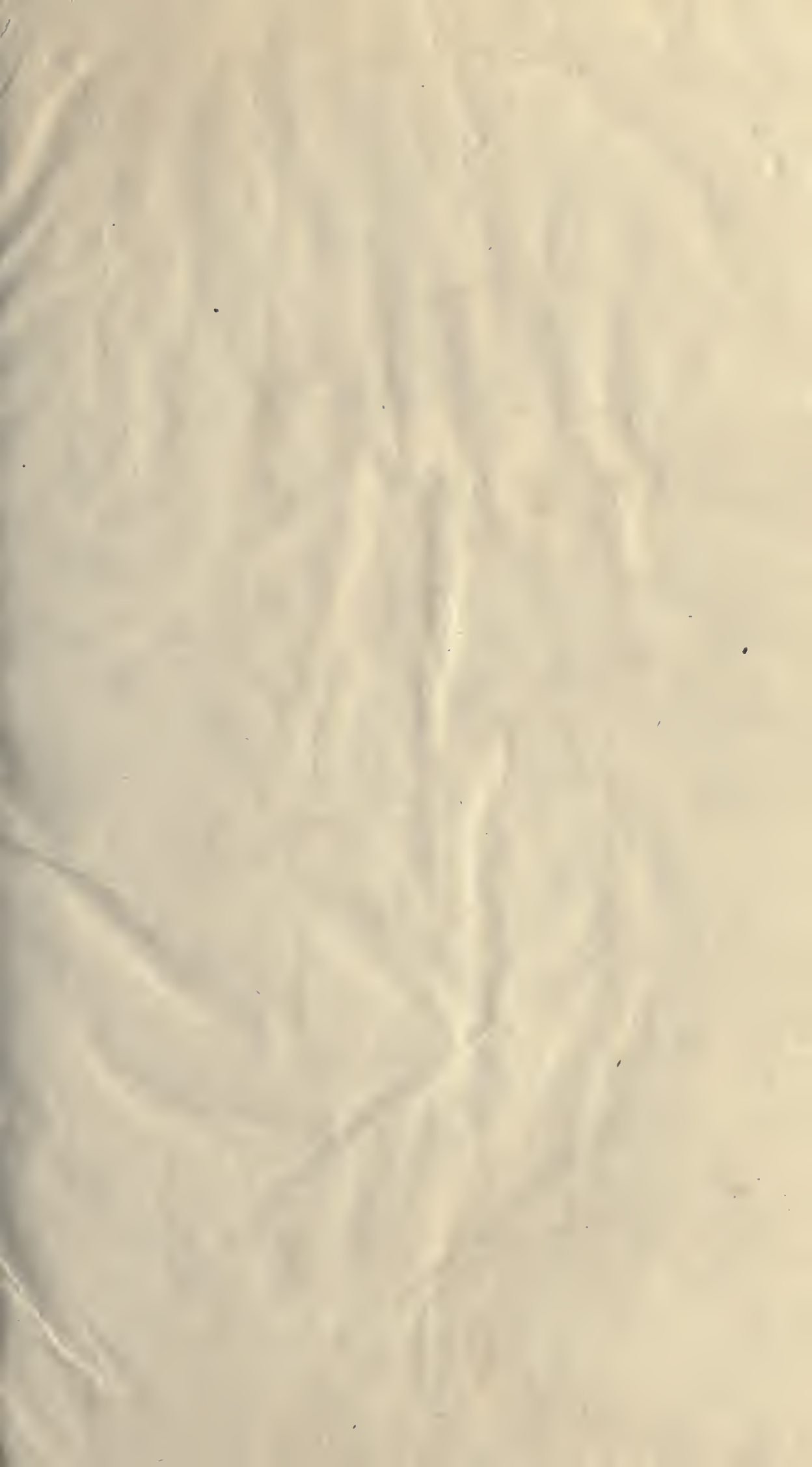
















Purchased for the  
University of Toronto Library  
from the

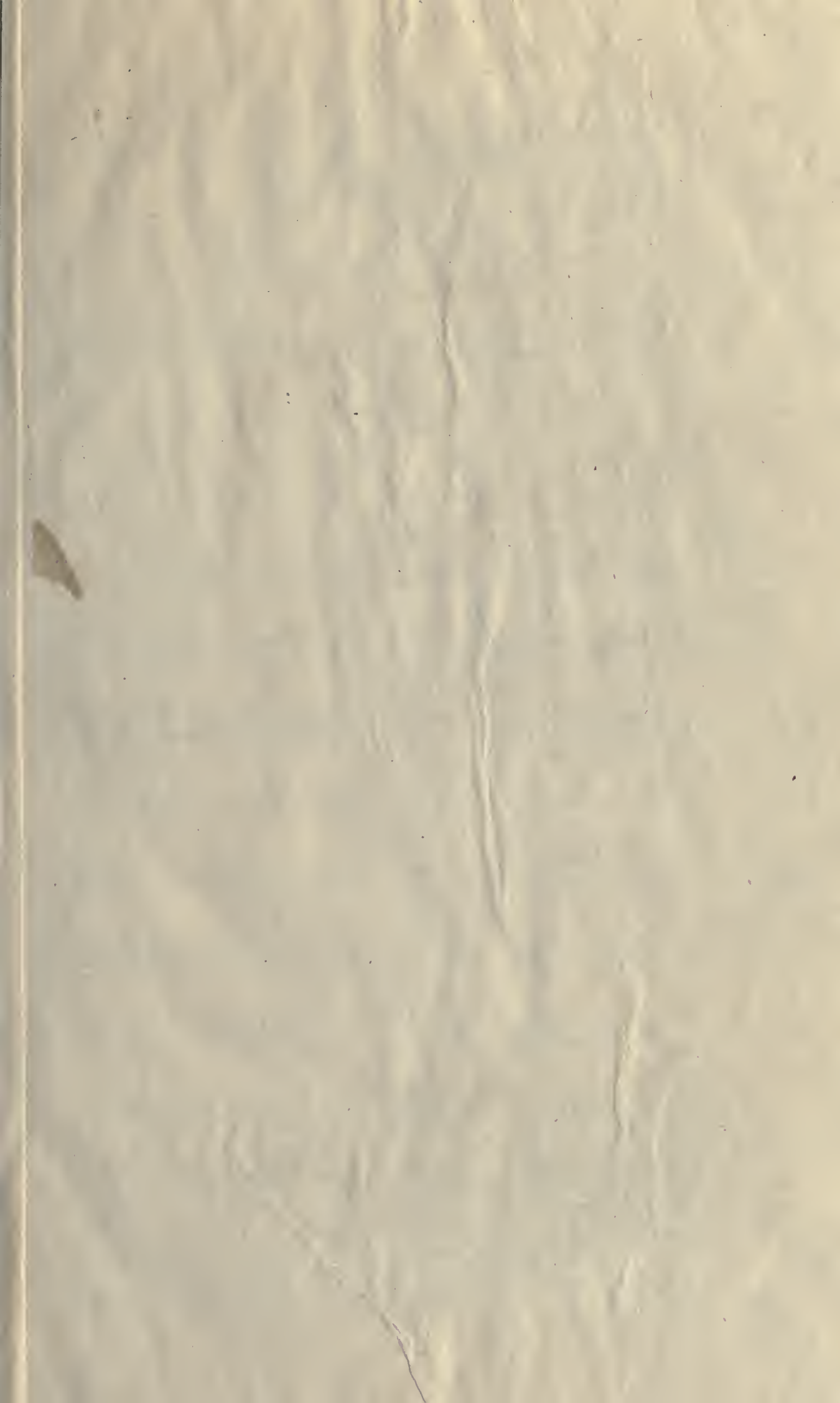
FRIENDS OF THE LIBRARY FUND











وکاف فارسی مضموم و سکون و او امر از گفتن لغت فارسی فصل یازدهم تحتانی

مع و او در لغت مرکب یونانی بضم تحتانی و سکون و او و نون بالف و

نون دوم با تحتانی باشند یونان لغت مرکب

تمت بالآخر



عليهم الصلوة والسلام است لغت عربی پید بافتح و سکون و ال مهمله دست کتف

یا کف دست تا سر بند نعمت و نیکی و ملک و منت و توانائی و خواری و دید القوس

خانه بالاتین کمان در وقت تیر انداختن و دید الباب کرده بالاتین روید الدهر همیشه

و دید الثوب آنچه از جامه زیاده آید در حین پچیدن بر چیزی لغت عربی از پنج بپیر

پدربای موحده مفتوح و دال مهمله معنی زشت و زبون **فصل یائى تحتانی** مع

سین مهمله در لغت عربی کسیر و ع بفتح اول و سکون ثانی و ای مهمله مضموم

و آخر عین مهمله معنی کرک سرخ که بر پوست تره باشد لغت عربی از صحاح جوهر

**فصل یائى تحتانی با کاف تازی** در لغت مرکب چپستی معنی دستی و ا

مندی باشد که در آن شایسته ز نفاق و ریاضت ساختگی نباشد لغت مرکب **فصل یائى تحتانی**

**با کاف عربی** در لغت فارسی یکدلی معنی نهایت اتفاق و محبت و دوستی باشد

فارسی یکپیمان بر وزن الوان معنی همیشه و بر دوام و برابر باشد لغت فارسی از زبان

یکسوئی معنی فیصله و یک جانب شدن مقدمه جز آن لغت فارسی **فصل یائى**

**تحتانی با کاف عربی** در لغت بنگله کلو بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث

مجهول معنی واحد لغت بنگله کلو بفتح تحتانی و تشدید کاف مضموم و او مجهول نیز

واحد تخنیس آن نکو بکسر نون و ضم کاف و سکون و بی نیک بهتر لغت فارسی و کلو

کلو

## فصل بیست و نهم در لغت حبشی یا اجول لسانی یا تحتانیة الف دوم <sup>مضموم</sup>

و ضمیم عربی و سکون او و لام اول موقوف و لام ثانی مفتوح و نون مفتوح با الف <sup>سیده</sup>

لفظیست که بقیام حیرت آید <sup>حبشی</sup> یعنی چه شد لغت یا تائیا تئی یا ای تحتانیة الف

و نون غننه و تائی فوقانیة مفتوح با الف رسیده و باز تحتانیة دوم با الف و نون غننه

و تائی فوقانیة مکسور با یای مجهول <sup>الف</sup> یعنی طعام خوردی لغت حبشی یا تئی تحتانی با

و نون غننه و تائی فوقانی مکسور با یای مجهول <sup>حبشی</sup> یعنی خوردن لغت یا تئو تحتانیة با الف

و نون غننه و بای موحده مضموم مع و او مجهول کلمه تعجب بقیام حیرت مکرر گفته <sup>میشود</sup>

## فصل سی و یکم تحتانی مع بای موحده و لغت بیست و نهم

بضم تین خشکی از منتخب صراح و تینیس آن پیوست بروزن فی لبست پیوسته <sup>معنی</sup> است

که همیشه و دائم و دایم باشد و معنی پیوند هم هست که ماضی پیوستن پیوند کردن <sup>و الحاق</sup>

باشد و با اصطلاح محققین و اصول ساک است از قید تقید بدرجه اطلاق حقیقت <sup>یعنی</sup>

## فصل سی و دوام اش بر اثره و قطرش محیط و اصل شد لغت فار از برهان

حطی و لغت عربی کجور بروزن مشکو برچه سرخاب لغت عربی از صحاح

## فصل سی و سوم جوهر یا تئی تحتانی با و ال جمله و لغت عربی پیداست بفتح اول و ضم

معنی ترکیبی آن است خدا و لقب از وی جناب ختم المرسلین <sup>عنی</sup> امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب <sup>لب</sup>

پیوست



باس بالفتح و سکون همزه و سین مهمله در آخر عذاب سختی و سخت شدن در جنگ لغت  
 عربی از منتخب دیگر پاس بفتح بای فارسی با الف و سین مهمله در آخر معنی محاطت  
 و ربع روز یا شب چرا که نگاهداشت هر چه بهر یک سبب تعلق دارد چون اینقدر وقت را  
 بشمار گهری با پاس زنده اندام جاز این مدت وقت را پاس نیند لغت فارسی از رسیدن  
 و در بهار عجم معنی سختی از روز یا شب نیز پاس بفتح نون با الف و سین مهمله در آخر  
 انسان لغت عربی و نیز پاس بفتح نون الف و شین معجمه در آخر تا خیر کردن لغت  
 عربی از منتخب دیگر پاس بفتح بای فارسی آخر شین معجمه بی پریشان افشان باشد  
 و معنی از هم پاشیدن بر افشان هم هست امر بر این معنی نیز آمده است یعنی پریشان  
 کن و از هم جدا ساز و بر افشان لغت فارسی و نیز پاس بیای موحده با الف  
 و شین معجمه در آخر معنی تامل کن و نیز پاس بیای فارسی لغت اردو معنی نزدیک  
 و قریب یا کسب بفتح بای تختانی و کسب بای موحده و سکون سین مهمله خشک  
 و خشکی کننده لغت بی از غیث فصل با الف و لغت فارسی یا و چنانکه معنی  
 می آید معنی دل و خاطر نیز می آید چنانکه گویند فلان چیزی زیاد من رفت لغت فارسی  
 از غیث یا و بفتح واو مد و کار این لفظ در اصل را بود بقدم رای مهمله بر واو که  
 یار است بعهده قلب کافی کردند میان او و او یار شد لغت فارسی از بهار عجم

باس  
 پاس  
 باس  
 باس  
 باس  
 باس  
 پاس



هوا <sup>نقطه</sup> ضم اول و سکون و م و خفای نون تائی هندی موقوف مخلوط اللفظ بها <sup>معنی</sup>

یک طبق از دو طبق دهان لعربی آنرا شفت لفتح نشین معجمه و فا و تا و آخر گویند و بقا

لب لغت اردو فصل یائى هوز با یائى تحتانی دلغت عربى بهیبت بر وزن

بمعنی خوف و در هشت لغت عربی همچنان با لفتح و تجمین بر انگیزه شدن بر انگیزه شدن

جنگ آن لغت عربی از صراح و منتخب کشف همیجا با لفتح کارزار و جنگ لغت عربی

همیولی با لفتح اول و ضم ثانی بواو معروف و لام مفتوح و آخر الف مقصوده معنی طینت <sup>عالم</sup>

که قابل صورت و اشکال است و در اصل معنی نپیه است و تشبیه داده اند ماده عالم بدان

و به تشدید یا نیز آمده لغت عربی از منتخب رشیدی فصل یائى هوز مع یائى تحتانی

دلغت مرکب بهیبت گون لقب جناب سالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم

لغت مرکب بهیبت ناک معنی پر بهیبت کنایه از افعی سیاه و شیر زبان مردانج <sup>نی لغت</sup>

مرکب فصل یائى هوز مع یائى تحتانی دلغت اردو همی با لفتح بمعنی بهیبت <sup>و</sup>

و تجنیس آن همی بکسر اول و فتح تحتانی ضمیر واحد مؤنث غائب معنی آن یک ن لغت

همی

باب یائى تحتانی

فصل یائى تحتانی مع الف دلغت عربی یا یسن بالفتح و سکون همزه وین <sup>مهمله</sup>

آخر نامید شدن و استن لغت عربی از منتخب در فارسی مخفف یا سمن از زبان یونان

و کسیریم و خواهر گویند لغت فارسی هم از محرم اسرار لغت فارسی است رارودنی است

مستعمل معنی رازدار عبری بطاننه کسیر بائی موحده و طای مهمله بالف و فتح نون تا در آ

گویند لغت فارسی از برهان مهمو از معنی برابر لغت فارسی همایون نام معشوقه هاست و

قصه هاست و همایون تنظیم در آورده اند و مشهور است معنی مبارک و نجسته و همیون هم

لغت فارسی از برهان فصل هاست همایون لغت فارسی هندی معنی با

لغت فارسی فصل هاست همایون لغت فارسی هندی معنی با

و شین معجمه مکسور و یا معروف معنی خنده لغت بنگله فصل هاست همایون لغت

هندسی کرنا معنی ظرافت و مزاج کردن و هندسی حاصل مصدر خندیدن عبری ضحاک کسر

ضاد و جمه و سکون حاء مهمله و کان در آخر گویند و بفار خنده لغت رود فصل هاست همایون لغت

در لغت مرکب همور عذرا کنایه از خسار محبوب لغت مرکب هموز نظر معنی جانظر

آفتاب و ایما جانب آفتاب پست لغت مرکب هموا دم کنایه از سیما و حشرات الارض لغت

مرکب فصل هاست هموز مع و او در لغت حبشی هموکبا بضم هاست هموز و سکون او و

کاف عربی و فتح بائی موحده بالف معنی خندیدن لغت حبشی و تخنیس آن در رود

هموکیا معنی شد و تمام شد فصل هاست هموز مع و او در لغت بنگله هموک ک

دوا و مجهول و ضم لام و سکون کاب معنی حلق لغت بنگله فصل هاست هموز مع و او در

هموکیا



یوسف نمونه هستی هوئی جیسے کہ چچی امی پوری پرنیجا کی صورت اور یوسف کی  
سی طلعت لغت کشمیر فصل ہائی ہوز مع فا دلغت فار ہفتا و عدد  
کہ عبری سبعین تید فارسی <sup>مفتی</sup> ہم عدد معروکہ عبری سابع گویند لغت فار <sup>فصل</sup>  
ہائی ہوز مع کاف عربی دلغت اردو ہکانا بفتح ہائی ہوز و کاف  
بالف و نون ر آخر بالف بفار راندن لغت اردو <sup>فصل</sup> ہائی مع لام دلغت کب  
ہلال ملین بمعنی بنیندہ ہلال کنایہ ز چشم عاشقیکہ بروی معشوق ہمیشہ نظر آد  
لغت مرکب ہلال منظر بمعنی نظر گاہ ہلال کنایہ ز چشم عاشقیکہ بروی معشوق  
ہمیشہ نظر دار دلغت مرکب ہلال برو کنایہ ز ابرو معشوق و نام فاصہ کبسر  
بخطاب بگی منفر گشتہ لغت مرکب ہلالی کنایہ ز ابرو معشوق و تخلص عربی ال زبا  
فارسی لغت کب <sup>فصل</sup> ہائی ہوز مع میم دلغت عبر ہم بفتح اندوہ و عوم  
و گداختن تن قصد کردن و خواب کردن کو دک را با و از خوش لغت عربی و بالکسر  
میم پرفانی و بالضم و تخفیف میم ضمیر است او شان کہ عبارت از گروه مردان با  
و تخفیف آن ہم بفتح لفظ اردو بمعنی یان یا صنیعہ جمع شکم <sup>فصل</sup> ہائی ہوز مع  
میم دلغت مرکب ہما لغت کنایہ ز فرق سلطان مرکب <sup>فصل</sup> ہائی ہوز  
مع میم دلغت فار ہمیشہ عبری اخت بفار حاجی یا موحدہ بالکشدہ

هدایت با کسر راه نمودن و راه راست گرفتن لغت عربی از رشیدی **فصل هجدهم**  
 هوز مع راتی مهمله در لغت فارسی هر اس کسر هائی هوز و راتی مهمله الف  
 و سین مهمله در آخر خوف و بیم لغت فارسی و تخمین آن هراش بفتح هائی هوز و سین در  
 بمعنی شتر و با کسر سگان در هم انداختن بر اجناس لغت عربی از منتخب **فصل نهم**  
 مهمله در لغت حبشی هر بفتح هائی هوز و راتی مهمله مشد و مکسو بمعنی خر که چارپایه  
 معروفست لغت حبشی هر ما بفتح هائی هوز و سکون ای مهمله و فتح میم و آخر الف بمعنی  
 سین و پستان لغت حبشی هر کار بفتح هائی هوز و راتی مهمله ساکن و فتح کاف تازی  
 بمعنی دست حبشی **فصل دهم** هوز مع راتی معجمه در لغت فارسی هزار  
 بفتح اول و زای معجمه الف و آخر ای مهمله نام لیل و نام باز چهارم زود و عد و محرو  
 که ده صد عدد بشمار از لغت فارسی در اردوی هند مستعمل و آن ترجمه الف است **فصل یازدهم**  
 هوز مع سین مهمله در لغت فارسی هر است بفتح اول سکون تاتوی  
 فوقانی در آخر ضمیمت لغت فارسی تخمین آن هر است عدد معروف که بر پایه نیند لغت عربی  
 با مع شین معجمه در لغت فارسی هر است و هر است عدد و کعبه  
 تمانیه و شانزده نیند لغت فارسی هر است عدد معروف که بر پایه نیند لغت فارسی **فصل بیستم**  
 با سین مهمله در لغت کسیمی هر است ن کسیمیون رز و ناری اصو

ش

ش



هوز و سوم نون غنه و دال هندی مفتوح آخرای مهمله معنی یکصد لغت انگریزی  
 با و ی و و بفتح هائی هوز بالف و دال هندی موقوف و ضم یائی تحتانی و و ا  
 معروف و ضم دال هندی و آخر نیز او معروف بمعنی مزاج شما چگونه است  
 لغت انگریزی فصل با بالف در لغت حبشی با و بفتح با و فتح دال هندی و ا  
 الف بمعنی ما در لغت حبشی فصل با بالف در لغت بنگله هاتمی بفتح اول الف و کسرتا  
 و هائی مخلوطه و یائی مجهول معنی دست لغت بنگله و تخنیش آن هاتمی بکسرتای فوقانی  
 مخلوطه تلفظ بها و سکون تحتانی معروف حیثیت بزرگ جسته کلان طوم لعربی آنرا فیل کبر  
 فاگویند فیال بفتح و فیون بالضم جمع آن بفارسی فیل رپیل به بائی فارسی و پیل بزرگ حبه  
 و مهیب را بفارسی کنج بفتح کاف و سکون نون و جمیم عربی در آخر گویند فردوسی گوید ملیت  
 ابا کوس بانای رومین و سنج با و با تازی اسپان و فیلان کنج با و لعربی  
 ز ند فیل بفتح زائی معجزه و سکون نون گویند و آن معرب بزرگه فیل است لغت اردو  
 نفالس فصل با بالف در لغت اردو هاتمی تبائی فوقانی مخلوطه تلفظ بها عضو  
 رقابل پاست که لعربی بفتح تحتانی گویند ایدی جمع آن و بفارسی دست و مقدار  
 پیبودن یعنی از سر انگشتان تا رنج را لعربی ذراع بکسرتا معجزه و رازی مهمله بالف و  
 در آخر و بفارسی ریش و ریش بفتح کسرتا گویند لغت اردو از نفالس فصل با و ا و مهمله در لغت عربی

کسرتا

حیوان لغت حبشی فصل و او مع با تاتی هوز در لغت عربی و باب بفتح اول  
 و تشدید با تاتی هوز و با تاتی موحده در آخر بسیار خشنده و همچنین و با تبه و تا از برای مبالغه است لغت  
 عربی از منتخب فصل و او با یاتی تحسانی در لغت انگلیزی و این بفتح اول و یاتی مجهول  
 و سکون نون بمعنی یک لغت انگلیزی و سایر تاتی بفتح اول و سکون تحسانی و سین مهمله  
 و فتح راتی مهمله بالف و آخر تحسانی بمعنی ولی التعم لغت انگلیزی و بیته می بفتح اول و سکون  
 تحسانی و تاتی فوقانیه موقوف با تاتی مخلوطه و میم مکسور و یاتی معروف بمعنی همراه

باب با تاتی هوز

فصل با تاتی هوز بالف لغت عربی با دی آرام گیرنده و راه نماننده و پیکان تیر و کرد  
 و گاو یک در میان خرمن گاه دارند و دیگر گاو ان گردا گردا و اگر داند تا خرمن خرد کنند و  
 نامی است از نامهای باریتعالی شانه لغت عربی از رشید  
 فصل با تاتی هوز مع لغت  
 لغت ترکی با هار قلام آدم ستمی با این گورنه بفتح هر و با بالف و فتح را با قاف مشد  
 مسو و فتح لام بالف و میم موقوف و ممدوده و دال مهمله مفتوحه و میم ساکن و سکون سورا با قاف  
 مشدده مکسوره و یاتی تحسانیه معروف و فتح هر و با مع الف رسیده الف مکسور و تحسانیه ساکن  
 غنه و ضم کاف فار بود مجهول و در امهله موقوف و نون مفتوح و با تفتح در آخر بمعنی بالا  
 قبر در تو غایط نام لغت کی فصل با بالف در لغت انگلیزی با تدر بفتح با تاتی



فصل او مع فاد لغت مرکب و فاد از نکلان و فاکنده عهد و قول لغت

فصل و او مع قاف در لغت عبر و قاف بالفتح آر میگرد و استگ و حلیم و تکمین

و گران بار ما خوزاز و قمر بالفتح بمعنی گرانبار شدن است از صراح و منتخب و کشف و قیام و کسب

و او خواندن عزا از تفسیر است و قمر بالفتح گران گوشت گران شدن گران کردن گوشت را

و شکافتن استخوان و بالکسر بار خرد است چنانکه وسق بار شتر لغت عربی از منتخب

و غیات فصل او مع کاف در لغت عربی و کالت بالفتح و بالکسر لشدن

لغت عبر از منتخب فصل او مع لام در لغت عربی و لی الحسنات صفت

بارتبعاً عز وجل چه و بالفتح نزدیک شدن دوم بار باران آمدن بتشدید یا باران دوم بعد از

و سومی که نام باران ولین بهار است و دوست دارنده و دوست یاور و نزدیک و مشکف

کار کسی و حسنات جمع حسنه بمعنی نیکی ها و نکوئی بالغت عربی و لی النعم ایضاً صفت

بارتبعاً و ولی بمعنی مذکور و نعم بکسر نون جمع نعمت لغت عربی و لا بکسر و او دوستی و محبت

و پیایی کردن کاری و نزدیک ایام و بالفتح میراث بنده آزاد و یاران و دوستان لغت

عربی از منتخب فصل او مع لام در لغت کب و لایته باشنده ولایت

و چیزیکه بک لایت تیار شده باشد لغت کب فصل او بانون در لغت حبشی

و نصفاً بفتح و او و سکون نون و فتح صاد و مهمله و فای مفتوحه بالف آله تنال هر

صورت دارد لغت عربی از ستهی لار ب **فصل** او مع راحی مهمله در لغت اردو  
 و روسی بفتح اول و سکون ای مهمله کسرال مهمله و سکون تحتاً معروض و نشانیکان  
 سپاهیان غیره شناخته شوند بعربی شعار کسبشین مجمه و عین مهمله بالف و راحی مهمله  
 در آخر گویند لغت اردو از نفاس و در عرف روزنامه اخبار را نیز گویند و لغزنی و  
 خوانند لغت اردو **فصل** او مع زامی معجمه در لغت عربی وزن بفتح واو و  
 سکون زامی معجمه و نون را آخر سنجیدن و سنجیده دادن آرمیده شدن و گوشه کوه  
 و سنجیدگی وزن لغت عربی از منتخب **فصل** او مع سین مهمله در لغت عربی  
 و ساطت بفتح بزرگوار شدن لغت عربی از منتخب و سعت باضم و  
 لغت عربی از منتخب وسطی باضم و الف مقصوره قاتل و میانه و گشت میانگی  
 لغت عربی از منتخب **فصل** او مع صاد مهمله در لغت عربی و صف بفتح  
 واو و سکون و مهمله فاد را آخر معنی پایان و لغت عربی از منتخب و صاف بفتح  
 و تشدید صاد مهمله فاد را آخر بسیار صفت کننده لغت عربی از منتخب **فصل** او  
 مع عین مهمله در لغت عربی و عظم بفتح واو و سکون عین مهمله و ظا معجمه  
 پند دادن لغت عربی از منتخب **فصل** او با غین معجمه در لغت عربی و غا بفتح و  
 و غوغا و در غل گرفتن آواز و غوغا و بالکسر و مد همزه باران و طرف لغت عربی از منتخب



فصل واو بالف در لغت حبشی و اکتیو و او بالف و فتح کاف تازی و یائی تحتانی  
 مشد مضموم و آخر او مجهول بمعنی خدا لغت حبشی واگ و او بالف و آخر کاف عربی  
 موقوف بمعنی خدا لغت حبشی فصل واو مع جیم در لغت عربی و جابهت بفتح  
 واو و یائی مفتوحه و تائی فوقانیه در آخر و شناس شدن و خوب روشن شدن و خداوند جاهد  
 بزرگوار می شدن لغت عربی از منتخب و رشیدی و چو و بضم واو و جیم عربی و سکون  
 واو و وال ممله هستی و یافتن مطلوب لغت عربی از منتخب و جیمه بر وزن سفیه مرد  
 روشناس و خداوند جاهد و مرد خوب بصورت و بزرگی و فرزندیکه در صحن ولادت سر  
 او پیشتر بر آید و نام اسپ است لغت عربی از منتخب فصل واو مع حای  
 حطی در لغت عربی و حده لا شریک له صفت باری تعالی عز اسمه و معنی آن بگانه  
 که برای او شریک نیست لغت عربی و وحدت بفتح واو و سکون حای حطی و فتح واو  
 ممله و سکون تائی فوقانی بگانه شدن و تنها شدن و یکی شدن لغت عربی فصل واو  
 مع حاتی حطی در لغت مرکب و وحدت بین لقب خاص مسلمان فصل واو  
 مع وال ممله در لغت عربی و دو و بفتح اول و ضم ثانی دو ست و نام باری تعالی جل جلاله  
 لغت عربی از غیث فصل واو مع رائی ممله در لغت عربی و رزریق بضم اول  
 سکون ثانی و کسر رائی معجمه و یائی معروف و آخر قاف سهمی از بیغای یعنی طوطه که مثل انسان

عربی و آجب بکسر جیم عربی و باقی موحده در آخر دائم و همیشه و بعضی لازم و منزه از سنده  
 و با اصطلاح حکما آنکه در وجود و بقای خود محتاج غیر نباشد و آن حقیقتی است لغت عربی  
 از غیثات و آضح بکسر ضا و معجمه و حاتی حطی آشکارا در روشن لغت عربی از منتخب  
 و الا نوعی از جامه بار یک ابریشمی و بعضی بزرگ قدر لغت عربی از غیثات و اعظ  
 بکسر عین مهمله و ظاتی معجمه بند و هنده و عاظ جمع آن لغت عربی از منتخب و رشید  
 واقع بکسر قاف و سکون عین مهمله افتاده و مرغ فرو آورنده از بهوا و فعل متعدی  
 خلاف لازم و نسر واقع ستاره ایست برابر نسر طائر لغت عربی از منتخب و اسطه  
 بکسر سین و فتح ظاتی مهمله و آخر تا بصورت با در میان بوده و میانجی و واسطه اقلاده  
 بهترین جوهر و مهره که در میان قلاده کنند لغت عربی از منتخب و ال بکسر لام و سکون  
 و ال مهمله پدر و گو سفند آستن لغت عربی از منتخب و رشیدی و ال بفتح لام  
 و خاتمی با بر وزن لاله سرگشته و شیفته و بی خبر و شتر ماده که بر بچه خود بغایت شیفته  
 و عاشق باشد لغت عربی از منتخب فصل و او با الف در لغت مرکب حدیثی است  
 لقب خاص مسلمان لغت مرکب فصل و او با الف در لغت فارسی و آسته  
 بفتح راتی مهمله از او و فارغ البال لغت فارسی فصل و او با الف در لغت انگلیزی  
 و آسرو او با الف و ثالث تاتی هندی مفتوحه و آخر راتی مهمله ساکن یعنی آب لغت انگلیزی



فارسى فصل نون با يائى تحتانى در لغت كب نيك طراز طريقه خوب  
 طرز خوب لغت مركب نيك منظر بمعنى نظر گاه نيك صفت چشم عاشق لغت مركب  
 نيك اسلوب ضد بطوار لغت مركب نيك طينت شخص نيك اصل لغت  
 مركب نيك خبرى بمعنى خبر كيه بنكي نسو با شد لغت كب فصل نون با يائى  
 تحتانى در لغت فارسى نيك كار كسيكه كار او عمده بهتر باشد لغت فارسى نيك نهاد  
 بمعنى نيك سرت لغت فارسى نيك ترم بمعنى خوب و عمده لغت فارسى فصل  
 نون با يائى تحتانى در لغت اردو بنيد بگنسون سکون في معروف و دو چون  
 غنه و وال مهله در آخر بمعنى خواب بعربى نوم بفتح نون سکون او و سيم در آخر گوئيد  
 لغت اردو و جنيس آن ر عربى بنيد بفتح نون و كسر بايى موحده و آخر ذال معجمه  
 بمعنى شراب خرم و بدل مهله نيز آمده ديگر بنيد صيغه جمع حاضر از بنيدن ديگر بنيد صيغه  
 واحد غائب از بنيدن ديگر بنيد صيغه واحد غائب از بنيدن لغت فارسى

بنيد  
 بنيد  
 بنيد

باب الواو

فصل واو مع الف در لغت عربى و احد بگجائى حطلى نهىست از اسمائے  
 باری تعالی شانه و بمعنی یکی لغت عربی از منتخب شیدی و جنیس آن و احد بگجائى  
 و سکون ال مهله بمعنی یابنده و مخترع و موجد و نیز اسمی از اسماء باری تعالی شانه

واحد

یعنی بلرز و بجنب و بلرز از بجنبان لغت فارسی از برهان نیز لو بالضم و سکون ثانی  
 مجهول معروف است که راحه باشد و مخفف بود و باشد و بوم و باشم هم هست  
 و گوشت بز کوهی را نیز گویند و بفتح اول پوست شتر بچه پرگاه کرده را که پیش ناته بچم  
 بیز تا بگمان فرزند خود شیر بد لغت عربی از منتخب برهان نیز تو بفتح ثانی فوقانی  
 و سکون ثانی یعنی تابلست که تابلش آفتاب امثال آن باشد و جای را نیز گویند  
 در صحرا که آب آن ساده بود و در عربی آنرا عذیر خوانند و بضم اول و ثانی مجهول  
 یعنی پرده و ته و لای باشد چنانکه گویند تو بر تو یعنی پرده در پرده و لای بر لای  
 و ته بر ته و بمعنی درون هم هست که در مقابل برون است و قیماق را نیز گفته اند  
 و آن پرده باشد که بر روی شیر بندد و با ثانی ساکن معروف است که بعربی  
 انت گویند و بمعنی خود هم مستعمل است که آنرا خویش و خوشتن خوانند و معانی  
 و ضیافت را هم گویند لغت فارسی از برهان **فصل نون** با هائی بهوز در لغت  
 عربی بهار بر وزن قرار روز و نام شاعر است و بچه جباری و آن نوعی از مرغ  
 لغت عربی **فصل نون** با هائی بهوز در لغت فارسی بضم نون و سکون  
 هائی بهوز عدد معروف است و تخمیس آن نه بالکسر ام نهان و گیر به بکسر موحد و هائی  
 ملفوظه بمعنی عمده و خوب گیره بفتح فوقانی و هائی ملفوظه بمعنی معروف لغت



پلمیته پنبه حلاجی کرده که برای رشتن در دست گرفته و چرخه چرخ داده رشته برآرند بعد بری  
 سبب بفتح سین مهله و کسری بای موحد و یای تحتانی معروف و آخر خاتمی معجزه موقوف  
 و بفارسی پاغند و پاغنده بای فارسی و غین معجزه و بسکون نون و فتح ذال معجزه گویند  
 و دیگر پوتی بضم بای فارسی و واو مجهول و تانی فوقانی مکسوری بای معروف بمعنی صبیته  
 و بعد بری حافده بجای حطی و کسرفا و فتح وال و آخر تا گویند دیگر بونی بفتح بای موحد و  
 کسرنون بای معروف بمعنی زن کوتاه قد که در فارسی چارشانه گویند دیگر نونی بضم  
 معروف و کسرنون دوم بای معروف بمعنی زره که در کان فصل نون مع و او لغت  
 نوک بضم اول و او مجهول و آخر کاف عربی لغت بنگله بمعنی ناخن و تجنیس آن نوک در فارسی  
 سر قلم و سر کار و و خنجر و سنان و خار و آهنی که بر موضع محکم کنند و سر بر چیزی که تیز باشد و بعضی  
 سر بای انگشتان و متقارمرغان را نیز گفته اند و باین معنی آخر بضم اول هم آمده و صاحب  
 فریبگ رشیدی نوشته که باین معنی ناوانی است لغت عربی فصل نون مع و او  
 در لغت اردو نو بفتح نون و سکون و او بمعنی نه لغت اردو و تجنیس آن نو بفتح اول  
 و سکون ثانی معروفست که نقیض کهنه باشد و باین معنی بضم اول هم درست است و لیر  
 و پهلوان را نیز گفته اند و بمعنی ناله و زاری هم آمده است و امر باین معنی هم هست یعنی  
 ناله و زاری کن و حرکت و جنبش و لرزه را نیز گویند و امر بلز زیدن و جنبانیدن هم هست

بای  
 بای  
 بای  
 بای

بای

نوارش

بضم اول

نوبت

نوپا

نوپا

نوپا

نوپا

نوپا

نوپا

نوارش بر وزن جوارش مهربانی و عنایت لغت فارسی و تجنیس آن نوارس

بضم اول و کسر تائی قرشت و سکون سین مهله خیار دراز را گویند لغت فارسی بر این

نوبت و تجنیس سکون و ال مهله عدد معروف لغت فارسی و تجنیس آن بو و با بضم صیغه

ماضی باز بودن لغت فارسی فصل نون مع و او در لغت انگریزی نونٹ

بضم نون و سکون و او مجهول و نون غنه و تائی هندی موقوف کاغذ تحصیل از لغت انگریزی

و تجنیس آن نوبت یعنی معروف فصل نون مع و او در لغت حبشی نو

بضم نون و سکون و او و کسر موحده و یائی معروف قومی از اقوام حبشیان لغت حبشی

و تجنیس آن در اردو و لوطی بضم تائی هندی و او مجهول و کسر بائی فارسی با یائی معروف

بمعنی کلاه دیگر بوٹی بضم بائی موحده و او مجهول و کسر تائی هندی و یائی معروف

بمعنی پارچه گوشت که در عربی بضمه بفتح بائی موحده و سکون ضا و معجمه و فتح عین مهله و

آخر تا گویند دیگر بوٹی بو او معروف و رسیدگی کوچک که در ادویه بکار برند دیگر

بوٹی بهر دو تائی هندی و او و یائی تهمانی معروف بمعنی چیز شکسته دیگر

پوٹی بضم بائی فارسی و او مجهول و همزه با تهمانی معروف نوعی از رفتار

اسب و شتر که بعربی آنرا جب بفتح تهمین و اول حرف خانی معجمه و بهر دو بائی

موحده و بفارسی پویه گویند دیگر پوٹی بضم بائی فارسی و او مجهول نون بایمی

معروف



که در هندوستان شهرت اردو ابواسحاق طعمه گوید پس از سی سال اسحاق  
 شد تحقیق این معنی را که بورانی است با دنج و با دنج است بورانی را که با دنجان دروغ  
 گاو بریان کرده در دوع اندازند و صبا قاموس مید که بورانیه طعامی است دیگر لغت فارس  
 از نفاس فصل نون مع و او در لغت فارس نویسند معنی کاتب لغت  
 فارسی نوید بضم نون و کسر و او ویای مجهول خبر خوش از برهان و در بهار عجم و موید  
 بفتح نون یا تی مجهول معنی مذکور آمده و آنچه در مردم نقیصین مشهور شده است خطا  
 است و جنسی آن نوید بضم نون و او مجهول و فتح تحتانی و سکون ال بروزن گوید  
 بمعنی بلرز و و بنالده و نحوه کند و با یای مجهول بروزن امید مژده و مژده گانی و خبر خوش  
 و هر چیز که سبب خوشحالی شود و بشارت دادن بظیافت و مهمانی و امید و آرزو  
 و وعده کردن بخدمت دیوانی و کارهای بزرگ بانفع و فائده و بمعنی متحرک لرزان  
 شد و لرزید هم آمده است لغت فارسی از برهان نو بهار بروزن بر قرآن  
 فصل باشد از فضول اربعه و نام آتشکده بلخ است و آنرا بر مک که اولین  
 بر آنکه بود ساخت و سقف و دیوار آن را بدیبا سی الوان آراسته گردانیده  
 و نام ماه دوم است از سال ملکی و نام بتخانه است و بعضی گویند همان خانه بزرگ  
 که در بلخ ساخته بودند و در آن عبادت آتش میکردند لغت فارسی از برهان

موهای پیشانی و بزرگان قوم جمع ناصیه لغت عربی از منتخب نونه بضم نون سکون  
واو و فتح نون و م و آخر با بصورت با مناک قرن لغت عربی از منتخب و جنیس

نوبه بفتح نون و سکون و م و بائی موحده مفتوح وقت چیزی و کار سخت  
و مصیبت کسی رسیده لغت بی از منتخب نیز نوبه بفتح فوقانی از گناه باز

عربی از منتخب نواجد بفتح نون و او با الف و کسر حمیم عربی و ذال معجره در آ  
جمع منتهی الجموع نایبندند اینک بعد بلوغ پسین همه ندان پیدا شود لغت بی از

فصل نون مع و او و لغت کب نور افروز نام و باریتا لغت کب  
نور افرا لقب چمنه جناب کرار علیه السلام که از ویاده قمر بر آمد لغت کب

نور عذار خاص چهره جناب سالتما صلی الله علیه آله لغت کب طرز طریقه  
نولغت کب نوحه خوان خواننده نوحه لغت کب نوحه گو مصنف نوحه لغت

مرکب نورانی بالضم روشن نسوب نور الف نون اندست چنانچه در حقانی و  
رتبانی و جنیس آن نورانی بالفتح نسوب نور که بفتح اول معنی شگوفه است لغت

عربی از غیث و نیز نورانی نسوب شهر توران نیز نورانی بضم موحده سکون  
واو معروف و رای مهمله با الف رسیده و کسر نون سکون تحتانی معروف طعام

نسوب بسو بوران دختر حسن ابن سهل زوجه خلیفه مامون ظاهر اسمین برانی است

نوبه  
نوبه

نورانی  
نورانی  
نورانی



جو ر یعنی شگوفه سفید و شگوفه زرد لغت عربی از منتخب و نیز جو ر بفتح موحده و سکون او  
 از مودن کاس شدن بازار و هلاک شدگان و بد معنی جمع با بر است و با بضم طاک شده  
 و فاسد گشته که در چیزی نباشد جمع و مفرد هر دو آمده است لغت عربی از منتخب و نیز  
 ثور بفتح فوقانی و سکون راتی مهله میانجی قوم و ظرفیت که در و آب می خورد لغت  
 عربی از منتخب و نیز ثور بفتح ثانی مثلثه و سکون و او و راتی مهله در آخر گاونر و پدر قبیله  
 از بنی مضر که سفیان ثوری از است و نام کو بهیست از مکه که شب هجرت رسالت  
 صلی الله علیه و آله و سلم بغار آن کوه مخفی شدند و نام برجیست از برجهای آسمان و  
 پیشواتی قوم سفیدی که در ناخن شود و احمق و مرد نادان و بر خاستن گرد و جز آن  
 و بر آمدن خصیه و بر بستن ملخ و جز آن و ظاهر شدن خون لغت عربی از منتخب و هم  
 ثور بضم نون و او و مجهول و آخر زاتی معجمه موقوف یعنی بینی لغت انگریزی و نیز  
 ثور بضم نون و سکون و او و مجهول و زاتی فارسی یعنی کاج و صنوبر باشد و بعضی گویند  
 درختی است مانند صنوبر که پیوسته سبز و خرم باشد لغت فارسی از برهان و نیز  
 یوز بضم تخانی و او و معروف و در آخر زاتی معجمه نام جانور سیست شکاری معروف  
 و بعضی جستن و طلب کردن هم آمده و یک قسم سگ است که جستجوی جانوران  
 سوده از زیر بوته بیرون آر و لغت فارسی از شمس نوا صی بفتح تین و کسر صاد مهله و یا صی معروف

در آخر پر قبیده ایست از بنی قیس و با بفتح و کسر میم آب ساده و هر چیز ظاهر و خالص لغت  
 عربی از منتخب و نیز همییر امر از مردن لغت فارسی و نیز همییر بفتح فوقانی و کسر میم  
 و تحتانی معروف و آتش ز رازی معجمه است یا ز جدا شدن لغت عربی  
 از منتخب و نیز همییر بفتح ثانی مثلثه و کسر میم و یاتی معروف و رازی مهمله مسکه که ظاهر شود  
 است پیش از جمع شدن و شیر یک مسکه آن بر نیامده باشد و شیر یک مسکه آن بر آمده باشد  
 لغت عربی از منتخب فصل نون با نون در لغت عربی **نظَرُ بِالْعَيْنِ الْعَالِيَةِ**  
**بِزَكَاةِ النُّورِ الْمُبَارَكِ** بفتح اول و سکون ثانی و ضم ظمائی معجمه و رازی مهمله  
 مضموم و کسر موحد و باللام و عین مهمله مضموم و ضم تحتانی با و او معروف و نون  
 کسور باللام و عین مهمله با الف و لام کسور و فتح تحتانی و کسر ثانی فوقانی بصوت با  
 و موحد و کسور و موحد و دوم مفتوح و فتح رازی مهمله و کاف مفتوح و ثانی مدور و کسور  
 با نون مشدود و او معروف و کسر رازی مهمله باللام و ضم میم و موحد و با الف و فتح  
 رازی مهمله و آخر کاف بمعنی بنیم از چشمان بلند بیکت نور مبارک و **نظَرُ بِالْعَيْنِ**  
**الْعَالِيَةِ** بمعنی بنیم از چشمان بلند هر دو فقره عربی دستخطی مؤلف فصل نون  
 مع و او در لغت عربی نور بضم نون و سکون و او و رازی مهمله در آخر و شنی و او  
 رونده و وزمان و در از تهمت جماع لغت عربی از منتخب و تخمین آن نور با بفتح بر وزن



لغت اردو و برای انتهای آید **فصل نون با کاف فارسی در لغت فارسی**  
 نگین آرا یعنی آرایش و هنر خاتم و کنایه از خاقان فارسی پس از فرزند  
 روشن کننده خاتم و کنایه از خاقان فارسی کارش بکسوت برای مهله گاشتن لغت  
 نگرانی بکسوت بگاه کردن انتظار کردن فارسی **فصل نون با کاف فارسی**  
 در لغت بنگانگا بفتح نون بسلامت لغت **فصل نون مع میم در لغت عربی**  
 نمون بضم نون تشدید و او فرایش کردن بر آمدن گیاه از زمین بالیدن آن  
 عربی از بخت **فصل نون با میم در لغت فارسی** بضم اول امر از نمودن و قتل  
 ترکیب ده شود با لفظ دیگر مثل دل نما و خود نما یعنی فاعل خواهد بود یعنی نماینده  
 دل و نماینده خود نمودن بضم نون دیدن دیده شدن از بهای نمناک بفتح نون  
 و سکون میم و نون و م الف ب سیده شده لغت فارسی نمود بضم نون ظاهر شدن و  
 و شوکت لغت فارسی نکین بفتح نون آلوده لغت فارسی نمک بضم نون  
 و یای مجهول و زای معجزه در آخر اشاره از معشوق ملیح و معنی ترکیبی آن نیز نمک  
 است فارسی نمک پسند معنی پسند کننده نمکینی اشاره معشوق ملیح لغت فارسی  
**فصل نون با میم در لغت انگریزی** بضم نون سکون میم و فتح موحده  
 رای مهله معنی شمار تخمیس آن نمیر بضم نون و فتح میم و سکون تجانی و رای مهله سانس

بالکسر معرستخوان و پیه چشم و بالفتح و تشدید تحسانی پاک و خالص نام امام دهم از ائمه ثانی  
عشره علیهم السلام لغت عربی از منتخب و رشیدی و تجنیس آن لفظی بالفتح و دوم فارا

ورانده شدن دست و نیست کردن و کسر فا و تشدید یا آنچه میازد و دیگر وقت  
جوش و آنکه ریزد از آب دلو و آنچه میازد دم های اسپان از سنگریزه و جز آن و آنچه

بردارد باد از خاک و جمع کند زیر پنج درختان مراد نسیان و سپر که از برگ  
خرما سازند و آنکه شب بیاید از لشکر عظیم و عهد و تهدید

**فصل نون با کاف**  
در لغت مرکب نکته **سجی** معنی سخن سجی چه نکته بالضم سخن بود پاکیزه و کات لکسر  
جمع دقیق و باریک و موزون و دلکش و سر سته و بکر و شیرین از صفات او است

و بالفظ گفتن و خواندن و سرودن و زدن و داشتن و آموختن مستعمل و باین  
نیز می آید نکته دان نکته سج نکته فهم نکته و نکته آرای نکته پرداز نکته پرور نکته پیوند لغت

از بهار عجم نکته فهمی ایضاً و معنی سخن فهمی لغت کب **فصل نون با کاف**  
عربی در لغت حبشی **نک** لضمبتین معنی یک بعد و معروف لغت و تجنیس آن لفظی

نون و آخر کاف فارنگ معنی نگین و دیگر یک بفتح یای تحسانی و سکون ه  
عربی معنی واحد دیگر یک بالضم پارچه معروف و دیگر یک بالضم تائی هندی قلیز

مثل خطه و دیگر تک بفتح فوقانی و کاف فارسی رفا رسپ کاف عربی معنی راز و

نفسی

سجی



یکس نون و شین مع یکس و تخانی مجهول و فتح میم و نون و آخر خلوت خانه و آرام گاه و آشیانه  
 مرغان لغت فار از کشف برهان و تجنیس آن نسیمین بفتح نون بروزن رسیدن <sup>بلغت</sup>  
 زند و پازند عبادت و نماز کردن را گویند از برهان فصل نون با صا و مهمله در لغت  
 عربی نصیحت بفتح نون و کسر صا و ویامی معروف و فتح حا و فوقانی و آخر اندر  
 و غیر خواهی لغت از منتخب نصیر بفتح نون و کسر صا و ویامی معروف و رانی مهمله  
 و آخر مد و گاری و یاری ده لغت عربی از منتخب و تجنیس آن بصیر بفتح موحد و مینا  
 و وانا لغت عربی از منتخب فصل نون با صا و مهمله در لغت مرکب نصفت <sup>اشتر</sup>  
 بمعنی اثر انصاف دارند و کنایه از عدالت نشان لغت مرکب نصفت پناه  
 لقب خاص سلطان لغت مرکب فصل نون مع عین مهمله در لغت عربی نعمت <sup>بفتح</sup>  
 نون و سکون عین مهمله باز و نعمت زبیتن لغت عربی از منتخب و باضم چشم روشن گردانید  
 بچیزی روشن شدن چشم بچیزی لغت عربی از منتخب و بالکسر ناز و آسایش و عطا  
 لغت عربی از منتخب فصل نون مع فا و لغت عربی نفیس بفتح نون و کسر فا  
 و تخانی معروف و سین مهمله در آخر مال بسیار و چیز قیمتی و پسندیده و اگر انما <sup>بفتح</sup>  
 عربی از منتخب نقاست با بفتح حسد بدون و بخیلی کردن و پسندیده و مرغوب <sup>شدن</sup>  
 لغت عربی از منتخب در شیدی فصل نون مع قاف و لغت عربی

تسین

صیر

از بوانات گویند یکی از امام زادها و در انجامد فونست لغت فارسی ز برهان نیز برهم بفتح موحد  
 و راتی مهمله و سکون میم ملال و دلتنگی و ستوه آمدن از کسی و کسیکه با قران خود  
 در قمار داخل نمیشود و میوه است و دانه انگور که بسیار کوچک باشد لغت عربی <sup>از منتخب</sup>  
 و نیز برهم بفتح موحد و راتی معجمه بدندان پیش گزیدن و بانگشت سبابه و ایهام  
 ووشیدن شتر و ر بودن جامه لغت عربی از منتخب و نیز شرم بفتح ثانی مثلثه و ر  
 مهمله و سکون میم شکستن دندان از بیج یا دندان پیش و نام کو بهیست لغت عربی  
 منتخب نام تصرفی است در عروض و آن اجتماع خرم و قبض است و فعلون یعنی فاعل  
 و نون آنرا ساقط کردن که عول ماند فعل بجایش نهند و اثرم خوانند از غیاث  
 فصل نون با راتی مهمله در لغت شنسکیت نرنکار کبیر اول و فتح <sup>مهمله</sup>  
 و سکون نون و کاف مفتوح با الف و راتی مهمله موقوف و آخر معنی خدا لغت شنسکیت  
 فصل نون با سین مهمله در لغت مرکب نشستن عذاره معنی رنگین خساره <sup>و کنایه</sup>  
 از خسار معشوق لغت کب نشستن عذاره معنی رنگین خساره کنایه از خسار معشوق <sup>مرکب لغت</sup>  
 فصل نون با شین معجمه در لغت عربی نشاط بالفتح شادمانی نمودن لغت عربی  
 از منتخب و تجنیس آن بساط بالفتح زمین فراخ و همواره و بالکسر بساط گستر دنی چون <sup>حسین</sup>  
 قالین و بستر لغت عربی از منتخب فصل نون با شین معجمه در لغت فارسی <sup>نشستن</sup>

ب  
 —  
 ب  
 —  
 ب

بساط بساط



و تجنیس آن نحیب بفتح نون کسره های حطی و تحانی معروف آواز برداشتن در گریه  
 لغت بی از منتخب نجومی بفتح اول و سکون جیم و فتح واو و در آخر الف مقصود  
 یعنی را و لغت بی از صراح و تجنیس آن نجومی بجای حطی و آخری است نسبت بسبب  
 نخولفت بی فصل نون باخامی معجمه در لغت بی تخیر بکسرتین یای معروف  
 و رای مهمله آواز بینی لغت بی از منتخب تخیر بر وزن فقیر در فارسی معنی زمین که تخم در آن پاشند  
 چون سبز شود از آنجا بجای دیگر نقل کنند و معنی مرد فرومایه و معنی کمین کردن نیز آمده  
 غیاث و نیز تخیر بفتح تهای فوقانی و حاطی و یای تحانی مشد و مضموم و آخری  
 مهمله بر وزن تصور معنی سرگشته شدن و گرد بر گشته شدن آب لغت عربی از منتخب  
 و نیز تخیر بفتح تهای فوقانی و جیم عربی مفتوح و یای تحانی مشد و مضموم و آخری  
 مهمله شکسته بستن و نیکو کردن حال کسی و بی نیاز ساختن فقیر لغت عربی از منتخب  
 و نیز تخیر بجای تحانی موحد بر وزن تکبر معنی گردن کشی کردن و رستن گیاه بعد از خوردن  
 و سبز شدن و برگ بر آوردن و دخت و خوب شدن حال بیمار و رسیدن شخص مال  
 نخولفت عربی از منتخب فصل نون با رایی مهمله در لغت فارسی بزم بفتح  
 نون و سکون رایی مهمله و سیم در آخر معنی ملائم لغت فارسی و تجنیس آن بزم بفتح  
 و سکون رایی معجمه و سیم مجلس شراب و جشن و مهمانی باشد و نام وی است

نحیب

نجومی

تخیر

تخیر

تخیر

تخیر

بزم

تحتانی و راتی مهله در آخر ناچار و لا علاج یعنی بالضرورت لغت فارسی از لغات **فصل نون**

بالف و لغت شناسکیت تا این بفتح اول ثالث رسی مهله مفتوح و هزه مکسور یا

یای تحتانی و نون ساکن یعنی خذ لغت شناسکیت **فصل نون بالف و لغت بگله با هو**

اتی لضم با هوز و او مجهول یای موقوف و الف مدوده و تایی فوقانی مکسور یای

مجهول یعنی از نیامدن لغت بگله **فصل نون مع با موحده در عربی نپی**

نون و کسر موحده و سکون تحت خبر دهند و مشرف بر خلق و پیغام بر عربی از منتخب و

آن نپی بفتح بای موحده و کسر نون یای معروف لغت اردو یعنی عروس نام کتاب تصنیف

را تم بعلوم موسیقی و رقص رهس نقول حکایات و غیره و تجنیس آن نپی بفتح بای فارسی

و تحتانی مشد و مکسور و یای معروف یعنی برگ کوچک دیگر نپی بفتح بای فارسی و تشدید

تای هندی یعنی چوب کلان از جانب چارپائی و پارچه زخم بند و هم قسمی از شیرینی دیگر

نپی بفتح بای موحده و تشدید فوقانی یعنی شمع و قنبله دیگر نپی بکسر بای فارسی و تشدید

فوقانی بیای معروف مضیت که داغهای خور و یکباره بر اندام بر آید و خار تن پیدا

کند بفارسی ایربوزن تیر گویند و در عربی شری بالفتح و الف مقصوره از نفاصل **فصل نون**

**فصل نون با حیم** در لغت عربی بحیب بفتح نون کسر حیم عربی و سکون

تحتانی معروف و موحده در آخر شتر گزیده نجابت جمع و مراد اصل لغت عربی از **فصل نون**

نپی  
نپی  
نپی  
نپی



کننده لغت عربی از منتخب و رشیدی تا چند بکسر جیم عربی و سکون ذال معجزه و ندانیکه بعد  
 بلوغ و کمال عقل پسین همه ندان پیدا شوند و آن چهار ندان اخیر اند لغت عربی از صراح  
 و منتخب تا و یکسر ذال مهمله و راتی مهمله و در آخرش قلیل و کمتر چرا که نذر در لغت  
 بر آندن است و شتی قلیل نیز از حد کثرت بر آمده است و گاهی ناد در معنی معدوم نیز  
 می آید و در صراح نوشته که نا و راسم فاعل از نذر که بمعنی افتادن است و بمعنی تنها  
 و غریب شدن نیز آمده است لغت عربی تا جی بکسر جیم عربی شتر چیست رقا  
 و رسیده و بمعنی رستگار از عقوبت و نجات یا بنده و صاحب راز لغت عربی از  
 غیاث و رشیدی و تجنیس آن ناحی بکسر حای حطی قصد کننده و گرداننده لغت  
 عربی از منتخب تا صح بکسر صاد مهمله و آخر حای حطی و رزمی و غسل پاک و خاص  
 جز آن و نصیحت کننده لغت عربی از منتخب و تجنیس آن نا صح بکسر ضا و جمع و آخر  
 حطی شتر آب کش نواضح جمع آن لغت عربی از منتخب فصل نون با الف  
 مرکب ناهید عذار بمعنی تابنده خسار و کنایه از خسار معشوقیکه بازاری می و نغمه گو  
 لغت مرکب ناهید منظر بمعنی نظر گاه ناهید و کنایه از خسار محبوب بازاری که نغمه گو با  
 لغت مرکب ناهید مرتبت کنایه از لولی بازاری لغت مرکب فصل نون با الف  
 فارسی تا خرن تا کنایه از انگشت نانا گز میر بضم کاف فارسی و کسر زای معجزه سکون

بسی

بسی





هوز در لغت فارسی مهر نما ظاهر کننده محبت و کنایه از آفتاب پرست لغت  
 فارسی **مهمان** خدا بمعنی کسیکه متوکل به حق تعالی باشد و کنایه از صائم لغت  
 فارسی **مهمر** بالکسر بمعنی محبت و بمعنی آفتاب و نام ماه شمسی که از اهندی تخمینا کا  
 گویند و نام روز شانزدهم از هر ماه شمسی و بالفتح **مهمر** در عربی بمعنی کابین و نقد و  
 جنس باشد که بوقت عقد نکاح ذمه مرد مقرر کنند و بالضم **مهمر** معروف است  
 که عبری خاتم گویند و نیز بمعنی سجده گاه آمده **مهمر** و بمعنی پرورش کننده محبت  
 و کنایه از عاشق جان سوخته لغت فارسی **مهمان** نواز بمعنی نوازش کننده <sup>مهمان</sup>  
 لغت فارسی **مهرتاب** بین بنینده چادر ماه کنایه از چشم تر عاشق لغت فارسی  
**مهمر** و کسیکه روی او همچو خورشید روشن باشد و صفت ق لغت فارسی <sup>مهمر</sup> پاره  
 پاره از ماه و کنایه بطفلیکه حسین باشد لغت فارسی **مهر بانی** بکسر اول و سکون ثانی و آخر  
 یای معروف و دوستی و محبت کردن فارسی **فصل** **مسیم** **بایای** **تحتانی** لغت  
 عربی **مسمیت** بفتح اول و سکون ثانی و فتح مسیم دوم و نون تالی فوقانی در آخر بمعنی  
 و سعادت لغت عربی **مسمیون** بالفتح و سکون دوم بمعنی خجسته و مبارک و نام مرد  
 لغت عبری **مسمی** **بایای** **تحتانی** لغت عربی **مسمیت** **بایای**  
 کنایه از شادی لغت کب **فصل** **مسیم** **بایای** لغت فارسی **میزبان** از میانیکه بحال صابانه

مهتم بر وزن متقنم یعنی اهتمام کننده مستعمل اهل هند لغت عربی مهرون بضم اول  
 و فتح ثانی و کسر و او شده نام باری تعالی عز اسمه معانی آن آسان کننده لغت  
 عربی مهتمس بضم اول و فتح ثانی و مسیم دوم کسور معنی گواه و قریب گویان مهر با  
 و نیز نام خدا تعالی عز اسمه لغت بی از تخب مهردی بالفتح راه راست نمود  
 و بالضم مهردی راه راست نماینده و بالکسر و بالف مقصوره مهرد  
 آنچه بر او هدیه نهند و نزد کسان بنزد مثل طبق و مهردی بفتح اول و کسر الی القاب  
 امام دوازدهم صلی الله علیه است که زنده و از نظر غائب اند لغت عربی اکشف  
 مهتمدی بضم اول و سکون ثانی و فتح تالی فوقانی و دال مہلمہ یا معروف  
 هدایت کننده و بفتح دال و الف مقصوره مهتمدی بمعنی هدایت کرده شده لغت  
 عربی از غیات فصل مسیم بابا های هوز و لغت کب مہ لقا بکسر لام کسید کوش  
 مثل ماه باشد و صفت معشوق لغت مرکب مہ منظر جاتی نظراہ و کنایہ از کبک  
 لغت مرکب مهتاب عذار کسید و لیش مثل ماہ باشد و کنایہ از رخسار معشوق لغت  
 مرکب مہ عذار هم معنی هم کنایہ مهتاب عذار است لغت مرکب مہرا اثر تائید و  
 چون آفتاب در حدت و کنایہ از آہ عاشق لغت مرکب مہ منظر جاتی نظرخورشید و کنایہ  
 از حر بالفت کب مہتاب منظر جاتی نظراہ و کنایہ از کبک لغت مرکب فصل مسیم بابا

مهتمدی  
 مهتمدی  
 مهتمدی



شاش کن لغت آرد و و تخنيس آن در عربی بفتح اول و سکون ثانی و آخر فوقانی موت  
 بمعنی مرگ مو با بضم اول و فتح واو و آخر الف بمعنی مرد و نیز کلمه بدو عاست بجاو  
 عورات براتی نذر لغت آرد و مو با هو با بضم با و فتح واو و آخر الف بمعنی مرده شد لغت  
 موئذ با بضم اول و سکون دوم و نون غنة و فتح وال هندی به هائی بهوز بمعنی شانه که  
 عربی کتف گویند و نیز چیز لیست مثل کرسی که براتی نشستن میسازند لغت آرد و  
 فصل میهم با هائی بهوز در لغت عربی مهیب بر وزن مجیب بمعنی مرد بهمنایک  
 که خوف و سهم از و بار و مردم از و بر سندر لغت عربی از منتخب مهذب بضم اول و  
 فتح دوم و ذال معجمه شد و مفتوح بمعنی پاک کرده شده و کسر ذال پاک کننده لغت  
 عربی از منتخب مهابت بر وزن متانت بمعنی بیم و ترس و خشم و بزرگی لغت  
 عربی و فارسیان بمعنی شکوه و شان آرنده از غیاث مهات بضم اول و کسرتا  
 و میم شد و مفتوح و آخر تا جمع مهم که بفتح با بمعنی تیار داشته شده و کسر با در  
 و غم اندازنده و امر با و کسر مهم بمعنی کار سخت و شدید آمده لغت عربی از منتخب  
 مهلاک بفتح اول و سکون ثانی و لام مفتوح بمعنی جانی افتاد و جانی فوت  
 شدن و بضم اول و کسرتا بمعنی هلاک کننده و بفتح لام مهلاک بمعنی هلاک کرده  
 شده لغت عربی از کشف مهموم بر وزن مغموم بمعنی اند و هتاک لغت عربی

ع

میک

بعضی صدوق است و بعضی گویند موزبان مذکور بمعنی آب است و مولی فارسی ترجمه شعر  
 که هندیان بال گویند لغت فارسی فصل مسم مع واو در لغت ترکی مولا بفتح اول و  
 سکون ثانی و فتح لام باری تعالی را گویند لغت ترکی و بزبان پنجابی تیر بمعنی خدا  
 و بزبان اردو نیز همین معنی دارد و در فارسی بمعنی آقا و مالک و بمعنی غلام نیز آمده  
 فصل مسم مع واو در لغت حبشی موتی بوا و مجهول و کس فوقانی به بامی <sup>التلفظ</sup>  
 و آخری امی معروف بمعنی بادشاه لغت حبشی فصل مسم مع واو در لغت بنگله  
 موتی بضم اول و واو مجهول و تحتانی موقوف بمعنی موتی سر لغت بنگله و تجنیس آن مو  
 بضم اول و اخفات واو و یامی موقوف بحاوره اناث کلمه است که بمقام بدو عاگرد  
 مستعمل شده برامی مذکور و بیامی معروف موتی برامی مؤنث لغت اردو و موسو  
 بضم اول و دو م معروف و سین مهمله مضموم و واو دو م معروف و راتی هستند  
 مضموم و آخر مجهول بمعنی لته که در هندی مسوڑا بفتح اول و ضم ثانی گویند لغت  
 فصل مسم مع واو در لغت اردو موتی بضم اول و واو معروف و نون و آخر  
 وال هندی بمعنی سر و نیز امر است بمعنی سر تراش و بمعنی اول بجایمی وال هندی  
 راتی هندی نیز آمده و تجنیس آن بالضم و واو معروف و آخر وال مهمله موند بمعنی بند  
 لغت اردو موت بواو معروف و آخر فوقانی بمعنی بول و نیز صیغه امر بمعنی

موتی  
موتی

موتی



بفتح اول و کسرة قاف جمع موقع بمعنی جای افتادن لغت عربی از کشف موانع  
 بالفتح باز در زندگان جمع مانع لغت عربی از کشف موصف بضم اول و کسرة صاد مهمله  
 مشد و تعریف کننده و بفتح سوم تعریف کرده شده لغت عربی از کشف مولف بضم ف  
 لام مشد و جمع کرده شده و هزار کرده شده و بکسرة لام جمع کننده لغت عربی از  
 موافق بضم و کسرة فاسازگاری کردن لغت عربی از منتخب متوکل بضم و  
 میم دوم امیدوار دارند و یکی از اسمای جناب باری تعالی عز اسمه و بفتح میم دوم  
 امیدوار داشته شده لغت عربی از منتخب متومسن بضم اول و کسرة سوم گرفته شده  
 بخدا و رسول صلی الله علیه و آله و نیز آنکه از و آزاری بکسی نرسد و آنکه بر نفس نخورد  
 بر غیر هم پسندد و یکی از نامهای جناب باری تعالی و بفتح اول و کسرة ثالث مومن  
 بمعنی نیم شب لغت عربی از کشف مولی بالفتح و الف مقصوده بمعنی آزاد کننده  
 و آزاد کرده شده و پسران عم و زن و پدرو یار و دوست و خداوند و همسایه و  
 و هم عهد و سزا و لغت عربی از کشف موفی بضم و ت شدید و الف مقصوده  
 و فا کرده شده و تمام و کامل و تجنیس آن موفی بالفتح و الف مقصوده و حرف  
 قاف بمعنی احمقان جمع مائق و بضم اول و فتح دوم و سوم مشد و الف مقصوده  
 مرد و لیر لغت عربی از کشف فصل مسم مع و او و لغت فارسی مو بضم بزبان سیرانی

عین

عینی

آوردن برای اهل و عیال یا برای فروختن فائده دادن لغت عربی از فرهنگ  
 رشیدی و منتخب دیگر بایستی معروف و آخر اسی مهمله میسر لقب دات و تخلص  
 که میر تقی نام داشت از روسای فیض آباد داده و مرفه الحال بود و کلام شیرین  
 و دیگر مظهر بختین دوم تائی هندی غله است معروف که بفارسی گرسنه گویند  
 بفتح کاف و سین مهمله منکره بفتح اول و سکون ثانی و ضم کاف عربی و رایی <sup>مهمله</sup>  
 بیای مجبول یعنی هر چند میخواهم لغت بنگله **فصل میم مع** و او در لغت عربی  
 مودب بضم اول و فتح همزه و وال مشد و معنی ادب شده و بکسرال مهمله <sup>مشد</sup>  
 مودب بمعنی ادب بنده لغت عربی از کشف موالفت بضم اول و فتح لام <sup>معنی</sup>  
 دوستی کردن عربی موانست بضم انس دن عربی موافقت بضم باسی  
 شدن لغت عربی موعظه بالفتح بمعنی نصیحت و پند لغت بی از کشف موانخذ  
 بضم اول و کسره خای معجزه ذال معجزه منقوح کسی بجا که رفتن لغت بی از شمس  
 موجد بضم کسره میم ایجا دکنده لغت بی از کشف و جنیس آن موجد کسره حای  
 حلی مشد و آنرا گویند که بر تبه گانگی رسیده با و از دونی و ارسته شود <sup>قید</sup>  
 گذشته و نظرش از غیر ساقط گشته کی گوی و یکی دان باشد لغت عربی از کشف  
**موجود** بروزن مولود بمعنی هست و بهست کرده شده عربی از کشف موانخذ

ج

د

ه

تودب

موجد



هر دو آمده لغت عربی از منتخب مثنان بر وزن حنان بمعنی انعام کننده و منت نهنده  
 و استیست از اسمای حضرتعالی لغت عربی از منتخب مشحی بالفتح جاتی پناه و یکی از اسمای  
 باریتعالی لغت عربی مشکی الشکوی بضم اول و تحتانی مضموم بمعنی منتهاهی شکایت لغت عربی  
 منجلی بالضم بمعنی روشن از کشف لغت عربی فصل میم بانون در لغت مرکب  
 منظورالدوله بهادر خطاب یکی از خواجه سرایان سرکار متولف لغت مرکب  
 منشی السلاطین بهادر خطاب افسر محرران کاتبان سرکار راقم و منشی بضم  
 اول و سکون ثانی و شین معجزه کسور نویسنده هر لغت و حساب و غیره و در  
 غیاب بعضی آغاز کننده و از خود چیزی گویند است لغت مرکب منظومی کد  
 لغت مرکب منصوبی مقرر کردن لغت مرکب فصل میم بانون در لغت حبشی مثنان  
 بفتح تین بمعنی مکان لغت حبشی و بالکسر بازار است در مکّه معظمه و بکسر اول و فتح  
 یاتی تحتانی صیغه نهبی در فارسی از آمدن و دیگر تجنیس مثنان بکسر میم و فتح تاتی  
 هندی بمعنی محو کن یا چو شده فصل میم بانون در لغت بنگله مثنان بضم اول و کسر ثانی  
 و آخر راتی هبله بمعنی دل من لغت بنگله و تجنیس آن بزبان بابا که میسر بیاتی مجبول  
 بمعنی من و دیگر بزبان فارسی میسر بیاتی مجبول و زاتی معجزه بمعنی جاتی نهادن طعام  
 براتی خورش بهمان و بفتح و یاتی مجبول و راتی هبله میسر بمعنی طعام و غله از جا

س

بابا  
 میسر  
 بیاتی  
 مجبول

و کیفیت لغت عربی از منتخب کشف منکشف بضم اول و سکون ثانی و فتح کان  
 و کسر شین معجمه مجنی روشن و ظاهر و باز دارنده لغت عربی از کشف منسلک بضم  
 سکون ثانی و فتح سین مهمله و کسر لام بمعنی چیزی یا چیزی و آمده لغت عربی از  
 منزل بفتح اول و کسر زای معجمه حاجی فرود آمدن و سراسی و آنچه منازل جمع  
 و بفتح میم و زای معجمه فرود آمدن و بضم میم و کسر زای معجمه فرود آورده لغت عربی  
 از کشف و در اشیای سواری که صورت مکان دارد و اعنی گاوی و فلس و بودج  
 و غیر آن لفظ منزل اشترک مینمایند منقول بالکسر و فتح و او چه بیکه پارچه را وقت  
 بافتن بران چیند و بزایدتی الف بعد و او هم آمده لغت عربی از منتخب منیل بضم  
 و یای معروف بمعنی خبر رساننده و یکی از اسامی بار بتعالی و تجنیس آن منیل بفتح  
 اول و سکون ثانی و فتح تحتانی بمعنی بد اعتقاد لغت عربی از کشف منقسم بکسر سین  
 مهمله بر وزن منهدم بمعنی قسمت کننده لغت عربی از کشف و شمس من بفتح اول  
 و تشدید ثانی بمعنی انگبین و وزن معروف و هر شب منی شیرین که بر درخت جمع  
 شود و نعمت و منت نهادن و بریدن و نقصان کردن و بی قوت کردن و مانده  
 و مانده گردانیدن و بالکسر من تجنیس آن بمعنی بر نیز آمده و برین تقدیر  
 صرف است و با لفتح من بمعنی کس و آن کسی و کیست جمع و مفرد

نیل

من

من



بزبان بها که همیشه کسره اول و یای معروف و آخرتا بعضی دست منتهی بضم اول  
 و سکون نون و فتح حمیم عربی و فتح میم و م و آخر دال مهمله بسته شده لغت عربی از منتخب  
 منقاد بضم اول و سکون ثانی و آخر دال مهمله رام و مطیع و فرمانبردار و فروزی  
 لغت عربی از غیات منور بر وزن بقدر بمعنی روشن نورانی لغت عربی از غیات  
 بر وزن مذکور یعنی مرغوب نظر کرده شده لغت بی از منتخب منکسبه بر وزن منتظر بمعنی  
 لغت عربی از غیات منتهی بضم اول و سکون ثانی و فتح حمیم و آخر ایمی مهمله بمعنی  
 کشیده شونده و تجنیس آن منکر کسره اول و سکون ثانی و فتح حای حلی بمعنی پیش  
 دیگر بالفتح منکر بمعنی قربان و نیز منکر کسره اول و سکون نون و فتح خای جمع بمعنی  
 سوراخ بینی و بفتح میم و کسره خای بمعنی بر زمین آمده و مناخر و مناخیر و مناخیر  
 هر سه جمع آن لغت بی از منتخب منکر بفتح اول سکون و م و خای جمع مفتوح تشبیه  
 که بمعنی سوراخ بینی آمده لغت عربی از منتخب منعیع بر وزن سریع جائستوار و مردیه  
 و از جنس تجنیس آن منعیع حرف ثالث با موحدۀ وزن مطلع جائیکه اب زان آید  
 لغت عربی از منتخب منصف بالضم و کسره صاد مهمله و او دهندۀ تجنیس آن بفتح  
 میم و صاد منصف بمعنی نیمه راه و دیگر بالکسره و فتح صاد منصف بمعنی حد  
 مناصف جمع آن دیگر منصف بالضم و تشدید فوقانی مفتوح و کسره صاد بمعنی صاحب

سیت

منح  
منح  
منح

منبع

منصف  
منصف  
منصف

خاص سلطان لغت مرکب مملکت پناهی بمعنی پناه دهنده شهر و لقب خاص  
 سلطان لغت مرکب فصل میم باهم و لغت شنسکیت محمد کیندی بفتح  
 اول دوم مشد و مفتوح و دال مهمله مکسونه یا معرو و کسوف فارسی بیا بی مجهول  
 واخفات نون دال مهمله دوم بیا مجهول بمعنی پستان لغت شنسکیت فصل  
 میم بانون و لغت عربی منایا بر وزن بلایا بمعنی مرگ با و در سهد صیغه  
 ماضی مطلق بمعنی راضی کرد و دیگر تخنیش آن منانا با هر دو نون مصدر است بمعنی  
 کردن دیگر مٹانا بکسر میم دوم تا هندی و آخر نون بالف بمعنی محو کردن دیگر مٹایا  
 چهارم بای تجمانی صیغه ماضی بمعنی محو کرد و دیگر مٹایا بضم اول چهارم بای  
 فارسی بمعنی فریبی لغت اردو منششی السحاب بضم اول و هزه مضموم پنداره  
 ابرو یکی از اسما جناب رتبعاً لغت بی از کشف مترال لبر کا بضم اول لام  
 مضموم بمعنی نازل کننده برکت با و یکی از اسما جناب رتبعاً لغت عربی از منتخب  
 ممتت با کسره و تشدید دوم مفتوح بمعنی نیکوئی و احسان کن دن با کسی لغت عربی  
 و تخنیش آن باضم ممتت بمعنی قوت و نیرو و در اردو تخنیش آن ممتت بفتح او  
 و نون مشد و بمعنی نذر و دیگر میٹ بکسر اول و یا مجهول و آخر تانی هندی بمعنی  
 سردار مزدوران دیگر میٹ بفتح اول و کسره تجمانی مشد و آخر تانی مده دیگر

منانا  
 مٹانا مٹایا  
 مٹایا

ممتت  
 میٹ  
 میٹ



و تجنیس آن بفتح قاف ملقن بمعنی تلقین کرده شده لغت عربی از غیاث فصل  
 میسم باللام در لغت مرکب ملاححت بمعنی صاحب حسن ملیح و لقب خاص جناب  
 رسالتاب صلی الله علیه و آله لغت مرکب ملاححت اثر آنکه نشان ملاححت داشته باشد  
 لغت مرکب ملام زام بمعنی پیدا کننده نازکی و کنایه از مضمون شاعر لغت مرکب  
 ملک فروز بمعنی روشن کننده در وقت و مبنده شهر و کنایه از سلطان لغت مرکب  
 ملایمی بضم اول و آخر یاتی معروف بمعنی نرم و صاف لغت مرکب فصل میسم با هم  
 در لغت عربی ممیت بضم اول و کسر ثانی بیاتی معروف و آخر یاتی فوقانام جناب  
 باری تعالی بمعنی میراننده لغت عربی از کشف مختص بالضم و سکون و دوم و فتح تا و حا  
 از موده شده لغت عربی از منتخب ممتحنه تانیث آن محذوح بر وزن مفتوح ستوده شده  
 لغت عربی از کشف ممتاز بالضم و آخر زای معجزه از قرآن جدا شده بزایدی فضل  
 لغت عربی از کشف میسر بالضم و فتح دوم و یاتی مشد و کسور آنکه نیک از بد جدا کند  
 لغت عربی از کشف ممالک بفتح اول و دوم و کسر لام مقام هائی با و شاهیه و این جمع مملکت است  
 لغت عربی از کشف تمیل بر وزن یقیل بطرفی خمیدن لغت عربی از کشف اللغات  
 محسن بالضم و کسر کاف بمعنی روا و جاز لغت عربی از منتخب فصل میسم با هم در لغت  
 ممنوعی منع کرده شدن لغت مرکب مملکت آرا بی بمعنی آراسته کردن ملک و لقب

هست ملاحظه بر وزن معاینه بگوشه چشم نگرستن لغت عربی از منتخب ملکه  
 بفتحات ثلاثه قوت حصول شی در ذهن و قوت کردن کاریکه ممکن گردد و طبیعت  
 و کبسر لام ملکه تجنیس از نیا پادشاه لغت عربی ملا و با لفتح پناه گاه و تشدید لام  
 ملا و تجنیس آن معنی دروغ گو که گوید و نکند و دیگر به تشدید زوال معجم ملا و نیز چیزها  
 لذید لغت عربی از منتخب ملیح بر وزن صبیح معنی نمک سوده و مکین چاه شور باضم  
 و فتح لام ملیح گروهی است از قبیله خزاعه و تجنیس آن ملیح بفتح اول و یای معروفت  
 آخر خانی معجمه معنی گوشت بی مزه لغت عربی از منتخب ملک بفتح اول و کسر ثانی  
 معنی پادشاه و اسم باری تعالی و تجنیس آن بفتح تین ملک معنی فرشته و دیگر با لفتح و سکون  
 ملک معنی سخت کردن خمیر وزن خواستن و دیگر با کسر ملک مالک چیزی شدن و آنچه  
 از حق کسی بوده باشد و راه راست و دیگر با بضم ملک معنی شهر لغت عربی از منتخب ملک  
 بفتح و یای معروفت نام خداوند عالم و بمعنی مالک لغت عربی از منتخب ملال بفتح  
 اند و هیناک شدن و ستوه آمدن از چیزی و با بضم تجنیس آن ملال معنی گرمی است لغت  
 عربی از منتخب ملون بضم اول و فتح دوم و تشدید واو و مفتوح رنگ آمیزی کرده شده  
 در نگارنگ کرده شده و نام صنعتی شعری که در چند بجز خوانده شود لغت عربی از  
 ملقن بضم اول و فتح ثانی و کسراف مشد و اسم باری تعالی و بمعنی تلقین کنند

ملک و ملا

ملیح

ملک

ملک ملک

ملک

ملک



از کشف و تخمین آن مکلف سوم حرف تائی فوقانی مشد بمعنی قیمة کننده گوشت  
 و اسپیکه بر قمار شانه او بچند لغت عربی از قاموس مکرّم بضم اول و فتح دوم و رائی مهله  
 مشد و مفتوح بمعنی فواحه شده و بزرگو اگر در آینده شده و تخمین آن مکرّم بضم اول  
 و سکون دوم و فتح سوم به همون معنی است و بکسر سوم بزرگو را دارند و نوازنده لغت عربی  
 از کشف مکنون بوزن مضمون بمعنی پنهان داشته شده از منتخب مکنون بضم اول  
 و فتح دوم و کسر و او مشد و بوزن مسکن نام جناب بار تعالی و بفتح سو سماری که بر  
 در شکم او جمع شده باشد مکلفی بوزن متقی کفایت پسند کننده و یکی از اسما جناب بار تعالی  
 لغت عربی از منتخب فصل مسیم مع کاف عربی و لغت بنگله مکرّم بضم اول و سکون  
 ثانی با بای مخاطو التالف بمعنی رو لغت بنگله فصل مسیم باللام و لغت بکر ملکوت  
 بوزن جبروت بمعنی پادشاهی و در اصطلاح صوفیه عالم ارواح و عالم غیب و عالم معنی  
 گویند لغت عربی از کشف ملاقات بضم اول همدگر را دیدن و بچیزی رسیدن لغت عربی  
 از منتخب ملتفت بضم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و کسر فا و آخر فوقانی بمعنی  
 باز پس زنگرنده و بفتح فا باز پس نگریسته شده لغت عربی از کشف ملاطفت برون  
 ملازمت با کسی مکنونی کردن لغت عربی از کشف ملکیت بکسر اول و سکون ثانی  
 و کسر کاف عربی بیای تخانی مشد و بمعنی ملک و مالک چیزی شدن مستعمل اهل

کسر

مقابل  
مقابل  
مقدم  
مقدم  
مقدم

مقابل بالضم و کسر بای موحده بر و تجنیس آن مقابل بضم میم و کسر قاف  
 بمعنی مقابله و کارزار کننده و بفتح فوقانی مقابل کارزار کرده شده لغت بی از غنات  
 مقدم بالفتح و دال مهمله مفتوحه ز سفر یا از جای باز آمدن بهنگام قدم نهادن و جان  
 قدم نهادن بضم و کسر ال مقدم بمعنی پیش رنده و کنج چشم که بطرف بی باشد و بضم  
 و تشدید ال کسور مقدم پیش کننده کسی و پیش شونده و بفتح دال مقدم پیش کرده  
 شده و مترلی است از منازل قمر و دیگر مقدم حرف و م فابرون مضموم و هم جامه  
 سیر رنگ ه رنگ عصفور یعنی گازی که پره که بهند کسم گویند لغت بی از منتخب مقیم  
 بضم اول و یای معروضه مسافر و تجنیس آن مقیم بکسر اول و سکون ثانی و کسر حائ  
 چوبی که آنرا گیرند در سر آماج لغت بی از کشف مقرون بر وزن محزون معنی آ  
 و پیوسته لغت عربی از کشف مقیم با کاف تازی و لغت عربی بکنت  
 بضم میم بمعنی قدرت و توانگری و بفتح غلط است لغت بی از منتخب بکسر میم بضم  
 اول بزرگی و نوازش لغت بی از منتخب مکتوبه بر وزن مخلوبه بمعنی رقم کرده شده  
 لغت بی مکالمه وزن مخصوصه با هم کلام کردن لغت عربی از قاموس کسور  
 بر وزن منصور شکسته و حرکت یر داده لغت بی از منتخب مکلف بضم اول و فتح  
 دوم و کسر تحانی مشدد چگونگی آورنده و بفتح تحانی چگونگی آورده لغت عربی



لغت عربی از صراح مقدر بر وزن مکدر بمعنی اندازه کرده شده و کسبر ال تقدیر  
 و اندازه لغت عربی از منتخب مقدر بر وزن منظور آنچه بران قدرت و توانائی باشد  
 و تجنیس آن مقذور بدال معجمه یعنی پدید آنگه مردم از واجتناب کنند لغت عربی  
 مقدس بضم اول و فتح قاف و وال مهمله مفتوحه و آخر سین مهمله معنی پاک لغت  
 عربی مقبوض بفتح اول و سکون ثانی و ضم مو حده و آخر ضا و معجمه یعنی گرفتگی  
 خلاف کشادگی و به پنجه گرفته شده و بشتاب رفته و نوعی از تصرف عروض آن  
 حرف پنجم ساکن است چون از مفا عیلن یا دور سازند مفا علن باند لغت عربی از  
 مقبیل بر وزن علیل با بفتح جاتی آسایش کردن و نیم زور و آسائس کردن روز  
 اعم از آنکه خواب باشد یا نباشد و فسخ کننده بیع و بالضم و یائی معروف مقبیل نام  
 جناب باری عز و تمجیس آن مقبیل بفتح اول و سکون ثانی و یائی مفتوحه بالام معنی  
 و جانی کشتن و زمان کشتن و مقبل حیوان جاتی که چون ضرب با نجا رسد فی الحال  
 لغت عربی از منتخب دیگر مقبیل بضم اول و سکون دوم و کسر بای می مو حده قبول  
 فرمان حق و رو بچیزی کننده و صاحب اقبال و دولت و نیز تخلص شاعر مداح آن  
 علیهم السلام و بفتح بای مو حده مقبیل قبول کرده شده و در آورده شده و ضم  
 میم و بای می مو حده شد و مقبیل بمعنی بوسه داده شده لغت عربی از

مقدور

مقبیل

مقبیل

مقبیل

مقبیل

مقبیل

و کسر و مبعنی اتوار کننده لغت عربی از کشف مفروق بفتح اول و سکون ثانی و ضم  
 راتی مهمله بواو معروف مبعنی فرق کرده شده لغت عربی مفضل مکسر اول و سکون  
 و فتح ضا و جمه مبعنی جابزه بون و بی آستین که زن یامر و براتی کار در خانه پوشد و مرد بسیار  
 فضل دارند و بالضم مفضل به تشدید ثالث مبعنی آنکه او را تفضیل داده باشند و کسر  
 بغير تشدید مفضل نکوئی کننده و افزون کننده و بدین معنی اسم جناب باریست لغت  
 از تنجب و غیث و تجنیس آن مفضل بفتح اول و سکون ثانی و صا و مهمله مفتوحه مبعنی  
 میانه کوه و سپوید گاه اندام مفاصل جمع آن و بالکسر مفضل مبعنی زبان لضم  
 و فتح فا و تشدید صا و مهمله مفتوحه مفضل مبعنی جدا کرده و تفصیل داده شده لغت  
 مفضل بوزن شقال مبعنی بسیار احسان کننده و صاحب بسیار فضل بخشش  
 اسم جناب باری تعالی لغت عربی از تنجب فصل میم با قاف و لغت عربی مقرب  
 بوزن مؤدب مبعنی برگزیده و قریب شده لغت عربی مقام و مت بضم اول و فتح  
 مبعنی با کسی برابری کردن لغت عربی از کشف مقیمت بضم اول و قاف بر یا حو  
 و ضم تائی فوقانی اسم حسبانه تعالی شان مبعنی نگاهبان و توانا و روزی دهند و گوا  
 لغت عربی از کشف مقصود بوزن معبود نام حسبانه تعالی و معنی آن قصد  
 لغت عربی از کشف مقصد بوزن مسی جایی قصد و بفتح صا و مهمله چنانکه مشهور است

مفضل  
 مفضل  
 مفضل  
 مفضل  
 مفضل



بعضی اند و هناك گردانیده و فروپوشانیده شده لغت عربی از منتخب کشف معتدلم بضم  
 اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و نون یعنی غنیمت گرفته از کفار و غنیمت گرفته شده  
 لغت عربی از منتخب فصل میم با عین معجم در لغت مرکب مغربی بفتح اول و سکون  
 ثانی و کسر رسی مهمله یای معروف نام شهر است از خالص چیزیکه نسبت از بلاد مغرب  
 دارد چون شمشیر بی لغت کتب کشف فصل میم مع فاد لغت بی مفتوح الالبوا  
 بضم اول و فتح دوم و کسر تاسی فوقانی مشد و ضم حاء مهمله لام الف مفتوح مع بای حده  
 و فتح و ابالف و آخر بای موحده اسمی است از اسمای صفا جناباری بعضی کشانیده در  
 لغت بی مفوضه بضم اول و فتح و او مشد و مفتوح و فتح ضاد معجم نام ملتی از هفتاد  
 دولت لغت بی مفتوح بروزن بلوچ یعنی کشاده شده لغت بی مفرج بضم  
 میم و فتح فاء کسر تاسی مشد و باحای حطی اربوستی می ل شادکننده و تجنیس آن  
 مفرج بروزن منضج ماکیان چه ارود دیگر مفرج بضم اول و فتح ثانی و کسر تاسی مهمله  
 مشد و بعضی دورکننده اند و دیگر تجنیس آن مفرج بفتح رسی مهمله سانه زیرا که در جهای  
 لغت بی از منتخب مفتوح بضم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و خای معجم مفتوح یعنی نا  
 کرده شده لغت بی از منتخب مفرج بروزن اثر یعنی جای گریز و تجنیس آن مفرج بفتح  
 آرام و تلخ شدن دیگر مفرج بفتح اول و سکون دوم خیرا کو فتن و دیگر مفرج بضم اول

مفرج  
مفرج

مفرج  
مفرج

یاری دهند و نیز اسمی از اسمای باری تعالی و بالضم و یای مشدّد مفتوح معین  
 گان و مقرر کرده شده و دیگر مغین بفتح اول و سکون غین مجرّمه و فتح بای موحده <sup>مغنی</sup>  
 گوشه بای ران و لغل لغت عجز از کشف و منتخب معالی بضم اول و فتح ثانی و شدیدم <sup>لا مفتوح</sup>  
 و آخر الف مقصوره بصورت تخانیه معنی بلند گردانیده شده لغت بی از منتخب تجنیس  
 مغلی بضم اول و سکون غین مجرّمه لام مکسوبیای نسبت به چیز که مغلوبان بشود چون  
 لباس مغلی و کلاه مغلی و چای مغلی و غیره لغت <sup>فصل</sup> <sup>میر</sup> <sup>با</sup> <sup>عین</sup> <sup>مجرّمه</sup>  
 مرکب معشوق نما یعنی نمانده معشوق کنایه قلب عاشق کتب معرکه آرا یعنی آراسته  
 کننده شکر و آراسته کننده انبوه لغت مرکب ز بهار عجم معشوقیت <sup>بمعنی</sup> <sup>گر</sup>  
 و نازل لغت مرکب معمولی بزایدتی یای مصدری بمعنی عمل کردن و هم با صطلاح  
 شعر اقسام قافیه را گویند لغت مرکب معموری بزایدتی تخانیه مصدر پر شدن آب  
 شدن لغت مرکب معامله فہمی و معامله سخی هر دو بمعنی دستن معامله و سخیان  
 معامله و فهمیدن معامله باشد لغت مرکب معنوسی بالفتح ضد صوری لغت مرکب  
 فصل <sup>میر</sup> <sup>با</sup> <sup>عین</sup> <sup>مجرّمه</sup> لغت عربی مغرور بزوزن <sup>مغفور</sup> بمعنی مغرور و کبر کننده <sup>لغت</sup>  
 عربی از منتخب مغابین بفتح تین و کسر بای موحده بمعنی بچهای ران این جمع مغین  
 بفتح اول و سکون ثانی و کسر موحده است لغت عربی از کشف معجموم بزوزن مجرّم

معین  
مغنی

مغنی



عربی از حیوة ایوان و دیگر تجنیس آن معر بفتح تین و دوم عین معجمه بمعنی سخت شدن  
 زمین و حرلیف و چیزی درشت و دیگر معر بفتح تین و عین مهمله و آخر رائی مهمله بمعنی آفتاب بود دیگر  
 بالفتح و دوم عین معجمه و آخر رائی مهمله معر بمعنی شتاب فتن لغت عربی از منتخب  
 معروف بوزن مصروف ضد مجهول است و بمعنی مشهور نیز آمده لغت عربی  
 معطل بضم و باطای عا طله مشد و مفتوح بمعنی نیکار و فرو گذاشته لغت عربی  
 از کشف معتدل بالضم راست و میانه لغت عربی از کشف و منتخب معقول  
 بوزن منقول بمعنی خرد و آنچه مقتضای خرد باشد گویند که این معقول است لغت عربی  
 از کشف و هم نزد عروضیان رکنی را گویند که در آن عقل آمده باشد و عقل نام  
 تصرفیست بر کن مفاعلتن که لامش انداخته به مفاعلن منقول سازند و این مختص  
 به بحر و افرست لغت عربی از غیاث معمول بوزن مجهول بمعنی کار کرده شده  
 کار و پیوسته در خشنده لغت عربی از منتخب معصوم بوزن معلوم بمعنی نگاه داشته  
 و باز مانده شده از گناه لغت عربی از منتخب غیاث معلوم بوزن معصوم کنایه  
 مال و زور و دینار و بمعنی ذخیره و در فارسی بمعنی زرمستعمل لغت عربی از غیاث  
 معظّم بظای معجمه بوزن مکرم بزرگ ترین چیزی و بهترین چیزی و بشدیده معجمه  
 بزرگ داشته شده لغت عربی از منتخب معین بفتح اول بمعنی آب و آن بضم اول معین

از مؤنذ الفضلا معارج بروزن مخارج بمعنی نرد بانها و نیز رفتن گاه با یعنی جا بانسی  
و آسانها لغت عربی از کشف معبود بروزن مقصود بمعنی آنکه در پرستش کند لغت عربی

از کشف معتقد بروزن منعقد بمعنی چیزی در دل گیرنده قرار دهند در اول سخت محکم  
لغت عربی از منتخب معا و بفتحین بمعنی جاتی بازگشت و عالم آخرت و جنس آن بدل معجم

معا و بمعنی پناه دادن جاتی پناه لغت عربی از منتخب معید بروزن مفید اسم باری تعالی <sup>حاشا</sup>  
و معنی آن عاده کننده بازکننده کاری و جنس آن معید بفتح اول و ثالث بابتی حوده

مفتوح بمعنی عبادت گاه و جاتی پرستش نصاری دیگر با لکسر بمعنی سلیکه آن خاک <sup>داند</sup>  
و دیگر با بضم و تشدید بابتی مفتوح معید راه نرم و هموار و رام و شخص زبون گشته و مراد کرام

نموده لغت عربی از منتخب معزز بضم اول و فتح ثانی و کسر زانی معجم مشد و بمعنی گرامی  
و قومی و بزرگ لغت عربی از منتخب معتبر بروزن مفتوح مشتق از اعتبار لکسر بمعنی پذیر

و بعبرت نگاه کردن و باندیشه از پستی چیزی رفتن و چیزی را نیک انگاشتن و جنس آن

آن معتبر بضم اول و فتح ثانی و سکون نون و فتح با بمعنی عنبر آمیخته لغت عربی از

منتخب معطر بوزن مقدر بمعنی خوشبو کرده شده لغت عربی از منتخب معمر

بروزن مشهور بمعنی آبادان کرده شده لغت عربی از کشف معمر بضم اول و کسر ثانی و زانی

مشد و مضموم اسم باری تعالی <sup>لغت</sup> و جنس آن بالفتح معمر بمعنی بز مفرد و جمع هر دو آمده

معا

معید

مفتوح

معتبر

معتبر

معد



مکسور یعنی از پس آینه لغت بی از منتخب معرب بضم اول و سکون ثانی و کسری <sup>المهمله</sup>  
 با موحده بیان کننده و اعراب هنده و فحش گوینده لغت عربی از منتخب و تجنیس آن  
 بفتح را معرب یعنی آشکاره و اعراب داده شده و دیگر بضم و فتح عین و <sup>تشدید</sup>  
 رای مفتوح معرب یعنی از حجبی بر آورده شده و دیگر معرب بفتح و سکون  
 عین مجر و کسری اجاسی فرورفتن آن قاتب جز آن دیگر بضم میم و کسری معرب <sup>دور</sup>  
 رونده و هر چیز را فرورونده از اینجا است عتقا معرب زیرا که خون طیور را فرومی برد <sup>و حاریه</sup>  
 را نیز بلع کرد اهل آن زمان شکایت و پیغمبر حنظل بن صفوان علی نبیا و علیها السلام  
 برود او و عافرمود تا غائب شد لغت عربی از منتخب معرفت بفتح اول و کسری  
 رای مهمله یعنی شناختن لغت عربی از غیبات معذرت بر وزن معرفت یعنی  
 عذرخواستن لغت عربی از غیبات معذرت با چیزی برابر آمدن و برابر کردن لغت  
 عربی از صراح معطی السؤالات بضم اول و سکون ثانی و کسری <sup>المهمله</sup> و ضم  
 تحتانی با سین مهمله مشدود و سکون همزه و آخر فوقا <sup>لغت</sup> یعنی عطا کننده خواهش با  
 عربی معاوضه بر وزن مناقشه یعنی عوض دادن عربی از کشف معامله  
 بالضم با کسی بعلم معارضه و ن لغت عربی از کشف معاینه بالضم نقد معامله کرد  
 و روبرو چیزی را دیدن لغت بی از کشف معروضه یعنی عرض کرده شده لغت بی

معرب  
 معرب  
 معرب

از منتخب غیث مطلق بضم اول و سکون ثانی و هم مفتوح و کسر همزه بانون آرمیده  
 و فرما برار و ارض مطلق برین است و با لغت عربی از منتخب کشف مطلق ال اسار  
 بضم اول و سکون ثانی و کسر لام و ضم فاء و لام و هم ساکن الف مضموم سین همزه مفتوح و آخر  
 الف مقصوره نام جناب باری <sup>معنی</sup> آن با کلمه قیدیان چه مطلق بکسر لام معنی را بکننده  
 آمده و بفتح لام از بندر با کرده شده و روان کرده شده و بفتح لام مشد مطلق  
 بمعنی طلاق داده شده و اسار جمع اسیر قیدی لغت عربی **فصل مسیم با طای**  
 همزه در لغت مرکب مطلق انظار سلطانی بر وزن مصدر انوار سجانی  
 بمعنی جای افتادن نظر باری بادشاه لغت مرکب طلب آتی بفتح اول بمعنی  
 تحریر طلب بمعنی نشان شایسته لغت مرکب طری بضم اول و کسر آتی همزه و بالحق  
 یای مصدر کار مطلق برین یعنی سر رسیدن نغمه ساز و غیره لغت کتب **فصل مسیم با**  
**طای** همزه در لغت فارسی مطلقا بر وزن مصداق بمعنی هر چه تحقیق اینکه طلا تا فوق  
 لفظ فارسی است و در صورت مطلقا ترکیب بسیت غلط میباشد مگر اینکه تصدیق فارسی  
 لغت مرکب **فصل مسیم با طای** معجم در لغت بحر مظهر بر وزن منور ویر و ز داده  
 لغت بحر کشف **فصل مسیم با طای** همزه در لغت بحر معا بکسر و فتح اول و ثانی  
 بمعنی جوی آب که از بند فی رود آید و رود لغت بحر از منتخب معقب بضم و تشدید <sup>قاف</sup>



بضم اول و فتح طائی مهمله مشد و و کسر لام با موحدۀ نام جدا می حضرت رسول  
 آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم لغت عربی مطلوب بر وزن مرغوب یعنی خواسته و  
 شده لغت عربی از کشف مطالبه بالضم چیزی نیک نگریستن برای قوف یافتن و وا  
 گردانیدن کسی بر چیزی بکتابت لغت عربی از کشف مطارحه بالضم و فتح رائی مهمله  
 با کسی سخن در افکندن لغت عربی از منتخب مطهر بضم اول و فتح ثانی و یائتی بهوز مشد  
 مفتوحه پاک کرده شده و تجنیس آن کبیر با مطهر پاک کننده و دیگر بفتح اول و ثالث مطهر  
 جاتی طهارت و دیگر بفتح اول و سکون ظائی معجمه مطهر جاتی ظهور و دیگر بضم اول  
 و کسر سوم مطهر ظاهر کننده و دیگر بضم اول و تشدید سوم مفتوح مطهر ظاهر  
 کرده شده لغت عربی از منتخب و کشف مطبوع بر وزن مصنوع یعنی خوش  
 و مرغوب طبع لغت عربی از غیث مطالع بفتح اول و سکون دوم و فتح لام و کسر آن معنی  
 بر آمدن جاتی بر آمدن و مطالع جمع آن و نیز اول مصرع غزل و شعر مطلع گویند بضم  
 اول و فتح دوم مشد و مطلع معنی شنیده و شنونده و دیده و واقف شونده لغت  
 عربی از کشف مطبیح بالضم معنی فرمان بردار و تجنیس آن مطبیح در عرف جاتی  
 شدن کتب گویند لغت عربی مطابق بر وزن و معنی موافق لغت عربی از  
 مطقول بضم اول و فتح ثانی و و او مشد و مفتوح معنی طولانی و نیز نام کتابی در علم معانی لغت

مطهر  
 مطهر  
 مطهر  
 مطهر  
 مطهر  
 مطهر  
 مطهر

مضام

و تجنیس آن مضام بضم اول و دووم ضاد و معجمه بمعنی منسوب و متعلق لغت عربی از  
 کشف و غیات مصرف بفتح اول و ثالث بمعنی جاتی خرج کردن لغت عربی از منتخب  
 مصاصل بضم اول و فتح هرو و صا و مهمله و سکون هرو و لام بمعنی خر سخت آواز  
 عربی از قاموس مصمم بضم اول و فتح ثانی و تشدید میم و دووم بمعنی شمشیر گذشته در چیزی که  
 بران آمده و نیز بمعنی چیده و نگذشته در کار لغت عربی از کشف مصطفی بضم میم و سکون  
 ثانی و فتح طایعی مهمله و فا با الف مقصوره بمعنی برگزیده و لقب جناب پیغمبر آخر الزما  
 صلی الله علیه و آله و سلم لغت عربی از کشف فصل میم با صا و مهمله در لغت مرکب  
 مصالحت اثر بفتح اول معنی ترکیبی آن نشان نیکی دارند و کنایه از کلام سلطان  
 لغت مرکب مصنوعی بفتح اول و سکون ثانی و عین مهمله یکسو و چیزیکه اصل بنا  
 و ساخته باشد و کنایه از جعل سازی و فریب و مکاری لغت مرکب فصل میم با  
 معجم در لغت عمر مضطر بضم اول و فتح سوم بمعنی بیچاره گشته لغت عمر از کشف مضمر  
 بضم اول و سکون ثانی و فتح میم و دووم پنهان کرده شده و مضمر بضم اول و تشدید میم  
 تجنیس آن بمعنی اسپ فریه کرده شده لغت عربی از منتخب فصل میم با طایعی مهمله  
 عربی مطلب بر وزن منصب بمعنی جاتی جستن و خواسته شده و مطالب جمع آن  
 لغت عمر در رفتار بفتحات مطلب تجنیس آن صیغه نهی معنی طلب کن دیگر تجنیس مطلب

مطلب



لغت بی از قاموس مصور بضم و فتح دوم و کسر سوم مشد و نام خدا تعالی و صوت  
 کشنده و بفتح و او مصور تخنیش آن یعنی صورت کرده شده و بفتح اول مصور <sup>ماده</sup>  
 و نامة که اندک شیر باشد لغت بی از منتهی اللرب و دیگر مضور بضم اول و دوم ضاد جمع بی  
 شیر ترش نان گزند لغت بی از منتخب کشف مصور بضم اول و سکون ثانی و کسرتی <sup>حطی</sup>  
 یعنی شیر بشیه لغت بی از صحیح جوهر مصور بالکسر یعنی شهر و امصا جمع آن و نام  
 شهرست معروف و حد میان دو چیز و مصران کوفه و بصره را گویند و تخنیش آن <sup>مص</sup>  
 بالفتح بانگستان و شیدن شیر کیه و لیستان زنده باشد و بقیه شیر لیستان بالضم و کسرت  
 و کسرتی مشدده مصور بمعنی استاد بر یک چیز و دیگر مضور بضم اول و کسرت  
 معجمه یعنی ضرر کننده و زیان کار و دیگر مضور بضم میم و فتح ضاد نام پدر قبیله لغت  
 عربی از منتخب کشف مصنف بضم اول و کسرت و معنی کتاب بازنده و بفتح ثانی  
 مصنف یعنی کتاب تخنیش آن مضیف بالفتح و کسرت معجمه سوم یا سی معروف  
 یعنی مهمانی کننده و میل و هنده و نسبت کننده و دیگر مصیف بالفتح و دوم صا و جمله  
 آتپستانگاه و مجری آب که کنج باشد لغت عربی از منتخب کشف مصروف بر وزن  
 موقوف یعنی بازگردانیده لغت بی از غیث مصاف بالفتح جمع مصف <sup>معنی</sup>  
 جا های صاف و مصاف بالضم با یکدیگر صفت کشیده و استادان گاه و صفت جنگ

مصور

مصور

مص

مصرف

مصرف

مضیف

مصیف

مصاف

لغت مرکب فصل مسیم باشین معجمه در لغت فارس مشکبار بضم اول مثل مشکبار  
 و صفات عذار و قلم و زلف و کاکل مستعمل شده چون زلف مشکبار و قلم مشکبار و کاکل مشکبار  
 و همچنین مشک و مشک سنج و مشک شان و مشک ننگ است لغت فارس از بهار معجم مشک  
 گیسو از اسما صفاتیّه محبوب است مثل مشکین عذار و مشکین نقاب لغت فارسی از  
 بهار معجم فصل مسیم باشین معجمه در لغت مشتق بضم اول و کسری و رسی جمله  
 مضموم یعنی عروس لغت فصل مسیم باشین معجمه در لغت بنگله سی بکسری یا  
 معروف مسمی و در عربی بفتح اول یعنی راه رفتن و بسیار فرزند شدن و بسیار چار پاشیدن  
 لغت عربی از منتخب بفتح اول و سین مهمله مسمی بر وزن است در رحم ماده و آب منی بر  
 آوردن تا آبتن نشود لغت عربی از فرہنگ رسیده فصل مسیم با صا و مهمله  
 لغت عربی مصائب بفتح تین چهارم همزه مکسوه و اخباری موحده کارها ناخوش  
 و حالها ناخوش لغت عربی از منتخب مصابرت بضم در کارها صبر کردن کسی  
 معارضه کردن و صبر لغت عربی از منتخب مصیبت بضم اول و کسری صا و مهمله بیاید  
 معروف یعنی مکر و بی که بادی رسد و ناخوشی لغت عربی از فرہنگ رسیده و اللغات  
 مصالحت بضم آشتی کردن لغت عربی از کشف صحیح بضم اول و کسری  
 بصلاح و نیکی آرنده لغت عربی از غیث مصلا و کسری اول اخذ اول مهمله تا و کسری

سنی



غیاث مشکل بضم اول و سکون ثانی و کاف عربی مکسور معنی دشوار و خرماتی رسیده  
 و انگور رسیده لغت عربی از منتخب مشکل بضم میم اول و کسر میم دوم معنی گرداگرد و فراگیرند  
 و بر بالائی حمیری محیط شونده لغت عربی از منتخب ششم حرف ثالث با تمی موحده  
 وزن مکرّم معنی بزغال و تجنیس آن ششم حرف سوم فوقانیه بر وزن معظم معنی شیر  
 غضبناک لغت عربی از قاموس منتهی الارب مشدن بضم اول و سکون دوم و  
 فتح وال مهله و آخر نون ساکن معنی ماده آهوک بچپاش قوت گرفته باشد لغت عربی  
 از قاموس مشا و ن بوزن معادن و مشا وین بر وزن خوانین هر دو جمع  
 شدن که بالا ذکر شد لغت عربی از قاموس مشتری بضم معنی خرید کننده و نا  
 ستاره است معروف که آنرا بر جیس گویند و نام مرغی لغت عربی از منتخب و منتهی الارب  
 و تجنیس آن مشتری بضم اول و سکون سین مهله شیر صحرائی لغت عربی از منتخب و منتهی الارب  
 فصل میم باشین معجم در لغت مرکب مشتری عذار معنی کسیکه رویش  
 مثل مشتری درخشنده باشد و کنایه از رخسار معشوق لغت مرکب مشتری منظر نظرگاه  
 مشتری و کنایه از رخسار معشوق لغت مرکب مشا قی بفتح اول و ثانی مشد و باخریامی  
 معنی بسیار مشق کردن در کاری یعنی کثرت بی شمار لغت مرکب مشرقی بفتح اول و سکون  
 و قاف باجاق یا تمی نسبت چیزیکه نسبت از طرف مشرق داشته باشد چون حرمت مشرقی

لغت عربی از منتخب مشرق بضم اول و فتح شین مجمه و سکون هر دو راتی مهمله کسر  
 شین مجمه و م معنی شیر بیشه لغت عربی از قاموس مشرق بضم اول و فتح دوم باصا  
 مهمله معنی ناقه و کوفسند کم شیر لغت عربی از صحاح جوهری مشرف بضم اول و سکون  
 ثانی و راتی مهمله مکسور دیده و رشونده و از بالا نگاه کننده و بلند لغت عربی از منتخب  
 تجنیس آن بفتح میم و راتی مهمله مشرف بمعنی جای بلند و دیگر بضم و فتح شین  
 و راتی مهمله مشد و مفتوح مشرف بمعنی شرف داده شده دیگر مسرف بضم  
 و سکون شین مهمله و راتی مهمله یکسو آنکه بی اندازه خرج کند لغت عربی از کشف و منتخب  
 بالکسر گل سرخ یعنی طین احمر که در آرد و گیر و گویند لغت عربی از منتخب و تجنیس آن بفتح  
 مشتق بمعنی بشتاب زدن و بشتاب خوردن و بشتابن و دریدن جامه موتی شانه  
 کردن و چپست و دختن و کشیدن و ال و مانند آن تا دراز و پهن شود و دیگر  
 مشتق بمعنی رسیدن الیتین بهم و رسیدن و امن بدان لغت عربی از منتخب  
 مشتق بضم گرفته شده لغت عربی از کشف مشتق بضم اول و کسر فامه با  
 کننده و ترسنده بر کسی و مهربانی لغت عربی از منتخب غیات مشتق بضم اول  
 و سکون ثانی و فوقانی مفتوح و راتی مهمله مکسور و آخر کاف عربی نطقیکه برای  
 دو یا زیاده از دو معنی وضع شده باشد و یکی با دیگری شریک شوند لغت عربی از

مشرف  
 مشرف

مشتق

مشتق



فصل سیم باسین مهمله در لغت انگریزی همس کسرو ل و سکون ثانی معنی

زن با کوه لغت انگریزی و تخمیس آن فار همس معنی بنحی اضم اول حاطی که در هند

تا بنا گویند و دیگر بافتح و تشدیدین همس عربی معنی سون دیوانه شدن دیوانگ

لغت عربی از منتخب فصل سیم باسین معجم در لغت عربی مشابهت بروزن <sup>متابعت</sup>

پنجیزی نادن یعنی همشکل شدن لغت عربی از کشف مشقت بروزن محبت معنی

و محنت عربی مشقه بضم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و کسر موحده معنی پویه <sup>لغبت</sup>

لغت عربی از کشف مشقه بضم اول و فتح دوم و تشدید بای موحده مفتوح

پنجیزی مانند کرده شده لغت عربی از کشف مشاعر بضم اول و فتح ثانی و فتح

عین و رای مهمله و آخرتا بصورت با با کسی ریک جانقتن خسپیدن و با یکدیگر معار

کردن در شعر خوانی و با هم دیگر شعر خواندن شعر گفتن لغت عربی از کشف منتخب

مشاهده بروزن بناظره معنی دیدن و با کسی رجای رفتن و حاضر بودن لغت <sup>عرب</sup>

از کشف مشحج کسیر اول و سکون ثانی و فتح حاطی آخر هم عربی ساکن معنی گوی <sup>خبر</sup>

لغت عربی از قاموس مشهور و بروزن معبود آنچه بر گواه شوند و روز عرفه <sup>لغت</sup>

عربی از کشف مشکور بروزن مستور معنی پسندیده و ستوده و ثواب داده <sup>لغت</sup>

عربی از کشف مشهور بروزن مسطور معنی شهرت داده و شمشیر از نیام آورده <sup>شده</sup>

س  
س

استوار شده لغت عربی از کشف مستعان بضم اول سکون ثانی و فتح فوقانی و عین  
 مفتوح بالف بمعنی یاری خواسته شده یعنی کسیکه از او استعانت کنند و یاری خواهند  
 و اسم حقیقی اصلش لغت عربی از غیث مستحسین بضم هم سین مهمله و فتح  
 ثانیة فوقانی و سکون حای حطی و مهمله دوم مفتوح بانون بمعنی نیکو شمرده شده و پسند  
 نموده شده و بکسرین دوم بمعنی نیک پذیرنده لغت عربی از غیث مستحسین و ز  
 برون بمعنی شیر بر شیه لغت عربی از غیثی الارب و تجنیس آن مسسین بفتح اول و کسر  
 سین مهمله بیای مجبول و آخر نون سبزه را گویند که بر پشت لب آواز باشد لغت  
 مساری بضم اول و سین مهمله بالف کسری مهمله و آخر معروف بضم شیر بر شیه لغت  
 از قاموس فصل مسمی با سین مهمله در لغت مرکب مسیح اثر خاص معشوق  
 لغت مرکب مستحکم بضم اول سکون ثانی و فتح فوقانی بسکون حای مهمله و فتح کاف آخری  
 مضبوط و پاندر لغت مرکب مستعدی بضم اول سکون ثانی و فتح فوقانی و کسر و یا  
 معروف بضم هوشیار لغت مرکب مسموعی بوزن مجموعی بضم شیده لغت مرکب فصل مسمی  
 با سین مهمله در لغت فارسی مستمند بضم حاکم و غمگین لغت فارسی از مؤنث  
 الفضلا مستی بوزن هستی سکر چیزی و بهوشی و تجنیس آن مرشستی بضم سکون  
 شین مجرور فوقانی بیای مجبول بمعنی گرفتن اندک معدود و چند لغت فارسی از کشف

سین

شستی



جوهری **مسناع** بکسر اول و سکون دوم و نون بالف و آخر عین مهمله یعنی ناقصه  
 و نیکو لغت عربی از قاموس **مسناع** بضم اول و دوم بالف و کسر فا و آخر عین مهمله  
 بمعنی شیر بنشیند لغت عربی از قاموس **مسنوف** بوزن موقوف بمعنی شست  
 شده لغت عربی از قاموس **مستحق** بضم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و حای حطی  
 بمعنی سزاوار از مصدر استحقاق لغت عربی از منتخب **مستجمل** بضم اول و سکون  
 ثانی و فتح بائی موحد و سکون حای حطی و کسر لام اول بمعنی بچه شیر و قتیکه بالغ  
 گرد و لغت عربی از صحاح جوهری **مستبیل** بضم اول و کسر بائی موحد بمعنی سوسمار  
 بر زمین کشنده لغت عربی از قاموس و تجنیس آن **مسیل** بوزن سیل بمعنی جاتی  
 روان شدن آب لغت عربی از منتخب **مستهل** بضم اول و کسر بائی هوزد و ائی که  
 شکم را جاری کند لغت عربی از غیث **مستحل** بکسر و حای مهمله مفتوح بمعنی سوز  
 و زبان و گور خروام شخصی لغت عربی از کشف و تجنیس آن **مستحل** بضم اول و فتح سوز  
 و جیم مشد و مفتوح بمعنی سجل کرده شده لغت عربی از کشف **مستسول** بوزن مفعول  
 بمعنی خواسته شده لغت عربی از کشف **مستطیل** بضم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و کسر  
 طای مهمله یا بمعنی دراز لغت عربی از کشف **مستسجیل** بکسر و فتح جیم عربی بمعنی سبیل یعنی فصل  
 تحریر نمودن لغت عربی از منتهی الارباب **مستقیم** بضم اول و فتح جیم عربی بمعنی مستقیم  
 تحریر نمودن لغت عربی از منتهی الارباب **مستقیم** بضم اول و فتح جیم عربی بمعنی مستقیم

مسیل

مستحل

مستعد بر وزن معتقد بمعنی ساختگی و آماذگی چیزی کننده لغت عربی از منتخب مستعد

بالضم و راء می مهمله مفتوح و دال مهمله مشدود بمعنی باز پس داده شده و واپس داشته

شده لغت عربی از منتخب و تجنیس آن مسبر و بعد سین بابی موحده بمعنی شتابان

یک قسم لغت عربی از نتهی الارب مسعر بالکسر و عین مهمله مفتوح و آخر راء می مهمله

اسپیکه یا متفرق اندازد و چوبیکه بان آتش افروزند و بر انگیزنده جنگ چیزی دراز

لغت عربی از منتخب و تجنیس آن بالضم و تشدید عین مفتوح مسعر اخیه قیمت بالا

رود و دیگر تجنیس بالفتح و شین معجمه مشعر بمعنی نشانه و حاشیه از حواس عشره و دیگر

آمده مشاعر جمع آن و مشعر الحرام ضوعیست در کله لغت عربی از منتخب مسبر و

بالفتح بمعنی شادمان لغت عربی از کشف مسیر بر وزن کثیر بمعنی رفتن و جارفتن

و تجنیس آن بالضم و فتح یای مشدود مسیر جامه که در آن خطها بصورت دال کرد

باشند و دیگر مشیر بضم اول و شین معجمه بمعنی خداوند مشورت و اشارت کننده و نیز

تخلص شاعری آرد و کله لغت عربی از منتخب کشف مسطور بر وزن مذکور بمعنی نوبته

لغت عربی از کشف مسیط بضم اول و یای معروف بمعنی آب تیره بوی نام که

در حوض مانده باشد لغت عربی از منتخب تجنیس آن مسیط بضم اول و فتح ثانی و کسر

موحده مشدود و آخر طای مهمله بمعنی گوسپند یک قسم لغت عربی از صحاح

مسبر

مسعر

مشعر

مسیر

مشیر

مسیط



سبب کننده و اسم باری تعالی اعراض لغت عربی و تجنیس آن مسدود بوزن نصیب  
 بعضی پیرشدن و سفید شدن مو و دیگر تجنیس آن مشیت بفتح اول و کسر  
 معجمه بیای مشد و مفتوح و آخر فوقانیه یعنی خواستن و مختص خواهش و مرضی  
 حق لغت عربی و دیگر مشیت بضم اول و فتح شین معجمه بیای اول مشد و  
 و آخر ساکن یعنی پریشان و پراکنده و متردد و دیگر مشیت دو موحده بروزن  
 یعنی گاو پیر لغت عربی از غیث و منتخب منتهی الارب مسقب بکسر اول و سکون  
 و فتح قاف و آخر موحده ناقه نر زاینده لغت عربی از قاموس مسبووعه بروزن  
 منقوطة یعنی گاو و گوساله لغت عربی از صراح مستمعه بضم اول و سکون ثانی و فتح  
 تائی فوقانی و کسر میم و عین مهمله منقوطة و آخر با معنی شنونده و گوش آرنده  
 تائیت لغت عربی از منتخب مسافحه بالضم یعنی زنا کردن لغت عربی از منتخب  
 مستمره بضم اول و سکون ثانی و فتح تائی فوقانی و کسر میم و راء مهمله منقوطة  
 و آخر با معنی دوری بیابان لغت عربی از غیث مسفوح بفتح اول و سکون  
 و فاء و معروف و آخر حای حطی یعنی شتر بزین راز کشیده لغت عربی از قاموس  
 مسعود بروزن نابود نیک بخت کرده و نام در و لشی که شاعر هم بود لغت  
 عربی از کشف محمود بفتح معنی سجد کرده شده لغت عربی از غیث و منتخب

سبب  
 مشیت  
 مشیت  
 مشیت

و جائیکه خمار خشک کنند و دیگر مریدان بفتح بر وزن پلید معنی متمرد و کشر و بیرون  
 رونده از فرمان خدا و تیر بالضم مرید معنی صاحب راده و یکی از اسمای جناب است  
 و دیگر مرید بالضم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و تشدید اول مہملہ معنی گزیده  
 لغت عربی از منتخب مریدین بر وزن معین معنی زینت داده شده و آراسته لغت  
 عربی و بکسر تخمانی مشدده در محاوره بعضی عربان حال معنی حلاق که بفارسی حجام  
 را گویند لغت عربی از غیثات مرکی بالضم اول و فتح ثانی و کاف عربی  
 مشد و مکسور بیای معروف بمعنی پاک کننده و بفتح کاف و الف مقصوره معنی پاک  
 کرده شده و تیر اسمی از اسمای جناب باریتعالی لغت عربی از منتخب و جنیس  
 آن در ہندی مرگی بکسر اول و سکون ثانی و کسر کاف فارسی بیای معروف  
 عارضه و ماغنی است کہ در عربی صریح گویند دیگر مرکی بالضم و سکون  
 ثانی و کاف عربی بیای معروف نام یورست مخصوص بگوش و در زمان کفای  
 ہند مروج لغت اردو فصل مسیم بازای فارسی دلغت فارسی مرکان  
 بالضم و سکون مفرد است بالکسب جمع مثره است و مفرد نیز استعمال شود و در اصل  
 بفتح زای فارسیست لیکن بسکون شہرت دارد و باشعار اساتذہ واقع شدہ لغت  
 فارسی از برہان فصل مسیم باین مہملہ دلغت بی سبب بالضم و کسر بیای موحده  
 بمعنی

مرید

مرید

مرید

مرید

مرید



وفتح صاد مهمله بواو وفتح لام با فوقانی لقب خاص نادر لغت مرکب <sup>سند نشین</sup> مرخ نشین  
 بمعنی مسند نشین لغت مرکب مرثیه گو نظم کننده احوال اموات و باصطلاح <sup>حال</sup>  
 بیان کننده احوال امیه اطهار علیهم السلام در نظم لغت مرکب فصل مسیم بارامی مهمله  
 در لغت فارسی مراد بالضم معنی آرزو و تمنای لغت فارسی مرخ بالضم و عین معجزه <sup>ن</sup>  
 بمعنی آفتاب و هر طائر که بال و پر و مقدار دارد و نوعی از صراحی تخمیس آن بالفتح  
 مرخ نوعی از گیاه که بانبوهی روید و بنایت سبز و نازک باشد و بهندی گویند  
 و عبری معنی غلطیدن ستور و جز آن آمده و دیگر مرخ بفتح تخمین در عربی آب همین را گویند  
 و هم بضم اول و فتح ثانی و آخر عین مهمله غلیست خاص در عربی و دیگر بفتح اول  
 و سکون زامی معجزه و عین مهمله موقوف بمعنی رفتن اسپ و آهولفت عربی از <sup>کشف</sup>  
 و غیث و منتخب فصل مسیم بارامی مهمله در لغت حبشی مرآت بفتح تین و الف ساکن  
 و مثناة فوقانیه مکسور بمعنی دیوانه لغت حبشی و تخمیس آن مرآت بکسر اول و سکون  
 دوم و الف محدود و فوقانی موقوف بمعنی آئینه و تخفیف سوم مرآت بمعنی از  
 لغت عربی از غیث مرابضم اول و سکون ثانی و فتح سوم بمعنی گل لغت حبشی <sup>فصل</sup>  
 مسیم بارامی معجزه در لغت عربی مزید بر وزن سعید بمعنی اقرونی و اقرون <sup>کشته</sup>  
 از منتخب تخمیس آن مراد بکسر اول و سکون زامی مهمله و فتح موحده جانشان شتر و غیر آن

مرخ

مرآت

مرآت

تجنیس آن آنچه بر او تکیه کنند بارج مرافق جمع آن لغت عربی از کشف محل

بروزن منقل معنی شتر قوی لغت عربی از قاموس مرحام بروزن الزام بسیار

رونده لغت عربی از قاموس مرحسم لضم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و کسره

سین مهمله معنی نقش گیرنده لغت عربی از منتخب مرحام بروزن کلام معنی مراد لغت

عربی از منتخب مرحام بروزن مکارم معنی مهربانی بالفت عربی از غیث مرحام

بالفتح و واد مشد و امید داشته شده لغت عربی از منتخب مرحاضی لضم اول و سکون

ثانی و فتح تائی فوقانی و ضاد محجه باله مقصوره معنی پسندیده و نیز لقب جناب

علی ابن ابی طالب علیه السلام لغت عربی از کشف مرححی لضم اول و سکون ثانی

و فتح تائی فوقانی و الف مقصوره معنی جای امید و امید کرده شده و یکی از اسمائے

جناب باری تعالی عز اسم لغت عربی از قاموس مرححی لضم معنی جای امید و امید

کرده شده و یکی از اسماء جناب باری تعالی لغت عربی از قاموس مرححی بروزن

بمعنی پرورنده و مرححی بروزن معر معنی پرورده شده لغت عربی از کشف

میمم باراسی مهمله در لغت مرکب مرتبه دان معنی داننده مرتبه لغت مرکب

مرتبه فرازی معنی بلند نمودن مرتبه لغت مرکب مرتبه خوان کسیکه بیان

کند لغت مرکب مرححی صولت بالکسره شدید دوم و یائی معروف و حاء محجه

عربی



یعنی صاحب راحت و نشاط و اسپ پنجم زده اسپان بازی و بالکسیر آمده و نیز  
 اسم باربیتعالی شان لغت عربی از منتخب هر سلسله الکریم لضم اول و سکون ثانی  
 و کسیرین مهمله و ضم لام باربای مهمله مشد و کسور و فتح یای تثنائی و آخر حای <sup>حط</sup>  
 اسم جناب باربیتعالی عز اسمم و سی آن رانده و فرستنده بادهای خوش لغت عربی  
 هر اس لضم اول و فتح ثانی و هززه مشد و کسور باسین مهمله معنی شیر درنده لغت  
 عربی از قاموس مربع بالکسر چار و ای که بخود از چراگاه باز آید و چهار یک  
 غنیمت که مهتر لشکر برای خود می ستاند و اول باران بهاری و ماده شتر که در  
 بهار بچه زاید از منتخب و کشف مربع لضم اول و سکون ثانی و کسیر بای <sup>معه</sup>  
 و آخر عین مهمله معنی ماده شتر که بچه او همراه باشد و تخمیس آن بفتح اول و سکون  
 ثانی مربع معنی آمدن و چراگاه فراخ که آب و علف دارد و دیگر لضم اول و فتح  
 ثانی و موحد مشد و مفتوح مربع معنی منزل بهار و چهار چهار و چهار گوشه <sup>مگر</sup>  
 مربع بفتح اول و ثالث تائی فوقانی معنی چراگاه دیگر مربع بوزن ربیع معنی آباد  
 و چراگاه بسیار فراخ آب و علف لغت عربی از قاموس و کشف و منتخب مربع لضم  
 و سکون ثانی و فتح فوقانی و فتح فابعین معنی بلند ی لغت عربی از کشف مرفق  
 بالکسر اول و سکون ثانی و فتح فابعین آرنج و منفعت و بفتح اول و کسیر مرفق

مربع  
 مربع  
 مربع

مرفق

لغت عربی از قاموس مراتب لغتین و کسرتای فوقانی جمع مرتبه لغت عربی  
 از غیثات مرتب بوزن مذذب بمعنی راست درست کرده شده و درجه بدرجه در مرتبه  
 و مقام هر کدام آورده لغت بی از غیثات مرتب بوزن محبوب بخواسته شده و  
 آن مرتب بعین مهمله بمعنی خوف زده لغت عربی از کشف مرکب بفتح اول  
 و سکون ثانی و کاف تازی مفتوح و بای موحد در آخر آنچه بر سوار شوند و  
 آن مرکب بوزن پذیربندی که در چپ نشانده شده باشد و در چپ راست  
 در هم آمیخته باشد و چپ سبک شده و دیگر بجاف مشد و مکسو مرکب بمعنی کرب  
 آکنده و نیز سیاهی است که بدان می نویسند و نیز میوه است میخوش لغت عربی از  
 کشف مرتبه بضم اول و سکون ثانی و همزه مکسو و فتح لام بمعنی شتر مرغ  
 عربی از قاموس مرتبه بضم اول و سکون ثانی و کسرتای موحد و بای مفتوح ماده شتر مرغ  
 باران ریستان دیده شود لغت عربی از قاموس افقت بوزن نفقت بمعنی  
 همراهی و رفاقت کردن لغت عربی از منتخب حرمت بوزن مکرمت بمعنی  
 مهربانی نمودن لغت عربی از غیثات اللغات مرتبه بضم اول و فتح ثانی و حائ  
 حطی مشد و مفتوح و فتح لام بمعنی شتر مرغ بران پالان می نهاده باشند لغت  
 عربی از قاموس مرتب بضم اول و سکون ثانی و تازی فوقانی بالف آخر حطی

عرب

عرب

عرب



عربی مذانب بفتح اول و ثانی و کسرون و آخر بای موحده بمعنی شتریکه در آن  
 شتران باشد لغت عربی از قاموس مذکره بضم اول و فتح ثانی و راسی مهمله مشد  
 مفتوح و فتح عین مهمله و آخر بالبصورت بالمعنی گفتار که در ذراع آن خطها باشد  
 لغت  
 عربی از نتهی الارب مذکور بفتح اول و سکون ثانی و ضم عین مهمله بواو محرو  
 و راسی مهمله مفتوح ناقه دیوانه لغت عربی از قاموس مذکره بضم اول و فتح ثانی  
 و عین مهمله مشد و مفتوح و راسی مهمله مفتوح بابا بمعنی ناقه دیوانه لغت عربی از  
 قاموس مذکره بفتح عین و سکون یای تحتانی و فتح خای معجمه آخرها بمعنی گرگان  
 لغت عربی از قاموس مذکره بوزن محض اسپیکه باقی دارد تک خود را بعد انقطاع  
 تک اسپان دیگر لغت عربی از قاموس مذکره بضم اول و کشید ثانی و فتح حای  
 مهمله مشد و آخر عین مهمله بمعنی اسبقت برنده لغت عربی از قاموس فصل مسم  
 باراسی مهمله در لغت عربی ممر بضم اول و سکون ثانی و آخر مهمله بمعنی ماده  
 که اثر بار آن در لیستان دیده شود لغت عربی از قاموس ممر غیب بوزن تکر  
 بمعنی خیر پسندیده و مرغوب و نیز اسم جناب باری تعالی و جمع آن مرغبات  
 بفتح دوم و کشید عین معجمه مفتوح و آخر تاسی فوقانی لغت عربی از عنیات ممر  
 بفتح اول و سکون ثانی و واو معروف و موحده موقوف بمعنی شیر همیشه

از نتهی الارب مدرک بروزن همسک بمعنی دریافت کننده و نام اسپ لغت عربی  
از قاموس مدلل بضم اول و فتح ثانی و تشدید لام اول کسور و لام دوم ساکن بدلین ثابت  
کننده و بفتح لام بدلین ثابت کرده شده و بمعنی دلیل کرده شده لغت عربی از کشف غیب  
مدلل بضم اول و یا معروف بمعنی برگرداننده زمانه لغت عربی و نیز نام جناب پیر  
عز اسمه و تجنیس آن مدلل بذال مع بمعنی دامن کشاننده لغت عربی از قاموس  
مذوم بروزن معلوم بمعنی سرخ و عضو پریپه و چیز خون آلوده و گران بار کرده  
وزنگ ه شده به رنگی که باشد لغت عربی از منتخب و شتر فر به از نتهی الارب  
و صراح و تجنیس آن مذوم بسکون ذال معجه نگو هیده شده یعنی ناپسند و ز<sup>شده</sup>  
و آنکه او را بد گفته شده است و مذوم مثل آن لغت عربی از کشف و منتخب مدقق  
بروزن میزان بمعنی شتر میدره لغت عربی از قاموس مدقق بالفتح خوانده شده  
و طلب کرده شده و یکی از اسما جناب باری عز اسمه لغت عربی از قاموس مدرسی  
بالضم و کسر ای مهمله و همزه بالای تحتانی ناقه که فرود آرد شیر او فرو گذارد و پستان  
تردیک لادت لغت عربی از نتهی الارب و تجنیس آن مدرسی بذال معجه و آخر یا  
معروفه ناقه شیر پستان فرود آورده فصل مسمی با ذال مهمله لغت انگریزی مدرسی  
اول و ثانی و سکون ای مهمله بمعنی مادر لغت انگریزی فصل مسمی با ذال معجه در لغت

مدی

مذوم

مدرسی



مدور و بروزن مقررہ نوعی از شتر مادہ لغت عربی از قاموس مدرّاج کبیر اول  
 و سکون ثانی و راسی مہملہ بالالف و آخر حیرم عربی بمعنی ناقہ کہ اندرون سال بچہ ندہد لغت  
 عربی از منتہی الارباب مدّ کج بضم اول و سکون ثانی و کسر لام در آخر حیرم عربی بمعنی خا  
 پشت لغت عربی از حیوۃ الحيوان مدرّاج بضم اول و کسر سوم جانور است کہ بر آب  
 میدود و مانند عنکبوت می تند لغت عربی از قاموس مدرّاج بضم اول و سکون ثانی  
 و فتح بائی موحده بمعنی پس و ندہ لغت عربی از منتخب و مجتہدین مدرّاج بضم اول و فتح دوم و تشدید  
 بائی موحده مکسورہ بمعنی تدبیر کنندہ لغت عربی از منتخب گیر مدّ بفتح با بمعنی پرورد  
 شدہ و تدبیر کردہ شدہ و بندہ کہ از پس مرگ صاحبش آزاد شود و دیگر مدّ  
 بالضم و کسر ال و یا ای معروف بمعنی دور دہندہ لغت عربی از منتخب و دیگر مدّ  
 بضم میم و فتح ال و ثانی مثلثہ مشدودہ مفتوح بمعنی دثار پوشندہ و دثار جامہ  
 کہ بالای جامہ میباشد لغت عربی از منتخب مدرّاج بروزن مقدر بمعنی دور دادہ شدہ  
 لغت عربی از منتخب مدرّاج کسر اول و فتح عین مہملہ بمعنی راہ لغت عربی از کشف  
 و نام اسپ قرع بن جالب مدرّاج بضم اول و فتح ثانی و فاتی مشدود مفتوح بمعنی  
 شتر نجیب لغت عربی از صحاح جوہری مدرّاج بفتح ثانی و کسر قاف بیانی  
 معروف شترانیکہ علف را از روی خاک می برند بوقت خوردن لغت عربی

مدور  
 بروزن  
 مقررہ  
 نوعی  
 از  
 شتر  
 مادہ  
 لغت  
 عربی  
 از  
 قاموس  
 مدرّاج  
 کبیر  
 اول  
 و  
 سکون  
 ثانی  
 و  
 راسی  
 مہملہ  
 بالالف  
 و  
 آخر  
 حیرم  
 عربی  
 بمعنی  
 ناقہ  
 کہ  
 اندرون  
 سال  
 بچہ  
 ندہد  
 لغت  
 عربی  
 از  
 منتہی  
 الارباب  
 مدّ  
 کج  
 بضم  
 اول  
 و  
 سکون  
 ثانی  
 و  
 کسر  
 لام  
 در  
 آخر  
 حیرم  
 عربی  
 بمعنی  
 خا  
 پشت  
 لغت  
 عربی  
 از  
 حیوۃ  
 الحيوان  
 مدرّاج  
 بضم  
 اول  
 و  
 کسر  
 سوم  
 جانور  
 است  
 کہ  
 بر  
 آب  
 میدود  
 و  
 مانند  
 عنکبوت  
 می  
 تند  
 لغت  
 عربی  
 از  
 قاموس  
 مدرّاج  
 بضم  
 اول  
 و  
 سکون  
 ثانی  
 و  
 فتح  
 بائی  
 موحده  
 بمعنی  
 پس  
 و  
 ندہ  
 لغت  
 عربی  
 از  
 منتخب  
 و  
 مجتہدین  
 مدرّاج  
 بضم  
 اول  
 و  
 فتح  
 دوم  
 و  
 تشدید  
 بائی  
 موحده  
 مکسورہ  
 بمعنی  
 تدبیر  
 کنندہ  
 لغت  
 عربی  
 از  
 منتخب  
 گیر  
 مدّ  
 بفتح  
 با  
 بمعنی  
 پرورد  
 شدہ  
 و  
 تدبیر  
 کردہ  
 شدہ  
 و  
 بندہ  
 کہ  
 از  
 پس  
 مرگ  
 صاحبش  
 آزاد  
 شود  
 و  
 دیگر  
 مدّ  
 بالضم  
 و  
 کسر  
 ال  
 و  
 یا  
 ای  
 معروف  
 بمعنی  
 دور  
 دہندہ  
 لغت  
 عربی  
 از  
 منتخب  
 و  
 دیگر  
 مدّ  
 بضم  
 میم  
 و  
 فتح  
 ال  
 و  
 ثانی  
 مثلثہ  
 مشدودہ  
 مفتوح  
 بمعنی  
 دثار  
 پوشندہ  
 و  
 دثار  
 جامہ  
 کہ  
 بالای  
 جامہ  
 میباشد  
 لغت  
 عربی  
 از  
 منتخب  
 مدرّاج  
 بروزن  
 مقدر  
 بمعنی  
 دور  
 دادہ  
 شدہ  
 لغت  
 عربی  
 از  
 منتخب  
 مدرّاج  
 کسر  
 اول  
 و  
 فتح  
 عین  
 مہملہ  
 بمعنی  
 راہ  
 لغت  
 عربی  
 از  
 کشف  
 و  
 نام  
 اسپ  
 قرع  
 بن  
 جالب  
 مدرّاج  
 بضم  
 اول  
 و  
 فتح  
 ثانی  
 و  
 فاتی  
 مشدود  
 مفتوح  
 بمعنی  
 شتر  
 نجیب  
 لغت  
 عربی  
 از  
 صحاح  
 جوہری  
 مدرّاج  
 بفتح  
 ثانی  
 و  
 کسر  
 قاف  
 بیانی  
 معروف  
 شترانیکہ  
 علف  
 را  
 از  
 روی  
 خاک  
 می  
 برند  
 بوقت  
 خوردن  
 لغت  
 عربی

وفتح فوقانی وصاد مهمله و آخرای مهمله یعنی کوماه لغت عربی از کشف محشش که اول  
 وفتح ثانی وشین معجمه مشد یعنی اسپ دلیر لغت عربی از قاموس مختص لضم اول  
 و سکون ثانی وفتح فوقانی و آخر صاد مهمله ساکن یعنی برگزیده و تخنيس آن محيض  
 بفتح اول و حای حطی بیایى معروف و آخر صاد معجمه ساکن یعنی حیض آدن و حیض  
 و اندام زن که جای حیض است و دیگر **مخفيض** بفتح اول و کسر حای معجمه دوغ  
 مسکه گرفته و همچنین مخموض لغت عربی از منتخب محشش بکسر اول و سکون ثانی وفتح  
 شین معجمه یعنی اسد و شیر لغت عربی از قاموس محشش بفتح اول و سکون دوم و فایا  
 معروف و مختفی لضم اول و سکون ثانی وفتح فوقانی و کسر فایای معروف  
 هر دو یعنی پوشیده و محتجب لغت عربی از منتخب فصل مسم مع وال مهمله در لغت  
 عربی مدار لضم اول وفتح ثانی ورا بالف یعنی مصالحه و نرمی و آهستگی و این مختصر  
 مدارات است لغت عربی از کشف مدرپ لضم اول وفتح ثانی و تشدید رای مهمله  
 مفتوح و آخرای موحده یعنی شیر و شتر رام و ادب یافته لغت عربی از قاموس  
 مدرپ بر وزن ملعونه ناقه خو گرفته بآب کشتی لغت عربی از قاموس مدرپ بر وزن  
 مقربه مونت مدرپ است یعنی ماده شیر و شتر رام و ادب یافته لغت عربی  
 از قاموس مدرپ بر وزن سلیقه یعنی گو سفید بیمار لغت عربی از شهبی الارب

حقیق

مخفیض



محترم بضم اول و سکون ثانی و فتح فوقانی و راسی مهمله معنی صاحبت و حرمت  
 داشته شده لغت عربی از منتخب مکتشم بضم اول و سکون دوم و فتح فوقانی و شین مجمه  
 مفتوح معنی شرم داشته شده و صاحب لغت عربی از منتخب محزون بوزن مفتون  
 معنی غمناک و تنیس آن محزون بسکون خانی معجمه بی رخرانه نهاده شده لغت عربی  
 از منتخب محسن بکسر اول و فتح ثانی جمع محنت و تنیس آن محسن بالفتح و سکون ثانی  
 آمودن دیگر محسن بکسر میم و فتح جیم و تشدید نون معنی سپر که پناه از خم تیغ و تیر کند  
 عربی از منتخب محسن بضم اول و سکون ثانی و کسر سین مهمله معنی احسان کننده  
 عربی از منتخب فصل میم مع حامی حطی در لغت مرکب محبت خمیر مخصوص  
 لقب جناب ختمی آب صلی الله علیه و آله و سلم لغت مرکب محبوب تر چیز که از محبوب  
 زیاده عزیز باشد لغت مرکب محفل افروز معنی روشن کننده بزم و کنایه از شمع لغت  
 مرکب محمد و اجد علی شاه او ده نام مؤلف مع لقبی از القاب لغت کب محسنش  
 کنایه از عدوی حبیب محمد عباس علیخان بهادر نام داروغه کبوتر خا  
 مؤلف لغت مرکب محبوبی که شمه و غمزه لغت مرکب فصل میم مع حامی مجمه  
 در لغت عربی محمود ربروزن مذکور معنی مست و مدبوش لغت عربی از منتخب محتما  
 بروزن گفتار معنی اختیار داده شده و برگزیده لغت عربی از منتخب محترم بضم اول و سکون

مخزون

محسن

محسن

و تجنیس آن محرک بسیم و سکون حاطمی و فتح رانی مهمله اول تیر عرچ دو لای که دو لای  
 بدان گردد و چو بیکه خمیر آن پهن کنند و باصطلاح ریاضی خطی که میان دو قطب است  
 لغت عربی از منتخب محروم وزن مغرور یعنی گرم مزاج لغت عربی از منتخب  
 محتاط بضم اول و سکون و موم و فتح تائی فوقانی و آخر طائی عاطله یعنی استوار  
 و گرد فر گرفته و گرد چیری بر آمده و بهوش کاری کرده لغت عربی از منتخب محفوظ بوزن  
 مخطوط یعنی نگاه داشته و یاد داشته شده لغت عربی از منتخب محقق بضم اول و فتح  
 ثانی و کسوف مشدود و دوم ساکن یعنی درست و درست کننده و بفتح قاف بمعنی راست  
 شده لغت عربی از منتخب محرک بضم اول و فتح های حطمی و رانی مهمله مکسوفی بضم  
 لغت عربی از منتخب محمول بفتح اول و ضم ثانی بواو معروف بمعنی زمین و شهر قحط  
 رسیده و تجنیس آن محمول بضم اول و فتح ثانی بواو مشدود مفتوح بمعنی سپر کرده شده  
 و گرداننده و دیگر محمول بکسر اول و جیم ساکن و همزه بواو معروف جامه است  
 صدره گویند و سپر لغت عربی از منتخب محیل بضم اول و دوم حاطمی عاطله مکسوفی  
 معروف بمعنی مکر و حیل کننده و حوا که کننده و تجنیس آن محشل بضم اول و سکون ثانی و  
 ثانی مشابه نام شاعر است که آنرا محشل بن الحو سار گویند لغت عربی از منتخب محکم  
 بضم اول و سکون و موم و فتح کاف عربی بمعنی مضبوط و استوار لغت عربی از غیا

محرک

محتاط

محمول

مخبر

مخشد



و سکون جیم و هر دو ذال معجمه یعنی بریده شده لغت عربی از منتخب محمد بن یحیی سلم اول  
 و سکون ثانی و سیم دوم مشد و مفتوح با ذال ساکن یعنی بسیار ستوده شده و نام نامی  
 آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم و نام مبارک حضرت قائم امام مهدی آخر الزمان  
 صلوات الله علیه **عجل ظهوره** و اسما ابائی کرام جناب سالتاب است  
 بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن امره  
 کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خرمیه بن مدرکه  
 بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان تا اینجا بالاجماع است و بعده  
 فیه و النضر هو ابو قریش فی قول الجمهور مطلب بضم سیم و بطای مشد و مناف  
 بفتح سیم قصی بصیغه تصغیر کلاب بالکسر مره بالضم و شدید لوی تصغیر فهر  
 بالکسر نضر بفتحین خرمیه صیغه تصغیر مضر بضم سیم و فتح معجره نزار بالکسر معد بالکسر  
 کرمانی شرح صحیح بخاری محمود بوزن معبود یعنی ستوده و یکی از اسمائی باری عزرا  
 و نیز نام پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و نام فلی است که ابرهه او را بر سر کعبه آورده  
 لغت عربی از منتخب محمود بوزن منظور احاطه کرده شده و قلعه بند شده  
 عربی از منتخب محمد بن یحیی سلم اول و فتح ثانی رای جمله اول مشد و کسور پستی دوم غیر  
 یعنی نویسنده و آرا دکننده و بفتح را آرا کرده شده و نوشته شده لغت عربی از

دو سبب خفیف از آخر کرم سباعی انداخته باشند چون از مفا عیلم باقیمانده فعل سباعی  
 نهند و باضم محبوب چاه بسیار آب لغت عربی از کشف محبوب زن محسوب گز  
 و روانه و حجاب کرده شده لغت عربی از کشف محبوب زن محسوب کرده شده لغت  
 از کشف محب بضم اول و کسر دوم بمعنی دوست ارنده و جنسی آن محبت بفتح  
 اول و سکون جانی حطی و آخر تا بمعنی صدای چیر لغت عربی از کشف محبت بفتح اول  
 و تانی و با موحده مشدد و آخر تا فوقانی بمعنی دوست است در اصطلاح عاشقان  
 محبت مخصوص گویند که بی سببی علاقه و حرکتی با با حق تعالی است که محبت مراد  
 خواست او عاشق مراد خود است عاشق محبوب بفتح راه راست از کشف صیغ  
 از استفادیت نور الله احراری شته که محبت بفتح صحیح است و آنچه بضم مشهور است  
 غلط زیرا که مصدیر از ثلاثی مجرد بضم اول مستعمل شده لغت عربی محبت بفتح اول  
 بمعنی محو شدن مستعمل است بفتح محبت بضم اول و فتح ثانی و دال مهمله مشدد و کسر  
 ثانی مثلثه بمعنی داننده علم حید و اخبار و جنسی آن بضم اول و سکون ثانی و کسر  
 محبت بمعنی نوپیدا کرده شده و شکسته و بی وضو گردیده لغت عربی از غیث  
 اللغات محذود و بروزن مقصود بمعنی وابسته شده تعیین کرده شده و جنسی آن محذود  
 بفتح و سکون جمع بمعنی صاحبخت روزی نام حکیم سناغر نوی گری محذود و بفتح

محبوب

محبت

محبت

محبت



و بائی موحده کبنا رخو برداشته شده و ذخیره کرده شده از کشف و معنی پنهان کردن  
و نور دیدن دامن تا کو ماه شود و با صلا ح عروضیان اسقاط حرف ساکن از سبب  
خفیف که در اول رکن باشد چنانچه از فاعلن فعلن بکسر عین از فاعلاتن فعلان بکسر  
عین باقیماند از غیثات و دیگر مختون <sup>مبتنی</sup> معنی ختنه کرده شده لغت عربی از کشف و  
مجال الضیم اول و فتح دوم و لام مشد و مفتوح بالف مقصوره معنی آشکاره و روشن  
کرده شده و تجنیس آن محلی الضیم اول و فتح حای غیر منقطه و لام مشد و مفتوح  
بالف مقصوره معنی آراسته و زیور داده شده و صفت کرده شده و مجازاً معنی چهره  
از غیثات **فصل میم مع حیم عربی** در لغت بنگله مجازی الضیم اول و فتح ثانی و  
موحده بی مجهول معنی مرالف بنگله **فصل میم پیم عربی** در لغت اردو پیم  
بضم اول سکون ثانی باهای مخلوط التناظف و کسر سین مهمله بیای مجهول معنی از من لغت  
**فصل میم پیم فارسی** در لغت حبشی میچا الضیم اول و فتح دوم بالف معنی طفل و ضم  
میم و فتح حیم فارسی و یای تحتانی مضموم و و او مجهول <sup>مخو</sup> پیو نیز معنی طفل است لغت حبشی  
**فصل میم با حای** مهمله در لغت عربی محبوب بوزن مطلوب معنی محبت <sup>کرده</sup>  
و دوست لغت عربی و تجنیس آن محبوب حرف دوم حیم عربی معنی بریده و غلبه  
و خایه کننده و آ بسته کرده خرمار او با صلا ح اهل عروض کنی را گویند که

مختون

محلی

محبوب

و بدی کار از حق داند و مرد شجاع و فقیر و پادشاه از کشف و منتخب مخیر بفتح اول و کسر  
 ثانی بیای معروف بمعنی لشکر بسیار و عقل و خردین بچه که در شکم چاروا باشد لغت عربی  
 از کشف و بالضم بمعنی نگهبان پناه دهنده از ظلم کسی و یکی از اسمای جناب رب تعالی  
 لغت عربی از منتخب و تجنیس آن مخیر بفتح اول و سکون خای معجم و فتح بای حده  
 جای خبر دادن و آزمایش گاه باطن درون چیزی خلاف منظر و بالضم و کسر بای حده  
 مخیر خبر دهنده و مخیر بفتح بای موحده بمعنی خبر داده شده و مخیر بفتح خای معجم و تشدید  
 یای تحتانی مکسور بمعنی صاحب خیر نیکی کننده لغت عربی از کشف و منتخب مخیر جمع بضم اول  
 و سکون ثانی و فتح تائی فوقانی و میم و آخر عین مهمله بمعنی جمع شده مجموع بوزن  
 مطبوع بهمین معنی لغت عربی از منتخب مخیر بضم اول و سکون ثانی و فتح رائی معجمه  
 بمعنی بسیار و محکم لغت عربی از منتخب محکم بوزن مهمل فراهیم آورده شده یعنی بجا  
 شده و تجنیس آن محکم بفتح اول و سکون خای حطی و کسر میم بمعنی بارگیر و هجوع  
 و کجاوه که آنرا اکثر آورده نیز گویند و بند شمشیر که بر اندازند و دو ال شمشیر دیگر محکم بسکون  
 معجمه و فتح هر دو میم نوعی از قماش ریشمی لغت عربی از کشف مخبون بوزن مفتون  
 بمعنی دیوانه و لقب عاشق لیلی که او را قیس نامند و تجنیس آن مخبون بسکون خای حطی  
 و ضم بای موحده آنکه او را علت استسقا باشد و نیز دیوانه و دیگر مخبون بخای نقطه

منتخب

مخیر

محکم

مخمل

مخبون

مخبون



خیال معنی شبیه نظیر و حکما نه قاضی و تصویر و مانند و فرمان پادشاهی و مطلق حکم و عالم  
 مثال عالمی است فروتر از عالم ارواح و آنچه درین عالم ظاهرست مثل آن در عالم  
 مثال است و خواب که می بیند آنرا صور عالم مثالی گویند لغت عربی از کشف **فصل سوم**  
 مع الجیم در لغت عربی **محجیب** الذا بالضم معنی قبول کننده دعا که آن اب  
 باریست لغت عربی **محجز** العطا یا بالضم معنی بسیار عطا کننده و محکم نخست  
 عربی از منتخب **محجین** بر وزن مهیب معنی جواب دهنده لغت عربی از منتخب **محجاد** بر وزن  
 مقابله معنی با هم جنگ کردن لغت عربی از منتخب **محجاد** به فتح های هوز  
 بمعنی کوشش کردن لغت عربی **محجید** بر وزن حمید معنی گرامی و بزرگی و بزرگواری  
 و نام جناب رب تعالی لغت عربی و **محجیس** آن محجید بالفتح و دوم حا حط معنی گردش  
 و دیگر بالفتح و خامی مع **محجید** معنی خیسیده عربی از رشیدی و کشف **محجید** بالفتح و آن  
 ذال مهمله معنی بزرگی و بزرگواری شدن و غلبه کردن کسی لغت عربی از کشف **محجود**  
 بضم اول و تشدید راتی مهمله مفتوح معنی برهنه کرده شده و نهها و آنکه سباب  
 بیوی هیچ ندارد و بکسر **محجور** معنی برهنه کننده لغت عربی از منتخب **محجود** بضم اول  
 فتح دوم و و او مشد و کسوبه سیری و فراخی رسیدن شتر لغت عربی از منتخب **محجور**  
 فتح اول و سکون ثانی و و او معروف آنکه شسته بندد و نیکو کند حال کسی و نیکی

محجید

محجید

محجود

از چیزی آویخته لغت عربی از منتخب متبرک یعنی مبارک و مجتهد لغت بر متحرک

بر وزن متبرک ضد ساکن یعنی جنبان حرکت کننده لغت عربی متعال بضم اول

و فتح ثانی یعنی بلند شونده لغت عربی از غیث **متفضل** بر وزن محل یعنی نکونی کننده

و فزونی جوینده بر اقران خود لغت عربی از منتخب متصل بر وزن منفعل یعنی نزیو

و قریب لغت عربی مسالم بضم اول و فتح ثانی و همزه مفتوحه بلاشام و کسوبه و غمگیز

واند و هتاک لغت بر متمکن بر وزن متدین یعنی دست یابنده و جا گرفته لغت عربی

از منتخب متفرقین جمع متفرق که یعنی جدا آمده لغت عربی متعالی بالضم یعنی

لغت عربی مسیم مع تائی فوقانی لغت بگله متهما بفتح اول و ثانی بهائے

مخلوط التلفظ و آخر الف پیشانی لغت در هند صیغه ما یعنی جفرا ت بهم کرده است و تخنیش

متهما تائی هند مشد و یعنی دوغ و لعربی مار الزانگ یند و نیز یعنی و کند دیگر

متهما بالضم و تائی هند مشد و بها مخلوط التلفظ یعنی و سه لغت اردو **فصل مسیم**

تائی فوقانی در لغت حبشی متهما سدار تی بفتح اول و ثانی و با مخلوط التلفظ

بالف ضم سین مهله وال مهله مفتوح بار تائی مهله موقوف و فوقانی دو م با تائی

بجهول بسهم لغت حبشی **فصل مسیم با تائی** مثلثه در لغت بر مشد بر وزن

مجیب پاداش و هنده با عدال مزاج باز آئیده لغت بی از رسید مثال بر وزن



بضم اول و فتح ثانی و عین مهمله و لام مشد و مکسور و فتح قاف بچیزی آویزنده لغت عربی  
 از منتخب متعیننه بروزن متعلقه لازم شونده بر چیزی لغت عربی از منتخب متاننت  
 بروزن کرامت بمعنی محکم و استوار شدن لغت عربی از منتخب مترود بضم اول و فتح  
 فوقانی و راسی مهمله با دال اول مشد و مکسور و دوم ساکن بمعنی آمد و شد کننده و گردنده و فکر  
 کننده لغت عربی از منتخب مترود بوزن مترود بمعنی شیر بیشه لغت عربی از قاموس  
 متصرف و بضم اول و فتح ثانی و فا و راسی مهمله مکسور و آخر دال مهمله ساکن بمعنی گمانه  
 گزین و خلوت گزین جهت رعایت مروزی و فقیه و انا و یکی از اسمای باری تعالی  
 لغت عربی از منتخب متکلم بضم اول و فتح دوم و سوم و بای موحد مشد و مکسور با  
 راسی مهمله ساکن بمعنی صبا بزرگی ما خود از کبر و نام باری تعالی عزا اسم لغت عربی از منتخب  
 متفکر بروزن متغیر بمعنی فکر کننده لغت عربی از منتخب متشدد بوزن متعذر  
 بمعنی شیر بیشه لغت عربی از قاموس متشکل بضم معنی کلام کننده و اسمی از اسماء باری تعالی  
 عزا اسم لغت عربی متدلف بضم اول و فتح دوم و دال مهمله مفتوح باللام مشد  
 مکسور بمعنی شیر نرم ز قمار لغت عربی از قاموس و تجنیس آن مندلف بسکون  
 نون و فتح دال و کسر لام هم بدین معنی آمده لغت عربی از قاموس متعارف  
 بالضم و فتح و کسر راسی مهمله بمعنی مشهور و معروف لغت عربی متعلق بوزن متفکر

مندلف

از ه و دیگر مثنوی با کسره و سکون نون و فتح سین مهمله یعنی منقار مرغ گوشت خوار و متقدمه  
 لشکر و رسته اسپ که از صد تاد و لیست باشد و دیگر مثنوی بضم میم و فتح یا و تشدیدین مهمله  
 مفتوح بمعنی آسان کرده شده ماخوذ از لیسر بضم که بمعنی آسانی است و کسانیکه  
 باین معنی بفتح میم گویند غلط است لغت عربی از کشف و منتخب غیث مبالغه بفتح  
 اول و سکون ثانی و لام مفتوح با عین مجرّمه بمعنی جاتی رسیدن در فارسی مال را گویند  
 لغت عربی از کشف مبارک بضم اول و فتح راتی مهمله بمعنی خجسته و برکت داده  
 لغت عربی از منتخب مبدل بوزن مقفل بمعنی تبدیل و تبدیل کرده شده لغت  
 از منتخب مبرم بضم اول و سکون ثانی و فتح هاتی هوز بمعنی پوشیده و فرو بسته لغت  
 عربی از منتخب مبدل بوزن معین بمعنی آشکار کننده و آشکارا شده کی از اسمائے  
 باریعالی شانه و بالضم و تشدید یائی تحتانی مفتوح بمعنی بیان کرده شده دیگر متین  
 بکسره یائی فوقانی و یائی معروف بمعنی محکم و استوار لغت عربی از منتخب مبدل بضم اول و  
 همزه بمعنی آغاز کننده و یکی از اسماء جناب بیتی عا. اسم لغت عربی از قاموس فصل مبرم  
 بآئی موحده در لغت مرکب مبتدائی بذالقب جناب الشهدا علیه التحیه  
 و الثنا لغت مرکب مبرم مع یائی فوقانی در لغت عربی متعلقه بضم اول و فتح  
 ثانی و عین مهمله و لام مشد و کسره و فتح میم بمعنی زن آموزنده لغت عربی از منتخب معلقه

منه  
 میته

چیت



اُردو ما را بنا بفتح اول ر می مهمله موقوف و نون مفتوح بالف مصدر است. <sup>معنی</sup>  
 زون لغت اُردو ما را بفتح اول و تائی فوقانی به بائی مخلوط التلفظ مفتوح و <sup>خر</sup>  
 الف بمعنی پیشانی که در عربی ناصیه خوانند لغت اُردو ما یوسی بو او معرو و سین مهمله <sup>و</sup>  
 یائی تحتانی دوم معرو بمعنی نا امید کردن نا امید شدن لغت اُردو از روی استعجال  
**فصل سیم مع باد لغت عربی مبداء بفتح اول و دال مهمله مفتوح و آخر**  
 همزه بمعنی آینده و جایی ابتدا و یکی از اسمای جناب بار تعالی عز اسمہ لغت عربی  
 از قاموس مباحثه بالضم و فتح حای حلی و تائی مثلثه بایکد بیکد و دیدن و تفحص کردن  
 و تجسس آن مباحثه بهر دو تائی فوقانی خالص گردانیدن عربی از منتخب مباح  
 بالضم و بائی موحدۀ مفتوح بمعنی حلال کرده شده و تجسس آن مباح بفتح اول و <sup>تشدید</sup>  
 فوقانی بمعنی شب از روز را هم گویند لغت عربی از کشف مبصر بر وزن مفسر <sup>معنی</sup>  
 بیننده لغت عربی از کشف مبشر بضم اول و فتح دوم و کسرنی جمع بمعنی بشارت  
 دهنده و نیز مراد از حضرت موسی علی نبیا و آله و علیه السلام است که مژده قدوم حضرت  
 رسالتاب صلی الله علیه و آله و سلم داده بود لغت عربی از رشیدی و تجسس آن مبشر <sup>بفتح</sup>  
 اول و سکون یائی تحتانی و کسرنی مهمله مع ر می مهمله بمعنی قمار و قمار باختن لغت  
 عربی از منتخب دیگر همیشه بفتح اول و سکون یائی تحتانی و فتح شین <sup>معنی</sup>

مباح  
 مباح

مباح

فصل مسیم با الف در لغت مرکب ماموری بر وزن کافوری معنی مقرر کرد  
و حکم نمودن لغت مرکب فصل مسیم با الف در لغت فارسی مادر بر وزن چا  
بمعنی والده تخفیف آن دو مار هر دو آمده از برهان ماهی خوار کبسه های پیروز  
یاتی معروف جانور لیست که خوراک و ماهی است لغت فارسی ماه بر وزن چاه معنی  
که در هندی چاند گویند لغت فارسی از بهار عجم و در عربی ماه معنی آب مردی اهرم گو  
که آب ال و بسیار باشد از زشیدی ماهی بوزن اهی ترجمه سمک هندی چهل گویند و  
ماهی آنست که زبان نداشته باشد و هر که زبان اردو داخل اقسام ما است لغت فارسی  
از برهان فصل مسیم با الف در لغت انگریزی مانی و میر بفتح اول و یای معرو  
و کسره ال هندی و فتح تحانیه دوم و سکون راتی قرشت معنی ای دوست لغت  
انگریزی مارج بفتح اول و سکون وم و سوم راسی مهمله و در آخر جمیم فارسی موقوف  
بمعنی راه رو و تیر نام ماه سوم از سال عیسوی لغت انگریزی مانی بفتح اول و کسره  
و یای معروف معنی از من لغت انگریزی و در زبان بنگله مانی معنی پستان شیر و در  
زبان هندی مانی معنی مادر فصل مسیم با الف در لغت پنجابی مانر طنون غننه و  
راسی هندی موقوف معنی از لغت پنجابی فصل مسیم با الف در لغت بنگله مانی بفتح  
اول و کاف مکسور و یای معروف معنی زن لغت بنگله فصل مسیم با الف در لغت



و لسان الثور و لسان الحکل هر دو نام گیاهی است لسان القوم کلمه چین و سخن گذار  
 لغت عربی از منتخب کسین لغت و روزمره قومی با الفتح بزبان گرفتن کسی و باضم  
 بزبان آوردن جمع السن و فحتمین بزبان ورمی فصاحت و بکسر سدر بزبان و در و فصیح  
 لغت عربی از منتخب فصل لام با طاتی مهمله در لغت عربی لطف بضم لام و  
 سکون طاهله نرمی نازکی در کار و کردار و هدیه و مهربانی کردن نگهبانی و حما  
 کردن و فحتمین هدیه و احسان نیکوئی لغت عربی از رشیدی لطائف الفتح  
 و کسر همزه نیکوئیها و چیزهای نازک جمع لطیفه لغت عربی از رشیدی و منتخب  
 لطیف بفتح لام بنهایت نیکو کار و یاری کننده و بیجا نازک لغت عربی از رشیدی  
 و اسمی از اسما باری تعالی **فصل لام مع قاف** در لغت مرکب لقمانی  
 عطلند و کار لقمان **فصل لام با کاف** عربی در لغت فارسی **فصل**  
 بالفتح و یا معروف ساکن لکنه لغت فارس **فصل لام مع لام** در لغت بنگله  
 لکوا بضم اول و سکون ثانی و فتح ثالث بالف معنی بند و دست لغت بنگله **فصل**  
**لام مع میم** در لغت عربی کعبه بالفتح روشنی و بالضم گروه آدمیان سپید بکنه  
 شد و پاره از گیاه که خشک شده با و سپیده باشد و پاره از عضو که در وضو غسل  
 ماند لغت عربی از منتخب **فصل لام مع میم** در لغت حبشی **فصل** لکما بفتح

لغت عربی از منتخب فصل لام با ثانی مسئله در لغت عربی لثه بحر کا

لثه و تشدید ثانی مسئله گوشت گرداگرد دندان لغت عربی از منتخب تجنیس آن لثه

بفتح لام و تشدید بای موحده کناره گردن کشتن گاه شتر است یعنی جای نحر شتر

لغت عربی از منتخب بیکر لثه بفتح لام و تشدید ثانی فوقانی بمعنی پارچه کهنه و این مشتک است

در اردو و فارسی لثی بفتح لام و تشدید ثانی مسئله و الف مقصوره در آخر صوت یا

جمع لثه بمعنی نناک شدن به جز آن لغت عربی از صراح فصل لام با هم فای

در لغت کشمیری لچ لچ بضم هر دو لام و سکون هر دو هم فارسی بمعنی نرم لغت

کشمیری فصل لام مع حای حطی در لغت عربی بضم بفتح لام و کسر حای

حطی و سکون تخانی و هم در آخر بمعنی کشته شده و گوشت ناک لغت عربی از منتخب

رشیدی فصل لام مع ذال معجمه در لغت عربی لذت بفتح لام و تشدید ذال

معجمه مفتوح و ثانی فوقانیه در آخر بمعنی مزه و شراب لغت عربی از منتخب فصل

لام پاراسی هندی در لغت اردو لڑکا بفتح لام و سکون ای هندی و کا

بافت بمعنی معروف بعبه صبی طفل و بفارسی کودک و بچه گویند فصل لام مع سین

مهمله در لغت عربی لسان بمعنی زبان و سخن لغت قوزبانه تراز و لسن و جمع

لسان الصدق شنانیک است و لسان العصیا درخت است هر که بفارسی آنرا زبان کهنه گویند



در لغت حبشی لالی بفتح لام باالف و کسر لام دوم بایای معروف بمعنی نظر کن لغت  
 حبشی و تجنیس آن لالی بفتح اول و مد ثانی و کسر لام بروزن بجالی بمعنی مرواریدها  
 بزرگ این جمع لولو است و بضم اول چنانکه مشهور شد غلط است لغت عربی از  
 غیاث اللاتی بفتح لام باالف و لام ثانی موقوف و فوقانیة مکسور بایای مجهول بمعنی  
 دیدی و بالحق همزه مکسور یعنی اللاتی بمعنی استقبال میشود یعنی خواهی دید لغت حبشی

تالی

**فصل لام باالف در لغت بنگله لاک** بفتح اول و سکون ثانی و کسر کاف  
 عربی بمعنی بینی لغت بنگله تجنیس آن لاک بکاف عربی موقوف مخفف لاک الزحف

س

تردید لغت عربی از شمس اللغات **فصل لام مع الف** در لغت اردو لانا بمعنی

آوردن لغت دو **فصل لام مع بابی** موحد در لغت عربی کسیت بزین  
 بمعنی عاقل و انا لغت عربی از منتخب **فصل لام مع بابی** موحد در لغت

کبو بضم لام و تشدید موحد مضموم و آخر او معروف بمعنی روح و جان لغت  
 و تجنیس آن لٹو بفتح لام و تشدید تائی هندی او او معروف چیر نیست از چوب شکل

لٹو

مخروطی که طفلان بدان بازی کنند لغت اردو **فصل لام مع تائی** هندی  
 در لغت انگریزی لٹل کب لرام و تائی هندی کسور و باخر هم لام بمعنی خرد لغت انگریزی

سین

تجنیس آن لیل بفتح لام و سکون تحتانی بمعنی شب و بچم غلیست که آنرا گردان گویند

اولین لغت ترکی فصل کاف فارسی بایاتی تحسانی دلغت حبشی کبفتی  
بکس کاف فارسی بایاتی معروف فای موقوتای فوقانی کسور بایا معروف بمعنی مالک و مخدوم

باب لام با الف

فصل لام مع الف در لغت عربی لام مع کبیرم روشن و درختان لغت عربی  
از منتخب لام مع کبیرم بمعنی روشن تابنده و نورانی لغت عربی از منتخب لائق  
بکس همزه بمعنی سزاوار لغت عربی لازوال بمعنی همیشه قدیم این صفت باری تعالی  
است لغت عربی لاجواب بی مثل و بی جواب لغت عربی فصل لام مع الف  
در لغت مرکب لاله عذار عشوق سرخ رنگ لغت مرکب لاله سرخ ایضا چه  
منسوب به لال بمعنی سرخ یا آنکه های زانده لاحق شده مثل خان خانه و آن گلپست  
که چند قسم میباشد لاله کوهی و لاله صحرائی و لاله نعمانی و لاله شقائق و لاله دل سوخت  
و لاله دل سوز و لاله خطائی و لاله خو در و لاله سفید و لاله نورد و لاله عباسی و لاله  
پیکانی و لاله مقراضی و لاله و تحری از برهان و مصطلحات و غیث لغت مرکب  
لاله کون لاله بمعنی معروف و کون بمعنی رنگت مرکب غیث فصل لام مع الف  
در لغت انگریزی لاسن بفتح لام با الف کس همزه و آخر نون بمعنی اسد لغت انگریزی  
لاسن کس بایاتی موحده شیر خوراننده و خداوند شیر لغت عربی از منتخب فصل لام با الف

روایت



وحشیان انتہی از نفائس اللغات گہنا بفتح کاف فارسی و سکون ہائی ہوز و فتح  
 نون بالف بمعنی زیور و تجنیس آن گہنا بفتح کاف فارسی و ہائی مخلوطہ و تائی ہند  
 بالف بمعنی ابرو نیز بمعنی کاست صیفہ ماضی از کاستن دیگر گہنا بفتح کاف عربی و سکون  
 ہا و نون بالف بمعنی گفتن لغت اردو دیگر گہنا بفتح کاف عربی و ہائی مخلوطہ و تائی ہند  
 مشد و بالف بمعنی ترش و نام شمر معروف دیگر گہنا بفتح کاف فارسی و ہائی مخلوطہ و  
 نون بالف بمعنی گنجان کہ ضد پاشان است لغت اردو **فصل کاف فارسی با یائی تحت**  
 در لغت فارسی گیتی ستان بمعنی معروف و لقب خاص امیر تیمور گورکان و مجازاً بہ سلاطین  
 بلاد دست لغت فارسی گیتی آفر و بمعنی روشن کنسندہ جہان و کنایہ از سلاطین  
 و نیز اشارہ طرف نورشید لغت فارسی گہر امر از گرفتن لغت فارسی و تجنیس آن گہر  
 بفتح کاف فارسی و ہائی موحده بمعنی آتش پرست و ہم گہر بکسر کاف عربی بمعنی  
 بزرگی و بزرگ شدن دیگر کثر بکاف عربی مفتوح و سکون نون آخر زای بمعنی  
 خزانہ دیگر کسر بکسر کاف عربی و یائی مجهول آخر زائی مہملہ آیتناسل را گویند نیز  
 کثر بضم تائی مثلثہ خمیدہ شدن بکسی بہ بسیاری چیزی و بالکسر بسیار و بفتح تن  
 درخت خروال لغت عربی از منتخب فصل کاف فارسی با یائی تحتانی در لغت ترکی  
 مظفر علی گئی کمش افنی یا نندہ اورد آل گہا ترین بمعنی چہ میخواہد مظفر علی زر و ضر  
 از تو

گہنا  
 گہنا  
 گہنا

گہر  
 گہر  
 گہر  
 گہر

از گفتن لغت فارسی از برهان و به سندی خوشه موزنی کیلا گو رمی لضم کاف  
فارسی و او اشام ضم و سکون رائی جمله و کسریم و یائی معروف یعنی اگر لغت بنگله  
گو گو لضم اول و او مجهول و ضم لام مشد و معنی گلو لغت بنگله فصل کاف فارسی مع  
بایستی ز در لغت فارسی کهر لضم کاف و فتح بایستی هنوز و سکون جمله مخفف گو هر لغت و در  
و تجنیس آن نفتح اول و بایستی مخلوط التلفظ کهر معنی خانه لغت اردو و بکسوف عربی و بایستی  
مخلوط کهر آواز باریک و نغمه بلرز باصطلاح مغنیان و لضم کاف عربی و با مخلوطه کهر معنی سیم  
چار پایان و نفتح کاف عربی و بایستی مخلوطه کهر معنی خس و کاف فارسی مسور و بایستی مخلوطه  
مخاط شود و نفتح کاف عربی و با هنوز مفتوح زنگیست مخصوص با سیم که از اکیست گویند  
لغت عربی از برهان و لضم کاف فارسی بایستی هنوز و آخر موقوف لغت بنگله معنی خانه  
فصل کاف فارسی بایستی هنوز در لغت بنگله کهر لضم اول و بایستی مخلوطه و او معروف  
و سکون سیم معنی خواب لغت بنگله و در لغت اردو و معنی گردش در قص فصل کاف فارسی  
با بایستی هنوز در لغت اردو کهر لضم کاف فارسی بایستی مخلوطه و رائی سندی با  
حیوانیست معروف که بران سوار شوند بعرابی آنرا فرس نفتحین و نیز بسکون سیم جمله خیل  
نفتح خابجه و سکون سیمانی و لام در آخر گویند و بفارسی اسپ حیوة حیوان است اول سیمکه  
بر اسپ رنده اسمعیل علی بنیاد و علیه السلام بود لهذا آنرا عراج گویند و پیش ازین وحشی بود مانند





جمع کرده بود دوم باد آورد سوم گنج دینه خسروی چهارم گنج افراسیاب پنجم گنج  
 سوخته و درینجا لفظ سوخته بمعنی سنجیده است ششم گنج خضراء هفتم گنج شادا و در هشتم گنج  
 و گنج باد آورد نهم و اف گنج دوم که از هشت گنج خسرو پرویز است و وجه تسمیه اش نیکه قصه مردم  
 از خوف پرویز چند کشتی از زر سرخ پر کرده بخبر بره میفرستاد باد مخالف آن کشتهها بسوی ملک  
 پرویز آورد پرویز آن مال گرفت لهذا آن مال گنج باد آورد نام کردند از برهان رشیدی و  
 تجنیس آن گنج بضم کاف فارسی بمعنی گنجایش از لطائف و غیاث دیگر گنج بضم  
 کاف عربی و سکون نون غنمه و جمیم عربی در آخر بمعنی گوشه لغت فارسی فصل کاف  
 مع واو در لغت فارسی گوهری بروزن جوهر گوهر ذات شنی و اصل هر خسرو جوهر عرب  
 آنست خواه بمعنی لعل یا قوت و غیره باشد خواه بمعنی جوهر شمشیر و غیره از برهان و سراج گوهر  
 بمعنی مر و ارید و بمعنی مطلق جوهرات چنانچه لعل زرد و الماس و غیر آن و بمعنی اصل نژاد و ذات  
 و بمعنی فرزند و بمعنی صفات نهانی و عقل و فرنگ در گوهری یا می نسبت باشد لغت  
 فارسی گویند صیغه جمع مضارع از گفتن و تجنیس آن گویند از گفتن لغت فارسی  
 گوشتن بضم کاف و واو مجهول عضو معروف و مخفف گوشه و نام روز چهارم هم از ماه  
 لغت فارسی از برهان رشیدی و تجنیس آن کوس بضم کاف عربی و واو مجهول و  
 مهمله نقاره بزرگ و بمعنی گفتن و آسید صدمه و تقار و بنا سبت گفتن کوس گویند و

گنج

گوشه

گوس



پیشین حاصل معنی آن اینست که چنین نیست گاهی برای مسلم داشتن سخن غیر باشد در صورت  
 اسم باشد بمعنی حق است و تخفیف لام بمعنی گیاه ترا از کشف و صراح و کسرا اول و تخفیف  
 لفظی موضوع برای معنی تشنیه و درین حالت بدون اضافه مستعمل میشود از حیث  
 دیگر کلا بفتح کاف فارسی و تخفیف لام لغت اردو بمعنی گذاخت دیگر کلا بفتح کاف عربی  
 و تشدید دوم و لام بالف چیز باشد که مانند نخچیر مرتبه اول از زوخت سرزند و بعد از آن  
 از میان رخت برآید فارسی آنرا تنده بضم تاء می فو قانی و سکون نون و فتح دال جمله  
 و هاء می هوز در آخر گویند و تندیدن بروزن جنیدین مصدر از آنست از لفافس  
 گلووری بکسر کاف فارسی و فتح لام به واو و کسرا می جمله و یاء معروف  
 برگ پان که با فو فل کتبه و آهک تب ساخته بخورد لغت اردو فصل کاف فارسی  
 با میم در لغت فارسی گمان بضم کاف بمعنی شک لغت فارسی و تجنیس آن گمان  
 بفتح کاف عربی که در اصل سخنان بود بفتح خانی معجم منسوب به حم و بتغییر السنه حرف  
 بدل شد از برهان فصل کاف فارسی با میم در لغت حبشی گمادی بفتح کاف فارسی  
 و میم مشد و مفتوح و کسرا اول جمله با یای میچول در آخر بمعنی خوش شدن و ضحک نمودن  
 و خندیدن لغت حبشی فصل کاف فارسی با نون در لغت فارسی گنج بفتح کاف و سکون  
 نون و میم عربی در آخر بمعنی مال کثیر بدانکه خسرو پرویز را هشت گنج بود اول گنج عروس که خود

کلا کلا

گمان

زیرا که گزیدن وزن و زیدین بمعنی نش زدن است خواه بآله و خواه بدندان گرفتن  
 را هم گویند خواه انسان بگیرد خواه حیوان دیگر بمعنی بریدن و ترسیدن و قطع کردن و با  
 نمودن باشد و بضم اول گزیدن بمعنی برچیدن و انتخاب کردن باشد و بصورت  
 گزیده شده بمعنی چیده شده است لغت فارسی از برهان **فصل کاف فارسی مع لام**  
 در لغت مرکب **گلغذا** کنایه از حسین و خوبصورت لغت مرکب **گل** تر بمعنی چیزیکه نشان  
 گدازشته باشد و بمعنی خوشبو و بمعنی مذکور لغت مرکب **گلزار** بمعنی گلشن و باغ و بهر نامی  
 نوشتن صحیح است و به ذال معجزه محض غلط چرا که لفظ زار در کلمه **گلزار** از عالم لاله زار و  
 سبزه زار و کشت زار است و کلمه زار برای کثرت و ظرفیت می آید لغت فارسی از غیاث  
**گل سیرن** بمعنی مرغ پوشش لغت فارسی **گللاب** نیز چیزیکه خوشبو و معطر باشد لغت فارسی  
**گلکش** لفظ مرکب است از گل و کشن که کلمه نسبت است بمعنی باغ لغت فارسی **گل فشا**  
 بمعنی معروف لغت فارسی **فصل کاف فارسی مع لام** در لغت حبشی **گلکله**  
 بفتح کاف فارسی و سکون لام و نیز کاف فارسی دوم مفتوح و فتح لام و آخر بائی بود  
 بمعنی شب لغت حبشی **فصل کاف فارسی مع لام** در لغت اردو **گللاب** بفتح کاف  
 فارسی و لام بالف بمعنی گلو و آن عضو است معروف و عبری آنرا حلق بفتح و حلقوا  
 بالضم و حنجره نیز گویند و تجنیس آن **گللاب** بفتح کاف عربی و تشدید لام حرف است بر آوردن



لغت فارسی گردون جاه معنی بلند مرتبه و ایما از جناب ختمی آباصلی الله علیه و سلم  
 اگر انجایم به پیشش بها و قیمتی را گویند لغت فارسی از برهان و عبرتی نفس خوانند گران  
 بکسر بر وزن نشان ثقیل و سنگین باشد که در مقابل خفیف و سبک است مقابل رزان  
 و بضم اول گران دسته گندم وجود و رو کرده را گویند که باخوشه باشد لغت فارسی از برهان  
 و بالکسر چو کبی است که در ننگاله بجان کاهی بجای ستون بکار آرد لغت بنگله گریه نمود  
 معنی اشک نشانیدن و زاری کردن لغت فارسی گریه معنی اشک نشانیدن لغت فارسی  
 فصل کاف فارسی بارائی جمله در لغت انگریزی گریه کاف فارسی  
 و سکون رائی جمله و حیم عربی با لغت عبادتخانه نصاری لغت انگریزی فصل  
 کاف فارسی بارائی جمله در لغت حبشی گرافتج کاف فارسی و رائی جمله با  
 معنی شکم لغت حبشی و جنیس آن گرا بضم کاف فارسی و رائی جمله بالف معنی گوش لغت  
 حبشی و بضم اول کسر دوم و تحتانی مجهول گری جمع آن معنی گوشها لغت حبشی  
 دیگر گرا بکسر کاف معنی افتاده دیگر کرا بفتح کاف عربی و رائی سندی مفتوح بالف  
 سخت و نیز قسمی از زیور طلا و نقره و غیره که بدست و پامی دارند گریستی بفتح کاف  
 فارسی سکون را جمله و کسر با فارسی باتامی فوقانیه مشدد و یائی معروف در آخر  
 کینه لغت حبشی فصل کاف فارسی باز معجمه در لغت فارسی گزیده شده معنی نیش خورد

گرا

گرا

گرا

ساخته بان بازی کنند عبری آن را بنات بیامی موحده و نون با ف و تا در آخر و لجه لضم  
 لام و سکون عین مهمله و فتح با می موحده و آخر بالصورت ها گویند و بفارسی آنرا لغت  
 بفتح لام و سکون با و ضم فا و تایی فوقانی در آخر و عروسک گویند زلالی در قصه دختر زلال  
 گوید بپیت عروسک باز با طفلی خیالش که هر اسان مردم دیده ز خاشاک  
 لغت اردو فصل کاف فارسی مع دال مهمله در لغت اردو که با بفتح کاف  
 فارسی حیوانیت معروف که عبری آنرا حمار کبره جا مهمله و بفارسی خرو در از گوش گویند و از  
 او ابو زیاد و ابو صابر و ابو محمود و ابو نافع و ابن احتب بن اذان بن ارم و ابن شیح و ابن الخیر بن  
 المرغه بن مقلی کلبه بن قوم الزراعین است چون خرمشهر بجاقت است در عربی مجازا مرد  
 را حمار گویند و همچنین فارسی و اردو میهند خراز نفاس اللغات کده می و ال اسکون  
 تحتانی مجهول کسیکه خرمشهر و دو بکر ایه دهد عبری آنرا و قمری بفتح و او و قاف و کسر  
 مهمله و تحتانی مشدود و حمار بفتح حای مهمله و میم مشدود و بالف و رای مهمله در آخر و بفارسی  
 گویند لغت اردو از نفاس فصل کاف فارسی با رای مهمله در لغت کرب  
 گردون منظر یعنی نظر گاه فلک کنایه از زمین لغت کرب گران بها خیریکه  
 عمده نفیس و بهتر باشد لغت کرب گران قیمت مثل گران بها لغت کرب فصل کاف  
 فارسی با رای مهمله در لغت فارسی گردون افروز یعنی روشن کننده آسمان و کنایه از شمس



صبح لغت انگریزی گدسی بضم کاف فارسی و ضم دال ہندی و سکون با موحدہ و  
 کسرین مہملہ یا تختانی معروف بمعنی ولد الحرام لغت انگریزی گدسی بضم کاف فارسی و کسر  
 دال ہندی و یائی معروف بانون غنم و سکون کاف فارسی دوم و کسر نون یائی معروف  
 دوم در آخر بمعنی سلام وقت دو پہر لغت انگریزی گدسی بضم کاف فارسی و دال  
 ہندی مشد و یائی تختانی مجہول بمعنی سلام وقت سہ پہر لغت انگریزی و تخنیں آن  
 گدسی بضم کاف فارسی و تشدید دال مہملہ کسور و یائی معروف بمعنی پس سر کہ  
 عبری قفاگویند و نیز گدسی بفتح کاف فارسی جامہ پارہ کہ آزار تہ کردہ بر سر زخم نہادہ عصاب  
 بران بند لغت اردو و عبری آزار فادہ بکسر یائی مہملہ و فتح فاگویند و نیز جامہ  
 پارہ کہ زنان آزار برائی پاک کردن حیض گذارند عبری آزار کسف بضم کاف عربی  
 و فتح سید گویند و نیز بمعنی مسند حکومت در اردو و فصل کاف فارسی دال  
 مہملہ در لغت حبشی گدسی بفتح کاف و سکون ال مہملہ و فتح با موحدہ و کسر تہ  
 و آخر یائی تختانی معروف دوشو و بیرون شو لغت حبشی گدسی بضم کاف فارسی  
 و فتح دال مہملہ مشد و بالف بمعنی بزرگ لغت حبشی و تخنیں آن گدسی بفتح کاف و دال مہملہ  
 بالف بمعنی درویش دیگر گدسی بضم کاف و تشدید دال مہملہ بالف لفظ اردو بمعنی شتر جنگ  
 دیگر گدسی بضم کاف فارسی تشدید دال ہندی الف پکیری کہ دختران نابالغ از جامہ پارہا

گدسی  
 گدسی

گدسی  
 گدسی  
 گدسی

بکاف عربی و آخر خای معجمه معنی قصر لغت عربی کان لفتح اول اعلان نون بمعنی  
 نغمه لغت بنگله و این لفظ در فارسی بنون غنمه یا خرا عدا و برای تعیین تعداد و اینجا  
 دوگان و سه گان و بمعنی لائق و سزاوار از برهان در بهار عجم نوشته که گان و گانه  
 تینر بیهم اعداد است چنانکه جوز سفت گانه و بادام شش گانه و دو گانه و چهار گانه همین  
 قیاس دیگر بکاف عربی و اعلان آن کان بمعنی گوش و نیز لفظ فارسی بمعنی معدن گالی لفتح  
 اول الف و کسر لام مشدود باخفات تحتانی بمعنی خسار لغت بنگله و تجنیس آن گالی بکاف  
 و کسر لام بیاسر و بمعنی دشنام و شتم **فصل کاف فارسی بالف در لغت اردو گان**  
 بروزن سال عبری خد لفتح خای معجمه و دال همله مشدود و خود و بالضم جمع آن  
 و بفارسی دیم و دیمه بکسر دال همله و رخسار و رخساره گویند و ترکی لالفتح لام بالف  
 از نفاس و تجنیس آن کال بکاف عربی بمعنی قحط و گال بکاف فارسی نام غلکه که بسیار  
 زیره باشد آنرا کادرس نیز گویند از برهان لطائف و غیر آن دریافت شد که به هندی آنرا  
 کنگنی گویند و نیز در برهان بمعنی مشغولی و فریب بگرد بمعنی فریاد و غلطیدن بمعنی دور و بعید  
 و نوعی از عنکبوت و غوره پنجه و خردوس و نوعی از گل هم آمده **فصل کاف فارسی با دال**  
 هندی در لغت انگلیسی گدازنگ بضم کاف فارسی و دال هندی و فتح میم و الف  
 و رایی همله موقوف و کسر نون اول سکون نون ثانی و آخر کاف فارسی موقوف بمعنی سلام

کان

گالی

گال



خواه نر باشد خواه ماده بخلاف تور که گاو نر گویند و در بقرة مای وحدت است نه برای

تائیت لغت فارسی از صراح و تخنیس آن گاو و لفظ ارد و صیغه امر از گانا بمعنی مسرا

و نیز گاو بمعنی صراحی از برهان و هم گاو بالش کلان که بعربی آنرا سندر گویند از

منتخب فصل کاف فارسی با الف در لغت انگریزی گاو و بفتح کاف فارسی

و دال هندی موقوف بمعنی خدا لغت انگریزی و تخنیس آن گاو و دال مهمله ماضی از گاد

که بمعنی گاتیدن و جماع کردن است لغت فارسی از غیات دیگر گاو و بفتح کاف عربی

و دال مهمله بمعنی مکرر و کید نمود و صیغه ماضی لغت عربی کار و بفتح کاف فارسی و

و رومی مفتوحه و آخر دال هندی بمعنی یکجق فوج لغت انگریزی و تخنیس آن کار و

بفتح کاف عربی و رومی مهمله موقوف نه بفتح آن و آخر دال مهمله بمعنی معروف لغت

فارسی فصل کاف فارسی با الف در لغت حبشی گاله بفتح کاف فارسی و الف

و فتح لام مشد و آخر های تختفی لقب می از حبشیان لغت حبشی گاسیا بفتح کاف با

و همزه بالائی یائی مشد و بالف بمعنی قلیان لغت حبشی فصل کاف فارسی با

الف در لغت بنگله کاج بفتح اول جویم فارسی موقوف بمعنی درخت لغت بنگله و در

بها که کلمه بمعنی قهر و غضب نیز در اردو قسمیست پارچه باریک شیمی سوده گلکار و نیز در

بکاف عربی و جویم عربی کاج بمعنی کار و در لغت فارسی کاشنیر آمده و تخنیس آن کاخ

گاو  
گاو  
گاو

گاو

گاو

گاو

کاخ  
کاخ

در اصل بنهاد بود یعنی برحق غین را بقاف بدل کردند و نام پادشاهی عظیم الشان

از ایران که کمال عیاش بود صد سال پادشاهی کرد از برهان هم لقب معین الدین پادشاه

دلی که مدوح امیر خسرو بود از غیثات **فصل کاف عربی مع تختانی در لغت**

انگلیزی کیری سوط بفتح کاف عربی و یای تختانی مجهول و راسی مهمله مکسود تختانی

دوم معروف و ضم سین مهمله و واو مجهول و تایی هندی موقوف بمعنی شمشیر لغت انگلیزی

**فصل کاف عربی مع یای تختانی در لغت بنگله کی بکسر کاف عربی و یای**

معروف بمعنی کدام لغت بنگله و تجنید آن کی بفتح کاف و یای مجهول بمعنی کدام وقت

و بمعنی شاهنشاه بلند قدر و بلند ترین کو اکسیره و بمعنی عادل و لطیف و ایل هم

آمده و در قدیم چهار پادشاه را کی بگفتند و بفتح اول و تشدید ثانی لغت عربی معنی داغ

از برهان و رشیدی و کشف و منتخب کی جانت بکسر کاف عربی و یای معروف

و فتح جیم تازی با الف و فتح نون سکون تایی فوقانیه بمعنی کی می دانستم لغت بنگله

کی که بو بکسر کاف عربی و یای معروف و فتح کاف عربی دوم و سکون

راسی مهمله و ضم موحد و واو معروف بمعنی چه کنم لغت بنگله

## باب کاف فارسی

**فصل کاف فارسی با الف در لغت فارسی** گا و در عربی بفتح تین بقدر معنی مطلق گا و



کاف عربی و هائی مخلوطه با الف و نون با الف بمعنی خوردن طعام و غیره لغت اردو  
 که هج کر نیوالا بضم کاف عربی و هائی مخلوطه و سکون او و هجیم عربی در آخر و نفتح کاف و هم  
 و سکون رائی مملکه و کسرنون با تختانی مجهول و فتح و او با الف و لام با الف بمعنی نشان  
 جوینده لغت اردو که هج کر نا بحر کات مذکور لغت اردو بمعنی تلاش کردن بحر لغت اردو  
 فاو سکون تا فوقانی و شین معجمه در آخر و لغت اردو نفتح فوقانی و سکون فاو کسرتائی و هم  
 بتختانی معروف و آخر شین معجمه گویند و بفارسی جستجو کردن و پشور و سیدن نیز آمده که هجیم  
 کاف و سکون ها و کسرنون و یائی معروف بندگاه ساعد و باز و عربی مرفق بکسرم  
 و سکون رائی مملکه و فتح فاو قاف و مرفق بروزن لاتی نیز گویند مرفق جمع آن  
 و بفارسی آرنج بد و ارنج بلا دم گویند فصل کاف با یائی تختانی در لغت  
 کیفیت بالفتح و کسرفا و تشدید تختانی دو م مفتوح بمعنی چگونگی لغت عربی از  
 و حالت و وصفی که حاصل باشد در چیزی و بفارسی به تخفیف نیز آمده لغت عربی از غیاث  
 کتیب نفتح کاف و کسرمزه و یائی معروف و یائی موصده در آخر مخرو  
 و شکسته از غم و بد حالی لغت عربی از منتخب فصل کاف عربی با تختانی در لغت  
 مرکب کیوان از تفاعل اوجی که رفعت کیوان داشته باشد و کنایه از طاق کسری  
 کتیبادی بیائی نسبت معنی لفظی آن عادل برحق است چه کی بمعنی عادل و قبا

تازی و بائی مخلوطه و واد ساکن و آخر لام موقوف بمعنی قهر لغت انگریزی و پسن آن  
 کهول بضم کاف عربی و بائی مخلوطه و واد مجهول و لام موقوف لفظ سندی صیغه  
 بمعنی بکشد و دیگر کهول بفتح کاف عربی و ضم بائی هموزم و یکدیگر در ریش و مو بائی <sup>و سفید</sup> سینه  
 باشند از عیاش دیگر کهول بضم کاف فارسی بمعنی جغرات رقیق لغت بنگاله بزرگ  
 شها و عبری را تب گویند فصل کاف عربی با بائی هموزم در لغت پنجابی کهول <sup>بزرگ</sup>  
 بضم کاف با با مخلوط تلفظ و واد مجهول و نون غنمه و بائی موحده مفتوح و سکون  
 راتمی سندی بمعنی چهره لغت پنجابی فصل کاف عربی با بائی هموزم در لغت حبشی  
 کهمی بضم کاف تازی و بائی مخلوطه و کسر موحده و یائی مجهول بمعنی پاپوش لغت <sup>حبشی</sup>  
 فصل کاف تازی با بائی هموزم در لغت بنگاله <sup>کمی</sup> پیچی بفتح اول و بائی مخلوطه <sup>تلفظ</sup>  
 باشبلع لجه باجتانیه و کسر هم فارسی با یائی مجهول بمعنی خوردن لغت بنگاله <sup>کمی</sup> کشی  
 بضم اول و بائی مخلوطه و کسر شین <sup>کمی</sup> مجمه با یا معروف بمعنی خوشی لغت بنگاله <sup>کمی</sup> یلی  
 بکسر اول و بائی مخلوطه و یائی معروف و کسر لام و یائی ثانی معروف بمعنی گلوری  
 پان لغت بنگاله و یائی مجهول اول صیغه واحد مؤنث غائب ماضی مطلق لغت  
 اردو که مصدر آن کھیلنا و بفارسی بازی کردن باشد و بهر دو یائی مجهول صیغه  
 جمع مذکر از مصدر مذکور فصل کاف عربی با بائی هموزم در لغت اردو که با نام بفتح

کهول  
 کهول  
 کهول



و او مجهول و تائی شناه فوقانیه مشد و مضموم و آخر او معروف بمعنی بیالغت حبشی **فصل**  
**کاف عربی مع و او در لغت بنگله کو تا بضم اول و او مجهول و فتح تائی فوقانی**  
 بالف بمعنی کجیالغت بنگله و تخنیس آن بهندی کو یا بضم کاف و او مجهول و تخانی بالف  
 بمعنی گوشه چشم دیگر کو یا بکاف فارسی مضموم و سکون و او مجهول و تخانی بالف هم  
 فاعلت از گفتن استعمال این لفظ اکثر بجهت تشبیه باشد دیگر کو یا بفتح کاف فارسی  
 و او و تخانی مشد و بالف بمعنی معنی دیگر کو یا بضم کاف عربی و او مجهول نون بالف گو  
 هر مقام دیگر کو یا بکاف فارسی مضموم و او معروف و نون بالف رنگ در که مشابه طلبا  
 لغت بهندی کو هم بضم اول و او معدوله و ضم ثالث بمعنی کمر لغت بنگله کوری بضم  
 اول و او مجهول و تائی مهمله مکسور و تخانی معروف بمعنی بگو لغت بنگله و بهندی بمعنی  
 چیزی نو و تخنیس آن کوری بکاف فارسی بحر کات مذکور بمعنی زن صبیح دیگر بفتح  
 کاف فارسی نام راگنی که متعلق از میگه است و بهارجه اول یعنی زوجه است و وقت  
 سر آمدنش چار ساعت روز باقی مانده تا اول مغربین کو لکی بضم کاف عربی و او  
 مجهول و سکون لام و کسر کاف عربی و آخر تائی معروف بمعنی غنچه تلیان که بهند  
 چکم و نیز لغت بنگله **فصل کاف مع و او در لغت اردو کو همیات جمع کوهی این مصدوع**  
 اهل هند است لغت اردو **فصل کاف باهای** بود لغت انگریزی که اول بفتح کاف

گویا  
 گویا  
 گویا  
 گویا  
 گویا  
 گویا

آتش من انداز که مرغ و گرم من دیگر گنگ بفتح کاف فارسی و سکون نون باز کاف  
 فارسی نام دریا هند که معروف است دیگر گنگ بضم کاف فارسی سکون نون باز  
 کاف فارسی کیسکه نطق ندارد و عربی اخرس بفتح همزه و سکون خای مجمره و فتح رومی مهمله  
 و سکون سین مهمله گویند و کلمه بفتح همزه و سکون بای موحده و فتح کاف عربی و سکون سین و  
 بکیم بروزن کریم و بفارسی گنگ و لال گویند و نیز گنگ بضم کاف عربی و سکون  
 نون و کاف دوم فارسی و قوی بیگل و خوشه خرما و بالکسر معنی بی جیا و زبان آور و بفتح  
 بمعنی بال مرغ و باز و می انسان و دخت از غیاث **فصل کاف عربی مع واو**  
 و لغت فارسی کوچک بروزن توشک بمعنی خرد و نام مقامی است از دوازده مقام  
 موسیقی لغت فارسی از غیاث کوشش حاصل مصدر از کوشیدن لغت فارسی **فصل کاف**  
**مع واو** در لغت انگریزی کونسول بفتح کاف عربی و سکون او و نون غنه و فتح  
 سین مهمله و سکون لام بمعنی محکم لغت انگریزی کو طول تهنک یو بضم اول و او مجهول  
 سکون تائی هندی و فتح واو و سکون تحمانی و لام موقوف و تائی فوقانی باهای مخلوط التلفظ  
 و نون غنه و کاف فارسی ساکن و ضم یائی تحمانی آخر و او معروف بمعنی خوب هستم لغت  
 انگریزی کوین بضم اول و او مجهول و همزه مکسور و یائی غیر ملفوظ و آخر نون ساکن  
 بلکه لغت انگریزی **فصل کاف عربی مع واو** در لغت حبشی کو تو بضم کاف تازی و سکون

گنگ  
گنگ

گنگ



بمعنی بالاخانه لغت انگریزی کم بفتح اول و سکون سیم بمعنی بیالغت انگریزی و تخنیل آن کم  
 بالفتح و تخفیف سیم در عربی بمعنی چند و بمعنی بسیار و بالضم کم و تخفیف سیم ضمیر جمع  
 مذکر مخاطب بمعنی شما و بالفتح و تشدید سیم کم مقدار چیزی و بالضم و تشدید سیم بمعنی آستین و کاسه  
 و تشدید علامه شکوفه لغت عربی از منتخب لفظ کم بالفتح در فارسی و لفظ اندکی در اگر چه بمعنی  
 تقلیل است لیکن اکثر بمعنی نفی مطلق آید و بفتح اول و سکون ثانی بمعنی ترک و نادر  
 و نقصان هم آمده است و بضم اول نام ولایتی است از عراق و معرب آن قم است  
 و اکنون به تعریب اشتهار دارد و نوعی از خار هم است که کثیر اصمغ آنست و آنرا  
 شجره القدر و مسواک العبا و مسواک المسج گویند از برهان کمی طی بضم کاف عربی و فتح سیم  
 آویا مجهول و کسرتائی هندی و یائی معروف بمعنی مشوره لغت انگریزی و تخنیل آن  
 کمبندی بفتح کاف عربی و سکون سیم و فتح بای فارسی و کسرتون و یائی معروف بمعنی  
 اجماع لغت انگریزی فصل کاف بانون در لغت انگریزی کنگ کسیر کاف تازی  
 نون و در آخر کاف فارسی بمعنی پادشاه لغت انگریزی و تخنیل آن کمبک بفتح کاف  
 عربی و سکون موجده و در آخر هم کاف عربی مرغیست سرخ منقار و سرخ پا و بعربی آنرا  
 حجل بفتح حای جمله و جیم و لام در آخر گویند و بفارسی کبک سحم از آنکه نر باشد یا ما  
 مرغ آتش خوار و مرغ دیگر هم میگویند و ظاهروری گوید بیت شکر بر طوطی فلک و گل بر بلبل آ

کم

کمبندی

کمبک

لغت انگریزی و تجنیس آن گلگیر که معروف است فصل کاف مع لام در لغت  
 کلائی بروزن رسائی از آرنج تا بند دست را گویند لغت اردو و عبری ساعد و  
 تجنیس آن گللابی بضم کاف فارسی و کسر بای موحده نوعی از شیشه کوچک و دروزن  
 و نقش باشد قسمی از امرو و از مصطلحات و نیز گللابی بضم اول و کسر نون گل و  
 و باغبان از عیاش و نیز بیای نسبت چیزی که رنگ گل گلاب دارد فصل کاف مع  
 میم در لغت عربی کمال بروزن جمال کلام و تمام شدن لغت عربی از منتخب فصل کاف  
 با میم در لغت مرکب کمتر بعضی بسیار کم لغت مرکب فصل کاف با میم در لغت  
 فارسی کمر نفتح اول و دوم و رانی مهمله در آخر لغت فارسی و در اردو مستعمل بمعنی  
 میان حیوانات سلیم گوید بیت کمرش را سلیم تنگ بگیرد با خبر باش ششم بارک  
 و له غیرن کز کمر نازک و بتیابم در نشنیدم که بردن کسی می سفید در عبری نفتح  
 خانی معجمه و سکون صاد مهمله و رانی مهمله در آخر گویند کمر بروزن صحرا محوطه را گویند  
 که شبها چهار پایان و ستوران را در آن کنند و باین معنی بکاف فارسی هم آمده  
 و طاق بلندی را نیز گویند مانند طاق درگاه و سلطان و امر او دیوار بلند را هم گفته  
 و ز ناریکه اقیان زردشت بر میان می بستند لغت فارسی از برهان فصل کاف  
 با میم در لغت انگریزی کمپ نفتح کاف تازی و فتح میم مشدد و بای فارسی در آخر

گلگیر  
 گللابی  
 گللابی



و بفتح اول و سکون ثانی چیزی باشد سیاه که مشاطگان برابر وی عروس می مالند

کفاف بفتح تین مانند و اندازه چیزی و روزی و روز گذار و هر چه کفایت شود و

سازد از طلب چنانچه فی الحدیث اللهم امر ذق ال محمد کفافا و تجنیس آن

بالکسر کفاف قرار گرفتن بر چیزی لغت عربی از منتخب کفیل بفتح ضامن و

قبول کننده کاری بر خود و نامی است از نامهای باری تعالی عزه اسم لغت عربی

از منتخب کفالت بفتح ضامن شدن لغت عربی از منتخب فصل کاف

مع فاد لغت فارسی کف یا بعضی معروف لغت فارسی فصل کاف

مع لام در لغت عربی کلام سخن گفتن و سخن نیز بالکسر و تشدید لام آمده باضم

خسته لغت عربی از شمس اللغات فصل کاف مع لام در لغت مرکب کلک

آر آتی پهلو از یاده گوئی و هرزه سرانی و افترا پر داری و مطلبی شی که بندگان آن را بوضع

نیک شمارند لغت مرکب فصل کاف مع لام در لغت فارسی گلان بر وزن جهان

بمعنی بزرگ و مهتر لغت فارسی و تجنیس آن گلان باضم و کاف فارسی جمع گل بر خلاف

و قسمیست از آن میدیده و افشاندند نیز آمده بهرام گوید سحر که باو برگ گل گلان است

ز درو آن فغان بیلان است فصل کاف مع لام در لغت نگریزی کلک کف کف و

و فتح لام و سکون کاف و م عربی و ما هندی مفتوح و راتی مهله در آخر بمعنی مالک از نوح

کفاف

گلان

و جز آن و انداختن حرف هفتم از مفعولات که به مفعول نقل کنند و بالکسر پاره و پاره ها

چیزی جمع و مفرد هر دو آمده و بالکسر و فتح سین جمع آن لغت عربی از منتخب **فصل**

**کاف** مع شین معجزة در لغت فارسی کشاده شدن بمعنی معروف لغت

فارسی کشش حاصل مصدر از کشیدن لغت فارسی **فصل کاف** مع **عین**

مهمله در لغت عربی کعب بالفتح و آخر بای موحده شتا لنگ آ نراقاب پائی گویند

و پاره روغن و گره بند هاستی لغت عربی از منتخب کعب بالفتح اول و ضم ثانی جمع

کعب نام دو پد قبیلہ است که یکی را کعب بن کلاب و دیگری را کعب بن ربیع گویند

لغت عربی از منتخب و جنیس آن کعب بضم تین نارستان شدن خروشتا لنگها جمع کعب

لغت عربی از رشید کعب بالفتح نارستان کوا عب جمع آن لغت عربی از رشید

و جنیس آن بالفتح و تشدید دوم کعب بمعنی شوم قدم لغت عربی از شمس **فصل**

**کاف** مع فاد در لغت عربی کف بالفتح کاف و تشدید فانیچه و باز استاد و باز استاد

کردن کسی را و دوباره دوختن جامه را بر یکدیگر و نابینا شدن و خرقه و لقمه ساقط کردن

صرف هفتم ساکن از فاعلاتن و مفاعیلن و کف الذب و کف الاسد و کف مریم نام

گیاه است لغت عربی از منتخب و در برهان امر شگافتن هم هست بمعنی بشکاف و بشکاف

غلظ که بر روی آب می نشینند و از جوش و غلیان یک بهم میرسد و آنرا عبری رغو میگویند

کعب

کعب



و سکون رائی هندی اگر بمغنی قند سیاه لغت اردو و بضم اول و سکون رائی جمله  
 اگر بمغنی استاد و قاعده کلیه و بفتح کاف تازی و سکون رائی جمله کرسی قسمی از ماریه  
 که افسون نه پذیرد و بمعنی قوت و توانائی لغت عربی فصل کاف مع رائی جمله در لغت  
 حبشی کرسی بفتح کاف عربی و سکون رائی جمله و کسر سین جمله بیا می معروف بمعنی  
 روپیه لغت حبشی و تجنیس آن کرسی بضم کاف عربی و سکون رائی جمله و کسر سین  
 جمله با تخانی معروف تحت کوچک که بفارسی آنرا سندی گویند لغت عربی از منتخب  
 فصل کاف مع رائی جمله در لغت کشمیری که از چو بفتح اول و ثانی بالف و اخفا  
 نون و ضم جیم فارسی بوا و مجهول بمعنی میکند لغت کشمیری فصل کاف مع سین جمله  
 در لغت فارسی کس بالفتح بمعنی یار و رفیق و مرد شریف و بمعنی مطلق آدمی نینر می  
 لغت فارسی از غیاث و تجنیس آن کس بفتح کاف عربی و سکون سین جمله  
 لفظ هندی امر از کسنا بمعنی استوار کردن و دیگر بضم اول کس اندام نهانی زنا  
 لغت فارسی فصل کاف مع شین معجمه در لغت عربی کشف بفتح برداشتن بر  
 از روی چیزی و کشاده و برهنه کردن و بفتح کسب جانور است که در آب نهد  
 و آنرا با خن و سنگ پشت گویند لغت عربی از منتخب و تجنیس آن کسف بفتح کاف  
 و سکون سین جمله برید عرق بستر و پی کردن آن و پاره کردن جامه و پوشیدن

گر

کرسی

کس

کشف

کسف

و او و سین جمله در آخر و نیز عبری دو و باضم گویند و بدان باکسر جمع آن  
 و بفارسی آنرا شپشه بکسر الف و سکون شین معجمه و کسر بای فارسی و فتح شین  
 معجمه دوم گویند لغت فارسی از برهان کربات بضم تین جمع کربت باضم که بمعنی اندو  
 گذشت لغت عربی از منتخب فصل کاف مع راء می جمله در لغت مرکب گرم آمیز  
 بمعنی آمیزنده بخشش کنایه از قلب سلطان گرم نما صفت ذات بار تعالی است  
 لغت مرکب گرم گسری بخشش کردن لغت مرکب گرم کانه صفت هر بخشش است  
 کم نشود لغت مرکب فصل کاف مع راء می جمله در لغت فارسی که آن بکسر کاف  
 و راء می جمله بالف و نون در آخر بمعنی بر ربط و بعضی گفته اند چنگ بافتح کنار و بد معنی  
 نیز آمده و باضم اسپ کزنگ و بخذف الف نیز آمده لغت فارسی و بکسر کاف فارسی  
 گران چو بسیت معروف که در ملک بنگاله میباشد و بکار همه و غیره می برزد فصل ک  
 مع راء می جمله در لغت شنسکیرت که تار بفتح اول و سکون راء می جمله و تاء می فوقانی  
 بالف و راء می جمله موقوف در آخر بمعنی خدا لغت شنسکیرت که بفتح کاف و سکون  
 راء می جمله بمعنی دست لغت شنسکیرت و به هندی بمعنی بکن و بکسر کاف فارسی  
 اگر صیغه امر از مصدر گزنا بمعنی افتادن است و بفتح کاف فارسی که کلمه شط است  
 اگر و بفتح کاف فارسی و زاء می معجمه ساکن گز بمعنی در عه لغت فارسی و بضم کاف فارسی

سرن

سرن

سرن



کردن از اندوه کسی را و نزدیک شدن آفتاب بغروب و آتش بمردن بارگران بر  
 نهادن و رسن تا فتن و تنگ کردن بند بر بندی و شوریدن خاک برای کاشتن  
 و بختین بی آرام و اندوه گین شدن و بیجهای شاخ درخت خرمافرد و جمع آمده  
 از منتخب و تخمیس آن کمرت بفتح کاف و تشدید را و سکون تائی فوقانی نوبت  
 و بار چنانچه گویند سه کمرت بمعنی سه بار و بالضم کمرت گوئی لغت عربی از منتخب  
 دیگر کمرت بفتح آخر تائی مثلثه بدر دو اندوه و دشوار انداختن کسی را لغت عربی  
 از منتخب کرم بفتح بختنه و چون مرد و از گناه در گذر زنده و نامی است از نامها  
 حق جل و علا لغت عربی از رشیدی کمر است بفتح کاف و رائی مهمله بالف و فتح  
 میم و تائی فوقانی در آخر بمعنی بزرگی لغت عربی از کریم اللغات کرم بفتح بکر م غلبه  
 کردن بر کسی و درخت انگور و قلاده و بختین جو انمردی و مردی و عزیز می و بزرگوار  
 و بزرگوار و گران مایه شدن و بخشیده شدن لغت عربی و بفتح آن سبزه که در کنار  
 حوض و جوی رسته باشد لغت فارسی از شمس تخمیس آن کرم بفتح کاف فارسی  
 و سکون رائی مهمله و میم در آخر محروم مزاج و بمعنی معروف لغت فارسی دیگر  
 کرم بالضم بمعنی غم و اندوه سخت لغت عربی دیگر کرم بکسره کاف و سکون ا  
 کرمی که پیشمینه را خور و عبرتی آن را سوس بضم سین مهمله و سکون

کمرت  
 کمرت  
 کمرت

کرم

کرم

فصل کاف با ثانی مثلثه در لغت عربی کثرت بفتح کاف و سکون

ثانی مثلثه و ثانی فوقانی در آخر بسیار شدن لغت عربی از انتخاب فصل کاف

با حیم فارسی در لغت حبشی کجایی بفتح کاف عربی حیم فارسی مشد و مکسور و کسر

سین مهمله و یای معروف یعنی شوتیدی لغت حبشی کجایی بفتح کاف عربی

و کسبه حیم مشد و یای تحتانی معروف و سین مهمله مفتوح و تا فوقانی مکسور و آخر تحتانی

مجهول یعنی خواهی شوتیدی لغت حبشی فصل کاف با حیم فارسی در لغت بگله

کجایی بفتح اول و ضم و شد حیم فارسی و با مخلوط و و او معروف تر است که

اروی نام دارد و بعربی قل قاس گویند لغت بگله فصل کاف مع وال

مهمله در لغت عربی که ورت بضم تین تیرگی و غش در آب و جز آن بیت

فیضیا دور کن که ورت و خیر و کتا به بینی جمال او بصفاه که لغت عربی اللغات

فصل کاف با ذال معجبه در لغت مرکب گذری بفتح تین راسی مهمله مکسور

و تحتانی معروف شکل مخروطی را گویند که مناسب است به گذر تیره معروف داشته باشد

و تجنیس آن گذری بضم کاف فارسی و ذال مهمله و راسی هندی با یای تحتانی

معروف جامه باشد که بعربی آنرا ذلق و خرقة نامند لغت اردو فصل کاف مع

راسی مهمله در لغت عربی کرب بالفتح اندوه که نفس باز گیرد و رسن لو و بی آرام

کری



کیف بعضی نشه مستی از مصطلحات و غیث کثوف بضم کاف و تائی فوقانی  
مضموم و سکون و او و فاد را آخر جمع کتف بفتح کاف و کسرتائی فوقانی و نیز اکتاف  
جمع آن لغت عربی از منتخب کتف بفتح کاف و سکون تائی فوقانی و میم در آخر  
پنهان داشتن و راز پوشیدن و بختین کتف گنایست که بدان خضاب کنند لغت  
عربی از منتخب و تخنیس آن کتف بفتح کاف و سکون تائی نشسته باز داشتن از کاری و فوایح  
شکم شدن و سیر شکم شدن لغت عربی از منتخب بگر کتف بضم کاف و فتح نون و میم  
در آخر مضارع شکم از کردن و بختین کتف مضارع از کردن لغت فارسی فصل  
مع تائی فوقانی در لغت اردو کتف بضم کاف عربی و تشدید تائی فوقانی با  
درنده ایست معروف که بعربی آنرا کلب بفتح کاف و سکون لام و با موحد در  
گویند کلاب بر وزن کتاب اکتب بفتح الف و سکون کاف و ضم لام و سکون با  
جمع آن بفارسی سگ بترکی ایت بکسر حزه و سکون تحتانی معروف و تائے  
فوقانی در آخر گویند و کنیت آن بعربی ابن بقیع و سگ آبی را بعربی قضاء بضم  
قاف و ضا و بجمه بالف و فتح عین جمله و تا در آخر گویند و گاهی بطریق دستنام  
استعمال کنند و بعربی گویند بگو کلب و بفارسی فلان سگ است اثر گویش شعر شمن  
سگ کجاست که از وی بر حساب بیدار بعد شیر خدا فخر روزگار بفتح اردو از لغت

یکون

کلمه کتف

و بالفهم نام کوهی است لغت عربی از شمس اللغات کتابت با کسر نوشتن لغت  
 عربی از شمس اللغات تجنیس آن کنایت با کسر کاف و فتح نون تحتانی و سکون فوج قاف  
 پوشیده سخن گفتن سخن پوشید و به صلاح چیزی را بخیزی در ذهن تشبیه کرده است  
 مخفی داشته نام مشبه به مذکور ساختن مثال آن بیت لولو از نرگس فرو بارید  
 گل را آب ادب و زنگر گوی و روح پرور مالش عنایت ادب یعنی معشوق رنجیده شده است  
 از چشم فرو بارید رخساره را آب ادب و از دندان روح پرور لب در مالش ادب از غیبت  
 کشف بفتح کاف و سکون تا فوقانی و فادرا آخر آهسته رفتن و دو کرانه پالایر یکدیگر  
 بستن و دو دست را در پس بستن و بلند شدن سر شان و نوعی براه رفتن لغت عربی  
 از منتخب تجنیس آن با کسر کشف شان و بالفتح و کسر تا نیز آمده و بفتح تین هر شدن  
 شان و پهن شان شدن و نوع علتی است که در شان پیدا میشود و نیکی ستور از  
 در و کشف لغت عربی از منتخب دیگر کشف بفتح کاف و سکون نون فراز رفتن  
 چیزی را و نگاه داشتن و یاری کردن و برگردیدن و برای شتر خطیره <sup>خناز</sup> ساق  
 شاخ و درخت و با کسر کشف ظرفیت که شبان در آن ادوات و آلات نگاه دارد  
 و بفتح تین کشف کرانه و جانب پناه و بال مرخ اکناف جمع آن لغت عربی از  
 منتخب نیز کشف بفتح کاف و سکون تحتانی بمعنی چگونه لغت عربی از منتخب نیز

کنایت

سرف

سرف

سرف

سرف

سرف



کبر کن  
کبر کن  
کبر کن

آن و دال مهمله در آخر یعنی جگر اکبا و جمع آن و فصحی کبدر سخن تجنیس آن کند بفتح  
کاف و تائی فوقانی مفتوح نام ستاره است میان کف و پشت و برین معنی بکنند  
بکسر تا نیز آمده دیگر کبدر بفتح کاف و سکون تخانی بدانند نشیدن و قی کردن و در مان  
کردن و بانگ کردن کلاغ و دیدن آن و حائض شدن زن و کارزار نمودن  
لغت عربی از منتخب دیگر کبدر بفتح کاف و سکون موحده رسیدن چیزی بجگر و بر  
جگر زدن و بسنه انگشت دو نشیدن و چیزی را بدندان شکستن لغت عربی از منتخب  
دیگر کنند بالضم ضد نیز دیگر کند بفتح کاف و سکون نون یعنی شکر و قند معرب است  
و نام دهمی است از خنجر و به ترکی مطلق ده را گویند از سراج و در بر بان معنی جبر است  
و ریش و معنی گریز و گریختن نیز آمده و در مصطلحات نوشته که باصطلاح تیر اندازان  
کششی است که بعد کشیدن کمان در حالت کشاد تیر کنند دیگر کند بضم کاف و فتح  
نون و سکون دال مهمله مضارع از کردن لغت فارسی کبر یا کبره اول و سکون  
دوم و کسر تائی مهمله و یائی تخانی بالف یعنی بزرگی و اسمی از اسمائی جناب باد  
عز اسم لغت عربی از منتخب فصل کاف مع بامی موحده در لغت  
فارسی کبوتر پرندة معروف لغت فارسی فصل کاف مع تائی فوقانی در لغت  
عربی کتمان بالکسر پوشیدن راز و پوشیدگی و پوشیدن گواهی و غیر آن

کبر  
کندر کن  
کندر

با هائی مخلوط التلفظ و سکون راسی مهمله و ضم کاف فارسی و و او اشمام ضم و تشدید لام  
 و هائی مختفی در آخر بمعنی گلوله چوب و در اهل بنگا که کنایه از زمان گندم که هم نمی سازند و برنج  
 پخته را طعام روزمره و نان گندم را اکثر در اوقات بیماری استعمال نمایند لغت بنگله

**کاف بالف** در لغت اردو کام بروزن نام بمعنی کار لغت اردو و در فلاح

بمعنی مراد و مقصد و سقف حلق که به هندی تا لوگویند و نیز در هندی بمعنی شهوت

و جماع و تجنیس آن کام کاف فارسی بمعنی قدم و ده و قریه از غیاث کاتا هو ا

بمعنی رشته لغت اردو کان باعلان نون بمعنی گوش و تجنیس آن کان تخفیف

بود و هست در عربی و در فارسی معروف که بتار لیش معدن خوانند و بمعنی کنند نیز

آمده از شمس اللغات کال بروزن سال بمعنی قحط و خشک سالی لغت اردو فصل

**کاف مع بابی** موحد در لغت عربی کبیر نامی است از نام هاباری تعالی

عز اسم و بمعنی بزرگ و کلان لغت عربی از منتخب و تجنیس آن کثیر بفتح کاف

و کسر تائی مثلثه و تحانی معروف و راسی مهمله زیاده و بسیار لغت عربی دیگر کثیر

بفتح کاف و کسر نون و تحانی معروف و راسی معجمه موقوف بمعنی زن مملو که و پرتا

زمان و بمعنی دختر که و دوشیزه نیز آمده از برهان دیگر کثیر بفتح کاف و کسر نون پرتا

مجهول و راسی مهمله موقوف بمعنی درخت معروف کبیر بفتح کاف و کسر موحد و سکون

کاف  
کان

کثیر  
کثیر

کثیر



کننده و نام کوپی است لغت عربی از شمس کاظم بکسب طائی معجم ششم فرزند  
 و لقب حضرت امام موسی ابن جعفر علیهما السلام لغت عربی از منتخب فصل کاف

بالف در لغت فارسی کار ساز بارائی موقوف آنکه کارهای خلاق بسازد  
 و حاجت مردمان بسیار بر آرد لغت فارسی از شمس کامیاب مقصد در لغت

فارسی کار بمعنی معروف یعنی فعل و جنگ مراد ف کارزار و در او اخرا سماعنی  
 فاعل و مفعول و بد چون جفا کار و مینا کار لغت فارسی از شمس کار بر بمعنی برآید  
 کار لغت فارسی فصل کاف بالف در لغت انگریزی کانپلی نلسون یو نفتح کاف

تازی و الف و نون غنمه و بامی فارسی موقوف و کلام و یامی معروف و میم  
 مکسور و نون ساکن و سین مہملہ موقوف و ضم تائی ہندی بوا و معروف و ضم یائی

تختانی بوا و معروف بمعنی سلام میرسانم لغت انگریزی کا کسپا نفتح کاف  
 و الف کاف عربی ساکن و سین مہملہ موقوف و فتح بامی فارسی بالف و راء  
 مہملہ موقوف و راء بمعنی کنجشک خانہ لغت انگریزی کاربی نفتح کاف عربی

و الف و راء مہملہ مکسور و تختانی ساکن معروف بمعنی تنگ لغت انگریزی

فصل کاف بالف در لغت بنگلہ کانی نفتح کاف و الف و نون مشدود

و تختانی معروف بمعنی گوش لغت بنگلہ کاٹھر گولان نفتح کاف و الف و فتح تائی ہندی

وسکون ثانی و سین جمله و یا حی نسبت داشته چه قوس بمعنی کمان و گز که بان  
 مساحت کنند و نام برخی لغت عربی از منتخب فصل قاف مع و او در لغت ترکی  
 قوین لوزم قاف و سکون و او و کسر تحتانی بانون ضم لام بو او مجهول بمعنی حسا گویند  
 لغت ترکی فصل قاف مع هائی هنوز در لغت عربی قهار نفتح اول و ثانی میشد

آخر ائی جمله بمعنی بسیار چیره و غالب و نامی از نامهای باریتعالی عراسمه  
 لغت عربی از منتخب فصل قاف مع یائی تحتانی در لغت عربی قیوم نفتح  
 قاف و تشدید یائی مضموم بسیار نگاه دارند و برپا دارند و نامیست از نامها

باریتعالی عراسمه لغت عربی از منتخب در باب کاف تازی پاک  
 فصل کاف مع الف در لغت عربی کاف نامیست از نامهای باریتعالی  
 و بس شونده که بدگیری حاجت نگذار و وضمان کننده و مجازاً بمعنی دانا و کار گزار و  
 و پیشکار و نام کتابی در علم فقه نام کتاب در علم نحو لغت عربی از غیاث و منتخب در  
 نام راگنی و آنچه بن را جو شانیده مانند چائی بنوشند نامش هم کاف است کاف

بکسر سین معجم پیدا کننده و برهنه کننده لغت عربی از منتخب و تجنیس آن کاف  
 بکسر سین جمله پوشنده و بد حال و ترش رو لغت عربی از منتخب کاتب بکسر قاف  
 دانا و نشی و نویسنده لغت عربی از منتخب و تجنیس آن کاتب بکسر تا مثلثه جمع

کاف

کاتب



و آب و بیدار شدن در مهتاب و نه خوابیدن بعد از آن و سوختگی مشک که از  
 تابش مهتاب آن رسد و ماه بعد سه شب تا آخر لغت عربی از شمس تخمستان  
 قمر بفتح غالب شب در قمار کبسی وزن کردن و بالضم چیزهای روشن و سفید جمع  
 اقمرو جمع قمری نیز آمده چون روم و رومی و وضعیست طرف ملک نگیان لغت عربی  
 از شمس دیگر قمر بفتح و آخر از ای معجم جمع کردن و گرفتن چیزی با طرف انگشتان و نیتن  
 قمر چیزی زبون بی قیمت و مردناکس بی خبر لغت عربی از انتخاب **فصل قاف مع**  
**میم در لغت مرکب قمر اثر** بمعنی اثر دارنده قمر و کنایه از شب قمر منظر بمعنی جاتظر قمر  
 و کنایه از لیک لغت مرکب **فصل قاف مع** و او در لغت عربی قومی بفتح قاف  
 کسر و او و تحتانی مشد و محکم و توانا و زورمند و اسمی است از اسما باری تعالی شانه لغت  
 از شمس تخمستان قومی بالضم و فتح و او بالف مقصوره قوتها و جا خالی و زمین خالی  
 که در و باران نه بار دگر قومی بالضم قاف و او معدوله و سکون یا بمعنی گو سفند  
 لغت ترکی قوت بروزن مدت بمعنی زور و طاقت لغت عربی از انتخاب قوا  
 بفتح قاف و کسرین مهمله نام کتاب جمع قاعده لغت عربی قومی النخیفه صفت باری تعالی  
 چه قومی بمعنی محکم و توانا و زورمند و خیفه بالکسر ترس یعنی خوف او تعالی لغت عربی  
 از انتخاب **فصل قاف مع** و او در لغت مرکب قوسی بفتح اول

قمر

قمر

قمر

قومی

قومی

ستاره است بزرگ که بر قلب واقع شده و برگردانیدن و بازگونه کردن آن  
 و جز آن و بردل زدن و چیزی بدل رسیدن و مغز درخت خرما بیرون کشیدن و میزاید  
 و سرخ شدن غوره خرما و تجنيس آن قلب باضم دست برنخن و دستینه و ما<sup>سفید</sup>  
 و مغز درخت خرما یا نیکوترین برگ آن و بدین معنی بافتح و بالکسیر نیز آمده و بافتح  
 و تشدید لام مفتوح قلب مرد حیلگه گردانا و برگردانیدن کارها و بفتح  
 قلب بگشگی لب دیگر قلت بفتح قاف و سکون لام و تائی فوقانی مغالکی که  
 در کوه باشد و آب دروگرد آید و بالکسیر جمع و بالتحریک هلاک شدن و بالتشدید  
 لغت عربی از شمس دیگر قلت بفتح قاف و سکون لام و تائی مثلثه در آخر  
 فراهیم آوردن و کشیدن لغت عربی از شمس قلوب بضم قاف جمع قلب لغت  
 عربی قلبی بمعنی دل من لغت عربی قلم بفتح قاف و سکون لام بمعنی ناگفتار  
 و شمشیر و هر چه بدان چیزی می بیند و تجنيس آن قلم بفتح قاف و سکون لام بمعنی ناگفتار  
 لغت عربی از منتخب فصل قاف مع لام در لغت مرکب قلم آرائی  
 پہلو از یاده گونی و هرزه سرائی و انصراپردازی و مطلبیوشی که بهندیان  
 آنرا بوضع نیک شمارند لغت مرکب فصل قاف مع واو در لغت عربی قمر  
 بفتح تین خیره شدن چشم از دیدن برف و از نگرسیستن سفیدی و سپید شدن شتر از گناه

قلب

قلب

قلب

قلب

قلب



قفا بفتح پس کردن لغت عربی از منتخب قفص بالفتح و آخر صاد مهمله در قفص کردن  
 و دست و پا بستن آهوار و نزدیک شدن پاره چیری بی پاره دیگر و بلند شدن بلند  
 بر آمدن و بالضم کوهی است بکرمان و همی است به بغداد و بفتحین آنچه مرغ وحشی را در آن  
 کتید و ظریفست که در آن گندم کرده بخرمن برند و نشاط و تشنگی و حرارت گلو و ترشی  
 معده ز خوردن آب بر خرم لغت عربی از منتخب این لفظ بصا و مهمله و سین مهمله هر دو عربی  
 لیکن اینقدر است که استعمال این لفظ در فارسی بسین مهمله و صاد هر دو میشود و در عربی  
 فقط بصا و لغت عربی از کشف و غیا قفص بفتح قاف و سکون فا و سین مهمله در  
 آخر مردن و بستن دست و پائی آه و مومئی کسی را گرفتن و کشیدن چیری از کسی  
 و گرفتن کسی را از روی غضب و بختین بلند شدن سعیری لغت عربی از شمس و تخنیس  
 آن قفص بالفتح معرب کش و گرفتن و جمع کردن و افتادن و زدن بعصا و شمشیر  
 و بستن و شنیدن و شتاب نداشتن و آنچه در پستان باشد و بسیار جمع کردن و  
 بختین زدن لغت عربی از شمس فصل قاف مع لام در لغت عربی قلیل از کج هم  
 و منفرد آمده و کوتاه و لا و لغت عربی از منتخب و تخنیس آن قلیل بفتح فا درخت انبوه  
 و ندان بیشتر شکر که رخنه شده باشد لغت عربی از منتخب قلب بفتح قاف و سکون لام و  
 موحد و آخر معنی دل و خورد و خالص هر چیزی و سیانه لشکر و منبری است از منازل قوم

قفص

قیس

دادن شاعر برای قصیده لغت عربی از منتخب تخمیس آن باضم قصیده با کسر  
 قصد و فتح صاد مهمله پاره با از چیز شکسته جمع قصیده با کسر و نفتح قاف و کسر  
 چیز شکسته لغت عربی از منتخب بگر قصد نفتح فا و سکون صاد مهمله معنی رگ زدن و عطا  
 برای کسی جاری و روان کردن و اقطاع نمودن لغت عربی از منتخب قصر نفتح قاف  
 و سکون صاد مهمله و رایی مهمله در آخر گوشک یعنی خانه بزرگ که از رنگ مخران سازند و  
 کوتاهی و باز داشتن شبانگاه کردن و پرده فرو بستن و کوتاه کردن کوتاه شدن  
 و استادن بجائی و از آن درنگ داشتن و پسند کردن بچیزی و جامه شستن و گذر  
 کردن و آمیزش تاریکی به روشنائی و کوتاه گذاردن نماز و کم کردن موی و مقصود  
 کردن کلمه خلاف لغت بی از منتخب تخمیس آن قصر نفتح بی نهایتی دخت خرد و جز آن  
 و باز ماندنهای آن و بن گردنهای مردم و شتران جمع قصر و خشک که برنج کردن  
 بهم رسد و خشک شدن گردن و درد کردن آن با کسر و فتح صاد قصر کوتاهی خلا  
 طول لغت عربی از منتخب فصل قاف با ضا و مجهم در لغت عربی قضیب نفتح قاف  
 و کسر ضا و مجهم و یائی مجهول و با موصده در آخر شاخ دخت و ناقه رام نشده و ابر  
 و شمیر نازک و شمیر تیز و تازیانه و کمانیکه از شاخ دخت سازند و اولست درین  
 مردیست و مجازاً که تناسل مرد را گویند لغت عربی از شمس فصل قاف مع فا و لغت

قصه  
 قصه  
 قصه  
 قصه  
 قصه  
 قصه



بفتح قاف و کسر ایه تحانی معروف و تائی فوقانی در آخر کینوع ماهی است لغت  
 عربی از شمس دیگر فریب بکسر فاویائی مجهول عشوه و مکرو و دعا و طلسم ز برهان  
 و کشف دیگر قرابت بضم قاف و سکون ای مهمله و فتح موحد و آخر فوقانی  
 بمعنی نزدیک لغت عربی از منتخب قرابت بروزن جسارت بمعنی خوشی و یگانگی  
 لغت عربی فصل قاف بارائی مهمله در لغت مرکب قرطاس آرائی  
 کنایه از جعل سازی و فریب مکاری و دعا بازی و اگذاشتن مطالب خوشخطی ز رانند  
 کردن قرطاس لغت مرکب قرین تر بمعنی نزدیک تر لغت مرکب فصل قاف  
 بارائی مهمله در لغت ترکی قرابفتح قاف و رای مهمله بالف رنگ سیاه گویند لغت  
 ترکی تجنیس آن قرابکسر اول مهانی و ضم اول جمع قریه و بضم و تشدید رای مهمله قراب  
 جمع قاری و بفتح و تشدید قراب خوشخوان از منتخب دیگر قراد عربی بفتح فاو رای مهمله  
 بالف بمعنی گور خراز منتخب در فارسی قراب بروزن سر بمعنی پیش که عربی قبل گویند و  
 نزدیک و ر و بالانیر آمده و این کلمه است که گاهی زائد هم می آید از غیث دیگر قراب  
 بفتح و تشدید تائی بمعنی پوستین دوز و لقب نحوی است لغت عربی از منتخب  
 قاف با صا و مهمله در لغت عربی قصد بفتح اول و سکون و بمعنی آهنک و  
 راستی راه و راه راست رفتن و شکستن چوب میان رفتن و میانه بودن هر چیزی

قرب  
 قریب

قرب  
 قریب  
 قریب  
 قریب  
 قریب

بروزن کریم کهنه و دیرینه و اسمی است از اسماحق عزوجل بلکه تشدید ال کسوره  
 قدیم بادشاه و سرور و پیشوای مردم از روی شرف لغت عربی از منتخب قدیم  
 بروزن کبیر توانا و آنچه نخته شود در دیگر نامیست از نامهای باری تعالی عز اسمه  
 لغت عربی از منتخب قدوس بضم قاف تشدید ال مهمله بسیار پاک مبارک  
 نامیست از نامهای اوسبحانه تقا و بافتح مرد پیش آئیده بکسی ششمشیر لغت عربی از منتخب  
 قدرت بروزن قوت توانا شدن توانگر شدن لغت عربی از منتخب قدامت  
 بروزن کرامت بمعنی دیرینه شدن کهنگی لغت عربی قدوم بفتح تین بمعنی پای و بفتح حصه  
 هر چیز که سایه آن بگیرد و مسامیان هر دو پای در رفتار و تجنیس آن قدوم کبیر اول و فتح  
 دال دیرینه شدن دیرینه و کهنگی و قدیم بودن یکی از صفات حق تعالی شانه لغت  
 عربی از کشف منتخب صراح **فصل قاف** بارای مهمله در لغت عربی قریب  
 بفتح قاف و کسر ای مهمله و تخانی معروف بمعنی نزدیک مایه نازک هاد او میگردند  
 لغت عربی از منتخب تجنیس آن قریب بمعنی معروف و نام کبری از نوزده سحر شعا  
 لغت عربی دیگر بضم قاف و فتح رای مهمله قریب نام مردیست و لقب بر صحت  
 و لقب بیخ ارج و دیگر قریب بکسر فا و سکون ای مهمله و فتح نون موشن بجه موش که از  
 یربوع حاصل شده باشد و یربوع موشی است بزرگ جثه لغت عربی از منتخب کبریت

قدیم

قدیم

قدیم  
 قدیم  
 قدیم  
 قدیم



زورمند و حاجات جمع حاجت است لغت عربی قائم بکسر یا بمعنی غالب و  
چیره و نامیست از نامهای حق تعالی لغت عربی از منتخب قابل التوبات قبول

کننده توبه و این صفت باری تعالی عزوجل چه قابل نیز برزنده و پسندیده و سزاوار  
و ضامن سال سنده باشد و توبات جمع توبه لغت عربی از منتخب قاضی المنایا

گذرانند امیدها و این نیز صفت باری تعالی چه منایا بالفتح جمع نیدر بالضم بمعنی  
امید یا لغت عربی از منتخب قابض الارواح بمعنی قبض کننده ارواح و آن

ملک الموت است لغت عربی قائم اللیل بمعنی شب نده دار و کنایه از عابد طاعت  
لغت عربی قاعده بکسر عین جمله بنیاد و دستور وزن شسته و بمعنی رسم و قانون

هم مستعمل است لغت عربی از شمس اللغات فصل قاف مع الف در لغت عربی  
قائنی قان بر وزن سامان لفظ ترکیست نام پادشاه پس عادل سخا و عاق

چنگیز خان و حال لقب پادشاهان ترکستان و مجازاً هر پادشاه جلیل القدر را  
گویند و بقائنی یا ئی نسبت است لغت مرکب فصل قاف با حای حطی در لغت

عربی قحف بالکسر بمعنی کاسه سر و قح چوبین و بالفتح قحف بر کاسه سر و  
و آب خوردن بکاسه چوبین و خوردن و آشامیدن آنچه در کاسه باشد لغت عربی

از منتخب قحوف بضمین جمع قحف که گذشت فصل قاف با دال جمله در لغت عربی

تختانی با الف و نون در آخر معنی بینی لغت حبشی و تخمیس آن فتان بکسر فا و تا  
 فوقانی با الف و نون معنی غلاف از چرم و پوست کم در پائی میکنند و فتح و تشدید  
 دزد و قننه انگیز و شیطان و زرگر و پیشه در لغت عربی از شمس اللغات و نیز فتان بالفح  
 کوهی است در بنی اسد و بالضم فتان بومی لغوی استین بر این لغت عربی از منتخب مگر  
 قیان بکسر فا و تختانی با الف و نون کینه کان سرود گو جمع قنیه لغت عربی از منتخب و قیا  
 نفتح قاف و تشدید مو صده و نون در آخر ترازوی یک کفه عرب کپان و حمار قبان <sup>یست</sup> جانور  
 خورد و صابرا ح گوید ملخ سبغ لغت عربی از منتخب قیه قیه بضم فاء و کسر تختانی مشد  
 و هائی مختلفه در آخر تکرار معنی سلام لغت حبشی

فتان  
 فتان  
 فتان  
 قیان قبان

باب قاف

فصل قاف مع الف لغت عربی قاف و ر بالفح و کسر وال مهمله و رائی مهمله در آخر  
 بمعنی توانا و آنچه پخته شود در دیگر و نامی است از نامهای باری تعالی عز اسمع لغت  
 عربی از منتخب قائم بکسر عزه بمعنی پائنده و استاده و ترازوی راست و شمشیر  
 و آنکه چشمش بر جائی باشد لغت عربی از شمس اللغات قایض بکسر با مو صده و ضا  
 معجمه در آخر نیز رو و نیز راننده و مرغ پرنده لغت عربی از منتخب قاضی الحاجات  
 گذارنده حاجت با و این صفت باری تعالی است چه قاضی گذارنده وام و جز آن توانا و کام



وبالکسر وفتح با ترد و جانب و طاقت دیگر قیل بفتح قاف و سکون تائی فوتانی  
 کشتن و نیکو دانستن چیزی را و آمیختن شراب و بالکسر و شمن ماندن آن افعال جمع  
 آن دیگر قیل بفتح قاف و سکون یائی تحسانی نام مردی و مهتر و قیل و که کنندگان  
 و نیم روز شراب خوردن ملک بادشاه به لغت یمن لقب بادشاه یمن قیل جمع قیل قال گفتا  
 نیک بد و خوب و زشت لغت عربی از منتخب فصل فامع یائی تحسانی  
 در لغت مرکب فیضرسی رسیدن فیض لغت مرکب فیض اثر تا فیض دانه  
 لغت مرکب فیضرسی درسخی و کنایه از دست جناب خیمی آباء صلی الله علیه و آله و سلم  
 لغت مرکب فیض مع مور یعنی بر از فیض و کنایه از سیننه بی کینه جناب سالتاب  
 صلی الله علیه و آله و سلم لغت مرکب فیض بخش مرد کریم و کنایه از الفاظ جناب  
 رسالت آباء صلی الله علیه و آله و سلم لغت مرکب فیض فامع یائی تحسانی  
 در لغت انگریزی قیف بفتح فاء و یائی مجهول و فامی دو موقوف یعنی پنج عدد مشهور  
 لغت انگریزی و تخنیش آن قیف با عراب مرقوم زمین هموار و صحراست که در آن  
 آب نباشد و زمینی که بادهای مختلف وزد و وضعیست لغت عربی از شمس دیگر  
 بفتح قاف و نون مفتوح و فاء و آخر خوردی گوش و درستی آن و سفید کردن لغت عربی از  
 شمس اللغات فصل فامع یائی تحسانی در لغت حبشی قیان بضم فاء و شمس

قتل

قیل

قیف

قفن

قبض

و بسیار شدن آب چنانکه روان شود و مردن و بر آمدن جان تخمیس آن قبوض بضم قاف  
 جمع قبض که معنی گرفتگی ضد بسط است لغت عربی فیضان بفتحات بمعنی بختی  
 شدن از بسیار و جاری شدن آب فاش شدن خبر لغت عربی از منتخب کشف و عجم  
 بدانکه هر لفظی که برین زن باشد از مصاد و در و معنی حرکت و انتقال باشد پس آن بفتحات  
 میباشد چنانچه حیوان میلان و حیران و غشیان و دوران و جولان و طیران و توران و هیجان  
 و غیر هم و فارسیان بعضی ازین الفاظ بسکون ثانی هم آورده اند از غیث قبل بکسر فاء  
 و سکون تخانی معروف و لام حیوان معروف و مشهور لغت عربی و تخمیس آن قبل بفتح  
 فاء و سکون تائی فوقانی بمعنی برگردانیدن و بفتح تین قتل و اوری میان پهلو و آرنج اخذ  
 عربی از منتخب بیکر قبل بفتح قاف و سکون موحده زمان پیش از زمان چیزی نقیض بعد  
 و بالضم و ضم تین پیش چیزی و اندام پیش نقیض در و اول چیزی و پائین کوه و ضم تین گروه با  
 جمع قبیل و بفتح تین بلندی زمین که پیش باشد و در آمدگی هر دو پائی و برون آمدگی  
 پاشنه و بی اندیشه و استحضار سخن گفتن و میل کردن سر شاخ گاو و گوسپند لطف  
 رومی و برابر کردن و رومی و اکرون و احوال چشم شدن آشامیدن شتر آب چنانکه  
 از سر او فروریزد و چوبک هاتی گرد میان سوراخ که در دوک کنند و مهره که بر گرد  
 استندند بجهت چشم زخم و بجهت افسون معیان و پیش روی و بد معنی بکسر قاف نیز آمده

قبض

قبض



پنجم بروزن کریم معنی دانا و خردمند لغت عربی فصل فامع یا می تحتانی لغت  
 عربی قبض بفتح فار و دنیل و نهر لیره و فاش شدن خبر و آشکار شدن راز و بسیا  
 شدن چیزی و لبالب رفتن و دو بسیار شدن آب چنانکه از اطراف بریزد و مرد  
 و بر آوردن جان اسپ تیز رو و چیزی بسیار لغت عربی از منتخب و تجنیس آن  
 قبض بفتح قاف و سکون موحده و صاد و همزه در آخر سب انگشتان گرفتن چیزی را  
 باز داشتن از آنچه بردن پیش از سیراب شدن و بر جستن نر بر ماده و بند و شلوار کردن  
 و کشیدن آنرا و بالکسر قبض عدد بسیار مردم و اصل و جمع شدن گاه و ریگ بسیا  
 و بالفتح نیز آمده و بفتح تین در شکم و درد جگر و درد گرفتن از خوردن خرمای بهار و بهم آمده  
 بسته شدن رحم ماقه و شادمانی و بزرگی تارک سر و بزرگ شدن تارک سر و بفتح قاف و کسر با  
 شادمانی آنکه از خوردن خرمای درش گیر لغت عربی از منتخب دیگر قبض بفتح قاف  
 و سکون موحده و صاد و معجمه گرفتن به پنجه و گرفتگی خلاف بسط و بستاب رفتن مرغ  
 و بستاب اندن و میرانیدن و بفتح تین آنچه از اموال مردم گرفته میشود و بالضم و تشدید  
 بانی مفتوح حیوانیست مانند کشف لغت عربی از منتخب دیگر قبض بفتح قاف و  
 سکون تحتانی آخر صاد معجمه شکن و شکنگفته شدن و مانند و عوض پوست خشک  
 بیرون بیضه یا آنچه از بیضه بر آید از بچه و آب لغت عربی از منتخب قبض بالضم جمع

قبض

قبض

قبض

قبض

و سکون تختانی و جیم عربی بالف و نون در آخر معنی بومی خوش آمدن از شمس اللغات  
**فصل فامع** و او در لغت عربی قوه بفتح فامعنی دهان فواحه جمع آن و تخمین آن  
 قوه فراخ دهان شدن باضم و تشدید او و مفتوح قوه رودنگ آنرا و ناس گویند  
 و آن چوبی است که بدان رنگ کنند دیگر قوه بضم قاف شیر مزه گردانیده و نیز قوه بضم  
 قاف و او مشهد و مفتوح و تائی دور زور و نیرو و یکتار از ریمان لغت عربی از منتخب  
 فواتد بفتح فاو و او بالف و کسره و و ال مهمله در آخر جمع فائده معنی آنچه از دانش و مال  
 گرفته و داده شود لغت عربی از شمس **فصل فامع** و او در لغت انگلیزی فور بفتح فاو  
 و او و رائی مهمله در آخر معنی چهار در تعداد لغت انگلیزی و تخمین آن فور بفتح فاو و رائی  
 مهمله معنی سنگام و ساعت و زود و معنی جوش خواه در دیگر باشد خواه در چشمه و جران  
 عربی از منتخب باضم و او معروف فور بر وزن نور نام پادشاه قنوج از برهان دیگر فور  
 بفتح فاو و رائی معجمه در آخر معنی سیدن رسیدن بخوبی بمقصد و فیروزی از برهان و منتخب  
 دیگر فور بضم قاف و سکون او و رائی مهمله در آخر سلاح و آهن لغت ترکی و نیز فور  
 بالفح بر سر هائی پارفتن و فریب دادن شکار را و پارچه گرد از میان چسبندی بریدن  
 و خشنه کردن زن را و رس نیکو و پند از شمس اللغات و نیز فور بفتح قاف و رائی معجمه  
 در آخر ریگ ده بلند و ریگ پشته بلند گردد و خورد **فصل فامع** هائی هنوز در لغت عربی

قوه قوه

فور

فور فور

فور فور

فور



و تجنیس آن فکر بفتح فا و سکون کاف و زاتی تازی در آ خر بنی و دیگران و  
 دو دکش نیز گفته شده لغت عربی از شمس اللغات **فصل فامع لام** در  
 عربی فلاح رستگاری و پیروزی و بقا ماندن در چیزی و نیکی و طعام سحری و  
 نام مردیست و بالفتح و تشدید لام کشاورز و بزگر لغت عربی از شمس **فصل فا**  
 مع لام در لغت مرکب **فلک** بدین معنی بنیده فلک کنایه از چشم لغت کرب  
**فلک** فرس چیزیکه یا بمان سائیده شود و کنایه از عمارت بلند لغت مرکب **فلک**  
 اشاره جانب شمس و پیغمبر صلی الله علیه و آله و روشن کننده چرخ لغت مرکب **فصل فا**  
 با میم در لغت عربی **فتم** بفتح فا و سکون میم و بهر سه حرکت معنی دهان تیش در میم  
 آمده لغت عربی از تخب تجنیس آن **فتم** بفتح قاف و تشدید میم جاروب کردن خانه  
 دیگر **فتم** بضم قاف صلیغه امر معنی بر خیز و نیز بضم قاف نام شهر است لغت عربی از  
**فصل فابانون** در لغت انگریزی **فنگر** بکسر فا و سکون نون و فتح کا  
 فارسی و رای مهله در آخر معنی انگلستان لغت انگریزی **فصل فابانون**  
 در لغت حبشی **فنیچان** بکسر فا و سکون نون و فتح جیم فارسی بالف و آخرون  
 بول لغت حبشی تجنیس آن **فنیچان** بکسر اول جیم عربی پیاله کوچکی که قهوه در آن  
 و این ظاهر امر **فنیچان** است که در فارسی معنی پیاله باشد از غیث دیگر **فنیچان**

فصل

فصل

فصل

فصل

فصل

مهمله مفتوح و آخر ساکن بمعنی از لغت انگریزی **فصل فامع** رومی مهمله در لغت

فردا بفتح فاء سکون اتمی مهمله فتح دال ایجد بمعنی اسپ لغت حبشی تخنیس آن

فردا بمعنی روز آینده لغت فارسی حجازاً بمعنی حشر می آید **فصل فامع** زرا

معجمه در لغت انگریزی قرینط بکسر فاء و فتح زای معجمه سکون یون تائی هند در آخر

بمعنی مرغ خانگی و هر مرغ لغت انگریزی **فصل فامع** صاد مهمله در لغت عربی **فصل**

بفتح اول کسر صاد مهمله و تخمانی معروف و حاطی در آخر سخن درست روان زبان

درست و کشاده و مرد نیز زبان درست سخن لغت عربی از منتخب و تخنیس آن **فصل**

بفتح فاء و ضاد معجمه مکسور سواد آنکه مال خود را خوب نگاهدارد لغت عربی از منتخب دیگر

**فصل** بفتح فاء کسر ضاد معجمه تخمانی معروف و خای معجمه در آخر شراب عذره خرما

و شیرۀ انگور و شیری که آب بر و غالب زیاده باشد لغت عربی از منتخب **فصل** فا

مع طائی مهمله در لغت عربی **فصل** فطانت بفتح فاء و طائی مهمله بفتح طو

و تائی فوقانی در آخر بمعنی زیر کشیدن لغت عربی از منتخب شمس اللغات **فصل** فابا

غین معجمه در لغت فارسی **فصل** غفور نام پادشاه چین هر که باشد لغت فارسی **فصل**

**فصل** فامع کاف عربی در لغت عربی فکمه بکسر فاء سکون کاف و رومی مهمله در

آخر بمعنی اندیشه و اندیشه کردن و بفتح فانی آمده و بفتح و کسر بمعنی حاجت

فوا

فواج

فواجی



وزیبار و لغت فارسی از موید و غیث فرو بردن <sup>س</sup> بمعنی بزیر بردن لغت فارسی  
 قرار نفتح اول و زائی معجمه در آخر بمعنی کشاده شده و بسته شده و بمعنی بالا که ضد  
 پست است و بمعنی نشیب نیز آمده و بمعنی فرود و زیر و بمعنی بر که عبری علی گویند چنانکه  
 قرار ششم بمعنی بر چشم لیکن بدین معنی اسم است نه حرف و بمعنی پهن کشاده و بمعنی عقب  
 و بمعنی در بر آمده و فرارفته و بمعنی قریب نزدیک و بمعنی پیش که عبری قبل گویند و در  
 و بلند و جمع و سدهم و زانند نیز آید از برهان و غیث و تجنیس آن فرار بکسر فا  
 و زائی مهمله بالف و در آخر نیز زائی مهمله بمعنی گرختن و ترسیدن و بالفتح و تشدید را  
 فرار بسیار گریزنده و بالضم فرار بجهت میشو و بزوجه گاو دشتی و بهر سه حرکت و اگر در  
 دندان چارپا تا سال و معلوم شود لغت عربی از منتخب دیگر قرار نفتح قاف بمعنی آرام  
 لغت عربی از منتخب فروتنی نفتح فاء و اضع نمودن و خود را کتبه و کم رتبه دانستن لغت  
 فارسی فرقیتمه بکسرتین و یائی مجهول در اصل فریید بود بای موحده را با فا و وا  
 بفقو قابل کرده و سخنانی بجهت تخفیف حذف کردند بمعنی فریب خورده و محازا  
 عاشق آید لغت فارسی از غیث فریبه بمعنی جسارت و جسم لغت فارسی فرید  
 شاهیکه شان شوکتش مانند فریدون باشد لغت فارسی فصل فامع را  
 مهمله در لغت انگریزی فرام ده نفتح فا و زائی مهمله منقوح و الف میم موقوف و ا

فرار

فرار فرار فرار

راسی جمله و صیم مفتوح و فوقانی در آخر شگاف و کشادگی و بافتح کشودن لغت  
 عربی از منتخب فراخت لفتح فاو غین معجمه مفتوحه معنی پرداخته شدن از کار و  
 تجنیس آن باضم فراخت معنی آب منی لغت عربی از منتخب فرصت بضم فاو صا و  
 معنی نوبت چیری و معنی آرام یافتن و مهلت دادن و بعضی اهل لغت معنی موافقت  
 روزگار نوشته لغت عربی از غیاث فرس بفتح تین اسپ زریا ماده افراس و فروس جمع آن  
 و بالکسر گیاهی است باضم مردم ملک فارس و بافتح انگلند شیرورنده شکاری و فروگو  
 و شکستن استخوان گردن گشتن همیشه خوردن فرس گیاه را و چراندن نگاه داشتن اسپ  
 عربی از منتخب و تجنیس آن فرش بافتح و سکون راوشین معجمه معنی بساط و بلفظ کردن  
 انگلند انداختن و کشیدن مستعمل ز بهار عجم فرو بافتح تنها و طاق ضد زوج و افراد و فردی  
 جمع آن لغت عربی از منتخب فصل فاصع را جمله در لغت مرکب فرحناک فرح بفتح تین و حاک  
 مهمله شادی و شادمانی و سرور و بفتح اول و کسر ثانی معنی شادان لغت عربی از  
 منتخب ناک لفظی است که برای اقصاف موصوفی بصفی در آخر کلمات آرنده و معنی آلود  
 و آغشته از برهان در رشیدی معنی خداوند و صاحب آبد فرحناکی با یای نسبت  
 معنی مذکور لغت مرکب فرحان معنی شادان لغت مرکب فصل فابا راسی جمله  
 لغت فارسی فرخنده بفتح و ضم اول و فتح خای معجمه مرد و راست است معنی مبارک

فراخت

رشین



وراسی مهله مفتوح و حامی حطی در آخر معنی شاد می و سرور و شادمانی کردن و بالفتح  
 و کسر افرح شادان و تجنیس آن قرح بالفتح چوزة مرغ و بچه حیوان و شاخ  
 نو بر آمده از گیاه و نام مردی است و بفتح اول و ضم راسی مشتد و قرح در فاعلی  
 همایون و مبارک و زیبارخ و بفتحین قرح ترس و بیم زائل شدن دیگر قرح بالفتح  
 و آخر جیم عورت و اندام مخصوص در خنه و شکاف و جات ترس و بیم و میان هر دو پاره  
 اسپ و شهرت بموصل و داشتن باضم قرح شهرت بیاری و بالکسر قرح  
 آنکه از پنهان رود و بفتحین قرح کمانیکه از چله جدا و دور باشد و بفتحین قرح همیشه  
 بودن عورت و بهم رسیدن بهم پوسته نشدن اللتین آدمی بواسطه کلانی آنها و باضم  
 و فتح ر قرح شگافها جمع فرجه لغت عربی از شمس اللغات دیگر قرح بفتح قاف و  
 سکون راسی مهله آخر حامی حطی ریش کردن و خسته کردن ریشهها بیرون آمدن و  
 بحق پیش آمدن ریشیکه نعبسا و منجر شود و باضم قرح نام واد است و اول هر چیز و شب  
 در هر ماه و زخم رسانیدن و پوشیدن زره که بدن را مجروح کند یا آنکه بالفتح جرح  
 سلاح باشد و بالفتح قرح دندان و بفتحین قرح ریش بر آمدن و بر آمدگی آبله  
 کودک دیگر قرح بضم قاف و فتح زامی معجمه آخر حامی مهله نام کوده و نام فرشته  
 موکل لغت بجز غیاث فرحت بالفتح بمعنی شو لغت بجز و تجنیس آن فرحت بضم فاء سکون

فح

قح

قح

قح

قح

قح

قح

قح

قح

قح

قح

دریای فراخ لغت عربی از منتخب فصل فامع خای مجمه در لغت عربی

فخر بالفتح و فتحین نازیدن چخیری لغت عربی از شمس اللغات تخمین آن فخر بالفتح

روان کردن سپیده صبح و آن سرخری قاف رسیا شب برانگیزه شدن بر معاصی

وزنا و فتحین فخر جوان مردی و گرم و خشک و احسان و ضمتین فخر جمع فاجر

لغت عربی از شمس اللغات فخر بفتح فاو کسر خای مجمه سکون ال معجم معنی روان

زود چخیری بر ران سیدن و قبیله خرد از خوششان و برادران و عرب قبیله بزرگ

را شعبه تحشین مجمه سکون عین مهله آخرای موحده گویند و بعد از ان را عماره

بعد از ان لطن بعد از ان فخذ لغت عربی از منتخب فصل فاو ال مهله در لغت

انگیزی قدر بفتح فاو ال مهله مفتوح و سکون راتی مهله معنی پدر لغت انگیزی

و تخمین آن قدر بفتح قاف اندازه کردن و فتحین تقدیر کردن حق چخیری را و

و نوشتن و تواناشدن و بکسر قدر معنی دیگر لغت عربی از شمس اللغات فصل فاو

باو ال مهله در لغت حبشی قدری بکسر فاو ال مهله کسور و تخانی معرو

بمعنی بده لغت حبشی و تخمین آن قدری بفتح قاف و ثانی ذال معجوبه در آخر الف

بمقصود خاشاک در چشم افتادن و معنی خاشاک و بکسر اول قدری خاک باریک لغت

عربی از منتخب قاموس فصل فامع راتی مهله در لغت عربی فخر مجم فاو ال

فخر

فخر

قدر

قدر

قدری

قدری



پس پهلوی بمغی شهرست چون در زمان سابق همین ری و سمدان و نهاوند  
 و غیره شهر بودند لهذا این زبان را پهلوی گویند سوم دردی که در دریا گوه روستا  
 بدان ناطق بوده اند چون زبان مخلوط بزبان دیگر نبود لهذا فصیح خوانند و این  
 سه زبان متداول و متعارف است و چهار زبان دیگر که هر وی و سکر می  
 و زاوی و سفدی باشد متروک و مطروح است هر وی فحشین و سکر می بکسرین جمله  
 و سکون کاف عربی و زامی معجمه و زاوی بزامی معجمه و ضم و او و سفدی بضم سین  
 جمله و سکون غین معجمه و در رساله ناجی مرقوم است که شیخ ابن حجر شارح صحیح بخاری  
 گفته است که فارسی منسوب بفارس بن غامور بن یافث بن نوح علی نبینا و آله و  
 علیه السلام است و بعضی گویند که منسوب است بفارسان که پسران پدram ابن  
 ارفخشذ بن سام بن نوح اند چون پدram زاده پسر بودند و همه ایشان سوار  
 بزبان عرب فارس سوار را گویند ایشان بدین نام موسوم شدند زبان ایشان  
 بلقب ایشان بلقب منسوب از خیاث اللغات فصل فامع تائمی فو قانی  
 لغت عربی فتح بالفتح و تشدید فو قانی و حامی جمله در آخر حکم کننده و نامی  
 از نامهای حق تعالی و نام مرغیست لغت عربی از منتخب و تجنیس آن قیاح فتح  
 فو یامی تحتانی بالف و حامی حطی در آخر بمعنی غارت و بالفتح و تشدید تحتانی

جمله در آخر معنی آفریننده آسمان با زیر که فاطر معنی آفریننده و سموات جمع  
 آسمان آمده چنانچه در قرآن مجید فاطر السموات والارض واقع است لغت عربی  
 فاضل بکسر ضا و معجمه اسمیت از نامها با رب تعالی و معنی افزون آئینه و مردوانا  
 صاحب فضل لغت عربی از شمس اللغات و منتخب و تجنیس آن قاصل نفع اول و صا و جمله  
 مکتور نیز اسمیت از اسمائی حقیقی شانه و معنی فرق کننده میان دو چیز لغت عربی  
 از منتخب فائق بکسر سمره معنی افزون و زیاده بر کسی و برگزیده از هر چیز و وضع  
 پیوند سر و گردن لغت عربی از منتخب و شمس اللغات فارغ بکسر رائی جمله  
 و غیرین معجمه در آخر آسوده و پرداخته یعنی خالی شده لغت عربی از شمس اللغات  
 بکسر سمره و فتح وال جمله و پائی هوز در آخر آنچه از دانش مال گرفته و داده شود  
 لغت عربی از شمس اللغات فارغ البالی معنی خوشدلی و سبکدوشی لغت عربی  
 فصل فامع الف در لغت فارسی و پارسی هر دو یکست نام زبانی معروف  
 و این زبان پیارس پهلوی بن سام بن نوح علی نبینا و علیه السلام منسوب  
 و این بهفت گونه است یکی پارسی صرف که اهل بلاد پارسی که اصطخر دار الملک  
 آن بود بدان سخن کنند دوم پهلوی که مردم ری و نهاوند و مضافات آن  
 بدان تکلم کنند و این منسوب پهلوی است و پهلوی فتح بامی فارسی و ضم لام بمعنی شهر است

فصل



باب و نام شهر است لغت عربی از غیاث غور بروزن جوهر معنی عمیق و قعر هر چیز  
 وزین لپت و فرورفتن و فائده رسانیدن و بالضم و و او مجهول در فارسی نام  
 ملکیت از حجم لغت عربی از منتخب و صراح و برهان پنجمین آن غور بفتح عین مهمله  
 و بنحوتین معنی یک چشم و رفتن بیانی یک چشم و بالفتح و کسر و او غور بد باطن لغت  
 عربی از منتخب و دیگر غور بفتح اول و سکون ثانی آخر زای معجمه موقوف معنی دانه  
 انگور و بالضم نام مردیست و بنحوتین غور حاجت و درویش شدن لغت عربی  
 از منتخب غواصل بفتح عین معجمه و و او مشد و مفتوح و صاد مهمله در آخر معنی  
 بد ریافرو شونده برای طلب مراد لغت عربی از منتخب فصل غین معجمه  
 مع یامی تحتانی در لغت مرکب غیرت شمشاد بفتح اول و سکون  
 ثانی و فتح راسی مهمله با یامی فوقانی و شین معجمه مفتوح با سیم و شین و م بالفت اول  
 مهمله موقوف معنی غیرت و هنده شمشاد و کنایه از قد معشوق لغت مرکب  
 غیر مسکن بفتح اول و سکون ثانی و کسر راسی مهمله و ضم سیم و فتح سیدین مهمله و تشدید  
 کاف عربی بانون معنی بقیار شدن و کنایه از قلب عاشق لغت مرکب

ع  
 ع  
 ع  
 ع

باب الف

فصل فاع الف لغت عربی فاطر السموات فاطر بفتح فاء کسر طاء مهمله و راء

مرکب غمگین بر وزن تکین معنی صاحب غم و کنایه زدل عاشق لغت کب عمخو  
 بر وزن کخو معنی غم خورنده و نیز نام مرغیست در از گردن که بر کناره ها آبگیر باورد و پاشند  
 و ماهیان خود لغت مرکب بفارسی بوقی مار و به هندی بگلا گویند از نفاس غم آلود  
 بافتح و الف مدوده و ضم لام و واو معروف و دال مہملہ موقوف در آخر معنی غمگین  
 غم و کنایه از تحریر مصائب و اشک مصیبت لغت مرکب عمکسا رفتح اول و سکون ثانی  
 و ضم کاف فارسی و فتح سین مہملہ بالف و راتی مہملہ موقوف در آخر معنی تسکین دہنده لغت  
 مرکب عمزده بفتح اول و سکون ثانی و فتح زای مجرّم و دال مہملہ مفتوح بہای ہوز معنی  
 کشتہ غم و کنایه زدل عاشق لغت مرکب عم بفتح اول و سکون ثانی و کسر با  
 موحدہ بیای تھانی مجهول و زای مجرّم موقوف در آخر معنی غم و اندوہ و بیزام از  
 بختن ہر دو لفظ مرکب کنایه از تحریر مصائب عم اندو و بفتح اول و سکون ثانی و الف  
 مفتوح بانون و ضم دال مہملہ بوا و معروف و دال مہملہ موقوف در آخر معنی جمع کنندہ از  
 و کنایه از تحریر مصائب فصل غن جمع نون در لغت عربی معنی بفتح غن جمع  
 و کسر نون بیای تھانی معروف معنی مالدار و بی نیاز و گروہی از قبیلہ غطفان عوان  
 جمع غانیم و نامی است از نامہای حق تعالی شانہ لغت عربی از منتخب و تخلص عرفا  
 از کشمیر فصل غن جمع مع و او در لغت عربی عوطہ لغت مع معنی فرود



و فتح ظاهری معجمه آخرتائی فوقانی بمعنی سطره و درشتی و بفتح و ضم نیز آمده لغت  
 عربی از منتخب علام بضم غین معجمه و فتح لام بالف بمعنی کودک که خطش دیده باشد  
 و بعضی گفته اند از وقت زادن تا رسیدن بچوانی علمان و اعلمه جمع و پیر و مویه  
 لغت عربی از منتخب و تجنیس آن علام بضم عین مهمله و لام مشد و بمعنی چرخ  
 و باشد و بالف و تشدید لام بسیار دانا و عارف نسبت خاکه بدان نگ کنند و  
 و علامی بسیار بسیار دانا و یا برای تانیت و نسبت نیست بلکه برای مبالغه است  
 و با آنکه دو بار درین مصیغه مبالغه شده برحق تعالی اطلاق نکنند جهت شایسته  
 تانیت و نسبت لغت عربی از منتخب علمان بفتحات بمعنی جو شیدگی لغت  
 عربی از منتخب فصل غین معجمه مع لام در لغت مرکب علمان پسند بکسرین معجمه  
 و سکون لام و میم مفتوح بالف و نون موقوف و فتح بای فارسی و سین مهمله و  
 سکون نون و دال مهمله در آخر بمعنی پسند کرده علمان و کنایه از زن جنسی  
 فصل غین معجمه میم در لغت عربی هم بروزن هم بمعنی اندوه و روز و شب  
 بسیار گرم نفس گیر و اندوه گیر کردن پوز خرا بجامه بستن یعنی پوز بند و فرو پوشیدن  
 و ابرناک شدن هو لغت عربی از منتخب و تجنیس هم بفتح عین مهمله و تشدید میم  
 بمعنی برادر پدرو گروپی از مردم لغت عربی از منتخب فصل غین معجمه میم

علام

م

عضه بکسر عین مهمله و سکون ضاد معجمه آخر تا بصورت با معنی جزو و بخش لغت عربی  
 از منتخب فصل عین معجمه با ضا معجمه در لغت عربی غصنفر بفتح عین معجمه و ضاد معجمه و سکون  
 نون و فتح فا و سکون راء مهمله در آخر معنی شیر درنده و مرد سطر چشمه و مرد  
 درشت لغت عربی از منتخب فصل عین معجمه با فا در لغت عربی غفور و روز  
 شعور معنی نجشائنده و بضم تین غفر بدون واو جمع آن و نامی است از نامها  
 حقیقاً اسم لغت عربی از منتخب و تجنیس آن عفور بفتح عین و دو م قاف معنی سنگ گزنده  
 و گرگ گزنده و جز آن لغت عربی از منتخب عفار بوزن کبار پدر قبیله است  
 و از آن قبیله ایست بوذرو باضم عفار موی زرد ساق و پیشانی و موی  
 گردن و قفا و موی هر دو جانب پیش و بالفتح و تشدید عفار بسیار پوشنده  
 و آمرزنده و نامیست از نامهای حقیقی لغت عربی از منتخب و تجنیس آن عفار  
 بضم عین مهمله و فتح قاف و راء مهمله در آخر معنی می و نوعی از جامه سرخ رنگین  
 و بالفتح عفار آب زمین و خرت خرم و خرت اسب خانه و نژاد و بالفتح و تشدید  
 قاف عفار گیاه یا سنج گیاه که برای دارو بکار برند و بالضم نیز آمده و گیاهی چارپا  
 ریش کند و بد معنی بی تشدید قاف نیز آمده و عفار جمع آن لغت عربی از  
 منتخب فصل عین معجمه مع لام در لغت عربی غاظت بکسر اول و سکون ثانی

عضه

عفور

عفار

عفار

عفار

عفار

عفار



شستن و زدن کسی را چنانکه وارد و رکنند و بسیار جماع کردن باز و بسیار سوا  
شدن نر بر ماده و بالکسر نری که بسیار جماع کند و موضعی است و با هم نر و موی است  
و با هم و ضمیتین شست و شوی تمام بدن و شستنی و بالکسر و الضم امیکه بان

و چیزی سر شستنی چون گلی گل زرد و مانند آن لغت عربی از منتخب جنس آن عجل  
بفتح عین مهمله و سکون سین مهمله یعنی طعام با انگبین سر شستن و مدح و شنا خوب کردن  
بر کسی و نکاح کردن آن و سخت جنبیدن نیزه و بر جنبانیدن اسپ گرگ و جنبانیدن

با د آب را چنانکه موج زند و حرکت کند و شنا فتن راه نماید بر بیابان و ناطقه تیز رق  
و موضعیست و بالکسر قبایله السیت از جن و بنوعس قبایله السیت و بفتح تین چشیدن طعام

و شیرین خوش آینه ساختن حق تعالی کسی را بسوی خلق و جاباب و قتیکه آب و آن  
شود و این آن لعاب گس است و بعضی گفته اند که آن بنجاریست که صعدومی کند و در

نضجی بیاید و آب میشود و غلیظ می گردد و مانند شبنم بر شکوفه باد درختان می افتد و آن  
گس عسل می چیند و در خانه خود نگاه دارد و گاهی بی چیدن گس نیز از خار و جزو آن

مردم می چینند و آنرا ترنجبین و شیر خشک گویند لغت عربی از منتخب فصل غنن  
معجمه مع صادمهمله در لغت عربی غصه بضم غین معجمه و صادمهمله

مفتوح و آخرتا بصورتها یعنی اندوه گلوگیر لغت عربی از منتخب جنس آن

عسل

دادن شکر را پیش آمدن ناخوشی و تریکینه و مکه رفتن و پیش آوردن نشان کرد  
 بر سرین تور و بالکسر حسد و نفس هر مضمی از بدن که عرق کند و پوستی عرق بدن جو  
 و ناخوش و ناموس آنچه نگاه داشته شود از عیب عار از خود و از پدران و خویشان  
 و آنچه فخر کرده شود از حسب شرف و نام وادی است به پیامه و لشکر و وادی که  
 درخت آب بسیار باشد و درخت اراک درخت گز و جانب وادی شهر بزرگ و بسیار  
 و مردی که مردم را باطل پیش آید و باضم شهرست بشام و روی کوه و جانب و نام  
 و کرانه و میان دریا و جوی و اکثر سخن و اکثر مردم و رقابست که در اسپان پسند کنند  
 و در شران نه پسندند و نختین بیماری و گزندی که عارض آدمی شود و مال دنیا و غنیمت  
 و مالیکه جنب باشد نه نقد و آنرا خواسته گویند و طمع و آنچه دوام نداشته باشد هر چه قائم  
 بنغیر شد لغت عربی از منتخب فصل غنیمت جمع را مهمله در لغت کتب عربی  
 بفتح اول و کسری میانی یا تخیلی و موحدۀ ساکن و فتح بامی فارسی بارای مهمله  
 و فتح و او و سکون ای مهمله یعنی پرورش کننده غریب و کنایه از سلطان لغت مرکب  
 غریب نواز بفتح اول و کسری میانی معروف و نختین نون و او و بالف و آخرت  
 معجمه موقوف یعنی مسافر نواز و کنایه از سلطان لغت مرکب فصل غنیمت جمع سیدین  
 مهمله در لغت عربی غنیمت بفتح غنیمت و سکون سیدین مهمله و لام موقوف یعنی



غریب  
ایست

دور شدن از وطن و شهر خود لغت عربی از منتخب غریب بر وزن نصیب  
 بمعنی دور و بیگانه و مسافر و هر چه نادر باشد لغت عربی از منتخب تجنیس آن  
 عربی بضم عین مہلم و فتح راء مہلمه تصغیر عرب و بالفتح و کسر را نام مردی نام اپنی  
 لغت عربی از منتخب غرض بالفتح تنگ و پیش بند شتر بستن و از شیر  
 باز کردن بزغالہ را پیش از وقت و پر کردن طرف را از آب و کم آن از پری  
 و نیمہ کردن طرف و نازہ چیدن میوه و نازہ بریدن و پیش بند و تنگ پالان  
 شتر و اوف غرضه بالضم و بالکسر نازہ شدن چیزی و بختین نشانہ و تیر  
 و خواست و قصد و دل تنگ و طول شدن و ستوہ آمدن و آرزو مند شدن  
 و رسیدن لغت عربی از منتخب دیگر عرض بالفتح و سکون راء مہلمه و ضاؤ  
 موقوف در آخر معنی رخت و شاع لغت عربی و بفتح را نیز آمده و هر چه غیر از رسوم  
 عروض جمع و رومی کوه و گرداگرد آنرا افق خوانند و ملخ بسیار و کوه و کنارہ و کوی  
 بفارس فراخی و پهنای وادی و سوگردن کج کرده رفتن سپ و رد ویدن و لشکر  
 و بکسر نیز آمده و دیوانگی و مردن آدمی بغیر بیماری و ساعتی از شب بر و پیدا شدن  
 و پیدا کردن در عرض حق کسی چیزی و ادا و رسیدن آفتی بستور و عرض کردن  
 بر کسی برای وضع و پیش داشتن نامہ و بنبشہ و عرض داشتن سخن و خزان و عرضہ

۴۴

بالکسر و فتح میم بانون و طائی معجمه مفتوح بارائی جمله معنی نظرگاه عیسی کنایه چشم معشوق

## باب الغین معجمه

فصل غین معجمه مع الف در لغت عربی غائت الرجا یا نفتح غین معجمه با الف

و کسر را جمله و فتح جمیم عربی بالف و یائی تختانی بالف اسم باری تعالی عز اسممه معنی آنها آرزو

لغت عربی غالب بروزن طالب بمعنی چیره و زبردست و نام مرد لیست و ضعیفست

پائین مصر لغت عربی از منتخب عاقر بروزن ماهر بمعنی پوشیده و آمرزنده لغت

عربی از منتخب فصل غین معجمه مع رائی جمله در لغت عربی غائب بفتح اول و

کسر یا تختانی و بایئى موحده ساکن جمع غریب و غریب معروف و الغریب من الکلام

الغامض لغت عربی و فارسیان بمعنی لطیف و عجیب استعمال کرده اند و بمعنی نادرم

آرند از غیاث عروب بضمین بمعنی فرو شدن آفتاب و ماه و جزآن و مجارک

اشک تیزی هائی دندان و آبداری آن و بدین دو معنی جمع غریب است لغت عربی

از منتخب و تخنیس آن عروب بفتح عین جمله معنی ز نیکه شوهر را دوست میدارد و

خندروئی باشد و ز نیکه شوهر را دوست دارد و عروب بضمین جمع آن لغت عربی

از منتخب دیگر عروت بالضم آخر ثنائة فوقانی بمعنی دسته دلو و کوزه و جزآن

و انکلمه پیراسن که در آن نکه کنند لغت عربی از منتخب غریب بروزن قریب بمعنی

عروب  
عروب  
عروت



موضعی است بسیار گیاه لغت عربی از منتخب دیگر عین بفتح عین مهمله و سکون  
 موحد سطر بری و درشتی تن و هم بضم تین دم قریه ملیح و تشدید نون گرس شتر  
 بزرگ و سطر لغت عربی از منتخب دیگر عتن بفتح عین مهمله و سکون ثنائة فوقه  
 بمعنی بزندان بردن بشدت و سختی و آزر دن قرضه را و بضم تین مردم سخت  
 لغت عربی از منتخب دیگر عشن بفتح عین مهمله و سکون مثلثه نوعی از برگ زخت خرم  
 که شتر چرد و اصلاح و رعایت کننده شتران و ششم و بضم تین عشن بت کو چک  
 و دود و خوشبو شدن جامه و بافتح و کسر شامی مثلثه طعام فاسد و بجزه بوا  
 آمیختن دود بدان لغت عربی از منتخب عکنین بروزن بحرین ثنینه عین یعنی دو  
 لغت عربی عیون بفتح اول و ضم ثانی بمعنی بسیار چشم زنده لغت عربی عین بالکسر  
 و بضم تین جمع و باضم جمع عین و نام کتابست در حکمت تصنیف شیخ ابوالنور  
 گوید ای سزای محاذ غرض محاذتست و با عیون غیر عیون افسانه دان  
 و فسون و نام شهرست باندلس و دهیست به بحرین عیون البقر انگور سیاه گودو  
 آگوسیا عکنین بفتح عین نون و سکون هر دو یاد دهیست به بحرین و بالکسر و فتح کوه  
 نزدیک با حدکه بران شیطان لعین استاده آوازه در انداخت که محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 کشته شد لغت عربی فصل عین مهمله مع یای سحر و لغت کب عیسی منظر

عین

عتن

عشن

عکنین

عیون

باریک که بر پوست باشد و دید بان و جاسوس و دینار و روز و ذات و نفس هر چیز  
 و حقیقت و ذات قبله و پیشوا و ابر که از جانب قبله پیدا شود و یا از جانب قبله عراق  
 یا از طرف راست قبله عراق نمایان شود و آفتاب و شعاع آفتاب و مرغی است و <sup>نگو</sup>  
 و اکثر قوم و اکثر مال و جایی رختین آب کاریز و باران چند روزه که بر طرف نشود  
 و جایی روان شدن آب چاه و دیدار مرد و کجی و لیل در ترازو و ناحیه و چشمه آب و <sup>نصف</sup>  
 و انگ از هفت دینار و نظر کردن و مغاک و چاهک زانو و برادر پیری و مادر ذوال <sup>لعین</sup>  
 قناده صحابی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم چشم او را بعد از آن که  
 بیرون آمده بود باز بجای خود گذاشت و بدان چشم بهتر از چشم دیگر میدید <sup>چشم است</sup> و این <sup>چشم</sup>  
 بمصر که در آن درخت بلسان میشود و بالکسر گاو و حشی و زنان که سیاهی و سفید  
 چشم ایشان بحال بود جمع عینا و بختمین خوب چشم شدن لغت عربی از منتخب و تحذیر آن  
 عین بفتح عین مهمله و هر دو نون اول مفتوح و دوم ساکن بمعنی پیش روی و  
 پیش آردگی لغت عربی از منتخب دیگر عین بفتح عین مع وجه سکون بای موحده بمعنی  
 فریفتن زبان ساندیدن نقصان آوردن ز خرید و فروخت و جز آن فراموشی و بختمین  
 عین نقصان را می و عقل و ضعیف را شدن فراموش کردن غافل کردن لغت عربی  
 از منتخب دیگر عین بفتح و سکون تحتا بمعنی ابرو تشنگی و تیرگی و حرف معلوم و بالکسر <sup>عین</sup>

عین

عین

عین

عین



بعضی خاکسترگون و تیره رنگ شدن و بالفتح نام ناقه ایست لغت عربی از منتخب  
 و دیگر علس بالضم و فتح یا می تخمانی بمعنی هرگز و همیشه لغت عربی از منتخب و دیگر  
 علس بفتح عین جمله و سکون چون شتر ماده سخت محکم و عقاب و پدر قبیله از یمن و  
 ازان قبیله است اسود علسی که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عمو  
 نبوت کرده و در شب فات حضرت گشته شد لغت عربی از منتخب و دیگر علس  
 بفتح عین جمله و سکون موحده بمعنی ترش و شدن گیاهی است که آنرا سید سیر  
 گویند و کوهی است و آبی است به نجد و محله ایست بکوفه و پدر قبیله از قبیله عیلام  
 و بفتح شین شمش و سرگین خشک شده بر دم شتر چسبیده و خشک شدن و بستن چرم  
 بر دست و اندام پا و نام مردیست لغت عربی از منتخب و دیگر علس بفتح عین جمله  
 و سکون تخمانی بمعنی آب کشتی و کشتی کردن و بالکسر شتران سفید که سفیدی و بسره  
 آینه باشد لغت عربی از منتخب علس بن زین بالفتح چشم اعیان و اعدین و عیون  
 جمع آن و اهل شهر و اهل خانه و چشم رسانیدن بخیزی و خیزی چشم رساندن آدمی  
 و یک کس شهرست به ندیل و موضعی است به بلاد ندیل و هیئت بشام زیر کوه لکام  
 و دهی است بمن روان شدن آب چرمی که در میان زه کمان غاوه کند و در آن غلوه  
 انداخته بنیدازند و کرده و مال حاضر از هر چه در غنیمت مشهور و گزیده هر چه در آن

علس  
علس

علس

علس

در لغت مرکب عنبر ششم بالفتح و فتح شین منقوطه و کسر هم با یائی تختانی و هم موقوف  
 در آخر معنی خیزی خوشبو باشد و کنایه از بوی زلف معشوق لغت مرکب عنبر  
 سرتشت بالفتح و کسر سین همله و کسر رائی همله باشین قرشت و تائی فوقانی  
 موقوف در آخر معنی خیزی که آنرا عنبر آمیخته باشند و کنایه از بوی زلف معشو  
 ق  
 لغت مرکب عنبر لیب ثر بالفتح و کسر لام با یائی تختانی معروف و بایئی موحده  
 موقوف الف مقصوره با تائی مثلثه مفتوح و سکون رائی همله کنایه از آواز  
 معشوق نغمه سر لغت مرکب فصل عین همله مع واو در لغت عربی عواتق بروز  
 لواتق جمع عاتق معنی دوش یا جارد از دوش آزاد شده و شراب کهنه و غیره  
 که بالا گذشت فصل عین همله مع هائی هنوز در لغت مرکب عهد پرور بالفتح  
 و سکون هائی هنوز و ال همله موقوف و فتح بائی فارسی با رائی همله و فتح و  
 و سکون رائی همله دوم در آخر کنایه از حاکم عادل لغت مرکب فصل عین همله مع  
 یائی تختانی در لغت عربی عیش بروزن جنش معنی زندگانی کردن و بالکسر نام  
 مردی لغت عربی از منتخب و جنس آن عیش نفتح عین همله و نون باشین قرشت  
 بمعنی خم دادن خمر را و از بیج بر کردن و ثابت داشتن و تیز راندن از پیش خود  
 راندن لغت عربی از منتخب و دیگر غلبس نفتح غنن معجم و فتح بائی موحده باشین همله

عش

عسب



گفته اند که بضم تین غلط است و ففتحین حق کسبی چیزی لغت عربی از منتخبین آن

غفت

عجمق بفتح عین معجمه و میم مفتوح بمعنی نم گرفتن بالای زمین و کسر میم تره و گیاه که از

لثرت تری تباها گرد و لغت عربی از منتخب عمده بضم عین مهمله و سکون میم مفتوح

دال مهمله و تائی فوقانی بصورت هاء بمعنی آنچه بران اعتماد کرده شود لغت عربی از

منتخب عمیق بروزن عنیق بمعنی شرف و چاه و رنگ راه دور و دراز لغت

عربی از منتخب عمرانات بکسر اول و فتح راسی مهمله و تائی فوقانی موقوف

در آخر بمعنی آبادیها این جمع عمران است که بالکسبه یعنی آبادی باشد لغت عربی از

وغیاث فصل عین مهمله مع میم در لغت مرکب عمکلاری بفتح عین و فتح

دال مهمله و کسر راسی مهمله بایستی تحتانی موقوف کنایه از تساط و انتظام حکام

لغت مرکب عمده بضم و فتح تائی فوقانی باراسی مهمله بمعنی خوب تر لغت

فصل عین مهمله مع نون در لغت عربی عنایت بروزن و سائت

بمعنی قصد کردن و اهتمام داشتن بچیزی لغت عربی از منتخب و در صراح

رنج کشیدن جهت کسی و جنبیس آن غیابت بفتح عین معجمه و یائی تحتانی

بمعنی آنچه پوشد چیزی را و غالب شدن و تک چاه وادی و غیابت بحباب طرف

چاه که آدمی در آن پنهان شود لغت عربی از منتخب فصل عین مهمله مع نون

غیابت

آگاه شدن و دانستن و دانش و بافتح شکافتن لب با لا و نشان کردن تخمین آن علم  
بفتح تخمین شکاف لب لا یا یک طرف آن کوه یا کوه دراز و نشان رقم جامه که کارزرو

علم

بر جامه کنند و رانت و آنچه بر نیزه ببندند و پیشوای قومی و نشان و نام که مرد بدان  
معروف بود لغت عربی از منتخب دیگر علم بفتح عین معجربه سکون لام معنی تیر شهوت

علم

شدن و نیز علم بافتح و کسر لام تیر شهوت لغت عربی از منتخب علاقه بافتح  
معنی آویزش و خصومت و دوستی لازم بدل و بالکسر نیز آمده و قوتی که بدان و

علم

بگذرانند و بافتح و الکسر آنچه به مردم در آویزد و بعضی گفته اند که علاقه بافتح آویزش  
و دوستی و جز آن لغت عربی از منتخب فصل عین مهمل مع لام در لغت کتب علم در

بفتح عین مهمله سکون میم و فتح دال مهمله ای می تخطانی معروف کنایه از  
نشان برداری فوج لغت مرکب فصل عین مهمل مع میم در لغت بی عموم بر وزن

عموم

هجوم معنی همه را فرا گرفتن لغت عربی از منتخب و تخمین آن عموم ضممتین جمع غم ستاره  
خرد پوشیده لغت عربی از منتخب عمق بافتح و اضم و ضممتین معنی گتاه و مانند آن

و کناره بیابان که دور باشد از دیدن و باضم شرف و عمیق شدن چیزی بافتح تعجب نظر کردن  
در چیزی خرماسی نارسیده که در روغن پرورد تا خشک شود و ادیست بطائف وضع

و شهر و قلعه ایست و باضم و فتح میم نرسیده است در راه مکه نزدیکات عرق و ضممتین آمده و بعضی



و بقیه شیر در پستان بعد از پر شدن لغت عربی از منتخب عقاب بروزن تراب  
 بمعنی مرغ شکاری سیاه معروف و سنگ برآمده در میان چاه که دیوار را بدر  
 و سنگ بزرگ برآمده از طرف کوه مانند زبان و جوی آب که از انجا آب بحوض  
 رود و سنگی که بر آن آب منده ایستد و آب خوراند و پشته خاک و هر چیز بلند که بسیار  
 بلند باشد و رایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و چیزی است که در قوام  
 چارپایان برمی آید و ستاره چند بصورت عقاب که آنرا عقاب آسمان گویند و  
 ریمان کوچک در سوراخ حلقه گوشواره کنند و تخنیس آن عقاب بالکسر کجی کرد  
 لغت عربی از منتخب فصل عین جلیه مع لام در لغت عربی علی بروزن می  
 بمعنی بلند و نیز نام مبارک جناب امیر علیه السلام و هم نام باری تعالی لغت عربی  
 از منتخب و تخنیس آن علی بفتح عین معجمه و کلام با یای تحتانی معروف  
 بمعنی جوشیدن و یک و جز آن لغت عربی از منتخب دیگر عالی به عین همله مفتوحه  
 و الف مقصوره بمعنی چیز باری بلند و شهر لیت بناحیه وادی القری و موضع است  
 بد یا غطفان لغت عربی از منتخب علم بروزن نعیم بمعنی دانا و بالضم و فتح لام  
 مردیت لغت عربی از منتخب و تخنیس آن علم بضم عین معجمه و فتح لام تصغیر غلام و نام  
 مردیت بالکسر تشدید لام مکسور بسیار نیز شهوت لغت عربی از منتخب علم بروزن جامعی

عقاب

علی علی

علم

فصل عین جمله مع فاد ر لغت عربی بحقو بالفتح بمعنی در گذشتن از گناه لغت  
 عربی از منتخب و تجنیس آن بحقو بالفتح و حرف دوم قاف بمعنی چاه کردن بلند شدن  
 علم و مکروه داشتن چینی ر لغت عربی از منتخب فصل عین جمله مع قاف  
 در لغت عربی عقیل بر وزن جلیل نام سپر ابله طالب که دانه تر بود به نسبت قریش  
 و وقایع ایام ایشان و نام صحابی دیگر است و بالضم و فتح قاف دهنی است به جز  
 و نام مردیست که پدر قبیله ایست لغت عربی از منتخب عقرب بر وزن منصب  
 بمعنی کژدم و دوال نعل و دوالی که بدان پاروم چار پایان زمین استوار کنند  
 و برجی است در آسمان و نام اسپ است لغت عربی از منتخب تجنیس آن عقرب  
 بالفتح و بالضم بمعنی نازا سیدگی لغت عربی از منتخب عقرب بر وزن تعب بمعنی رفتن  
 و روش ستور بعد از رفتار نخستین فرزند و فرزند زاده و زه بر کمان تا فتن از پی  
 و پی بر چیزی سپیدن و پس چیزی آمدن و نایب کسی شدن و بر پاشنه زدن و بالضم  
 ضمتین پایان کار و عاقبت و فحشین پی که از آن چله کمان و رود هاسی سازند  
 و بالفتح و کسر قاف فرزند فرزند زاده و پاشنه لغت عربی از منتخب و تجنیس آن  
 حقت بفتح و تشدید قاف موی مولود لغت عربی از منتخب دیگر حقت بکسر  
 و تشدید فامعنی پر مهر گاری و پار ساشدن و بالضم بقیه شیر در پستان جمع شده

عقو

عقرب

عقت حقت



عقوبت معنی مهربانی کردن لغت عربی از کریم اللغات فصل عین مهمله  
 مع طامی مهمله در لغت مرکب عطر الود بالکسر سکون طامه و الف مدو  
 و ضم لام به او و ال ایچ و قوف آنکه آغشته بعطر باشد و کنایه از عرق بدن معشوق  
 لغت  
 مرکب عطار و منظر بالضم و فتح رای مهمله با دال ایچ و فتح میم بانون و فتح زای  
 بارای مهمله معنی جالت عطار و کنایه از منشی فی استعداد لغت مرکب عطر آمیز  
 بالکسر و الف بالمد و کسر میم بایاتی تحسانی مجهول و زای معجمه موقوف در آخر آنکه آغشته  
 بعطر باشد و کنایه از عرق زلف معشوق لغت مرکب فصل عین مهمله مع ظا  
 معجمه در لغت عربی عظیمه وزن نعیم معنی بزرگ لغت عربی از رشیدی و تجنیس آن عظیم  
 بضم عین مهمله و کسر طامی مهمله بایاتی تحسانی معروف معنی استخوان و معر لغت عربی از  
 رشیدی و دیگر عظیمه بفتح غین معجمه کسر طامی مهمله بایاتی تحسانی معنی عظیم لغت عربی  
 از رشیدی عظیمه الخشیه بفتح و فتح حای معجمه باشند و فتح یای تحسانی  
 بآتای فوقانی صفت باری تعالی که بندگان از و خوف عظیم می دارند لغت عربی  
 عظمت بفتح تین و میم مفتوح بآتای فوقانی معنی بزرگی و قدر و نخوت و کبر  
 و عظمت مرادف آن لغت عربی از منتخب عظم بالکسر و الف معجمه استخوان  
 و عظام بالکسر جمع آن و عظم بفتح تجنیس آن معنی بزرگی لغت عربی از منتخب

عظیم

عظیم

عظم

ونیز غضب بالفتح آمدن ضم در مفاعلتن یعنی حرف اول ساقط کرده متعلق این ابحاثی  
 فاعلتن آزد لغت عربی از غیث و منتخب دیگر غضب بفتح غین و ضاد معجمه و سکون  
 بائی اجد یعنی خشم گرفتن و بفتح اول و سکون ثانی گا و و شیر و چیز بسیار رخ و رخ  
 غلیظ و سنگ سخت لغت عربی از منتخب دیگر غضب بفتح غین معجمه و سکون صا و ه  
 بمعنی به خشم گرفتن چیزی را و قهر کردن بر کسی و سختی و شدت و دور کردن مو و چشم از  
 پوست لغت عربی از منتخب فصل عین مهمله مع ضاد معجمه در لغت عربی  
 عَصَدٌ بفتح اول و سکون ثانی و آخر اول مهمله موقوف بمعنی یاری دادن و باز آوردن  
 و بریدن درخت به عَصَدٌ و آن آلتی است تا لیدان زرد و بازو و بالفتح و ضم و الکنس و بالفتح  
 و ضم ضاد و کسر آن و ضمین بازو و ناحیه و ناصر و معین و تجمین در دست که و با  
 شتر میشود و درخت بریده شده و بالفتح و کسر ضاد کسی که نزدیک کنایه روضن باشد و آن  
 در و بازو و ناله لغت عربی از منتخب تجمین آن عَصَدٌ بفتح عین مهمله و کسر صا و مهمله  
 بمعنی پچیدن و جماع کردن و کسی ابرو بر کاری داشتن لغت عربی از منتخب  
 فصل عین مهمله مع طائی مهمله در لغت عربی عَطَا بوزن قفا بمعنی  
 و بخشیدن و دهنش بخشش لغت عربی از منتخب تجمین آن عَطَا بکسر عین مع و ط  
 مهمله بمعنی آنچه بدان پوشیده شود چیزی لغت عربی از منتخب عَطَوْتُ بوزن

غضب  
 غضب  
 غضب

عَصَدٌ

عَطَا



نفتح اول و سکون دوم مهمله و بائی اجد موقوف در آخر معنی عصا  
 بر سر بستن و پچیدن و داغ کردن و استوار بستن و فراهم کردن شاخها  
 درخت بعد از آن چینی زدن تا برگه سائے آن بریزد و سخت  
 بستن خایهائی گو سپند تا بی کشیدن بفتند و نوعی از جامه برد و سنج  
 سرخ که در قحط سال پیدا میشود و سرخ شدن کناره آسمان و سخت بستن آنها  
 شتر ما و تا شیر بسیار دید و چرکین دندان از غبار و مانند آن گزشتن بخیری  
 رسیدن و گرفتن و قبض کردن چیزها و خشک شدن آب رودهن و لازم  
 شدن بخیری و ساکن کردن لام مفاعلتن در بحر وافر و نقل کردن آن بسو  
 مفاعیلین بسیار پی شدن گوشت و عصب نفتحین سپاه جمع عصبه و برگزیده  
 قوم درخت بلاب و بد معنی نفتح و ضم نیز آمده لغت عربی از منتخب دیگر عصب  
 نفتح عین مهمله و سکون ضا و معجمه و آخر موحده بمعنی بریدن و دشنام دادن  
 و شکسته شاخ گردانیدن بزرا و شمشیر زدن و نیزه زدن و گرفتن و برگشتن و  
 وزمن کردن کسی را و زمن نفتح زامی معجمه و کسر هم بمعنی مرد بر جامانده و مبتلا شده  
 و آفت و کوفت رسیده و بمعنی شمشیر و تیز زبان و جوان سبک سر و سبک گاو که  
 شاخ او دمیده باشد و عصب نفتحین شکسته شاخ شدن گچ سپند و بریده گوش شدن

عصب  
عصب

عصب

باران از سحاب و ریختن شیر از پستان و محسوس بفتح تین تا ریکی اول شب پیر  
 از خوردنی زبون چون ارزن و جز آن لغت عربی از منتخب دیگر عشق بالفتح  
 و شین معجم معنی زدن بر چیزی نرم چون گوشت و مانند آن لغت عربی  
 از منتخب عشرت بروزن عرصات بمعنی درجه دوم از حساب لغت عربی از  
 منتخب فصل عین جمل مع شین معجم در لغت مرکب عشق افروز بالکسر و فتح  
 الف و سکون فا و ضم رایی ممله و زای معجمه موقوف در آخر روشن کننده محبت  
 و کنایه از معشوق لغت مرکب عشق با ز بالکسر و فتح بای تازی با الف و زای  
 معجمه موقوف مثله لغت مرکب در اصطلاح کبوتر باز را گویند علامی شیخ ابو الفضل  
 در جواب نامه عبد اللہ خان اوزبک نوشته فرستادن کبوتران پرک پرواز  
 و آمدن حبیب عشقبا ز تا آخر از بهار معجم عشق آمیز بالکسر و الف محدوده با میم  
 مکسور و زای معجمه در آخر آنکه آمیزش عشق داشته باشد و کنایه از عبارت  
 معشوقانه لغت مرکب عشق نما بالکسر و ضم نون و فتح میم با الف ظاهر کننده عشق  
 و کنایه از قلب معشوق لغت مرکب عشق پرست بالکسر و فتح بای فارسی و رایی  
 ممله با سین ممله و بای فوقانی موقوف در آخر بمعنی پرستنده عشق و کنایه از پر  
 و کبک بلبس لغت مرکب فصل عین جمل مع صا و ممله در لغت عربی حسب



کردن باران سخت و بکسیر گفته اند لغت عربی از منتخب فضل عین مهمله مع  
سین در لغت عربی عسجد بفتح عین مهمله و سکون سین مهمله و دال مهمله <sup>بنا</sup>  
در آخر مار قوی شدید لغت عربی از قاموس و معنی سیر کردن و سخت تا فتن  
رسن و جماع کردن از منتخب و نجیس آن عسجد بفتح عین و سکون سین مع معنی فر  
آوردن لغت عربی از منتخب عسکری بفتح فسوق لشکر و بسیار از هر چیز و بار  
شب محل است در نیشاپور و بمصر و دهی است بخوزستان و نام سامره است  
در انجاء فن امام علی النقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام است و عسکران عرفه  
لغت عربی از منتخب فضل عین مهمله مع شین معجمه در لغت عربی عشق  
بالکسر الفتح زیاده از حد و دست داشتن یا چشم پوشیدگی از عیوب محبوب یا بیایست  
سودا و که بر دماغ کسی غاشود از دیدن صورت کسی و عشق بفتح عین بسیار دوست داشتن  
پوستن بجزیری لغت عربی از منتخب و نجیس آن عشق بفتح سین مهمله مع معنی پیچیدن  
و بد خلق و تنگ گشتن و عشق بفتح عین جری شدن بر چسیدن و احاج کردن در طلب  
چیزی و عشق بضم سین آنانکه بر فرضداران خود شدت نمایند لغت عربی  
از منتخب بیکر عشق بفتح عین معجمه و سکون سین مهمله مع معنی تار کشیدن چشم و اشک  
و سخت سیاه شدن در لغت عربی از منتخب و عشق بفتح سین مهمله نیز آمده و چسیدن

عش

عشق  
عشق  
عشق  
عشق  
عشق  
عشق

رای مهمله و آخرتای مثلثه موقوف معنی گرفته شدن لغت عربی و نیز غرت  
 بفتحین گرسنگی لغت عربی از منتخب و دیگر عرب بفتح عین معجمه و سکون رای مهمله  
 و بائی موحده در آخر معنی دلون بزرگ و طرف که در آن آب کند و تیزی تیغ و زبان  
 و تیزی هر چیز و تیزی رفتار اسپ یا اول رفتار و اسپ تیز رو و جانفشانی  
 و ماه و جزآن و رفتن و دور شدن و اول چیز و کنار آن و تیزی و در گیسپ چشم  
 که همیشه آب از آن روان باشد و نه ایستد چون ناسور و معنی اشک جاز آن  
 شدن اشک چشم و آبله که در چشم میشود و درم که در گوشه چشم میآید و بسیاری آب  
 دهان و تری آب دهان و درختی است در عرب بزرگ و خار دار و در آب  
 خوراندن و پیش چشم و پس آن فراق و دوری لغت عربی از منتخب و نیز غرت  
 بالضم بر آمدن از وطن و دور رفتن از جای خود و غرت بفتحین تختیست که آنرا  
 بفارسی پده گویند و شراب دو نقره و جام نقره و طرح و بیار است که  
 گویند و بزرگ میشود و آبی که از دل و چکد میان حوض و چاه و کبودی چشم و بی آب  
 و گل و سهم غرت بطریق اضافت بطریق صفت تیزی که اندازه آن معلوم نباشد  
 و غرت بضمین غریب نام وضعی است و غرت بالضم و تشدید رای مهمله مفتوح کوچکست  
 بشام لغت عربی از منتخب غرت بالکسر و تشدید رای معجمه جندی ضد ذل و غرت بالضم

غرت  
 غرت  
 غرت  
 غرت  
 غرت  
 غرت



فصل عین مملو مع زای معجم در لغت عربی عزیر بالفتح و تحتانی معروف

و آخر زای معجم نامیست از کلماتی حق تعالی شانه و بمعنی کیاب و آرزو مند

و قادر و غالب بر کسی لغت عربی از منتخب و تجنیس آن عزیر بالضم و فتح زای معجم

و تحتانی ساکن و آخر زای مملو نام مبارک پیغمبر است لغت عربی از منتخب

و دیگر عزیر بضم غین معجم و فتح زای مملو و تحتانی ساکن و آخر زای معجم

نام آبست لغت عربی از منتخب عزیر بفتح غین صبر کردن در آن استقامت و رزید

و شکایت کردن لغت عربی از منتخب و تجنیس آن عزیر بکسر غین معجم و فتح زای معجم

رفتن جنگ کفار لغت عربی از منتخب دیگر عزیر بفتح غین معجم و زای مملو معنی

هر چه طراکتند و هر چه چسپنده باشد و سریش از مایه بر آورد و بچه گاو و

بچه هر چیز و لاغ لغت عربی از منتخب عزیر بوزن نصیحت بمعنی دل نهادگی

و قصد و فریضه خدا لغت عربی عزیرت بکسر و تشدید عزیر بوقوه و چیزگی و نام

زنی آهوبره ماده لغت عربی از منتخب و تجنیس آن عزیرت بکسر غین معجم و تشدید

زای مملو معنی فریفتگی و کارنا از نمودگی لغت عربی از منتخب و عزیرت بضم غین معجم

و فتح زای مملو اول ماه و سید قوم و سپیدی پیشانی اسپ بزرگ تراز و درمی اول

و بهتر از هر چیز و غلام و کینزک از منتخب و دیگر عزیرت بفتح غین معجم و سکون زای

عزیر  
عزیر  
عزیر  
عزیر  
عزیر  
عزیر  
عزیر  
عزیر  
عزیر

و بالضم و فتح راجع غوفه و معنی آن درگذشت لغت عربی از منتخب عرش  
 بالفتح و تحتانی معروف و آخر ضا و معجمه بمعنی پهن و بزغاله یکساله و نیز اشتراک  
 سطر و محکم لغت عربی از کشف و تجنیس آن غریض بفتح غین معجمه بمعنی  
 تازه و آب باران و نوباره و شکوفه و مهر چه سفید و تازه باشد لغت عربی

غریض

از منتخب فصل عین جمله مع رایی جمله در لغت مرکب عرش پرواز  
 بالفتح اشاره بجانب پهن و ذکا و جانور است که بسوی آسمان پرواز کند  
 عرش منظر بمعنی نظرگاه عرش و کنایه از جناب رسالت صلی الله  
 علیه و آله و سلم لغت مرکب عرش انوار بمعنی روشن کننده عرش  
 و کنایه از جناب رسالت صلی الله علیه و آله و سلم لغت مرکب  
 عروج پسند بمعنی پسند کننده رفعت و کنایه از خود بین لغت مرکب  
 فصل عین جمله مع رایی جمله در لغت فارسی عرضداشت بالفتح

وضا و معجمه مفتوح در هندوستان پادشاه زادگان و امران خدمت بزرگان  
 نویسند بمعنی عرضداشتن است و مثل بارخواستن و مضاف میباشد بطرف  
 عرض ارنده یعنی آنچه بیشتر مذکور خواهد شد معروضداشتن فلانست و  
 بنا برین اگر مصدر بمعنی مفعول اراده شود نیز موجه میگردد و لغت فارسی از بهار عجم



عرف بالکسر صبر و شکیب و بالفتح بوی خوش و ناخوش و اکثر استعمال  
 در بوی خوش می باشد و استرا کردن بگناه و خبر دادن و تاج سرخرو  
 بریدن و اعراض کردن از چیزی و گیاهی است و قرصه در میان گفت  
 پیداشدن و بالضم شناختگی و نیکوتی و احسان و آنچه بخشد و بذل کند و موج  
 دریا و اعتراف و موسمی یال اسپ و بضم راسی مهله نیز آمده و موضعیست و نام  
 شخصیت و ریگ توده و جاتی بلند و نوعی است از درخت حرماود در  
 حرماهی است به بحرین و درخت ترنج و صبر کنندگان و عسرون  
 جمع آن و اسپان و ماران یا دلار و این جمع اعرف و گفتارها و شتران که  
 بر گردن موسی بسیار داشته باشد این جمع عرفا بعضی پس بعضی آینده و  
 منہ المرسلات عرفالغت عربی از منتخب و جنیس آن عرف بفتح عین مهله و سکون  
 راسی معجمه مداومت کردن در خوردن و آشامیدن و بالضم که برتر پند لغت عرب  
 از منتخب دیگر عرف بفتح عین معجمه و سکون راسی مهله درختی است که پوس  
 بدان پیرانید و بفتح رانیز آمده و پوست پیر استن بدان درخت و بریدن موسی  
 پیشانی و بریدن هر چه باشد و بمشت آب برگرفتن و بختین بیمار شدن  
 از خوردن درخت عرف و گیاه شام یا شام سبز و تازه

عرف

عرف

و بسنگ گرفتن چاه و درینج کردن زون و لازم شدن و عدل کردن از چیز  
و بالضم عرس گوشت یکطرف کردن و عرشان گوشت هر دو طرف کردن  
لغت عربی از منتخب و عرس آن عرس بالضم و عرس بضم تین بمعنی طعام  
عروسی و نکاح کردن و نیز بالکسر عرس زن باشوئی و ماده شتر یا نر و جانور است  
که آنرا راسو گویند و هم بالفتح عرس بستن کردن شتر بر بازوی او و عدول  
کردن از چیزی و ستون میان خمیه و دیوار کوچک بیرون قلعه و بالضم هم بدین  
آمده و دیوار میان دیوار خانه زمستانی تا گرم باشد و هم عرس لغت تین بمعنی  
داشتن و ملازم بودن و سخت شدن و نیز بالفتح و کسر عرس بمعنی شیر بردن  
و در بوش و ملازم چیزی لغت عربی از منتخب و دیگر عرس بفتح غین بمعنی  
ورخت نشانیدن و درخت نشان شده اعنر اس و عراس جمع آن  
و نیز عرس چاهی است بدین و وادی الغرس که وادی است  
نزدیک بغداد و بالکسر عرس آب غلیظ مانند آب بیسی و آبیکه با شکر  
آید از حرم و پوست تنک که بر بچه شتر و جز آن وقت زایدن  
باشد اعراس جمع آن و زاغ سیاه لغت عربی از منتخب  
و دیگر عرش بفتح غین معجمه و آخرین معجمه و در حقیقت لغت عربی از

عرس  
عرس  
عرس  
عرس  
عرس  
عرس  
عرس  
عرس  
عرس



و هر چیزیکه نو بهر رسد و نو بهر ساند و شود لغت عربی از رشیدی و تجنیس آن  
 غدار نفتح غین معجمه و تشدید و ال مهمله بمعنی بسیار بیو فالغت عربی از منتخب  
 فصل عین جمله مع راء می جمله در لغت عربی عروس نفتح اول و ضم  
 ثانی و آخر سین مهمله بمعنی زن و مرد نو کتخدا جمع اول عرائس و جمع  
 ثلثه عروس و قبلیه ایست بهمین و نام مردیست لغت عربی از منتخب  
 و تجنیس آن عروش نضمین و آخر شین معجم جمع عرش که بمعنی تخت باشد  
 لغت عربی از قاموس عرش نفتح اول و آخر شین معجمه  
 بمعنی عرش حق تعالی و کیفیت و بیان آن در شرح جائز نیست و  
 گویند که یا تو نیست سرخ رنگ که از نور او تعالی درخشان است  
 و بمعنی تخت و سقف خانه و عروج و قوام و درستی کار و جانب قومی چیزی  
 و خیمه و خانه که برای سایه سازند و رئیس و سردار قوم و مدبر ایشان  
 و چهار کوب خور و ما بین منزل عوا که آنرا عرش سماک گویند و سرین شیر درنده  
 و جنازه و چوبی که بدان کنار هاستی چاگیرند بعد از آن که بسنگ گرفته باشد  
 و بلندی و برآمدگی پشت قدم و سائبان که از نی سازند و چوبی که آب بنده  
 بر آن ایستد و آب خوراند و آشیانه مرغ و بر آوردن بنا و بجای میقیم شدن

غدار

عروش

جمیع عربی جمع آن و نوعیست از گیاه و موضعیت و بختین آلتی که آنرا گاو  
 می‌کشند و دو لاپ و چرخ بزرگ و چوب استوار و محکم که بر آن بار بردارند  
 و چوب پهنائی سر چاه که بدان دلو را آویزند و گل و لائی و دومی است  
 بزمین و شتاب لغت عربی از منتخب عجائب بروزن غرائب جمع عجاب  
 بالضم و تشدید ثانی بسیار شگفت و تخفیف ثانی شگفت لغت عربی  
 از رشیدی عجیب بروزن نصیب بمعنی کار شگفت و چیز غریب بدیع  
 عجائب جمع آن لغت عربی از منتخب فصل عین جمله مع وال جمله در لغت  
 عربی عدالت بالفتح بمعنی شائسته و عادل بودن و داد و ستد و برابر  
 لغت عربی از منتخب عدیم المثال بفتح اول و کسر دوم بمعنی بمیش  
 و بی مانند زیرا که عدیم بمعنی نیست آمده و مثال بمعنی شبه و نظیر  
 و مانند لغت عربی از منتخب فصل عین جمله مع وال جمله در لغت مرکب  
 عدالت گسترسی بالفتح شایع نمودن انصاف لغت مرکب عدل پرداز  
 بالفتح بمعنی مشغول شونده بعدالت لغت مرکب فصل عین جمله مع ذال معجمه  
 در لغت عربی عدار بالکسر خسار و خط و ریش از هر دو جانب و  
 نشان فساد بر روی ستور و طعامهایی که برای بنا کردن و ختم کردن



که عنق نام مادر عوج است خطاست و صواب عوج بن عوق است و  
 عوق پدراوست و فحشین نوع رقارشته و درازی کردن لغت عربی از  
 فصل عین مهمل مع جمیم عربی در لغت عربی عجم بافتح و آخرای مجیمه  
 یعنی ناتوانی و بهر سه حرکت نیز آمده و بافتح و کسره و ضم آن سرین و  
 هر چیز لغت عربی از منتخب و بیس آن عجم بافتح و آخرای مهمله دم برداشتن  
 اسپ در دیدن و شتاب رقتن اسپ و بشمشیر آهنگ کردن بر کسی و  
 گردن تافتن و بالضم و الکسر غلیظ و درشت و فحشین سطر و غریب شدن و  
 برآمدگی هر چیز و بضم جیم و کسر آن سطر و غریب لغت عربی از منتخب  
 عجب وزن ادب بیخ دم و ته و یک و بانیان و آخر کار عجوب جمع  
 آن و قبیله است و بالضم عجب خوشیستن بینی و کبسر و مردی که  
 شوکت آید او را نشست و برخاست کردن با زمان و شوکت آید  
 زمان را نشست و برخاست با او و بفتح و کسر نیز آمده و شوکت  
 و غریب آمدن چیزی اعجاب جمع آن و بدین معنی مضمتین نیز آمده  
 چنانکه مشهور است لغت عربی از منتخب عجلت کبسر اول و فتح لا  
 شتاب و مشک و دو لای عجال و عجل کبسر اول و فتح

عجب

عجب

آماده کردن ساخت و آماده گی و ساز داده و قدح بزرگ لغت عربی از منتخب  
 عمر البقعات جمع عبره که معنی اشک باریدن و گرمی و سوزش چشم لغت عربی  
 از منتخب بعد بافتح بنده و انسان خواه آزاد باشد خواه بنده لغت عربی  
 از منتخب و جنیس آن عید تجانی معروف بمعنی هر چه باز آید از اندیشه و بیمار  
 و اندوه و مانند آن روز جشن مسلمانان درختیست کوهی و محلی است معروف  
 در عرب که شتران نجیب از نسل اویند لغت عربی از منتخب فصلین  
 مهمل مع تامی فوقانی در لغت عربی عتق بالکسبه معنی کرم و جمال و  
 نجابت و شرف و آزادی و آزاد مردی و آزاد شدن یا آنکه کسبه  
 آزادی و بفتح آزاد شدن و در گذشتن اسپ از دیگر اسپان بالکسبه  
 و بضمین درختیست که از آن کمان سازند و بضم جمع عاتق و بافتح کهنه  
 و دیرینه شدن و گزیدن و بصلاح آمدن مال و پیشی گرفتن اسپ  
 و نیک شدن بشره بعد از کشیدن رنج و جهال لغت عربی از منتخب  
 و جنیس آن عتق بضمین و بضم اول و فتح ثانی که حرف نون است  
 بمعنی گرون و گروه مردم و سرداران قوم و میل کنندگان و پائین  
 و پاره از زبان و روزگار گذشته و قدیم و آنچه نرود عوام مشهور است

عید

عتق



بکسر اول و سکون ثانی مثلثه و فتح رایی مهمله و آخر فوقانی بمعنی لغزید گے و  
 بسرافتادگی لغت عربی از منتخب و دیگر عبرت بضم غین معجمه و سکون هائی  
 موحدہ بمعنی تیرگی و نفحات عبرت بمعنی گرد و غبار روز زمین بسیار درخت  
 لغت عربی از منتخب نیز عبرت بفتح غین معجمه و سکون یائی تحتانی و فتح  
 رایی مهمله بمعنی رشک بردن و دیت لغت عربی از منتخب عبادت بروزن  
 حکایت بمعنی بندگی کردن و پرستیدن لغت عربی از منتخب و تجنیس آن  
 عبادت بکسر اول و تحتانی با الف بمعنی بیار پرستیدن لغت عربی از  
 منتخب عباد و بروزن و داد بمعنی بنده هائی خدا و قبیلہ چند کہ در حیرہ نصرانی  
 اجماع و اتفاق نموده بودند و فتح عین عباد چنانکہ صاحب صحاح گفته خط است  
 و بالضم و تشدید ثانی عبا و پرستندگان خدا و صاحب ابن عباد و وزیر معروف  
 بفصاحت و بلاغت لغت عربی از منتخب و تجنیس آن عباد و بکسر اول  
 و نون با الف بمعنی ستیزه کردن لغت عربی از منتخب و دیگر عباد و بکسر اول  
 و تحتانی با الف بمعنی بیار پرسی کردن لغت عربی از منتخب و دیگر عباد و بکسر  
 و تحتانی با الف و آخر ذال معجمه بمعنی پناه بردن و پناه و ملجا و مرغیکہ بکوه و  
 جزآن پناه برد لغت عربی از منتخب نیز عباد و فتحین دوم فوقانی و آخر ذال مهمله

عبرت  
 عبرت  
 عبرت

عبادت

عباد  
 عباد

عباد  
 عباد

عباد

و آخر رانی مهمله بمعنی بسیار رشک برنده بر اهل خانه خود و جز آن لغت  
 عربی از منتخب و دیگر نحو برضم غین معجمه و بامی موحده بود معروف و  
 رانی مهمله موقوف بمعنی باقی ماندن و مکث کردن و در گذشتن آمدن لغت  
 عربی از منتخب عباس بالفتح و تشدید ثانی و آخر سین مهمله بمعنی ترش رو  
 و شیرورنده لغت عربی از منتخب و نام عم رسالتاب صلی الله علیه و آله و سلم  
 و هم اسم مبارک یکی از پسران علی ابن ابیطالب علیهم السلام و  
 تجنیس آن عیاش تشدید یائی تخانی و آخر شین معجمه بمعنی خوب زندگانی کننده  
 و نام مرویت لغت عربی از منتخب دیگر عتاس بکسر عین مهمله و نون با الف  
 و آخر سین مهمله بمعنی دیر ماندن و ختر بعد از بلوغ در خانه بی شومی چنانکه از حد  
 و دشینگی بیرون رود لغت عربی از منتخب عتبت بالكسرة و فتح رائے مهمله  
 بمعنی پند و پند گرفتن و اعتبار کردن و بالفتح عتبت اشک باریدن و  
 گرمی و سوزش از شمس و تجنیس آن عتبت بکسر اول و تائی فوقانی  
 و فتح رانی مهمله و آخر تائی فوقانی بمعنی حائل و گردن بند که بمشک عود  
 و عنبر سبب شدند و آمیزند و خویشان نزدیکان فرزندان و پاره از مشک  
 و درختی خورد که آنرا از زنجوش گویند لغت عربی از منتخب دیگر عتبت

خبور

عیاش  
عتاس

عتبت  
عتبت

عتبت



بمعنی پرستنده و خشم گیرنده و عار دارنده لغت عربی از شمس و تجنیس آن عالم  
 بکسرتحانی و سکون ذال معجمه بی بجه نوزائیده از اسپ و شتر و حزان و نین  
 نوزائیده تا هفت روز و پناه برنده لغت عربی از شمس عالی سیامی معروف  
 بمعنی بلند و بزرگ و ارترو برتر لغت عربی از شمس و تجنیس آن عالی لغین معجمه  
 و تحانی معروف بمعنی گران بها و گرانی در نرخ و از حد و رگ زنده لغت عربی از  
 منتخب فصل عین مهمله مع الف و لغت مرکب عالم افروز بمعنی روشن  
 کننده جهان کنایه زائمه اثنا عشر خصوصاً حضرت حبیب الامر علیه علی آباءه اکرام الف  
 تحیه والسلام عاشق زار بافتح بمعنی دوست عجز کننده لغت کتب بهار مجسم عاشق  
 نما بمعنی ظاهر کننده عاشق و کنایه از معشوق لغت مرکب عالم نما بمعنی نماینده  
 عالم و کنایه از رب الارباب لغت مرکب عالی مهم بمعنی بلند همت و سخی لغت مرکب  
 عالی حشمت صفت امیر لغت مرکب فصل عین مهمله مع الف و لغت  
 عاق بالفتح بمعنی شنید لغت ترکی و بمعنی سرکش با باد و پد لغت عربی  
 فصل عین مهمله مع بامی موحده و لغت عربی عجب و فضیلتین و را  
 مهمله موقوف بمعنی گذشتن از آب و بفتح نوسال از بز و گوسفند و مرد و ختنه ناکرده  
 لغت عربی از منتخب و تجنیس آن عجب و رفیع عین معجمه و ضم تحانی و او معروف

عالم

عالمی

عالمی

و مشک سراج وزن آن نوسیده و زنیکه هنوز شوهر نکرده باشد وزن میانه سال  
 و کمان کهنه و بچه مرغ که هنگام پریدن آن شده باشد و سرخو شده باشد و بچه  
 مرغ سنگوار و بچه کبوتر که هنوز ناتوان باشد و مستحکم نشده و دیرین و کهنه از چیزها  
 غیر جان دار چون شراب و خرد و عواتق لغتین جمع آن لغت عربی از منتخب  
 و تجنیس آن عاتق بکسر همزه با تحتانی معنی بازو دارنده و مانع لغت عربی از سر  
 عارض بکسر راتی مهله و آخر ضا و جمعه معنی عرض دهنده شکر و سالار شکر  
 و ابر سایه افکن و آفتی که پیش آید از دنیا و بیماری و شستگ و ناتوانی و دوال  
 لگام بر پیشانی اسپ و رخسار و ابر سیاه و لشکر بزرگ و شتر ماده بیمار و چوب  
 بالای در که بدان در میگردد و عطا لغت عربی از شمس اللغات عاقبت  
 بکسر فا و فتح تحتانی و سکون فوقانی معنی راحت و آرام لغت عربی از کریم اللغات  
 و تجنیس آن عاقبت بکسر قاف قرشت و فتح بای موحد و سکون قافی  
 معنی آخر و پایان چیزی و فرزند لغت عربی از منتخب عاشق بکسر سین  
 قرشت و سکون قاف بسیار دوست دارنده عشاق باضم جمع آن لغت  
 عربی از منتخب تجنیس آن عاشق غنین معجمه بالف و کسر سین مهمله معنی  
 ماه و شب و پروین و قضیب لغت عربی از منتخب عابد بروزن زاهد

عاقبت

عاقبت

عاشق



فصل طائی مجموع لام در لغت مرکب ظل و اور ظل معنی سایه و داور  
 نام بار تعالیٰ عز اسمہ و از مجموع کنایه از بادشاہ و خلیفہ لغت مرکب طائی مجموع  
 ترکیب مرکب کنایه از سلطان لغت مرکب فصل طائی مجموع طائی بلوز  
 در لغت عربی ظهور بروزن قصور معنی پیدا شدن و خیره شدن بیام بر آمد  
 لغت عربی از شمس و تجنیس آن ظهور بطائی مہملہ و و او معرون معنی پاک  
 شدن و چیزی کہ بدان پاک کرده شود و پاک کند چندی لغت عربی از <sup>منتخب</sup>

ظهور

باب عین مہملہ

فصل عین مہملہ مع الف در لغت عربی عا ذل بکسر وال مہملہ معنی  
 داد و ہندہ و ترا زوی راست و اسمی از اسمائی جناب بار تعالیٰ عز اسمہ لغت عربی  
 از شمس و تجنیس آن عا ذل بکسر ذال معجم معنی ملامت کنندہ و ترسانیدن  
 و رگیت از و خون استحا ضہ بیرون آید و نام آبی و موضعیت و نام ماہ شعبان  
 یا شوال بود در ایام جاہلیت لغت عربی از شمس عا و ال انفا س بضم وال مہملہ شد  
 و سکون لام و فتح الف و سکون نون و فا با الف و آخر سین مہملہ معنی  
 بازگردانندہ جاہل لغت عربی از صراح عا لوق بکسر تائی فوقانی  
 و سکون قاف معنی دوش یا جاتی رود از دوش و آزاد شدہ و شراب کہنہ

عا ذل

چون قصه طولانی و سخن طولانی و در فارسی بد معنی طویل مستعمل شده چون انفساً  
 طویل و غیر آن فصل طامی مهمل مع یائی تختانی در لغت عربی طیب با کسر  
 بیامعروف و آخر بائی موحده بمعنی بوی خوش و خوشناک شدن  
 و حلال و نجسیدن لغت عربی از شمس اللغات و جنیس آن طیب بالفتح بمعنی  
 لذیذ و پاک شدن چیزی و بالفتح و تشدید تختانی کسور طیب بمعنی پاک و  
 حلال و لذیذ خلافت حدیث و نام یکی از اولاد جناب سالتاب صلی الله علیه  
 و آله و سلم لغت عربی از منتخب شمس در باب طامی معجم در  
 فصل طامی معجم مع رائی مهمله در لغت عربی نظرافت با کسر و فتح فا و آخر  
 تائی فوقانی بمعنی زیرک شدن لغت عربی از منتخب طریف بروزن لطیف بمعنی  
 زیرک و خوش طبع و زیبا لغت عربی از منتخب نظرافت جمع طریف که بمعنی زیرک  
 و خوش طبع آمده لغت عربی از منتخب فصل طامی معجم مع فا در لغت عربی  
 ظفر بالضم بمعنی ناخن و گوشه کمان بالاتر از سوفا رکمان که در آن سر حله کمان  
 میزنند و ناخن چشم و نام قلعه ایست و بمعنی یک کس لغت عربی از منتخب  
 و بالفتح ظفر بمعنی دیدن کسی را و بفتحین ظفر زمین هموار علف ناک و ناخن  
 شدن در چشم و فیروز شدن لغت عربی از منتخب و تخلص بهجا در شاه

طیب  
طیب

ظفر ظفر



مفتوح طلب تخمیس آن معنی جویندگان لغت عربی از منتخب طلاق لغت بفتختین  
 وقاف مفتوح معنی کشاده روئی و کشاده زبان شدن لغت عربی از منتخب فصل طاق  
 مهمله مع لام در لغت فارسی طلبیدن مصدر فارسی است تبصرف  
 اهل زبان معنی بستن لغت فارسی فصل طای مهمله مع واو در لغت  
 عربی طوالت در عرف معنی طول مستعمل طول بالضم درازی و دراز شدن  
 و بالفتح طول منت نهادن و افزونی کردن کبری و غالب آمدن در فضل منت  
 و فراخی و توانگری و قدرت و بختین طول درازی و رلب بالاین شتر  
 و بکسر اول و فتح ثانی طول رسنیکه بدان پائی چار پابند و بند  
 که بچر دو بالضم و فتح واو طول خیزهای دراز و بالضم و تشدید واو طول  
 مرغی آبی دراز لغت عربی از منتخب طویل بروزن سبیل معنی دراز لغت  
 عربی از منتخب طواحن بفتختین و حاصلی کسور معنی دندانهای پهن که طعام بدان <sup>شود</sup>  
 و آنرا بفارسی آسیادندان گویند لغت عربی از منتخب فصل طای مهمله مع  
 واو در لغت اردو و طوطه طائر نیست سبز رنگ سرخ منقار سخن گوهر چپیانند  
 بیالگیر و لغت اردو و در فارسی طوطی خوانند که آن معرب توتی است لغت فارسی  
 از رشیدی طولانی بوزن یونانی چیزیکه طوش بسیار باشد و نهایت و

طبر

طول

طول

طول

طول طول

لغت عربی از منتخب فصل طامی مهمله مع راسی مهمله در لغت عربی

طراوت بروزن نظارت معنی تازگی لغت عربی از منتخب طرقت بروزن

حقیقت روشن ندرت نخل بسیار بلند و نهالی دراز که آنرا از پشم و جز آن با <sup>فیه باشند</sup>

و برگزیدگان و اشرف قوم لغت عربی از رشیدی و تجنیس آن بالکسر و تشدید

راسی مهمله طرقت معنی سسته و ناتوانی لغت عربی از منتخب فصل طامی

مهمله مع عین مهمله در لغت عربی طعام بالفتح معنی گندم هر چه خوردنی

لغت عربی از شمس و تجنیس آن طعام بالفتح و غین مع معنی فرومایه و مرغان

زبون لغت عربی از منتخب فصل طامی مهمله مع فاد در لغت عربی

طفل بالفتح معنی نازک و تازه لغت عربی از شمس و بالکسر طفل

معنی خود از هر چیز یا نو زاده از مردم و حیوان جمع و مفرد هر دو آمده و در آن

تاریکی شب و میل کردن آفتاب بغروب و بر آمدن آفتاب و بسرخ شدن

آن بوقت غروب و بختین طفل به معنی آخر روز بعد از نماز و هنگام نشستن

و تاریکی و رسیدن خاک و گرد خانه را گویند لغت عربی از منتخب طفولیت حسب

مشهور معنی کودکی لغت عربی فصل طامی مهمله مع لام در لغت عربی طلب

بفتحین حسبین و جستجو و دور شدن لغت عربی از شمس اللغات و بالضم و تشدید لام

طرقت

طعام

طفل

طفل



از منتخب طبعی بفتح اول و یائی معروف و عین مهمله و تحتانی دوم نیز معروف  
 بمعنی آنکه نسبت به طبیعت مسرشت داشته باشد لغت عربی از منتخب فصل  
 طامی مهمل مع بائی فارسی در لغت فارسی طپش بمعنی سورش  
 و بیقراری و غلطیدن و حاصل مصدر از طپیدن فی الحقیقت این لفظ تائ  
 فوقانی آمده لغت فارسی و تجنیس آن طپس بفتح اول و سکون موحده  
 و آخر سین مهمله بمعنی سیاه از هر چیز لغت عربی از رشیدی و طپس  
 بالکسر بمعنی گرگ لغت عربی از منتخب و طپس بفتح تین دوشهر سیت بخراسان  
 که یکی را طپس کبلیک و دیگر را طپس سینا خوانند لغت عربی از رشیدی نیز  
 طپش بافتح و سکون بائی موحده و آخر شین معجمه بمعنی مردم لغت عربی  
 از رشیدی و نیز طپش بفتح طامی مهمله و سکون تحتانی و آخر شین معجمه  
 بمعنی سبکی و سبک شدن و رفتن عقل و خطا شدن و گذشتن تیر از نشانه  
 لغت عربی از منتخب طپیده اسم مفعول از طپیدن لغت فارسی طپیدی  
 حاصل بالمصدر از طپیدن لغت فارسی فصل طامی مهمل مع حا حطی  
 در لغت عربی طحال بالکسر بمعنی سپرز و نام سنگ است و طحل بضم تین  
 جمع آن و موضعیت و تجنیس آن طحال باضم بیار است که در سپرز بهر

طپس  
طپس  
طپس

طپش  
طپش

طحال

عربی از منتخب طاحنه بالفتح و کسر حای حلی و نون و تائی مفتوح بمعنی دندان بزرگ  
 که بدان میخایند و بمعنی زن هلاک شونده لغت عربی از صراح و قاموس  
 طاهر کبیر بامی هوز بمعنی پاک و نیز نام حقیقی و تجنیس آن طاهر نظامی  
 بمعنی آشکار و عیان و چیز زائل و نایست از نامهای حقیقی لغت عربی از منتخب  
 طاؤس بوا و معروف و آخر سین جمله مرغیست مشهور و مرد خوب صاحب دل  
 و بلغت شام تفره و زمین سبز که هر قسم گیاه داشته باشد و نام شخصی لغت عربی  
 از منتخب رشید طالع کبیر لام برآینده و صبح کاذب و تیر که و رائی نشانه  
 افتد و ماه نو و به اصطلاح منجمین طالع بمعنی برج و درجه که هنگام ولادت یا وقت سوا  
 چیز از افق نمودار باشد و اول راطالع و ثانی راطالع مسنده گویند لغت  
 عربی از منتخب فصل طامی هلمع الف در لغت مرکب طاؤس آرمی  
 کنایه از داغ برداشتن بدن عاشق در فراق معشوق لغت مرکب طاؤس منظر  
 بمعنی جائی نظر طاؤس و کنایه از معشوق رفاص لغت مرکب طاؤس آرمی  
 نشان دارنده طاؤس و کنایه از معشوق رفاص لغت مرکب فصل طامی هلمع  
 مع بامی موحده در لغت عربی طیب بروزن حبیب یکی از اسما باریتعا  
 عز اسمه و بمعنی بچشک یعنی آنکه علاج بدن و جان کند و هر و استاد لغت عربی

کتاب



و سه قوت و کوه خور و لغت عربی از شمس فصل ضا و جمع مع میم در لغت عربی  
 ضمانت بفتح تین بمعنی ضمان عرف است و ضمان بفتح تین بفتح ن و کفیل شدن و جا  
 ماندن لغت عربی از منتخب فصل ضا و جمع مع و او در لغت مرکب  
 ضو فشان بفتح اول و سکون ثانی و کسر فانی و کسر فانی و کسر فانی و کسر فانی  
 ضا و جمع مع یا می تحتانی در لغت عربی ضیا فت بکسر اول و فتح فای بهانی  
 آمدن نزد کسی لغت عربی از منتخب فصل ضا و جمع مع یا می تحتانی لغت  
 مرکب ضیا منظر بمعنی جا نظر روشنی و کنایه از چهره معشوق لغت مرکب  
 ضیا گستر بمعنی پهن کننده روشنی و کنایه از آفتاب و ماهتاب لغت مرکب  
 ضیغم اثر سلطانی که در بدنه و صولت او از همه سلطان زیاد و باشد لغت  
 مرکب ضیا بار بالکسر صاحب روشنی و نام خورشید لغت مرکب ضیا بخش  
 بمعنی بخشنده روشنی و کنایه از آفتاب و ماهتاب لغت مرکب ضیا پاش  
 بمعنی پاشنده روشنی و نیز کنایه از آفتاب و ماهتاب لغت مرکب

### باب طایمی غیر منقوطة

فصل طایمی مهمله مع الف در لغت عربی طالك بروزن غالب  
 بمعنی جوینده لغت عربی از منتخب طاقت بروزن راحت بمعنی توانائی لغت

بمعنی دندان و اضراس و ضروس جمع آن بمعنی بسیار ستادون زینا  
 و در منا و چرگاه شتر و سنگی که بان چاه را بگیرند و نشسته در دست و باران انگ لغت عربی  
 از منتخب و تخنیش آن ضرس بالفتح بمعنی سخت گزیدن بدندان و سخت شدن  
 روزگار بر کسی و خاموش بودن تا شب و بگیر بختین ضرس کند می کند شدن  
 دندان از ترشی و نیز بفتح اول و کسر ثانی ضرس بمعنی بد خو و غضبناک  
 از گرسنگی لغت عربی از منتخب ضروس بر وزن عروس بمعنی گزنده و  
 ماده که در نوزاد نگیرد و نیز ضروس بر وزن فلوس سنگهای گرداگرد  
 سر چاه لغت عربی از منتخب فصل ضا و جمعه مع رای مهمله در لغت  
 مرکب ضرغام اثر یکسر اول بمعنی سلطانی که در بدیه و شوکت آن از به سلطان  
 زیاده باشد لغت مرکب ضروری بالفتح و ضم ثانی و آخرایمی معروف چیز  
 که گردنش واجب باشد لغت مرکب فصل ضا و جمعه یا عین مهمله در  
 عربی ضعیف بر وزن شریف بمعنی سست ناتوان و نامینا لغت عربی  
 از منتخب فصل ضا و جمعه مع لام در لغت عربی ضلع بالفتح میل کردن  
 و جور کردن و زدن پهلوئی کسی و ویل و دوستی و تخنیش آن ضلع بالکسر استخوان  
 پهلو و بفتح نیز آمده لغت عربی از منتخب بفتحین ضلع بمعنی گردن قوت ناک

ضرس  
 ضرس  
 ضرس  
 ضرس

ضلع  
 ضلع



و ثالث بمعنی جمله بدون لغت عربی از منتخب صوم بروزن نوم بمعنی روزه  
 و روزه داران و روزه دار جمع و مفرد هر دو آمده و درخت و کلیسای ترسانان  
 و سرگین شتر و ایستادن باد و خاموش بودن از طعام و آب جماع خود را بازدا  
 شتن  
 و ایستادن بیکار و ایستادن ستور بی علف و شتر مرغ و ایستادن آفتاب  
 و در نصف روز لغت عربی از منتخب و کشف صورتی الضم اول و تحتانی معرو  
 ف منسوب بصورت لغت عربی از غیث فصل صا و جمله مع و او در لغت مز  
 کب  
 صورت پسند بمعنی پسند کننده شکل و کنایه از چشم لغت مرکب صورت تلین  
 بمعنی بیننده صورت و صورت بمعنی سیکر و نقش و نمونه چیزی آمده لغت  
 مرکب  
 از شمس و مجموعا کنایه از چشم فصل صا و جمله مع یا می تحتانی در لغت عربی  
 صید بروزن قید بمعنی شکار و شکار کردن لغت عربی از شمس و تجنیس آن  
 صید بروزن عید بمعنی بیماری که شتر میشود و دیگر لغتین صید بمعنی سر بلند  
 داشتن از کبر لغت عربی از کشف و منتخب صیدح بفتح صاد و دال جمله بمعنی سپ  
 بلند آواز لغت عربی از حیوة الحیوان باب ضا و مجهم  
 فصل ضا و مجهم مع را می جمله در لغت عربی ضرورت ضروریم و ضرور  
 بالفتح هر سه بمعنی حاجت لغت عربی از منتخب ضررس بالکسرین جمله موقوف

صید صید

دوم ضمیر معنی مرد سبک تن و باریک میان و دیگر بفتح اول و ضم ثانی

ضمیر وضعیت بد مشق لغت عربی از رشیدی و از کشف صمصام

بر وزن انجام تیغ بران که باز نگردد و نام شمشیر است لغت عربی از رشیدی

فصل صا و هلم با نون در لغت عربی صنغیه بفتح اول و سکون دوم

و فتح عین مجهم و بائی موحده مفتوحه و آخر تا بصورت ها بمعنی شتر <sup>ماوه</sup>

سخت و قوی و سرد آمدن باران لغت عربی از قاموس صنغ

بضم اول و سکون ثانی و فتح فو قوا و آخر عین مهلم بمعنی شتر مرغ

فربه لغت عربی از قاموس صنف بصفتین بمعنی شتر مرغ های زر لغت

عربی از شمس و تجنیس آن بفتح اول و کسره ثانی صنف بمعنی گونه و نوع

لغت عربی از شمس و دیگر صیف بر وزن حیف بمعنی زمان گرما و فصل

تابستان و در تابستان بجائی اقامت کردن و بالفتح و تشدید تحتانی

مکسوره صیف بمعنی باران و تابستان و تخفیف یا و بسکون آن نیز آمده و

بیک سوافتاد تیر از بدف نیز گفته اند لغت عربی از منتخب فصل صا و هلم

مع نون در لغت مرکب صنوبری چیز مانند صنوبر و کنایه از شکل قلب

لغت مرکب فصل صا و هلم مع واو در لغت عربی صولت بفتح اول

ضمیر  
ضمیر

صنف  
صیف

صیف



و سنگ سخت لغت عربی از منتخب منتهی الارب **صم** معر به بفتح اول و سکون ثانی  
 و فتح عین مهمله و کسره ای مهمله و فتح بای موحده مشدود آخرتا بصورت **صم**  
 مار غیبت که افسون بر و کار نکند لغت عربی از قاموس **صم** و **صم** اول و فتح  
 ثانی و کسره اول مهمله و آخر حای حطی بمعنی شیر شیه لغت عربی از قاموس **صم**  
 بکسر اول و سکون ثانی و رای مکسور و دال مهمله ساکن بمعنی شتر ماده لغت  
 عربی از قاموس **صم** و بروزن امداد بمعنی گوسفند فربه و **صم** و **صم**  
 بروزن صناید بمعنی گوسفندان فربه جمع **صم** و لغت عربی از قاموس **صم**  
 بالفتح و سکون ثانی بمعنی آهنگ کردن و بستن بهر شیشه و زدن و جای **صم**  
 درشت و تاثیر سوختگی آفتاب و زردی لغت عربی از منتخب **صم** لغت **صم**  
 تجنیس آن بمعنی مهتری که بالائی او مهتری نباشد و بی نیاز و بلند و دائم و  
 یعنی میان پر و مردی که کشته و گرسنه نشود در جنگ و گروهی که پیشه ندارند  
 و نه چیزی دارند که بان معیشت نمایند و نام باری تعالی عز اسمه لغت عربی  
 از رشیدی و کشف شمس **صم** لغت تجنیس مایه تازه از آب برآمده و گنبد **صم**  
 گوشت و تجنیس آن بفتح اول و کسره دوم **صم** بمعنی نخل کردن و منع نمودن  
 لغت عربی از شمس اللغات و منتخب دیگر بفتح ضا و حجه و سکون

صم

صم

لغت عربی از صحاح جوهری صلحندم بفتح تین و سکون خای معجمه و فتح دال مهمله  
 و آخر میم بمعنی شتر قوی دراز قامت لغت عربی از شمس صلحنا هم بروزن اسلام  
 بمعنی شتر دراز پا لغت عربی از قاموس صلحدم بکسر اول و سکون ثانی و کسر  
 دال مهمله بمعنی شیر بیشه لغت عربی از نفائس صلحرام بروزن احرام بمعنی  
 اسپ استوار و قوی لغت عربی از قاموس صلحلام بضم اول و دال مهمله  
 مضموم بمعنی اسپ سخت سم لغت عربی از قاموس و صلحلام بکسر اول مهمله جمع  
 آن لغت عربی از قاموس صلحقام بروزن اکرام و صلحقم بروزن اکرام  
 هر دو بمعنی شیر بیشه و شتر فربه لغت عربی از نفائس و صلحقم بفتح تین جمع  
 آن لغت عربی از نفائس صلحها هم بضم میم بمعنی شیر بیشه لغت عربی از نفائس  
 اللغات صلحلتان بفتح تان اسپ تیز رفتار نشان کننده و چیز محکم و استوار  
 لغت عربی از شمس و تخنیش آن صلحلبان بضم اول و بای موحده بالف بمعنی  
 صلحبت عربی از کشف صلحخی بالفتح و الف مقصوره بمعنی شتران درنده لغت  
 عربی از قاموس صلحهمی بضم و الف مقصوره بمعنی شتر استوار و سخت لغت  
 عربی از قاموس فصل صا و مهمله مع میم در لغت عربی صلحهم بفتح تین و ثانی  
 شد و آخر همزه بمعنی ناقه فربه و باردار و بعضی زن گرد و سختی از زمانه

صلحیان



و آخر تا بصورتها بمعنی دعا و رحمت و آمرزش خواستن و نماز و صلوات جمع  
 آن و نیز صلوات بمعنی عبادت خانهائی یهودان که اصل آن بعبرانیه صله تا بود  
 لغت عربی از منتخب صله بر وزن بلده بمعنی شتر ماده لغت عربی از قاموس  
 صلح بر وزن اجد و صلح بر وزن ایجا و صلح بر وزن مجاهد سه  
 بمعنی شتر قوی و چالاک لغت عربی از قاموس و صلح بر وزن مساجد  
 جمع آن صلح بفتح نون و سکون نون و فتح دال جمله و فتح حای جمله و آخر  
 هائی موز بمعنی ماده شتر بسیار قوی لغت عربی از قاموس صلح باضم و حای  
 حلی موقوف بمعنی آشتی لغت عربی از منتخب و تجنیس آن صلح بالک بمعنی مرد نیک  
 و نام شهر سیت لغت عربی از منتخب صلح بفتح نون و تشدید ثانی و آخر رایی جمله  
 موقوف بمعنی مار ما سی لغت عربی از قاموس صلح بفتح اول و کسر ثانی  
 طرف اندک آب و ابر اندک باران و بسیار رعد لغت عربی از رشید  
 و بفتح نون صلح تجنیس آن بمعنی لاف زدن و از اندازه بیرون رفتن بی بهره  
 شدن زن از شوئی و سخن کردن بکلامیکه مخاطب را ناپسند آید و خود راست  
 کردن بچیزی که نباشد و کم برکت شدن طعام لغت عربی از کشف و منتخب  
 صلح بکسر اول و فتح ثانی مشدود و سکون حای مجهمه و آخر فام بمعنی ستور

صلح

صلح

مانند برف و نو عیست از زبور لغت عربی از منتخب فصل صا و جمله  
 مع لام در لغت عربی صلحا رفتح اول و سکون ثانی و خای مجهم با الف  
 و آخر همزه بمعنی ناقه و رنده لغت عربی از قاموس صلصلة بالکسر گروه  
 آدمیان و بالفح صلصلة و از دادن بجام و باقی مانده آب رنگ حوض لغت  
 عربی از کشف و تجنیس آن صلصلة بضم همزه و صا و جمله بمعنی کبوتر خانگی لغت  
 عربی از قشیری الارب صلب بضم اول و سکون ثانی و آخر بائی موصده  
 مرغیست و بمعنی درشت و سخت و استخوان پشت و زمین درشت و بزرگ  
 و درازی لغت عربی از منتخب و تجنیس آن صلب بالفح پشت و زمین سخت  
 و پخیر سخت و بفتحتین صلب بمعنی برادر کردن و سخت و چرب استخوان  
 لغت عربی از کشف دیگر صلب بفتحتین و تشدید ثانی بمعنی سخت و سنگ  
 فسان لغت عربی از منتخب و دیگر صلب بضمین و اغیست که بر ران  
 شتران نهند و علم دراز و چهار ستاره ایست که پس نسر طائر واقع  
 شده اند نه پس سره لغت عربی از رشیدی دیگر صلب بضم اول  
 و فتح ثانی نام موضعیست و کوهی است و سخت آمدن تب لغت عربی  
 از منتخب کشف و رشیدی صلوة بفتحتین و واو بجائے الف مقصوره

صلصلة

صلب

صلب

صلب

صلب

صلب



گرامی آفتاب بر کسی تابیدن و شکستن چیزی بصافور یعنی پتیر بزرگ شکاف  
 و یا کلنگ و صقر بفتحین و قاف بمعنی چرخ و شیر ترش و دو شتاب و گرم تان  
 آفتاب لغت عربی از کشف و صحاح صدفیر بروزن امیر آواز مرغ  
 و بانگک دن مرغان لغت عربی از کشف صدفیر بروزن جعفر بمعنی شجاع  
 و لقب جناب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوٰة والسلام  
 لغت عربی از قاموس صفی بفتح اول و کسر دوم بمعنی برگردین و  
 دوست صافی و از غنیمت آنچه سردار پیش از قسمت برای خود اختیار  
 کند و خالص هر چیز و نایب بسیار شیروکی از اسمای باری عز اسمہ و لقب  
 حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه الصلوٰة والسلام لغت عربی از منتخب  
 فصل صا و مهمله مع فا در لغت مرکب صفائی بکسره و ایامی تختا  
 معروف خوبی و روشی که اصلی نباشد و حاصل نمایند بالعکس ذی لغت مرکب  
 فصل صا و مهمله مع قاف در لغت عربی صقوره بضم تین و فتح  
 رای مهمله و صقاره بکسره اول و فتح رای مهمله و صقوره بضم تین و ن تا هر سه جمع  
 صقر که بمعنی چرخ و طیور شکاری آمده چنانکه گذشت لغت عربی از صحاح جوهر  
 صقیع بروزن شقیع بمعنی شبنم که در شبهای تیره ماه بر زمین افتد

عربی از منتخب فصل صاد مهمله مع غین معجمه در لغت عربی صغیر بر وزن

کبیر یعنی خورد و تجنیس آن صغیر بفتح صاد مهمله و سکون عین مهمله و فتح

فوقانی و آخرای مهمله گیاهی است که آنرا بفارسی اویش گویند لغت

عربی از منتخب صغار بالکسر یعنی خردان و صغار باضم زاع کوچک لغت

عربی از صحاح و صغار بفتح خواری و ستم لغت عربی از منتخب

فصل صاد مهمله مع فاد لغت عربی صفت بکسر اول و فتح ثانی

بمعنی کیفیت و چگونگی و بیان کردن حال و صفات جمع آن لغت عربی از

صقره بضم اول و سکون ثانی و رومی مهمله مفتوحه بمعنی زردی و سیاهی

و موضعی است به پیامه و تجنیس آن صقره بفتح بمعنی گرسنگی و گرسنه

لغت عربی از منتخب و نیز صقره بضم اول و قاف مضموم و فتح رومی مهمله

و آخرتا بصورتها بمعنی چرخها و دیگر جانوران شکاری لغت عربی از کشف اللغات

صقر بفتح تین ماه دوم از شهر عربی و تجنیس آن بالکسر و سکون

ثانی بمعنی تپی لغت عربی از کشف و نیز باضم صقر بمعنی رومی کانی که

شبیبه به برج کانی است و سیاهان و دزدان جمع و مفرد هر دو آمده

و نیز بالکسر خانه خالی و علامت برج حمل و نیز بمعنی برج حمل است و هم با فتح

صغیر

صغار صغار

صغار

صقره  
صقره

صقر



از قاموس صرار اللیل نقیجین و رای مهمله دوم مکسور و لام مشده مفتوح

و آخر موقوف بمعنی بلخ سیاه که بهندی جھینگر نامند لغت عربی از حیوة ایوان

فصل صاد مهمله مع رای مهمله لغت مرکب صرصری بفتح

هر دو صاد مهمله و آخر تخانی معروف بمعنی ذہن ناقص لغت مرکب فصل

صاد مهمله مع طای مهمله در لغت عربی صدط نقیجین و آخر ای مهمله

بزغاله یکساله لغت بی از صحاح فصل صاد مهمله مع عین مهمله در لغت عربی

صعلار بالفتح و آخر همزه بمعنی شتر مرغ لغت عربی از منتهی لارب صلحوه

و وا و مفتوح مرغیت کوچک سفید سینه بقدر کنجشک که بفارسی آنرا اسکاله

و بهندی مولا گویند لغت عربی از منتخب صعوار و صعوات هر دو جمع

که گذشت لغت عربی ضعف بالفتح و فای موقوف مرغی است کوچک

و نوعیت شراب ابل مین که از غسل و انگور سازند لغت عربی از منتخب و تجنیس آن

ضعف بالضم و سکون ضاد معجمه بمعنی بسته و ناتوانی صدقوت یا آنکه بالفتح

سته رای و نقصان عقل و بالضم ناتوانی و سستی بدن نیز بالکسر ضعف بمعنی

مانند و دو برابر چیزی و نقیجین ضعف جامه های دو تا کرده شده لغت عربی

از منتخب صعواف جمع ضعف که بمعنی مرغ کوچک گذشت لغت

ضعف  
ضعف  
ضعف

و مرد وحشی و کوهی لغت عربی از کشف و نیز بالفتح و عین مهمله موافق  
 بمعنی شکافتن و بریدن و آشکار کردن چیزی و فرمان بردن سبک  
 و گیاه لغت عربی از کشف صد عین بالضم شنیه صدغ که باضم معنی  
 هر دو چشم و گوش گذشت لغت عربی از کشف و منتخب فصل صا و مهمله مع  
 دال مهمله در لغت مرکب صدر آرا بالفتح بمعنی آراسته کننده مسند و  
 سلطان است لغت مرکب فصل صا و مهمله مع راتی مهمله در لغت عربی  
 صراحت بروزن فراغت بمعنی سخن ظاهر و آشکار گفتن لغت عربی از  
 شمس اللغات صر صرائیات بفتح هر دو صا و مهمله و کسوفن با تحانی میشود و آخر  
 فوقانی معنی شتران مجنت لغت بی از قاموس صر صرچ بروزن فصیح بمعنی طاسخن  
 گفتن لغت عبر از شمس صرف بالکسر سرخی که شراک فعل بدان رنگ  
 و خالص از هر چیز لغت عربی از منتخب و تجنیس آن صرف بالفتح بمعنی  
 توبه و حیل و حادثه و گردش زمانه و شب و روز و نام علمیت مشهور و گرد آید  
 و زیادتی در سخن و واژگون کردن چیزی را و سره کردن موم و نیار و زیادتی  
 ازان بعضی لغت عربی از منتخب صر صر صر بفتح اول و سکون و موم ضم صا و  
 و آخر راتی مهمله جانور است خور و جثه و هم شتر بزرگ را گویند لغت عربی



صحت بکسر اول و تشدید ثانی مفتوح و آخر فوقانی یعنی تندرستی و تندرست  
 شدن و پاک شدن از عیب لغت عربی از منتخب صحیح بروزن ملیح یعنی  
 تندرست و پاک از عیب و راه سخت و درشت لغت عربی از منتخب صحیح  
 بروزن قصور یعنی خرابی و سبب لغت عربی از قاموس **فصل صد و مهمله**  
 مع دال مهمله در لغت عربی صد اقت بفتح تین قاف مفتوح یعنی دوستی  
 لغت عربی از منتخب صدر مه بفتح و سکون ثانی و سیم مفتوح یک لغت بت بهر گز  
 کوفتن آسیب سایندن لغت عربی از منتخب صدر بفتح اول و آخر ای مهمله  
 موقوف یعنی سینه و دل و بالائی هر چیز و آنچه رو بروی کسی باشد و طرف  
 باریک تیر و بالانشین و پیشگاه خانه و طائفه هر چیز و بازگشتن لغت عربی  
 از منتخب و تجنیس آن صدر بفتح تین یعنی بازگشت از آب و بازگشتن از  
 حج و روز چهارم از روز هفتمی قربانی و نام جمعیکه از حج برگردند لغت عربی از منتخب  
 صدر و جمع صدر از کشف اللغات صدر غ بالضم و غین معجمه موقوف یعنی  
 زلف و مابین چشم و گوش مردم لغت عربی از کشف و تجنیس آن بافتح  
 صدر غ دوش باد و ش برابر رفتن با کسی و کشتن مورچه و برگردانیدن از  
 کاری لغت عربی از منتخب دیگر صدر غ بفتح تین و آخر عین مهمله یعنی مرد چپست

صدر

صدر  
صدر

بمعنی گشتن میل دادن و دیگر صیر بکسر اول و تحتانی مفتوح معنی خطیرهای  
 گا و گو سفند لغت عربی از منتخب و دیگر صیر با یای تحتانی معروف پایان  
 و باز گشت و طعامی است که از ماهی سازند و شکاف در لغت عربی  
 از منتخب و دیگر ضمیر بفتح ضاد معجمه و سکون تحتانی و آخر ای مهمله موقوف  
 بمعنی گذر رسانیدن یکدیگر لغت عربی از کشف و دیگر ضمیر بفتح ضاد معجمه  
 و سکون بائی موحده و آخر ای مهمله بمعنی چار مغز و جوز بویه و گره و هانیا  
 و جمع کردن اسپ دست و پاسته خود را بجهت بر حبتن لغت عربی  
 از کشف و دیگر ضمیر بفتح ضاد معجمه و سکون تحتانی و آخر ای معجمه  
 بمعنی کم کردن حق کسی را لغت عربی از منتخب فصل صاد مهمله مع بائی  
 موحده در لغت مرکب صبا دم کنایه از تیزی و روانی و تک دو اسپ صبو  
 بمعنی صبر کردن لغت مرکب فصل صاد مهمله مع حای حطی در لغت  
 عربی صحرا بفتح اول و سکون ثانی زمین هموار که نه نرم باشد و نه درشت و بر  
 فراخ که گیاه نداشته باشد لغت عربی از منتخب و خرما ده سرخ سفیدی آ  
 لغت عربی از منتخب صحیر بضم اول و فتح ثانی و سکون تحتانی و فتح  
 رای مهمله با الف و آخر همزه یک قسم شیر لغت عربی از منتخب

خطی  
 خطی  
 خطی  
 خطی



حای حطی بمعنی باد یا اول روز و اتم اصبح که بمعظمه و چندین صبح درخشد  
 آهین لغت عربی از منتخب و بالفتح صبح بمعنی نیکو و خوب صورت لغت عربی  
 از کشف و نیز صبح بفتح صاد مهمله و سکون نون و آخر حمیم نازی بمعنی <sup>جنگ</sup>  
 و بقولی دف و نیز سنگ ترازو و این معرب است لغت عربی از کشف و دیگر  
 صبح بکسر صاد مهمله و سکون تحمانی و آخر حمیم چیزیکه از روئین ساخته شد  
 و دور و یجا برف وصل کنند تا آواز خوب از دف بر آید یعنی جلاجل و طبق  
 روئین که یکدیگر زنند لغت عربی از کشف صبح بروزن فصیح خوب حمل  
 لغت عربی از منتخب صبر بفتح و رایی مهمله در آخر موقوف بمعنی شکایا  
 کردن و کسی را چیزی ندادن تا بمیرد و باز داشتن و جلس کردن تا  
 سوگند خورد لغت عربی از منتخب و تحبیس آن صبر بکسر اول و ضم  
 بمعنی ناحیه و کراته چیزی و ابر سفید لغت عربی از منتخب و نیز باضم صبر  
 قبیله از عسان و دیگر بالضم و ضممتین صبر زمین سنگریزه و نیز بفتح صبر  
 بمعنی شتر و دیگر بفتح اول و کسر ثانی صبر عصاره درختی است تلخ  
 و بسکون با جا ز نیست مگر در صورت شعر و نیز نام کوهیست مشرف لشهر  
 لغت عربی از منتخب و دیگر صبر بفتح اول و سکون یای تحمانی

صبح

صبح

صبح

صبح

صبر

صبر

صبر

صبر

صبر

لغت عربی از شمس اللغات و منتخب فصل صا و مهمله مع الف  
 در لغت مرکب صاحب زرد و ولتمند لغت مرکب صاحب آواز  
 بمعنی صد اکنده و کنایه زردی لارواح و سازها لغت مرکب صاعقه و دم  
 بمعنی روشن دم برق دارنده و کنایه زشمشیر بران لغت مرکب فصل صا  
 مهمله مع بابتی موحد در لغت عربی صبیغاً بکسر اول و سکون  
 ثانی و غین معجبه الف و آخر همزه بمعنی گوسفند سفید و دم لغت عربی از منتهی اللغات  
 صبیغه بکسر اول و سکون دوم و غین معجبه معنی رنگ و دین و ملت و صبغة الله  
 فطر تکیه بآن امر کرده حق تعالی بجهاد صلی الله علیه و آله لغت عربی از منتخب  
 و تجنیس آن صبیغه بکسر صا و مهمله و تحتانی معروف بمعنی نوعی رخسار در  
 و کلمه که منصرف باشد و جامد نباشد و خلقت و طریقه و اصل و صیغه او از  
 و ذکر خیر لغت عربی از منتخب بکسر صبیغه بفتح صا و مهمله و سکون بابتی بوده  
 و فتح عین مهمله بمعنی شتر ماده سخت و قوی دیگر صبیغه بفتح ضا و معجبه و سکون  
 و فتح عین مهمله بمعنی ضائع و هلاک شدن آب زمین که دروغ نماند و تجارت و حرفت  
 لغت عربی از منتخب صباحت بفتح تین حامی حطی مفتوح و آخر تائی فو قان  
 بمعنی خوبی و جمال لغت عربی از شمس اللغات صبح بضم اول و سکون ثانی و آ

صبیغه

صبیغه

صبیغه



علیه وعلی آباءه الکرام الف الف تحیته والسلام صحاح بکسر لام و آخر  
 حای حطی معنی نیکوکار و نام پیغمبری است که بدعای آنحضرت ناقه ازنگ  
 پیدا شده بود لغت عربی از منتخب صابر بروزن ناظر بمعنی شکیبائی  
 کننده و آنکه خود را در کار نگهدارد و شتاب نکند و یکی از اسمای جناب پیرتیا  
 ع. اسم لغت عربی از منتخب صحاح بکسر فاو سکون حای حطی  
 جرم کسی را فروگذارد از رشیدی و معنی شتر ماده بی شیر نیز آمده  
 لغت عربی از حیوة الحیوان صانع بروزن قانع بمعنی آفریننده و کارگر  
 و دستکار و یکی از اسمای باری عز. اسم لغت عربی از رشیدی  
 صاف بروزن قاف بشدید فاب معنی صف زنده و تخفیف بمعنی  
 گوسفند بسیار شرم و مخفف صافی است لغت عربی از شمس و  
 در فارسی بمعنی سینه از کشف و منتخب و چیزی که کدورت درو نباشد  
 بدین معنی در اصل صافی بوده است لغت فارسی از مؤبد الفضل اصناف  
 بروزن آصف بمعنی سگ ماده که از روی بکند لغت عربی از کشف صحاح  
 بروزن قائم بمعنی تشنه و روزه دارنده لغت عربی از منتخب صحاح بکسر فای  
 و سکون نون بمعنی رگ ساق و آسپی که بر سه پا و کناره سم چهارم پایستند

از قاموس فصل شصتین مجموع یاد لغت فارسی شیرین نام معشوقه فرهاد  
 و نیز بمعنی غزوبت و صاحب بهار عجم نوشته هر چه زیاده نسبت به شیر  
 داشته باشد خصوصاً در جلالت و نیز کنایه از هر چه عزیز و نایاب  
 و خوش آینده عموماً و حرکات و کلمات اطفال خصوصاً لغت فارسی شیفته  
 بالکسر و یای مجهول بمعنی عاشق و مدیهوش لغت فارسی از برهان شیدا  
 بر وزن پیدای معنی دیوانه و آشفته لغت فارسی از برهان  
 فصل شصتین معجمه مع یای تثنائی در لغت بنگله شیکه مکبر

اول و یای معروف و کاف عربی مضموم و هائی مخلوطه  
 و او معروف بمعنی بیاموزید لغت بنگله و تجنیس آن بسین مهمله  
 مکسور و او مجهول سیکه در اردو بهین معنی لغت اردو

باب صاد مهمله

فصل صاد مهمله مع الف در لغت عربی صاحب

بر وزن ناتب بمعنی یار و اصحاب جمع آن لغت عربی از منتخب و در  
 رشیدی نوشته که صاحب بسیار آشنایان آب و درختی است  
 تلخ و تیز مثل حنظل و معنی خداوند چیرنی لغت عربی و لقب خاص امام و از هم



و تخنيس آن بضم شين معجمه ششه كلمه است كه در مقام نفرت و كراهت استعمال  
 كند لغت فارسي از برهان و بسين مهمله مكسور سه بمعنى عدد معروف  
 لغت فارسي فصل شين معجمه باهاتي هنوز در لغت بنگله شهرت  
 بضم اول و كسر ثاني و ياي مجهول و آخر تاي فوقاني بمعنى گوارا نمود  
 چيزي لغت بنگله فصل شين معجمه بايائي تحماني در لغت عرب  
 شياة بكسر اول و فتح تحمانيه بالف و آخر تاجع شاة بمعنى بز  
 لغت عربي از قاموس و تخنيس آن سپاه بكسر سين مهمله و آخر پاره  
 معروف و نيز بمعنى علام و حبشي و ديگر سپاه اول سين مهمله  
 مكسور و دوم باي فارسي بمعنى شكر ديگر شناه اول شين معجمه  
 مفتوح و نون مفتوحه و آخر هاب معني شناوري لغت فارسي از برهان  
 شينذق بفتح اول و سكون ثاني و فتح ذال معجمه چرخ لغت عرب  
 از قاموس شينذقان بفتح اول و سكون ثاني و فتح ذال معجمه  
 شاهين كه از جانوران شكاري است لغت عربي از قاموس شينذقان  
 بفتح اول و ضم ذال معجمه يعني گرگ لغت عربي از قاموس شينذقان  
 بفتح اول و ضم ذال معجمه يعني ناقه جوان و تيسر و لغت عرب

سپاه  
 سپاه  
 شناه

بر ذون را گویند و بر ذون کبسر اول و سکون دوم را می مهمله و فتح  
 ذال معجمه و و او ساکن و آخر نون بمعنی ستور و نوعی از اسپان و  
 تحقیق آنست که بر ذون اسپانی است که مادر و پدرش عربی نباشد  
 یا یکی از آن عربی نباشد و گاهی بمعنی اول استعمال کنند و آنکه مادرش  
 عربی نباشد همچنین گویند و آنکه پدرش عربی نباشد معرف بروزن <sup>مضعف</sup>  
 گویند و عربی را عتیق گویند با جمله بمعنی اعم و خاص استعمال یافته  
 اما بمعنی مطلق ستور چنانکه در صحاح است محل تاثل است و ساسمی نیز  
 اسپانی گفته که مادرش عربی نباشد و بفارسی ماخچی تفسیر آن نموده و شیخ  
 ابو جعفر طوسی نیز باخچی تفسیر نموده لغت عربی از منتخب فصل شصتین  
 معجمه با هاتی هوز در لغت مرکب شهر است اثر بمعنی بزرگ نشان  
 لغت مرکب شهر یا زعفر سیکر بمعنی پادشاه سر یا زعفر و کنایه از سلطان  
 اسلام لغت مرکب شهر اثر صفت شیرینی گلو سوز و کنایه از بوسه <sup>معتشوق</sup>  
 لغت مرکب فصل شصتین معجمه مع هاتی هوز در لغت فارسی شهر هوز  
 بمعنی روشن کننده شهر مخصوص کنایه از حاکم عدالت لغت مرکب شهر  
 بمعنی شهر بند و حصار و در شهر لغت فار از بهار عم شمه مخفف شاه بمعنی پادشاه



بضم اول و دوم و او مجهول و سوم دال مهمله مکسور و آخری ای تخیانی معروف  
 بمعنی سرالغت بنگه فصل شین معجمه مع های هوز در لغت عربی  
 سهیاء بفتح اول و سکون دوم و فتح موحده بالف و آخر همزه بر سفید  
 سیاهی آمیز را گویند و صاحب کشف گوید که مادیان سپید و سیاه را که سفید  
 غالب داشته باشد گویند لغت عربی از منتخب شها مت بروزن علامت  
 بمعنی بزرگ شدن و روان شدن حکم و چست و توانا شدن و شادمان  
 شدن لغت عربی از منتخب شهاوت بفتح بمعنی خبر درست  
 و گواهی راست و شهید شدن لغت عربی از منتخب شهید بر وزن  
 مجید گواه و آئین در شهاوت و کشته در راه خدا و آنکه از علم  
 او هیچ غائب نباشد و نامیت از نامهای باری تعالی لغت عربی  
 از منتخب شهاج بر فتحین و کسر جیم عربی مرعی است مردار  
 خوار که بفارسی آنرا گرس گویند لغت عربی از قاموس و منتخب  
 شها م بکسر اول اسپ تیز رو و قوی را گویند از قاموس و تجنیس آن  
 سهام بکسر سین مهمله جمع سهم بمعنی تیر و نیز بمعنی بهره و نصیب از منتخب  
 شهریه بکسر اول و سکون دوم و رای مهمله مکسور و نشد تخیانی و آخری

عروس از ستور و جزآن بر ساق زدن و دیگر باضم سوق بمعنی  
 بازار و ساقتها جمع ساق باشد و هم نفتحین سوق نیکو شدن ساق  
 در از شدن آن و باضم و فتح و او بمعنی مردم فرومایه و رعایا جمع سوق است  
 لغت عربی از منتخب شو یکم بضم اول و فتح ثانی و سکون ثانی  
 و فتح کاف عربی و آخر تا بصورت بانو عیست از شتران لغت  
 عربی از قاموس شو یکم بضم اول بمعنی بز کوچک تصغیر شات  
 شواله بفتح اول و تشدید و او گزدم را گویند و بکسر اول و تخفیف  
 و او نام دو ساره که از سن ازل قمر اند و نام زنی لغت عربی از  
 قاموس و صراح و تجنیس آن شواله بکسر اول و فتح ثانی  
 و آخر لام مفتوح معبد بنود را گویند لغت شنسکیرت فصل شین معجم  
 مع و او در لغت فارسی شو یکم بمعنی معروف لغت فارسی شورید  
 بضم اول شور عزه و پریشان حال و مجازا بمعنی دیوانه و عاشق لغت فارسی  
 از غیاث فصل شین معجم مع و او در لغت انگریزی شواله بضم اول  
 و دو هم او مجهول و لام دال هندی موقوف بمعنی دوش که عبری آنرا کتف  
 گویند لغت انگریزی فصل شین معجم مع و او در لغت بنگله شوروی

سوق  
سوق

شواله



لغت عربی از قاموس شوکت بفتح اول و سوم بمعنی خار و قوت و سلاح

و تیزی آن و شدت هیبت کارزار و جرات دشمن و سرخی که بر بدن

ظاهر شود و شوکه العقب نیش که در دم را گویند و شوکه الحانک چیز

که جوله از آن روی جامه را پاک کند و بفارسی آنرا شانگ گویند لغت

عربی از منتخب شووح بفتح اول و سکون دوم و دال مهمله <sup>منفوح</sup>

و آخر حای حطی ماده شتر را گویند و در قاموس بنیال معجم هم دیده

لغت عربی شوا مح بفتح و آخر حای معجمه بمعنی بلند یا لغت عربی از

منتخب و صراح شو ط بر ا ح بفتح اول و سکون دوم و ضم ط

مهمله و فتح بای موحده و رای مهمله بالف و آخر حای حطی شغال را گویند

لغت عربی از قاموس شوذ انق بفتح اول و سکون ثانی و فتح ذال

معجمه بالف و نون مفتوح و آخر قاف چسرخ و شاهین را گویند

لغت عربی از قاموس شوق بالف فتح بمعنی آرزو مند گردان

و میل کردن نفس بچیزی و اشتیاق و آرزو مند شدن و تخمیر

آن بالضم شوق بمعنی عاشقان و مشتاقان دیگر شوق

بفتح سین مهمله بمعنی راندن و دست به پیمان بردن بسوسه

شوق شوق

از بهار عجم و برهان فصل شین مجمه بانون در لغت عربی شینج

بفتح شین و نون مفتوح و جیم در آخر شتر مرغ لغت عربی از صحاح

جوهری سناری لضم اول و نون بالف و راسی مهمله بالف مقصوده

گر به لغت عربی از قاموس شندقب لضم اول و سکون دوم و ضم

قاف و آخر موحده نوعی از مرغان لغت عربی از قاموس فصل

شین مجمه بانون در لغت فارسی شناخت بالکسر شینج

لغت فارسی شنبه بافتح و سکون ثانی و آخر بای موحده مع

های مختلفه ترجمه یوم السبت لغت فارسی فصل شین مجمه بانون

در لغت حبشی شن بفتح شین و سکون نون پنج عدد معروف لغت

حبشی شنکو بفتح اول و سکون نون و کاف عربی مضموم و واو مجهول

در آخر مغربی غلام لغت حبشی شنی بفتح شین و کسر نون بایای معروف

بمعنی پنجتنی لغت حبشی و جنجیس آن شنی ندهی است معروف

فصل شین مجمه مع واو در لغت عربی شوشب بر وزن

الکوب و هر دو شین مع معنی که دم که آنرا البعرب عقرب گویند و هم معنی پیش

که آنرا البعرب قمل و بهندی جون و هم معنی غل که بفارسی آنرا امور گویند

شینج



چیزیکه روشن و منور باشد و کنایه از قلب و نظر یکیه اثر آفتاب  
 داشته باشد لغت مرکب شمع افروز روشن کننده شمع و کنایه از کنول  
 بر دار و شعله لغت مرکب شمس منظر جائی نظر آفتاب و کنایه از آفتاب  
 پرست لغت مرکب شمس غذا رچهره روشن و تابنده و کنایه  
 از خسار معشوق لغت مرکب شمالی نسوب شمال و شمال بافتح بادیکه از  
 طرف قطب و نبات النعش وزدو بگرد دست چپ و بمعنی عادت  
 و جانب قطب و نبات النعش را نیز مجازاً شمال بگرد گویند چپ را که در  
 اصل لغت شمال بمعنی دست چپ و این جانبی است که بطرف کعبه  
 نسوب است چپ عرب کعبه را شخص قرار داده اند که رو بمشرق  
 و پشت او بمغرب و همین سبب و بور را از او بمعنی پشت کعبه مسمی کرده اند  
 و همچنین شام را مشیمه که دست چپ کعبه باشد از منتخب و صراح لغت  
 عربی شمشاد و قد شخص موزون قامت و کنایه از قد معشوق لغت مرکب  
 فصل شین مجهم باسیم در لغت فارسی شمشیر مرکب است از شمش  
 که بمعنی ناخن باشد و بمعنی دم شیر نیز آمده چون مذکور یعنی تیغ مشابه بناخن  
 شیر است در شکل یا مشابه بدم شیر لهذا باین اسم مسمی گردید لغت فارسی

فصل شصتین معجم بامیم در لغت عربی ششم بر وزن کرم بوئید

و بومی و چیز بلب لغت عربی از منتخب ششمی لغت شصتین و سکون

میم و بیم با الف مقصوره ناقه تیزد و لغت عربی از قاموس

شصتینان بفتح اول و کسر دوم و سکون تحتانی و ذال معجمه با الف

و نون در آخر معنی گرگ لغت عربی از قاموس شصتینان بفتح اول

و کسر دوم و سکون تحتانی و ذال معجمه و رانی مهمله شتر شتاب رو

لغت عربی از قاموس شصتینان بفتح اول تا بصورت با ماده شتر شتاب و

لغت عربی از قاموس شکر و ا بفتح تین و سکون رانی مهمله و ذال مهمله با الف

و تا بصورت با در آخر شتر ماده شتاب و لغت عربی از

قاموس شمس بر وزن فسوس جمع شمس معنی اسپ تیزگ و

سرکشی کردن اسپ و سواری ندادن و با بفتح شتاب اسپ کوش

و مرد بدخو و پنهین شمس با بفتح لغت عربی از منتخب شمس بکسر شصتین معجمه

و سین مهمله فیل را گویند لغت عربی از منتهی الارب شمس لغت شصتین

و سکون میم و فتح عین و لام در آخر شتر ماده لغت عربی از

منتهی الارب فصل شصتین معجم بامیم در لغت مرکب شمس اثر



بمعنی لطن لغت فارسی از غیثات و برهان تشکیل بر وزن جمیل وضع دارد و شکل  
 وحسین لغت عربی و تجنیس آن تشکیل یکسرتین رسن اسپ و معنی مکرر و  
 فریب از برهان شکایت بالکسر کله و شکوه لغت عربی  
 از منتخب شکور بضم تین سپاس داشتن و سپاس دارندگان جمع شاکر  
 و بالفتح شکور شاکنده و جزا دهنده در مقابل آن و نامیت از آنها  
 خدای تعالی و بسیار شکر گذارنده و ستور بانگ علف پسند کننده و اندک  
 پذیرنده لغت عربی از منتخب شکر باضم سپاس داشتن و شاکتن  
 منعم را بسبب نعمت و بقیحین شکر بر شیر شدن پستان و از بن  
 درخت روئیدن شاخ لغت عربی از منتخب و دیگر شکر  
 بقیحین بمعنی معروف لغت فارسی فصل شین معجمه با کاف  
 در لغت فارسی شکار یکسرتین معجمه معنی قصد کشتن حیوان و گاه  
 بمعنی حوانیکه کشته شده باشد می آید از بهر عجم شکار  
 شکار کننده لغت فارسی فصل شین معجمه با کاف فارسی در لغت  
 فارسی شکفته ضد پرموده لغت فارسی فصل شین معجمه باللام  
 در لغت عربی شکول بر وزن وصول شتر ماده لغت عربی از شتهی لابر

شکول

شکوه

شکر

شکر

فصل شین معجبه مع فاد لغت مرکب شفا طلب بمعنی خواهنده  
 تندستی لغت مرکب فصل شین معجبه مع قاف در لغت عربی شقاق  
 بروزن خلاق جمع شقیقه بالکسر که یکطرف سر است و برق که در افق منتشر شود  
 و مرغیست و باران بزرگ قطره و در دینیم سر و نام جد نعمان بن منذر و کثای  
 میان دو کوه از ریک که در روی باشد و نوع لاله است که آنرا شقاق  
 النعمان گویند بجهت آنکه نعمان بن منذر بصحرای می گذشت که در آن لاله بسیار  
 و چون بغایت خوب در نظرش آمد فرمود که حمایت آن کند و محافظت نماید  
 لغت عربی از منتخب شقدان بروزن شیطان بچه عرب را گویند  
 لغت عربی از صراح حیوة الحیوان و صاحب صحاح جوهر بمعنی چوڑ  
 مرغ نوشته شقدار بالفتح و همزه در آخر عقاب گرسنه لغت عربی از  
 صراح شقدار بروزن تجار ماهی است که بر پشت مثل کوهان شتر بلندی  
 دارد لغت عربی از قاموس فصل شین معجبه با کاف در لغت عربی  
 شکم بالضم پاداش و عطا و بالفتح شکم خرا دادن و عطا کردن لغت  
 عربی از منتخب و تجنیس آن شکم بفتح شین و کسر کاف عربی شیریشه  
 لغت عربی از قاموس و نیز شکم کبیرین معجبه و فتح کاف تازے



شفافه بالک جمع و صاحب قاموس گوید شفه لب انسان است  
 نه مطلق لب از هر حیوان چنانکه جوهره گمان برده لغت عربی  
 از منتخب شفقت نفجین لب و خفیفة الشفة کم سوال و نیت الشفة بمعنی  
 سخن لغت عربی از منتخب شفر بالفتح والضم و شقییر بالفتح طرف  
 و ناحیه هر چیز و محل برآمدن موئی فرده لغت عربی از رشیدی  
 و تجنیس آن سفر بفتح سین مهمله و فائی مفتوحه و رای مهمله در آخر  
 قطع کردن مسافت و سپیده روز بعد از غروب آفتاب  
 و بکسر سین مهمله و سکون فاسفربسته و کتاب اسفار جمع و بفتح اول سفر  
 بنشستن و روئی کشادن زن و خانه رو فتن لغت عربی از منتخب و نیز  
 سقر بفتح سین و سکون قاف سوختن آفتاب روئی را و چرخ  
 شکاری و نفجین سقر و وزخ و کوهیست بگله لغت عربی از منتخب  
 و نیز شقر بفتح شین معجمه و کسراف لاله واحدش شقره و شقرات جمع  
 لغت عربی از منتخب و نیز شقر بر وزن گهر معنی خروس یعنی مرغ خانگی لغت  
 عربی از قاموس شفقین تشنیه شفقت بمعنی دو لب لغت عربی از منتخب  
 شفوات بفتحات جمع شفقت بمعنی لبها لغت عربی از منتخب

شف

سفر

سقر

سقر

شقر

شقر

در کلام عرب نیامده لغت عربی از منتخب و بالضم ششم تشبیه و کار و  
 و بالفتح والتشدید بت پرست و بالضم والتشدید ششم جامه که در محل  
 مخصوص زن باشد و سرگین دان و جایی خاک و بلند بها که در کوچه باشد  
 لغت عربی از شمس شعور رضمتین و رائی مهله در آخر در یافتن  
 و دانستن و جمع شعر که بمعنی مو آمده لغت عربی از منتخب و تخمین آن  
 شعور رضمتین منقوطة و غین معجمه مضموم و سکون و او در رائی مهله در آخر  
 پائینی برداشتن گویقت شاشیدن و خالی ماندن شهر از مردم و بیرون  
 کردن کسی را از جایی لغت عربی از منتخب شعر با کسر سخن موزون و مقفی  
 و دانستن و بالفتح شعر چیده شدن بشعر بر کسی و موی غیر صوف و غیر  
 ششم شتر شعره واحد لغت عربی از منتخب فصل ششین معجمه با عین مهله  
 در لغت مرکب شعلمه افروز کسی که آتش فتنه از کلام خود برپا کند و کنایه  
 از مرد سخن چین لغت مرکب فصل ششین معجمه مع و نادر لغت عربی  
 شفیق بروزن رفیق بمعنی مهربان لغت عربی از منتخب شفیق بوزن  
 رفیع بمعنی خواهش گردد در خواننده گناه مردم و خداوند شفعه در بیع  
 لغت عربی از منتخب شفقت بفتحات مهربانی لغت عربی از منتخب

ششم

ششم

شعور

شعر



بالفتح و کسرین مهله و سکون تخانی و موحده در آخر شتر ماده که از کمی شیر  
 بچه اش میرد لغت عربی از قاموس فصل ششین معجمه با صا و مهله  
 در لغت عربی شصب بضم شین گو سفند پوست باز کرده لغت عربی  
 از قاموس و تخنیش آن شصت عدیست معروف لغت فارسی  
 شصوص لفتح اول و ضم صا و مهله و سکون و او و صا و مهله در آخر  
 ناقه کم شیر لغت عربی از قاموس شصت لفتح شین و صا و مهله در آخر  
 گو سپند از شیر باز شده لغت عربی از قاموس فصل ششین معجمه مع  
 طامی مهله در لغت عربی شطوط الضمیتین و سکون و او و طامی مهله  
 در آخر شتر ماده قوی بزرگ کوهان لغت عربی از منتخب شطوطی با مقطوه  
 شتر ماده بزرگ کوهان لغت عربی از قاموس فصل ششین معجمه عین مهله  
 در لغت عربی شعاع بالضم و عین مهله بالف و عین مهله در آخر و شاع  
 آفتاب و بالفتح شعاع پر اگندن و پر اگنده شدن خون و جز آن رای  
 پریشان و همت پر اگنده و مردم پریشان رای و دانه های خوشه و شیر آب  
 بسیار آینه لغت عربی از منتخب شعاع بالفتح باب آینه سخن شراب را و  
 خلط کردن چیزی بچیزی اندک ماندن از ماه و پر تو آفتاب چنان که مشهور است

شصت

شعاع

و شدت و حرارت و شربه بشدید بازین بسیار گیاه که در آن دخت

نباشد و طرز و طریقت لغت عربی از منتخب و تجنیس آن شمر به

بفتح اول و سکون زای معجمه و موحدۀ مفتوح ماده خرا عن

لغت عربی از صحاح جوهری فصل شین معجمه بار اسی مهمله در لغت

مرکب شریعت پسند شخصی که پابند شرع باشد و کنایه از قلب قاضی

لغت مرکب شرافت اثر مرد بزرگ قدر و عالی حسب لغت مرکب

فصل شین معجمه بار اسی مهمله در لغت فارسی شرم بمعنی حیا

لغت فارسی از شمس اللغات و تجنیس آن بفتح شرم درختیست میان

دریا و شاخه از آن و شگافتن چیزی و بریدن مابین دو طرف بینی و گیاه بلند که

سر آن خورده شود و بمیانش حاجت نباشد و بختین شرم

شگاف بینی لغت عربی از منتخب و تجنیس آن شرم بفتح سین مهمله اند

سگ و بالضم شرم دهان رود که مخارج سفلی است و بختین

شرم در و مقعد لغت عربی از منتخب فصل شین معجمه با سین

مهمله در لغت عربی شسوب بضم اول و سکون و او و موحدۀ در آخر شرم

که بچپ اش از سردی مرده باشد لغت عربی از منتخب شیب



و سرخ شدن چشم بخون لغت عربی از منتخب و رشید کے  
 شر قراق بکرتین و سکون قاف اول و رائی مہملہ و ووم بالف  
 و آخر قاف مرغیست لغت عربی از صحاح جوہری شرینتی  
 بفتحین و سکون نون و تا بالف مقصورہ مرغیست لغت عربی  
 از حیوۃ الحیوان و تجنیس آن شرینتی بفتح شین معجم و سکون را  
 و فتح بای موحده و ثنات فوتانی و آخریائے معروف قسمی است  
 از پارچہ و رنگی است معروف لغت اردو و شر نون بضم اول  
 و سکون و ووم و ضم نون و سکون و او و غین معجم در آخر خوک لغت  
 عربی از قاموس شری بفتحین و الف مقصورہ گوشت زمین  
 و مال زبون و مال نیک و بیشم شیر لغت عربی از منتخب و رشید کے  
 و صحاح گوید شری شتر ضعیف و کم قیمت شربہ بالضم مقدار یک  
 خوردنی و آشامیدنے از آب و جزآن و سرخی رو و موضعیت و بفتح  
 نیز آمده و بفتح شربہ یکبار آشامیدن و درخت خرما کہ از دانہ رود  
 و بالضم و فتح را شربہ مرد بسیار آشامندہ و بفتحین شربہ بسیار  
 آشامیدن و حوض خورد گرداگرد نخل کہ او را سیراب دارد و تشنگ

تشی

تشی  
تشی  
تشی

ش

ش

ش

ش

و سکون را می مهله و غین معجمه در آخر غوک خرد که بهندی میندگی باشد  
 لغت عربی از قاموس تجنیس آن شرح بالفتح راه راست نهادن  
 و در خانه برپا و کشادن و باب و آمدن شتر و پوست کردن راست  
 شدن نیزه و بسیار بلند کردن چپیزی را و راه راست که حقیقتی است  
 پیدا کرده براتی بندگان و بدان امر نموده و بالک شرح زه کمان رو  
 ساز و شراک نعل و نام موضعی است لغت عربی از فتح  
 شرح غوف بضم اول و سکون دوم و ضم غین معجمه و سکون و او  
 فادر آخر غوک خرد لغت عربی از قاموس شرق بالفتح آفتاب تابان  
 و روشن شدن و بر آمدن آفتاب و جایی بر آمدن آفتاب و روشنی  
 که از سوراخ در بنجانه در افتد و بکسر شرق نیز آمده و گوش گویند  
 شکافتن و نفختن شرق شکافته شدن گوش ستور به درازی و  
 و گوش شکافته ستور و شرق بفتح اول و سکون ثانی و آخر قاف  
 مرغیست میان غلیو از لغت عربی از صحاح جوهری و اندوه و غصه  
 ناک شدن و در گلو ماندن چپیزی و گوشتی که چربی نداشته باشد  
 و نزدیک شدن آفتاب بغروب و ضعیف شدن روشنی آن



اسپ نجیب لغت عربی از منتهی الارب شرح بفتح اول و سکون دوم  
 و فتح جیم عربی و عین مهمله در آخر شتر ماده در از قد و جنازه  
 و لغش طویل و سریر لغت عربی از قاموس شرح در ا ح کبیر اول  
 و سکون دوم و دال مهمله بالف و حای حطی در آخر شتر قومی لغت  
 عربی از قاموس شرح ان بروزن پزان جانور لیت کوچک تر از  
 پیشه لغت عربی از قاموس شرح شور بروزن عصفور مرغی است لغت  
 عربی از قاموس شرح سوف بضم اول و سکون دوم و ضمیمین  
 مهمله و سکون و او و فاد در آخر شتر یک پامی پی کرده لغت عربی  
 از منتخب شرح شوق بکسر اول و سوم و قاف در آخر مرغی است کپو  
 لغت عربی از قاموس شرح ریط بروزن بسید شتر شگافه گوش  
 لغت عربی از قاموس شرح و اط کبیر اول و سکون دوم و و  
 بالف و طای مهمله باخر شتر در از و شتاب روزنر باشد یا ماده لغت  
 عربی از صراح و قاموس شرح اعینه بضم اول و بالکسر و رای مهمله  
 بالف و کسر عین مهمله و فتح تخمانی و آخر تا بصورت باناقه در از  
 گردن لغت عربی از قاموس شرح بفتح اول و بالکسر افصح

جمع آن لغت عربی از منتخب شرط بالفتح لازم گردانیدن و لازم شدن

پیزی در بیع و مانند آن و شتر زدن و عهد و پیمان و لتیم و دون

لغت عربی از رشیدی تخنیس آن بضم اول و فتح رایی مهمله شرط

سر بهنگان و پیادگان شحنت شهر و احدش شرطه و شرطی هر دو بفتح

را و سکون آن و فحمتین شرط نشان و ستور کوچک و مان بون

و مرد بزرگوار اشرط جمع و اشرط الساعة نشانهای قیامت

لغت عربی از منتخب و صراح شریک بالفتح و یای معروف معنی

انباز و اشراک و شرک جمع لغت عربی از منتخب شرکت بالکسر

انباز شدن و فحمتین دام صیاء و لغت عربی از منتخب تخنیس آن بکسر

بفتح سین مهمله و سکون رایی مهمله و فتح کاف عربی و سکون موحده

نام مطربی و سازند بود که در عهد خود نظیرنداشت از برهان شرکت

بالکسر انباز شدن لغت عربی سند ازین هر دو شحنت

برنمیدارد شرکت حسن بکیتا آمد است بوز چشم بکشانام لیلی را بهر آهونه ایضا

برنمیدارد شرکت ملک تنگ معنی که زین سبب اطفال صبا دشمن یوانه اند

شرح جیب بالفتح و سکون رایی مهمله و فتح جیم عربی و موحده در آخر

شرح جیب بالفتح و سکون رایی مهمله و فتح جیم عربی و موحده در آخر

شک

شک

شک



شحمه الارض کرکی است سپید و بعضی گویند جانور است بسیار  
 کوچک و صغیر که پاهای بسیار دارد و وقتیکه انسان او را من کند  
 صورت گره مدور گردد و نیز گفته اند جانور است که در آتش نسوزد  
 و هر که پیه آن بمالد آتش با و ضرر نرساند لغت عربی از حیوة الحیوان  
 فصل شین معجم باوالم جمله در لغت عربی شدت بکسر اول و تشدید دوم  
 و تائمی فوقانی در آخر سختی و بالفتح یکبار جمله بدون لغت عربی از منتخب شدید  
 بروزن جمید سخت و دلیر و خیل و شیر درنده و نام مرد است لغت عربی  
 از رشیدی و تجنیس آن شدید بضم شین معجم و فتح دال جمله نام شاعر است  
 لغت عربی از منتخب شدقم بفتح اول و سکون دال مبهمله و فتح قاف  
 و یم در آحاد شیر منشیه لغت عربی از قاموس شدقم جمع آن لغت  
 عربی از قاموس شدق بکسر و فتح کج دهن و عرض و کناره  
 و اوسی و بفتحین فراخ شدن کج دهان لغت عربی از منتخب فصل شین معجم  
 باوالم معجم در لغت عربی شد بفتحین بگس سگ که سندی حجری  
 باشد لغت عربی از نفائس فصل شین معجم باوالم جمله در لغت  
 عربی شریف بروزن لطیف مرد بزرگ قدرشده و اشراف

مرغیست خوش آواز لغت عربی از قاموس شحرور بفتح اول  
 و سکون دوم و ضم راتی مهمله و سکون و او و راتی مهمله در آخر مرغ  
 خوش آواز لغت عربی از قاموس شخص بفتح و بفتح تین ستوری  
 که از شیر باز است و اصل شیرند بدو گو سپند فربه و آنکه نر بر و نکشیده  
 باشند و آنکه بار دار نشود مفرد و جمع هر دو آمده لغت عربی از منتخب رشیدی  
 و بمعنی اسد نیز مستعمل لغت عربی از قاموس تخبیس آن شخص بفتح  
 کالب مردم و جز آن و نمونه چندی که از دور دیده شود و تناور شد  
 لغت عربی از منتخب رشیدی شخص بفتح اول و حائ مهمله  
 بالف و صاد مهمله در آخر جمع شخص که بالا گذشت لغت عربی از منتخب  
 شخص بضم تین شتر ماده لاغر لغت عربی از صحاح جوهری و تخبیس آن  
 شخص بضم و خائی معجمه مضموم بلند بر آمدن و چشم باز ماندن و از  
 شهری بشهری رفتن و گنده شدن و آماسیدن زخم و بلند شدن تیر از نشانه  
 و بر آمدن ستاره و بلند شدن کلمه از دهان و بی آرام شدن لغت عربی  
 از منتخب ششمین بفتح شین معجمه و سکون حائ مهمله و فتح میم و تا بصورتها  
 در آخر قسمی از باز که مخصوص عرب است لغت عربی از قاموس

تخص

تخص



و سکون خای معجمه گرمی و نیز سخن بضم تین و بضم اول و فتح ثانی درست  
 است اطلاق این لفظ بر شعر کنند از برهان و بهاء عجم و کشف  
 و سخن بفتح اول و ضم ثانی معنی سخن و کلام از برهان و نیز سخن  
 بفتح سین مهمله و جیم مفتوح و آخر نون معنی نیک و معزز و نجیب  
 و معشوق لغت شناسکیت شجوه جاه فحش تین و سکون و او و جیم دوم با الف  
 و تا بصورت با در آخر مونت شجوه جی لغت عربی از منتهی الارب فصل  
 شین معجمه با حای حطی در لغت عربی شحیم بفتح اول و کسر ثانی قرآ  
 لغت عربی از منتخب شحاح بالفتح و حای مهمله با الف و حای دوم  
 در آخر گور خزر گویند لغت عربی از قاموس شحیم بفتح اول  
 و کسر دوم و سوم تخانیه و فتح حای مهمله و آخر تا بصورت  
 با معنی ناقه کم شیر لغت عربی از قاموس شحاح بفتح اول و حای مهمله  
 با الف و کسر تخانی و حای حطی با خرج جمع ناقه های کم شیر لغت عربی  
 از قاموس شحذوف بضم اول و سکون حای مهمله و ضم ذال  
 معجمه و سکون و او و فادر آخر سپ تند و نیز لغت عربی از قاموس  
 شحور بفتح اول و سکون دوم و فتح و او و حای مهمله در آخر

نخن

نخن

و پردلی نمودن در کارزار و در جای خوف لغت عربی از منتخب شجره حقیقتین  
 و و او ساکن و جیم بالف مقصوره سی از زاغ لغت عربی و بمعنی اسپ  
 سربه و مرغ ابلق نیز آمده از منتهی الارباب شجره بفتح اول سکون  
 دوم و فتح عین مهمله و آنچه تا بصورت هاشتر بجه ناقص الخلقه  
 لغت عربی از صحاح جوهری شجره بفتح اول سکون دوم و فتح عین  
 و میم در آخند شیریشه لغت عربی از نفاس شجره بفتح اول سکون  
 دوم و آخند نون بمعنی شتر ماده قوی لغت عربی از قاموس  
 و باز داشتن حاجت کسی را از کار و اندوه گین کردن و راه وادے  
 باراه در اعلائی وادے شجره بضم جمع و تخنيس آن لغت حقیقتین شجره بضم  
 شدن و اندوه غم و حاجت و شاخ در هم شده و شاخ دیگر و شعبه شاخ  
 هر چیز شجره بجمع لغت عربی از منتخب و دیگر سخن بفتح سین مع سکون  
 حای حطی پر کردن و راندن و بستن و دور کردن لغت عربی از منتخب  
 و نیز سخن بکسر سین مهمله و سکون جیم عربی زندان و باز داشتن و بفتح  
 سخن باز داشتن و در زندان کردن و نیز سخن بفتح سین مهمله و سکون  
 حای حطی جمع کثیر لغت عربی از منتخب و نیز سخن بضم سین مهمله

تخت

تخت

تخت

تخت

تخت



ششم بضم اول و سکون دوم و راءى مهمله مضموم و ميم مفتوح و تاء مضمومه

با در آخر گریه ماده لغت عربی از قاموس شبلوط بفتح اول و ضم دوم

مشدود و سکون و او و طاءى مهمله در آخر قسمی از ماہی لغت عربی از

حیوة الحیوان فصل شین معجم بائى موحد و در لغت فارسی <sup>شب</sup>

بمعنی معروف لغت فارسی و تجنیس آن شب بکسر زاج سفید که بپند

آن را پشگری گویند لغت عربی از منتخب و نیز ششت بفتح اول

و آخر تاءى مثلثه شد و گویایى خوشبو تلخ مره که بدان و باعث کنند

و مگر انگبین شکسته سر کوه که مانند کنگره نماید لغت عربی از منتخب

شب فروز چیزیکه روشن کننده شب باشد و کنایه از جناب سالما

صلی الله علیه و آله و سلم لغت فارسی فصل شین معجم تاءى فوقا

در لغت حبشی شتلا بضم شین معجم و فتح تاءى فوقانى و لام مفتوح با الف

بمعنی شمشیر لغت حبشی فصل شین معجم معجم عربی

در لغت عربی شجاع بهر سه حرکت و مشهور ضم شین است بمعنی دلیر

و پر دل و بالک و الضم مار یا مار نریا مار خند و یا نوعیست از مار و بالکسر

دلیران لغت عربی از منتخب شجاع است بر وزن حماقت بمعنی دلیر شدن

شب  
ششت

و نیکی کنند و بدی کنند و اسپه که هر دو دست بردارد لغت عربی  
از منتخب و قاموس شبدع بکسر اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله  
و عین مهمله در آخر بمعنی عقرب لغت عربی شباع و جمع شبدع  
بمعنی عقرب یا لغت عربی از منتخب شبر بصفتحین و رانی مهمله ساکن  
و فتح موحدۀ دوم و صاد مهمله در آخر شتر کوچک لغت عربی از حیوة الحیوان  
شبول بضمین پرورد شدن و جوان شدن در نعمت و بچها شیر  
در نده جمع شبل لغت عربی از منتخب شیوه بفتح اول و سکون  
دوم و فتح واو و آخر تا بصورت ها بمعنی عقرب لغت عربی  
از منتخب و حیوة الحیوان و جنیس آن شیوه بکسین معجم و باجموعه  
و فتح واو بمعنی روش و طریقه لغت فارسی شبر ذمی بفتحین و سکون  
رانی مهمله و فتح ذال معجمه و آخر الف شتر بسیار و دنده لغت  
عربی از قاموس شبر ذاة بزایدتی تا بصورت ها ناقه تیز و لغت عربی از  
قاموس شبرق بکسر اول و سکون دوم و رانی مهمله مکسور و قاف قر  
در آخر بچه گربه لغت عربی از قاموس شیشان بفتح اول و سکون  
ثانی و ثانی مثلثه بالف بمعنی عنکبوت یا جمع شبت لغت عربی از قاموس

شیوه



لغت بنگله معنی زندگانی و تجنیس آن ساگر بفتح سین مهمله بالف و فتح  
 کاف فارسی و سکون رایی مهمله معنی دریا لغت بنگله نیز شاکر بفتح شین  
 معجمه و کسر کاف عربی و سکون رایی مهمله شکر کننده و سپاس دارنده  
 لغت عربی از منتخب شاپر شوپر بفتح شین معجمه و بای فارسی و سکون رایی  
 هندی و ضم شین معجمه دوم و واو معروف و فتح بای فارسی  
 و رایی هندی در آخر لغت بنگله معنی کشک شعیر و حریره  
 و در اهل بنگله کنایه از برنج پخته و نرم که بهندی گلتهی نامند شاد  
 کمری بفتح شین معجمه و وال مهمله موقوف و ضم کاف عربی و رایی مهمله  
 مکسور بایای مجهول لغت بنگله معنی برای شادی تو شال بفتح اول و لام  
 مفتوح بالف در لغت بنگله معنی برادرزوجه تجنیس آن سالال بسین مهمله  
 معنی مذکور لغت اردو فصل شین معجمه مع بای موحده در لغت  
 عربی شبیه بفتح تین مانند و مانند بودن و برنج و کوزه شبیه و بالکسر  
 مانند و همچنین شبیه و اشباه و مشابه جمع و بالفتح و بضم تین کوزه برنجین لغت  
 عربی از منتخب شیبوب بضم تین و سکون واو و بای موحده در آخر  
 گاو پیر و فروختن و گرم شدن کارزار و بالفتح آنچه بومی آتش افروزند

ساگر  
 شاکر

سالک

کسره بای هوز و آخر بای موحد ه اسپ سفید مولفت عربی از صحاح جوهری  
 فصل شین معجمه با الف در لغت مرکب شاه اختر صفت تخلص  
 مولف لغت مرکب فصل شین معجمه با الف در لغت فارسی شاه خورشید  
 کلاه صفت کلاه شاه که مثل خورشید روشن باشد و لقب خاص  
 مالک طهران لغت فارسی شانیه بروزن خانه معروفست و آن چیز  
 باشد که از چوب و غیره سازند و بدان ریش و زلف و گیسورا  
 پرداز دهند و افر از لیت جو لالهگان را که تارهای ریمان را از آن گذرانند  
 بعضوانی که در وقت بافتن دو تار یکجا و پهلوی هم واقع نشود و معنی شان  
 غسل و خانه زنبور هم هست و جست و خیز اسپ را نیز گویند و استخوان  
 را نیز می گویند لغت فارسی از برهان و تجنیس آن سایه که بعد از ظل  
 باشد شاد و کامی معنی خوشحالی و خوشی لغت فارسی شاد و مانی خوشحالی  
 و خوشی لغت فارسی شاد و آن بروزن نادان معنی خوشحالی کنان بشد و زنا  
 فاحشه و مطربه را نیز گویند لغت فارسی از برهان شاه بهسوار شخصیکه بسواری  
 اسپ کامل باشد لغت فارسی از غیثات فصل شین معجمه با الف در لغت  
 بنگله ش اگر بفتح اول و ضم کاف فارسی و سکون راء مهمله



شاعر کبکیریم و سکون را می مهله و کاف عربی در آخر ماده مخرج خانگی  
 جوان سال لغت عربی از صحاح جوهری شاپین بکیرهای هوز و سکون  
 تختانی و نون در آخر قسمی از باز شکاری معروف و عمود ترازو  
 لغت عربی از منتخب شاحب بکیریم عربی و بابی موحده در  
 آخر ذراع سخت آواز لغت عربی از صحاح شازب بکیر  
 زامی معجم و بابی موحده اسپ لاغر لغت عربی از منتخب شائق  
 بکیر سمره و قاف در آخر معنی مشتاق خزین گوید بیت از انجذاب  
 ذاتی در دست رومی عالم <sup>بکیر</sup> یا آفتاب تابان هر ذره ایست شائق  
 و در صحاح معنی معشوق آمده شاعر کبکیر رومی مهله و عین مهله در آخر  
 راه بزرگ و پیدا کننده راه و عالم عامل که تعلیم دین ب مردم کند لغت  
 عربی از منتخب و شتر به آب در آئند از صحاح جوهری شامس  
 بکیریم و سین همزه در آخر اسپ تیزنگ لغت عربی از رشید  
 شامس بکیر سمره و لام مفتوح و تا در آخر بصورت با ماده شتر که شیر کم دهد  
 لغت عربی از منتخب شارق بکیر رومی مهله و فتح و تا در آخر  
 بصورت با شتر ماده کلان سال و تیر کهنه لغت عربی از منتخب شامس

هر حیوان لغت حبشی سیدی بکسر سین مهمله و سکون تحتانی و کسر  
 وال مهمله و آخر تحتانی معروف بمعنی حبشی لغت حبشی

### باب شین معجم

فصل شین معجم با الف در لغت عربی شافعی اسمیت از سما

بارتعالی اعراضه و آن بمعنی شفا دهنده لغت عربی از منتخب و تجنیس آن  
 ساقی بمعنی شراب و آب دهنده لغت عربی از منتخب شاید گواه و

نامیت از نامهای پیغمبر مصلی الله علیه و آله و سلم و زبان و ملک روز جمعه

و پروین و نیک رفتن اسپ که شاید باشد بر خوبی اسپ آنچه از شکم ما در

همراه بچه بیرون آید مانند آب منی و صلوة شاید نماز مغرب مشهور در جمعه

یا روز عرفه یا روز قیامت و نیز نامیت از نامهای بارتعالی اعراضه اسمته

لغت عربی از منتخب شافع بکسر فاو عین مهمله در آخر شفاعت

کننده و ناقه و بز بچه دار که در شکم او بچه دیگر باشد و جدا نام شافعی سنیان

و نربزلیست که بخت بخت بچه ماده را آبتن گرواند لغت عربی از منتخب

شادون بکسر وال مهمله بمعنی بچه آبهو لغت عربی از غیث شارف بکسر

رای مهمله شتر ماده کلان سال و تیر که لغت عربی از منتخب غیث

ش



صلوات الله علیها لغت عربی سیفنه کبسه اول و سکون ثانی و فتح و  
 و تشدید نون مفتوحه و آخرتا بصورت با پرند ه است بمصر بر هر درختیکه  
 می نشینند همه بر گهالیش بخورد لغت عربی از قاموس و تجنیس آن <sup>شنیفته</sup>  
 کبسه شین معجمه و ضم نون و سکون فا و فتح فوقانیه و آخرتا با معنی <sup>شنیفته</sup>  
 صیغه مفعول از شنیفتن و دیگر شنیفت کبسه شین معجمه و سکون  
 تحتانی و فای موقوف و فوقانیه مفتوحه بمعنی عاشق و مدبوس لغت  
 فارسی فصل سیدین مهمله مع یای تحتانی در لغت مرکب سیما منظر  
 بمعنی نظرگاه پیشانی لغت مرکب فصل سیدین مهمله مع یای تحتانی در لغت  
 فارسی سسی کبسه اول و سکون دوم عدولیت معلوم و تجنیس آن بفتح  
 اول سسی بمعنی سنگ که حجر را گویند لغت فارسی از برهان سلین  
 بروزن کینه معروفست که بعربی صدر گویند و پستان زنان را نیز گویند  
 مطلقا خواه پستان انسان باشد خواه پستان حیوانات دیگر باشد از نزو  
 ماده و بمعنی طعنه و سرزنش و کوهش هم آمده لغت فارسی از برهان  
 فصل سیدین مهمله مع یای تحتانی در لغت حبشی سیر و کبسه اول  
 و دوم تحتانیه مجهول و رای مهمله مضموم و آخر او معروف بمعنی عضو ناسل

شنیفته

شنیفته

سی

چیزیکه نسبت به تیرداشته باشد و کنایه از مرثگان محبوب لغت مرکب سهیل تر  
 بمعنی آسان تر لغت مرکب فصل سین مهمله با تحمائییه در لغت عربی  
 سیداه بفتح اول و دوم تحمائی مشد و کسور و فتح دال مهمله بمعنی امی مولا  
 بفریاد من برس این الف و با برای استغاثه است لغت عربی سید الساده  
 بفتح اول و کسر دوم و ضم دال مهمله بمعنی سردار سرداران و پیشوای  
 پیشوایان لغت عربی از منتخب سیما بکسر بالمد و القصر نشان  
 و علامت لغت عربی از منتخب و بالکسر و تشدید یای مفتوحه  
 سیمای خاصه لغت عربی از منتخب سیادت بالکسر پیشوایی  
 لغت عربی از منتخب سیاست بر وزن ریاست پاس داشتن ملک  
 و حکم راندن بر رعیت لغت عربی از منتخب سیاحت بر وزن ضا  
 بمعنی سیر کردن و رفتن در زمین و جایکه بدان عادت گرفته باشند  
 لغت عربی از منتخب و تجنیس آن سیاحت بیای موحده بفتح  
 و بالکسر بمعنی شناساوری کردن لغت عربی از منتخب سیقان بفتح  
 جمع ساق بمعنی کلک پا آمده لغت عربی و سیوق بضم تین نیز است  
 سیده بفتح اول و کسر تحمائییه مشد و و آخر القاب جناب فاطمه زهرا

سیما

سیما



آنرا مائه و بنفارس صد گویند لغت اردو از نفاس و تخنيس آن سو  
 بضم اول و سکون و او بمعنی روشنائی و فروغ چنانچه گویند این چراغ  
 سوندار و معنی معروف آن جانب و طرف لغت فارسی از بهار عجم  
 و دیگر شو بضم و او مجهول صیغه امر از شستن و هم شو بفتح صیغه امر از شد  
 لغت فارسی فصل سید جمله بابائی ملوژ در لغت عربی سهم بفتح تیر و  
 تیر چوب که در سقف کنند و تیر کیه بدان قرعه زنند و فال گیرند و سهام  
 بالک جمع و بهره و نصیب و سهامان بضم نیز جمع و نام قبيله است و گروا  
 اگر دخانه و مقدار شش گز در ساحات و معاملات مردم و سنگ رخانه  
 که برامی شکار شیر سازند لغت عربی از منتخب سهیل بفتح زمین نرم و مهر  
 چیز نرم و آسان و نام شخصی از عرب و تخنيس آن سهیل نفخه بین مجسمه  
 چشم بودن لغت عربی از منتخب فصل سید جمله بابائی ملوژ در لغت  
 مرکب سها عذار کیکه رویش نورانی باشد و کنایه از رخسار معشوق لغت  
 مرکب سهی قد صفت بالائی معشوق لغت مرکب سها منظر نظر  
 گاه سها و سها نام ستاره است که آنرا سهیل نیز گویند لغت مرکب  
 سهیل منظر نظر گاه سهیل و سهیل نام ستاره است لغت مرکب سهی

نشو شو

سهیل

شوا

لغت عربی از منتخب و دیگر شواال تخفیف و او بر وزن کمال معنی شلوار و تنبان

و کار و عمل و صنعت و پیشه و معنی شوات هم هست که سرخاب باشد و آن

نوعی از مرغ آبی است و بوقلمون را نیز شواال گویند لغت فارسی از برهان

فصل سیم جمله مع و او در لغت فارسی سو و بضم اول و او معروف

و آخر دال جمله معروف در مقابله زیان و عربی نفع گویند و در فارسی

صیغه ماضی از سودن و معنی سور هم آمده که جشن و شادی و میربانی باشد

و تجنیس آن سو و بفتح تین معنی سب و آن ظرفیت که از چوبهای نرم باریک

باشد لغت فارسی از برهان و دیگر شود و بفتح شین معجمه و او و مفتوح و دال

مهمله ساکن صیغه مضارع ارشدن و معنی رفت و گذشت و مورچه کوچک را

نیز گویند و دیگر شود و بکسر شین معجمه و او و آخر دال جمله مثبت را

گویند و آن رستی باشد معروف که در ماست و کوکو و طعام کنند

لغت فارسی از برهان و دیگر سو و بضم تین و سیم جمله معنی پیشوائی و چیز

سیاه جمع اسود لغت عربی از منتخب و دیگر شود و بضم شین معجمه و او

مجهول و آخر دال جمله موقوف معنی فزه و ذائقه لغت بنگله فصل سیم جمله

مع و او در لغت اردو سو بفتح اول و سکون دوم عدد معروف که بغز

سو

شود

شود

سو

شود



و قیمت و قدر و چیز نیست که از سنگ یا از چوب بسازند و بضر با اصول  
 بهم برزند تا آواز برآید و بهندی آنرا چکی گویند و در ایام عاشوراء رواج  
 دارد لغت فارسی از غیثات و برهان سنگین بالفتح آنچه از سنگ خسته  
 باشند و معنی گران مجاز است چون توبه سنگین و خواب سنگین و طبع سنگین  
 و درد سنگین و بیماری سنگین و تیمار سنگین و زبان سنگین و قافله  
 سنگین و حرف سنگین و نرخ سنگین و جز آن لغت فارسی از بهاء عم  
**فصل سیمین مهمله مع نون در لغت ترکی سقاخ بفتح و**  
 و سکون و م و فتح قاف و آخر خای مع جمعه بی بر خیر لغت ترکی **فصل سیمین مهمله**  
**بانون** لغت حبشی **سن** سنی بکسر هر دو سین مهمله و نون اول ساکن و نون دوم  
 مشد و مکسور و آخر تخانیه معروف بمعنی بیروت لغت حبشی **فصل سیمین**  
**مهمله مع واو** در لغت عربی **سوا** عد بروزن قواعد بمعنی مجاری  
 آب سوئی جوئی و دریا و مجاری مغز سوئی استخوان و هم جمع سنا  
 که به معنی بال مرغ و بازوی مردم آمده لغت عربی از منتخب **سوال**  
 بالضم خواستن و بجای واو همزه نیز آمده لغت عربی از منتخب و تخنیل  
**سوال** بفتح شین معجبه و واو مشد و مفتوح بمعنی ماه عید فطر و نام دهنی است

و مشک خرد و کهنه و دریده شنان با بکسر جمع آن لغت عربی از منتخب  
 و دیگر در فارسی سن بروزن من رسنی باشد که بردخته‌ها پیچد و بعربی  
 عشقه خوانند و معنی سان و مثل و مانند و رسم و عادت و طور و روش  
 باشد و دیگر در ترکی سن معنی تو که عربان آنرا گویند لغت و فارسی  
 و ترکی از برهان و دیگر سن بفتح اول و سکون نون و حقیقت که از پوست  
 آن رسن سازند و بفارسی آنرا لادن گویند لغت اردو از نفاس اللغات  
 سنان بکسر نوک نیزه و تیر و تیری هر چیز و معنی فسان که تیغ بران نیز  
 از منتخب و غیات لغت عربی فصل سین مهمله بانون در لغت مرکب  
 سنبله منظر نظر گاه سنبله و سنبله نام برجست از بروج دوازده گانه <sup>فلک</sup>  
 لغت مرکب فصل سین مهمله بانون در لغت فارسی سنک  
 پشت بضم بای فارسی جانور است معروف که در لاک پشت و کوزه پشت  
 نیز گویند و نیز نوعی از ماهی درم دار لغت فارسی از برهان و جنیس آن سنک  
 لیشب بجای بای فارسی تخمانیه مفتوحه و آخر بای موحده سنگی است  
 معروف لغت مرکب و لیشب معرب لیشم است از منتخب و غیات <sup>سنگ</sup>  
 بروزن رنگ پاره کوه سخت و مجازاً به مقدار و گرانے و وزن و قمر

سن

سن

سن

سن



و نیز سیم نفتح سین مہلہ و تثنائتہ منقوحہ چو بہائیت برد و طرف چوبی  
 کہ برگرون گاؤز راحت بندند و دیگر سیم بر وزن جیم نقرہ را گویند  
 و نام ماہی است کہ آنرا ماہی سیم جیم گویند و نام رودخانه ایست و بعضی  
 گویند نام رودخانه ایست کہ آن ماہی در آن رودخانه میباشند و نیز  
 بعضی بمعنی رفروایما و اشارہ ہم آمدہ از برہان سن بالکسر و تشدید  
 نون بمعنی دندان و سال و مقدار عمر و گا و جوشی و کویست بدینہ  
 و موضعی است برئی و شہر است برکنارہ و جلد و ندانہ قلم و دانہ سیر  
 و شاخ چارپا و بسیار خوردن و تخنيس آن سن بالفتح بمعنی  
 سنان و نیزہ کردن و مسواک کردن و سخت راندن شتر و بیان  
 کردن چیزئی و گل راسفال ساختن و نیزہ زدن کسی را و گزیدن  
 شکستن دندان کسی و نیک چہرانیدن و بچہ افرستادن صورت  
 چیزی کردن و صفادادن و آب بر روی ریختن و خاک بر زمین ریختن  
 و بلند کردن و تیز کردن و جلا دادن تیغ و خزان و گندہ و بدبو شدن  
 چیزئی لغت عربی از منتخب دیگر شن نفتح شین معجمہ و تشدید نون  
 بمعنی پاشیدن آب و پراگندہ کردن و ریختن لشکر بجائی از طرف

سن

شن

ستم بروزن صنم معنی بزرگ گویان شدن شتر از منتخب  
 لغت عربی و جنیس آن ستمم بکسر نون گیاه بلند که شکوفه آن برآمد  
 باشد و شتر بزرگ گویان لغت عربی از منتخب و ستم بضم اول  
 و تشدید نون مفتوح باوه گاه و لغت عربی از منتهی الارب و دیگر ستم  
 بفتح شین معجم و بابی موحده مفتوح معنی سرما و سرد شدن از  
 منتخب و هم بکسر موحده شیم چیز سرد لغت عربی از منتخب و هم  
 ستم شین معجم مفتوح و سکون ثنات فوقانی معنی و شنام دادن  
 لغت عربی از منتخب و دیگر ستم شین معجم مفتوح تحتانی معنی شمشیر و نیام کردن  
 و برشیدن شمشیر و نگرستن بامید باران در برق و جز آن و هم بفتحین  
 شیم هر زینی که آنرا ننگنده باشند و بر صلابت و سختی مانده باشد  
 و هم بکسر اول و فتح تحتانی شیم معنی طبیعتها و خاکها که از زمین  
 بکشد جمع شیمه لغت عربی از منتخب و نیز شیم بروزن رقم قسمی  
 از ماهیان لغت عربی از حیوة الحیوان و دیگر ستم بکسر سین همسده  
 و فتح فوقانی بروزن شکم معروف است که تعدی و آزار باشد  
 و معنی دیده و دانسته نیز گفته اند و عربی عمد خوانند از برهان

س

س

س

س

س

س

س

س

س

س



لغت عربی از صحاح جوهری **فصل سین** مهمله با میم در لغت مرکب سما  
 فرسا چیزیکه باسما سائیده شود و کنایه از عمارت بلند لغت مرکب  
 سمن عذار تعریف رخسار معشوق لغت مرکب سما افروز روشن

کفندة آسمان و کنایه از رب الارباب لغت مرکب **فصل سین** مهمله  
 با میم در لغت فارسی سمنانی بروزن و بهقانی منسوب بسمنان که شهر

میان دامغان و خوار الرسی شیخ علاء الدوله سمنانی از آنجا است  
 لغت فارسی از غیث **فصل سین** مهمله بانون در لغت عربی آ

بکسر اول و سکون دوم و دال مهمله و فتح موحد و آخر بالمعنی ماده حشر  
 لغت عربی از منتهی الارب سنجاپ بروزن پنجاب جانور است که  
 از پوست آن پوستین سازند لغت عربی از غیث سند اب بکسر

اول و سکون نون و فتح دال بالف شتریکه بسیار توانا باشد لغت  
 عربی از صحاح جوهری سنطاح بکسر اول و سکون دوم و فتح  
 نون و آخر حامی حطی شتر ماده فراخ فرج لغت عربی از قاموس سنار

بضم اول و فتح نون مشدده و آخر ای مهمله معنی ذنب لغت عربی  
 از قاموس و فتح اول سنار معنی گربه لغت عربی از قاموس سنار

و آخر حای مهمله جوان مروی لغت عربی از منتخب و تخنیس آن سماح  
 بالکسر و آخر حیم عربی جمع سحج که بضم و بفتح اول و کسر میم بمعنی زشت و قبیح  
 آمده از منتخب و هم سماح بالکسر و آخر حای معجمه بی سوراخ کوه  
 لغت عربی از منتخب و دیگر شماخ بفتح و شین معجمه و آخر حیم  
 عربی چینی که بعد از خوردن انگور از زبان بیندازند و به معنی چیز  
 نیز آمده از منتخب و دیگر شماخ بفتح شین معجمه و تشدید میم و آخر حای  
 معجمه نام چند شاعر است از منتخب سمندل بروزن سفر جبل  
 مرغی است که در آتش پیدا شود و آنرا سمندر هم می گویند لغت عربی  
 از منتخب سمول بالفتح و کسر واو و تخانیة ساکن و آخر لام طبری است  
 بسیار پرند ه لغت عربی از منتخب سملح بفتح شین و لام مشد و مفتوحه و آخر  
 عین مهمله بمعنی گرگ لغت عربی از منتخب سمو آل بفتح اول و ضم ثانی  
 و سکون واو و فتح همزه و آخر لام بمعنی گس سر که لغت عربی  
 از قاموس سمنکل بفتح اول و سکون میم و فتح همزه بمعنی  
 گس سر که لغت عربی از قاموس سما فی بضم اول و نون با  
 مقصوره مرغی است که از آواز رعد ببرد و آنرا فیل الرعد می گویند

سماح  
 سحا  
 سحا  
 سحا



لغت عربی از قاموس و صراح و منتخب سموک بضمین معنی بلند  
 شدن و بمعنی ماسیان جمع سکه که گذشت لغت عربی از قاموس و  
 صراح و منتخب سمیک بضم اول و فتح دوم و سکون تحتانی و فتح  
 کاف و آخر همزه بمعنی ماسی خشکیده و ریزه ریزه شده لغت عربی و  
 از صراح استفاد شده که بدون تحتانی است سمسام بروزن انجام  
 بمعنی گرگ خرد جثه و چالاک سبک لغت عربی از منتخب و حیوة الحیوان  
 سمس فتح هر دو سین مهمله و سکون هر دو میم بمعنی روباه حرد جثه  
 لغت عربی از حیوة الحیوان و بک هر دو سین بمعنی کنجد و نام رنگی است  
 و هم بضم و بک هر دو چها ن سسج سمسمه واحد آن لغت عربی از منتخب  
 و حیوة الحیوان سما سسم بفتح اول و ضم سین مهمله دوم بمعنی روباه  
 لغت عربی از قاموس و جنیس آن سما سسم بفتح اول و سین مهمله  
 دوم مکسور نوعی از مرغان لغت عربی از قاموس و صراح سموات  
 بالفتح جمع سما که بفتح بمعنی آسمان و سقف خانه و سائبان ابر و باران  
 و پشت اسپ و گیاه و نام اسپ آمده و لفظ سما ما خود است از سموکه  
 بمعنی بلندے باشد لغت عربی از منتخب و غیاث سماح بالفتح

لغت مرکب سلطنت منظر جاتی نظر سلطنت و سلطنت بمعنی درازد<sup>سته</sup>  
 و فهر و غلبه لغت مرکب سلیمان فمش پادشاهی که در آن خود طبیعت  
 ملک گیری باشد لغت مرکب سلامتی باقی ماندن روح و مجازاً بقا<sup>ست</sup>  
 هر چند لغت مرکب سلطنت آرائی بمعنی آراستن سلطنت و صفت  
 سلطان سلطانی بمعنی پادشاهی فصل سیدین جمله باسیم در لغت  
 سیمع الاصوات نفتح اول و ضم عین جمله بمعنی شنونده آوازها و صفت  
 جناب باری تعالی عز اسمع بر وزن رفیع بمعنی شنونده و شنونده و نیز  
 اسم باری تعالی شانه لغت عربی از منتخب سیمع بر وزن نهج بمعنی خرماده دراز<sup>پشت</sup>  
 و اسپ باریک میان و درشت گوش از صراح لغت عربی سمور  
 بر وزن تنور جانور است که از پوست آن پوستینه‌ای گران بها سازند  
 لغت  
 عربی از قاموس سیمکه نفتح اول و سکون ثانی و کاف عربی مفتوح  
 و آخر تا بصورت هاهایی را گویند لغت عربی از منتخب و صراح  
 سهاک بالفتح جمع سکه بمعنی ماهیان لغت عربی از قاموس و منتخب  
 و صراح و تخنیس آن سهاک بالکسر چیزی را گویند که بدان چیزی را  
 بلند کنند و نام دو ستاره که یکی راسهاک راجح و یکی راسهاک اعزل گویند



از منتخب و دیگر تجنیس سلتم کبسه سین مهمله و فوقانیه و سکون لام و میم <sup>معنی</sup>  
 غول و سختی و قحط سالی و شترکیه همه دندانیش افتاده و هیچ نماده  
 باشد لغت عربی از قاموس و منتخب سلقم بر وزن پرچم بمعنی شیر  
 بیشه و شتر در ازبینی از قاموس لغت عربی سلقامه کبسه اول و  
 سکون ثانی گرگ ماده لغت عربی از قاموس سللاقم لضم اول و فتح  
 قاف مثل سلقم از قاموس سلطان بالضم بمعنی والی و حجت  
 و قدرت و ملک و ضمتین نیز آمده لغت عربی از منتخب سلطان  
 السلطانین بمعنی بادشاه بادشاهان و والی والیان سلوکی  
 بفتح اول و سکون ثانی و آخر الف مقصوره مرغی است شبیه به تیره  
 که بهندی لوا خوانند فصل سین مهمله مع لام در لغت مرکب  
 سلطنت مآب بمعنی جای بازگشت سلطنت و کنایه از سلطان لغت  
 مرکب سلیمان مرتبت صفت سلطان لغت مرکب سلیمانی <sup>معنی</sup>  
 خرمای سفید و بمعنی پادشاهی از مؤید الفضلا و مصطلحات و سنگی که خط  
 سفید داشته باشد لغت مرکب سلطان العالم شخصی که مستط بر عالم  
 باشد و لقب مؤلف و معنی لغوی آن والی جهان و حجت جهان

و جوشانیدن و نیم پخته کردن سبزی و بیضه را آب گرم و بر قفا افکندن کسی را

و گوسفند با پوست بریان کردن و گوشه جوال در هم دگر افکندن و سخن <sup>سخت</sup>

و نشان ز حشم پشت ستور که نیکو شده باشد و نیز بفتح تین <sup>سلسلوق</sup> شت

هموار لغت عربی از منتخب و غیاث دیگر <sup>سلسلوق</sup> سلسلوق بالک بر مار ما

از منتهی الارب لغت عربی سلک بضم اول و فتح لام و نیز

بسکون لام بمعنی چپه کبک یا بچه سنگ خوار و تخنیس آن بالفتح

سلک کشیدن چیزی بچیزی و دیگر بالک سلک رشته مروارید

و غیره لغت عربی از صراح و منتخب سلوک بالضم راه رفتن و درآمدن

بجای دورشتهها جمع سلک لغت عربی از منتخب سلیل بر وزن حلیل

به معنی ششیر از نیام بیرون کرده و فرزند و شتر بچه نوزاده و واد

فراخ پر درخت لغت عربی از منتخب و تخنیس آن <sup>سلیل</sup> سلیل بشین معجم

بروزن دلیل بمعنی پیراهن که در زیر زره پوشند و زره کوتاه و هم بمعنی

پلاس که بر پشت شتر زیر پالان نهند و مجرای آب در وادی لغت عربی

از منتخب سلیمم بروزن حلیم بمعنی مرد ساده و درست و صاحب سلا

و مارگزیده و تخنیس آن <sup>سلیم</sup> سلیم بضم اول و فتح دوم نام قبیله است

تف  
تف

سلک

سلیل

سلیم



لغت عربی از منتخب سلیقه بر وزن شقیقه بمعنی سدرت و طبیعت  
 و نشان رس و تنگ بر پهلوی ستور لغت عربی از منتخب و صراح  
 سلقامه بک اول و سکون دوم و آخر تا بصورت با بمعنی گرگ<sup>ده</sup>  
 لغت عربی از قاموس سلعد بضم اول و سکون دوم و عین معجم مفتوح  
 گرگ و اسپ سرخ و م لغت عربی از قاموس سلفت بکسین  
 مهمله و قاف و سکون لام و آخر دال مهمله بمعنی اسپ لا لغت عربی  
 از قاموس سلیمس بفتح اول و کس دوم و سکون تحتانی و آخر سین<sup>مهمله</sup>  
 بمعنی روان و هموار لغت عربی از منتخب و غیاث سلقع بفتح اول و سکون  
 دوم و قاف مفتوح و آخر عین مهمله بمعنی شتر مرغ لغت عربی از قاموس  
 سلع بفتح اول و سکون دوم و آخر عین منقوطة بمعنی گاو و گوسپند  
 هفت ساله و بضم دوم نیز آمده و تجنیس آن سلع بفتح اول و آخر عین<sup>مهمله</sup>  
 بمعنی سر شکستن و درخت تلخ مزه و کفیدن پامی و بفتحین سلع نام  
 کوهی مدینه و بمعنی گفتگی پامی اسلاع جمع آن لغت عربی از قاموس  
 و صراح سلق بالکسر بمعنی گرگ نر و چقندر که تره معروف است  
 و هم بالفتح سلق بزبان آوردن و چرب کردن بروغن مشک و انبان را

سلع

سلع

سلق

مفعول بسیاری آید یعنی سلم و سلامتی و این نزد بعضی درست  
 نباشد چه را که لفظ سلامت خود مصدر است حاجت بیامی ندارد  
 از فریل و بعضی تضائیف خان آرزو و در بهار عجم و خیابان نوشته  
 که ضابطه فارسی است که در آخر بعضی کلمات یامی تحتانیته زاید لاحق  
 کنند خواه اسم جامد باشد خواه مصدر خواه فارسی باشد خواه عربی  
 چون ارمغان و ارمغانی و فلان و فلانی و قربان و قربانی و نقصان  
 و نقصانی و جریان و جریانی و خلاص و خلاصی و فضول و فضولی و سلامت  
 و سلامتی و هم سلامت نام زنی محبوبه که در عرب بود لغت عربی  
 از غیاث سلامت لغتین بمعنی نرم و آسان و هموار شدن لغت  
 عربی از منتخب سلکوت بروزن مبهوت و سلکوت بروزن  
 ملکوت پرنده ایست معروف لغت عربی از قاموس سلسله بالکدر  
 زنجیر آهنی و زنجیر طلا و نقره و نام کتاب و مجاز بمعنی نسل و اولاد و قرابت  
 و هم بمعنی ترتیب اسامی تا بسکی از ناموران اهل ارشاد لغت عربی از  
 غیاث و سلسله البرق آنچه بر پهنای ابر پیدا شود و تجنیس آن بالفصح سلسله  
 بمعنی پیوند دادن چیزی بخیزی و قطع دراز از کوهان شتر و بدین بکسر نیز یافته شد



مفعول است و گیاهی و درختیست دراز و پوست درختی است بزمین که از وی  
 رسن تابند و پوست حیوان سلب بفتح اول و کسر دو و م  
 بمعنی دراز و چالاک و چست و سبک لغت عربی از منتخب و صراح  
 و هم سلت بالفتح و آخر فوقانی کشیدن روده و جز آن بدست و  
 بریدن و بانگشت پاک کردن کاسه و بریدن چیز می و زدن کسی را و اندا  
 غایط و نیز بالضم سلت جو یا نوعی از آن یا جو ترش مزه لغت عربی  
 از منتخب و قاموس سلکوب بضم تین جمع سلیب که در بیان سلب رفت  
 وزنی و ناقه که بچه ناتمام انگند و تجنیس آن سلوت بالفتح و آخر  
 فوقانیه بمعنی خورسندی و سلی لغت عربی از منتخب سلاتب  
 بفتح تین جمع سلیب که در بیان سلب گذشت سلکوب بروزن و حرب  
 بمعنی اسپ کلان بیگل از صراح و قاموس سلکوبه بفتح اول و سکون  
 دوم و فتح های هوز و بای موحدۀ مفتوح و آخر تا بصورت های  
 ناستر قوی و فر به لغت عربی از قاموس و صراح سلا  
 بفتح تین بی گذرن شدن و بی عیب شدن و رهایی یافتن لغت  
 عربی از صراح و در محاوره فارسی این مصدر بمعنی

سلت

سلت

سلوت

منفصل می آید چنانچه از فاعلان فعلات بضم تاء فوقانی و از رکن مستفعل  
 بضم لام می ماند و مفاعل بجایش آرنذ لغت عربی از قاموس و غیاث  
 سکون بضم تین معنی آرامیدن لغت عربی و بالفظ گرفتن و بریدن و بستن  
 از بهار عجم و صراح و تجنیس آن شگون نشین معجمه و کاف فارسی  
 یعنی سال که از اقوال و افعال ذوی العقول و هم غیر ذوی العقول  
 گیرند و بالفظ دادن و گرفتن مستعمل ظهوری گوید شعر  
 در گذشتن نتواند نگه از گشته او با تاسلی نذر چشم شگون گیر مرا  
 از بهار عجم سکنه بالفتح مرضی است که حسن و حرکت بدان زائل و باطل شود  
 و مریض چنان نماید که گویا مرده است و نیز در قرآن از خواندن زبان نوعی  
 از حرف ها که آن را هائے سکنه گویند و در اصطلاح شعرا آنکه در وزن  
 اندکی توقف افتد که قبیح نماید و در بعض جا ملیح پذیرند و تجنیس آن بالضم  
 سکنه آنچه بدان خاموش کنند و باز دارند طفل لغت عربی از غیاث  
 و منتخب و دیگر سکنه بفتح تین و بجای ثنائة فوقانیه نون بمعنی باشندگان و  
 این جمع ساکن است و بالفتح موضع از گردن که سر بدان متصل است  
 و راستی و استقامت از غیاث و منتخب لغت عربی سکنینه بالفتح

سکون

سکون



آنرا زود گویند لغت عربی از قاموس سفقور <sup>نفتح</sup> سین جمله و فتح قاف

اول و سکون نون و قاف دوم مضموم و سکون واو و آخر رومی جمله <sup>لست</sup> جا

که بر کنار رود نیل یافته شود و بفارسی آنرا ریگ ماهی خوانند و گوشت

آن نهایت اثر باه دارد لغت عربی از قاموس و حیوة الحیوان <sup>سقل</sup>

نفتح اول و کسر دوم و لام باخر اسپیکه میانفش لا غربا بش لغت عربی

از قاموس <sup>سقط</sup> کسبر اول و سکون دوم و کسر طائی جمله بمعنی موش

لغت عربی از قاموس <sup>سقط</sup> عطری <sup>نفتح</sup> عین جمله ساکن و طائی غیب منقوطه

مفوح آند الف مقصوره بمعنی شتر و راز تر لغت عربی از قاموس

فصل سین جمله با کاف عربی در لغت عربی سکوت

بضمین و سکون واو بمعنی خاموش شدن و فرو نشستن غضب

لغت عربی از منتخب <sup>سکل</sup> بکسر اول و سکون ثانی و آخر لام نام

ماهی است که خلقتش سیاه و سطیبت لغت عربی از قاموس

و تجنیس آن <sup>شکل</sup> نفتح شین معجمه بمعنی مانند و مثل و هم بمعنی

پای چهار پایه بر سن بستن است و با اصطلاح اهل عروض اجتماع

خبن و کف را گویند و این خاص در رکن فاعلاتن و مس نفع لن

یقین و گمان کردن و ننگیدن شتر و چسپیدن بچیزی و دارو است

کشنده موش لغت عربی از منتخب و هم سگ بفتح سین مهمله و آخر کاف

تازی معنی حلقه آهن و میخ و زره تنگ حلقه و چاه تنگ و میخ دوز کردن

به آهن و از بن بر کردن گوش و رفتن شکم و نیز بالضم سوراخ گزوم و

عنبکوت و جزآن و نوعی است از خوشبوتی و راه بسته لغت عربی از منتخب

**فصل سین مهمله مع کاف فارسی در لغت حبشی سگد سگد**

بفتح سین مهمله و کاف فارسی مفتوح و فتح دال مهمله و سین مهمله دوم مفتوح و کاف

فارسی مفتوح و دال مهمله مکسور و یائی معروف بمعنی نماز خواندی استغها ما

و اگر بیائی مجهول گویند بمعنی امر خواهد شد اعنی نماز بکن لغت حبشی **فصل**

**سین مهمله با لام در لغت عربی سلب بضم اول و سکون ثانی**

و آخر موحده بمعنی ناقه که بچه ناتمام افگند لغت عربی از منتخب و ضمین تجنیس

آن سلب جمع سلب که بمعنی ربوده شده و مرد پوشش رفته و ناقه

که بچه هائی ناتمام افگنده باشند آمده است و دیگر سلب با فتح ر بودن

و رفتن سبک و شتاب و هم بفتح سین سلب ر بودن و پوشیدن جامه

ماتم و ر بوده شده از مقتول خواه لباس و سلاح و دوایب غیر آن فعل معنی

سب

سب

سب

سب



و بدین معنی بالکسر و تشدید کاف نیز آمده چپیزی که بدان آرام گیرند  
 و نام چپیزیست که در تابوت نبی اسرائیل بود سرش چون سر  
 گریه بود و پا از زبرجد و یاقوت و بالضم و فتح کاف ماده ح لغت عربی  
 از منتخب فصل سین مهمله با کاف عربی در لغت انگلیزی <sup>سگس</sup>  
 بکسر سین مهمله و سکون کاف تازی و سین مهمله آخر موقوف بمعنی شش  
 که تعداد معین است **فصل سین مهمله با کاف عربی در لغت شنسکیه**  
 سگه به بضم اول و سکون کاف باهای مخلوط التاقط بمعنی آرام و آسایش  
 لغت شنسکیه و تجنیس آن سگه به بکسر سین مهمله و سکون کاف مع های <sup>مخلوطه</sup>  
 بمعنی قومی از سکنای لاهور که مسلمانان و هندو قوم مذکور خود را از پیروان  
 و مقلدان نانشاه گردانند **فصل سین مهمله با کاف فارسی لغت**  
 فارسی سگ بفتح اول و سکون کاف فارسی بمعنی کلب بروزن جلب  
 که در زده ایست معروف و در اردو آنرا کتا بضم کاف عربی و تشدید تائی فوقانیته  
 مفتوحه و بترکی ایت بکسر الف و سکون تحانیسه و فوقانیته موقوف  
 گویند و کنیت آن عبری ابن یقیع است لغت فارسی از نفلس و <sup>تجنیس</sup>  
 آن شک بفتح شین معجمه و آخر کاف تازی بمعنی گمان خلاف

سگ

سگ

سفینه بروزن فقیهه بمعنی نادان و سبک عقل از منتخب هم سفینه بضم سین  
 مهمله و سکون فاو فتح فوقانیته و آخرهای مختفی هر چیز سوراخ کرده را گویند همچو رید  
 سفینه و لعل سفینه و مانند آن و حلقه طلا و نقره را که در گوش کنند نیز گفته اند و  
 بمعنی تحفه و هم چیزی یا بضاعتی که شخصی برای شخصی از ملک دیگر ملک  
 دیگر بر رسم تکلف فرستد و نیز سفینه بروزن هفتت آنست که کسی چیزی از کسی  
 بطریق عاریت یا قرض یا در عوض چیزی بگیرد تا در شهری دیگر باز پس دهد و  
 لاف را نیز گویند و آن سواتی اول اصناف و فروشندگان باشد و بمعنی پیکان  
 تیر و سان نیزه و هر چیز که سر آن را تیز کرده باشند هم هست و باین  
 معنی بضم اول هم آمده است و سخن تازه و نورا هم می گویند و شخصی که  
 موضعی و جای از گرفته باشند و جایی گاه دیگر با و داده باشند و هم سفینه  
 بکسر اول هر چیز غلیظ و سطر و بسته و سخت و محکم و مضبوط را گویند و جامه  
 هنگفت و گنده و سطر را خصوصاً لغت فارسی از برهان سقد و بضم اول  
 و سکون دوم با هر دو دال مهمله بمعنی اسپ لاغر کرده شده لغت عربی از  
 قاموس سقد و بضم اول و سکون دوم و فتح دال مهمله و آخر تا بصورت  
 با پرنده ایست سرخ رنگ که بزرگی گنجشک باشد و بفارسی آرام و آ

سفینه

سفینه

سفینه



و صراح و قاموس و تجنیس آن سفت بفتح سین مهمله و سکون فا و آخر  
 فوقانیه بمعنی بسیار نوشیدن شراب و آب و خزان و سیراب نشدن  
 از آن لغت عربی از منتخب و قاموس و نیز سفت با کسر قیر و تیره از  
 منتخب و هم سفت بفتح اول و کسر ووم بمعنی طعام بی برکت از منتخب  
 و نیز شقیب بفتح شین معجمه و کسر آن و سکون قاف و آخر بانی موحده  
 بمعنی زمین پست و جائی فرود آمدن میان دو کوه و بالک شکان کوه  
 و سوراخ در زمین و کوه که مرغان در آن آشیان کنند و هم شفت  
 بفتح شین معجمه و سکون فا و آخر فوقانیه بمعنی لب و خفیف الشفه بمعنی کم  
 سوال لغت عربی از منتخب و دیگر سفت بر وزن جفت بسین مهمله و فا و  
 تائمی فوتائیه بمعنی دوش که بعربی کتف باشد و صیغه ماضی از سفتن  
 که بمعنی سوراخ کردن است و بمعنی محکم و مضبوط و سخت نیز آمده و هر سوراخ  
 کوچک را گویند عموماً و سوراخ سوزن را خصوصاً و سفت بکسرین  
 مهمله و فا و آخر تائمی فوتائیه بمعنی سطر و غلیظ و هم محکم و مضبوط و دوش  
 آمده از برهان سقیم بفتح اول و سکون ووم و موحده مفتوحه و آخر تائمی  
 بصورت ها بمعنی بچه خر که ماده باشد لغت عربی از صراح و تجنیس آن

سفت

سفت

سفت

سفت

سفت

سفت

سفت

و فتح عین ممله با الف و ا ح س ه زه بمعنی کبوتر سبز گردن لغت عربی از  
 صراح و قاموس سفار بفتح اول و ف نامی مفتوحه با الف رسیده و آخر همزه  
 شتر ماده را گویند که شیر آن قطع شده باشد لغت عربی از قاموس  
 سفوار بفتح اول و سکون دوم و فتح وا و با الف و آ ضمیره بمعنی شتر  
 تیز رفتار لغت عربی از قاموس و صراح سفارت بضم اول و فتح دوم با  
 و ر امی ممله مفتوحه و ا ح س ه زه فو قانیه بمعنی کناسه و بالک میا نخی نمودن و  
 صلح کردن و پیغام نمودن بجائی و آسپنی یا چرمی که در بینی شتر کنند بجائی  
 و هانه اسپ لغت عربی از منتخب سفیر بفتح اول و کسر دوم بمعنی قاصد و  
 رسول و نامه آور لغت عربی از منتخب سفیح بفتح اول و سوم نون مشدود و آ  
 جیم تازی بمعنی شتر مرغ لغت عربی از حیوة الحیوان فصل سیدین جمله معفا  
 در لغت فارسی سفارشش معرب سپارشش که حاصل مصدر از سپردن  
 بضم اول است بمعنی سپردن کسی را بکسی اهتمام و تیمارومی کردن  
 و بالفظ کردن و نمودن مستعمل از غیاث و بهارجم فصل سیدین جمله با  
 قاف در لغت عربی سقب بالفتح شتر بچه نر و ستون خیمه و هر چیز  
 دراز و بفتحتین نزدیک شدن و منزل نزدیک لغت عربی از منتخب



و غیاث و نیز سری بحركات و حروف مذکور تیر که پیکان و پر بران <sup>نیشاند</sup>

باشند از تفاسل اللغات و هم سری کبسترین کله گو سفند که بعربی آنرا

راس الغنم و بفارسی خفته بضم جمیم فارسی بروزن شفقه گویند از تفاسل اللغات

و هم سری بحركات مذکور نام راگ چهارم از شش راگ موسیقی

لغت بها که از غیاث فصل سین مهمله مع طای مهمله لغت

عربی سطوت بفتح اول و سکون دوم بمعنی قهر و بمعنی سخت و سخت گفتر

و حمله بردن از منتخب و کشف فصل سین مهمله مع عین مهمله لغت

عربی سعو و نصمتین بمعنی نیک بخت شدن و ستارگان با سعادت و جمع سعید

بمعنی نیکبختان لغت عربی از صراح و منتخب سعید بروزن و حید نیکبخت

لغت عربی از منتخب سعال بفتح تین و کسر همزه بمعنی شتران دراز بالا از

قاموس سععی بالفتح گوشش کردن و کار و کسب کردن و دیدن و شتاب

کردن و رفتن و خراج و باج گرفتن لغت عربی از منتخب و قاموس فصل

سین مهمله با عین مهمله در لغت مرکب سعا و تمت بمعنی پر سعادت

لغت مرکب سعادت اثر آنکه اثر سعادت داشته باشد لغت مرکب فصل

سین مهمله با فا در لغت عربی سفا بضم اول و سکون دوم

و

سری

فوقانیه و بجای تون بای موحده یعنی ترم و گردن کشتی و نافرمانی سر فراری  
 کنایه از بلند جاهی و ذی عزتی و ذی اعتباری و دولتمندی باشد و بعضی  
 گردن کشتی و متکبری هم آمده است از برهان سرداری بروزن غنخاری  
 یعنی صاحب حکومت شدن سر اسپه گلی یعنی شوریده سر شدن است  
 چه اسپه یعنی شوریده آمده است و بعضی مضطرب و حیران هم گفته اند  
 از برهان **فصل سین مهمله مع رای مهمله در لغت شنسکیت سرد**  
 بفتح سین مهمله و سکون رای مهمله و فتح واد یعنی گوش که عبری آنرا **سین**  
 گویند لغت شنسکیت و تخنیس آن بفارسی **سرون** بفتح اول و ضم دوم شاخ  
 سر حیوان را گویند از غیاث و نفاس لغت فارسی **فصل سین مهمله با**  
**رای هندی در لغت اردو سمری کبیر اول و دوم رای هندی**  
 مکتور و یای معروف که آنرا بفارسی دیوانه و عبری نجون گویند لغت اردو  
 و تخنیس آن **سری** بفتح و آخر الف مقصوره در شب رفتن و هم بفتح  
 و تشدید تخانیته یعنی مهتر و سردار و مرد بزرگوار و جوئی خرد از نخب  
 و دیگر **سری** بفتح اول و کسر دوم و آخر تخانیته چیزی که از آهن سازند و  
 سراپ کشند تا از زخم امین باشد و بعضی سردار نیز آمده از بهار عجم

س

س

س



و سکون دوم و آخر موقوف بمعنی جاووز که بمعنی خار سفید است از برهان  
 سر سبز بفتح اول و سکون دوم کنایه از حیات و زندگی و تری و تازگی  
 و عیش و جوان صاحب دولت و کامگار و پادشاه باشد از برهان  
 و تجنیس آن سر شیر با ضافت و کسر سوم که شین معجم است و سکون تجنیس  
 و آخر رائی جمله که بهندی آنرا طائی گویند و عبرتی دوایه بضم وال جمله و  
 و او مفتوح بالف رسیده و یائی تحتانیه مفتوحه و آحت تا بصورت های گویند  
 سر باز بفتح و آخر رائی معجم مثل جان باز بمعنی آنکه سر خود را بسازد  
 و نیز بمعنی سر کشاد و بد بمعنی مبدل سر و از است که بود آمده است لغت  
 فارسی از بهار عجم و تجنیس آن سر بار آخر رائی جمله بمعنی بار اندک آنرا  
 بر سر بار بسیار گذارند و تازی علاوه گویند مثل سر و در و سر واره بود  
 از بهار عجم سر آفر از بروزن بر انداز بمعنی گردن شکن و بمعنی سر بلند  
 و صاحب عزت و اعتبار و دولت و بمعنی گردن کش و شکبر و نیز منديل زرد و  
 و غیر زرد و زری که بالائی معجم پوشند و هم بمعنی چالاک امر از سر انداختن  
 و هم فاعل آن از موند الفضلا و برهان سر یانی بروزن عربیانی لغت  
 ترسیان از موند الفضلا و تجنیس آن سر تابی بفتح اول و بجا تحتانی

تجنیس

سکون

تجنیس

و دیگر تجنیس شمر بفتح شین معجمه و تشدید راتی مهمله بمعنی بدی و بد لغت عربی  
 از منتخب و هم بالضم شمر بمعنی عجیب و چیز کمی که از آن کراهت آید  
 و شمر بفتح بمعنی ابلیس و بت و عجیب کردن و گستردن جامه و گوشت و  
 پیر نهادن با قناب تا خشک شود لغت عربی از منتخب و دیگر سر  
 بضم سین مهمله و سکون راتی مهمله لفظ معروف که به نغمه بکار آید  
 سر و اربال بفتح بمعنی افسرد که بتازی آن را صدید بصاد مهمله مکسور و سکون  
 نون و کسره و ال مهمله و سکون یاتی تحتانی و آخر دال مهمله موقوف گویند  
 که بمعنی مهر و شرف آمده سر و بفتح اول و آخر دال مهمله ضد گرم  
 و ناخوش و بیمزه و بی اصل مثل و عده سرد و گریه سرد از بهار عجم  
 تجنیس آن سر و بفتح بمعنی در زمشک اویم و ختن و زره بافتن و سوراخ  
 کردن و مسلسل گفتن و پی در پی و نیکو راندن سخن و پیای نگا بداشتن  
 روزه لغت عربی از منتخب و هم شمر و بشین معجمه و راتی مهمله و دال مهمله  
 بفتحتین و بضمین بمعنی رندگان و شارد و شرود هر دو جمع آن از منتخب  
 و هم سر و بفتح سین مهمله و زاتی معجمه مفتوحه و آخر دال ساکن بمعنی  
 لائق و سر و اربال صیغه مضارع از شاستن از برهان و هم سر و بفتح اول



و شدت حرارت و هم به تشدید بای موحد زمین بسیار گیا که درخت دران  
 نباشد و نام موضعی و طرز و طریق از منتخب سحر صفت اول و سکون و هم  
 و فتح حالت مهمله و آخر تا بصورت با معنی ستور چهرنده  
 لغت عربی از منتخب فصل سین مهمله مع راتی مهمله در لغت  
 مرکب سیر پسند معنی پسند کننده تخت و کنایه از شاه عالی و ماغ فصل  
 سین مهمله مع راتی مهمله در لغت فارسی سحر بالفتح ترجمه راس  
 و معنی بالای چیزی و جانب چیزی و اول چیزی چون سر نهفته و سر ماه و سر سال  
 و سردار و بزرگ قوم و سران جمع آن و معنی میل و خواهش و معنی پیشانی  
 نیز می آید لغت فارسی از بهار عجم و تجنیس آن سربکسر اول  
 و تشدید و هم معنی راز و آنچه که پوشیده شود و اندام زن و جماع و ابر  
 و نکاح و اول ماه یا وسط یا آخر ماه و اصل نیک زمین نیک و قعر  
 و میان چیزی و بهترین و برگزیده نسب و میان وادی و بهترین  
 جای دران و خط و کف دست لغت عربی از منتخب و بالضم سهر سهرست  
 در ری و معنی شادی و ناف و سره و موضع ناف لغت عربی از  
 و بالفتح و تشدید سهر سهر و نیک و نیک کننده لغت عربی از منتخب

و آخرتا بصورت با معنی دزدی کردن لغت عربی از منتخب و باصطلاح شعرا  
 نام علی بن صنعتی از فن شعر و دیگر **شرب** بضم سین مهمله و سکون ای مهمله و فتح  
 فا و آخرتا بصورت با نام زحمتی است در آدمی که بتازی آنرا سوال گویند  
 و این مقدمه و ق است لغت عربی از نوید الفضلا **شربه** بضم اول و سکون  
 و و م و فتح با ای موحده و آخرتا بصورت با معنی جماعت سپان ما بین نسبت تا  
 لغت عربی از قاموس تحبیس آن **شربه** بفتح اول و یا ای مشدود  
 مفتوحه و آخرتا بصورت با فوج و شکر از پنج کس تا سه صد و چهار  
 صد کس لغت عربی از منتخب و دیگر بضم و تشدید او یا  
**شربه** بضم سین کنیزکی که برای او خانه بسازند و از او متع گیرند منسوب  
 است بسرب الکسیر یعنی جماع و ضم سین از لغت نسبت است از **شرب**  
 و هم **شربه** بضم شین معجمه معنی مقدار یک خوردنی و  
 آشامیدنی از آب و جز آن و سرخی رو و نام موضعی است و بفتح  
 نیز آمده و بفتح **شربه** معنی یکبار آشامیدن و درخت خرما که از دانه  
 روید و هم بضم و فتح را **شربه** به مرد بسیار آشامنده و نیز بفتح سین  
**شربه** بسیار آشامیدن و حوض خورد و اگر داخل که او را سیراب و تشنگی

شرب

شرب

شرب

شرب

شرب

شرب

شرب



وحائى حطى با الف بمعنى شیر درنده و نام سگ است که آنرا گرگ هم گویند  
 لغت عربی از منتخب قاموس سرحانه بکسر اول و سکون دوم بمعنی  
 شیر پیشه لغت عربی از قاموس سربه بضم اول و سکون دوم و سوم  
 بائى موحده مفتوح بمعنی جماعت اسپان ما بین نسبت تاسی لغت عربی  
 از حیوة الحیوان سر و بفتح اول و ضم دوم بواو معروف و آخر مخزبه ملخ بضم  
 لغت عربی از قاموس و صراح سر و بفتح اول و سکون دوم و فتح واو و  
 آخر تا بصورت با بمعنی بچه ملخ که هنوز بر شکل کرم باشد لغت عربی از صراح  
 سرفه بضم اول و سکون دوم و فتح فاو آخر تا بصورت با بمعنی مور سفید  
 که زیر چو بها خانه سازند مانند زنبور لغت عربی از صراح و تجنیس آن شرفه  
 بضم شین معجم و سکون رائی مهمله بمعنی کنگره و شرفه المال ای گزیده ترین  
 مال از منتخب و یگر شرفه بفتح شین معجم و سکون رائی مهمله و فتح قاف آخر  
 تا بصورت با بمعنی جائی نشستن در آفتاب و جانب شرق و آفتاب  
 و قتیکه روشن شود و از شرق بر آید و هم بالضم شرفه بمعنی اندوه و  
 بفتح شین شرفه بمعنی نشانی که بدان نشان کنند بر گوشش گافته  
 لغت عربی از منتخب و هم سر قف بفتح سین مهمله و رائی مهمله مکسور و فتح قاف

شرفه  
 شرفه المال  
 شرفه

شرفه  
 شرفه  
 شرفه

بمعنی شتاب کننده و نام بحری از عروض که وزنش اینست مستفعلن  
 مستفعلن مفعولات لغت عربی از منتخب و غیاث سمر مطبختین و فتح میم  
 و آخر طائی مهمله بمعنی شتر طویل قامت لغت عربی از قاموس سمر و مط  
 بختین و فتح میم بمعنی شتر دراز قامت لغت عربی از قاموس سمر امط  
 بضم اول و فتح دوم و کس چهارم و آخر طائی مهمله بمعنی دراز سبک لغت عربی  
 از قاموس سمر نوت بضم اول و سکون ثانی و نون مضموم بود معروف  
 بمعنی باشه لغت عربی از قاموس سمر حال بکسر اول و سکون دوم و  
 سوم حائی حطی بمعنی گرگ لغت عربی از نتهی الارب سمر عوقه بضم اول  
 و سکون ثانی و عین مهمله مضموم بود معروف بمعنی کرک جامه خوار لغت  
 عربی از قاموس سمر کوک بضم اول و ثالث بمعنی شتر لاغر از قاموس  
 سمر آن بروزن رمان زنبورست بد لغت عربی از حیوة الحیوان سمر طان  
 بروزن فرمان بمعنی خرچنگ که بهندی کیگرا باشد لغت عربی از حیوة الحیوان  
 و نام برجست و ورست سوداوی و چون آن درم بزرگ شود بواسطه عرق  
 سرخ و سبز مشابه شود و پاهای خرچنگ و علتی است که در بند و شهابی  
 چارپا شود و تیز و بزرگ لقمه کننده لغت عربی از منتخب سمر جان بالکسر



سرر بمعنی کاواکی و بضم تین سرر تختها جمع سریر که بمعنی تخت است  
 و اطراف و ساقهای گیاه از منتخب و دیگر شش ر بفتح تین و شین و هر دورا  
 مهله بمعنی آتش پاره باز صراح و منتخب و دیگر شش ر بفتح بعد شین معجمه زاسی اول  
 منقوطه و دوم مهله بمعنی بزبال چشم نگرستین از غضب یا از تکبر و چپ و راست  
 نیزه زون و چشم رسانیدن کسی را و گردانیدن بسوی دست راست و تا  
 رسیان از چپ و راست و باز گونه تا فتن رسیان یعنی سر بالا تا بیدن چنانکه از  
 بالا تا فتنه بسوی شکم آید لغت عربی از منتخب و صراح سرور بضم تین بمعنی  
 شادی و اطراف گله لغت عربی از منتخب و صراح و رشیدی و تخنیش آن  
 شش و ر شین معجمه و حرکات مذکور جمع شش بمعنی بیدها و شرار تها لغت  
 عربی از قاموس و دیگر سر و بفتح سین مهله و واد و سکون هر دورا  
 خداوند مهتری و بزرگی از مصطلحات الشعر اسمر بر وزن سریر بمعنی  
 تخت و قرارگاه سر از گردن و ملک پادشاهی و نعمت و وسعت و عیش لغت  
 عربی از منتخب و تخنیش آن شش و شین معجمه بر وزن حصیر بمعنی بدو کنار دریا  
 و درختیست که در دریا روید و دیگر کبش شین معجمه و شدیدا می مهله اول بمعنی  
 و سخت بد لغت عربی از منتخب اسمر لیح بفتح اول و کسر دوم و آخر عین مهله

سر  
 سر  
 سر

سر  
 سر

سر

کردن و آشکارا کردن و بریدن و کشادن و دانستن و کشاده کردن چغیری را از  
 صراح و منتخب و دیگر شرح بفتح شین معجمه و آخر خای شخرب معنی  
 بیخ و ریشه و طرف برآمده از چغیری و اول جوانی و اول کار و تاج هر ساله  
 و تیغی که هنوز او را بند و دسته نکرده باشند و آب نداده باشند و هر  
 و مانند جوانان و جوان شدن و بر آمدن دندان شتر شراخ جمع آن  
 از منتخب و صراح و هم شرح بفتح شین معجمه و آخر حمیم عربی بمعنی جاس  
 روان شدن آب از سنگستان بزمین نرم و وادی است به مین و نامیم آ  
 و مانند گونه و انباز شدن و فراهم آوردن و دروغ گفتن و بیکدیگر چیدن  
 و ذخیره کردن خشته‌ها را و استوار بستن حنر لطمه و هم بفتح حین  
 شرح بمعنی کهکشان و فراخی وادی و شکان کمان و بند خمیه  
 و یک خایستور از خایه دیگر بزرگ تر شدن از منتخب و صراح لغت عز  
 و نیز شرح بضم سین مهله و سکون رای مهله و خای معجمه موقوف نکل  
 معروف که بازیش احمر خوانند شرح بضم اول و فتح دوم بهر سه مهله  
 جمع ستره که بمعنی ناف است و وضعی نزدیک مکه که در آنجا درختیست که زیر  
 آن هفتاد پیغمبر را ناف بریده اند و کبیر سین هم بدین معنی آمده و بفسیل آن بفتح حین

بیت

بیت

بیت

بیت



و آنرا نمانش گویند لغت عربی از منتخب نیز شراب بفتح شین معجمه و فتح رایی مهمله  
 بالف کشیده و آخر موحده بمعنی آشامیدن و خوردنی از مائعات و مائع چینر  
 رقیق را گویند مثل سرکه و روغن و شهد و غییره از منتخب لغت عربی سر و اح  
 بکسر اول و سکون دوم و فتح و ال مهمله بالف و آخر حای حطی بمعنی جانزم  
 که بروی گیاه روید و شتر ماده که بسیار پر گوشت و بزرگ باشد و  
 سر و احه بحركات مذکور بزبانی تا بصورت هانیز همین معنی دارد لغت عربی  
 از صراح سر یا ح بکسر اول و سکون دوم و فتح تخانی و آخر حای حطی  
 بمعنی ملخ و هر چندی در از لغت عربی از صراح و تخنیر آن سر تاج  
 بحركات مذکور بجای تخانیه تا می نوقانیه و بجای حای حطی بسم عربی بمعنی  
 گیسو پوش زنان از بهار عجم و غیاث لغت فارسی سمر ح بالفتح و حای  
 حطی بمعنی ستور چرنده و بچرا گذاشتن و چریدن و چراندن لغت عربی از  
 صراح و تخنیر آن بضم سین سرح بمعنی ناقه سریع رفتار و درختان بلند و هر  
 درختی که خار ندارد از صراح و نیز سرح بفتح سین مهمله و آخر بجم عربی  
 زین و بافتن زن مور او نیکو روشن از صراح و منتخب و دیگر شرح  
 بضم شین معجمه و سکون رایی مهمله و آخر حای حطی بمعنی پیدا کردن و بیان

تاج

تاج

تاج

و رقیق که بیشتر در مصر یافتند و اکابر و بزرگان آنجا بر سر بندند و آن بسیار  
 لطیف و گرانبایه باشد از برهان و هم شرت بکسر شین معجمه و کسر را  
 مهمله و آخر تائی ثناة فوقانیه معنی بدی و بد شدن از غیث و هم سر ب  
 بفتح سین مهمله و رائی مهمله و آخر بای موحده معنی گل و مجموع لغت شنسکیت  
 سر خوب بضم اول و سکون دوم و ضم حای حطی بوا و معروف و آخر  
 موحده معنی اسپ درازت لغت عربی از صراح سر خوب بضم اول  
 و سکون دوم و ضم عین مهمله و وا و معروف و آخر موحده معنی راسو که  
 بهندی آن را نیولا گویند و آن جانوری است معروف که مار را پاره پاره  
 میکند و ابن عرس و بنات عرس ابوالحکم و ابورافع و ابورقاد از کتیه های  
 اوست از قاموس نفائس سر آیت بر وزن حکایت معنی رفتن در شب  
 و گذشتن از چیزی بجزیره و در رفتن بچیزی لغت عربی از منتخب  
 سر آت بضم اول و فتح دوم و آخر تاج جمع سرة که معنی موضعی که از آن  
 ناف برزند لغت عربی از منتخب و تجنیس آن با کسر سرة آخر تا بصورت با  
 معنی تخم ملخ که هنوز بشکل کرم باشد لغت عربی از صراح دیگر سر اب  
 بفتح سین و آخر بای موحده آنچه در نیمروز گرما زمین شوره چون آب بنماید

نیت

سب

سب



اگر و ز نان و گله آهوان و مرغان خصوصاً مرغ سنگ خوار که جانور است  
 کوچک و غذایش سنگ است و جز آن و راه و دل و نفس لغت عربی  
 از منتخب و صراح و هم بفتح تین سرب آبیکه از مشک در آن شود و روان  
 و چکیدن آب و هم شرت بفتح شین معجمه و سکون راسی مهمله و آخر بای  
 بمعنی نعلین کهنه و هم بفتح تین شرت بمعنی سطبری پشت دست و شکافتن  
 آن از منتخب و هم شرب بکسر شین معجمه و سکون راسی مهمله و آخر بای  
 بمعنی آب و حصه از آب لغت عربی از منتخب و بفتح شرب بمعنی  
 آشامندگان جمع شارب و بهر سه حرکت بمعنی آشامیدن و خوردن  
 آب و مانند آن و بعضی گفته اند که بفتح مصدر است و بالضم و الکسر  
 شرب اسم مصدر است یعنی آشامیدن و خوردن و بفتح تین  
 شرب بمعنی حوضهای خورد و درختان که درختان از آن آب خورند  
 و سبز و تازه بمانند و بسیار خوردن آب لغت عربی از منتخب و هم سرب  
 بفتح سین مهمله و کسر راسی مهمله و آخر بای موحده بمعنی پوزه و افشوده و از هم  
 رفت باشد لغت عربی از برهان و هم شرب بفتح شین معجمه و سکون  
 راسی مهمله و آخر بای موحده جنبی باشد از کتان نازک

شرب  
 شرب  
 شرب  
 شرب

شرب  
 شرب  
 شرب  
 شرب

آمده لغت عربی از منتخب دیگر سدی بفتح اول و کسر دال مهمله و آخر تحتانی معروف  
 بمعنی سه عدد که تعداد معین است لغت حبشی دیگر سدی بضم سین و کسر دال  
 مهمله مشدده و آخری ای معروف لقب مروی دانشمند که بر سه مسجده کوفه  
 مسجدر زمان میفرودخت از منتخب و هم سدی بجرکات و حروف مذکور تخفیف  
 دال مهمله لغت اهل مدینه غوره خرما باشد و آنرا خلال نیز گویند از برهان  
 سین مهمله مع دال هندی دلغت انگریزی سدا نون مکسیرین  
 مهمله و فتح دال هندی و الف و نون غنه و و او مجهول و نون موقوف بمعنی نشین  
 لغت انگریزی فصل سین مهمله مع دال مهمله دلغت حبشی سدار قی بضم  
 اول دال مهمله با الف و رای مهمله موقوف و فوقانی مکسور و آخری ای تحتانی  
 مجهول بمعنی گریخت لغت حبشی فصل سین مهمله مع رای مهمله دلغت  
 عربی سیرع الحساب فتح اول بمعنی سرعت کننده و شتاب کننده بحساب اسمی  
 از اسماء بار تعالی جل جلاله و جل شانہ از منتخب سرب بر وزن چرب بابی  
 موحدہ بمعنی شتران سار چرندگان و راه و روش و سیسه مہر لغت عربی  
 از قاموس و در شمس اللغات بضم اول و رای مهمله و بابی فارسی است بمعنی  
 سیسه و خانه کفار آمده و چنیس آن سرب بالکسر بمعنی

سری  
 سری

ک

س



تشیب

لغت عربی از تشب نیز تشبب لفتح شین معجم حیم عربی آخر موحده بمعنی  
اندوگیشیدن و هلاکت شدن و هلاک کردن و اندوه گین کردن و مشغول کردن  
و بفتح حیم نیز آمده و استوار کردن شیشمه تشبب و حاجت و اندوه شدن  
خانه و مشک خشک که در و سنگریزه با حرکت دهند و شتران را بدان بخوانند  
و نام پدر قبیلہ ایست و مشک که نیمه اش بزند و نیمه دگرش دلو سازند و هم بفتح شین  
تشبب است و در برخی که بسبب مرض با فیال رسد و هم بضم شین تشبب سرچوب  
که راعی دلو را بدان آویزد لغت عربی از تشبب نیز تشبب شین معجم مفتوح و حائ  
حطی بمعنی لاغر از شمس اللغات و هم تشبب شین معجم مفتوح و حائی معجم بمعنی خون  
و بیگ کشیدن پستان شیر فرو دادن و هم بضم اول تشبب انچه بیک کشیدن  
پستان فرود آید از شیر وقت دوشیدن و بفتح شین تشبب قلعہ ایست از  
متخب و صراح و نیز شخت بفتح شین معجم و سکون حائی معجم و آخر تائی فوقانیه  
بمعنی لاغر و باریک شدن از متخب فصل سدن معلوم مع وال مهلمه در لغت عربی  
سدی بفتح اول و آخر الف مقصوره بصورت یا بمعنی شتر نچود گذاشته شده  
لغت عربی از قاموس و تحبیس آن سدی با بضم و الف و آخر الف بصورت یا  
بمعنی گذاشته و مهمل کرده شده و تا رجامه خلاف بود این لفظ مفرد و جمع هر دو

تشبب  
تشبب  
تشبب  
تشبب  
تشبب  
تشبب

سدی

از شمس اللغات سخت بروزن سخت بمعنی نخیل ازل و رزایل و مردم گرفته و پس  
 باشد و فراوان و بسیار و غایت و نهایت و چسپنده و درشت و تنگ و دشوار را  
 نیز گویند و بمعنی محکم هم هست که تقیض نرم و سست است و هم بمعنی کشید و وزن  
 کرد و سنجید هر سه صیغه ماضی نیز آمده و بدین معنی بضم اول نیز آمده انوری گوید  
 شعر در ترازوی همیش هرگز پوز حاصل روزگار هیچ سخت <sup>مصطلحات</sup> که از برهان و  
 الشعر و تجنیس آن سخت بجای حطی بالضم و بفتحین بمعنی حرام و کسب بد که موجب  
 تنگ عارض شود مثل کناسی و ربا خوارگی و رشوت لغت عربی از منتخب و هم بالفتح  
 سخت گوشت از استخوان جدا کردن از منتخب و هم سخت بضم اول و دوم خائنه  
 معجمه پنجم از شکم چار و ایرون آید لغت عربی از منتخب و هم بالفتح و تشدید بمعنی  
 دشوار و این لفظ در فارسی چنانکه مستعمل است در عربی نیز آمده لغت عربی  
 از منتخب و هم سحاب بفتح سین و سکون حائمی حطی و آخر با موحده کشید  
 بسیار آشامیدن لغت عربی از منتخب و نیز سحاب بضم سین جمله و حائمی  
 مضموم و آخر موحده مرادف سحاب که جمع سحاب است بمعنی ابر لغت عربی  
 از منتخب و هم سحاب بضم تین و حائمی معجمه و آخر بائمی موحده جمع سحاب که سحاب  
 بمعنی گردن بند اطفال که قرفل و مانند آن در و کنند و جواهر در و نباشد

سخت

سخت سخت

سحاب سحاب

سحاب



مثل چراغ سحری و سیم سحری و تخمیس آن سحری لضم و کسر مهمله و سکون خا  
معجمه و رای مهمله با تجمانی معروف بمعنی افسوس داشتن و افسوس لغت عربی  
از شمس اللغات و نیز شجر سحری لفتح شین معجمه و جیم عربی مفتوح و کسر رای مهمله  
و یای معروف نگین عقیق را گویند که بجرم آن تمثال شجره و غیره باشد فصل  
سین مهمله مع خای معجمه در لغت عربی سخی بروزن فامعنی جو انمرد  
و شهرت بمصر لغت عربی از منتخب و تخمیس آن سخی بروزن جفا بجای حطی معنی جزئی  
برنامه چند لغت عربی از منتخب نیز نام جانوسیت که از خفاس گویند لغت عربی از حیوة  
و دیگر سخی بروزن بیامعنی گیاهی است خاردار که زنبور عسل آنرا خور و لغت  
عربی از منتخب سخی بروزن غنی بجه شتر لغت عربی از قاموس و بمعنی جو انمرد  
از منتخب و تخمیس آن سخی بجای حطی معنی بیل گل را از زمین کشیدن لغت عربی  
از منتخب و دیگر سخی بسین مهمله مفتوح و جیم عربی مشدد و مکسور و آخرای می معروف  
که بفارسی آنرا اشخار گویند از نفالس لغت اردو و هم سخی بسین مهمله مفتوح و جیم  
فارسی مکسور مشدد و آخرای می معروف در هندی تقریر پدروغ و شی بی امیر  
را گویند فصل سین مهمله مع خای معجمه در لغت فارسی سخنگو معنی  
شاعر از بهار معجم سخن آرای معنی شاعر و هم نشی کامل را گویند

سحری

شجر سحری

سخی

سخی

سخی

سخی

سخی

آنرا خفاش گویند لغت عربی از حیوة الحیوان **سحوف** بفتح سین مهمله و ضم حاء  
 حطی مع واو ساکن و آخر فا یعنی بز و شتر ماده که پیش از آن برداشته باشند  
 لغت عربی از منتخب و صراح **سحله** بضم اول و فتح دوم و لام مفتوحه و تاء ی فوقانی  
 بصورت با معنی خرگوش که مادر را گذاشته باشد و هنگامی که با مادر باشد آنرا  
 خرثق بکسر حاء ی مجمه و سکون راء ی فرشت و کسر نون و آخر قاف می گویند از  
 نفائس و حیوة الحیوان تخنیر آن **سحله** بفتح اول و سکون حاء ی مجمه معنی بره و  
 بز غاله نواده لغت عربی از منتخب و صراح **سحیل** بفتح اول و سکون دوم و فتح  
 موحده نام وادی و دودی معتین و مشک و سوسمار ضخیم از صراح لغت عربی و  
 آن **سحیل** بکسر سین مهمله و تشدید حیم عربی مکسور و سکون یاء ی تحتانی و آخر لام  
 معرب سنگ گل و **سحیل** که در قرآن شریف آمده است سنگریزه چند بودند  
 از گل که با آتش دوزخ پخته شده بودند و اسما گروهی که بر سر کعبه آمدند  
 بر آن مکتوب بودند لغت عربی از صراح و منتخب و تخفیف حیم و فتح اول **سحیل**  
 یعنی ناقه پستان دراز لغت عربی از صراح **فصل سین مهمله مع حاء**  
 حطی در لغت مرکب **سحاب** کرم معنی ابرخش و کنایه از طبیعت ذی جود  
 لغت مرکب **سحری** لغت حین و راء ی مهمله مکسور چیز نیک نسبت بسحر داشته باشد

سحله

سحیل

سحیل

سحیل



ستار را گویند و بفارسی ستازن زیرا که ستا مخفف ستاره است و ستاره  
 سرود و وطنور را گویند نظامی گویند شعر ستازن بر آورد بانگ سرود و  
 سرودی نو آئین از صدر و در از بهار عجم و برهان **فصل سیدین جمله باجم** در لغت عربی  
 سبحا بفتح سین جمله و سکون جیم و فتح حای حطی بالف رسیده و آخره زه بمعنی شتر ماده  
 در از پشت لغت عربی از قاموس سجاد و بروزن اسناد بمعنی بسیار سجده کنند  
 لغت عربی از غیث و لقب خاص جناب علی ابن الحسین علیه الصلوٰة والسلام  
 و تجنیس آن شجاد و بفتح شین معجم و فتح حای حطی بالف رسیده و آخر ذال معجم  
 تیز کننده شمشیر و کار و الحاح کننده در سوال که عوام آنرا شحات بجای می ذال معجم  
 ثنائی مثلثه گویند لغت عربی از منتخب سجع بفتح سین جمله و ضم جیم عربی و سکون واو  
 معروف بمعنی کبوتر صد کننده مشتق از سجع که بفتح اول سکون جیم و آخر عین جمله  
 بمعنی در رنگ کردن کبوتر و قمری و آواز کردن شتر ماده و سخن با قافیه گفتن و سخن  
 با قافیه آمده است لغت عربی از منتخب قاموس **فصل سیدین جمله باجم** عربی در لغت  
 سجع بجران بفتح سین جمله و جیم عربی مفتوح بانون ساکن و دوم جیم عربی نیز مفتوح و را  
 جمله بالف آخر نون موقوف بمعنی سپس که بندی آنرا چون گویند لغت حبشی **فصل**  
 سین جمله باجمی حطی در لغت عربی سحاة بفتح سین بمعنی شب پره که بعرب

آخر نگراوده فصل سین جمله با تائی فوقانی در لغت حبشی سستی بکسر اول و ثانی  
 مشد و کسور و آخر تحتانی معروف زن حبشیه و تجنیس آن شنی بفتح شین معجم و کسر نو  
 و آخر تحتانی معروف بمعنی نختی لغت حبشی و دیگر سبی اسین جمله مفتوح و بائی مو  
 و آخر تحتانی بمعنی اسیر کردن و اسیر کرده شده لغت عربی از منتخب هم سنی سین جمله  
 مفتوح و سکون نون و آخریائی مشد و بمعنی بلند و روشن و تابان لغت عربی از منتخب  
 و هم سنی بکسر سین جمله و نون کسور و آخریائی معروف بمعنی خوان طلا و نقره و مس  
 و برنج و غیره که آنرا سیننی بکسر سین و سکون تحتانی و کسر نون تحتانی معروف نیز  
 گویند و آن محققان است و بمعنی هم آهن هم گفته اند لغت فارسی از برهان و سنی  
 بفتح اول و ثانی و سکون تحتانی بمعنی آهن و فولاد است از برهان و ضم اول و کسر  
 مشد و سستی طریقه معروف و نام نوعی از ماهی در مولتان و گوشت آن نجایت  
 میشود از برهان و دیگر سبی بفتح اول و دوم بائی فارسی کسور مخفف سپید باشد  
 که عربی بیاض گویند و بکسر اول هم باشد از برهان و نیز سستی بفتح سین جمله و ثنائه فو  
 کسوره بیات تحتانی معروف بمعنی فولاد و آهن نوعی از نیزه و سنان هم هست و برهان  
 سندی زنی را گویند که خود را با شوهر خود که مرده باشد در آتش اندازد و بسوزاند از  
 برهان فصل سین جمله با تا ثنائه فوقانی در لغت رود سنار باز با صلاح سندی نواز

شنی

سبی  
سنی

سنی

سنی

سنی

سبی  
ستی



و سرخی که در چشم پیدا میشود و نام اسپ نیکو در عرب لغت عربی از منتخب و هم  
 سیل بفتح سین مهمله و سکون یای تخانیه یعنی آب بسیار که روان باشد  
 روان شدن آب و خون و جز آن لغت عربی از منتخب دیگر شبل بکسر شین  
 و بای موحده مکسور یعنی بچه شیر که شکار تو اند کرد و اشبال و شبال جمع آن لغت  
 عربی از منتخب و صراح و دیگر تجنیس آن سیل بفتح سین مهمله و بای فارسی  
 مفتوح سم شتر و ناخن فیل را گویند از برهان و نیز سیل بضم سین مهمله و با  
 موحده مضموم جمع سبیل یعنی راه از صراح و هم ششل بشین معجمه مفتوح و سکون  
 ثنائة فوقانیه یعنی درشت لغت عربی از صراح فصل سین مهمله مع فوقانیه  
 و لغت فارسی سترک بضم تین و آخر کاف فارسی موقوف مردم بغایت بزرگ چشمه و قوا  
 هیکل و درشت را گویند و ستیزنده کار و تند و خشناک را نیز گفته اند و مردم لحوج و بی  
 را نیز می گویند و بفتح اول و کسر اول هم آمده است لغت فارسی برهان و تجنیس آن سترک  
 بفتح سین مهمله و سکون بای موحده و فتح زای معجمه آخر کاف عربی مصغر سبزر باشد  
 و معنی صراشرا ب هم هست و نام مرغی است سبزرنگ سخنی آینه خسته و باجی هم دارد و آن  
 را عبری سقراق گویند و بعضی گویند سبزرک پرنده ایست که او را عله گویند لغت فارسی  
 از برهان و دیگر سترک بفتح سین مهمله و کون قانیه آخر کاف عربی نام مقایست برضای

سیل

شبل

سیل

سیل

شبل

سترک

سترک

با تاسی شناه فوقانیه در لغت عربی ستار العیوب پوشنده عیبها و یکی از  
 اسامی جناب باری تعالی عز اسمه ستار بروزن زر تا بمعنی بسیار پوشنده و نامی  
 از نامهای تحتالی لغت عربی از منتخب و تجنیس آن کبسه اول و تخفیف فوقانی  
 بمعنی پرده و نام کوهی است و نام جاتی است لغت عربی از منتخب دیگر بسیار  
 بسیار موحده بروزن ستار بمعنی میلی که از آن عمق جراحتها معلوم کنند و آنرا بسیار  
 نیز گویند لغت عربی از منتخب و هم ستار بروزن و قار ساز لیت معروف و آنرا  
 سه تار و ستاره نیز گویند و مستخف آن از مصطلحات الشعر او بهار عجم و نیز  
 بسیار بیای تحتانی مشد و بروزن عیار بمعنی بسیار کفینده لغت عربی و نیز سنا  
 بضم سین مهمل و فتح نون پیشه و ریکه بفارسی آن رازرگر گویند از نفاس بسیار  
 بکسرین مهمل و تحتانیه منقوحه جانور لیت معروف که آنرا بفارسی شغال و عربی  
 سر حوب گویند لغت اردو از نفاس و سپار بروزن حمار صیغه امر از سپردن هم  
 ستار بروزن چهار نفع شین معجمه و دوم نون بمعنی عار و عیب و کار شنیع لغت  
 عربی از منتخب و هم بسیار بیای تحتانی روز شنبه را گویند از منتخب لغت عربی  
 بفتح تین بمعنی عقاب و آن مرغی است شکاری سیاه رنگ لغت عربی از قاموس  
 و تجنیس آن سبل بسین مهمل منقوح و بای موحده بمعنی باران و خوشه و آنرا شب

ستا

سبا

ستا

ستار  
سبا

سبا

ستا

سبا

سبا



و هم شستن بفتح شین معجمه و تائی ثناة مفتوحه در لغت زنده و پازند معنی شهر باشد  
 لغت فارسی از برهان و هم شستن بکسر شین معجمه و یائی تخانیه ساکن و آخزون مخفف  
 بنشین که امر بنشستن باشد از برهان فصل سیدین جمله مع بای فارسی در لغت مرکب  
 سپهر مرتبت مثل مرتبه آسمان تائی تمثیلی چکر منظر معنی نظرگاه آسمان کنایه از  
 زمین لغت مرکب فصل سیدین جمله مع بای فارسی در لغت فارسی سپهر افروز  
 معنی روشن کننده آسمان و کنایه از خورشید خاوری سپاس بر وزن قیاس  
 بمعنی حمد و شکر نعمت باشد و معنی قبول و منت چنانکه گویند سپاس دارم و منت  
 پذیرم و معنی لطف و شفقت و مرحمت نیز آمده از برهان و تجنیس آن شناس  
 بشین معجمه مفتوح امر از شناختن سلسلس بضم تین و آخر شین منقوطة کرمی باشد که در  
 جاهای و سرهای مردم پیدا میشود و بندی آنرا چون گویند لغت فارسی از کشف  
 و غیبات و تجنیس آن سلسلس بکسر سین جمله و فتح بای فارسی و آخر سین جمله معنی  
 پس و پسترو بعد لغت فارسی از برهان و سراج و دیگر سلسلس بکسر سین جمله و سکون  
 تخانیه معروف و آخر سین جمله موقوف بمعنی سر لغت شنسکیت فصل سیدین جمله  
 مع بای فارسی در لغت بنگله سپه و الا بکسر اول و فتح بای فارسی و سوم رای جمله  
 ساکن و فتح و او بالف و آخر لام مفتوحه معنی جار و بکش لغت بنگله فصل سیدین جمله

شستن

شستن

شناس

سپس

سین

لغت عربی از حیوة الحیوان فصل سیدین جمله مع بای موحد در لغت عرب

سبکسین بفتح هـ و سیدین جمله و ضم بای موحد کنایه از اسپ تیز و و هر که مشابهت

با و داشته باشد از بهار عجم فصل سیدین جمله مع بای موحد در لغت فارسی سبک

کنایه از فروماگی لغت فارسی از بهار عجم فصل سیدین جمله مع بای موحد در لغت

انگریزی سسین بفتح سیدین جمله و سکون بای موحد و نون موقوف بمعنی هفت عدد

انگریزی و تجنیس آن سسین بفتح سیدین جمله و نون مفتوح بمعنی شتران تیز و و روش

و طریق لغت عربی از منتخب دیگر سسین بضم سیدین سنت لغت عربی از منتخب هم سسین

بفتح شین معجم و سکون ثناء فوقانی بمعنی بافتن و درشت انگشتان نیز درشت

و سخت شدن دست لغت عربی از منتخب نیز سسین بفتح عیب و زشتی و عیب کردن

و با کسر شین حرفیست از حروف بیجا که عددش سه صد باشد لغت عربی از منتخب

و دیگر سسین بکسر سیدین جمله و سکون بای تحتانیه حرف معروف و معرب جل که شهر

معروف و نام جناب سالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و اعدادش حساب برو

هردو مساویست یعنی شصت اندوز بر بضم سیدین حرف اول سهای تجمی است

و سوائی آن حرف که در تلفظ می آید بینه است و بینه بفتح و کسر یا تحتانیه میشود

بمعنی حجت و روشن آشکارا و هر چه در اسماء تجمی سوا آن حرف تلفظ آید از منتخب

سنن

سنتین

سینین

سینین

سینین



از غیثات دیگر شیر بکشیدین معجمه و یای مجهول معنی اسد که در زده است و نیز شیر  
 بکشیدین معجمه و یای معروف که بعربی لبین بفتحین و بهندی دوده گویند و هم سپهر  
 سین مهمله و ضم بابی فارسی و آخرای مهمله امر از سپردن لغت فارسی از برهان  
 دیگر سپهر بکشیدین مهمله و فتح بابی فارسی و آخرای مهمله یعنی جاروب لغت سنگله  
 و هم سپهر بفتح سین مهمله و بابی موحده ساکن و آخرای معجمه نگ است معروف  
 که بعربی آنرا اخضر گویند و دیگر ستر بفتح سین مهمله و یای ثنائة مشد و مفتوحه و آخر  
 رای مهمله یعنی هتفا که تعدا معروف است لغت اردو سبا به بفتح سین مهمله و ثنائة  
 بابی موحده مفتوحه انگشتی که قریب از انگشت است چون در عربی سب با بفتح  
 و شنام باشد در ایام جاهلیت در عرب رسم بود که چون کسی را دشنام دادندی  
 بجانب خصم باین انگشت اشاره می کردند و بهین جهت این را سبا به گویند و  
 کسانی که سبا به را بضم خوانند خطا است و اهل سلام سبا به را انگشت شهادت  
 و سبجه بضم میم و فتح سین مهمله و کسر بابی موحده مشدده و حاتی مهمله خوانند لغت  
 عربی از کشف و مؤید غیثات و تجنیس آن شبانه بفتح شین معجمه و بابی موحده مفتوحه  
 یعنی معروف سباعی بر وزن رباعی یعنی هفتم و شیر بزرگ و دراز لغت عربی  
 از حیوة الحیوان سبیط بفتحین و طای مهمله مفتوح مرغی است دراز گرد

شیر  
 سپهر  
 ستر  
 سب  
 سبانه

که از ابدست نیز گویند و آن مسافتی است از سرناخن خضر تا سرناخن ترا<sup>بگشت</sup>  
 که بهندی آنرا باشت نامند و نام شمردی الجوشن علیه اللعنه و العذاب که قاتل  
 امام همام جناب باعبدالله الحسین علیه علی آباءه الف الف تحیه و السلام بوده  
 لغت عربی از کشف و صراح و منتخب هم بالفصح و تشدید بای موحده مفتوحه آخر  
 رای مهمله نام مبارک امام حسن سلام الله علیه بیای فارسی مشدد زبان سیرانی<sup>شسته</sup>  
 نیز همین معنی و معنی خوب نیک است از برهان بدین معنی تخفیف موحده نیز آمده  
 لغت عربی از ففتح و هم شتر ففتح شین معجمه و سکون ثنائة فوقانی و آخر است  
 مهمله نام مردیست و بمعنی کناره و گوشه و طرف هر چیز از برهان و ففتح شین<sup>شسته</sup>  
 بریده شدن و بر گشتگی پلک چشم از بالا پایین یا شکافتن پلک زیرین یا فرو<sup>هشتم</sup>  
 پلک بالا و نام قلعه ایست بایران و میان گنجه و نوعی است از تصرف عروص  
 به بحر هرج که بدان تصرف رکن مفاغیلین را فاعلن سازند و هم شتر<sup>شسته</sup> ضمین<sup>حیث</sup>  
 معروف لغت عربی از برهان و مدار و دیگر ششیر کبیر شین معجمه و بای معروف و  
 معجمه موقوف بمعنی چوب سیاه که از ان سازه زرد و بعضی گفته اند که آن بنوس است و ناحیه<sup>است</sup>  
 باذربایجان لغت عربی از منتخب و دیگر سپیر کبیرین مهمله و فتح یای تخانی در عربی بمعنی  
 عادتها و خصلتها این جمع سیرت است و علم تواریخ و بیان احوال گذشتگان



و سالوسی و ساختگی باشد لغت فارسی از برهان دیگر تجنیس شدند بر وزن  
 قند نشین مجمه منقار مرغان لغت فارسی از برهان سبب نفتح اول و سکون بانه  
 موحد و آخر رایی مهمله معنی شیر بیش لغت عربی از قاموس و تجنیس آن سبب  
 بکسر اول و سکون بانه موحد و رایی مهمله موقوف معنی دشمنی کردن و  
 دشنام دادن و دیگر سبب نفتح سین مهمله و بانه موحد ساکن میل بجراحت و جز  
 آن فرود بردن تا غور آن معلوم شود و آرزو نمودن شکل و صورت و جمال و  
 رنگ اصل چسب و بدین چهار معنی بکسر نیز آمده لغت عربی از منتخب و دیگر  
 سبب نفتح اول و سکون ثناة فوقانیه و آخر رایی مهمله معنی پوشیدن بالکسر  
 سبب معنی پرده و پوشش و استار و ستور جمع آن و معنی خوف و حیا لغت عربی  
 از منتخب و نفتحین سبب معنی سپر که بعربی آنرا حنه گویند و دیگر سبب بکسر سین مهمله  
 و یا بی مجهول و آخر رایی مهمله ضد گرسنه باشد و نیز وزن نیست معین مختلف  
 بلا و و نیز سبب معنی معروف سبب معنی گیاهی است زشت بو که بعربی آنرا ثوم خوانند  
 و بهندی لهسن لغت فارسی از موند الفضلا و هم سبب نفتح اول و سکون یا  
 تخانیه و آخر رایی مهمله معنی دوال حرم و رفتن و راندن و سیور جمع آن لغت  
 عربی از منتخب و دیگر سبب بکسر نشین مجمه و سکون موحد و آخر رایی مهمله معنی

تجنیس

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب





و تشدید تائی فوقانیه سبزه معروف که آنرا در فارسی شود و در هندی سوگوتو  
 از منتخب و دیگر شبث بکشین و سکون موحده و آخر تائی مثلثه مره است  
 شبث بالفتح چنگ رزون و آو یختن از چیزی و بالفتح و کسر بای موحده  
 چنگ زنده و بفتحین شبث عنکبوت و کرمیت که پانها بسیار دارد و نام  
 مرویست لغت عربی از منتخب و دیگر شبث بکشین معجزه و تخانیه معروف و آ  
 تائی مثلثه نام پیغمبری علی بنیما و آله و علیه السلام و دیگر سبب تین بهر دو با  
 موحده رسن و هر چه بدگیر پوسته شود و پیوند خوشی و با صطلاح عروضیان  
 یک حرف تحریک یک ساکن را سبب یند لغت عربی از رشیدی و دیگر شنب  
 بفتح شین معجزه و سکون نون و بای موحده موقوف بمعنی گنبد باشد ازین است  
 که گنبدی که سلطان آذربایجان ساخت بود او را شنب غازان نامد یعنی گنبد غازان  
 لغت فارسی از برهان و دیگر بفتحین شنب تیزی و خوش آبی دندان لغت عربی  
 از شمس اللغات سبدر بوزن اب بمعنی موسی اندک و اندک هر چیز لغت عربی  
 از منتخب و جنیس آن سبدر بسکون بای موحده موثر اشیدن لغت عربی از  
 منتخب و دیگر سید بوزن و ید بمعنی گرگ و شیر درنده و سختی و بلا و دیگر بضم  
 اول و فتح موحده سبدر زهار و جامه که حوض ابدان به بندند تا آب

شبث  
شبث

شبث  
شبث

سبب

شنب

شنب

سبب

سید

سبب

و او ساکن و آخر خای معجزه موقوف جمع شیخ بمعنی خواجگان پیران لغت عرب  
 از نمود الفضلا سبجان بروزن برهان بمعنی پاکی کردن و بساکی خواندن خدا را  
 لغت  
 عربی از منتخب و تخنیس آن سبجان بفتح سین مهمله و سکون یای تحتانیه هر  
 بزرگ در شام و نهر است و دیگر در بصره که آنرا ساحین نیز گویند لغت عربی از  
 منتخب و دیگر سبجان جمع سنج بمعنی معروف از سنجیدن محل بکسر اول و  
 بای موحد و سکون حای حطی زن فریه و شتر و سوسمار فریه لغت عربی از  
 سببت بفتح آسایش روزگار و روز شنبه و نوعی از زمار شتر و موی کشاده با گرد  
 و سترون موی سر و گردن زدن و عبادت کردن یهودان روز شنبه و تخنیس آن  
 سببت بکسر چهره های گاو و باغت کرده برای کفش و علین و دیگر سببت باضم  
 گیاهی است مانند خطمی و بفتح نیز آمده لغت عربی از منتخب و دیگر سببت بفتح شین  
 و بای موحد مفتوح و آخر موحد بمعنی گاو پیر از صراح و دیگر سببت بفتح شین  
 و نون مفتوح و آخر موحد خوبی و تیزی دندان از منتخب و دیگر سببت بفتح سین مهمله و یا  
 مجهول و آخر موحد بخشش و احسان موی دوم اسپ در وان شدن آب شتاب  
 رفتن  
 چار پا و دیگر بکسر و دوم تحتانی سبب میوه ایست معروف و رفتن گاه  
 آب و جوی است در خوارزم و بصره و دیگر سببت بکسر شین معجزه و کسر موحد

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب



از منتخب سائیدن بر وزن خائیدن بمعنی و مک که بفتح و ال و سکون میم  
 و کاف در آخر عربی گویند و در سبک پسننا بکسر بائی فارسی و تحتانیه معروف  
 مستعمل لغت فارسی از نفائس فصل سیدین جمله با الف در لغت اردو سائ  
 بر وزن ذات بمعنی هفت و تجنیس آن سائ بسین جمله و تائی فرشت بمعنی  
 خوابیدن و خواب کردن لغت فارسی از برهان و دیگر شاب بفتح  
 شین معجمه و موحده موقوف بمعنی مرد جوان لغت عربی از منتخب و هم سائ  
 بسین جمله و آخر تائی ثناة فوقانیه بمعنی خفه کردن چنانکه بمبید و لغت عربی  
 از منتخب هم شائ بشین معجمه و آخر تائی ثناة بمعنی بز لغت عربی از منتخب  
 فصل سیدین جمله مع بائی موحده در لغت عربی سبوح بفتح اول و تشدید بائی  
 موحده بمعنی ثنا کننده و اسپ نیک دونده و نام اسپ است لغت عربی  
 از منتخب و بالضم و التشدید بمعنی بسیار پاک و نامیست از نامهای حقیقا  
 جل شأنه لغت عربی از منتخب و تجنیس آن سنوح بضم اول و دوم نون مضموم  
 و آخر خائی حطی بمعنی سوئی راست و سوئی چپ در آمدن صید لغت عربی  
 از منتخب و دیگر سنوخ بحركات مذکور و آخر خائی معجمه بمعنی پائی برجائی شدن  
 در علم لغت عربی از منتخب و هم شیوخ بضم شین معجمه و یائی ثناة تحتانیه مضموم

سائ  
 شاب  
 سائ  
 شائ

سنوح

سنوخ

شیوخ

بروزن خاطر معنی اسپ گام دور دور نهند و حمد کننده لغت عربی از  
 صراح سادی بروزن هادی معنی شتر بخود گذاشته شده لغت عربی از  
 قاموس رشیدی و در منتخب مرادف سادسین آمده و تخنیش آن شاد  
 بشین معجم معنی معروف ساسعی بروزن داعی و الی بر قومی و کاری و  
 باجستان و آنکه کاری بر کسی افکند و سخن چین و عیب جوئی و رئیس یهود  
 و نصاری لغت عربی از منتخب فصل سیدین جمله بالهف در لغت فارسی  
 سالاریند معنی افسریند و کنایه از سپه سالاریند ساز بروزن ساز کبک  
 می نوازند مانند چنگ و عود و بر بربط و تنبور و قیچک و قانون امثال آن سازان  
 سفر و استعداد و ساختگی کارها و رونق مهم را گویند و معنی ساز کاری و امر به ساز  
 و تحمل باشد و معنی سلاح جنگ از خود و خفتان و زره و چار آئینه و مانند آن هم  
 هست و ضیافت و مهمانی را هم گویند و معنی مکر و حیل و خدع و فریب هم آمده است  
 و معنی مثل و مانند و تشبیه و نظیر باشد و فائده را هم میگویند از برهان لغت فارسی  
 سامان بروزن شادان قرار و در خور و اندازه و نیز معنی ده و قصه و محله آید  
 لغت فارسی از مصطلحات و هم معنی نظام از بهار عجم و دهنی است به رسته  
 و محله است با صفهان و نام مردیست که ملوک سامانیه بدان منسوب اند



ساکن بروزن لاکن ضد متحرک و آهسته و سکونت لغت عربی از شمس اللغات  
 سئوال بالضم و فتح همزه یعنی خواستن لغت عربی از منتخب و تجنیس آن  
 سئوال بروزن قوال ماه عید الفطر و دومی بمر و لغت عربی از منتخب ساوه و فتح

سئوال

اول الف و دال مشدده مفتوح و آخر بالبصورت بالمعنی ماده شتر کلان سال لغت  
 عربی از قاموس و تجنیس آن ساوه بروزن ماده تخفیف دال مهمله یعنی بی

ساده

و بی ریش و مردم بی اندیشه و نادان و بی تکلف و مجرد و بزرگ قوم و نیز بمعنی  
 خالص و ریزه زر و نام بهارزی و نام شهری و درختی و دواتی از ملک و سندان  
 لغت فارسی از شمس اللغات ساومه لفتح اول و میم مفتوح و بالبصورت

با اسپه که برفتار مانن نشود لغت عربی از شتهی الارب ساری  
 بروزن قاری در رونن بهمه اجزای چیزهای لغت عربی از منتخب و تجنیس

ساری

آن ساری بحروف و حرکات مذکور قسمی از لباس که زنان بنگالیه میپوشند  
 و در برهان نام شهر لیسیت از مازندران نزدیک آمل و نام پرنده لیسیت

سیاه و حال دار که آنرا سار هم گویند و لباس اهل کن هم هست که زنان آنجا  
 یک سر آن را بطریق فوطه و لنگی بر بکنند و سر دیگر آنرا مانند مقنعه و روپاک

بر سر اندازند لغت فارسی و در حیوة الحیوان بمعنی شیر همیشه آمده ساطی

باشد و دندان کفاییدن شتر و تیغ که هنوز بند و دسته نکرده باشد و آب داده لغت  
 عربی از صراح سائر کبسه تائی فوقانی و راسی مهله ساکن بمعنی پوشنده و هم اسم  
 از اسمائی باری تعالی شان لغت عربی از منتخب تجنیس آن سائر کبسه همزه و سکون  
 را بمعنی باقی و جمیع بمعنی سیر کننده لغت عربی از منتخب ساء و رفتح سین مهله با  
 و کسر و ال مهله و راسی مهله در آخر بمعنی شتر که چشم او از شدت گرما خیره شده باشد  
 لغت عربی از قاموس و در صراح بمعنی اسیریمه آنکه باک ندارد از چیزی و هم بمعنی  
 بیغم و خیره چشم آمده لغت عربی سا حط کبسه خای معجزه و سکون طای بی  
 بمعنی چشم گیرنده لغت عربی از صراح تجنیس آن سا حط کبسه خای حطی آخر  
 طای بی نقطه بمعنی گلو برنده لغت عربی از صراح منتخب ساطع بروزن قاطع  
 بمعنی بلند و بیالارفتن و بالارونده و در میدان صج صادق لغت عربی از  
 ساء یوط بفتح اول ضم بای موحده و آخر طائی مهله جانور سیت بحری لغت  
 عربی از حیوة الحیوان ساق بروزن طاق بمعنی ساق پاونه و خرت و کبوتر لغت  
 عربی از مؤید الفضل و تجنیس آن شاق بشین معجمه بمعنی دشوار و رنج آورنده  
 و مرد رنج کشنده از شمس اللغات سالم بروزن عالم بمعنی رهنده از آفت  
 و عیب و نام مرد می و پوست میان بینی و چشم لغت عربی از منتخب

ح

حک

حک



## باب سین مهمله

فصل سین مهمله با الف در لغت عربی سامع بفتح اول و کسر سوم بمعنی شنوند  
 و نام جناب باری عز اسم لغت عربی از کشف بسیار بکسر بای می مو صده و فتح تحت  
 با الف رسیده و هزه در آخر بمعنی شتران بسیار لغت عربی از قاموس سالب  
 بفتح اول و سوم لام مکسور و آخر بای می مو صده ناقه که بچه نام تمام افکنند  
 لغت عربی از صراح ساوات جمع سید و سید بمعنی پیشوا و مهتر لغت عربی  
 از کشف و تجنیس آن شاداب بشین معجم و آخر بای می مو صده بوزن نایاب  
 بمعنی سیراب پر آب تر و تازه لغت فارسی از برهان ساجد بوزن جاجد  
 بمعنی سجده کننده لغت عربی از منتخب ساجد بوزن واحد بمعنی بازوی مردم  
 و بال مرغ لغت عربی از صراح و سواد جمع آن ساکت بکسر کاف تازی بمعنی  
 سکوت کننده و سکوت بمعنی خاموش شدن لغت عربی از منتخب سارج  
 بکسر راتی مهمله و سکون حائمی حطی بمعنی ستور چرخنده لغت عربی و تجنیس آن  
 شارح بشین معجم و آخر حائمی حطی بمعنی نگاهبان ز راحت از مرغان مجازا  
 بمعنی معروف یعنی شرح کننده لغت عربی از منتخب و دیگر شارح بکسر  
 راتی مهمله و آخر خائمی معجم بمعنی جوان نو و اول کار و بچه شتر که زاوه یکسال

تیسر و اب

تساج  
تساج

لغت مرکب فصل زامی معجم مع یامی تحتانی در لغت فارسی زیرک

بکسر اول سکون تحتانی و فتح زامی مهمل و آخر کاف عربی بمعنی هوشیار و دانالغت

فارسی از شمس زین بر وزن دین انچه بر اسپ نهند و بعربی سرج گویند لغت

فارسی از غیث و بهار عجم و مخفف ازین و نیز تخفیف زینت لغت عربی از غیث

و بمعنی آب نذک از کشف و تجنیس آن زین نفتح زامی مهمل لغت بهاکها بمعنی شب

دیگر زین نفتح زامی معجم و سکون بائی موحده در عربی بمعنی لکزدون شتر و دفع

کردن لغت عربی از کشف و دیگر رتن نفتح زامی مهمل و تائی فوتانی

منقوح و آخر نون ساکن در شنسکیرت بمعنی جواهر و مردم چشم زیرکی

بیامی مصدری بمعنی هوشیاری و دانائی لغت فارسی از غیث **فصل**

زامی فارسی مع الف در لغت فارسی تراژ خاتی لفظ اول

بهر و زامی فارسی بمعنی گیا بهیست بسیار خار که شتر آن را هر چند

نخاید نتواند فرو برد از غایت بدفرگی و بمعنی هرزه و بیفایده مجازست

و بلفظ خائیدن مستعمل پس تراژ خامی بمعنی بهوده گوئی استعمال یافته لغت

از بهار عجم **فصل** زامی فارسی مع واو در لغت فارسی زولیده بمعنی درهم و سیم و ستر

و بمعنی آب باران چکیده از سقف لغت فارسی از کشف و لیده و موکسیکه موها سر و پریشان

زین  
زین  
زین



چون قطرن که بعربی آزا مقط گونید و اغلب که بمعنی اول نیز ماخوذ باشد

ن

از زدن لغت فارسی از بهار جم و تخنسیل آن رن بفتح ر می مهمله بمعنی میدان

جنگ و این لغت اردو است زرخندان بفتح تین و سکون خای معجمه و فتح

دال خرنون ترجمه ذوق دل و نیز بلورین از صفات او است و سبب سیمین گوئی سفید

و گوئی بلور و آب معلق و چاه گرداب و شامه ترنج و لیموی گرد و بالمش روح و جان

از تشبیهات اولغت فارسی از بهار جم فصل زای معجمه مع های بهوز در لغت

عربی زهر امر بفتح اول و سکون ثانی و ر می مهمله مفتوحه بمعنی زن سفید رو

و در خشنده رو و ماده گاو وحشی و لقب جناب سیده النساء حضرت فاطمه صلوات الله

علیها لغت عربی از منتخب رسید زهدم بوزن هدم بمعنی چرخ و بچه باز و ناک

اسپی است لغت عربی از کشف فصل زای معجمه مع های بهوز در لغت

مرکب زهره عذار صفت رخسار روشن و کنایه از رخسار معشوق زهره منتظر

زن خوب صورت و کنایه از لولی بازاری لغت مرکب زهره اثر صفت نعمه

خوش لغت مرکب فصل ای معجمه مع یای تحسانی در لغت عربی زهره ز

نیمه بمعنی کله شتران لغت عربی از قاموس فصل ای معجمه مع یای

تختی در لغت مرکب زیادتی کبک اول و فتح دال مهمله و کسر قاف بمعنی یاد سرد و قرون

حیوان لغت عربی از منتخب و بالضم ر ح معجمی نیزه لغت عربی از کشف و  
 منتخب ز ماح بفتح اول و آح بر حیم طائر لیسیت که گوشت آن  
 سم قاتل است لغت عربی از قاموس فصل زامی معجم معجم  
 و لغت مرکب زمان پرور پرورش کننده زمانه و نام باری تعالی  
 عز اسمه زمانه افر و ز رونق بخشنده زمانه و کنایه از شمس لغت  
 مرکب زمان افر و ز روشن کننده زمانه و کنایه از شمس و نام  
 رقاصه که بر کار متولف بر رتبه یگی معجم ز گذشته لغت مرکب فصل  
 زامی معجم مع نون و لغت عربی ز نبور بروزن تنبور قسم گسست  
 معروف که بغایت گزنده میباشد لغت عربی از منتخب و حیوة الحیوان ز نام  
 بروزن مضامیر جمع زنبور لغت عربی از حیوة الحیوان و تخنیس آن نامیر  
 بهر دو نون جمع ز نار است و سنگریزه ها و نام جانی و نام زمینی لغت  
 عربی از منتخب ز ند سبیل بروزن سلسبیل معنی فیل بزرگ لغت عربی از  
 رشیدی فصل زامی معجم مع نون و لغت فارسی از مطلق فردی  
 از افراد اُنات خواه منکوحه باشد خواه غیر منکوحه غایتش معنی اول باضافت عمل میشود  
 چنانچه گویند زن فلانی و امر به زدن زنده چون بهم زدن چیزیکه زنش بران واقع شود



دهنده آن دارو نیست که بچکانرا دهند و طائرست از طیور آبی لغت عربی  
از کشف فصل ز امی معجم مع لام در لغت عربی ز لال بر وزن محال آب  
روشن و خوشگوار و کر میکه در برف پیدا شود لغت عربی از غیاث و بالفتح

ز لال

زالال معنی جن های زمین لغت عربی از کشف و منتخب فصل ز امی معجم  
با میم در لغت عربی ز معج الما ر بفتح اول و سکون ثانی و ضم میم عربی  
سکون لام و فتح میم با الف آخر سطره طائرست مایه خوار برابر کبوتر لغت عربی

از حیوة الحیوان ز معج بالفتح و میم عربی موقوف معنی پر کردن لغت عربی  
از کشف و منتخبین ز معج ششم گرفتن لغت عربی از کشف و بالضم و تشدید میم

ز معج

مفتوح ز معج مرغیست که بفارسی آنرا دو برادر خوانند زیرا که چون از گرفتن  
شکار عاجز شود از برادر خود اعانت طلبد لغت عربی از منتخب و حیوة الحیوان

ز معج

و تجنیس آن ز معج بضم ز امی معجم و تشدید میم مفتوح و آخر حای حطی معنی  
مرد کوتاه و زبون و ناکس و فرومایه و زشت رو لغت عربی از کشف دیگر ز معج

ز معج

بفتح ز امی معجم و سکون میم و آخر حای معجم موقوف معنی بلند شدن  
و کبر کردن و بلند بینی شدن لغت عربی از منتخب و کشف دیگر ز معج

بفتح ز امی موهله و سکون میم و آخر حای حطی معنی نیزه زدن و کلد زدن

از بهار عجم زرد نیز کلمه صفت دست باذل لغت فارسی زرد و زرد سیکه کار و ختن

تار طلا و نقره و ستاره و غیره کند لغت فارسی زرد تراش معنی زرد رنگت فارسی زرد <sup>گش</sup>

کنایه از آنکه تار طلا و نقره دراز نماید و صاحب برهان کنایه مذکور بطور معنی ذکر کرده

فارسی زرد پاش بالفتح و بامی فارسی بمعنی سخی و صاحب بخشش و صفت دست <sup>است</sup>

لغت فارسی زردین چیزیکه روشن و تابنده باشد و نیز مرغیست کوهی لغت فاک

زردی نسبت به زرد داشته و خیریکه از زرد یافته باشد لغت فارسی فصل زردی <sup>معجم</sup>

با عین جهلم در لغت عربی زعل بفتح اول و سکون عین بمعنی گرم سگین و تخنيس آن

زعل بسکون عین معجم کبابه ریختن و انداختن و شیر دادن مادر طفل را لغت

عربی از منتخب فصل زردی معجم با عین معجم در لغت عربی زعلول

بضم اول و سکون ثانی و ضم لام بمعنی بچه کبوتر لغت عربی از حیوة الحيوان

و تخنيس آن زعلول بضم اول و سکون عین هممله و ضم لام بواو معروف

آخر لام موقوف بمعنی کودکان چست و مرد چست و سبک لغت عربی

از کشف زخبتم بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحد و آخر فوقانی

جانور است مشابه بموش لغت عربی از منتهی الارب فصل زردی معجم با قاف

لغت عربی زرقم بالفتح و تشدید قاف مفتوح بمعنی پرورنده بچم و خورش

عین

زعلول



رزق

گوید رزق معرب حیره است و صاحب دستور گویند باشد خورد لغت عربی از حیوانه الحيوان  
 و دروغ و مکرو و ریا و نفاق لغت عربی از غیث و تخمیس آن رزق نفع را می مهمل  
 روزی دادن و با کسر روزی و مرسوم و باران و آنچه بدان نفع گرفته شود لغت  
 عربی از منتخب زرار یق جمع رزق که معنی با بالا گذشت زریل بر وزن کفیل معنی  
 گوسفند لغت عربی از صحاح جوهری فصل زامی مجهم بارامی جمله در لغت مرکب  
 زرشار معنی نشان کننده زر و کنایه از رنگ طلائی لغت مرکب فصل زامی مجهم بارامی  
 مهمل در لغت فارسی زرشما چیزی همچو زر روشن و تابنده و صفت زرخ معشوق لغت  
 فارسی زرشما چشمیکه در آن آینه ش طلا باشد لغت فارسی زرانند و در خیر که نظام  
 زر بود و باطن چینی دیگر چون سفید زر اندود و فرش راند و لغت فارسی از بهار هم  
 زرد برون فرد زنگیست معروف که عبری اصغر گویند لغت فارسی و عبری فرو بردن  
 لقمه و خفه کردن زره بافتن و در سید بگرداختن حلقه های زره لغت عربی از رشید  
 و بفتحین زرد تخمیس آن معنی زره گرا از رشیدی زرشید معنی دوست دارنده زر  
 و کنایه از مرد مکار لغت فارسی زرد و از معنی مالدار لغت فارسی از بهار هم زرشما  
 چیزیکه از تارها ساخته باشند و طره از تار که بردستار نهند لغت فارسی از بهار هم زرشما  
 بالفح معنی زرانند و ده از کشف لغت فارسی زرشما عاثریکه نقشها از دوران کرده

زر

و او با گاو صحرائی جفت شد از آن زرافه پیدا کرد و اکثر آن ر بلاد حبشه یافته شود و بعضی  
 گویند از حیوانات مختلف پیدا شود بدین سبب که در ایام گرم در صحاری حبشه چون مجمع حیوانات  
 بسیار بر بالای آب یک موضع اتفاق می افتد از یک قسم ماده نرهای مختلف جفت شوند  
 و آبها مختلف شده بچگونگی صورت پیدا کرد و زرافه همان قسم است و جا حظ گفته این  
 غلط فهمی مردم است که قائل به عجیب خلق و تکوین الهی نه شوند و وجود زرافه بنفسه مثل دیگر  
 حیوانات است و شاید این قول آنست که نر آنرا با ماده اش اگر جفت دهند همین صورت  
 بچم پیدا آرد و در قدیم معنی بوقلمون است و در فرسنگ معنی تیغ نیز است و جامه است  
 لطیف همه فرس زرافه اندازد و بوقلمون هم معنی جامه هفت رنگ محل فرس مستعمل است  
 از مویذ الفضل و در شمس اللغات بدون پانیز آمده زراف لغت عز ز ر ز و ر بوزن <sup>مشکور</sup>  
 مرغیست که آنرا بفارسی گویند ششین معجمه و آن نوعی از خشک است لغت عربی از متخین  
 زرق بالفتح بجز راق زدن یعنی بنیزه کوتاهه و پس انداختن شتر پالان را و گسرنانند <sup>خشن</sup>  
 مرغ و گردیدن چشم چنان که سفیدی او ظاهر شود و چکانیدن دار و بجائی و نابینا  
 شدن و بالضم کبود چشمان و نابینایان و ریگ توده پا و سنان پانیزه و پیکانها  
 تیر و آب با صا و باز سفید و بفتحین کبود چشم شدن و کبودی چشم و صاف شدن آب  
 و بخرآن و بالضم و تشدید را مرغیست شکاری و صاحب صحاح جوهری و صحاح



نفتح اول و ضم هر دو عضو معروف و معنی روزمره نیز آمده لغت فارسی از برهان  
 و رشیدی فصل زائمی معجم مع خامی معجمه در لغت عربی زخارف نفتح  
 اول کسر زائمی مهمله معنی کشتیها و زخارف دنیا آرائش آن زخارف المله  
 راه رودهای آن و زخارف الارض گنایهای رنگارنگ نیز معنی پرزده با چون گس  
 که بر آب باشند لغت عربی از منتخب فصل زائمی معجمه با و ال مهمله در لغت فارسی زردن <sup>نفتح</sup>  
 بمعنی معروف که عربی آن ضرب باشد و این مصدر متعدی است گاهی لازم نیز آید چون  
 بوزدن بمعنی بو بر آمدن و بر چیزی زدن بمعنی رسیدن و رسانیدن لغت فارسی  
 از بهار معجم فصل زائمی معجمه مع زائمی مهمله در لغت عربی زرباب بوزن ستراب  
 قسمی از طوطی که مانند انسان گویشود لغت عربی از حیوة الحیوان زرافه ضم اول  
 و ال مهمله بی تشدید حیوانی است که در نواحی مصر میاشد و بفارسی آنرا شتر گاؤ پلنگ گویند  
 چه گردنش گردن شتر مانند است و شمشیرم گاؤ و رنگش برنگ پلنگ و معنی گروه  
 نیز است و نفتح اول و تشدید زائمی مهمله هم آمده از منتخب و در تاریخ ابن خلکان از  
 محمد بن عبد الله العتبی البصری که شاعر مشهور عرب است نقل کرده که زرافه نفتح زا و ضم  
 و ابه لیت مشهور که متولد شده از سه حیوان ناقه صحرائی و گاؤ صحرائی و پلنگ و فنیکه  
 از پلنگ بز ناقه صحرائی می افتد پس میان ناقه و پلنگ بچه متولد شود پس اگر آن بچه ترا

دیگر زانی برای مجمه و کسرون معنی زنا کننده و آواز کننده لغت عربی از کشف منتخب

باب زانی مجمه

فصل زانی مجمه بالف لغت عربی ز امور بروزن مامور از قسم ماهی است  
 که بسیار کوچک بود لغت عربی از حیوة الحیوان تراغ بروزن باغ بمعنی کلاغ کوچک  
 که اندک سفیدی دارد و بمعنی گوشه کمان و نام قولی از موسیقی و بمعنی زاج که جوهر است  
 کافی شبیه به لغت عربی از زبان و منتخب تجنیس آن تراغ برای مهمله بمعنی مرغزار و صحرا  
 و دامن کوهی را نیز گویند که بجانب صحرا باشد و این فارسی است از بهار عجم زالف  
 بروزن خائف بمعنی زن نادرست و شیشه لغت عربی از قاموس زانی بروزن ساق  
 بمعنی مرغ لغت عربی از حیوة الحیوان و تجنیس آن زانی به برای مهمله بمعنی فسونگر  
 لغت عربی از منتخب زبده بضم اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله خلاصه هر چه  
 و روغن تازه لغت عربی از حیوة الحیوان و تجنیس آن زنده بسکون نون ضمه  
 لغت فارسی دیگر تجنیس زنده بفتح زانی مهمله و سکون نون و فتح دال مهمله  
 نوعی از افزارد و دیگران که بدان چوب تراشیده هموار کنند و این مشت بافتح نیز  
 گویند و هم گویا هی است از مؤنذ الفضل و شمس اللغات زبا به بضم اول و فتح هر دو با  
 موش صحرائی لغت عربی از حیوة الحیوان فصل زانی مجمه با موحد لغت فارسی

زانی

راغ

زانی

زنده

زنده



شدن و افزون کردن لغت عربی از منتخب و دیگر زید بکسر زای معجم و تختانی  
 منقوح به دال مهمله مضارع از زیستن نیز زنده مضارع از زدن زید تختانی  
 منقوح مضارع از زید و بیای معروف ماضی آن و نیز زنده بکسر را مهمله و نون  
 ساکن و آخر دال مهمله موقوف بمعنی منگری که انکار او از امور شرعیه نبر می باشد  
 نه از جهل و بالفتح بمعنی بودن و زودیدن و بمعنی خوشبختی باشد و بمعنی گرو و خاشاک  
 و تراشیده چوب که از زنده کشیدن فرو میریزد لغت فارسی از غیثات و نیز زنده بکسر  
 تخلص شاعر است اردو گو **فصل رانی هندی با الف در لغت حبشی طرائفی بالفتح**  
 و سکون ثا و کسر نون و بیای معروف بمعنی بزین لغت حبشی و تجنیس آن به رانی مهمله  
 رانی لفظ هندی بمعنی زن راجه دیگر تجنیس رانی لفظ فارسی صیغه واحد حاضر  
 مضارع از راندن و اکثر بالفاظ مرکب می آید چون حکمرانی و ظلم رانی دیگر تجنیس رانی  
 بکسر با فارسی دست افراز چرم دوزان که چرم را از آن صاف کنند و بپزند و آنرا بقار  
 نشکرده بکسر نون سکون شین معجم و کسر کاف عربی و سکون رانی مهمله و فتح دال  
 مهمله و در عربی شفره نفتح شین معجم و سکون فاء فتح رانی مهمله و آخر تا بصورت ها  
 گویند دیگر رانی بکسر عزه و بیای معروف لفظ اردو بمعنی خوردن دیگر رانی بحركات  
 مذکور در عربی بمعنی بیننده دیگر رانی بیای مکسور لفظ عربی معنیش با لاجیری آریند

زید  
 زنده زید  
 زنده

زنده

رانی رانی  
 رانی

رانی رانی  
 رانی

تختانی بمعنی همگی و تازگی و بالفتح مع التثنیه بمعنی سیراب لغت عربی از کشف فصل اول

مهمله بابایمی تختانی در لغت مرکب ریجان عذار لفظ اول بفتح و سکون یایمی

تختانی بمعنی فرزند و روزی و برگ کشت و گیاهی است خوشبو که آنرا سپهر عم گویند

و نیز گیاهی خوشبوتر است گفته اند و همه گلها را نیز و لفظ دیگر بکسر عین مهمله بمعنی فسار

و خطایش بهر دو جانب نشان فسار بر روی ستور و طعاهایمی که برایمی بنا کرد

و ختنه کردن هر چیزیکه نو بهم رسانده شود به نزنند و در اینجا هر دو لفظ یک جمله شده کتا

از رخسار است لغت مرکب از کشف و منتخب ریجان اول و له خطاب از و غه یایمی نه تو

لغت مرکب فصل اولی مهمله بابایمی تختانی در لغت انگریزی از کشف اول و سکون

ثانی و آخر دال هندی موقوف بمعنی سودن لغت انگریزی و تخنیش آن از بدین بفتح زایمی

معجمه و سکون موصد و آخر دال مهمله بمعنی اندک دادن و مسکه خورانیند و ماست در

جنبانیدن تا مسکه آن بر آید و کف کردن درین جزآن و بالضم بمعنی سرشیر

و کف دهان شتر و بختین کف آب و سیم و زر و کف دهان شتر و دیگر از بدین بفتح زایمی معجمه

و سکون نون و آخر دال مهمله بمعنی بند و بست و چوب بالا نین یا آهن تش زن

وزنده سنگی چون یرین حتماق و زناد و از ناد جمع آن و نیز زنده شهر است به نجارا

و دیگر از بدین بفتح زایمی معجمه و سکون تختانی و آخر دال مهمله نام مرد است و بمعنی افزون



رسوم معنی گو سفندان لاغر لغت عربی از منتخب رهدون بفتح اول و سکون ثانی  
 و ضم دال مهمله و و او معروف بانون موقوف جانور است برابر عصفور که در کلمه  
 بسیار باشد لغت عربی از حیوة الحیوان **فصل** ای مهمله به پای هوز در لغت فارسی  
 رهمبر روزن افسر معنی پیشوا و مقتدر لغت فارسی رهمبری معنی رهنمائی کردن بر  
 برون لغت فارسی **فصل** ای مهمله بیای تحتانی در لغت عربی ریاست  
 بروزن سیاست سر دار و مهتر لغت عربی از منتخب ریحان بفتح اول و سکون  
 ثانی معنی گل و نام خطی معروف لغت عربی ریاضت بکسر اول و فتح ضاد معجمه  
 تائی قرشت معنی رام کردن تو سن را و رنج کشیدن لغت عربی از منتخب تبال  
 با کسر و سکون همزه و فتح بای موحده معنی گرگ و شیر درنده و مردود لیر و تجنیس آن  
 ریبال بروزن قیبال کنایه از اسپ شتر و هر حیوانی که تندر و باشد از برهان  
 دیگر ریبال بکسر ای مهمله و سکون بای موحده و فتح تحتانی شیر درنده و مردود  
 و اریل جمع آن لغت عربی از کشف و منتخب ریبال وزن یکل معنی شتر ماده فرغت  
 از قاموس رهمبر وزن نسیم معنی آهوی سفید خالص لغت عربی از منتخب رهم  
 بالفتح و یای ساکن بچه آهولغت عربی از نتهی الارب و تجنیس آن همین حرکات هم  
 در زبان انگریزی گو سفندر گویند لغت انگریزی ریسان بالضم و تشدید

ریبال  
 ریبال

ریبال

روقی

بیای تخیانی مجهول معنی گوزن خواهد زد لغت حبشی و تخنیس آن رو فی معنی روید  
 صیغه مخاطب از مصدر رو و فتن لغت فارسی از شمس اللغات فصل رائی جمله  
 مع واو در لغت بنگله رو پشی بضم اول و دوم معروف و ضم بائی فارسی و کسرتین  
 معروف معنی تصویر و شبیه لغت بنگله رو پسر بضم اول و واو معروف و با فارسی  
 مکتسور و آخر رائی جمله ساکن معنی چهره لغت بنگله فصل رائی جمله مع واو در  
 اردو و با بضم اول و واو مجهول و نون با الف مصدر است در اردو معنی گرسین و  
 تخنیس آن رو یا بیای تخیانی و الف صیغه ماضی معنی گریه کرد دیگر رو یا بفتحین و  
 و تشدید یا خاص لفظ اردوئی معنی اکثر بزبان اناث جاری معنی طریق و روش دیگر  
 رو یا بضم اول و واو معروف و بائی فارسی معنی سیم و نقره دیگر رو یا بضم و سکو  
 بنه که بالائی و او مکتوب و یا با الف معنی خواب دیدن آنچه در خواب بیند و زبانی گرفتن  
 لغت عراز شمس اللغات فصل رائی جمله به با هوز در لغت عربی است نطق اول و کسرت  
 و یائی معروف و آخر شین معنی شتر ماده بسیار شیر لغت عربی از قاموس رشوش نطق  
 اول سکون با هوز و شین معجم و واو معروف جمع آن یعنی شتر ماده با بسیار شیر دار لغت  
 از قاموس صلاح رهوق بر وزن لعوق معنی شتر ماده اصیل نرم عنان لغت عربی  
 از قاموس لهوک بر وزن سلوک معنی بزغاله فریه لغت عربی از قاموس لهوم بر وزن

رو یا رو یا

رو یا رو یا



روشنی و آب شمشیر و آب رود و آب می و خوبی چسبندی لغت فارسی از شمس اللغات  
 و بهار عجم روان لغتین معنی راه رفتن باشد و فی الحال و زود هم هست مانع  
 و جاری را نیز گویند و معنی روح و جان و نفس ناطقه و معنی محل جان که دل باشد و  
 گویند که مراد از روان نفس ناطقه است و از جان روح حیوانی لغت فارسی از برهان  
 روشن بفتح اول سکون ثانی و فتح شین معجمه لفظ مرکب است و معنی چهره است و نشن که کلمه  
 نسبت است از عالم گلشن لهذا معنی ظاهر و آشکارا مستعمل میشود و جرم گوکب لغت فارسی از بهار عجم  
 روز افزون معنی چیزی که هر روز بفرزاید و ترقی کند چون طالع روز افزون و  
 حسن روز افزون لغت فارسی از بهار عجم روزه معنی صوم و آن مساک کردن است مفضل  
 مثل کل و شرب غیره از طلوع صبح تا غروب آفتاب لغت فارسی از بهار عجم روشنی آینه  
 نسبتی به چیزی با رونق و منور که نسبت بروشنی دارد و تجنیس آن و سپی بر وزن  
 دوستی معنی زن بدکار و فاحشه از برهان لغت فارسی روسی بضم اول و او معروف  
 و یا نسبتی چیزی و شخصیکه نسبت بکک و سداشته باشد و نام پهلووانی طورانی و نیز نا  
 جام یعنی پیاده شراب آوند شراب و نوعی از جامه ایست لغت فارسی از شمس اللغات  
 فصل از معجمه مع و او در لغت حبشی روسی بضم اول و ثانی معروف و کسر و تحت مجهول  
 معنی گوز زدی لغت حبشی روسی بضم اول و دوم معروف و فاموقوف و کسر فوقا

از آفتاب لغت فارسی روزه دار بضم اول و ثانی معروف و پاهای مخفی و دال  
 جمله و رانی جمله موقوف بمعنی روزه دارنده لغت فارسی روزه بضم اول و ثانی مجهول و آخر  
 زای مجمه ترجمه یوم که مقابل شب است و آن مدت از طلوع آفتاب است تا غروب  
 و اطلاق این لفظ بحسب استعمال اصطلاحات بر معانی متعدده است و صفات چندین  
 روز روشن و روز تاریک سیه روز و دیرینه روز و امر روز و دیر روز و آشفتمه روز و غیره  
 از بهر اجماع و بالفتح از نمودن از کشف اللغات و تخمین آن روز بفتح زای مجمه اول و آخر رانی  
 جمله زیارت کردن میان سینه یا بالائی سینه یا جانیکه استخوانها سینه همدگر رسیده اند  
 و شاخ خرما که برگ بر نیاروده باشد و عقل بدین معنی بضم نیز آمده و زیارت کنندگان جمع  
 و مفرد آمده لغت عربی از فتح و کشف و بالضم یعنی روز بمعنی دروغ و شرک هر چه آنرا غیر  
 پرستند و غیر باطل و عید بانصاری و یهود و زرتشتی قوم و بدین معنی بفتح نیز آمده و مجلس سرود  
 و قوت توانائی و بدین معنی مشترک است میان فارسی عربی و نه هر سیت که در جمله میر  
 و رانی و عقل خوبی و لذت طعام و نرمی و پاکیزگی و صفائی جامه و نام پسر ضحاک  
 که بلده زور بنا کرده اوست و میل کنندگان و کج شدگان جمع از زور و بخت زور میل  
 کردن و کج شدن بیک جانب نگرستن از دو سر سینه سپ کی بیرون کی درون  
 آمدن لغت عربی از فتح و رونق بفتح اول و سکون ثانی و فتح نون سکون قاف بمعنی

روز

روز

روز



آمده و این لفظ با کثر مصاد و ترکیب یافته چون رنگ باختن و رنگ شکستن و رنگ  
گسیختن و رنگ بزرگ شدن و رنگ آوردن و حصه آن باعث طول است لغت  
فارسی از بهر عجم رنگا رنگ بالحاق الف کثرت پذیریکه الوان مختلف داشته باشد  
لغت فارسی رنگین بر وزن سنگین بزیادتی یا و نون نسبت پذیریکه نسبت به رنگ  
دارد و بچند وجه استعمال یافته چون گل رنگین و طبع رنگین و رنگین و غیره لغت فارسی  
و در شمس معنی قوس قرمز نوشته فصل رومی جمله مع و او در لغت عربی روم  
بضم اول و ثانی معروف و آخر عجزه معنی گو سفند ماده شاخ و در لغت عربی روم  
بفتح اول و سکون ثانی و فتح ذال مجمه و لام و آخر بامی هوز بمعنی گو سپندان خورد  
لغت عربی از حیوة الحیوان رومیان بفتح اول و سکون ثانی و کسر مو حده و یا  
تحتانی با الف و آخر نون مابسی باشد سرخ رنگ و صغره مشهور است لغت عربی  
از حیوة الحیوان و تخمیس آن در اردو رومیان بضم رومی جمله مع و او مجهول کسر تا  
هندی آخر نون عجمه معنی ناهنا مستعمل شده لغت اردو رومی روم ملکیت معروف  
و یاد آن برای نسبت آمده یعنی شخصی پذیریکه بروم نسبت دارد امی از اینجا باشد لغت عربی  
مهملم مع و او در لغت مرکب روح پرور بضم اول و او معروف و حامی حلی  
موقوف و فتح بامی فارسی و او ثانی مفتوح و آخر رومی جمله معنی پرورش کننده روح و کتانه

رومیان

واستوار و مرد آهسته و آرمیده و هم بمعنی موش خانگی لغت عربی از منتخب فصل

رامی جمله با کاف تازی و در لغت حبشی رگی بفتح اول و کسر ثانی و آخر یای مجهول

بمعنی برد لغت حبشی فصل رامی جمله با میم در لغت عربی ر مخار بفتح اول و سکون

ثانی و فتح خانی معجم و آخر همزه بمعنی گوسفند بسیار خوار لغت عربی از قاموس مدار <sup>بفتح</sup>

اول و سکون ثانی و فتح دال جمله و آخر همزه بمعنی شتر مرغ لغت عربی از قاموس و بالکسر <sup>مدار</sup>

بمعنی خاک تر لغت عربی از کشف ر مکه بضم اول بمعنی اشتر سیاه و سرخ رنگ لغت عربی از

حیوة الحیوان و بفتحین ر مکه ما دیان لغت عربی از کشف و رسکا و رماک هر دو جمع <sup>آن</sup>

لغت عربی از کشف ر مد بفتحین چشم در و پیدا کردن و بر اشفتن چشم لغت عربی از <sup>کشف</sup>

و بفتح اول کسر میم ر مد آب متغیر شده و بالضم ر مد در ویش شدن لغت عربی از <sup>کشف</sup>

و هم بمعنی پشه زنتهی الارب فصل رامی جمله با میم در لغت اردو <sup>بفتح</sup>

زینی که در آن دابه باشد لغت اردو فصل رامی جمله بانون در لغت فارسی <sup>سے</sup>

بفتح اول سکون کاف فارسی و فتح دال جمله و آخر رامی جمله موقوف خریکه رنگ اشتم باشد لغت فارسی

ر بخور بر وزن گنجور بمعنی در نصی و صاحب رنج لغت فارسی از کشف رنگ آمیز <sup>محدوده</sup>

و کسیم به تختانی مجهول آخر زای معجم بمعنی آمیزنده رنگ کنایه از نقاش لغت فارسی از <sup>سے</sup>

رنگ تر حبه لون و بمعنی طرح و انداز و طور هم آمده و رنگ ادن و رنگ کردن بمعنی <sup>حسله</sup>

رمد

رکبه

رمد رمد



فصل ای هجله باقاف در لغت مرکب رقص منظر بفتح اول و سکون ثانی  
و فتح میم و سکون نون و فتح ظایمی معجمه بمعنی جامی نظر رقص کنایه از تعلیم خانه که در آن  
رقص آموزند لغت مرکب قم سا ز بفتح تین و سکون میم و آخر زایمی معجمه بمعنی حرف  
درست کننده و کنایه از انگشتان دست راست لغت مرکب فصل ای هجله باکا

تازی در لغت عربی رکاب بکسر اول بمعنی شتران سواری و چیزیکه بر زمین بنزد  
تا پائی در آن نهند لغت عربی از منتخب و لضم و تشدید بمعنی سواران رکاب بر زمین

مصباح جمع آن و جنس آن رکانت بفتح اول و ثانی و فتح نون آخر تا فوقانی بمعنی  
آرمیدن و نام پهلو نیست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله کشتی گرفته بود و گریسته بود

مسلمان شده لغت عربی از رشیدی و بمعنی سیاه که در آن بهشت پهلو باشد لغت عربی

از کشف رکبات بضم اول و سکون ثانی و فتح بایمی موحده و آخر تائی قرشت

معنی زانو یا لغت عربی از منتخب رکبه بالضم مفرد آن بمعنی زانو لغت عربی از

رکیک بفتح اول و یا معروف بمعنی سست و ضعیف و آنکه بر اهل خانه خود خیرت

لغت عربی از منتخب کن بفتح اول و سکون ثانی بمعنی موش خانگی از حیوانه حیوان

و بالضم کن بمعنی خبر و چیزی بجانب قوی از چیزی اصل و خاندان و خیل خانه

وصاعت و قدرت و کرانه کوه لغت عربی از کشف رکین برون یقین بمعنی محکم

رکاب

رکی





رفینسا بضم اول و کسرتانی و تختانی مجهول و اخفات نون و فتح سین مہملہ بلف  
 بمعنی موہامی سر لغت حبشی رفی بضم اول و کسرتا بیامی ثنات تختانی مجهول بمعنی  
 خواب سبک لغت حبشی رفی بضم اول و سکون ثانی و کسرتا قانی و تختانی مجهول بمعنی  
 خواب سبک لغت حبشی و تجنیس آن در فارسی رفی بفتح اول و سکون ثانی و تختانی  
 معروف صیغہ واحد حاضر از رفتن **فصل رومی مہملہ با قاف** لغت عربی رقا  
 بکسر اول جمع رقبہ کہ بمعنی گردن است و بمعنی غلامان و کنیزان لغت عربی از غیاث  
 رقبہ بز ن جیب بمعنی نگہبان و چشم دارنده و نگاہ دارنده و موکل و یکی از نامہائے  
 خداوند تعالی شانہ و منزلی از منازل قمر یا ستارہ کہ چون او طالع شود مقابل  
 او غور کنج و انتظار کشندہ و یک نوع مار است و رقابت نیز آمدہ لغت عربی از منتخب  
 و کشف رقبہ لکسر شدہ قاف تنگ شدن چپیزی و مہربان شدن لغت عربی  
 از منتخب و نرمی و ملائمتی و مجازاً بمعنی گریہ مستعمل میشود و بمعنی الفت و محبت لغت عربی  
 از غیاث و تجنیس آن بالفتح و تشدید قاف رقت ہرزین کہ نزدیک باب رود  
 باشد و وقت مدآب بر آن گذرد و شہر نیست در کنار فرات لغت عربی و نیز رقت  
 بفتح رومی مہملہ و سکون فاء و آخر تا بمعنی مرد و ماضی از رفتن و بمعنی شدن نیز آمدہ دیگر  
 بالضم رفت از مصدر رفتن کہ بمعنی صاگردن آمدہ و ہم رقبہ بفتح رومی جمع و سکون

رفی

وقت

رفت

وقت رقبہ

هموار و نرم لغت عربی از منتخب رفوف لفتح اول و سکون دوم و فتح رانی جمله دوم  
 و سکون آخر یعنی طاقیکه در عمارت باشد و جامه های سبزه که از آن بساطها و فروشها سازند  
 و دامن های خرگاه و کرانهای زره که آویزان باشند و زیادتی بساط و فروشها میخریکه  
 زیاده آید و پیچیده و شکسته شود و نام نوعی ماسی است و درختی است که درین میشود  
 و بالمش و خیمه و درخت نازک و نام مقام اسرافیل لغت عربی از منتخب در فارسی نام  
 تختیکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بشب معراج بحضرت رب العزت برده از  
 رفوف بروزن کشف بمعنی شتر مرغ و مرغی دیگر که آنرا حافظ ظله نیز گویند و تحقیق  
 حافظ بفصل خامجه گذشت لغت عربی از منتخب رفاه بروزن تباه بمعنی آسائنی  
 و فراخ عیش شدن لغت عربی از منتخب فصل رانی جمله مع فاد لغت  
 رفعت پسند بکسر اول و سکون ثانی و فتح عین و سکون ثانی قرشت و فتح با  
 فارسی و سین جمله آخر دال موقوف بمعنی پسند کننده بلند می و کنایه از خود پس لغت  
 مرکب رفع تر و لفتح اول و سکون ثانی و کسر عین جمله فتح فوقانی و رانی جمله  
 جمله اول مشد و مضموم و دال دوم ساکن بمعنی بر طرف شدن فکر لغت مرکب رفع دال  
 بکسر عین جمله استغاثه که داد یافته باشد لغت مرکب رفع افکار بکسر عین جمله  
 و فتح الف بر طرف شدن تشویشها لغت مرکب فصل رانی جمله مع فاد لغت  
 حبشه



و زمین بسیار خاک چرکناخن و هر چرک که در پیوندگاه با بدن جمع شود و بیخ ران  
 و جمع شدن گاه چرک و خاک و طعام و چونه که نرم باشد و مشک تنگ پوست  
 لغت عربی از منتخب و تخنیس دیگر بالضم رفع بمعنی بغل گاه و ما سوال ندانم مخصوص  
 لغت عربی از منتخب دیگر رقع بالضم و سکون قاف پاره کردن جامه و سحر کردن  
 کسی لغت عربی از کشف رفیع بروزن و وسیع بمعنی بلند و بلندآواز و شریف  
 لغت عربی از منتخب و تخنیس آن رقع حرف دوم قاف کم عقل آسمان نیامد  
 نادان لغت عربی از کشف و منتخب رفوع بصمتین بمعنی بغل گاه با و بیخ رانها جمع  
 رفع که بالا گذشت لغت عربی از منتخب رفیق بروزن شفیق بمعنی واحد و جمع هر دو  
 آمده و بمعنی مرد نادان لغت عربی از منتخب و تخنیس آن رفیق بهر دو قاف بمعنی  
 و تنگ و نرم بمعنی واحد و جمع آمده لغت عربی از منتخب رفوق بالکسر بمعنی نرم کردن  
 و نرمی و لطف و آنچه بدان استعانت گیرند و بالفتح رفوق نفع رسانیدن بکسی  
 آرنج کسی را و بستن بازوی شتر تا بسوی خانه اصل نگر نبرد و در راه آهسته رود  
 و بفتح رفوق بر تافتگی آرنج و برگردیدگی مرفق از پهلو و آب چراگاه که آسان از  
 جات مطلب حاصل شود و بیمار سر پستان ماده شتر بواسطه دوشیدن لغت عربی  
 از منتخب و تخنیس آن رفوق بهر دو قاف مفتوح بمعنی سستی و ناتوانی و کمی خرمی و زمین

رفق

رفق

رفق

رفق

رفق

رفق

عربی رجب بالفتح تر و تازه و نازک لغت عربی از کشف و ضم و ضمین رجب  
 و رجب بمعنی ترس و ترسانیدن و تجنیس آن رجب بفتح اول سکون عین معجم بحز  
 خواهش کردن خواهش گردانیدن و بالضم رجب فواح شکم و بسیار خوردن لغت  
 عربی از منتخب کشف رعایت بروزن عنایت بمعنی نگهداشتن کردن چیزی لغت  
 عربی از منتخب فصل رومی مملو با عین غیر منقوطة در لغت مرکب رعایا پر و لفظ  
 اول بروزن تضایا بمعنی محکوم و نگا داشته شدگان و لفظ دوم مشتق از پروریدن  
 و پروریک جمله شده بمعنی بادشاهی که محکومان خود را پرورش نماید لغت مرکب  
 فصل رومی مملو مع فاد لغت عربی رفاقت بالفتح بروزن صد ا  
 بمعنی همراهی کردن لغت عربی از منتخب رفاقت بمعنی رفاه یعنی  
 تن آسانی فراخی عیش شدن لغت عربی از منتخب رفع الفکر بفتح اول سکون  
 ثانی و ضم عین مملو سکون لام و کسر فاد سکون کاف عربی آخر رومی مملو و قو  
 بمعنی دور شدن فکر و دفع گردیدن ترود و لفظ رفع تنها بمعنی برداشتن و حرکت  
 پیش دادن کلمه را و قصه حال خود پیش حاکم بردن برداشتن غلته دروده و بحرمان  
 آوردن مبالغه کردن ستور در رفتار و رفتن راندن و نزدیک گردانیدن چیزی را  
 بخیزی و تجنیس آن رفع آخر عین معجم بمعنی فراخی عیش و ارزانی و ناحیه و زمین نرم

رجب  
 رجب  
 رجب

رفع



تیسرا  
تیسرا

یا فتن لغت عربی از خیاث رشک بفتح اول و سکون ثانی بمعنی غیرت لغت  
از کشف و بالکسر رشک بمعنی ریم و بضم اول رشک بمعنی عقرب لغت عربی از  
و حیوة الحیوان فصل رامی جمله باشین معجم در لغت فارسی رشک رخ  
شاه خاوری بمعنی غیرت و ہندہ رومی قناب و کنایہ از چہرہ معشوق لغت فار  
رشک شمشاد بمعنی ضد سر و کنایہ از قد معشوق لغت فارسی رشک گل بمعنی ضد  
و کنایہ از عارض لغت فارسی رشک کجج شاه خاوری بمعنی غیرت ہندہ مقام خور  
و کنایہ از نمرل محبوب لغت فارسی فصل رامی جمله باشین معجم در لغت  
رشک بفتح اول و کسر دوم و یامی معروف و آخر رامی جمله موقوف بمعنی باعث لغت  
فصل رامی جمله باضاد معجم در لغت عربی رضا بفتحین بمعنی خوشنودی و رضا  
و محبت مرد پسندیدہ و لقب امام موسی رضا علیہ السلام لغت عربی از منتخب و کشف  
رضوان بوزن زندان بمعنی خوشنودی و خوشنود شدن و پسندیدن نام خان  
و بضم اول نیز آمدہ لغت عربی از کشف و منتخب رضی بفتح و کسرتانی و تشدید تخانی  
پسندیدہ کہ از ان دیگر خوشنود شود و نیز از اسمائی باری تعالی شانہ لغت عربی از منتخب  
و نام رسالہ مشہور در علم نحو فصل رامی جمله باطائی جمله در لغت عربی طوبت  
بروزن حکومت بمعنی تر شدن و تری لغت عربی از منتخب فصل رامی جمله باعین جمله  
در لغت

بروزن و فامعنی کامل و بسیار رسیده و در سائی دارند چون ذهن رساوخت رسا  
 و همت رسالغت فارسی از بهار عجم و در عربی بمعنی آهوبره و منتری از منازل قمر از شمس لغات  
 و تجنیس آن به هندی رسا بفتح تین و ت دین مین جمله بمعنی رسن کلان و دیگر بالکسر رسا  
 بمعنی ریمان از شمس لغات رشتگا از بفتح اول و تائی فوقانی موقوف و کاف  
 فارسی آخر رائی جمله موقوف بمعنی نجات یافته و بخشیده شده لغت فارسی از شمس لغات  
 رسیده بروزن حمیده بمعنی هر چه بجد کمال رسد چون جوان رسیده و فرزند رسیده و  
 رسیده و میوه رسیده و می رسیده و خزان رسیده و غیره لغت فارسی از بهار عجم رشتگا  
 با بفتح بمعنی رهایی و ادا لغت فارسی از بهار عجم فصل رائی جمله باشین معجم در لغت  
 عربی رشتا بفتح تین بمعنی بچه آه و منتری از منازل قمر و بضم اول رشتا دیده با  
 و بالکسر بمعنی ریمان لغت عربی از کشف رشتا و تبتائی مصدری بروزن  
 سعادت راه راست یافتن و راه راست نمودن لغت عربی از منتخب رشتا  
 بروزن سعید بمعنی راه راست یا بند و راه راست نمائنده و نامسیت از نامهای سبجانه لغات  
 لغت عربی از منتخب و تجنیس آن رسیده بکسر سین جمله صیغه واحد غائب ماضی از  
 رسیدن و دیگر رشتند بفتح سین جمله و سکون نون صیغه جمع غائب مضارع از  
 مصدر رند کور لغت فارسی رشتد بضم اول و سکون ثانی و هم بفتح تین بر اینست و راه راست

رسا رسا

رشتا

رسید رسا



از قاموس سیم بر وزن رقیمه نشان کردن و آئین داشتن و این مصدر است و  
نوعی از رفتار لغت عربی از صراح رسوخ بضم تین معنی استوار و پائی برجا استوار

بودن رفتن آب چشمه و رفتن تری باران در زمین لغت عربی از کشف و رشید

رسخ بضم اول سکون ثا و آخر عین معجم و نیز بضم دوم رسخ بمعنی پیوند سر دست و

پائی شتر و بفتح تین رسخ سستی دست و پاشتر لغت عربی از منتخب و تجنیس آن رسخ

بفتح تین آخر عین جمله علتی است که در پلک چشم پیدا شود لغت عربی از منتخب و بگر

رسخ لفتح زامی معجم و سکون دوم سین را ثنا گفتن و را می جمله را عین گفتن لغت عربی

از کشف رسل بضم تین جمع رسول بمعنی پیغمبر لغت عربی از کشف و بالکسر رسل بمعنی

نرمی و خوشی و شیر خوردنی و شیر حیوان لغت عربی از کشف و بفتح رسل بمعنی

فروخته لغت عربی از کشف و بفتح تین رسل بمعنی جماعت و شتر نرم رفتار لغت عربی

از قاموس فصل رانی جمله باسین جمله در لغت مرکب رسم عادت لفظاً

بضم رانی جمله و سکون ثانی و فتح فوقانی و سکون سیم نام پهلوانی از ایران زمین

و او را پیل تن و پهن نیز گفته اند و او زور و پهلاد پیل داشت و از سرداران لشکر

کیکاؤس پادشاه بوده از بهار عجم و عادت بمعنی خصلت و از هر دو لفظ مرکب کنایه

بمرد شجاع و تیز مزاج فصل رانی جمله باسین جمله در لغت فارسی رسا

رسخ  
رسخ  
رسخ  
رسخ  
رسخ  
رسخ  
رسخ

لغت عربی از منتخب و تجنیس آن رحام بکسر اول و فتح حای حطی معنی سنگی که بر دیوار  
 بندند تا زود در آب فرو رود و سنگهای بزرگ لغت عربی از کشف دیگر رحام بکسر  
 زای معجمه و فتح حای حطی معنی انبوهی کردن و تنگ کردن لغت عربی از منتخب فصل  
 جمله با خانی معجمه در لغت فارسی رخسار بضم معنی رخ که عربی خدا گویند لغت فارسی  
 از برهان رخشان بضم اول سکون ثانی معنی تابان و روشن آمده لغت فارسی برهان  
 و صابشمس بالفتح نوشته رخشنده روشن و مصدر آن رخسیدن و تجنیس آن رخشنیده  
 بمعنی روشن لغت فارسی فصل رومی جمله با و ال جمله در لغت عربی از وعار بضم  
 اول سکون ال جمله و عین مفتوحه با الف و آخر همزه مکسور ماده گویند سیاه سینه لغت عربی  
 از صحیح جوهری روح بفتح شتر گرانبار لغت عربی از قاموس روح بضم اول  
 و سکون ثانی و آخر عین جمله گویند سفیدان سیاه سینه لغت عربی از صحیح جوهری فصل  
 جمله با و معجمه لغت عربی رزاق بالفتح و تشدید زای معجمه معنی بسیار روزی دهند  
 و نام جناب رب تعالی عز اسمه لغت عربی فصل رومی جمله با سیدین غیر منقوطة و لغت  
 عربی رسالت بر وزن امامت بمعنی پیغام بدون لغت عربی از رشیدی رساله  
 پیاله بمعنی پیغام گذاری و نیز کتاب مختصر و معنی نامه که از جای بجای میفرستند لغت  
 عربی از مؤید رساله بفتح اول و سکون ثانی و فتح لام بمعنی شتر نرم رفتار لغت عربی

رحام  
 زحام

رخشنیده



خویشان که در رحم شریک باشند لغت عربی از منتخب دیگر زخم بفتح زای معجمه و سکون  
 خای معجمه معنی دو رکود لغت عربی از منتخب و بفتح زخم گنده شدن گوشت لغت  
 عربی از منتخب دیگر زخم بفتح زای معجمه و سکون خای حطی معنی انبوهی کردن و رنگ کردن  
 لغت عربی از منتخب دیگر زخم بفتح اول و سکون حیم معنی کمان که نرم آواز کند لغت  
 از کشف رجاخ بکسر زای مهمله و هر دو خای معجمه نام مرغیست که گردن را بمقتار بر  
 می برد لغت عربی از حیوة حیوان و زمین نرم و عیش فراخ دیگر بالضم و تشدید خای معجمه  
 اول رجاخ معنی گیاه نرم و نبات تازه لغت عربی از کشف دیگر رجاخ بدون تشدید  
 و فارسی معنی خساره و عنان است هره شطرنج و نام جانوری از کشف دیگر بفتح  
 رجاخ آمیختن شراب با لغت عربی از کشف دیگر رجاخ بفتح اول و هر دو حیم عربی معنی  
 شتران گو سپندان لاغر و مردم ضعیف لغت عربی از منتخب دیگر رجاخ بفتح اول و  
 حیم عربی مفتوح و آخر خای حطی معنی زن بزرگ سرین لغت عربی از منتخب دیگر رجاخ  
 بهر سه حرکت زای معجمه و فتح حیم اول معنی شیشه و بفتح اول و تشدید ثانی از رجاخ معنی  
 و دانشمند نحوی لغت عربی از منتخب رجاخ بالکسر و تشدید لفظ جمع معنی شتر و مرغها  
 که گام فراخ و دور نهند لغت عربی از منتخب رجاخ برون زکام نوعی از مرغ سیاه  
 رنگ لغت عربی از متهی الارب و معنی سنگ سفید نرم و نام موضع است و نام شهر است

زخم  
 زخم  
 زخم  
 زخم

رجاخ

رجاخ

رجاخ

رجاخ

رجاخ

رجاخ

لغت عربی از منتخب رحمان بفتح اول و سکون ثانی بمعنی بخشا کننده و مهربان و این

بر غیر خداست تعالی درست نیست لغت عربی از کشف فصل رانی جمله مع حاکم

حطی در لغت مرکب رحم نظام کننده مهربانی و کنایه از قلب رحیم لغت مرکب

فصل رانی جمله مع حاکم در لغت عربی رحم بفتح اول شیر فربه لغت

عربی از صحیح جوهری و لغتین بمعنی شیر غلیظ شده و مهربانی و دوستی و نرمی و نام تنوع

در میان شام و نجد و شعب که هست بکه و مرغیست مردار خوار که آنرا بفارسی گرس خوانند

لغت عربی از منتخب و تخمین آن رحم بفتح و سکون حیم بمعنی سنگ و سنگسار کردن و نفرت

و عیب و تهمت نمودن و گمان بردن و بگمان سخن گفتن و راندن و ترک کردن و دشنام

دادن و چیزیکه بدان سنگسار کرده و رانده شود لغت عربی از منتخب و تخمین رحم

گور و چاه و تنور لغت عربی از منتخب و تخمین رحم ستارها که بدان شیاطین رانده

شوند و سنگها که بر قبر گذارند لغت عربی از منتخب بگر رحم بفتح اول و هم رحم بضم اول

و سکون حاکم بمعنی بخشودن و مهربانی کردن لغت عربی از کشف و بفتح و کسر حاکم

حطی رحم و رحم جائی کودک در شکم که آنرا از بدان گویند یا پرده که در آن طفل باشد

و آنرا شمیم نیز گویند و اول درست تربت و بمعنی قرابت و خویشی با اصل قرابت و

اسباب آن و نظام آنست که رحم آن خویشی باشد که از جانب هم رسیده باشد و اول رحام

حبر

حبر

حبر

رحم

رحم



از صراح و منتخب دیگر زحل بنضم زای مجمه و حای حطی مفتوح نام ستاره مشهور  
 لغت عربی از کشف رحیل بروزن کفیل معنی اسپ که پا او سوده نشود لغت عربی از  
 قاموس و تجنیس آن رحیل بنضم اول و فتح ثانی معنی مردک لغت عربی از قاموس  
 و جوانیکه لغت راه رود لغت عربی از قاموس دیگر رحیل بفتح اول و کسر حاطنی  
 کوچ و رفتن و شتر نیک فتار و به سفر رفتن لغت عربی از کشف فصل اول جمله با حاکم  
 عربی رحمت بفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و آخر ثانی ساکن معنی مهر بانی کردن  
 لغت عربی از منتخب و تجنیس آن رحمت زای مجمه معنی رنج و انبوی لغت عربی  
 از منتخب دیگر رحمت بفتحات حوف دوم حای مجمه مرغیست مانند گرس و آنرا نوق  
 هم گویند لغت عربی از منتخب رحمت بفتح اول و تشدید ثانی مفتوح آخر تا بصورت با  
 مار بصورت طوق پیچیده لغت عربی از قاموس و تجنیس آن رحمت بفتح اول و سکون  
 حای مجمه آخر نون به یا معنی سوراخ و در کچه لغت عربی از مویذ الفضل رحول  
 بفتح اول و ضم دوم معنی ستور قابل سواری و بارکش لغت عربی از کشف رحیم بروز  
 کریم معنی جسم دل و بخشاینده و بخشنده و بخشیده شده و اسمی از اسما حقیقی  
 شانه لغت عربی از منتخب و تجنیس آن رحیم بفتح اول و کسر حای مجمه معنی نرم و آواز سخن نرم  
 و سلیس لغت عربی از منتخب دیگر رحیم بفتح اول و کسر زیم معنی رانده شده و سنگسار کرده

زحل

رحیل

رحیل

رحمت

رحمت

رحمه

رحیم

رحیم

لغت مرکب رتبه دانی بز یادتی یا بی نسبتی بمعنی دانستن مرتبه چیزی و کسب لغت  
 مرکب فصل رانی جمله با ثنائی مثلثه در لغت عربی رتبه بر وزن رتبه بمعنی هر  
 لغت عربی از قاموس فصل رانی جمله معجم در لغت عربی رتبه بکسر اول و سکون  
 ثانی و فتح عین قسمی از رتبه هائی شتر لغت عربی از قاموس و بالفتح رتبه بمعنی باز  
 بدنیابعد از مرگ و جوانی امه و جز آن باز آمدن و باز گشتن مرد و بسوزن <sup>لغت</sup> مطلقه  
 عربی از منتخب جمیع بر وزن رتبه بمعنی خود آهنگ شتر ماده که از سفری باز گردد  
 سفری لغت عربی از قاموس رتبه بکسر اول و سکون ثانی بمعنی پا که مقابل دست  
 و عهد و زمان گروه و بلخ انبوه و گوشه کمان لغت عربی از منتخب و تجنیس آن بالفتح  
 رتبه بند بر پانهاون و رتبه ثانی لغت عربی از منتخب دیگر بفتح رتبه  
 بمعنی پیاده شدن و گذاشتن ستور را با چشم سحر آگاه و گذاشتن سحر با ما و رتبه خود  
 شیر مکه لغت عربی از منتخب دیگر بفتح اول و ضم ثانی رتبه مردیکه سجد بلوغ رسد  
 و جوان شده باشد لغت عربی از منتخب دیگر بکسر حیم رتبه بمعنی موی فرو رفته خلا  
 سجد لغت عربی از منتخب دیگر رتبه بفتح اول و سکون حای حطی بمعنی رخت و اسباب  
 و مسکن منزل و پالان شتر و پالان بر نهادن بر شتر و کوچ کردن لغت عربی از  
 دیگر رتبه بکسر اول و فتح حای معجمه و نیز بفتح رتبه بر وزن رتبه بمعنی بزاده لغت عربی

رتبه

رتبه

رتبه

رتبه

رتبه



آخرهای موز مضموم اسم باری تعالی نشانه معنی ای پروردگار الف و هائی موزور

رتباه برای مدصوت است لغت عربی رب السموات العلی نفتح اول و تشدید ثانی

مضموم و سین جمله مشد و مفتوح و میم مفتوح با الف غیر مکتوب و و او مفتوحه بالف

و فوقانی مکسور و سکون لام و ضم عین و فتح لام و آخر الف بصورت یا بمعنی مالک آسمانها

بلند لغت عربی ربی بضم اول و دوم مشد و مفتوح و آخر الف مقصوره معنی گویند

بچه آورده لغت عربی از حیوة الحیوان و تجنیس آن ربی بضم زائی معجمه و بای میوحده

مفتوح و آخر الف مقصوره زمین پشتهای بلند که آب سیل بان نرسد لغت عربی از تجنب

دیگر تجنیس آن ربی نفتح اول و بای میوحده مشد و بای می مشکلم معنی پروردگار زمین دیگر

تجنیس آن در اردو ربی نفتح زائی جمله و تشدید فوقانی و آخری زائی معروف وزن

و آن سرخ است دیگر زنی صیغه واحد مخاطب از زدن لغت فارسی

مجموع تائی فوقانی در لغت عربی رتبا نفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و آخر

همزه بمعنی ناقه که توشم و آن پراز بار برد و تجنیس آن رتبا نفتح اول و سکون ثانی

گویند می که سر بینی آن سیاه و تمام بدن سفید باشد لغت عربی از قاموس رتبار

نفتح اول و سکون ثانی بمعنی شتر ماده که همه شب رود و لغت عربی از قاموس

مجموع تائی فوقانی در لغت عربی رتبا نفتح اول و سکون ثانی بمعنی داننده مرتبه کسی بواجی

رب

رب

رب

رب

رب

و امثال آن شنید و ولایت زنگبار را نیز گویند و پرتو آفتاب و ماه را هم گفته اند و معنی  
 تند و تیز و سوزنده هم آمده و آب و شرب را هم گفته اند و چیرگی که در گوشه های چشم هم می  
 و کف زدن را نیز گفته اند که دستک ن باشد لغت عربی از بهار عجم و موئد و کشف  
 ربلیس بروزن انیس بسیار از شتران لغت عربی از شاهی الارب تخنیس آن ربلیس  
 معنی سردار و مهتر لغت عربی از منتخب و دیگر ربلیس بفتح راء می جمله و کسربا  
 فارسی و یاوسین جمله معنی فریه و آگنده گوشت و دلیر از کشف و دیگر ربلیس  
 بیاضی موحده بفتح و سکون یا معنی مار بزرگ از قاموس رباض بفتح راء می جمله  
 و تشدید با موحده و آخر ضا و معجم معنی شیر و زنده لغت عربی از صحاح جوهری تخنیس آن  
 ریاض بکسر راء و فتح تحتانی بالف معنی بوستانها و مرغزارها جمع روضه و بفتح اول  
 ریاض آرام کردن چار و او جو بر برتن کسی نهادن برای تعلیم لغت عربی از کشف  
 و منتخب ربیط بفتح اول و سکون تا و آخر طائی جمله خیری را بجزی بستن و دل  
 بستگی که در میان دو کس باشد لغت عربی از کشف و تخنیس آن ربیط بکسر و یا  
 معروف معنی متاع خانه و بفتح ربیط معنی چادرهای یک تخت که زنان برافکنند  
 واحد آن ربیطه است لغت عربی از کشف ربطل بکسر راء می جمله و فتح موحده و سکون  
 حامی حطی معنی شتر پر گوشت لغت عربی از قاموس رباطه بفتح اول و تشدید موحده

ربلیس  
 ربلیس  
 ربلیس

ریاض

ریاض

ربیط

ربیط



عربی از قاموس و فضله ترقیق صاحب سہال و مرغ و پرندگان و بالفتح رسیخ  
 سست شدن و دور بودن را نہا از یکدیگر چنانکہ ہم نیاید لغت عربی از قاموس  
 و شمس اللغات دیگر رسیخ لفتح اول و نون و خائی معجمه موقوف بمعنی سست شدن  
 لغت عربی از قاموس دیگر رسیخ لفتح زائی معجمه نون و سکون خائی معجمه معنی قون  
 دیگر بفارسی رسیخ بروزن گنج بمعنی الم و صدمہ و بیماری محنت و آزار چشم و نہر و غضب  
 و رنگ و لون را ہم گویند از برہان دیگر رسیخ بکسر زائی معجمه و سکون تخمانی و حیم فارسی  
 معرب زیک آن کتابی باشد کہ سبحان احوال و حرکات را از آن معلوم کنند و تخته  
 بنایان و معماران کہ در آن طرح عمارت کنند و رشته بنائی را نیز گفته اند و بعضی گویند  
 باین و معنی عربی است اما اصمعی میگوید من نمیدانم این لفظ فارسی است یا عربی نیز  
 بحیم فارسی و حرکات مذکور یعنی رسیخ بمعنی بیرون آوردن بیرون کشیدن باشد  
 و خوش و چابک جلد و خوش وضع را نیز گویند و نوعی از انگور کہ بغایت خوش لذت باشد  
 و بمعنی لایع و مسخرگی ہم آمده و زہوار کفش و موزہ را ہم میگویند و رسیخانہا کہ استادان  
 نقش بند نقش جامہ ہا بدان بندند از برہا و دیگر در او رسیخ بکسر زائی مہملہ و یائے  
 مہمول آخر خامع بمعنی رنگی کہ از مسی و غیرہ بر خنہ ہائی دندان باقی ماند دیگر رسیخ  
 بوزن پنج معرب نگ بمعنی سبزی و رنگاری و چرکی باشد کہ بروی آئینہ و شمشیر

رسیخ  
 رسیخ  
 رسیخ  
 رسیخ

رسیخ  
 رسیخ

کہ گردن او بہ رسن بستہ باشد لغت عربی از منتخب رباح بضم اول و تشدید ثانی  
 و آخر حا صلی معنی بزغالہ و شتر بچہ و میمون نر و جانور مانند گریہ لغت عربی از قاموس و  
 رباح بفتح اول و ن تشدید معنی سود و سود کردن و نام سالی است و ہم نام شہر است  
 و نام یکی از غلامان نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و نیز جانوری مانند گریہ و نام قلعه است  
 و راند لغت عربی از مؤید الفضلا و کشف و قاموس و بالکسر و ختن خیر می فائدہ  
 بکسی اول و تجنیس آن رباح بکسر اول و دوم یا تحتانی نام پدر قبیلہ است و معنی  
 باد جامع ریج و بالفتح رباح معنی شراب شبانگاہ لغت عربی از منتخب رباح بفتح اول  
 و کسر ثانی معنی اسپان شتران کہ از شہر لشہری بزند برای فروختن لغت عربی از قاموس  
 و تجنیس آن رباح بضم اول و فتح ثانی معنی شتر بچہ و بزغالہ لغت عربی از قاموس  
 و بالکسر رباح سود و پیہ لغت عربی از قاموس و بکسر رباح بفتح اول و سکون نون معنی  
 گردش سر از مستی و جزو آن لغت عربی از قاموس و بکسر رباح بکسر را مہملہ و یائے  
 معروف معنی بو و قوت و غلبہ و رحمت نصرت و دولت و چیزی پاک و روزیکہ در  
 باد تند و زو لغت عربی از منتخب بکسر رباح بفتح را می مہملہ و سکون فوقانی و آخر حا صلی معنی  
 معنی تنگ شدن خمیر و مقیم شدن بجائی و تخلف کردن از چیز لغت عربی از منتخب  
 دیگر بالکسر رباح بیاتی معروف موضعی است در خراسان و ناحیہ است بہ نیشاپور لغت

رباح

رباح

رباح

رباح

رباح

رباح

رباح

رباح



و کامران و عضو معروف که بعربی فتح گویند لغت فارسی از برهان **فصل رائی**  
 جمله مع الف در لغت بها که را درها بفتح اول و فتح دال جمله و هائے  
 مخلوط التلفظ با الف نام زوجت لغت بها که **فصل رائی** جمله مع الف  
 در لغت بنگله راج کهها بفتح اول و جیم عربی موقوف و ضم کاف عربی و فتح میم  
 و هائی مخلوط التلفظ و کسر رائی جمله و تحتانی معروف بمعنی ملکه لغت بنگله **فصل ر**  
**مجموع الف** در لغت اردو رات بفتح اول و فوقانی موقوف بمعنی شب لغت  
 اردو و تجنیس آن **باب** آخر بامی موحده موقوف قسمی است از قند سیاه که تخم و  
 و ترمی باشد لغت اردو و راب در فارسی پیرزن و شوهر مادر و جمع کردن متفرقات  
 و بصلاح آوردن کار و پیوند کردن طرف و دوختن چیزی از شمس اللغات و منتخب  
 و در غیث بمعنی بسباسه که به بندی جا و تری گویند آمده **فصل رائی** جمله مع  
 بامی موحده در لغت عربی **ر** بفتح اول و سکون ثانی و فتح رائی جمله **دوم**  
 و آخر بامی موحده بمعنی بعض از گاوان دشتی لغت عربی از کشف و تجنیس آن **ر** بزب  
 بفتح هر دو زائی معجمه نام جانور است درنده برابر گر به لغت عربی از حیوة الحیوان  
**ر** با حیات بضم اول و بامی موحده مفتوح و عین جمله مکسور هر چهار دندانهائی  
 پیشین که به بندی چو کا گویند لغت عربی از منتخب **ر** بضم بروزن عقیقه کج استور

ر

ر

مجهول آخر زامی مجمه آبیکه در ان شوریت نباشد لغت مرکب فصل رومی جمله با

در لغت فارسی راست بافتح و تائی فوقانی موقوف بمعنی برحق و واقعی و راستی

بمقابل کجی و بمقابل چپ و نام مقام از سرود و بمعنی مستقیم و مطابق و خوش و درست

و قائم و استوار حسب موقع استعمال کنند لغت فارسی از بهار عجم راه بر نفتح اول و رابع

بمعنی بدرقه که مترادف رهنمود و رهنماست لغت فارسی از بهار عجم راه در نفتح اول و د

بمعنی محرم و داننده راز لغت فارسی از بهار عجم راز نفتح اول و آخر زامی مجمه بمعنی

مانفی الضمیر که عبری سرگویند و چپ پوشیده و پنهان لغت فارسی و در عربی راز

بمعنی سردار معماران از منتخب و تجنیس آن راز بهر دو رومی جمله بمعنی مغز تنگ استخوان

نرم که بر پشت باشد و محکم نشده باشد لغت عربی اگر کشف دیگر راز بمعنی انبوهی و بسیار

هر چیز چون لاله زار و گلزار و کارزار و بمعنی عجز و اندوه و بمعنی آواز نیز آمده چنانکه زار

بمعنی آواز و فریاد عاشق زار ناله کننده و گریه زار بمعنی بسیار گریه و نیز زار بمعنی لاعا

لغت فارسی از برهان راز ندان بضم رومی جمله و الف مکتوبه غیر ملفوظه همچو خواندن بمعنی

برفتار آوردن ستور لغت فارسی راه بدین بمعنی انتظار کننده و کنایه از چشم حیرت

لغت فارسی راست بدین نفتح اول کسر با موصوفه پهنده راست و کنایه از نظر حقیقت

و مقامیست از دوازده گانه مقام موسیقی لغت فارسی ران امر از راز ندان چون کمان



لغت عربی از قاموس و تجنیس آن را <sup>حکم</sup> کسره حاء حطی معنی رحم کننده و صفت بار  
 خراسمه لغت عربی از قاموس را <sup>ا</sup> اذ هم بفتح اول کسره زای معجم معنی شترمانده زمین  
 و بمعنی استاده که جنبیدن نتواند از لاغری لغت عربی از قاموس را <sup>سی</sup> سی بفتح اول  
 و کسره عزه و تشدید تحتانی معنی مار بزرگ و بالفتح و تشدید یا بغیر عزه را <sup>سی</sup> سی تجنیس آن  
 بمعنی سیرایشان و دیگر بالفتح بغیر تشدید را <sup>سی</sup> سی است عراق عجم و دیگر بالکسره و یائی  
 مجهول را <sup>سی</sup> سی حرفی از حروف بیجا و دیگر کسره زای معجم و یائی معروف را <sup>سی</sup> سی اعرار  
 زیستن بمعنی زندگی کن و بالکسره به تشدید تحتانی را <sup>سی</sup> سی بمعنی جامه و صورت و آرایش  
 و بالفتح و تشدید را <sup>سی</sup> سی جمع شدن فراهم آوردن و بالکسره و یائی مجهول را <sup>سی</sup> سی  
 از حروف بیجا لغت عربی از منتخب کشف راضی بوزن ماضی معنی خوشنود شوند  
 لغت عربی از منتخب را <sup>سی</sup> سی بفتح اول و کسره وال همله آخر یائی معروف بمعنی شیرنده  
 و سخاوت و جوامردی و حکمت و شجاعت لغت عربی از قاموس و تجنیس آن بفتح زای  
 معجم و کسره وال همله آخر یائی معروف را <sup>سی</sup> سی صیغه واحد مخاطب زائد را  
 بفتح اول و تحتانی موقوف بمعنی اندیشه و تدبیر و خرد و قصد و با جتهاد خیری گفتن  
 لغت عربی از منتخب در بها کهارائی بادشاه بنود را نیز گویند فصل را <sup>سی</sup> سی  
 در لغت مرکب راحت بفتح اول و حاء حطی مفتوح و کسره یائی موصوفه را

راحم

ری  
ری

ری  
ری  
ری

زادی

رائی

وخالص هر چیز و هر چه نداشتا بخورند و بنوشند و آنکه چسبید و در دست او نباشد  
 نداشتا بود لغت عربی از کشف و منتخب رآل بفتح راء می و سکون همزه معنی برجه شتر  
 از حیوة الحیوان و بغیر همزه در اردو صمغ است که برنگها بکار برند و جنس آن را ل بزاز  
 معجمه معنی پیر فروت و نام پدر رستم که باموی سرو ابرو و مژه سپید از مادر زاده بود  
 و وجه تسمیه اش همین است لغت فارسی از برهان راحم بفتح اول و کسر همزه معنی  
 شتر بچه و پوست شتر بچه که در و خیزی آکنده باشند تا بان تسلی شتر ماده بچه موده  
 لغت عربی از قاموس و منتخب در لغت بهاکهارام بروزن کام معنی خدا و در لغت  
 فارسی نقیض و حش است که الفت گرفته و آموخته و فرمان بردار باشد و نام روز  
 و یکم از ماه هاشمی شمسی نام فرشته ایست که موکل روز راحم و مصالح امور مردم است  
 در آن روز و آرام و طاقت و آرمیدن نیز گویند و معنی روان و درنده باشد  
 و نام شخصی که واضح ساز جنگ بود و خوش شاد و خورم را نیز گفته اند و نام دره  
 در ملک هندوستان و نام پادشاه سنده و یک نوع درخت هم آمده از موید و کشف  
 و صراح و برهان راحم بروزن قاسم معنی نویسنده و نقطه زننده بر حرف و مهر کنند  
 لغت عربی از منتخب راحم بکسر همزه معنی شتر ماده و برهان بر بچه خود و لغت عربی  
 از قاموس راحم بفتح اول و کسر ثالث معنی ماکیان بیضه در زیر گرفته

بر

ر



لغت عربی از منتخب و تجنیس آن بضم اول سکون و او روس شهرست معروف  
 و طائفه که شهر با ایشان بکاستقلاب و ترک پیوسته است و نام دارومی که آنرا دیولاج  
 و دیواس نیز گویند هم روس بالفتح بمعنی خرامیدن و برداشتن سیل گیاه را لغت  
 از منتخب و کشف را بط بروزن ساقط آنچه که بان چیزی را چیزی بندند و رابطا الجا  
 بمعنی سخت دل آرمیده دل و مردودیر که نگریزد لغت عربی از کشف و منتخب رافع  
 بروزن نافع بمعنی بردارنده و برق بلند و ناقه که قله را به پستان در کشد و بیرون  
 نیاورد و تجنیس آن رافع بسکون عین مجمه در آخر بمعنی زندگانی فراخ لغت عربی از  
 و کشف راجع بفتح اول و کسریم عربی و سکون عین جمله نوعی از ماده خرو بمعنی زنیکه بعد از  
 مردن شوئی پیش خویشان رود و دستوریکه دم بردارد و بول چنان اندازد که آبتن نماید  
 و چنان نباشد لغت عربی از منتخب روف بالفتح و سکون و او بمعنی ساکن بودن لغت  
 از کشف و تجنیس آن بفتح اول و ضم عزه و او ساکن روف بمعنی مهربانی کننده لغت  
 عربی از منتخب و اسمی از اسمای حضرت رب العزت جل شارا رزق بکسر زای مجمه  
 بمعنی رزق دهنده و این نام باری تعالی اعراضه است لغت عربی از غیاث رائق  
 و کسرتائی فوقانی بمعنی بسته کننده لغت عربی از منتخب و تجنیس آن رائق بکسر با مو  
 بمعنی شش آینه لغت عربی از کشف دیگر رائق بکسر عزه بمعنی نیکو و شگفت آورنده

روس

روس

رافع

روف

ریق

ریق

معجمه مع یائی تختانی در لغت مرکب و می خرد و بکسر اول و یائی معروف و کسر

خائی معجمه و فتح رائی مهمله آخر دال مهمله بمعنی صاحب عقل و دانش لغت مرکب

### باب رائی مهمله

فصل رائی مهمله با الف در لغت عربی راس الکلاب بضم سین مهمله و کسر

عربی و فتح لام بالف و آخر بائی موحده بمعنی مهتر و در سگان لغت عربی راس است و ز

غالب بمعنی خدا پرست و قوم نصاری و تر سنده و نیز صومعه دار و بمعنی شیر بلشینه زآمد

لغت عربی از کشف راجع بکسر حیم عربی و فتح عین مهمله قسمی از ناقه لغت عربی از

قاموس راحله بکسر حا حطی بمعنی ستور بارکش و شتر سواری لغت عربی از منتخب

رافت بروزن عادت بمعنی مهربانی لغت عربی از کشف راحت بروزن طار

بمعنی کف دست و آسایش لغت عربی از منتخب اشح بروزن ناصح بمعنی شتر بچه که

برقرار آمده باشد و هم بمعنی حشرات الارض لغت عربی از قاموس و تجنیس آن راسخ

بکسر سین مهمله و سکون خا معجمه بمعنی استوار و چست و پابر جا لغت عربی از منتخب

و کشف راس بالفتح و تشدید همزه ممدوده گله فروش و بمعنی سر و مهتر و سر و

سروران و در فارسی ستاره ایست که آنرا راس میگویند و در هندی راه خوانند

لغت عربی از کشف روس بضم تین و ثانی همزه آخر سین مهمله جمع راس که بمعنی سوار

نسخ



ذیجگه گفته اند لغت عربی از خیاث ذیجگه بکسر اول و یائی معروف و فتح خای مجمه  
 بمعنی ماده گرگ تجنیس آن ذجکم بالضم و کسر و سکون بایئ موصده و نیز بالفتح و ضم  
 ذجکم و هم نفتح با ذجکم و رویت که در گلو از بسیاری خون پیدا میشود و بدتر  
 خناک هاست لغت عربی از منتخب ذتب بکسر اول و سکون همزه بمعنی گرگ لغت  
 عربی از قاموس و تجنیس آن ذتب بالفتح و دوم نون بمعنی گناه و نفتح ذتب بمعنی  
 دم و دنباله چشم و ذتب لفرس کوهی است شدید بدم فرس و ذتب الثعلب ذتب الخیل  
 و گیاهی است و اذتاب لناس پیروان مردم و عوام ایشان بگردیب نفتح ذتب  
 اول ال مهمله بهر دو بایئ موصده بمعنی موتی رومی زن و گو سانه نخست زاده  
 لغت عربی از منتخب کشف ذتب بکسر اول سکون همزه و فتح بایئ موصده بمعنی  
 ماده لغت عربی از قاموس فریح بروزن سنج بمعنی گرگ لغت عربی از قاموس  
 تجنیس آن ذجج نفتح اول سکون موصده آخر خای حطی بمعنی گلو بریدن و خم  
 و اکشودن و شکافتن لغت عربی از منتخب بضم اول و فتح دوم گیاهی است که آنرا  
 شتر مرغ میخوانند لغت عجم از کشف و فریح بالکسر چاروایی که برای کشتن باشد لغت  
 عربی از منتخب بگردیب بکسر اول مهمله و یائی معروف و آخر خای مجمه بمعنی نوشته  
 عربی از کشف ذیوخ بروزن شیوخ بمعنی گرگ هاست عجم از قاموس فصل اول

ذجکم  
 ذجکم ذجکم  
 ذتب ذتب  
 ذتب

ذن  
 ذن  
 ذن

بضم ذال مهمله وضم موحدۀ اول بمعنی غار و بالفتح و یوب چاه عمیق و غیره لغت  
 از منتخب فصل ذال معجم و او در لغت عز و ذور معجم بضم اول و او معروف و فتح  
 رائی مهمله و کسر هم بیایمی معروف و عیبت از موش که دو پایمی و راز دار و لغت عز  
 از قاموس ذوب بفتح اول و سیزده مضموم شتر ماده فریه لغت عربی از قاموس تجنیس  
 ذوب بالفتح بمعنی غسل و گذاختن و سخت شدن گرمی آفتاب همیشه خوردن غسل و  
 نادر شدن بعد از دانش و ثابت و واجب شدن حق بر کسی لغت عربی از منتخب ذوی الکلام  
 خداوند و صاحب بخششها و صفت باریتعالی عز اسم لغت عربی ذوالجلال و الاکرام  
 صاحب بزرگی و بخشش و صفات باریتعالی عز اسم لغت عربی ذوی بکسر اول  
 و فتح و او و آخر الف مقصوره بصورت یا بمعنی یح که با کوسفند لغت عربی از قاموس  
 تجنیس آن بفتح اول و کسر تشدید دوم ذوی بمعنی شرمده لغت عربی از کشف فصل  
 ذال معجم مع یا پوز در لغت عربی ذیل اول بضم اول و سکون و م و او معروف بمعنی  
 اسبج بصورت لغت عربی از قاموس فصل ذال معجم یا یا تحتانی در لغت عربی بضم  
 لفظ مرکب می بکسر اول و یا می معروف بمعنی خداوند و صاحب حجم بکسر حای حطی  
 و تشدید حیم بمعنی یکبار حج کردن چون درین ماه یکبار حج میکنند لهذا حج گویند یا وجه آنکه  
 حج بمعنی سالانه چون این ماه نتهائی سال باشد و سال برین کامل میشود برین وجه

ذوب

ذوب

ذوی



شتر بزرگ که سر او قوی باشد لغت عربی از قاموس و بفتحین و فریبی نیز از خوش  
 و ناخوش لغت عربی از کشف **فصل اول** معجمه باقاف در لغت عربی و ققط انضمام  
 و فتح ثانی آن خطای مهمله معنی بچه بگفت عربی از قاموس و تجنیس آن و ققط بالفتح معنی  
 بر رفتن مرغ زبر ماده لغت عربی از کشف و **قطان** بکسر اول و سکون ثانی و فتح  
 طاتی مهمله جمع و ققط که معنی بچه بگس بالا گذشت لغت عربی از قاموس و ققن بفتحین  
 بمعنی زرخندان و بفتح اول و سکون دوم تجنیس آن و ققن بزرخ زدن و مشت بر  
 کسنی دن دیگر و ققن بفتح دال مهمله در زیر خاک کردن لغت عربی از منتخب **فصل اول** معجمه  
**باکاف عربی** در لغت عربی **ذکا** بروزن بکاف بمعنی آفتاب و ابن ذکا با مداد را گویند  
 و بالفتح و مد تیزی طبع و دانش و دندان و زبان کشیدن آتش و زیرک شدن بودادن  
 مشک لغت عربی از کشف و غیاث **ذکاوت** بروزن سخاوت بمعنی تیزی ذهن و جود  
 عقل لغت عربی **ذکر** بکسر یاد کردن و بزبان یاد آوردن و آواز و شنا و بزرگ  
 و تجنیس آن بفتحین **ذکر** الت مرد و معنی نر که ضد ماده باشد و معنی نواله لغت عربی  
 از منتخب **ذکی** بفتح اول و کسر تا معنی زیرک لغت عربی از منتخب **فصل اول** معجمه **مانون**  
 در لغت عربی **ذوب** بفتح اول و ضم ثانی بمعنی اسپ دراز دم و بهره و دلو آب یا  
 مطلق دلو و روز بسیار شمر و گوشت پست و قبر و بالضم **ذوب** گناهان دیگر **ذوبوب**

ذوق

ذوق

ذوق

ذوق

ذوق

ذوب و ذوبوب

ذرع <sup>ط</sup> بضم اول و فتح ثانی و سکون عین مهمله و کسر میم بمعنی شیر فر به لغت عربی از  
 صحاح جوهری ذریع بر وزن سریع بمعنی تیز رو و چست و مرگ فاش و اسپ سبک  
 سیر لغت عربی از کشف ذرع بفتح اول و ضم ثانی بمعنی اسپ شتر سبک سیر فراح گام  
 لغت عربی از منتخب ذرع بفتحین و عین مهمله بمعنی گوساله دشتی لغت عربی از حیوة <sup>ان</sup> حیوان  
 و تجنیس آن بالفتح ذرع گز کردن جامه و غلبه کردن وقتی و دراز شدن دست و  
 شدن لغت عربی از منتخب ذرعان بکسر اول و سکون ثانی جمع آن بمعنی گوساله <sup>ان</sup>

ع

دشتی لغت عربی از حیوة <sup>ان</sup> حیوان فصل ذال معجم با عین مهمله در لغت عربی

ذعلب بکسر اول و سکون ثانی و کسر ثالث بمعنی شتر ماده تیز رو لغت عربی از حیوة <sup>ان</sup> حیوان

ذعلب بکسر اول و سکون ثانی و کسر لام و فتح موصده آخر با بصورت <sup>ان</sup> بمعنی شتر مرغ لغت عربی

از قاموس <sup>ان</sup> سحره بضم اول و سکون ثانی آخر با بصورت <sup>ان</sup> بمعنی شتر که در آشیانه خود <sup>ان</sup>

دم رومی جنبان لغت عربی از صحاح جوهری ذحور بر وزن ضرور ناقه که چون <sup>ان</sup> بر <sup>ان</sup>

وی دست نهند خود را در کشف لغت عربی از صحاح و قاموس و علوق بضم اول و <sup>ان</sup>

مرغلیست و هم نام گیا هست لغت عربی از کشف فصل ذال معجم مع فاد لغت

عربی ذفره بکسر اول و ثانی و فتح رومی امشد بمعنی شتر ماده بزرگ لغت عربی ذفره <sup>ان</sup> با <sup>ان</sup>

و تشدید فائی مفتوح بمعنی یک گوسفند لغت عربی از قاموس ذفره <sup>ان</sup> بکسرین تشدید <sup>ان</sup> جمله <sup>ان</sup>



جناب سیدالشهدا علیه السلام میکنند و نیز تیناً نام می گذارند فصل ذال معجم با  
 موصده در لغت عربی ذب بالفتح بمعنی گاو و دشتی لغت عربی از قاموس بابت ذن  
 عقاب بمعنی زنبور عسل لغت عربی از حیوة الحیوان ذبایه بضم اول و فتح ثانی و  
 ثالث بامی موصده مفتوح بمعنی یک گس لغت عربی از حیوة الحیوان ذبان بر وزن  
 انسان بمعنی زنبور ان محسل جمع ذباب لغت عربی از حیوة الحیوان فصل  
 ذال معجم راء مهمله در لغت عربی ذره بفتح اول و راء مهمله مشدود مفتوح  
 و آخر تا بصورت با بمعنی یک مورچه لغت عربی از کشف و قاموس ذریع بفتح اول و  
 کس ثانی و یامی معروف و عین مفتوح بمعنی ماده شتری که صیاد در پس آن شده  
 بر صید تیر انداز و لغت عربی از قاموس ذرعات بفتح اول و کس ثانی و فتح عین  
 بمعنی ناقه هاتی تیز رو لغت عربی از قاموس ذراح بضم اول و فتح ثانی و آخر حاء  
 حطی جانور است زهر دار سرخ رنگ لغت عربی از حیوة الحیوان ذریح  
 بضم اول و فتح ثانی و یامی ساکن و راء دوم مکسور تصغیر و ذریح بر وزن  
 مصابیح جمع آن لغت عربی از حیوة الحیوان ذربالفتح و تشدید دانه افشاندن  
 و نمک شور و دار و بر خیزی افشاندن مورچه سرخ رنگ و تجنیس آن ذربالکسر بمعنی  
 بگذار و این صیغه امر است و نام مردیست لغت عربی از منتخب و کشف و حیوة الحیوان

زن کهنه سال لغت اردو و هانگ لفتح و هائی مخلوط التلفظ و نون غنمه و کاف  
 موقوف امرست بمعنی بسپوش لغت اردو و هال لفتح اول هائی مخلوط التلفظ و آخر  
 لام موقوف بمعنی سپر که حربہ دشمن بران رد میکنند لغت اردو و تجنیس آن هال  
 بهمان حکایت بمعنی جاتی بلند که مائل به نشیب باشد لغت اردو و فصل در ال  
 هندی مع یائی تختانی در لغت انگریزی و یوک بکسر ڈال هندی اختفا  
 یاد و او مجهول و آخر کاف عربی موقوف بمعنی شانه را در لغت انگریزی و تجنیس آن  
 در صفحه صد و پنجا و چهار گذشت

وکیل

### باب ال معجمه

فصل در ال معجمه مع الف در لغت عربی ذوات لفتح اول و سکون همز و فتح  
 و او نوعی از گو سفند لغت عربی از قاموس ذوات لفتح اول و سکون همزه مکسور  
 بالائی یا و فتح قاف آخر تا بصورت بمعنی قوتیکه بدان فزه چیز یاد ریابند و آن  
 بر ظاهری زبان میباشد لغت عربی از منتخب ذال لیل لفتح اول و الف ممدوده و کسر  
 اول بابیائی معروف بمعنی شغالان لغت عربی از قاموس ذالان بروزن  
 نالان بمعنی شغال لغت عربی از قاموس ذال لکمه بکسر همزه سب ماده دراز دم  
 لغت عربی از قاموس فصل در ال معجمه مع الف در لغت مرکب اگر حسین سیکه ذکر



اردو و <sup>ط</sup>ند اب هر دو ال هندی مفتوح و نون و الف ساکن چونک دستی که مدور  
و مستطیل میباشد لغت اردو فصل ال هندی مع واو در لغت بنگله <sup>بضم</sup> و ونکها

اول و واو مجهول و نون غمه و فتح کاف و هائی مخلوط التلفظ بمعنی بازومی دست لغت

بنگله فصل ال هندی مع واو در لغت اردو و ونکا بضم اول و واو مجهول

نون غمه و کاف فارسی با الف بمعنی ظرفی دسته دار که از اوزظرف کلان آب بر میدارند

وونگا

و بدل مظهره و واو معروف و ونکا لفظ اردو و تجنیس آن بمعنی خواهم داد لغت اردو

و <sup>بضم</sup> اول و سکون و م مجهول بمعنی دلوا بکشی لغت اردو و در فارسی بد معنی بد

وول

مظهره نیز آمده است از تفاسیر و تجنیس آن در اردو و <sup>بضم</sup> اول بالفتح بمعنی چیزی از صناعت

که آنرا تمام نکرده باشند عبری هیولی و بفارسی انگاره گویند لغت اردو و از تفاسیر

وول

دیگر تجنیس و <sup>بضم</sup> اول بفتحین بمعنی تیر با که دست بدست میگردد و بهر سه حرکت و ال جمع

و ولت از کشف و منتخب لغت عربی فصل ال هندی مع هائی هوز در لغت بنگله

و <sup>بضم</sup> میند مس کسر و ال هندی با هائی مخلوط التلفظ و یائی مجهول و خفائی نون و فتح

و ال و م هائی مخلوط التلفظ و سکون سین جمله تره پختنی است معروف که بار دو هندی

گویند لغت بنگله فصل ال هندی مع هائی هوز در لغت اردو و <sup>بضم</sup> میند میند بفتح

و ال اول به هائی مخلوط التلفظ و تشدید و ال هندی دوم با هائی مخلوط التلفظ و واو مجهول

و تجنیس آن دانست باخرتائی فوقانی بمعنی دندان و افس نفتح اول و نون غنچه  
 آخرین جمله موقوف پشت کلان را گویند که نشش آن بسیار تیر و موذی باشد  
 لغت اردو و آل نفتح اول و لام موقوف صیغه امر است در سبب بمعنی بنیداز و  
 و بمعنی شاخ و رخت و امثال آن نیز آمده و تجنیس آن و ال بحرف و ال جمله مفتوحه  
 اقسام غلته مستعمل آن از اقسام نان خورشهاست از خود و عدس و غیره و نیز حرفت  
 از حروف تهجی و هم در عربی بتشدید لام و ال بمعنی راه نمائیده و ولالت کنند و بر خری  
 آمده لغت عربی از منتخب نیز بذال معجمه بمعنی رام شدگان نیز حرفت از حروف بی لغت  
 اردو فصل ال هندی مع نون در لغت انگریزی و نیز کسب ال هندی نون  
 کسور و جمله آخر بمعنی طعام لغت انگریزی و تجنیس آن و بر وزن شیر بمعنی رنگ  
 لغت فارسی دیگر و میر فتح اول و آخر رائی جمله موقوف گنبد یک ترسایان و غیره  
 برای عبادت ساخته باشند لغت فارسی از رشیدی و در برهان بمعنی مطلق عباد  
 ترسایان لیکن بمعنی بعد ترسایان لفظ عربی است از غیث دیگر و نیز نفتحین و ثنائی  
 مشتق از رائی جمله بمعنی چرک جانم و بر آن لغت عربی از منتخب دیگر و نیز کسب اول  
 و تخانی مجهول آخر رائی معجمه بمعنی رنگ و لون لغت فارسی از غیث دیگر و بر باضم  
 و ضمین ضد قبل و پس هر چه لغت عربی از قاموس فصل ال هندی بانون  
 و لغت

دانت

وال

وال

و  
و

و

و

و



نے

چیزیکہ منسوب بمقام دلیلم باشد لغت فارسی **فصل اول** تھلہ مع یائی تحتاً  
در لغت بنگلہ ویدی بکسر مر دو وال تھلہ و ہر دو تحتانی معروف بمعنی مادر و این مشترک

در میان بنگلہ و بہا کہا و تجنیس آن بیائی مجهول ویدی در اردو بمعنی بدہ و بہ <sup>اول</sup>  
معروف و ثانی مجهول ویدی بمعنی چشمہا و بہ ہر دو وال ہندی و حرف ثانون

ساکن و آخر یا مجهول وندی دو چوبک و رکہ فقرا با ہم نمی نند و بی آخر معروف وندی  
چو تبا ز یعنی سقف المیزان و امثال آن نیز ہر دو یا معروف در فارسی صیغہ واحد <sup>طب</sup>

لغت فارسی **فصل اول** ہندی با الف در لغت انگریزی ڈاک نفتح اول و کاف  
در آخر موقوف بمعنی سگ لغت انگریزی و تجنیس آن ڈاک بمعنی سبیل خطوط و متصل <sup>ن</sup>

قی لغت اردو **فصل اول** ہندی با الف در لغت بنگلہ ڈاڑھی نفتح اول و  
ثانی و کسر را ہندی با ہائی مخلوط التلفظ و آخر یائی معروف بمعنی زرخندان لغت

بنگلہ و بمعنی ریش و ریشہ برگد بزبان اردو مستعمل است **فصل اول** ہندی با الف  
اردو ڈاب نفتح اول چیز نیست زرین کہ بہر دو سر آن حلقہ از طلا یا نقرہ میا شد

و آنرا بالائی کہ بند بخت زینت می بندند و در زبان بنگلہ نا جیل خام را گویند  
کہ از آن آب میخورند لغت اردو ڈانت نفتح اول نون غنہ و آخر یائی ہندی

پنیہ و غیر کہ بر سر شیشہ با حکم کنند و نیز بمعنی آوازہ سخت کہ بر آتنبیہ کسی برکشند لغت اردو

ویدی  
ویدی  
ویدی  
ویدی

وادی

لغت عربی از قاموس دیوک بر وزن سلوک جمع دیک که بیایمی معروف و کاف  
 تازی خروس را گویند لغت عربی و کسیم بفتح اول و سکون ثانی و فتح سین جمله معجز  
 رو باه لغت عربی از قاموس دیلم بفتح اول و لام طائفه معروف و سختی و بلا و شمنان  
 و گروه و دراج نرو جایی جمع شدن مورچه و جماعت مورچگان و گودنزدیک  
 خوضها و خوا بگا هشران و نام زمینی است از حبش و ترک که مردمان آنجائی  
 موتی درسم و پیمان میداشند چون برگ بنفشه و فیروز ابن دیلم نام صحابیت  
 و آن غیر فیروز دیلمی است که اسود حبشی که در زمان حضرت دعوی نبوت کرده بود  
 لغت عربی از منتخب کشف حیوة الحیوان و کسب بفتح اول و سکون ثانی و فتح  
 کاف معنی بسیار از چار پایان لغت عربی از قاموس فصل اول جمله بابای تحت  
 در لغت فارسی و کسیم آراسته کننده تاج و کنایه از سلطان لغت فارسی  
 و کسیم افروز روشن کننده تاج و اشاره از پادشاه لغت فارسی دیدن  
 چیدن بمعنی نظر کردن لغت فارسی و تخنیش آن بفتح هر دو ال جمله دیدن بمعنی  
 عادت لغت عربی از منتخب یوانه در اصل بیایمی مجهول بوده بمعنی کسیکه مشابه بدو آن  
 باشد در صد و حرکات ناملائم و آخرها مختلفه برای نسبت و مشابهت است لغت فارسی  
 از چهار عجم دیده و کسب بمعنی چشم و اسم مفعول از دیدن نیز آمده لغت فارسی دیلمی

دیدن



و سکون با عدو معین و به هائی مختفی نیز آمده و بالکسر و هائی مفلوظ و و تحنیل آن بمعنی  
 قریب و نیز و و صیغته امر از و ادن لغت فارسی فصل اول جمله به با منور در لغت  
 بهاکها و صهرتی بفتح اول و هائی مخلوط التلفظ و سکون را می جمله و کسر تا یا معرون  
 زمین لغت بهاکها فصل اول جمله مع یائی تحتانی در لغت عربی و یکسان  
 اول و فتح کاف و سین جمله و آخره معنی گانه بزرگ از گو سفند لغت عربی از قاموس یا  
 بوزن و مقابل مانت مرد ویند در لغت عربی و کسیده بفتح اول و سکون ثانی و فتح سین  
 و سیم و آخره بمعنی مورچه لغت عربی از قاموس و یکتبه بکسر اول و فتح ثانی و کاف  
 مفتوح جمع و یک بیائی معروف که بمعنی خروس آمده لغت عربی از حیوة الجیون  
 و یساج بالکسر بمعنی دیبا و شتر ماده جوان لغت عربی از منتخب قاموس و یرج  
 بفتح اول معرب و یر و بالکسر نوعی از اسپ لغت عربی از منتخب و ید جان بفتح  
 اول و سکون ثانی و فتح و ال ثانی بمعنی شتران بارکش لغت عربی از قاموس  
 و یدان بروزن میزان بمعنی کره لغت عربی از منتخب و یجان بروزن ریجان  
 بمعنی ملخ لغت عربی از قاموس و یان بالفتح و تشدید یکی از اسمائی باری تعالی شانه  
 و معنی آن پاداش دهنده و قهر کننده و قضا کننده و حکم کننده و حساب کننده لغت  
 عربی از منتخب و کسید بفتح اول و سکون دوم و فتح سین جمله معنی شتر ماده و نیز

و

و

آمده لغت عربی از قاموس و مداه بفتح اول و سکون ثانی و آخر هائی هوز بمعنی سحر  
 شتران لغت عربی از قاموس و مداه بفتح اول و سکون ثانی و فتح وال دوم و هائی هوز  
 و آخر تا بمعنی صد شتر یا زیاده از آن لغت عربی از قاموس و آنکه دهن از خود باز شود  
 از کاهلی یا از غلبه خواب و بد بمعنی فارسیست و عبری این کیفیت را ثوبار بالضم و هندی  
 جمہائی نامند از کشف اللغات و قاموس و ہشتم بفتح اول و سکون ثانی و ہشتم  
 را می جملہ ہر دو مفتوح و آخر تا ناقہ کلان لغت عربی از قاموس و ہلات بفتح اول و سکون  
 ثانی و آخر تا می مثلثہ بمعنی شیر و زندہ لغت عربی از قاموس و ہاج بضم اول و کسر ہجیم  
 عربی بمعنی شتر لغت عربی از قاموس و ہاج بفتح اول و کسر نون نوعی از شتر لغت عربی  
 از قاموس و ہوس بفتح اول و ضم ثانی آخر سین جملہ بمعنی شیر و زندہ لغت عربی از قاموس  
 و ہبل بفتح اول و ثالث کہ بائی موحدہ است مرغیست لغت عربی از قاموس و ہیم  
 بفتح اول و ثالث حرف ثانی مثلثہ بمعنی شتر توانا لغت عربی از قاموس و ہیان بضم  
 اول و ثالث نیز وال جملہ مضموم بمعنی صد شتر یا زیاده لغت عربی از قاموس **فصل در جملہ**  
 با ہائی ہوز در لغت مرکب و ہر آفرور بمعنی روشن کنندہ زمانہ و کنایہ از آفتاب  
 مرکب **فصل در ال جملہ با ہائی ہوز در لغت فارسی و ہانید** بروزن رہانید  
 ماضی و ہانیدن کہ متعدی و ادن است لغت فارسی و بہ ہندی لائی گویند و ہا بفتح



اول کسر دوم بمعنی مردن لغت حبشی و سستی بمعنی سرگرم محبت بودن لغت  
فارسی از بهاء رحیم **فصل در الهمله بو او در لغت بهاکها و او** تضم اول واو  
مکتوب غیبی ملفوظ و فتح الف و رائی همله با الف بمعنی مکان لغت بهاکها **فصل در الهمله**  
**بو او در لغت بنگله** و کسر تضم اول و سکون ثانی و کاف عربی مکسور بهاء مخلوط <sup>التلفظ</sup>  
و یائمی مجهول و رائی همله در آخر موقوف بمعنی ضرب رسیده لغت بنگله و و هو  
بضم اول و سکون و م مجهول و تائمی هندی مفتوح بهائمی مخلوط التلفظ و و او  
نیز مجهول بمعنی دو که عدد معروف است لغت بنگله و نکها تضم اول و و او  
و نون غنمه و فتح کاف بهائمی مخلوط التلفظ و آخر الف ساکن بمعنی باز و لغت بنگله  
**فصل در الهمله بو او در لغت حبشی** و و تائی تضم اول دوم معروف کسرتائے  
نوقانیه و آخر یائمی معروف بمعنی مرده شده و تضم و ال کسره او و یائمی معروف دوتی  
نیز بهون بمعنی تخمیس آن <sup>و</sup> و بی بدال هندی مضموم و و او معروف و کسره موحده بیائے  
معروف بمعنی غرق شد و این مؤنث است و دیگر <sup>و</sup> و بی بیاء مجهول لفظ جمع بمعنی غرق شدند  
همه و بمقام تعظیم منفرد استعمال کنند لغت اردو **فصل در الهمله بجائمی** <sup>ملو</sup>  
در لغت عربی و سماع بفتح اول و سکون دوم و آخر نمرة شتر ماده خاکستر رنگ لغت عربی از قاموس  
و داده بفتح اول و کسر ال ثانی و آخر یائمی ملو جمع و داده که بمعنی چم یا شتران

دوبلی  
دوبلی

موقوف تاخریاتی معروف بمعنی خرید و م فصل اول جمله بوا و در لغت عرب

دولت و بمعنی صاحب لغت مرکب دولت آمیز یکدیگر دولت نکویی

خواهش کنند و کنایه از سخن شنو لغت مرکب دولت خواه بمعنی خواننده و دولت

فصل اول جمله بوا و در لغت فارسی دور باش بضم اول و جمله بوا

دفع بائی موحده آخرشین معجمه موقوف بمعنی نیزه بود که سنان آنرا دو شاخه

میساخته باشند که پیش سواری ملوک بر نذات مردم آنرا دیده از راه دور شوند و نیزه

جنگ اگر کسی کند بیسوی بادشا اندازد بدان دفع نمایند و امرست از دور شدن

و چاوش و نقیب قافله را نیز گویند و چوبی را که چاوش قافله بدست میگیرد

نیز گویند و عصا و نیزه کوچک نیز آمده و کنایه ایست از آبی که از ته دل آید

لغت فارسی از برهان دور بین بضم اول و رایی جمله موقوف و کسر با موحده

آخر نون غننه نوعی از عینک است که بدان چیز دور را با بینائی توان دید و چیزی باشد

که احوال در یارانا خدا بدان معلوم کند و برائی استعلام احوال لشکر بیگانه هم

بکار آید و بمعنی مرد عاقبت اندیش لغت فارسی از بهار عجم و وبالضم عد و معروف

و تخفیس آن بفتح اول و تشدید واو و بمعنی بیابان در عربی و بفارسی و بفتح اول

و سکون واو امرست از دو دیدن بمعنی معروف لغت فارسی از کشف و منتخب و بضم



لغت عربی از حیوة الحيوان دو دوس بضم اول و فتح وال دوم و کس میم هاست  
 سخت بد لغت عربی از حیوة الحيوان دو و امیس بروزن قراطیس جمع دو دوس ک  
 گذشت لغت عربی از حیوة الحيوان دو کس بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف  
 بمعنی شیر لغت عربی از قاموس دو و اس بروزن عباس بمعنی شیر لغت عربی  
 از حیوة الحيوان دو و ع بضم اول ماهی است سرخ خورد لغت عربی از قاموس  
 دو و ع بضم اول و فتح دوم جمع دو و ع است بمعنی ماهی سرخ لغت عربی از قاموس  
 و تخنیس آن دو و ع بضم دو و و مجهول جزائی که در آب انداخته راست  
 میکنند و در بندی آنرا چاهچه میگویند و شق بفتح اول و سکون ثانی و فتح  
 شین معجمه بمعنی شتر سطر لغت عربی از قاموس دو و س ک بفتح اول و سکون ثانی و فتح  
 سید جمله و آخر کاف عربی بمعنی اسد لغت عربی از قاموس دو و ی ل بفتح اول و سکون  
 ثانی و فتح بای موحده بمعنی نوک لغت عربی از قاموس دو و ا ب ل بروزن خصائل  
 جمع دو ب ل بمعنی نوک ه لغت عربی از قاموس دو و ا ج ن بروزن مقارن بمعنی  
 گوسفندان انس گرفته از حیوة الحيوان دو و س ر ی بفتح اول و سکون  
 ثانی و فتح سین جمله و کسر ر ای جمله با تحتانی مشدده مکسوره بمعنی شتر توانا لغت  
 عربی از قاموس و تخنیس آن در اردو دو و س ر ی بضم اول و و او معروف <sup>مجمه</sup> وین

دو و ع

دو و س

گذشت لغت عربی از قاموس دونه بکسر اول و فتح ثانی مشدود ابه ایست کوچک  
 لغت عربی از حیوة الحیوان دیگر دونه بکسر اول و فتح یائمی تحتانی تجنیس آن بمعنی  
 خون بهادادون و خون به لغت عربی از منتخب و نقض بکسر اول و سکون ثانی  
 و کسر فاخر ضا و مجهم و ابه ایست کوچک لغت عربی از قاموس فصل اول جمله با  
 نون در لغت فارسی و ندان زدن کنایه از گزیدن لغت فارسی از بهار عجم  
 فصل اول جمله بو او در لغت عربی دو آره بهر سه حرکت اول آخر سوره بمعنی خنجریکه با  
 درمان کرده شود و بی عجزه بمعنی بیماری لغت عربی از منتخب و دونه بضم اول و فتح دال  
 بمعنی کرم لغت عربی از قاموس دوسره ففتح اول و سکون دوم و فتح سین جمله و رانی جمله  
 بمعنی شتر ماده قوی لغت عربی از حیوة الحیوان دو وعه بضم اول و سکون ثانی  
 و فتح عین جمله بمعنی ماهی سرخ خورده لغت عربی دو دمسات بضم اول و  
 فتح دال دوم و سیم مکسور و آخر فوقانی بمعنی مارهای سخت بد لغت عربی از  
 حیوة الحیوان دو او بروزن فواد بمعنی کرم صغیر لغت عربی از قاموس و  
 حیوة الحیوان دو اسر بضم اول و فتح ثانی و کسر سین جمله بمعنی شتر قوی جسته  
 لغت عربی از قاموس دوسر بروزن کوثر بمعنی شتر قوی و تجنیس آن دوسر  
 خنجریکه دو شعبه داشته باشد و کنایه از منافق که ظاهر خوب باشد و باطن بالعکس

و

و



ثانی و سکون میم و فتح بای فارسی و کسر میم دوم بایائی مجهول آخر را جمله موقوف بمعنی  
 دل من لغت بنگه فصل اول جمله بایم در لغت عربی و ما را بکسر معنی نونه لغت  
 عربی از منتخب هر اربعه اول و کسر ثا و آخر همزه معنی گو سفند لغت عربی از  
 و تمه بکسر اول و فتح ثانی مشدود معنی مورچه لغت عربی از قاموس و تجنیس آن فریم  
 بکسر اول مجمه و تشدید میم معنی عهد و امان و ضمان و اهل ذمه اهل کتاب که بعد از امان  
 در دار اسلام در آیند لغت عربی از منتخب و بالفتح چاهی که اندک آب داشته باشد  
 لغت عربی از منتخب و مشرث اول و سکون ثانی و فتح ثانی مثلثه معنی شتر فریه لغت  
 عربی از قاموس و ماثر بضم اول و کسر ثانی مثلثه جمع و مشر که بالا گذشت لغت عربی  
 از قاموس و ما حسن بضم اول و کسر حای حطی معنی اسد لغت عربی از قاموس  
 و ماغ بالکسر معنی مغز و فارسیان معنی عجب و کبر نیز استعمال کنند از کشف حقی  
 نفتح اول و الف مقصوره خون آلوده شد و وحی بالضم تجنیس آن معنی بتان این  
 جمع و مه است آن تبی است که از عاج مثل آن سازند لغت عربی از کشف فصل اول  
 جمله بایم در لغت فارسی و مساز شخصیکه صاحب باشد دوم معنی نفس فصل اول  
 بانون در لغت عربی و تمه بکسر اول و فتح دوم مشدود و میم مفتوح معنی مورچه لغت  
 عربی از قاموس و نام بکسر اول و تشدید دوم و میم مفتوح جمع مورچه که بالا

دوم

دوم

نیل لغت عربی از قاموس و لقم کسب اول و سکون ثانی و کسره قاف بمعنی ششم  
 پیر لغت عربی از صراح و لقم نفتح اول و سکون ثانی و فتح هاء بمعنی گزگ لغت عربی از  
 قاموس لهام بالکسر بمعنی شش لغت عربی از قاموس و لجان بحکم عربی بروزن  
 رمضان بمعنی پنجاهمی بسیار لغت عربی از قاموس و لقلین برود جزین جانور نیست  
 دریائی که غریق را نجات دهد لغت عربی از حیوة الحیوان و در منتخب است که ماهی است  
 در دریائی شور بصورت مشک پر آب که آدمی را بمر تبه دوست دارد و که غریق را بر دانه  
 بکنار رساند لغت عربی و نظمی بکسر اول سکون ثانی و کسره نون و فتح طائی مجمه و  
 الف بصورت یا شتر تیز رو لغت عربی از شتهی الارب **فصل الهمله باللام در لغت**  
**مکرب جمع** بمعنی اطمینان و خاطر جمعی لغت مرکب **فصل الهمله باللام در لغت**  
 فارسی و لیر بمعنی جری و لا و ر صاحب کلان لغت فارسی **دل افروز** بمعنی  
 روشن کننده دل و کنایه جانب محبوب هم ایمان و سرور و کنایه از کلمه خوش  
 لغت فارسی **دل آویز** خریکه آویخته قلب باشد و کنایه از معشوق لغت فارسی  
 و لیری بمعنی بهادری و شجاعت آن و لیری حرف ثالث بائی موحده مفتوح  
 بمعنی ربودن دل لغت فارسی **دل ستانی** بمعنی دل بردن معشوق از عاشق  
 بفرزه و عشو لغت فارسی **فصل الهمله باللام در لغت** بنگله و لقم کسب اول و فتح



جانوریست که از پوست او پوتین سازند و تجنیس آن **دلق** بضم تین جمع **دلووق**  
**دلووق** بفتح اول و ضم ثانی ناقه دندان شکسته از پیری لغت عربی از قاموس و بفتح  
**دلق** بمعنی لغزائیدن و نوعی از پوشاک در ویشان که بهندی گدڑی گویند و بمعنی فرو  
 ناکس لغت عربی از مؤنذ الفضلا و بفتح دال و کسر لام **دلق** بمعنی تیز زبان لغت عربی  
 از صراح و **لعک** بفتح اول و سکون ثانی و فتح عین مهمله بمعنی ناقه فرومشته اندام  
 لغت عربی از قاموس و **لکه** بضم اول و فتح ثانی و ثالث دابه ایست کوچک لغت  
 عربی از قاموس و **لدل** بضم اول و ثالث بمعنی خارپشت بزرگ لغت عربی از  
 قاموس و نوعیست از جانوران لغت عربی از حیوة الحیوان و نام اشتر سفید به سیاه  
 مائل که حاکم اسکندریه بحضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ ہدیہ فرستاده و امیر المؤمنین  
 علی ابن ابیطالب علیہ السلام بران سوار میشد و به ہندی **دل** و **لدل** تجنیس آن بمعنی  
 خلاب ہندی و **لدول** بضم اول و ثالث بو و معروف بمعنی خارپشت لغت  
 عربی از قاموس و **لیل** بروزن قلیل بمعنی راه و راه نالغت عربی از منتخب  
 و تجنیس آن و **لیل** بفتح ذال معجمه بمعنی خوار لغت عربی از منتخب و **لحم** بکسر اول و  
 سکون ثانی و فتح خائی معجمه بمعنی شتران کلان جشم لغت عربی از قاموس و **لم**  
 بفتح تین جانوکیست مشابہ به مار لغت عربی از قاموس و تجنیس آن و **لم** بضم تین

دلق

دلق

دلق

دل

لیل

لم

بمعنی شیر لغت عربی از صراح و لهات بکسر اول و سکون ثانی نیز بمعنی درنده شیر  
 مرد و لیر لغت عربی از صراح و لَح بضم اول و فتح ثانی و آخر حای حطی بمعنی اسپ  
 عرق آرنده لغت عربی از صراح و تجنیس آن و لَح بفتح و ال مهمله و آخر حای معجمه  
 بمعنی فریبی لغت عربی از منتخب و لطم بفتح اول و سکون ثانی و فتح طای مهمله و آخر  
 میم بمعنی شتر و انا لغت عربی از قاموس و تجنیس آن و لطم بکسر اول و سکون ثانی  
 و فتح طای معجمه بمعنی شتر ماده کلان سال لغت عربی از قاموس و لعس بفتح اول  
 و سکون ثانی و فتح عین مهمله و آخر سین مهمله بمعنی شتر ماده فریه لغت عربی از صراح  
 و لعس بکسر اول و فتح دوم و سکون عین نیز همین معنی دارد لغت عربی از صراح و لعس  
 بر وزن بر جیس بمعنی شتر ماده کلان جبهه لغت عربی از صراح و لعوس بکسر  
 اول و سکون دوم و فتح عین مهمله بوا و ساکن بمعنی شتر ماده و لیر لغت عربی  
 از صراح و لمط بکسر اول و سکون دوم و کسر میم و آخر طای معجمه بمعنی شتر ماده  
 که سن لغت عربی از صراح و لَح بفتحین و آخر عین مهمله نوعی از خار پشت بز  
 لغت عربی از صراح جوهری و لَف بضمین نوعی از شتر ماده لغت عربی از قاف  
 و لوف بفتح اول و ضم لام بوا و معروف بمعنی عقاب نیز بر لغت عربی از قاموس  
 و لَف بفتحین و ابه است مثل سمور کوچک لغت عربی از حیوة الحیوان و منتخب و

وَح

نظم

وَعَس



کرده و بدین معنی بافتح و تشدید آمده لغت عربی از منتخب و باضم و سکون کوه و راه  
 آمده لغت عربی از منتخب فصل و ال جمله با کاف فارسی در لغت حبشی و گدا  
 بضم اول سکون دوم و ال جمله دوم با الف بمعنی پشت لغت حبشی فصل و ال جمله  
 در لغت عربی و لثا یفتح اول سکون ثانی و فتح ثانی مثلثه ناقه که از ضعف گرون  
 خود را دراز کند لغت عربی از صراح و لعاب بکسر اول و فتح ثانی و سکون عین جمله و آ  
 بانی موحده بمعنی شتر توانا لغت عربی از قاموس و لغت تجنیس آن بفتح اول  
 و سکون ثانی و فتح عین جمله و آخر ثانی مثلثه بمعنی شتر رام لغت عربی از قاموس  
 و دیگر تجنیس و لغت بکسر اول و فتح ثانی و سکون عین جمله و آخر ثانی مثلثه بمعنی  
 مذکور لغت عربی از قاموس و لالت بفتح اول رابع بمعنی را و نمودن با کسر اول  
 و لالی کردن لغت عربی از منتخب و کتبه بضم اول و فتح ثانی و ثالث و ابه است  
 کوچک از قاموس و لثا بضمین و آخر ثانی مثلثه بمعنی ناقه با و غیر آن که تیز رفتار  
 باشد لغت عربی از صراح و لاث بروزن غیاث بمعنی ناقه و غیر آن که تیز رفتار باشد  
 و این مفرد و لث است لغت عربی از صراح و لغات بکسر اول و سکون ثانی و آخر  
 ثانی مثلثه بمعنی شتر رام لغت عربی از قاموس و لث بفتح اول و سکون ثانی و فتح  
 با و آخر ثانی مثلثه بمعنی شیر لغت عربی از صراح و لاث بضم اول و کسر با و هوز

د لغت

د لغت

د لالت

و آخر نون بمعنی شتر رسیده لغت عربی از قاموس **فصل دال** جمله باقاف در لغت  
 عربی و قسم بضم اول و سکون ثانی و سین جمله مکسور و ابه ایست کوچک تر از سنگ  
 لغت عربی از قاموس و تجنیس آن و قسم شین بمعنی مفتوحه و ابه ایست کوچک تر  
 از سنگ خار لغت عربی از قاموس و قوقم بفتح اول و ضم ثانی و قاف دوم مفتوح  
 بمعنی گاو ان و خران خرمن کوب لغت عربی از قاموس و قیقمه بر وزن  
 عقیقه بمعنی گوسفند لغت عربی از قاموس و قومه بضم اول و کسره ثانی و فتح میم بمعنی  
 شتر و گوسفند که حک آن از سیری رفته باشد لغت عربی از قاموس و قارمه  
 بفتح تین و یای معروض بمعنی روباه یا لغت عربی از قاموس و قاقق بر وزن  
 حقائق جمع و قیقمه که بمعنی خیر بار یک گوسفند و باصطلاح نجوم یک خرد از شصت  
 خرد و درجه لغت عربی از منتخب **فصل دال** جمله باکاف در لغت عربی و کاف بفتح  
 دال و کاف مشدود بالف و آخر سمره بمعنی شتر ماده بی کوبان لغت عربی از منتهی لاری  
 و کینا بضم اول و فتح ثانی و یای مجهول و آخر سمره و ابه ایست کوچک از جنس  
 حشر الارض لغت عربی از قاموس و تجنیس آن و کینیا بر وزن اغنیاخل  
 خرمار گویند بزبان ژند و پازند از برهان و ک بضم و کاف مشدود بمعنی اسپان  
 پهنایست لغت عربی از قاموس و صراح و کوفتن و خرد کردن زمین کوفته و هموا

و قسم

زینا



بمعنی ستور رام لغت عربی از قاموس دستجمعی بضم اول و سکون ثانی و کسر میم یا یا  
 شد و اسپیکه در سینه آن سفید بود لغت عربی از قاموس فصل اول جمله باین  
 معجمه در لغت عربی و سخا بفتح اول و سکون ثانی ما و یا نیکه رویش نیک سیاه با  
 لغت عربی از قاموس و غده نم بفتح هر دو اول و سکون غین معجمه اول و فتح دوم  
 بمعنی تشویش خاطر دادن لغت عربی از قاموس و غناش بکسر اول و سکون  
 ثانی و فتح نون و آخر شین معجمه غلکست که طوق سیاه در گلو و بر پشت خطوط رخ  
 دار و لغت عربی از حیوة الحیوان فصل دال جمله مع الفاء در لغت عربی دفاع  
 بفتح اول نام است ماده گو سفند را لغت عربی از قاموس و ف بالفتح و کسر هزه کسر  
 و مانند آن که از وی نفع گیرند لغت عربی از قاموس و بدون هزه سازی معروف لغت  
 عربی از منتخب و بالضم و تشدید و ف معرب آن لغت عربی از منتخب دیگر تجزیه  
 بفتح ذال معجمه و تشدید ف بمعنی گو سفندان لغت عربی از قاموس و فاق بروز  
 و فاق بمعنی شتر شتاب رو لغت عربی از قاموس و فوق بفتح اول و واو معروف  
 بمعنی اسپ نیکو رفتار لغت عربی از قاموس و فقی بکسر اول و فاقی مشدود مفتوح  
 شتر شتاب رو لغت عربی از قاموس و فقی بکسر ثانی و تشدید فاق و آخر الف مقصود  
 بمعنی شتر شتاب رو لغت عربی از قاموس و فون بفتح اول و واو معروف

و ف و ف

ثانی و فتح عین دوم بمعنی مورچه سیاه باز و لغت عربی از منتهی الارب و حقه  
 بفتح اول و سکون ثانی و فتح قاف بمعنی گروه شتران لغت عربی از قاموس  
 و عکله بفتح اول و سکون ثانی و فتح بای موحد و لام بمعنی شتر ماده توانا لغت عربی  
 از قاموس و عکج بفتح اول و سکون ثانی و فتح لام بمعنی شتر ماده که از راندن راه  
 نرد و لغت عربی از قاموس و عد بفتح و سکون ثانی لقب ام حبیب که کنیت ماده گرگ<sup>ست</sup>  
 لغت عربی از قاموس و عفس بکسر اول و سکون ثانی و کسره بمعنی شتر که آب  
 پس خورده شتران خورد لغت عربی از قاموس و عموص بضم اول و سکون ثانی  
 و ضم میم و و او معروف جانور است دریائی که نزد بعضی سنگ است باشد لغت عربی  
 از حیوة الحیوان و عامص بفتح و کسر میم و دعامیص بفتح تین بز یادتی یا تی معروف  
 هر دو جمع و عموص که بالضم بمعنی جانور دریائی گذشت لغت عربی از حیوة الحیوان  
 و عاع بفتح مورچه هائی سیاه باز و لغت عربی از قاموس و عک بفتح و ال جمله  
 و کسر عین مرغیست لغت عربی از قاموس و عکب بکسر اول و سکون ثانی و کسر موحد بمعنی  
 ناقه توانا و شتر بلند و نیز یکی از شاعران عرب که مداح حضرت امام رضا علیه السلام  
 بود لغت عربی از قاموس و عرم بکسر اول و سکون ثانی و کسر جمله شتر که آب پس خورده  
 شتران خورد لغت عربی از قاموس و عکن بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف



آمده لغت فارسی از بهار عجم دستکاری بر وزن شتر مساری آنست که بعد تمام  
 کاری یا صنعتی ترنین و اصلاح آن نمایند تا هر چه در گننه آن در رود خورده  
 در آن نتواند گرفت مثلا مندیل را بعد از بستن بر سر زانو گذارند و بسیار ایند لغت  
 از بهار عجم فصل اول جمله مع سین جمله در لغت اردو و سس بالفتح بمعنی عدو  
 معروف که بفارسی ده و بعربی عشر گویند و تخنیس آن و سس نفتح اول ثانی میشود  
 قطران بالیدن شتر را و پوشیدن چیزی و نهان کردن چیزی از زیر چیزی لغت عربی  
 از منتخب فصل اول جمله با عین جمله در لغت عربی و محبوب بضم اول و سکون  
 ثانی و ضم موحده بواو معروف بمعنی اسپ را از سبک لغت عربی از قاموس و حوا  
 بروزن حاجات جمع و عالغت عربی از منتخب و عدات بروزن عادات جمع و عد  
 که لقب ام حبیب است و آن بمعنی ماده گرگ آمده لغت عربی از قاموس و عکمه نفتح  
 اول و سکون ثانی و فتح کاف و نون و آخر تا بصورت با بمعنی شتر ماده فریه و در  
 لغت عربی از قاموس و عکمه نفتح اول و سکون ثانی بمعنی گروه شتران از قاموس  
 و صراح و عسوقم نفتح اول و سکون ثانی و ضم سین جمله بواو معروف و فتح قاف  
 و آخر ثانی کسور بمعنی جانور است که بپندی گبر و را گویند از صراح و تخنیس آن بحركات  
 مذکور باشین معده عسوقم بمعنی مذکور لغت عربی از حیوان و عاصمه بضم اول و فتح

دس

دعشوقم

فتح جیم فارسی معنی چشمها لغت شنسکیرت فصل اول جمله باسین جمله در لغت عربی

و ساس نفتح اول و ثانی مشد و ماری است خبیث که دهن ندارد و از بینی گزند

لغت عربی از قاموس و ساس نفتح اول و تشدید ثانی و سین دوم مفتوح جانور است

سفید و ماریست خبیث که دهن ندارد و از بینی گزند لغت عربی از قاموس و حیوة

الحيوان فصل اول جمله باسین جمله در لغت فارسی دست بانفتح مقابله

پا ترجمه دید جمع آن دستان شیخ شیرازی گوید بیت دستان که تو داری ای پسر

بس دل به بری بگردستان با و معنی پنجه و بقعه و فائده و قدرت و ظفر و فرصت و قابله

و کت و نوبت و طرز روشن و دستور و قاعده و نوبت و بازی شطرنج و نرد و مانند

آن و معنی مسند ملوک عربیت لیکن فارسیان نیز استعمال کرده اند و برد و چیز تمام هم

اطلاق کنند چون یکدست خانه یعنی نشیمن و خوابگاه و مطبخ تا پانگاه و طولیه و یکدست

خلعت یعنی از سر تا پا و یکدست سلاح یعنی از خود تا موزه و در مرغان شکاری

بجائی عدد بود چون یکدست باز و یکدست جره و دست در اصطلاح اطباء

اجابت طبیعت را گویند و آن عبارت از دفع شدن ماده بود از راه اسفل لغت

فارسی از بهار عجم دستور بر وزن دستور معنی وزیر این لفظ مرکب است از دست

معنی مسند و در کلام نسبت است مثل رنجور و گنجور و مزدور و معنی نهخت و اجازت هم



اهل الجنة عرابی او فارسی دسی یعنی زبان اهل جنت است عربی و فارسی  
 درسی و ملائکه آسمان چهارم بلغت درسی تکلم میکنند و بعضی برانند که مردمان نگاه  
 کیانیان بدان تکلم میشده اند و گروهی گویند که در زمان بهمن و اسفند یا رچون  
 مردم از اطراف عالم بدرگه اومی آمدند و زبان یکدیگر نمی فهمیدند بهرین مودتا  
 و دشمنان زبان فارسی را وضع کردند و آن را درسی نام نهادند یعنی زبانیکه  
 بدرگه پادشاهان بدان تکلم کنند و حکم کرد تا در تمام ممالک باین سخن گویند و جماعتی برانند  
 که وضع این زبان در زمان جمشید شد و بعضی دیگر گویند که در زمان بهرام درسی  
 بدان سبب خوانند که هر کس بخانه خود بیرون آید تکلم شود و این وجه خوبی نیست  
 چه بهر تقدیر که فرض کنند آنرا وضعی می باید و وضع آن بسببی در کار است و منسوب  
 بدره کوه را نیز در گویند چون کبک درسی از برهان و تجنیس آن بضم اول و تشدید ثانی  
 درسی عربیت بمعنی ستاره روشن که بزرگ باشد از کشف و برهان و در اردو  
 تجنیس آن درسی بمعنی شطرنجی که بساطت معروف در رانی بروزن قربانی  
 نام قوم از مغول لغت فارسی در میانی بفتح اول و کسر میم بمعنی کسیکه در میان  
 دو کس پیغام رساند و آنرا میانی نیز گویند لغت فارسی فصل دال جمله بار امی  
 و لغت شنسکیرت درگ لوچین بکسر اول و کاف فارسی قوف و لام مضموم و واو مجهول

درسی

درسی

از مودت الفضلا و تجنیس آن در شرت بضم تین و سکون شین معجمه بمعنی سختی و ناسپهوا  
 و تناور و فریه و قوی هیکل لغت فارسی از بهار عجم در باره بمعنی قصر و محل پادشاهان  
 که ملازمان در آنجا بار می‌بندد و بمعنی کپهری شاسپی لغت فارسی در آرز بفتح اول ضد  
 کوتاه لغت فارسی و تجنیس آن در سندی و طراط بفتح وال جمله و رامت سندی و  
 سکون الف رامت سندی دوم موقوف بمعنی شکاف در و دیوار در تنده بفتح  
 اول و کسرتانی بمعنی چار پایان موذی مانند شیر و گرگ و غیره و تشدید رامت جمله  
 آمده لغت فارسی و تجنیس آن در یدیه بمعنی چاک زده این هر دو لغت از مشتقات  
 دریدن است در یادلی بمعنی سخاوت و جوانمردی لغت فارسی از کشف رستی  
 بضم تین بمعنی درست نمودن و آرائش دادن چیزی را و تجنیس آن در رستی  
 بروزن الفقی نام دختر نوشیروان که بجهانه نکاح بهرام بود و بروزن مفلسی و با  
 قرشت نیز آمده لغت فارسی از برهان و دیگر در شستی بضم تین بمعنی سختی و بد  
 و تناور می‌فریبی لغت فارسی در می بفتح اول و کسرتانی و یامتی معروف بمعنی  
 زبان فارسی یعنی هر لغتی که در آن نقصانی نباشد در می میگویند لغت ساکنان  
 چند شهر بوده است که آن بلخ و بخارا و بدخشان و مرو و بروزن سروست و بعضی  
 در می زبان اهل بهشت است که جناب سول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند که  
 لسان

وشت

و طراط

و یدیه

و رستی

و رستی



لغت عربی از منتخب در حصان بر وزن انسان بمعنی بچه های خار پشت و بچه های  
 موش دشتی لغت عربی از قاموس در آن بر وزن زیان بمعنی رو باه لغت عربی  
 از قاموس در روان سوم و او بر وزن در بان بمعنی بچه کفتار از ماده گرگ  
 از شتهی الارب فصل دال مهمله بارائی مهمله در لغت مرکب در مان طلب  
 بمعنی خواننده و او کنایه از بیمار لغت مرکب فصل دال مهمله بارائی مهمله در لغت فارسی  
 در باب الفتح بمعنی آبیکه جاری باشد و اکثر منبع آن کوه میباش لغت فارسی و تخمین آن  
 در باب الفتح بمعنی خرگوش لغت فارسی از مؤید الفضلا و دیگر در باب سوم بانی  
 فارسی بمعنی حاجت لغت فارسی از مؤید الفضلا و در آرد و و ژرنا. نفتح دال هندی و  
 سکون را مهمله و نون با الف بمعنی خوف کردن و دیگر و ژر با نفتح دال مهمله و سکون  
 را ای هندی و فتح موحده بمعنی خانه که برای ماکیان از گل و خشت و غیره سازند  
 بعربی آنرا قنه بضم اول و سکون قاف و فتح نون و اقرن بضم اول و فتح قاف و  
 نون را خرب جمع آن است و بفارسی که تانه مکسیر کاف تازی و سکون را ای مهمله و فتح نون  
 و بانی محتفی در آخر گویند از نفائس اللغات در خواست نفتح اول بمعنی طلب کردن  
 چسری و استعدانمودن لغت فارسی از مؤید الفضلا و است بضم تین بمعنی خوب  
 و بجای و تمام تر و اشرفی و زر و بمعنی درم و دینار از رشیدی و بر بان و ضد شکسته

در باب الفتح  
 در باب الفتح  
 در باب الفتح

ثانی یعنی بسیار مادیان اسپ که سفید باشند و سر آنها سیاه جمع و رعا لغت عربی  
از قاموس و تجنیس آن با کسر و ریح یعنی زره و پیرامین زن لغت عربی از فتح و بضم  
و فتح را در شب شانزدهم و نهم و بیستم و سی و دوم از ماه که اول شب سیاه و بلقی  
شب سفید باشد لغت عربی از منتخب یگر تجنیس و ریح بفتح ذال معجمه و راهله و آخرین  
معلمه یعنی گو ساله و شتی شتر ماده که صیاد پس آن پنهان شود تا صید را تیرزند لغت  
عربی از منتخب یگر و ریح بفتح و سکون راء می معلمه و آخرین معلمه یعنی گز کردن  
جامه و غلبه کردن می و دراز شدن دست و چست شدن لغت عربی از رشید  
و منتخب و ریح بضم اول و سکون ثانی و ضم قاف یعنی شتر آب کش لغت  
عربی از قاموس و رشیدی و ریح بفتح اول و سکون ثانی و فتح ثانی مثلثه یعنی شتر  
کلان سال لغت عربی از قاموس و تجنیس آن و ریح بکسر تن یعنی افسوس  
و اندوه از کشف و برهان در لوف بضم اول و سکون ثانی و ضم نون و واو  
معروف آخر فایم یعنی شتر بزرگ سبک و فریه لغت عربی از قاموس و ریح  
بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال و هم معنی بچه شتر لغت عربی از قاموس و ریح  
جمع آن معنی بچه شتر لغت عربی از قاموس و راک بکسر اول و فتح ثانی نام سگی لغت عربی  
از صحاح جوهری و تجنیس آن و راک بفتح و تشدید راء می معلمه یعنی نیک ریابند

ریح  
ریح  
ریح  
ریح

ریح

ریح



بمعنی شیر لغت عربی از قاموس در الیس بضم اول و کسر موحده بمعنی شتر سخت  
 وسطبر لغت عربی از قاموس و تجنیس آن در انس بجای موحده نون بمعنی شتر  
 سطر و سخت لغت عربی از قاموس در فس بکسر اول و فتح ثانی و سکون فامعنی  
 شتر کلان جثه لغت عربی از قاموس و تجنیس آن در فش بضم اول و فتح ثانی و  
 سکون فامعنی پارچه قماش سه گوشه که بزین نقش کرده بر سر علم بنزند و چون معنی  
 در فشیدن لرزیدن است این را نیز در فش از ان گویند که از باد می لرزد و آبی است  
 که بدان چرم سوراخ کنند و آنرا در مندی ستالی گویند و در مؤدالفضلان نوشته که  
 بفتحین در فش آله چرم دوزانست و بضم اول و فتح ثانی در فش بمعنی نشان  
 لشکر و در برهان نقیج اول و کسر ثانی در فش بمعنی آله چرم دوزان و علم فوج آمده  
 لغت عربی در فاس بکسر اول و سکون ثانی اسد کلان جثه لغت عربی از قاموس  
 در و مس بفتحین و سکون واو و فتح میم بمعنی مار لغت عربی از قاموس در ص بفتح  
 بچه خار پشت و بچه موش دشتی لغت عربی از قاموس و تجنیس آن با کسر و ص بمعنی بچه  
 و سگ ده در لیس تصغیر در ص که بمعنی بچه موش دشتی و بچه خار پشت گذشت  
 لغت عربی از قاموس در و ص بروزن مخصوص جمع در ص که بچشم  
 خار پشت و بچه موش دشتی را گویند لغت عربی از قاموس در ص بضم اول و سکون

در انس

در فش

در فش

در فش

در ص

از قاموس در باب نیمه بفتحات و نون مکسور یامی مشدده نوعی از گاو بار یکم که  
 گویان دارد لغت عربی از قاموس در راجه بضم اول و فتح ثانی و جیم مفتوح مغلیست  
 لغت عربی از حیوة الحیوان در راجه بضم اول و تشدید رائی مهمله و فتح جیم مغلیست  
 رنگین مانند در لغت عربی از حیوة الحیوان در راج بضم اول و رائی مشدده  
 همون مغلیست مانند در لغت عربی از حیوة الحیوان و قاموس و تجنیس آن  
 در راج بفتح و ال تشدید رائی مهمله بمعنی خارشپت و بضم نام موضوعیت لغت عربی از  
 حیوة الحیوان دیگر تجنیس در راج بفتح و ال معجمه و تشدید رائی مهمله بالف و آخر حائ  
 حطی نام جانور زمره در سرخ رنگ لغت عربی از حیوة الحیوان در راج بضم تین و سکو  
 جیم اول و ضم رائی دوم جانور کسیت سرخ و سیاه لغت عربی در راج بکسر اول و سکو  
 ثانی و کسر و ال دوم شتریکه دندانهایش از پیری ریخته باشد لغت عربی از  
 قاموس در سر بروزن نظیر بمعنی ستور تیزر و لغت عربی از رشیدی در و  
 بروزن و نورسپش و بیضه آن لغت عربی از قاموس در و اس بروزن  
 گر پاس بمعنی سگ بزرگ سر لغت عربی از قاموس در پاس بروزن قرطاس  
 بمعنی شیر درنده و سگ گزنده لغت عربی از قاموس و تجنیس آن در ناس بان  
 مفتوح بمعنی اسد لغت عربی از قاموس و تجنیس آن در پاس بیامفتوح

و راج  
 و راج

و پاس  
 و پاس



لغت عربی از قاموس در صامت بفتح اول و سکون ثانی و کسر آخر ماده شتر که  
 از سری دندان ریخته باشد لغت عربی از قاموس در ما بفتح اول و سکون ثانی و  
 کسر آخر معنی خرگوش لغت عربی از قاموس در و بفتح اول و ضم ثانی و و  
 معروف ستور رام شده و مانوس مذکر و مؤنث و زوی یکسانست لغت  
 عربی از قاموس در بوب بفتحین و ضم بائی اول و و او معروف معنی همون <sup>ستور</sup>  
 رام شده لغت عربی از قاموس و تجنیس آن در بوت آخر تائی فوقانی بوزن  
 در بوب و معنی که گذشت لغت عربی از منتهی الارب در بت بضمین و تشدید موحد  
 نام ماهی است زرد رنگ لغت عربی از قاموس در رجات بفتحات و سوم  
 حرف جیم جمع در جم که معنی مرتبه آمده لغت عربی در رسم بکسر اول و سکون ثانی  
 و فتح صاد و همله آخر مکسور جمع در ص بسکون رائی همله که معنی گریه و سنگا ده  
 آمده لغت عربی از قاموس و تجنیس آن در رسم بکسر اول و فتح رائی همله جمع  
 در ص ک بفتح اول و سکون رائی همله معنی بچه خار پشت و بچه موش و شتی آمده لغت  
 عربی از حیوة الحیوان در رسم بفتح اول و سکون دوم و فتح میم معنی خرگوش  
 لغت عربی از قاموس در رام به تشدید رائی همله هم معنی خرگوش لغت عربی  
 از قاموس و تجنیس آن در رام به تخفیف رائی همله معنی خار پشت لغت عربی

در بوت

در رسم

در رام

لغت عربی از قاموس و خنان بالفهم و فتح نون اول بمعنی عصفور لغت عربی از

قاموس و حسن بضم اول و فتح ثانی مشدّد بمعنی شوک ماهی که بپندی سوس گویند

لغت عربی از حیوة الحیوان و تخنيس آن و حسن بضم اول تشدید ثانی و آخر شین معجم

نوعیست از ماهی لغت عربی از تهی الارب و حسن بفتح اول و سکون ثانی و فتح نو

بمعنی شتر بسیار گوشت و درشت لغت عربی از قاموس و خل بضم اول و فتح ثانی

مرغیست کوچک تیره رنگ لغت عربی از حیوة الحیوان و تخنيس آن و خل بفتح اول

و سکون ثانی و آمدن چپ که نقیض خروج لغت عربی از منتخب و بستختین

و خل تباه شدن عقل و تن و مکر و غدر نمودن و عیب کردن و حسب کس

و درختان انبوه و گرویی که خود را بباطل نمیبست کنند و از ایشان نباشند

لغت عربی از منتخب و خا خیل بضم اول و یائمی معروف بمعنی مرغان کوچک تیره

رنگ جمع و خل که بالا گذشت لغت عربی از حیوة الحیوان و خلل بضم اول

و سکون ثانی و فتح لام اول مرغیست تیره رنگ لغت عربی از قاموس و خشم

بروزن محرم قنقد سطر و سیاه و سخت که بپندی ساسی گویند لغت عربی از قاموس

فصل ال هلم مع ر می هلم در لغت عربی در عار بفتح اول و سکون ثانی

و کسر آخر ما دیان اسپ که سفید باشد و سرش سیاه و این مثنوی است

نوش

نوش

نوش



لغت عربی از فرہنگ رشیدی دیگر دیویر بکسر دال و یائی مجهول و فتح واو و سکون  
 رائی مہملہ معنی برادر شوہر کہ بعربی جمو گویند بفتح حائی حطی و سکون میم از نفا  
 و بر بفتح اول و سکون ثانی و آخر رائی معنی اسد و گروہ مگس عسل و زنبور و چہما  
 ملخ و مال بسیار و پارہ زمین کہ در میان ری واقع شود و باین معنی بکسر نیز آمدہ و پس  
 چیز می گذشتن تیر از ہدف و تجنیس آن بضم تین و بر معنی پشت و مقعد و بفتح تین بر  
 ریش پشت ستور و بکسر بائی موحده و بر ستور یکہ پشت او رخمی باشد لغت عربی  
 از منتخب و حیوۃ الحيوان و بخش بضم اول و فتح ثانی مشد و سکون فا معجمہ معنی  
 اسد لغت عربی از قاموس و بسی بضم اول و سکون ثانی و کسر سین و آخر تحتانی متر  
 مائل بسیاہی و سرخی کہ بانگ کند لغت عربی از حیوۃ الحيوان و تجنیس آن در  
 اردو و سی کہ معنی ضد ولایتی است فصل دال مہملہ با حیم عربی در لغت عربی  
 و جائزہ بفتح اول و تشدید ثانی بمعنی شتر بارکش لغت عربی از قاموس و جا حیم  
 بحکات ثلاثہ و حیم اول مشد و دوم مفتوح بمعنی ماکیان و خروس لغت عربی از حیوۃ  
 فصل دال مہملہ مع حائی حطی در لغت عربی و جوح بفتح اول و ضم ثانی و واو  
 معروف و آخر حائی حطی بمعنی شتر مادہ کلان خلقت لغت عربی از قاموس فصل دال  
 مع حائی معجمہ لغت عربی و حنار بفتح اول و سکون ثانی و آخر ہمزہ کنج شکست

و سی

و سی

و سی

و سی

و کسر فوقانی بمعنی ملخ ماده واحد لغت عربی از قاموس و بدیم بفتح دال مهملین و سکون  
 موحد اول و فتح بائی موحد ثانی بمعنی آواز و مهر آوازیکه چون رسیدن آواز  
 سم ستور باشد بر زمین سخت لغت عربی از منتخب و به لضم و تشدید بائی موحد  
 بمعنی راه و طریقت و حال و بمعنی ماده خرس لغت عربی از حیوة الحیوان و بدیم  
 بفتح اول و کسر موحد اول و ثانی مفتوح جمع و به و بفتح بائی موحد و بدیم طرف رو  
 و توده ریگ و زمین هموار و کد و لغت عربی از منتخب و بدیم لضم دال و سکون بائی  
 موحد و کسر نین مهمله و یا می مشد و مفتوح و آخر تا بصورت با بمعنی ماده مرغی که  
 مائل سیاهی است و بانگ کند لغت عربی از حیوة الحیوان و بره بفتح اول و کسر  
 ثانی و فتح رائی مهمله بمعنی ستور ماده که پشت او زخمی باشد لغت عربی از منتخب  
 و بالکسر و بره خلاف قبله و بالفتح عاقبت و پیرمیت در جنگ و نقیض و پاره از زمین  
 کاشته شده که آنرا بندی کیاری گویند لغت عربی از منتخب و پور بر وزن نشور  
 بمعنی بسیار جماعت زنبور عسل لغت عربی از حیوة الحیوان و تخمیس آن و پور  
 بالفتح بمعنی بیرون رفتن تیر از هدف و رفتن و بردن و پس رفتن و روایت از  
 کسی کردن بعد مردن و بباد و پور زده شدن و پور بفتح با و پس پشت یعنی  
 بادیکه از مغرب بطرف مشرق وزد خلاف صبا و ازین جهت صبا را قبول گویند

و

و

و



و احمق بر وزن دامق نام اسپ شخصی که کنیت او ابن بنی اسد است لغت عربی  
 از قاموس فصل دال مهمله با الف در لغت مرکب از السلطنت شاه او  
 مراد از تختگاه حاکم اوده فصل دال مهمله با الف در لغت فارسی و آو بر وزن  
 خا و بمعنی حاکم و در اصل این لفظ داد و ر بود بمعنی صاحب ادیس بحمت تخفیف  
 دال ثانی را حذف کردند لغت فارسی از برهان داد گستر بمعنی گسترده داد و  
 لقب سلطان یعنی دهانده داد لغت فارسی و او گرد دهانده داد و لقب حاکم عا  
 لغت فارسی و آو را در بیان صفت سلطان لغت فارسی فصل دال  
 مهمله با الف در لغت بنگله و انتی بفتح اول و نون غنمه و بکسر تا فوقانی  
 و یائی مجهول بمعنی دندان لغت بنگله فصل دال مهمله با الف در لغت آو  
 و انت بفتح دال مهمله و نون غنمه و تا می فوقانی و نون بمعنی دندان لغت  
 آو و فصل دال مهمله مع بائی موصده در لغت عربی و با سا بکسر و فتح  
 اول و آخر همزه بمعنی ماده یا ملخ لغت عربی از قاموس و ب کضم اول و تشدید مو  
 بمعنی خرس لغت عربی از حیوة الحیوان و تجنیس آن و ب بالفتح و تشدید بمعنی  
 رفتن و سرایت کردن شراب بیماری و چشم و کنگه جامه دیگر و ب بفتح ذال معجم  
 و تشدید موصده بمعنی گاودشتی لغت عربی از منتخب و با سانه بکسر اول و فتح همزه

گروه اسپان لغت عربی از حیوة الحيوان خیر حتام بالفتح و خانی معجمه دوم مکسور  
 و تا فوقانی بمعنی نیک انجام لغت عربی خیر بان بفتح اول و سکون و موم و فتح زائ  
 معجمه و باموحده بمعنی سیمه شرمع که نر باشد لغت عربی از شهبی الارب فصل خانی  
 معجمه یا تحتانی در لغت مرکب خیر اثر خیریکه در ان اثر نیکی باشد لغت مرکب

### باب دال مهمله

فصل دال مهمله بالالف در لغت عربی دافع بروزن واقع بمعنی دفع کننده و د  
 کننده و اسمی از صفات باریتعالی عز اسم لغت عربی از منتخب و اجتمه بفتح اول  
 و کسر حم و فتح نون کسر تا بمعنی ماده گو سفند انس گرفته لغت عربی از حیوة الحيوان  
 و اجن بروزن کاهن بمعنی گو سفند انس گرفته لغت عربی از حیوة الحيوان  
 بفتح اول و کسر عین و یا معروف بمعنی خواهش و خواننده و طلب کننده لغت عربی  
 از غیث اللغات و اسمی بروزن راهی بمعنی زیرک درست راهی و خیر منکر و  
 شیر درنده لغت عربی از قاموس و منتخب و اسمی بروزن بار بمعنی داننده و خدا  
 نعمت کسیکه یکجا مقیم باشد و خوشبوی فروش بد بمعنی منسوب بدارین قصبه السیت  
 در بحرین که از هند بدانجا مشک رند لغت عربی از منتخب و تجنیس آن و اسمی بفتح  
 اول و اسمی مهمله مکسور آخر همزه بمعنی شتر شپش آما سیده و غد و ذناک لغت عربی از قاموس



خوشتراش چیریکه خوش وضع باشد لغت فارسی خوش قماش سیکه  
 خوش وضع باشد لغت فارسی خواجسته تاش بفتح اول و جیم عربی و فوقانی مفتوح و آخر <sup>شین</sup>  
 معجمه غلامان یک صاحب نوکران یک آقا را گویند و معنی خداوند و صاحب خانم آمده  
 لغت فارسی از برهان خوشباش شخصیکه وضع نیک است باشد لغت فارسی خوش <sup>شین</sup>  
 مرد تاشابین لغت فارسی خوردن بالضم مصدر فارسی معنی معروف خوشید و  
 کنایه از معشوق لغت فارسی از بهار عجم خوش راه سیکه مسرف نباشد لغت فارسی  
 خود بینی بهتر از خود دیگر اندانستن لغت فارسی خود نمائی بالضم خوشستن را  
 بکسی نمودن لغت فارسی از بهار عجم خود سرفی تکرر و استغنا کردن از اطاعت  
 لغت فارسی از غیایات اللغات خوشی بالضم اول و کسر <sup>شین</sup> معجمه معنی خوبی و نیکی و بواجب <sup>مل</sup>  
 و یا معروف بوزن پوشی نام مرغ از برهان لغت فارسی خوشتر معنی نیک تر لغت فارسی <sup>از غیاش</sup>  
 خوبی بالضم مقابل زشتی لغت فارسی از بهار عجم فصل خاصی مجموع یا تحتانی در لغت  
 عربی خیریت بفتح اول سکون ثا و کسر <sup>مهمله</sup> و تشدید تحتانی دوم معنی عافیت و نکوئی  
 لغت عربی از کشف خیر بفتح اول و سکون ثا و فتح دال مهمله معنی گریه فریبنده  
 لغت عربی خیتعور بفتح اول و سکون تحتانی و فتح فوقانی و ضم عین مهمله و آخر <sup>رانی</sup>  
 مهمله معنی گرگ و اسد لغت عربی از حیوة الحیوان حیول بروزن نزول معنی بسیار از

کنایه از مردم فرومایه و متکبر لغت فارسی از بهار عجم خوش حسرت و کبر حسرت  
 دوم معنی صاحب عقل سلیم لغت فارسی خور و صیغه ماضی از خوردن لغت فارسی  
 خود باضم ضد غیر و بود و مجهول خود و تجنیس آن معنی مغفرت آینه لغت فارسی از بهار عجم  
 دیگر بود بضم حیم عربی معنی بخشش لغت عربی از بهار عجم خود پسند معنی پسند  
 کننده خود کنایه از ابلیس و صاحب بهار عجم نوشته آنکه دیگری را نماند پسند  
 و تنها بعقل خود اعتماد دارد لغت فارسی خوش بنیاد معنی نیک اصل کنایه از  
 حضرت آدم علیه السلام لغت فارسی خوش نهاد آنکه سرت نیک داشته باشد لغت فارسی  
 از بهار عجم خوشگوار بضم اول و فتح کاف فارسی معنی خوش ذائقه از بهار عجم لغت فارسی  
 خوش رفتار معنی رونده خوب کنایه از محبوب و کبک درسی لغت فارسی خوب  
 معنی زیبا لغت فارسی خواهر دختر پدر لغت فارسی خوش کار سیکه کارش نیک باشد  
 لغت فارسی خوشتر معنی نیک تر لغت فارسی از غیثات خوش کردار سیکه عمل آن  
 خوب باشد لغت فارسی خواهر بفتح اول و واو غیر ملفوظ معنی ذلیل لغت فارسی  
 از بهار عجم و تجنیس آن جوار بفتح معنی همسایه و آه و گو سپند و دیگر در سندی بضم  
 قسم غله و مذاب و بتاری بانگ و گو سفند و آه و آواز تیر و بفتح و تشدید و او معنی  
 لغت عربی از منتخب خواهرش بفتح اول و واو غیر ملفوظ معنی آرزو لغت فارسی

خود

خود

خود



حضرت خضر علیه السلام لغت مرکب خوش ظرف مرد نیک نیا لغت مرکب خوش شریف  
 بمعنی مرد خوش کردار و راه نیک لغت مرکب خوش شخص صالح شخصیکه او عادت  
 نیک داشته باشد لغت مرکب خوش جمال بمعنی شخصی که صورت نیک داشته باشد  
 لغت مرکب خوش رشید علم بمعنی صاحب ایت بلند و این صفت سلطانست لغت مرکب  
 خوش رشید علم بمعنی اوج مهر دارنده و صفت بادشاه لغت مرکب خوش شریف یوان بمعنی  
 برتر مقام و کنایه از نوشیروان عادل لغت مرکب خوش قرین بمعنی خوش قاعده  
 و قرین بمعنی پیوستن چیزی بچیزی و مناسبت معنوی میان دو امر و مناسبت ظاهر  
 میان دو چیز و آنچه در بعضی کجور در وسط هر دو مصرع بیت واحد و لفظ قائم  
 واقع شوند لغت مرکب خوش شوقی بمعنی زمان سعد لغت مرکب خوش خبری کلام  
 نسبت بخبر خوش دارد لغت مرکب فصل خانی معجم مع واو در لغت فارسی  
 خوشیدار بمعنی آرایش دهنده خوشید و مخصوص کنایه از پیغمبر صلی الله علیه  
 لغت فارسی خوش اسلوب بضم الف شخصیکه نیک طریق داشته باشد لغت فارسی  
 خواب مقابل بیداری و اطلاق آن بر رویا که در خواب دیده میشود و همچنین  
 مرگ مجازست و امر بخوابیدن یعنی خواب بکن لغت فارسی از بهار عجم تخمیس آن  
 جواب بفتح جیم و واو بمقابل سوال بمعنی پاسخ لغت عربی از رشیدی خود پرسید

ورشیدی و تخنيس آن خوف بفتح جيم معنی زمین پست و شکم و اندرون چیزهای  
 و در گذر آید لغت فارسی از منتخب و بفتح تین خوف فرخ شدن و درون  
 خالی شدن از منتخب بگير تخنيس خوف بفتح حای حطی ازار چرمی که زنان جاننص و  
 طفلان پوشند و چیزی مانند هوج لغت عربی از رشید خوارق بفتح تین و رای <sup>مطلوبه</sup>  
 مکتوب جمع خرق که معنی دریدن بریدن مسافت و جامه آمده لغت عربی از رشید  
 فصل خامی مع جمع و او در لغت مرکب خورشید لقا معنی کسیکه روی روشن  
 همچو آفتاب آشته باشد و کنایه از چهره معشوق لغت مرکب خوش حیثیت معنی  
 خوش وضع و خوش طایفه لغت مرکب خوش اوقات معنی شخصی که گذران و بهتر  
 باشد لغت مرکب خوش منظر جائی نظر آفتاب ایما جانب آفتاب پرست لغت  
 خور عذار معنی کسیکه عارض روشن داشته باشد و کنایه از معشوق از بهار <sup>مرب</sup>  
 خوش شعار معنی نیک خصلت لغت مرکب خوش منظر کنایه از معشوق و نظرگاه <sup>نیک</sup>  
 لغت مرکب خوش اثر معنی اثر یا بنده نیک لغت مرکب خورشید منظر معنی جان نظر آفتاب  
 و کنایه از آفتاب پرست لغت مرکب خوش اوقات معنی صادق القول لغت مرکب  
 خوش معاش معنی کسیکه اوقات خوب داشته باشد لغت مرکب خوش طالع  
 معنی خوب بصورت و اشاره جانب مطلوب لغت مرکب خوش طریق معنی نیک <sup>از</sup> و کنایه



تخص

عناصر جمع آن لغت عربی از متخجب خنفس بضم اول و سکون ثانی و فتح فامعنی کرم  
 سرگین که مسطور شده لغت عربی از حیوة الحيوان و خنفس بکسر فانیز آمد چنانفس  
 بوزن نفاس جمع آن ای که هائی سرگین لغت عربی از حیوة الحيوان خنفس  
 بضم اول و سکون ثانی و فتح شین معجمه بود معروف و آخر شین معجمه مکسور بمعنی  
 شتران چند لغت عربی از صحاح جوهری خنوص بکسر اول و فتح ثانی مشدود سکون  
 و او بمعنی بچه نوک لغت عربی از حیوة الحيوان خنایص بفتح اول و یای معروف  
 جمع آن بمعنی بچه هائی نوک خنصیص بکسر اول و سکون ثانی و یای معروف بچه بز  
 لغت عربی از قاموس خندع بضم اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله بمعنی تلخهائی صغیر  
 لغت عربی از حیوة الحيوان خنششل بوزن جنظ بمعنی شتر تیز رو وسطبر و سخت لغت  
 عربی از قاموس خنشلیل بفتح اول و سکون ثانی و فتح شین معجمه و یای معروف  
 بمعنی شتر تیز رو وسطبر و سخت لغت عربی از قاموس فصل خاتمی معجمه بانون لغت  
 فارسی خنده مشتق از خندیدن است بمعنی دندان سپید کردن و بعربی تبسم گویند  
 خنده کردن بهمین معنی که نوشته شد فصل خا معجمه مع و او در لغت عربی خوتع  
 بفتح اول و سکون ثانی و فتح فوقانی بمعنی نگس کبوتر که در گیاه باشد لغت عربی از قاموس  
 خوف بالفتح بمعنی ترسیدن و کشتن کسی را و دانستن و او در لغت عربی از متخجب

دارنده سرور و مراد از چشم محبوب لغت مرکب فصل خاصی معجمه بانون  
 در لغت عربی خنفسا بضم اول و سکون ثانی و ضم فا و فتح سین و آخر همزه کرمی است  
 که در سرگین پیدا شود و لغت عربی از حیوة الحیوان و بهندی آنرا گبر و را گویند بضم  
 فارسی و سکون موحد و فتح هر دو و رایی مهمله و آخر الف خنفسا بضم اول و سکون  
 ثانی و ضم فا و فتح سین و کسر همزه و آخر تائی تانیت بصورت ها بمعنی ماده گبر و ره که  
 بالا گذشت لغت عربی از حیوة الحیوان خنفسه بضم اول و سکون ثانی و ضم فا و  
 فتح سین و آخر فوقانی بصورت ها بمعنی کرم سرگین که بالا مذکور شده لغت عربی  
 از حیوة الحیوان خنفسه بفتح فاسموم معنی دارد و خنفسه بضم اول و سکون ثانی  
 و فتح فوقانی و عین مهمله و آخر تا بصورت ها بمعنی رو باه ماده لغت عربی از حیوة  
 الحیوان خنفسه بکسر اول و سکون ثانی و شین معجمه و بائی موحد و هر دو مفتوح  
 و آخر تا بصورت ها بمعنی ناقه بسیار شیر لغت عربی خنفسه بکسر اول و فتح  
 ثانی مشدود و سکون واو و فتح صاد مهمله و آخر تا بصورت ها بمعنی بچه بر لغت عربی  
 از قاموس خنطبه بضم اول و سکون ثانی و ضم طائی معجمه و فتح موحد و کسر آخر  
 ستور لیست خرد لغت عربی از قاموس و شتی الارب خنصر بکسر اول و سکون  
 ثانی و فتح صاد مهمله معنی انگشت کوچک لغت عربی از منتخب و خواصر بر وزن

خنفسه



لغت عربی از حیوان و نیز بالفتح بمعنی ریشمه و جامه لغت عربی از منتخب  
 و تجنیس آن بکسره اول و ضم ثانی حمل بمعنی دوست صاف و خالص لغت عربی از  
 منتخب و دیگر تجنیس حمل بفتح حائمی مطلقه و سکون میم بمعنی برداشتن و باردار شدن  
 زن و بار بر نهادن و حمله بدون کسی را بر ستور خود نشانیدن و بار شکم  
 یعنی فرزند و بار و درخت یعنی میوه لغت عربی از منتخب رشیدی و دیگر بفتح تین  
 و حائمی حطی بمعنی بره و نام برجی از بروج آسمان که صورت بره گوسفند دارد  
 چون آفتاب را آن برج آید اهل هند آن ماه را بسیا گفته نامند از منتخب غیاث  
 و دیگر حمل بکسره اول بمعنی باری که بر سر یا بر پشت گیرند لغت عربی از  
 رشیدی و دیگر حمل بفتح جیم عربی و فتح میم بمعنی شتر لغت عربی از منتخب  
 و فتح جیم و سکون میم بمعنی پیه گذاختن لغت عربی از منتخب و بضم اول و سکون  
 ثانی نام زنی است لغت عربی از منتخب و بضم و ضم تین و بضم اول و فتح ثانی حمل  
 با تخفیف و تشدید آن بمعنی رسن کشتی و بمعنی پدر قبیله و درخت خرما و ما هسی است که  
 درازی آن سی گز است و بمعنی حساب بجد و بنوعی تخفیف میم نیز آمده لغت عربی از  
 از کشف اللغات و منتخب فصلی بمجموعه ما میم در لغت مرکب خمار آلود و خمار بمعنی تقیه نشسته آلود  
 بمعنی آلوده بمعنی نشسته آمیزه از صفات چشم معشوق لغت مرکب خمار پسند بمعنی دوست

حمل  
 حمل

حمل  
 حمل

حمل

و مردم و چیز مختلف معروض و گویا سیکه به تانستان روید لغت عربی از رشید  
 و بفتح خجلف یعنی پس آینه و فرزند نیک لغت عربی از منتخب دیگر جلف بفتح  
 جیم عربی ریزیدن گل و جز آن و بریدن و برکندن لغت عربی از منتخب و  
 جلف بالکسر معنی جفا کننده و خم تهی و حیوان پوست کنده شده و شکم دریده و هر چه  
 در میان تهی باشد لغت عربی از منتخب بکسر و حلی جلف بمعنی سوگند و عهد و دوستی که یار خود  
 سوگند و تلبیه او عذر نکند لغت عربی از رشیدی و بالفتح و الکسر و فتح اول کسر تان  
 سوگند خوردن و بفتح تین گیاهی است که آنرا حلفا و لحن نیز گویند لغت عربی از منتخب  
 خلافت بفتح تین کسر همزه به یائی تحتانی بمعنی پس آینه گان لغت عربی از منتخب  
 و بمعنی شتر ماده هائی آبستن نیز آمده خلاق بکسر اول نوعیست از خوشبو لغت عربی  
 از منتخب و جنسی آن بالفتح خلاق بمعنی نصیب بهره تمام از خوبی لغت عربی از  
 و دیگر بفتح اول و تشدید لام خلاق نوعیست از ماهی حق تعالی بمعنی بسیار آفریننده  
 لغت عربی از منتخب خلاق بالکسر معنی طبیعتها لغت عربی از کشف و بفتح تین  
 جنسی آن خلاق بمعنی آفریده با جمع خلیقه لغت عربی خلیق بر وزن لثیق بمعنی  
 سزاوار و خوگیرنده و مرد تمام خلقت مستوی الاعضا و تخلص شاعری مرثیه گو  
 لغت عربی از منتخب فصل خامی عجمه با هم در لغت عربی کل بفتح تین قسمی از ما

خلف جلف

جلف  
حلف

خلاق

خلاق

خلاق



لغت عربی از رشیدی و خلد <sup>که</sup> بفتح تین بمعنی دل و نفس لغت عربی از رشیدی و در  
 فارسی بفتح تین خلد از خلدین مضارع آمده و بکسر هم عربی و دال موقوف  
 جلد بمعنی کتاب و پوست شتر و زمین سخت و چکه که کشیده باشند لغت عربی از  
 کشف و بانفتح جلد بکون لام تبار یا نه زون و بر روی زمین افکندن تیز  
 و چالاک لغت عربی از منتخب و دیگر جلد بانفتح بمعنی زود لغت اردو و خلفه  
 بفتح تین و کسره فاو تا بمعنی ناقه حامله و احد لغت عربی از حیوة الحیوان خلفات  
 بفتح اول و کسره ثانی جمع بمعنی بسیار ناقه حامله لغت عربی از حیوة الحیوان  
 خلبوص بفتح تین و نون ساکن و ضم هائی موحده و و او معروف طائر است  
 همشکل عصفور مگر خود از آن لغت عربی از حیوة الحیوان خلوص بضم تین ساده و  
 پاک شدن و رسیدن بکسی و دردی که در ته چیزی مانده باشد لغت عربی از منتخب  
 خلف بفتح اول و کسره ثانی بمعنی شتر ماده هائی آلبستن لغت عربی از منتخب و  
 بفتح اول و سکون ثانی خلف تجنیس آن بمعنی پس و قرنی بعد قرنی و سخن تباه  
 و خطا و کوتاه ترین استخوان پهلو و دم تیر یا سر آن و تیر بزرگ و سر استره و پس <sup>آنند</sup>  
 و فرزند بد نسل و مرد بی خبر و جمعی که از قبیله رفته باشند و جمعی که حاضر باشند  
 و آب بر کشیدن و قی کردن لغت عربی از منتخب و بالک خلف سرستان <sup>ستور</sup>

خَلْد

خَلْد

جِلْد

جِلْد

جِلْد

خَلْف

خَلْف

لغت عربی از منتخب دیگر خلب بکسر خای مجمه آخر بای موحده بمعنی ناخرن پرده  
 دل و ترب و برگ انگور لغت عربی از منتخب و بالفتح خلب خراشیدن بناخن  
 و بریدن و پاره کردن چیزی و ز بودن موش کسی و گزیدن و فریب دادن لغت عربی  
 از منتخب خلب بالضم و ضممتین لیف خرما و مغز درخت خرما و لای گل سیاه چسبند  
 و رسن بافته لغت عربی از منتخب و خلب بضم اول و تشدید لام مفتوح ابر که  
 در و باران نباشد لغت عربی از منتخب دیگر خلب بفتح جیم و سکون لام آخر بای  
 موحده و نختین برای نختن و کشیدن گو سفند و بره و شتر و غیر آن از جای بای برودن  
 بجهت فروختن و پوست بر آوردن جرات و نیامدن صدقه ستاننده در میان  
 قوم و شستن او به وضعی و کس فرستادن تا صدقه را پیش او برود بانگ دن اسپ  
 هنگام دو آیدن تا در گذرد و بالضم و الک خلب ابر تنگ بی باران و چوبت  
 لغت عربی از رشیدی دیگر خلب بکسر جیم عربی و لام مشد و مفتوح و آخر بای  
 فوقانی بزرگان و پیشوایان و بالضم خلب ظرفی که از برگ خرما سازند و در آن  
 کنند و سرگین که بالفتح است لغت عربی از رشیدی خلب بضم اول سکون تا بمعنی مو  
 که بنهدی همچو ندر گویند لغت عربی از حیوة الحیوان و بمعنی همیشه بودن و همیشه و نوبت  
 از چکا و لغت عربی از منتخب رشیدی و بدین معنی خلب بفتح نیز آمده و دست بر سخن گوشتوار

خلب  
 خلب

خلب

خلب  
 خلب

خلب

خلب

خلب



و جایی خالی از منتخب و تجنیس آن جلا بفتح جیم عربی بی موبودن پیش سر  
 لغت عربی از منتخب جلا بالمد زودون و از خانمان بیرون کردن و جز  
 روشن کردن و چسب ز روشن و آشکار و با لکسر جلا سرمه یا سرمه ایست مخصوصا  
 لغت عربی از رشیدی و دیگر تجنیس با بفتح جلا اسم مشتق است و رهند  
 بمعنی سوخت و دیگر تجنیس جلا بحیم فارسی بمعنی خرامان شد و این هم مشتق است  
 و دیگر تجنیس جلا بکسر جیم فارسی و تشدید لام بمعنی شور کن اسم مشتق است این  
 هر سه از مصاد رار و خلعت با بفتح و تشدید لام بمعنی نحو حاجت و درویشی و رخنه  
 و می ترش و شتر بچم لغت عربی از منتخب و بالضم خلعت علف شیرین دوست و دوستی  
 لغت عربی از منتخب با لکسر خلعت بمعنی پوشش نیام شمشیر و پوشش کمان و آنچه  
 در میان دندان ماند لغت عربی از منتخب و تجنیس آن خلعت بضم حا حطی و تشدید  
 لام منقوح بر وینمی و جامه که استر داشته باشد یا از رور و او تنها از رور دارا خلعت  
 نمیگویند و دیگر با لکسر خلعت گروپی که بجای بی آب فرو و آیند نوع فرود آمدنی  
 چند خانه واریا صد خانه و او مجلس و جمع شدن گاه مردم و نام شهر است و بی است  
 لغت عربی از منتخب و با بفتح خلعت محله و زنبیل بزرگ که ازنی سازند و وضعیت  
 لغت عربی از رشیدی دیگر خلعت بفتح تخمین آخر بای موحد و ووشید شیر ووشیده

جلا  
 جلا  
 جلا  
 جلا  
 خلعت  
 خلعت  
 خلعت  
 خلعت  
 خلعت  
 خلعت

چون ز مهره خطائی و عند تحقیق ثابت شده که خنما یعنی ملک تباہی فوقانی  
 و بطا جمله ضد ثواب لغت فارسی از کشف فصل خاصی مجسمه با قاف و لغت عربی  
 حفت بر وزن جنت است گفته گفتن و حفت بحکم عربی بر وزن سفت بخنسی آن  
 نروداده از غیاث اللغات و بضم خا مجسمه فائی ساکن آخر فوقانی حفت صیغه ما از حفظن  
 و حفت بحکم فارسی و فوقانی موقوف بر وزن سفت چوب بندی باشد که چوب  
 تاک انگور و سیاره کدو و امثال آن را بر بالای آن اندازند و تالار را نیز گویند و بالا  
 سخارتی باشد که از چوب تخته میسازند و بضم اول حفت بر وزن گفت بمعنی  
 تنگ چسبان باشد که نقیض فراخ و کشاده است چوبی را نیز گفته اند که در زیر عمارت  
 شکسته نصب کنند تا نیفتد و بکسر اول حفت بمعنی زنجیر در خانه لغت فارسی  
 از برهان خفا یا بافتح جمع خفیة بمعنی پوشیده و پنهان لغت عربی از کشف خفا فیشر  
 بفتح تین و کسر فائی و هم و یا می معروف بمعنی شیره یا لغت عربی از حیوة الحیوان  
 خفاشن بر وزن فراش یک شپشک لغت عربی از منتخب خفیف بر وزن شریف  
 بمعنی سبک و بکسر است از بحر عروض لغت عربی از منتخب فصل خاصی مجسمه بالام  
 در لغت عربی حلا بفتح تین بمعنی خالی و تنه شدن و افسوس داشتن گرد آمدن  
 در خلوت خانه با کسی لغت عربی از فرسنگ رشیدی و خلا را بالمد بمعنی طهارت خانه

حفت  
 حفت  
 حفت  
 حفت  
 حفت



حصار بکسر حای حطی و فتح صاد مهمله معنی قلعه و محاصره کردن کسی را در جنگ باشد که  
 در زیر پالان شتر نهند لغت عربی از منتخب رشید خضاری بضم اول و فتح ثانی  
 و کسر رای مهمله و یائی مشد و مکسور مر غلیست که از مرغ سنگ نوار کلان باشد لغت  
 عربی از حیوة الحیوان خضم بضم اول و فتح ضاد معجمه و رای مهمله منقوح کچه رسوا  
 لغت عربی از صحیح جوهری فصل خامی معجمه باطامی مهمله در لغت عربی خطایا  
 بالفتح جمع خطیمة معنی گناه است از غیات اللغات خطیبت بر وزن طیب معنی خطبه خواننده  
 لغت عربی از کشف اللغات و تجنیس آن بکسر اول و فتح بامی موحده خطیبت  
 کلمه که مخاطب وقت نکاح گوید و کلمه که رافع نزاع باشد لغت عربی از منتخب خطیبت  
 بالفتح و کسر ثانی و شدید تخمائی جمع خطا معنی گناه خطاف بضم اول و فتح ثانی  
 بمعنی پرستوک که آنرا ابابیل نیز گویند لغت عربی از حیوة الحیوان و تجنیس آن خطاف  
 بفتح ثانی بمعنی سگ ده دیگر خطاف بر وزن اشراف بمعنی اسپ لغت عربی از  
 فرنگ شیدی و بحرکات مذکور معنی ماهی که ششش پر بر پشت دارد و از آب بدو  
 پرواز نماید و باز بدریا افتد لغت عربی از حیوة الحیوان خطا طیف لفظ جمع بمعنی پرستو  
 لغت عربی از حیوة الحیوان فصل خامی معجمه باطامی مهمله در لغت فارسی خطا  
 خطا ملکیت معروف و آخر یائی نسبت واقع شده یعنی خیریکه منسوب بک خطا باشد

خطا

خطیبت

خطاف

خطاف

خشک

و جمع شدن مردم لغت عربی از رشیدی و دیگر خشک بکسر خای معجم و سکون

مصغر خشت بالکسر و نیز میانہ از اراگونید لغت عربی از کشف خشکین بک اول

و سیم موقوف و کاف فارسی مکسور بانون غننه معنی غیظ آلود و لغت فارسی فصل خا

معجم با صا و جمله در لغت عربی خصوصیت بضم تین و ک صا و دوم و یا معروف

و سکون تا و نیز بفتح خصوصیت معنی خاص کردن چیزی بچیز لغت عربی از

منتخب خصاصه بالفتح معنی درویشی و احتیاج و سوراخ در و پرویز سوراخ

برقه مانند آن فرجه و یک پایه لغت عربی از رشیدی و کشادگی میان دو انگشت

که آنرا عربی فوت بو او معروف و با رد و گهائی گویند لغت عربی از صراح و زلف

و تجنیس آن بالضم خصاصه معنی آنچه بعد از چیدن در درخت انگور مانند لغت عربی

از منتخب فصل خای معجم با صا و معجم در لغت عربی خصیصه بضم اول و فتح ثانی

و سکون یا تمی تحتانی و فتح رایی جمله و آخر عمره قسمی است از مرغ معروف در عرب

لغت عربی از حیوة الحیوان خصار بضم اول و فتح ثانی مشدوم مرغی را گویند لغت

عربی از قاموس تجنیس آن خصار بفتح و کسر حای حطی معنی مقیم شدن و ضم اول

خصار در ویست که شتر را پیدا شود و بالکسر خصار شتران نیکو و بالفتح خصار

حرف آخر نام ستاره ایست و بضم اول و فتح ثانی مشدوم جمع حاضر و بضم اول

خصوصیت

خصاصه

خصار  
خصار  
خصار  
خصار



از کشف خشیش بروزن قریش و خشش لفتحین معنی آهوبره بسیار خور و لغت غری  
از قاموس و تجنیس آن خشیش بفتح حامی حطی و یائی معروف معنی گیاه خشک  
لغت عربی از رشیدی دیگر تجنیس حسلیس بجای حطی و هر دو سین مملکه معنی آواز نرم  
کردن و کشته و آواز نرم خشفت بکسر اول و سکون دوم معنی آهویچه نخست زاده و دیگر  
آن بضم اول و فتح دوم خشف معنی گس سبز لغت عربی از حیوة الحیوان دیگر  
خشف بفتح حامی حطی و ضم دوم معنی هرگ لغت عربی از کشف اللغات و دیگر  
بفتح حامی معجم و شین مفتوح جنبیدن و در یافتن و بسنگ سر کوفتن و آواز آمدن از  
برف که بروی راه روند لغت عربی از فرنگ رشید و دیگر خشف بفتح اول و سین مملکه  
ساکن معنی در زمین فرو شدن و گرفته شدن ماه لغت عربی از غیث اللغات  
خشم بفتح اول و سکون ثانی و فتح رومی مملکه جماعت گس انگبین و زنبوران لغت  
عربی از حیوة الحیوان و خشم بفتح اول و کسر رومی مملکه جمع خشم فصل ضای  
معجمه باشین معجم و لغت فارسی خشت بکسر اول و سکون ثانی معنی آجر بند  
اینک لغت فارسی خشک بضم اول یا بس و تجنیس آن حسک بجای حطی و سین مملکه  
مفتوحین خار میلان آنچه از آهن سازند چون خار میلان بر او شکر خصم اندازند  
و کینه دشمنی و دیگر خشک بفتحین معجمه بسیار شدن شیر در پستان بسیار شدن

خشیش  
حسلیس

خشف  
خشف خشف

خشف

حسد

خشک

فصل خاتمی معجمه باسین جمله در لغت فارسی خسرو می بکسر اول فتح

رایتی جمله و او بیا معروف نام لغت و لایتی لغت فارسی خسرو و او اگر نام بادشاه

داد و دهنده و اکثر لقب شاهان عجم لغت فارسی خسروانی نوعی از سر و لغت فارسی

فصل خاتمی معجمه باسین معجمه در لغت عربی خسرا بالفتح و شین میشود و آخر عمره معنی اجتماعت

زنیوران محصل لغت عربی از قاموس حشقمه تکسر اول و فتح ثانی و ثالث و کسرتا

آهویچه هاسی نخست زاوه لغت عربی از حیوة الحیوان و حشقمه لفتح اول و سکون

شین باوه آهویچه نخست زاوه لغت عربی از حیوة الحیوان حشمر مفتح اول

و سکون ثانی معنی سردار گس انگبین که به عیوب مشهور است لغت عربی از حیوة الحیوان

و خشار جمع آن خشاش بضم اول و تشدید شین معنی شیره لغت عربی از صحاح

جوهر خشاش بحرکات ثلاثه حرف اول معنی حشرات زمین و هم معنی کنجشکان لغت

عربی از حیوة الحیوان قاموس و تجنیس آن خشاش باکسرا کوهی که بسیار زمر دارد

از حیوة الحیوان و چون بیکه در بینی شتر کنند و جوال و کنار چیزی و مردیکه حکمش روا

از رشیدی و دیگر تجنیس خشاش بضم اول معنی شتر که جفت شد با ماده طلب لغت

عربی از قاموس دیگر تجنیس حساس بجای حلی مفتوح و سین جمله اول مشدد و ثانی

موقوف دریا بنده و بالضم و تخفیف حساس شومی و بدخلقی و ماسی خورد لغت عربی

خسفه

خشاش

خشاس

حساس



وفتح جیم عربی و تشدید رایی مهمله جراح بمعنی معروف و نیز تجنیس خراج  
 بفتح خای معجمه بمعنی باج و محصول و بالضم خراج بمعنی دلی و ریشی که در بدن پیدا  
 شود خرباز بروزن پرواز بمعنی نگس لغت عربی از حیوة الحیوان خرباز بضم  
 اول و فتح دوم و آخر زائی معجمه بمعنی خرگوش ز لغت عربی از حیوة الحیوان  
 خروز بضم تین جمع خروآن جانور است جامه که از ریشم بافتند لغت عربی خروز  
 بفتح تین و تقدیم معجمه بر مهمله و فتح نون بمعنی عنکبوت لغت عربی از قاموس  
 خزان بفتح اول و تشدید ثانی بمعنی خرگوشهای از جمع خرز که بالا گذشت  
 لغت عربی از حیوة الحیوان و تجنیس آن حران بفتح حای مهمله و تشدید رائے  
 غیر منقوطة نام شهر است در شام مولد زردشت و حران بضم خای معجمه بیا  
 و در فارسی نام فصل ضد بهار خروم و خراکم جمع خرومه بمعنی گاو ماده که بالا  
 گذشت لغت عربی از قاموس خرمی بفتح اول و سکون و آخر الف مقصوره  
 بصورت یا بمعنی شترانیکه حلقه موتین برای بستن مهار در بینی آنها کرده باش  
 لغت عربی از صراح و تجنیس آن خرمی بمعنی شادمانی لغت عربی فصل خای معجمه  
 باسین مهمله در لغت مرکب خسرو مرتبت صفت سلطان لغت مرکب خسرو چشم  
 شایسکه چشمش مثل خسرو باشد و لقب شاهان عجم و مثلاً هر سلطان لغت مرکب

جای خراج

خراج

حران

خزان

خرمی

حج

بکسر جیم فارسی و سکون رائی مهمله معنی پوست حیوان و نیز چرم نفختین

نام مقامی از ایران زمین لغت فارسی از مؤید الفضل حسریداری

معنی خریدن لغت فارسی خر سندی معنی فرحت و شادمانی لغت فارسی

خرمی معنی سرور و شادمانی لغت فارسی فصل خامی معجمه بارائی مهمله

در لغت اردو خر فشار بفتح اول و سکون ثانی و کسر فا و فتح شین و آخر

رائی مهمله معنی انتشار و انزجار خاطر و انبوه و اثر و حام بهوده لغت

اردو فصل خامی معجمه بارائی معجمه در لغت عربی خر بار بفتح اول و سکون

ثانی و آخر همزه معنی ماده شتر که پستانش آماسیده باشد لغت عربی از صراح

خر نیمه بفتح اول و کسر ثانی و فتح بای موحده و آخر تا بصورت با معنی ماده شتر

که پستانش آماسیده باشد لغت عربی از صراح و خر نیمه بفتح حای

تجنیس آن معنی آله حربه و چوب دستی و تازیانه و ضم حای

جوال و توشه دان و توشه دان شبان لغت عربی از منتخب خر و من بفتح

اول و ضم ثانی بو او و فتح میم و کسر تا معنی ماده گاو لغت عربی از قاموس

خر جاج بکسر اول ماده شتر که در فریبی چنان نماید که گویا پرا آماسیده است

لغت عربی از قاموس و تجنیس آن جراح بکسر جیم معنی زخمها و جراح

حج

حج



در آمدگی تپی گاه اسپ و بضم اول و فتح دوم حرم دسته بنیم و علف و  
 جزآن لغت عربی از منتخب و نیز حرم با بضم احرام گرفتن و حرام شدن  
 و بالکسر چندی حرام و بفتحین گرداگرد خانه کعبه و اندرون سرا و حریم لغت  
 مکه و مدینه و بفتحین حرم معنی احرام بستگان و حرمت داشتگان و شهر حرم  
 چهار ماه که جنگ در آن حرام بوده و آن محرم و حیب و ذیقعه و ذیحجه است  
 لغت عربی و نیز حرم بضم حمیم عربی و سکون رائی جمله معنی گناه لغت عربی  
 از منتخب و بفتح حرم کسب کردن و بریدن و گرفتن و سزاوار شدن  
 و گناه کردن و معرب گرم و بمعنی زمین بسیار گرم و قبیله ایست لغت عربی  
 از منتخب بالکسر حرم معنی تن و کوله آواز شدن لغت عربی از منتخب  
 و بفتحین حرم معنی گزیر و لاجرم معنی ناگزیر لغت عربی از منتخب نیز حرم  
 بفتح حمیم عربی و سکون زائمی معجم معنی بریدن و عاجز و بیدل شدن  
 و ساکن کردن حرف را و سوگند راست کردن و عزم کردن کسی بر کار  
 چنانکه ازان برنگردد و خاموش شدن و پر کردن مشک و بریدن خرما  
 و برابر کردن حروف در نوشتن و تسلیم را غیر حرف تراشیدن لغت عربی  
 از منتخب و بالکسر حرم معنی بهره و نصیب لغت عربی از منتخب در فارسی حرم

حرم  
حرم

حرم

حرم

حرم

حرم

حرم  
حرم

حرم  
حرم

از خریدن بمعنی پوشیده شدن و حیرت یافتن و حیرت عربی بمعنی سپردن بقیه مال  
 و فرج و قضیب و پوست واکردن و از پوست موراد و در کردن سوال  
 کردن کسی از کسی و ندادن آن کس و رایا دادن بکرامت و برهنه کردن کسی  
 و تخم از پنبه جدا کردن و بالضم حیرت زمین هموار بی گیاه و چیزهای بی مو  
 و جمع آن اجرد و بفتح حیرت بی موشدن و صحرائی که در او گیاه نباشد  
 و شهرست از شهرهای بنی تمیم و عیسی است در چهار پایان لغت عربی از  
 و حیرت بفتح خای معجم و تشدید رایی مهمله مفتوح و سکون و ال ابجد بمعنی گل تیره  
 چسبیده و بی تشدیدیم درست است لغت فارسی از برهان خریدار بمعنی خرید  
 کننده چیزی لغت فارسی حرم بضم اول و ثانی مشد و مفتوح بدون واو  
 بمعنی تاز و سیراب و مجازاً بمعنی شادمان و تخفیف نیز آمده لغت فارسی  
 از غیاب و تخفیف آن حرم بفتح اول و سکون ثانی بمعنی شکافتن پره بینی  
 و انداختن میم از مفاعلن و بمعنی در ز باز کردن موزه را و کم کردن بگشتن  
 لغت عربی از منتخب و نیز حرم بجای حلی مفتوح و سکون زائمی معجم بمعنی  
 استواری و استوار کردن تنگ برستور و پوشیاری و آگاهی در کار  
 و فراهم آوردن کار خویش را و بفتح حرم در سینه ماندن چسبیده

حیرت

حیرت

حیرت

حیرت

حیرت

حیرت

حیرت



و سکون ثانی و کسرون بمعنی بچه خرگوش لغت عربی از حیوة الحیوان  
 و نام زنیست شاعره از منتخب و تجنیس آن حشریق بفتح خای معجمه و بائمی  
 گیاهی است بغایت مسهل و مغشی و حشریق سفید استعمال کنند و سیاه کننده  
 لغت عربی از منتخب خراسیق بوزن تفاریق بمعنی بچه های خرگوش جمع خرق  
 لغت عربی از حیوة الحیوان خربان بیاتی موصده بوزن حرمان بمعنی بچه های  
 خرگوش لغت عربی از حیوة الحیوان و جریان بفتحین تجنیس آن بمعنی روان شدن  
 آب لغت عربی از منتخب خراطین بوزن شیاطین کرم باست که بگل نرم و مناس  
 متکون شو بپندی کچوا گویند لغت عربی از حیوة الحیوان حرقان بفا  
 بوزن انسان بچه های بز که گیاه خور و ن گرفته و قوی گشته باشد  
 و این جمع مفرد است که بالا گذشت از حیوة الحیوان و تجنیس آن خرقان  
 بفتح خای معجمه و سکون رائی جمله و قاف بالف دهی است به بستام  
 و بالفتح و تشدید خرقان دهی است بهمدان لغت عربی از منتخب و رشیدی  
 فصل خامی معجمه بارائی جمله در لغت فارسی خرد و بالضم ضد بزرگ  
 بمعنی ریزه هر چیز لغت فارسی از برهان و غیث اللغات و تجنیس آن مکسر  
 اول و فتح ثانی خرد و بمعنی عقل آمده لغت فارسی از غیث و نیز خرد و صیغه مضارع

شعب

جریان

خرقان

مکسر

وفتح شین معجمه و نون و آخر فوقانی نام طائر نیست کلان از کبوتر لغت عربی  
 از حیوة الحیوان خرو و قه بفتح اول و ضم ثانی و و او معروف و فتح فا و آخر  
 فوقانی بجه هاتی بز ماده که گیاه خوردن گرفته و قوی گشته باشند لغت  
 عربی از قاموس حسروف بفتح اول و ضم ثانی بو او معروف بمعنی  
 بجه بز که گیاه خوردن گرفته و قوی گشته باشد لغت عربی از حیوة الحیوان خرو  
 بالضم و کس را می مهمله دوم قسمی از کنجشکان لغت عربی از حیوة الحیوان  
 خرق بفتح اول و کسر ثانی و قاف بمعنی آمو بجه ضعیف لغت عربی از منتهی الارب  
 و تجنیس آن خرق بالفتح دریدن و بریدن مسافت و جامه و دروغ گفتن و  
 وزیدن باد و زمین خالی و فراخ و سوراخ و گیاهی است مانند قسط  
 و موضعی است به نیشاپور و بالضم خرق گوی و نادانی و بکسر خرق جو احمد و  
 و بفتحین خرق شمرنده و تیره شدن و درشت و درشتی و ناملائم بودن گو  
 و نادان شدن در کارها و نادان و احمق و بد معنی بکسر خرق نیز آمده لغت  
 از منتخب خرق بضم اول و ثانی مثانی مفتوح نو عیست از کنجشک لغت عربی  
 از منتخب حیوة الحیوان و نیز خرق بفتح خای معجمه و زای معجمه بمعنی نیزه زدن  
 و تیره شدن رسیدن لغت عربی از رشیدی و صراح خرق بکسر اول

خرق

خرق خرق

خرق

خرق

خرق

خرق



و بان و کاسد شدن بازار و باز استادان از عطا و رنگ رنگ شدن  
 و ناقص شدن از منتخب خدر نقی بفتح اول و سکون ثانی و فتح رابعی مظهر  
 و نون و نیز خدر نقی بسکون ذال معجم هر دو بمعنی عنکبوت آمده و اول  
 صاحب فرسنگ رشیدی بمعنی قضیب هم نوشته لغت عربی از حیوة الحیوان  
 فصل خامی معجم با و ال مهمله در لغت مرکب خداوند نعمت بمعنی حساب  
 لغت مرکب خدیو اقبال بمعنی صاحب اقبال کنایه حضرت یوسف علی ابنینا  
 و علیه السلام لغت مرکب فصل خامی معجم با و ال مهمله در لغت فارسی خدا <sup>سواد</sup>  
 حاصل معنی آنکه چیزی که از کسب و ریاضت حاصل نشود لغت فارسی خدا پر <sup>ست</sup>  
 پرستنده خدا لغت فارسی فصل خامی معجم با و ال مهمله در لغت عربی  
 خراب بفتح اول و سکون ثانی بمعنی سرخاب در لغت عربی از حیوة الحیوان  
 و بمعنی ویران شدن و نام زحاف و آن به اصطلاح عروضیان استقراط حرف  
 اول و ستم است از منافع عیلم که فاعیل بماند بضم لام مفعول بضم لام بجایش  
 نهند تا مانوس آید لغت عربی خراب بر وزن کباب بمعنی سرخابهای نر  
 و تیر بمعنی ویران و ویران شدن لغت عربی از رشیدی خورشید نقجات و آخر  
 تانی نو قانی بمعنی مگس لغت عربی از حیوة الحیوان خورشید بفتح اول و سکون ثانی

بفتح حای حطی و تشدید ال مهمله معنی حائل میان دو چیز و نهایت و کنار چیز  
 و تیزی هر چیز و تندی غضب مردم و باز دارنده و باز داشتن و اندازه کردن  
 و اندازه کرده حق تعالی فرموده خود را و ادب کردن گناه کار تا بار دیگر گناه  
 نکنند و حرام کردن و جدا کردن چیز را از چیز دیگر لغت عربی از منتخب نیز تجنیس  
 جد بکسر جیم و تشدید ال درستی و کوشش در کاری و بالفتح جد پدید روید  
 و بهره و نجت و کنار جوئی و بی نیازی و توانگری و عظمت و بزرگی و بزرگ  
 بر آمدن در چشم و بریدن جامه و غیره بعد از بافتن و تمام شدن بالفضم جد  
 بمعنی چاه در میان علف زار لغت عربی از منتخب و نیز تجنیس جد بفتح اول و  
 تشدید ال معجمه بمعنی بریدن و شکستن و بسباحت رفتن آمده لغت عربی از منتخب  
 و نیز تجنیس جد بفتح حای حطی و تشدید ال معجمه بمعنی بسباحت رفتن و از هم  
 بریدن است لغت عربی از منتخب و نیز تجنیس جد بضم خای معجمه و سکون ال معجمه  
 بمعنی بگیر صبیغه امر بر عربی خد و بفتح اول و ضم ثانی بمعنی ناقه که گاه اندک  
 شیر دهد و گاه بی ندهد لغت عربی از قاموس خد بضم ثانی جمع آن یعنی بسیار  
 ناقه ها که گاه بی اندک شیر دهند و گاه بی ندهند لغت عربی از قاموس تجنیس آن  
 بالفتح و الکسر بمعنی فریفتن و به سوراخ در شدن سوسمار و خشک شدن آب

جد

جد

جد

جد





بمعنی آباد شدن خانه و کنایه از شادی لغت فارسی فصل خاتمی معجمه  
 مع بایمی موحده در لغت عربی خیر نفیجین بمعنی آگاهی و سخنی که بدان علامت کنند  
 و رستن درخت کنار در زمین و بالفتح و سکون ثانی خیر تجنیس آن بمعنی توشه دادن  
 بزرگ و ماده شتر بسیار شیر دهنده و بدین معنی بکسر نیز آمده و بالضم و سکون ثانی  
 خیر بمعنی دانستن و از مودن لغت عربی از منتخب و نیز خیر بالفتح و تحتانی سکن  
 بمعنی نیکو و نیکوئی و نیکوتر و مال یا مال بسیار و نیز خیر بیایمی تحتانی بوزن  
 تیر بمعنی گرم و بزرگوار و اصل و هنر و هیئت چندی و قصبه ایست بفارس  
 و بالفتح و تشدید تحتانی مکسور خیر بمعنی مرد بسیار نیکو کار لغت عربی  
 از منتخب و نیز تجنیس آن خیر بالضم و سکون بایمی موحده و آخر زایمی معجمه  
 بمعنی زان و بالفتح خیر نمان نچتن و تان دادن و سخت راندن دست زدن  
 شتر زمین و نیز تجنیس آن نفیجین خیر ریگ و جائے راست لغت عربی  
 از منتخب و نیز تجنیس خیر نفیجین حاکم و بایمی تحتانی مشد و مکسور و بعده زایمی معجمه  
 بمعنی کرانه هر چیز و بمعنی مکان و تخفیف نیز آمده لغت عربی از منتخب و نیز  
 تجنیس خیر بکسر اول و تحتانی معروف بمعنی مخمض لغت عربی از غیاث  
 و نیز تجنیس در فارسی خیر بکسر حیم فارسی و بایمی معروف و آخر زایمی معجمه

خیر  
 خیر  
 خیر  
 خیر  
 خیر  
 خیر  
 خیر  
 خیر  
 خیر  
 خیر



خلاق

از رشیدی خلاق بافتح و لام مشد نامی است از اسمای باری تعالی و معنی  
 آن بسیار آفریننده و بکسر و تشدید لام خلاق تخمیس آن بمعنی نوعی از خوشبو بهره  
 از خوبی لغت عربی از منتخب خالق بر وزن فائق به معنی آفریننده لغت عربی  
 از منتخب خادم بکسر ال مهمله بمعنی چاکر و غلام لغت عربی از منتخب طه  
 طله بکسر طای مهمله و دوم طای معجمه مکسوه و تشدید لام و آخرها مرغیست چون  
 سایه خود را در آب بنید پیش آید که سایه خود را از آب بر باید و آن را ملاعبه  
 نیز گویند از حیوة السحیوان فصل خاصی معجمه با الف و لغت فارسی کسا  
 بوزن شمسار بمعنی مانند خاک و مجازاً بمعنی ذلیل و خوار و گاهی اطلاق بر لفظ  
 بعضی غریب و فانی کنند بسبیل مدح از برهان و غیبات اللغات خانه بمعنی معروف  
 که بعربی بیت و دار گویند و بمعنی زن که نقیض مرد است از برهان و تخمیس آن  
 خایه سوم یای تهمانی بمعنی بیضه مرغ و بیضه مرد و بیضه چار پایان لغت فارسی  
 از برهان خاکی نسبت بخاک دارنده و اشاره بمرج ثور و سنبله و جدی که  
 مثلث خاکی است و کنایه از مردم پیرمت و خوار و ذلیل و لقب جماعتی لغت  
 فارسی از برهان خامه را فی بمعنی آرائش دادن قلم و کنایه از یاده گوئی و بهره  
 و افترا پروازی و مطلب پوشی که بهندیان آنرا بوضع نیک شمارند خانه باد

خانه

اسم فعل است بمعنی بیا و تجنیس آن چنانچه بحکم عربی و یای معروف لغت هند  
 بمعنی دل که آن را بعربی قلب بفتح قاف و سکون لام و آخر موحد و فواد  
 بضم فا و همزه باالف و دال مهمله در آخر گویند و خلد بفتح حای معجمه و لام و دال  
 مهمله و نیز بمعنی جان که بعربی نفس بسکون فا و تا موربتائی فوقانی باالف و  
 بوا و معروف و آخر امی مهمله گویند و نیز کلمه ایجاب است بعربی لبیک بفتح  
 لام و بای موحد و مفتوح مشدود و سکون یای تحتانی و کاف در آخر و گاهی  
 نعم میباشند از نفاس و نیز حی بفتح جیم عربی و سکون تحتانی بمعنی چند کلمه  
 و لغت شناسکیت فصل حای حطی با یای تحتانی در مرتب لغت کتب لغت معجمه از

### باب حای معجمه باالف

فصل حای معجمه باالف در لغت عربی خار بازار بفتح بهر و زای معجمه  
 یعنی مگس لغت عربی از حیوة الحیوان خالص کسب لام بمعنی ساده و نیامیخته  
 بچیزی و هر چیزی سفید و جوی آبی است شرقی بغداد و برکناره آن قصبه است  
 که آنرا نیز خالص گویند لغت عربی از فر هنگ رشیدی خاص بمعنی مخصوص  
 شدن و چیده و هر چیزی که لائق خود سازند لغت عربی از منتخب خاص  
 بروزن هالف بمعنی گرگ و ربانیده و برق که چشم را خیره کند لغت عربی



وزن یک سرخ که بهندی رگی گویند و نزد بعضی وزن جو متوسط لغت عربی  
 از موند و غیاث و نیز حشبه بضم جیم عربی و تشدید ثانی مثلثه بمعنی بدن و تن  
 و غیره لغت عربی از منتخب و نیز جبهه بضم جیم عربی و تشدید بای مؤنثه مفتوح  
 جامه ایست معروف و سوراخ سنان که سر نرزه در آن کنند و پیوند ساق را  
 لغت عربی و بکسر اول جیمه فرورفتن آفتاب و جائیکه آب در وجه شده باشد  
 لغت عربی از شمس اللغات و نیز حشم بفتح خای معجمه و نون مشدود بمعنی زوجه  
 و بانگ شتر و ما در مریم علیها السلام و بالکسر و بالفتح دیوانگی لغت عربی  
 از منتخب حقیق طانم بفتح اول و سکون دوم و ضم قاف و طائی مهمله بالالف  
 و فتح نون و بای مخفی مؤنث در راج که قسمی از تیر و غیره باشد لغت عربی  
 از حیوة الحیوان حیه الوادی بمعنی اسد از شهبی الارب لغت عربی حی بفتح  
 اول و تشدید تخانی بمعنی زنده و زندگی و اندام زن و نامیست از ناچهائی  
 باریتعالی عز اسمّه و بمعنی میان ده و قبیله از عرب و بمعنی جمع کردن و فرو کردن  
 و اسم فعلست بمعنی بیا چنانچه حی علی الصلوة یعنی بیا بر نماز لغت عربی از منتخب  
 و براتی همه معنی مذکوره در فارسی بتخفیف یا نیرمی آید و در کثر نوشته که حی  
 بالفتح و تشدید یا ئی تخانی جمع کردن و فرو کردن و بالفتح و تشدید و فتح یا

تجرب

جبه

جبه

تجرب

بفتح اول و سکون و دوم و فتح رائی مهمله و آخرتا بصورت هاء بمعنی گاو آمده لغت

عربی از حیوة الحیوان حیثان ثبانی معروف و فوقانی بالف جمع حوت که

بمعنی ماهی گذشت لغت عربی از حیوة الحیوان حیوان بفتح اول و سکون ثانیه

اسم جنس نر و بعضی جمع حیتم که بمعنی مار آمده لغت عربی از حیوة الحیوان و جنس آن

حیوان بفتحات زنده بودن و زندگان لغت عربی از منتخب حیران بکسر

اول و سکون و دوم و رائی مهمله جمع کثرت که مفرد آن حوریت و

معنی آن بیلا گذشت و جنس آن حیران بفتح اول بمعنی گسترده

و پریشان لغت عربی از منتخب حیتم بفتحتین و دوم مشدود و آخرتا بصورت ثانی

بمعنی گزوم و راز و مار لغت عربی از حیوة الحیوان و منتخب و جنس آن جنم

بکسر جم عربی و تشدید نون دیوانگی و بنی جان و تیر بالضم جنم بمعنی سپر

و سپر یکم مرد را پوشد و با فتح جنم بمعنی بهشت و در اصل بستانی را گویند

که درختان او زمین را پوشیده باشند چه در هر لفظ عربی که جنم و نون باشد

در معنی آن خفا و پوشیدگی ملحوظ باشد چنانچه بر می آید از آن گویند که از

نظر پوشیده است و جنین بمعنی بچه که در شکم پوشیده باشد لغت عربی از غیاث

و تیر جنم بفتح حائمی حطی و تشدید بای مؤنثه مفتوحه بهائی محققنی بمعنی دانه و

حیوان

حیران

جنم  
جنم  
جنم

جنم



سورخ خرگوش و بالضم و تشدید ثانی مفتوح حثل شهرست با و راء النهر

و خیل بفتح خای معجمه و سکون یای تخطانی بمعنی سواران و اسپان

و خیل بکسر حیم عربی و سکون تخطانی گروهی از آد میان و دهمی است نزدیک

بغداد لغت عربی از منتخب و نیز خیل بحیم فارسی و تخطانی معروف مرعی است

جیفه خوارشکاری بلند پرواز بعربی حداءه بکسر حای حطی و دال مهمله مفتوح

و همزه مفتوح و آخر تا بصورت با بروزن عقبه و حداءه بخرف تا بروزن عنب

و حداءه بروزن طباع گویند و حدان بکسر جمع آن و شهرها جز بفتح شین معجمه

و با با الف و کسر حیم عربی و رای مهمله را خرنیزی گویند و و حدان نیامده و با

ز غن بفتح تین زا و غین معجمه و نون در آخر و خات بنجای معجمه با الف و آخر مهمله

فوقانی و گید بکسر کاف فارسی و یای تخطانی معروف و آخر دال مهمله و

گیر و موس خوار و غلیوج بفتح غین معجمه و لام و تخطانی مجهول و و او با الف

و آخر حیم عربی و غلیواز بجای حیم عربی رای معجمه و کلیواج بجای غین

معجمه کاف فارسی و آخر حیم عربی و خاد بفتح خای معجمه و دال مهمله

آخر و جنگلاهی بروزن تخت گاهی و تهر کی سار بسین مهمله گویند

از نفاس اللغات حیم بفتح اول و سکون دوم و فتح رای مهمله جمع حیم

محم

خیل

خیل

خیل

ویای تحتانی مفتوح جمع حید لغت عربی از منتخب نیز جبل بفتح حای حطی و  
 بای موحد ساکن رسن و عهد و امان و پوستگی و ریگ توده در آرسیده  
 و پی رگ کردن و رگ باز و گرانی و سختی لغت عربی از منتخب و نیز جبل  
 بفتحین پر شکم و غضب و درخت حسد ما و انگور و سکون ثانی بد معنی  
 نیز آمده و نیز جبل بفتحین و جمیم عربی بمعنی کوه و پیشوای قوم و دانای آ  
 و نام مردیست و بالفتح جبل آفریدن و بکسرتن و تشدید لام جبل <sup>سعت</sup> جبا  
 مردم و بدین معنی بضم و ضممتین و بکسرتن و تخفیف لام نیز آمده و نیز  
 جبل بفتح جمیم عربی و تائی فوقانی بمعنی انبوه و درخت انبوه لغت عربی  
 از منتخب و نیز جبل بفتح حای معجمه و سکون بای موحد بمعنی دست پا  
 بریدن و رفتن سین و تا از کلمه مستفعلن و ربحر بسیط و باز داشتن و دور کردن  
 و قرض دادن و عاریت خواستن و آنچه زیاده دهند بر آنچه که در برداشتن با  
 شرط کرده باشند و تباهی و فساد و اعضا و فلج و بدین دو معنی بفتحین نیز  
 آمده و بفتحین دیوانه و دیوانگی و تباها شدن قوا تم ستور و مرغی است و تو  
 دادن و مشک و هم حشل بفتح حای معجمه و سکون تائی فوقانی بمعنی  
 سفیدتن و پنهان شدن گرگ برای شکار و بالک حشل کف و

جبل

جبل

جبل

جبل

جبل

جبل

جبل

جبل



منتخب و نیز حبض بفتح حای حطی و بای مؤدّه مفتوحه و ضاد معجمه  
 جبیدن و آواززه کمان و افتادن تیر پیش تیر انداز و کم شدن آب چاه  
 و باطل کردن حق کسی لغت عربی از منتخب و نیز حبص بفتح حای حطی و سکون  
 تحتانی و صاد مهمله در آخر بستن و یکسو شدن از راه لغت عربی از منتخب  
 حیف بفتح اول و سکون ثانی بمعنی ظلم و ستم کردن لغت عربی از منتخب  
 و تجنیس آن حثف بفتح حای حطی و سکون ثنائه فوقانی بمعنی مرگ و حثوف  
 بالضم جمع آن لغت عربی از منتخب و نیز حثف بفتح حای حطی و سکون نون  
 و فامعنی میل کردن لغت عربی از منتخب و نیز حیف بفتح حای معجمه و سکون  
 تحتانی ترسیدن و جاتی بلند تر از راه آب و فرو تر از کوه و هر بلندای  
 و پستی که در کنار کوهی باشد و پوست پستان و موضع است در جبل اسود  
 از کوه ابو قیس و بختین کبود شدن یک چشم و سیاه شدن چشم و نیز فراخ  
 شدن غلا قضیب شتر و اخیاف بفتح الف و سکون حای معجمه و تحتانی  
 بالف و آحنه فامعنی برادران مادری و مردم مختلف لغت عربی از  
 منتخب حیل بفتح اول و سکون دوم بمعنی قوت و آبیکه در میان وادے  
 جمع شود و حول نیز بمعنی آمده و تجنیس آن حیل بکسر حای حطی

حبص

حبص

حثف

حثف

حیف

حیل

مع واو در لغت مرکب حو منظر بمعنی نظرگاه حو لغت مرکب فصلی حاصلی

مع یائی تختانی در لغت عربی حیوت بروزن میوت بمعنی مار نر و حیوات

بفتحات جمع آن لغت عربی از حیوة الحیوان حیثیت بفتح اول و سکون دوم و

کثراتی مثلثه و تختانیه دوم منقوح مشدد و آخر فوقانی مصدر جعلیست مجازاً

بمعنی وضع و اسلوب لغت عربی از غیاث حقیق و حقیق طان لفظ اول

بفتح اول و سکون دوم و ضم قاف و سکون طائی مهمله و لفظ دوم

بازو یا و الف و نون بمعنی دراج نر که قسمی باشد از تیر و غیره لغت عربی

از منتهی الارب و حیوة الحیوان حیات بفتحین و تشدید یا جمع حیة بمعنی مار

باشد لغت عربی از منتخب و حیوة الحیوان حیرت بفتح بیک حال ماندن از

تعجب گشته شدن و بالکسر محله ایست به نیشاپور و شهر است نزدیک کوفه

لغت عربی از غیاث و منتخب حیدره بفتح اول و سکون دوم و فتح و ال مهمله و راء

مهمله و آخر تا بصورت هائمی است از اسمائی اسد لغت عربی از صحاح جوهری

حیض بفتح اول و سکون ثانی و آخر ضاد معجمه و ایه ایست کلان و بزرگ

در بحر که مانع جهاز میشود و تخنیس آن حیض آمدن خون زن را و حیض نیکه

بجد حیض رسیده باشد و حائضه آنکه او را خون حیض آمده باشد لغت عربی از



حواصل جمع حوصله است لغت عربی از منتخب حوران بضم اول و راء <sup>مجموعه</sup>  
 بالف جمع حورا که بالفتح بمعنی زنیست که پوست بدش و جسم او نهایت <sup>سفید</sup>  
 و سیاهی چشم و موی سرش بغایت باشد و نیز جمع کثرت حوار است که بمعنی  
 ناقه مادامی که از مادر جدا نشود گذشت لغت عربی از حیوة الحیوان فارسیا  
 بمعنی اول بالف و نون جمع کرده حوران گویند و همین حال است لفظ  
 مشاخوان و اکابران و امرايان که هر سه لفظ بدون انضمام الف و نون  
 که علامت جمع فارسی است جمع شیخ و کبیر و امیر و این خالی از رکابیت <sup>نست</sup>  
 لیکن چون در کلام ثقات بسیار مستعمل شده است استعمال آن جائز است  
 بخلاف مشاخوان و اکابران و امرايان چرا که اینها از ثقات مسموع <sup>نست</sup>  
 و خان آرزو نوشته که بعضی از اساتذہ لفظ جمع را که عربی باشد بالف و  
 باز جمع کرده اند چنانچه مرزا محمد علی صاحب گوید مصرع زلفش بدستم میدرد  
 شترت آمالها باز پس اگر بالف و نون جمع عربی را جمع کنند همین  
 حال دارد لغت عربی از غیثات حوصله بالفتح و صاد و مهمله مفتوح و لام  
 مفتوح بمعنی معدۀ مرغ که بپندی آنرا پوخته گویند و بکسر صاد و مهمله و سکون آن  
 غلط است لغت عبری از مؤید و بهار عجم و کشف و برهان حیوة الحیوان <sup>فصل حاکی</sup>

لغت عربی از حیوة الحیوان حوت موسی و یوشع مابهی است از نسل مابهی  
 که موسی و یوشع علی بنینا و آله و علیهما السلام از آن خودند و بقیه نصف رشتتار  
 زنده کرد و او راه دریا گرفت لغت عربی از منتخب و حیوة الحیوان حوار بضم  
 اول و فتح ثانی و آخرای مهمله بچه نامة مادامی که از مادر جدا نشود لغت عربی  
 از حیوة الحیوان و تجنیس آن حوار بکسر جیم عربی و بضم آن همسایگی و عملکاف  
 نشستن و بفتح اول حوار آب بسیار عمیق و کشتی با مخفف حواری و به تشدید  
 ثانی حوار بمعنی بزرگ لغت عربی از منتخب و نیز حوار بضم حای بمعنه  
 و ثانی باالف و آخرای مهمله در عربی بمعنی آواز گاو و بواو معدوله در فارسی  
 بمعنی ذلیل و خراب و نام جائست از عراق که زمین آن مقام سخت و کم زراعت  
 است لغت عربی از غیث حواجب بفتح حین جمع حاجب که بمعنی ابر و آمده لغت  
 عربی حواصل بفتح اول و ثالث طائر است که معدة او بزرگ باشد لغت عربی  
 از حیوة الحیوان حوت اکیض بضم اول دابه است بزرگ و کلان در بحر که  
 مانع چهار میشود و قتی که ته های حیض بر او می اندازند میگردند لغت عربی  
 از منتهی الارب حواصل بفتح حین و کسر صاد مهمله غسیت سفید که اکثر کبار  
 نشینند و چون حوصله نهایت کلان دارد بر واحد اطلاق جمع کردند که در حقیقت

حوا  
 حوار  
 حواصا



حنجان بکسر خای معجم و تائمی ثناة فوقانی بریدن قضیب و جائی بریدن اندام  
 زن لغت عربی از منتخب و نیز چنان بضم جمیم فارسی و نون با الف کلمه اشارت  
 بعید و بکسر اول نیز آمده مگر ضممه اقوی است چرا که در کلام اکثر قدما و بعضی متأخرین  
 چونان بو او دیده شد و این بر ضممه دلالت صریح دارد و لغت فارسی از حیا  
 و نیز چنان بفتح جمیم فارسی و تائمی هندی با الف لغت اردو بمعنی سنگ پنهان  
 و سنگ کلان که از جانه جنبد عربی صخره بفتح صاد مهمله و سکون خای معجم  
 و فتح رایی مهمله و آخر تا بصورت ها و بفارسی خر سنگ گویند فصل حا حطی  
 مع و او در لغت عربی حوت بو او معروف و آخر ثناة فوقانی بمعنی ماهی  
 و نام برج دوازدهم از فلک که بصورت ماهی است و آن خانه مشتری است  
 لغت عربی از منتخب و جنیس آن خوب بجای معجم و او معروف بمعنی بهتر و نیز خوب  
 بجمیم فارسی و او مجهول و آخر مو صده بمعنی معروف و نیز چو ط بجمیم فارسی  
 و او مجهول و آخر تائمی هندی بمعنی ضرب و نیز حوت بجمیم عربی و او مجهول  
 و آخر ثناة فوقانی بمعنی نور و روشنی لغت هندی و نیز خوب بجمیم عربی  
 و او معروف و آخر بائی مو صده جمع جاب که معنی حس و حسی آمده لغت عربی  
 از منتخب حوت بکسر اول و فتح ثانی و ثناة فوقانی و آخر های مختلف جمع حوت

حنجان

چنان

چنان

خوب

چو

حوت

خوب

و نام ساز و مهر چینی که خمیده باشد لغت فارسی از کشف و برهان و بهار مجسم  
 و بضم اول بمعنی نیچم دست گرفتن خط است و چنگ نفتح جیم فارسی و نون و آخر  
 کاف عربی قسمی از بطن که آنرا بفارسی پودنه بایمی فارسی و واو مجهول و وال مهمله  
 و نون با بایمی مختفی گویند و نیز و رتیج بواو منقوح و رای مهمله ساکن و فوقانی  
 به تختانی معروف و آخر جیم عربی و هم کرک بفتحین و هر دو کاف عربی و رای مهمله  
 خوانند لغت اردو از نفاس و نیز چنگ نفتح جیم فارسی و تائی هندی و آخر  
 کاف عربی کلمه ایست که بمقام تعریف رنگ گویند لغت اردو و حنوک بضم تین  
 جمع حنک بمعنی کامها لغت عربی از منتخب حنان بفتحین بمعنی بخشودن و مهربانی  
 کردن و روزی و برکت و وقار است و شتر دراز و به تشدید ثانی حنان بخشاینده  
 و آرزو کننده چیزی و نامیست از مهائے حق تعالی و راه پیدا و آشکارا  
 لغت عربی از منتخب و تخمیس آن حنان نفتح جیم عربی و نون با الف بمعنی دل  
 و بکسر اول جمع جنّت لغت عربی از کشف و قاموس و نیز حبان نفتح جیم عربی  
 و بایمی موحده با الف بمعنی بدون عرق یعنی ضد بهادر و شجاع لغت عربی  
 از کشف و قاموس و به تشدید دوم حبان بمعنی صحرا و میدان از غیاث و نیز  
 حبان نفتح جیم فارسی و تشدید بایمی فارسی لباس کهنه لغت فارسی از شمس و نیز

چنگ

چنگ

حنان

حنان  
حبان

حبان

حبان



و شمشیر و زرخم گاه و بریدن کار و چیرنی را و جامه بافتن نیز چنگ لغت است  
 حلی سکون فن بگام کودک مالیدن خرما و جز آن و رسن روین ستور کردن  
 و در بافتن و استوار و پخته کردن تجربه کسی را جهت کلان سالی لغت عربی  
 از منتخب و نیز چنگ بضم حای معجمه و نون و کاف عربی سر و خوش معجم  
 و گاهی بعضی نامرد آید از غیثات و کشف و بفتح ثانی نیز آمده و نیز چنگ بکسر خا  
 معجمه نون و آخر کاف فارسی بمعنی سفید خصوصاً اسپ چون بسیا هی و بر  
 مانل باشد سبزه خنگ گویند و اگر سفید خالص باشد نقره خنگ نامند  
 لغت فارسی از غیثات و نیز حبک بفتح حای حلی و بای موحد و کاف عربی  
 نیکو بافتن جامه را و استوار و نیکو کردن هر چیزی و بریدن و گردن زدن  
 و حبک بضم تین و کاف عربی و حبک بکسر تین و آخر کاف اسم جمع و  
 حنگ بفتح حای حلی و سکون تائی فوقانی و کاف عربی شتاب رفتن گام  
 خود نهادن و تراشیدن و حنگ بفتح تین پرهامی گردن شتر مرغ و نیز  
 چنگ بفتح جیم عربی و نون و آخر کاف فارسی بمعنی معروف و نیز  
 بضم بیاض بزرگ که در ان اشعار از هر قسم مندرج باشد لغت فارسی از  
 برهان و نیز چنگ بفتح جیم فارسی و سکون نون و کاف فارسی پنجه دست

چنگ

چنگ

حبک

چنگ حبک

چنگ

چنگ

چنگ

تا بندگی لغت اردو و حمام بالفتح و تشدید ثانی یعنی گرامه و تخنیش آن بالفتح و تخفیف  
 دوم حمام کبوتر و قمری و هر مرغی که طوق دارد و بالکسر حمام یعنی مرغ  
 و بالضم حمام یعنی تب و شتر تب گرفته لغت عربی از منتخب حملان بضم اول  
 و سکون دوم جمع حمل که در تخنیسات حمل گذشته لغت عربی از منتخب فصل  
 حای حطی مع نون در لغت عربی منطبا بالفتح اول و سکون دوم  
 و سوم طای معجمه مفتوح و آخر بای موحده نیز یعنی بلخ و حنا طاب بفتح  
 و کسری معجمه و آخر بای موحده جمع آن لغت عربی از حیوة الحیوان بالفتح  
 و آخر شین معجمه یعنی مار و نوز و بعضی از دهاست و بر سوسمار و غیره نیز اطلاق  
 میشود و لغت عربی از حیوة الحیوان و تخنیش آن خاشش بفتح حای معجمه و بای  
 تخمانی ساکن و آخر شین معجمه جامه است که مارهای سطر دار و تنگ  
 می بافند و آن از قسم کمانست لغت عربی از منتخب جنک بفتح حین و کاف  
 عربی یعنی کام و زیر زرخ و منقار مرغ و جماعت که لطلب آب و گیاه بجای  
 روند تا آنجا دو آب بچرانند و شتهای کوچک بلند که سنگریزه های نرم و  
 سفید باشد و وادی است بزمین و تخنیش آن حیک بفتح حای حطی  
 و سکون تخمانی و کاف عربی خرا میدان و آهسته رفتن کار کردن سخن در دل

حمام

حای

حین

حیک



و جلال و عظمت حق سبحانه تعالی را گویند و بعضی از محققین چنین گفته اند  
 که حمد در لغت ثنا کردن است بزبان بر خوبی اختیاری کسی برای تعظیم وی  
 چنانچه گوئی زید خوشنویس است و کتاب خوب میخواند و در اصطلاح فعلی که آگاه  
 و دوازده تعظیم منعم خواه بزبان باشد خواه بدل خواه بدست و مدح آنست که  
 ثنا بزبان باشد بر خوبی کسی که آن خوبی با اختیار او نباشد چنانکه گوئی زید  
 کمال حسین است و نهایت ذمین و نزد بعضی حمد و مدح مترادف انداختی  
 و غیر اختیاری شرط نیست لغت عربی از غیاث حمس بالفتح و آن  
 سین مهمله لفظ جمع معنی جانوران است که نزد بعضی سنگ پشت باشد لغت  
 عربی از حیوة الحیوان حماط بالکسر و حموط بالضم و حمطاط بالکسر و حمطوط جمعا  
 بطایه ای مهمله معنی دانه صغیره که در گیاه تر پیدا میشود و حماطیط بزبان  
 تحتانی میان هر دو طایه مهمله جمع آن لغت عربی از حیوة الحیوان و شاهی لاز  
 حمیمق بفتح اول و سوم تحتانی معروف و میم دوم مفتوح و آخر قاف طائر  
 که سنگ خورد و ملخ و غیره را شکار میکند و در قاموس نوشته که طائر نیست سفید  
 لغت عربی از حیوة الحیوان حمک بفتحین مورچه یا و پیش پا و مورچه ریزه باشد  
 از پر خیز لغت عربی از حیوة الحیوان و جنیس آن چمک بفتحین بحم فارسی معنی

فصل حامی حطی مع میم در لغت عربی حمّرات بضم اول و تشدید دوم و

رای مهمله و آخر فوقانی طائرست مشابه بعصفور لغت عربی از حیوة الحیوان حمزه

بضم اول و تشدید دوم و فتح رای مهمله و آخر تا بصورت با جمع حمّرات که معنی

عصفور گذشت لغت عربی از حیوة الحیوان و تخنّیس آن حمزه بفتح حامی حطی

و سکون میم و فتح زای معجمه و آخر تا بصورت با تره تیزک که از تیزی زبان را

گزد و شیر درنده و نام عم حضرت رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

که آن سیدالشهداست لغت عربی از غیث حمسه بفتحات جانورست بحری

و بعضی سنگ پشت را گویند لغت عربی از حیوة الحیوان حمزه بفتح اول و سکون دوم

و آخر رای مهمله و احد حمّرات که معنی عصفور بالا گذشت لغت عربی از حیوة الحیوان

حمولم بفتح اول و واو معروف و فتح لام بمعنی شتر بار کرده شده و بضمّین حمولم

بار که بر ستور نهند لغت عربی از منتخب حکم بفتحات و آخر تا بصورت با استعمال

او غالباً بر مورچم باشد لغت عربی از منتخب حمایت بروزن رعایت معنی

نگهبانی کردن لغت عربی از منتخب حمید بروزن رشید بمعنی ستوده و ستمیست

از اسمائی باری تعالی عز اسمہ لغت عربی از منتخب حمد بفتح و آخر و ال مهمله

بمعنی ستودن و ستایش از منتخب لغت عربی و با اصطلاح خاص بیان که با

خ

ب



و رخنه ها و بالفتح غوره خرما که سبز و گرد شده باشد و چون اندکی کلان شود ملخ  
 گویند و بالفتح و تشدید لام خلل سرکه فروش لغت عربی از منتخب و نیز  
 جلال بفتح جیم عربی و تشدید لام گا و یکس انگنده بخورد لغت عربی انصطی  
 و در بهار عجم یعنی کناس که نجاسات را بر خرد و غیره بار کرده بر آورده لغت عربی  
 حکیم بر وزن کلیم شتر فر به و مرد و غیر غضب است از اسمای با ریتیالی لغت  
 عربی از منتخب در استعمال فارسیان نام آشیت معروف از بهار عجم  
 حلام بضم اول و تشدید ثانی یعنی بزه و بزغال که از شکم گوسفند و بز بر آورده  
 آید و گوسفند ریزه و آنچه در مردم لفظ حلوان برامی معنی بچه گوسفند مشهور  
 شده غلط است از منتخب و مؤید کشف حلقوم باضم نای گلو از مؤید  
 و کشف حلق و بضم تین جمع حلق لغت عربی حلان بضم اول و تشدید  
 ثانی بچه بز و گوسفند و مرد فال گوسفند که در لطن مادر باشد لغت  
 عربی از شتهی الارب و نام شهری نعمت و نیز مردیکه کابین دختران را بخور  
 ساند و هاند اعار عند العرب حلوان المرعة مهرها  
 حلزون بفتح اول و سکون دوم و ضم ر می مجرود او معر و کرمی باشد در کما  
 که خانه آن همراهش باشد و هندی آن گهونگها لغت عربی از حیوة الحیوان

خلل  
 جلال

تضیب اسپ و خراز کشتی کردن و جمع حلقه و برین تقدیر کبیر اول و فتح تانی  
 نیز آمده لغت عربی از منتخب و رشیدی و نیز خلق بفتح خای معجم سکون لام  
 اندازه کردن پیش از بریدن و آفریدن در روغ بافتن و چیزی ساختن و نرم  
 و هموار کردن و آفریده شدن و آفریدگان و باضم و بضمین خلق و خلق  
 و عادت و مروت و دین و بضمین خلق گفته شدن جامه جامه گفته بد  
 خلق کبیر نیز آمده اخلاق و خلقان جمع آن نیز خلق بفتح حیم و لام  
 زدن بشهوت و انزال کردن پیش از ادخال و این مبدل زلق است بابدال  
 زای معجم کبیر هر که در کلام عرب حیم و قاف در اسم واحد هیچ جامع نشده مگر در  
 لفظ معرب با مبدل لغت عربی از منتخب حلال بروزن ملال چیزی  
 و پرون آمدن از حرم و احرام و مرد بیرون آمده از حرم و احرام و بافتح  
 و تشدید لام حلال بسیار کشانیده گره و فرو شده روغن کبیر لغت عربی  
 از منتخب تخمین حلال بفتح حیم عربی معنی بزرگی و باضم حلال بزرگ و کبیر  
 جلهای چار پایان جمع جل و تشدید لام حلال راهی است از زنجیر بگویم  
 عربی از منتخب نیز حلال کبیر خای معجم کبیر دو کردن سخت در هم چین  
 چیزی و چوبی که در میان خانه نهند و چوب دندان و دندان خصلتها و عادت

خلق

خلق

خلق

خلق

حلال

حلال

حلال

حلال



لغت عربی از منتهی الارب فصل حائى حطلى مع كاف در لغت عربى  
 حكومت بروزن رطوبت بمعنى حكمرانى و فرمان روائى لغت عربى  
 از منتخب حكمايت بوزن شكائيت بمعنى سخن نقل كردن و مانند شدن  
 لغت عربى از منتخب حكيم بمعنى دانا و راست كار و استوار و حاكم و خداوند حكمت  
 و اقسام علوم حكمت لغت عربى از منتخب حكم بالضم فرمان و فرمان دادن  
 و دانستن و حكم كردن ميان مردم و محكم و استوار شدن و تجنيس آن  
 حكم بالفتح باز داشتن و لگام در دهن اسپ كردن و بفتحين حكم ميانجى  
 و حكم كننده و نمين كننده نيك راز بد و داور و نام شخصى است و قبيله السيت  
 در يمن و بكسر اول و فتح ثانى حكم بمعنى حكمتها در نيسورت جمع حكمت است  
 و باصطلاح منطقيين مراد از اثبات كردن امرى كه قائل را سكوت بر آن  
 صحيح باشد لغت عربى از منتخب فصل حائى حطلى با كاف در لغت عربى  
 بمعنى حكم كردن فصل حائى حطلى مع لام در لغت عربى جلاوت بروزن  
 جلاوت بمعنى شير سنى لغت عربى از غياث حلق بالفتح بمعنى نامى گلو و تراشيدن  
 و بر گلو زدن و تجنيس آن بالكسر حلق بمعنى مال بسيار و انگشترى پادشاه و  
 نيز بالضم حلق بمعنى شكل و نيز بفتحين حلق بمعنى پوست رفتن و سرخ شدن

حكم حكم

حكم

حلق

حلق حلق

خض

ضاد معجم خم دادن چوب را و انداختن از دست و بختین خض رخت و قماش خانه  
 که برای بار کردن مهیا کنند و شتر که قماش بروی بار کنند لغت عربی از منتخب  
 حقان بفتح اول و تشدید دوم بمعنی کچه هائی شتر مرغ و خادمان و ظرف پر  
 و پیمانۀ مال و حقانۀ بفتح اول و تشدید دوم واحد حقان بمعنی یک شتر مرغ  
 لغت عربی از منتخب و حیوة الحیوان فصل حامی حطی باقاف در لغت عربی  
 حقیقت بروزن طبیعت اصل و ماهیت اشیا و غیره لغت عربی از منتخب  
 حقیقت بالفتح و تشدید قاف و یا بمعنی حق که مقابل باطل باشد لغت عربی حق  
 بالفتح و تشدید بمعنی ثابت و سزاوار و راستی و درست و راست و واجب یکی از  
 نامها و سبحانه تعالی لغت عربی از منتخب در محاوره فارسیان بمعنی مردن نیز آمده  
 و در استعمال فارسیان بمعنی ندکو و تخفیف اکثر آمده از مصطلحات و تجنیس آن  
 بضم حا و تشدید قاف حق چابک و گومی که در بندگاه استخوان باشد لغت عربی  
 از منتخب و نیز حق بکسر حیم فارسی بمعنی چلین لغت ترکی حقوق بروزن شقوق  
 جمع حق که بالا گذشت لغت عربی حقائق بروزن و قائق جمع حقیقه لغت عربی  
 حقم بفتح اول و سکون دوم و آخر میم طائر است مشابه بکبوتر و بعضی گویند  
 خود کبوتر است لغت عربی از حیوة الحیوان و تجنیس آن حقم نفا بهین معنی آمده

حق  
حق

خض



از پستان دیگر لغت عربی از منتخب فصل حای حطلی با ضاد مجمر در لغت  
 عربی **حضب** بالکسر معنی آواز کمان و تجنیس آن با الفتح **حضب** باربیت  
 و گنده که غالباً هندی آن حتی باشد بکسر بحیم فارسی و تشدید ثنائة فوقانی و نیز  
 مار سفید را گویند و معنی بلند کردن آتش و انداختن همین نرم بر آن و بالکسر  
 معنی کنار کوه و بفتح **حضب** معنی همین نرم و هر چه در آتش اندازند و افرودند  
 لغت عربی از حیوة الحیوان و منتخب و رشیدی و نیز **حضب** بفتح حای حطلی  
 و صادمهله ساکن و آخر موحده سنگریزه انداختن و رفتن در زمین و فروزیه  
 و همین نرم انداختن در آتش و تجنیس **حضب** سنگ و حصبه بر آمدن و همین نرم  
 و آنچه بدان آتش افرودند و آنچه در آتش اندازند و برگشتن زه کمان و بفتح اول  
 و کسر ثانی **حضب** شیری که ف از او بر نیاید از سر وی لغت عربی از <sup>منتخب</sup>  
 و رشیدی **فصل حای حطلی مع فاد** لغت عربی **حفض** بفتح اول <sup>سکن</sup>  
 دوم و صادمهله در آخر معنی جمع کردن و آرمیدن و بچه شیر زنده  
 و نام امام تدرارت که قرارت از و رواج تمام دارد و این شاگرد صم  
 کوفی است و چیز را از دست انداختن و زنبیل سپرمی لغت عربی از حیوة الحیوان  
 و منتخب و تجنیس آن **حفض** بفتح حای حطلی و سکن و آخر

حضب

حضب

حضب

حضب

حضب

حفض

و تخنيس آن جسور بفتح اول مسكون بين مهمله شاميدن مرغ آب را و نوشيدن شور با  
 و جز آن اندک لغت عربی از منتخب فصل حامی حطی با صاد و مهمله در  
 لغت عربی حصانت بکسر اول و تخبين پريهزگاری لغت عربی از منتخب  
 و تخنيس آن حصانت بکسر حامی حطی و ضا و معجمه بالفاء معنی دایگی کردن  
 و بچه غیر را شیر دادن و زیر بال گرفتن مرغ چوزه را و بوضی را و بفتح  
 حصانت دور کردن کسی را از کاری و سر خود کار کردن بی دیگری لغت عربی  
 از منتخب حضور بضمين و و او معروف و آخر راعی مهمله ناقه که سوراخ  
 پستانش تنگ باشد و مردی که با وجود مردی میل بزنی نکند و تنگ دل بخیل  
 لغت عربی از منتخب حیوة الحیوان و تخنيس آن حضور بضا و معجمه مصدر است یعنی  
 حاضر شدن و حاضران و در عرف کلمه کاعظیم است که بر ذات مخدوبان اطلاق کنند  
 و بفتح حضور نام شهر است در مین و اسم کوهی است و قبيله است لغت  
 عربی از صراح و منتخب حصان بر وزن زبان معنی آسبی که تخم او را حفا  
 کنند و سواهی مادیان قوم او بر مادیان غیرش نگذارند و تخنيس آن حصان  
 بفتح زن پارسا و زن شوهر دار لغت عربی از منتخب و نیز حصان  
 بکسر حامی حطی و ضا و معجمه بالفاء معنی بزرگ بودن یک پستان

حصانت

حصانت

حضور

حضور

حصان



بمعنی افزون کننده حسن و کنایه از عاشق و غاره و شمع و ماه و سیاره های  
 روشن و آئینه لغت مرکب حسن بدین صفت نظر عاشق بمعنی بیننده مگوئی  
 لغت مرکب حسن خیر بمعنی فرارنده خوبی و کنایه از سخن عاشق حسرت گون  
 بمعنی پشیمانی آلود و صفت چشم عاشق حسن پرست کنایه از چلیپا سه کلان  
 رنگ دار مختلف الالوان که بهندی آنرا گرگ گویند فصل حا حلی شادین مجبه  
 در لغت عربی حسنا بفتح حین آنچه در شکم باشد از دل و جگر و سپرز و گرده و غیره لغت عربی  
 از منتخب حسمت بالکسر معنی دبدبه و بزرگی و بالفتح خواندن خطاست لغت عربی  
 از غیث و در صراح و منتخب بالکسر معنی شرم و حیا و غضب انقباض و شنواید  
 یکسی چیزی را که بد آید و بالضم زن و خوشی و مهارت و بفتح حین خدمتکاران  
 تابعان و باین معنی سکون شین مجبه نیز آمده لغت عربی از منتخب حشره  
 بفتح حین و رانی فمله و آخر تا بصورت با معنی جانوران خورد زمینی که حاجت  
 و آب نداشته باشد لغت عربی از حیوة الحیوان حشرات بفتح ح جمع حشره  
 لغت عربی از حیوة الحیوان حشو بفتح اول و سکون دوم بمعنی آگندن  
 و چیزی که بالش و خزان بدان آگنده کنند و سخن زیاده که در ادای مطلب  
 واقع شود و شتران خورد و شتران جوان و مردم خرد لغت عربی از منتخب

حسول بضم سین و واو معروف جمع حسل که بمعنی سوسمار گذشت لغت عربی

از حیوة الحیوان حسقل بکسر اول و سکون دوم و کسر قاف بچه خورد از هر حیوان

لغت عربی از قاموس حسکل بکسر اول و سکون دوم و کسر کاف عربی بمعنی

سوسمار و بچه هر حیوان لغت عربی از قاموس حساکل بفتح کاف و کاف مکسوف

و آخر لام جمع منتهی الجموع حسکل که بمعنی آن بالا گذشت لغت عربی از قاموس

حسبان بکسر اول و سکون دوم و بامی موحده بالف و آخر نون بمعنی

جماعت ملخ لغت عربی از حیوة الحیوان حسلان بروزن جیلان جمع حسل

که بمعنی سوسمار گذشت لغت عربی از حیوة الحیوان حسون بضم سین و واو معروف

عصفور است که تعلیم پذیرد و بند می بیاید بفتح بامی موحده و تخانی بالف گویند

لغت عربی از حیوة الحیوان حسین بروزن جنین تصغیر حسن است و تخنید آن

حسین بفتح اول و سین مهمله و یامی معروف و آخر نون بمعنی خوب و صاحب

حسن و حسین نام دو کوه است و دو قبیله است از بنی طی و نام سبطین

پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم لغت عربی از منتخب فصل حطی

مع سین مهمله در لغت مرکب حسن افزو در بعضی روشن کننده حسن و کنایه از عا

و غازه و شمع و ماه و سیاره هاست روشن و آئین لغت مرکب حسن افزو

حسین



عزا سمه و بکسر تین و یای مجهول اما له حساب لغت عربی از منتخب حسن الثوب  
 بفتحات صفت باری تعالی لغت عربی حسابانه بکسر اول و سکون ثانی و وجود  
 بالالف و نون مفتوح و آخر تاملخ و احد لغت عربی از حیوة الحیوان حسبله  
 بکسر اول و سکون ثانی و فتح بای موحد و لام و آخر تا بصورت با  
 بمعنی بچه گا و لغت عربی از حیوة الحیوان حسله بکسر اول و فتح ثانی و آخر  
 تا بصورت با جمع حسل بمعنی سوسمار لغت عربی از حیوة الحیوان حسرت بفتح  
 اول و سکون ثانی و راسی مهمله مفتوح و آخر تاملی فوقانی بمعنی افسوس و  
 پشیمانی لغت عربی از منتخب و تجنیس آن حسرت بضم اول یکبار است  
 لغت عربی از منتخب حساس بضم اول و بهر دو سین مهمله از نوع ماهی صغار  
 لغت عربی از صراح حیوة الحیوان حسیل بفتح اول و کسر دوم و یای محذوف  
 و آخر لام بمعنی بچه های گا و خانگی لغت عربی از انتهی الارب حسل بکسر اول و فتح  
 دوم و آخر لام بمعنی بچه سوسمار یعنی گوه که از بیضه برآمده باشد لغت عربی از  
 حیوة الحیوان و تجنیس آن بفتح اول حسل سخت رانیدن و میوه کنار که سبز باشد  
 لغت عربی از منتخب و نیز حسل بفتح اول و سکون شین معجمه و لام بمعنی رز  
 و زبون و حقیر و زبون کردن چپیزی را لغت عربی از منتخب

حس

حس  
حس

صاد مهمله جمع حرقوص که بالاگذشت حرشاف بکسر اول و سکون راتی مهمله  
 و شین معجمه بالف وفادر آخر بمعنی ملخ لاغر لغت عربی از حیوة الحیوان جز شوش  
 بفتح اول و سکون راتی مهمله و شین معجمه و سکون واو وفادر آخر بمعنی ملخ  
 لاغر لغت عربی از منتهی الارب **ح** و م بفتح حای حطی و راتی مهمله و واو  
 مسدوف و آخر میم ناقه که سالها بازنگیرد و بچه نیسار و لغت عربی  
 از حیوة الحیوان **ح** را بی بکسر اول و یای معروف جمع حرشاف لغت عربی  
 از قاموس **ح** و و ن بکسر اول و سکون ثانی و ضم دال مهمله و سکون  
 واو و نون در آخر جانور است مشابه بسوسا یعنی گوه و بعضی گویند  
 سوسا نر اسر و ون گویند و بنا بر تحقیق صاحب مخزن **ح** و و ن  
 بضم دال مهمله پندی با مهنی است که از قسم گرگت باشد لغت عربی از حیوة  
**ف** فصل حای حطی مع راتی معجمه در لغت عربی **ح** زن بضم اول و سکون  
 ثانی و آخر نون و تحتین **ح** زن هر دو بمعنی اندوه و بفتح اول و کسر ثانی **ح** زن  
 عکین لغت عربی از کشف و منتخب فصل حای حطی مع سین مهمله در لغت  
 عربی **ح** سبیب بفتح اول و کسر دوم و تحتانی معروف و آخر بای موحده  
 بمعنی شمرنده و انتقام کننده و بس شونده و اسمیست از اسما باری تعالی

حزن حزن



آخر تا گویند وینخ دم را عجب بفتح عین مهمله و سکون جیم و باسے موصده در آخر  
 گویند وینخ دم مرغان را ز مکی بکسر زای مجمه و سیم و کاف مشد و الف  
 مقصوره گویند وینخ درختان را جستن بکسر جیم عربی و سکون عین مهمله و ثانی  
 مثلثه مکسور و نون در آخر گویند وینخ کوه را حسیض بفتح حای حطی و تکرار ضاده  
 بروزن خسیس گویند وینخ سیمه را جدل بکسر جیم و سکون ذال مجمه و لام در آخر  
 گویند وینخ فی را عنقر بفتح عین مهمله و سکون نون و فتح قاف و رای مهمله  
 در آخر گویند حرز بکسر حای حطی و سکون رای مهمله و زای مجمه در آخر  
 حای استوار و پناه گاه و تعوید و بالفتح حرز نگاه داشتن و بسیار شدن  
 پر سیرگاری کسی و فحشین حرز خیزی که بر و گرد و بندند و آنرا منظر نیز گویند و گردگان  
 تراشیده که طفلان بدان بازی میکنند و حرز و حرز جانی نیک استوار  
 لغت عربی از کشف و منتخب حرز کیش بفتح اول و یای معروف و آخر نشین مجمه  
 بمعنی هزار پا و کرگدن و قبایله ایست از بنی عامر لغت عربی از منتخب حرز و ص  
 بضم اول و سکون رای مهمله و ضم قاف و سکون واو و صاد مهمله در آخر  
 از قسم پشم ایست که مانند زنبور نیش دارد لغت عربی از حیوة الحیوان  
 حرز اقبص بکسر اول و رای مهمله و الف و قاف و سکون تحتانی و آخر

حز

حز

و سکون صاد مهمله و بفارسی بن بیائی موحده مضموم و ریشه تختانی مجهول گویند  
 ابو منصور ثعالبی گوید که اصل نسب را جرثومه بضم جیم و سکون راء مهمله  
 و ضم ثائی مثلثه و و او معروف و فتح میم و آخرتا بصورت با و او مبه بفتح میمند  
 و راء مهمله مضموم و و او معروف و فتح میم و آخرتا گویند و اصل بضم همزه نیز آمد  
 و نصب بفتح میم و سکون نون و صاد مهمله مکسور و آخرتا بیائی موحده و متحد  
 بفتح میم و سکون حائی حطی و ثائی فوقانی مکسور و و ال مهمله و عنصر بضم عین مهمله  
 و سکون نون و ضم صاد مهمله و راء مهمله و عیص بکسر عین مهمله و تختانی معروف  
 و صاد مهمله و بجا بکسر نون و جیم عربی با الف و راء مهمله در آخر و ضنضتی بکسر  
 ضاد معجمه اولی و سکون همزه و کسر ضاد معجمه دوم و همزه در آخر گویند و بفار  
 شاد و نژاده و بیخ زبان را غلصمه بفتح غین معجمه و سکون لام و فتح صاد مهمله و میم  
 و آخرتا و عکس بفتح عین مهمله و کاف عربی و آخر دال مهمله گویند و بیخ گوش را  
 مقذب بفتح میم و قاف قرشت و ذال معجمه شد و گویند و بیخ دندان را سخ  
 بکسر سین مهمله و سکون نون و خائی معجمه در آخر و جدم بکسر جیم عربی  
 و بفتح آن و سکون ذال معجمه و میم و جیم بکسر خائی معجمه و سکون تختانی  
 و میم در آخر گویند و بیخ گردن را قصره بفتح قاف و صاد و راء مهملتین



و نیز حجر بضم حیم عربی و زامی معجمه ساکن مقابل کلان و بمعنی پاره از شهر  
و نیز در فارسی بر هر پشت ورق کتاب یا ده ورق آن اطلاق کنند و جز  
بارد و گویند و گاهی بمعنی دیگر یعنی غیر هم استعمال نمایند چنانکه گوی آند

همه مردم بجز زید لغت عربی و هم خر بفتح خای معجمه و رای مهله حیوان  
معروف که بعربی حمار گویند و بمعنی لای شراب و گل تیره و بمعنی بزرگ و  
کلان چنانچه خر نشسته بمعنی نشسته کلان و خر سنگ بمعنی سنگ بزرگ و

چوبکی که بر کاسه زباب دستار و چنگ نصب کنند و تا با زبان کشند و آنرا  
خرک نیز گویند و بهندی که هر طح بضم کاف فارسی و هائی مخلوط التلفظ و رای  
هندی مفتوح و حیم فارسی گویند و گاهی از لفظ خر مرد احمق مراد باشد از

غیاث و رشیدی و نیز حجر بفتح حیم عربی و تشدید رای مهله کشیدن و بن کوه  
و گناه کردن و حرکت زیر و سببها جمع جر لغت عربی از منتخب و در فارسی  
بافتح بمعنی شگافیکه در زمین باشد و مجازاً بمعنی نقب و کوه چاه سلامت و

بضم جر زین اسپ از رشیدی و بهاء جم و نیز خر بضم خای معجمه و رای مهله  
معنی آفتاب باشد لغت فارسی و نیز بزبان هندی صدائی طیش بوزنه باشد

و نیز حجر بضم حیم عربی مفتوح و رای هندی بیج هر چیز که بعربی اصل بفتح همزه

و بضم تین حرمت آنچه کردن او و شکستن حرمت او روان باشد و ناشایستگی  
 و عهد و پیمان و ترس و بهره چیز و بفتح تین حرمت کشتی خورده شدن از  
 پیش و تیر و جزآن و نیز حرمت بضم حای حطی و زای معجمه و فتح میم و مثلاً  
 فوقانیه شسته همینم و علف و دسته کاغذ لغت عربی از منتخب حرمت بوزن  
 عظمت بمعنی جنبش و این ضد سکون است و این اسم مصدر است و از فعل  
 ثلاثی مشتق نیست فارسیان بسکون رازی مهمله نیز استعمال کنند فوقی نیز گویند  
 شعر ز بس خوش حرکت و شیرین اداب و در با گرمی داد تیری خوش نما بود  
 حرکات به فتحات جمع حرکت و فارسیان بسکون رازی مهمله خوانند چنانچه  
 جایی طغرا آورده است شعر سبز نیه گجرات بین گل از رخ اومات بین از  
 شیرینی حرکات بین کز سر و او بار آمده و با حصر بالفتح و تشدید بچه کبوتر و بچه  
 و بچه پارو گرمی و گرم شدن و بمعنی زمین سنگ لایخ و بالکسر حر فرج ز لغت  
 عربی از منتخب و بالضم مرد آزاد و بنده آزاد شده و بمعنی برگزیده هر چیز و بچه کبوتر  
 و نیز حر بخای و زای معجمتین و فتح و تشدید نوعی از جامه ریشمی و نیز حر  
 بفتح حای حطی و زای معجمه میشود و بریدن و اندازه کردن و افزون شدن  
 در شرف و گرم و وقت و هنگام و مرد درشت کلام لغت عربی از منتخب



منقوح و آحت تا بصورت با وزن تصغیر معنی غلیو از کوچک لغت عربی از حیوة است  
 صدق بالفتح گرد فرو گرفتن و نظر چپری کردن و وا کردن مرده چشم را و نرسیدن  
 چپری چشم کسی و بفتحین صدق سیاهی دیده با واحدش صدقه و معنی با و نجان  
 نیز آمده لغت عربی از منتخب و تجنیس آن حذق بالکسر و ذال معجمه معنی زیر که  
 و همچنین حذقت و بالفتح حذق استاد و زیرک شدن در کار و نیکو در یافتن  
 کودک خواندن را و گزیدن تیزی و ترشی زبان را و بریدن بد اس  
 و مانند آن چپری را لغت عربی از منتخب فصل حای حطی مع ذال معجمه در لغت  
 عربی حذف بفتحین غنم خورد و سیاه رنگ لغت عربی از صحاح جوهری و تجنیس آن  
 حذف بسکون ذال معجمه انداختن فصل حای حطی با راتی جمله در لغت  
 حر با بالک آفتاب پرست یعنی گرگت را گویند لغت عربی از حیوة الحیوان  
 و تجنیس آن حر یا یک جسم فارسی و سکون رومی هندی و تخمانی با الف لغت  
 اردو و بفارسی کنجشک گویند حر بآه بروزن مرآة تانیت حر با که مذکور شد  
 حر است بروزن ریاست نگهبانی کردن لغت عربی از منتخب حرمت  
 بالضم و میم منقوح معز و ارجمند شدن و حر ام شدن لغت عربی از منتخب  
 و تجنیس آن حرمت بکسر اول نا امید می و غلبه شهوت جماع و بالضم حرمت

صدق

حذق

حذف

حذف

حطی

حرمت

لغت فارسی حجو رضمین و سکون و او و آخ را می مهمله جمع حجر که بمعنی  
 مادیان بالامر قوم شد لغت عربی از حیوة الحیوان و تخنيس آن حجو رضم خاتمی  
 معجمه و جم فارسی و آخر را می مهمله معنی حدود و در کتب فارسی حجو رجم عربی  
 سفد آمده یعنی حدود و نواحی ملک سفد و در مصطلحات و بهار عجم نوشته که  
 نام جاتی است دشوار گذار از ملک آذربایجان که تنگ راه با دارد و  
 راهش صعب الطور لغت فارسی حجل بالفتح کبک را گویند لغت عربی  
 از شتی الارب حجل بالفتح و الکسر و لام موقوف بند کردن و برجسته برجسته رفتن  
 در راه و رفتن کلان و خلجالی و کبک زرد بختین کبک شتر لغت عربی از منتخب  
 حیوة الحیوان حجروف لفتح اول و ضم را می مهمله و او معروف و آخر فاقسمت  
 از مورچه کلان که پاها دراز دارد و لغت عربی از حیوة الحیوان حجالی بالضم و آخر  
 الف مقصوره بر وزن فعلی بضم فامعنی کبک ها و شتر بالفتح عربی از حیوة الحیوان  
 فصل حائمی حطی مع دال مهمله و لغت عربی حد یا بروزن ثریا بمعنی غلیو  
 و هندی چیل لغت عربی از حیوة الحیوان حداءة بکسر اول و فتح دال مهمله  
 و همزه مفتوحه و آخر تا بصورت ها بمعنی مذکور لغت عربی حد و بکسر اول و سکون دوم  
 و آخر و او بمعنی غلیو از حدیته بضم اول و فتح دوم و سکون تحتانی و همزه

حجو  
 حجو  
 حجو

حجل



حجاب

حجر

حجر  
حجر  
حجر

نفس و بالضم و تشدید و م حجاب در بانان و ایلیان لغت عربی از منتخب  
حجر بکسر اول بمعنی مادیان لغت عربی از حیوة الحیوان و تجنیس آن حجر  
بفتح حای حطی و جیم ساکن و آخر حای جمع بمعنی دور کردن و بازداشتن و میان  
دو چیز در آمدن و نشان دادن شتر و بستن رسن در دو پای و میان او و اعلا  
زخم پشت او کرده شود و بکسر اول آخر حای مهمله حجر و بضم اول حجر اصل و بضم  
نزدیک و کنار و جانب و بفتحین حجر گلو بریدن و بیماری است که در  
روده می شود لغت عربی از منتخب و نیز حجر بهر سه حرکت حای حطی و  
جیم و آخر حای مهمله بازداشتن کسی را از تصرف در چیزی کنایه مردم و حرام  
و مشهور درین هر سه معنی کسر است و بالفتح صفا و پاکی رنگ و گرداگرد  
چشم و شهر میامه و چند موضع دیگر است و اطراف خانه و بدین معنی جمع  
حجر است و بالفتح و بالضم حرام و بازداشتن و نام مردیست که او را حجر  
کندی گویند و بالکسیر عقل و دیوار کعبه از جانب شمال ندرون حطیم و مناز  
شود و بلاد ایشان در نواحی شام و مادیان و بفتحین حجر سنگ و بفتحین نام مردی  
او را حجر ابن النعمان گویند و سیم و زور و ریگ و شهر است عظیم بر کوه اند  
لغت عربی از منتخب و نیز حجر بر وزن استر بمعنی دابه ایست معروف

حجر

حجر

محیط دائره را گویند و معنی دَف و حلقه و طوق و معنی کند و معنی قید و معنی

چرخ زدن لغت فارسی از برهان و چیزی که بر سر چلیم قلیان از نقره و مس و غیره

ساخته گذارند و بدین معنی آرد دست جبر کی مکسر اول و سکون دوم و رومی

مفتوح و کاف عربی با تحتانی معروف که میست از قسم سبیش که در جلد بزگو

پیدا شود لغت عربی از حیوة الحیوان و تخنيس آن چیزی که بجای معجمه و یای

و کاف فارسی و یای معروف بمعنی حیرت و تیرگی و تاریکی و شوخی لغت فارسی

از برهان و بهار عجم چهارسی بضم اول و فتح موحد و آخر الف مقصوره ی از

سرخاب بود که طائری آبی است لغت عربی از حیوة الحیوان و فارسی آن آشوت

بضم شین معجمه و او با الف و آخر فوقانی است از برهان و تخنيس آن چهار

بفتح خای معجمه و تشدید موحد و زای معجمه یای معروف نام دو است معروف

لغت عربی فصل حائمی حطی مع بای موحد و لغت حبشی حبت

بضم تین و دوم مشدد و لام مکسور بیای تحتانی مجهول و ثناة فوقا با تحتانی دیگر

معروف بمعنی همیشه لغت حبشی لبینا بضم اول و دوم مضموم مشدد و لام

با تحتانیة مجهول و فوقانیة بالف بمعنی براد لغت حبشی فصل حائمی معجم

و لغت عربی حجاب مکسر اول آخر موحد پرده و جاروان شدن و گذشتن

فارسی

تجاری



حیت

آستین و غیره لغت ہندی و نیز چیت بفتح جیم فارسی و بائی فارسی مفتوح  
 ضربی معروف کہ بفارسی سرجنگ و بم و قفا گویند لغت اردو اصطلاحات  
 حسب سرج بضم اول و سکون دوم و رائے مہملہ بضموم و آخر جیم سرخا  
 لغت عربی از حیوۃ الحيوان حبیش بروزن قریش وزن تصغیر طائریت  
 مانند بیل لغت عبری از حیوۃ الحيوان و نام شخصی از فرنگ رشید  
 حبلاق بروزن ابلق غنم کوتاہ و در اصل خلقت کہ بزرگ نشود و لغت  
 عربی از حیوۃ الحيوان حبت بضم اول و سکون دوم و فتح ثناء فوقانی  
 آخر رائی مہملہ بمعنی روباه لغت عربی از حیوۃ الحيوان و جنس آن جیسر بفتح حائے  
 حلی و کسر بائی موحدہ بروزن کبیر بمعنی ابر پلنگ رنگ و برد منقش و جامہ نو  
 لغت عربی از منتخب و رشیدی و نیز خبیر بفتح خای معجمہ و کسر بائی موحدہ  
 و سکون تحسانی و آخر رائی مہملہ بمعنی آگاہ و داناکشا و رزو گیاه و شیم و کف  
 وہان تتر لغت عبری از منتخب و نیز خبیر بفتح خای معجمہ و سکون تحسانی  
 و موحدہ مفتوح و آخر رائی مہملہ نام قلعہ معروف کہ کنندہ و رش قائل کفار  
 بازوئی احمد مختار صاحب لدل سوار و ذوالفقار جناب حیدر کرار علیہ السلام  
 و نیز خبیر بفتح جیم فارسی و سکون نون موحدہ مفتوحہ آخر رائی مہملہ

حی

حی

حی

حی

در راه بکطرف رود از ترس همانان و جنب نفختین انگیدن و به پهلوی چسبیدن  
 شش شتر از غایت تشنگی و کشیدن اسپ را بسوی اسپ خود هنگام گرو بستن  
 که اگر اسپ و سستی کند بر آن سوار گردد و لغت عربی از منتخب و رشیدی و نیز  
 حجت بکسر جیم عربی و سکون موصوله و آخر ثنائی بمعنی بت کاهن و ساحر و سحر و مهر چه  
 غیر خدای تعالی پرستنده شود لغت عربی از منتخب و نیز حجت بفتح جیم عربی و نون  
 مفتوح مشدود و آخر ثنائی بمعنی باغ و مقام آخرت معروف و نیز حجت بفتح حائے  
 حطی و سکون تحتانی و آخر ثنائی مثلثه بمعنی مهر جا و آنجا لغت عربی و نیز حجت بکسر  
 حائی حطی و سکون نون و آخر ثنائی مثلثه سوگند در اخلاف کردن نیز تره  
 و گیاه و معصیت و طاعت لغت عربی از منتخب و نیز حجت بکسر جیم عربی  
 و سکون نون و آخر ثنائی مثلثه اصل هر چیزی لغت عربی از شمس اللغات  
 و نیز حجت بفتح جیم فارسی و سکون تحتانی و آخر فوقانی نام اول ز ماه بامی  
 هندی بحساب دور شمسی لغت هندی و نیز بکسر جیم فارسی و یائمی مجهول  
 حجت بمعنی هشیار شو لغت هندی و نیز حجت بفتح جیم عربی درختی صحرائی  
 و هم بکسر جیم و یائمی معرب و بمعنی غالب آمدن در بازی و این محاوره  
 قمار بازان است و نیز حجت بضم جیم فارسی و نون مشدود مفتوح بمعنی شکن

جنب

حجت

جنب

حجت

حجت

حجت



و موسی در هم شده و شیر شتر لغت عربی از شمس اللغات جباحب تین جان  
 حطی دوم مفتوح و آخر بای موحده که یک شتاب که بپندی آنرا جلگو گویند  
 عربی از حیوة الحیوان و جنیس آن چپا چپط بهر دو جیم فارسی مفتوح و بهر  
 تائی هندی اول مفتوح و دوم ساکن صدای سوختن اسپند لغت هند  
 حبش بکسر اول و سکون موحده و آخر تائی مثلثه معنی افعی بیدم که  
 ستم قائل دار و لغت عربی از حیوة الحیوان و جنیس آن حبش بضم حاء  
 معجمه پدید شدن و بدی کسی گفتن و ناخوش شدن لغت عربی از منتخب نیز  
 بضم خای معجمه و کسر نون معنی سست شدن و و ما شدن و سست و دو تا  
 عربی از منتخب نیز جنب بفتح خای معجمه و موحده اول مفتوح و دوم ساکن  
 بمعنی موج زدن دریا و گاه بر این پائی و گاه بر آن پائی ایستادن اسپ  
 یابرداشتن پائی راست و دست راست و برداشتن پائی چپ لغت عربی  
 از فرهنگ رشیدی و نیز جنب بفتح جیم عربی و سکون نون و آخر بای حده  
 بمعنی پهلو و قبیله السیت ازین و کرانه آنچه در تیر آن مجید واقع است  
 و الصاحب بالجنب معنی یاریکه صاحب باشد در سفر و ضمتین جنب مرد  
 غریب دور و بیگانه و آنکه جنابت داشته باشد و جنب بفتح اول و کسر نون آنکه

چپا چپط

حبش  
خبر  
خبر

جنب

جنب

جنب  
جنب

خدا نندن از اهل خود و در سیما نیکه در گردن چار پا کنند لغت عربی از منتخب  
 و نیز حیات بفتح حای حطی و تشدید تخمانی و آخر فوقانی جمع حیة که بمعنی مار است  
 و بمعنی کرمهای دراز نیز آمده لغت عربی از حیوة الحیوان و نیز حیات تخفیف تخمان  
 بمعنی زندگی مصدر است از ثلاثی مجرول و لفیف مقرون و حیات در اصل  
 حیوة بر وزن غلبه بود و او متحرک ما قبلش مفتوح آن و او را بالف بدل کرده  
 حیات شد و لفظ حیات را در رسم الخط عربی حیوة نویسد الف را بشکل او  
 و ثای ثنائة فوقانیه را در نگارند لغت عربی از غیات و نیز حیات  
 بفتح حای معجمه و بای موحده و آخر ثای مثلثه بمعنی زن خبیث لغت عربی  
 از منتخب و نیز جناب بر وزن عناب به تشدید نام بازی لغت عربی از بهارجم  
 و نیز جناب بفتح جیم عربی و بای موحده بالف و آخر بای موحده موقوف  
 بمعنی قحط سخت و بالکسر جناب بریدن قضیب و غالب شدن کبرشی با  
 جناب قحط و چیز زبون ساقط و کفک شیر شتر لغت عربی از منتخب و نیز  
 جنات بضم جیم عربی و نون بالف و آخر ثنائة جمع جانی که بمعنی گنہگار باشد  
 و نیز جنات بفتح اول و تشدید نون جمع جنت و نیز جنات بضم جیم عربی  
 و ثای مثلثه بالف و آخر هم ثای مثلثه گیاه بسیار در هم رفته و موتی در هم رفته

حیات

حیات

جناب

جناب

جناب

جناب

جنات

جنات



بمعنی طرز نامنصفی و مانند حاکم لغت مرکب حاجتمند صاحب حاجت و خواهش  
 لغت مرکب فصل حاصلی مع بائی موحده در لغت عربی حبیب الفقرا  
 بمعنی دوست دارنده گدایان و بی نوایان و کنایه از محبوب احمد مصطفی <sup>صلی الله</sup>  
 علیه و آله و وصیته و سلم لغت عربی حبیب بالفتح و کسر دوم بمعنی دوست  
 و محبت محبوب هر دو را گویند لغت عربی از منتخب حباب بالفتح نام شیطان <sup>اللعن</sup> علیه  
 وجه هم چون در جنس حیوانات بمنزله شیطان است لهذا حیه را حباب میگویند  
 لغت عربی از حیوة الحیوان و تخمیس آن حباب بکسر اول بمعنی دوستی کردن  
 با کسی و دوستی با او بالضم دوستی و ما رو دیو و گنبد آب که بر آب ظاهر شود  
 و بسیاری از آب و ریگ و برین دو معنی صاحب قاموس بفتح اول آورد  
 و در بهار عجم بالضم و بالفتح هر دو آمده و تنگ ظرف و تنگدل و سبک مغز و تهیدست  
 و بی بصر و ناتوان و تردامن و خانه بدوش و سست بنیاد از صفات اوست  
 و قصر و قبه و قفل خانه و در بسته چشم ننگ و تاج و کلاه و عقده و سپر و کوب و  
 فانوس و کاسه سرنگون و جام و کشتی و نخچه و پستان از تشبیه اوست از بهار عجم  
 و نیز جناب بفتح جیم عربی و نون و آخر بائی موحده بمعنی درگاه و گرداگرد سر  
 و کنار و پالان شتر و نام کوهیست و نام شخصی و بالضم جناب در دپهلوی و بالکسر

حباب

جناب

جناب

ضد مال ناطق یعنی چار پایان لغت عربی از منتخب حاضر بضاد معجمه بکسر نام  
 باری تعالی و مقیم و قبیله عظیم و موجود و آگاه لغت عربی از منتخب حافظ بکسر فاء  
 آخر خطائی معجمه اسم جناب باری تعالی و بمعنی یادگیرنده و نگاه دارنده و حافظ قرآن  
 و حفظ و حفاظ جمع آن لغت عربی از منتخب حاکم بکسر کاف عربی اسم باری تعالی  
 و والی ملک و حکم کننده لغت عربی حاکم بکسر عمزه غراب سیاه را گویند لغت  
 عربی از حیوة الحیوان و تجنیس آن حاکم بفتح فوقانی جوان مرد معروف که سپر  
 عبدالله بن سعد طائی بود و بکسر فوقانی بمعنی قاضی و زراع سیاه و زراع سرخ پا و منقل  
 که از غراب البین گویند لغت عربی از منتخب و نیز حاکم بجای معجمه و فتح تائی فوقانی  
 بمعنی انگشتری و مهر لغت عربی از غیاث و نیز حاکم بجای معجمه و فتح نون القاب  
 زنان که غیر سیده باشند حاجبین شنیه حاجب و واجب جمع آن لغت عربی  
 از منتخب حاریم بکسر رائی مهمله و فتح تحتانی و آخر تا بصورت هاقسمی از مار  
 لغت عربی از حیوة الحیوان و تجنیس آن حاریم بجم عربی بمعنی کنیزک دختر و آفتاب  
 و کشتی و روان شونده و نعمتی از جانب خدا لغت عربی از منتخب حاشیم بکسر شین  
 معجمه و فتح تحتانی و آخر تا بصورت هاجماعت شتران و مردم خرد و خدمتکار  
 و کناره لغت عربی از منتخب فصل حائی حطی مع الف و لغت مرکب حاکم

ح

ح

ح

ح



چندی

معروف بمعنی زندگانی لغت بنگله و تجنیس آن چندی بفتح جیم فارسی و سکون  
نون و فتح بای فارسی و همزه مکسور و آخر بای معروف رنگی است  
زرو مائل بسرخ خفیف و نیز چندی بفتح جیم فارسی و دو م موحد مکسور  
و تحتانی مجهول و نون مکسور و آخر بای معروف غله بریان و نیز چندی  
بضم خیم فارسی و سکون تائی هندی و ضم بای فارسی و کسرتائی هند  
و آخر بای معروف چیزیکه در آن فلفل سرخ و نمک ترشی مخلوط باشد

چندی

چندی

باب حای حطی

فصل حای حطی بالف در لغت عربی حای القلب بمعنی مددگار  
و کنایه از جناب باری تعالی ع. اسم لغت عربی حاجب بکسب جیم عربی و آخر  
بای موحد بمعنی بازدارنده و پرده دار و ابرو و پوشنده چیزی و در بان و چویدار  
و ردیف که میان دو قافیه واقع شود لغت عربی از منتخب و رشیدی و تجنیس آن  
حاجت بفتح جیم عربی و آخر ثناء فوقانی بمعنی خواهش و ضرورت لغت عربی  
حاکم بکسب جیم و آخر ذوال مهله اسمی از اسماء باری تعالی بمعنی ستاینده و شکر کننده  
از بهار عجم و تجنیس آن حاکم بکسب جیم عربی و جیم مکسور چیز افسرده و کلز که از داشتقا  
کلمه دیگر نتوان کرد چون زر و سیم و مثل آن که آنرا مال صامت گویند

حاجت

حاکم

فصل جیم عربی مع یاد لغت انگریزی چیکب بکسر اول ثانی جدول

و ضم کاف عربی و آخر موحدہ ساکن بمعنی حضرت یعقوب علی پینا و علیہ السلام

لغت انگریزی فصل جیم فارسی مع یای تحتانی در لغت پنجابی جلیسی

بکسر جیم فارسی و سکون یای تحتانی و کسیرین مہلہ و یای معروف بمعنی بہتر و خوب

لغت پنجابی و تجنیس آن جلیسی بجای حطی و بای موحدہ و شین منقوطہ قوم حرو

لغت جلیسی و نیز جلیسی و جلیسی سیای تجمہول و معروف بمعنی چنان مثل انیکہ

چنانکہ گفتہ بودم فصل جیم عربی بایای تحتانی در لغت جلیسی جیمہ کسر

و یای معروف و فتح ثالث و آخر بای ساکن بمعنی برگ تنبول کہ بہ ہندی کلور

گویند لغت جلیسی و تجنیس آن جیمہ بکسر خای معجمہ و سکون تحتانی خانہ کہ از کر پاس

یا پلاس سازند لغت عربی از منتخب فصل جیم عربی مع یاد لغت بنگلہ

جیم بکسر اول و سکون ثانی و آخر موقوف لغت مشترک بزبان ہند

و بنگلہ بمعنی زبان و تجنیس آن جیم بکسر عربی و سکون تحتانی و آخر موحدہ

موقوف بمعنی گریبان پیراہن و سینہ و دل و بکسر نام قلعہ الیست

در شام و مجاز اکیسہ پیراہن را گویند لغت عربی از منتخب جیم بکسر اول

و تحتانی معروف و ضم بای موحدہ و نون مکسور و آخر تحتانی

جلیسی

جلیسی

جلیسی

جلیسی



پادشاه لغت بنگله فصل جمیم فارسی مع ہامی ہوز در لغت اردو

چہم بالفح بمعنی شش عدد معروف کہ بعربی آنرا ستہ گویند لغت اردو جہا

بالفح و ہامی مخلوط التلفظ با الف و ک تہامی فوقانی و تحتانی معروف بمعنی سینہ

و تہر کی کو کسی لضم کاف اول و سکون کاف دوم و ک سین مہملہ گویند

و بعربی سینہ مردم راصد رفتح صاد مہملہ و سکون دال مہملہ و آخر رامی مہملہ گو

و سینہ شتر را کر کہ ہک ہر دو کاف و تکرار رامی مہملہ گویند و سینہ سپ

لبان رفتح لام و ہامی موحدہ با الف و نون در آخر گویند و سینہ و زندگان را

زور رفتح زامی معجم و سکون واو و رامی مہملہ در آخر گویند و سینہ گو سفند را

قص رفتح قاف و صاد مہملہ مشدود در آخر گویند و سینہ مرغ را جو جو بکر از جم

و ہمزہ بروزن ہد ہد گویند و سینہ ملخ را جو شن رفتح جمیم و سکون واو و فتح

شین و نون در آخر گویند و چہاتی بمعنی پستان ہم آمدہ و این مجاز است

و در فارسی ہم از راہ مجاز اطلاق سینہ بر پستان آمدہ نظامی در تعریف روستنگ

گوید کہ زرخ سادہ و غنغبا و یختہ ہک میان لاغر و سینہ انگنختہ ہک لغت

اردو از نفاس فصل جمیم عربی مع یاد ر لغت عربی خیال بروزن خیال

کفتار کہ ہندی آن بچو بود و تجنیس آن خیال بمعنی معروف لغت عربی

پسر ساوه وامر دو نوکر و ملازم را نیز گویند با معنی هند لیست لغت فارسی  
از برهان و تخنیش آن چهره بفتح حیم عربی آخر تا بصورت با معنی آشکارا شد  
از منتخب فصل حیم عربی با هائی هوز در لغت بنگله بهینگر می ماسن کسیر حیم  
و هائی مخلوط التلفظ و یائی معروف و نون غنّه و کاف فارسی موقوف  
و رائی هندی مکسور و یائی تحتانی معروف و میم منقوح با الف آخر سین جمله موقوف  
گوشت ماسی رو بیان لغت بنگله فصل حیم فارسی با هائی هوز در لغت  
بنگله همسلا بکسر حیم فارسی و هائی مخلوط التلفظ و یائی ساکن و فتح لام با الف  
بمعنی فرزند و طفلی که در شکم باشد لغت بنگله تخنیش آن بفتح اول همسلا از زبان  
پنجابی شوهر را گویند و نیز همسلا بکسر اول و هائی مخلوط التلفظ و یائی معروف  
بمعنی حکم فکرها گل بفتح اول و هائی مخلوط التلفظ با الف و ضم کاف  
تازی و لام ساکن بمعنی بز لغت بنگله و تخنیش آن همسلا بکاف فارسی  
ظرف آب مسافران و قسمی از زیور زنان لغت اردو و همسلا بکسر اول  
و هائی مخلوط التلفظ و یائی مجهول و نون مضموم و آخر او معروف بمعنی فرو  
شدن لغت بنگله همسلا بفتح حیم فارسی و هائی مخلوط التلفظ و تائی فوقانی  
ساکن و رائی جمله موقوف و فتح بائی فارسی و کسر تا فوقانی با یائی معروف

ب

همسلا  
ب  
همسلا  
ب

همسلا  
ب



سقف مانند کیکه از فی و علف سازند و بفارسی آنرا چپر بفتح تین گویند لغت اردو  
 از نفالس چهارم بروزن عهد وزید یعنی توانائی و کوشش و رنج لغت عربی از  
 منتخب فصل جمیم عربی مع های هوز در لغت فارسی جهان بروزن  
 مکان بمعنی مال و اسباب دنیا و بروزن جهان بمعنی جهنده و روزگار لغت فارسی  
 از برهان جهان نبانی بمعنی امریکه موجب نظام عالم باشد و صاحب مصطلحات  
 میگوید جهان نبانی بمعنی پادشاهی و نیز بناکننده جهان و آن نیز و تقدس و تعالی  
 است لغت فارسی جهان داری بمعنی پادشاهی لغت فارسی جهان پان  
 پرورنده اهل جهان و کنایه از اسم خاص او تعالی و مجازاً سلطان لغت  
 فارسی جهان پناه بمعنی پناه جهان و امین بودنش از تسلط و دیگری  
 و بمعنی سلطان لغت فارسی جهان افروز بمعنی روشن کننده عالم  
 و کنایه از سلطان و اشاره طرف خورشید و ایما از ائمه اثنا عشر خصوصاً  
 بصاحب الامر علیه الصلوٰة والسلام و علی آباءه الکرام و مجازاً بهر سلطان  
 جهان داری بمعنی پادشاهی لغت فارسی فصل جمیم فارسی  
 مع های هوز در لغت فارسی چهارم کبسه اول صورت و روی  
 آدمی باشد و در شمس بمعنی نام دختر بهمن آمده و بضم اول بمعنی

بفتح جیم عربی و سکون و اووزائی معجمه مفتوحه بالف نام زنی و گو سپند سیاه  
 و سفید میان و برحیثیت از بروج آسمان و صورتی است از صور جنو بی بصوت  
 مردی قائم بد و کرسی منطقه بسته و شمشیر پیش انداخته بدین معنی  
 حافظ شیرازی گوید مصرع جوز اسحر نهاد جمائل برابرم  
 جمائل عبارت از آن شمشیر است و جوزائی مشهور جمائل ندارد بلکه بصورت  
 دو مردیست عریان پی همدیگر در آس ازین جهت او را توامان نیز گویند  
 از منتخب و نیز حور ام بفتح حامی حطی و دوم ساکن و فتح رای مهله  
 بالف آخر همزه یعنی زن سفید پوست و سفید و سیاه چشم که سفیدی و سیاهی  
 بحمال باشد از منتخب فصل جیم عربی بابای هوز دلغت عربی چهار  
 بفتح جیم عربی و های هوز ساکن و فتح بای موحده و رای مهله ساکن بمعنی ماده خرس  
 لغت عربی از حیوة الحیوان و جنس آن چهارم بر وزن امیر یعنی صاحب حسن  
 و شیرینی آب لغت عربی از منتخب و نیز چهارم برای معجمه بر وزن بریزبیا  
 مجهول اماله چهارم یعنی ساختگی و اسباب و رخت برای دختر و مرده و در  
 قمار از لطائف و بهار عجم و مصطلحات و غیث و نیز چهارم بفتح جیم فارس  
 مخلوط التالف بهای هوز و فتح بای فارسی شد و آخر رای مهله

هـ

هـ

هـ



اکوک مرغیست که خود را سرنگون از درخت بیاویزد و فریاد کند تا زمانیکه  
 یک قطره خون از حلق او بچکد و آله تناسل را نیز گویند عموماً و خصوصاً از انوز<sup>ون</sup>  
 شتر را و امر بر انوز دن هم هست یعنی بر انوز رآئی و این معنی ترکی است  
 و نیز جوک بفتح حای حطی معنی جامه بافتن و خرقه و ریحان کوهی است که  
 آنرا ما در وچ گویند لغت عربی از منتخب و نیز جوک بضم خای مجمه و واو<sup>معروف</sup>  
 بمعنی خنزیر و نیز جوگ بضم جیم عربی و واو مجهول آتش کاف فارسی موقوف<sup>ف</sup>  
 باصطلاح فقرائی هندو و ریاضتی را گویند لغت بها که چو پیرال بضم اول و واو  
 مجهول و سکون با فارسی و رآئی مهمله مفتوح با الف و آخر لام موقوف بمعنی<sup>رخصا</sup>  
 لغت بنگله فصل جیم عربی با واو در لغت اردو جو طر البضم اول و واو  
 مجهول و فتح رآئی هندی با الف جفت هر چند را گویند لغت اردو و عربی  
 زوج بفتح زائی مجمه از نفائس و تجنیس آن بوا و معروف جو طر لغت<sup>اردو</sup>  
 که در عسدر بی جعد بالفتح بمعنی موتی سرکه مرغوله و چپیده باشد گویند و نیز جو طر<sup>طرا</sup>  
 بفتح جیم فارسی و سکون و و م و رآئی هندی با الف بمعنی منسراج از هر چیز  
 لغت اردو و عسدر بی عرض و وسیع و بفارسی پنهان و پنهان گویند  
 و ترکی یسی بفتح تحتانی و کسین مهمله مشدود گویند از نفائس و نیز جو زرا<sup>چرا</sup>

ح  
 ح  
 ج

جو طرا

جو طرا

جو زرا

از لغاتس و صاحب برهان نوشته که لفظ مذکور بر وزن غول بمعنی بیابان  
 و جاتی خالی از مردم را گویند و بمعنی خم و خمیده هم آمده و باین معنی بفتح اول نیز  
 گفته اند و بضم اول و ثانی مجهول آله تناسل باشد و به هندی پاشته در  
 نیز گویند و نیز جول بفتح جیم عربی گرد و برگردیدن و گرد بر گشتن در کارزار  
 از منتخب نیز جول بفتح حای حطی سال و توانائی و گرداگرد چینی و از  
 حال برگشتن و یک ساله شدن کودک و گذشتن یک سال بر خانه و برگشتن  
 کمان از حال اول و برگشتن آن و نیز جول بضم آبتن شدن شتر ماده و شتر  
 ماده یا که آبتن نباشند و بکسر اول و فتح ثانی برگشتن و رفتن از جاتی بجای  
 و بضم حای حطی و و او مضموم جول بمعنی احوال شدن از منتخب و نیز جول  
 بفتح حای معجمه و ثانی مفتوح بمعنی چشم و خدم و انچه حق تعالی دهد از نعمت و  
 دولت خائل واحد آن لغت عربی از منتخب و نیز جول بضم جیم عربی و و او  
 مجهول و لام موقوفه بمعنی آب لغت بنگله چوک بضم اول و و او مخفف و کاف  
 عربی مکسور بمعنی چشم لغت بنگله و و او معدوف و سکون آخر بمعنی فراموش  
 و ترشی لغت اردو و بفتح اول و و او ساکن چوک بمعنی بازار یک روز مره  
 در آن اثر و حام خلاق باشد و صاحب برهان نوشته که ثانی مجهول بر وزن

جول

جول

جول

جول

جول

جول

چوک



وجامه بسبب چرک بودن می افتد عبری آنرا قمل بفتح قاف و سکون میم  
 و لام در آخر گویند قمله بزیاوت بالبصورت باکی و قمال بر وزن جمال و  
 حکم بفتح حین و حای حطی و میم و کاف در آخر گویند و بفارسی سپیش و شیرزیا  
 پیش تبای فوقانی گویند و سپیش کلان را عبری فرج بفتح فاء و رای مهلتین <sup>عین</sup> آخر  
 مهله گویند و بفتح رانیز آمده و فرعه بالتحریک بمعنی یکی از نفاس چولانی بضم  
 جیم عربی و و او اشام ضمه و فتح لام و الف رسیده و تخمانی در آخر با همزه مکسور  
 نام ماه هفتم انگریزی و تخنیس آن چولانی بحیم فارسی سبزه معروف لغت ارد  
**فصل جیم عربی مع و او در لغت شنسکیت چولانی سر و پ ضم اول**  
 و او مجهول و تاسی فوقانی مکسور پایای تخمانی معروف و فتح سین مهله و ضم رای  
 مهله و و او معروف و بای فارسی موقوف بمعنی حد لغت شنسکیت **فصل جیم**  
**فارسی مع و او در لغت بنگله چول بضم جیم فارسی و او معروف بمعنی موی**  
 لغت بنگله و تخنیس آن چول بضم جیم فارسی بمعنی بیابان لغت ترکی و نیز  
 چول بضم جیم فارسی و و او معروف و آخر موقوف بمعنی پاشنه در کعبه  
 آنرا رحل الباب بکسر رای مهله و سکون جیم و لام در آخر مضاف بسوی  
 باب و جیران بکسر جیم و رای مهله نالف و نون در آخر گویند

چولانی

چول  
چول

اسم فاعل ترکیبی بمعنی بنیده جوهر و کنایه از مرد و خود جوهری بوزن کوشی  
 هر چیزیکه جوهر دار و صاحب جوهر باشد و جوهر فروش را نیز گویند لغت مز  
 از برهان فصل جمیم عربی مع واو در لغت انگریزی جوزف بفتح جمیم عربی  
 و سکون واو و فتح زای معجمه و سکون فامعنی یوسف لغت انگریزی چون  
 بضم اول و سکون واو معروف و نون نام هاشتم انگریزی و نهمین آن چون بفتح  
 گیاهی است که غایت سبزی بسیار زیاده و معنی سیاه و سفید و سرخ هر آمده  
 و اسپ و شتر سخت و سیاه و معنی روز نیز آمده و نام آبی است مشهور به بند  
 عربی از منتخب و نیز خون بفتح حامی معجمه و سکون واو معنی نار استی و یوفای  
 کردن و ضعف و سستی در نظر لغت عربی از منتخب و نیز خون بوزن نون  
 معروف است که بعربی دم گویند و معنی کشتن هم هست چنانکه گویند فلان  
 خون کرده است یعنی کسی را کشته است و مردم خونی و قتال و سفاک را  
 نیز گویند و بمعنی خود بینی و تکبر هم بنظر در آمده و بواو مجهول خون بمعنی  
 خانه و سر لغت فارسی از برهان و نیز چون باجمیم فارسی بمعنی چکنو  
 و هم برای شرطی آید لغت فارسی از برهان و نیز چون بضم جمیم  
 عربی و سکون واو معروف آخر نون غت که در موئی سر مردم

چون

چون

چون



آخر دال موقوف بمعنی زن نازک و جوان و صاحب حسن و جمال لغت عربی  
 از منتخب و بضم اول و دوم و او اشتهام ضممه و آخر دال موقوف بمعنی معز  
 و بضم خانی معجمه و او و مجهول خود بمعنی کلاه آهنی که بوقت محاربه میپوشند  
 لغت عربی از شمس اللغات جو در بفتح اول و سکون و او و کسر دال معجمه  
 و سکون رانی مهمله بمعنی بچه گاو دشتی لغت عربی از منتخب و حیوة الحیوان  
 و تخنيس آن خود در بضم خانی معجمه و سکون و او و مجهول و فتح دال مهمله و سکون  
 رانی مهمله بمعنی شکستن سر ما و گرما و ضعف و شکست آوردن مردم لغت عربی  
 از منتخب جو آف بضم اول و فتح دوم و الف قسمی از ماهی زبون طبیعت لغت  
 عربی از کشف و تخنيس آن جو آف بفتح خانی معجمه ناحیه ایست در نیشاپور و با  
 مردم لغت عربی از منتخب جو آزل بفتح اول و سکون دوم و فتح زانی معجمه بمعنی  
 بچه کبوتر و بچه نو جوان و بمعنی زیر جو آزل جمع آن لغت عربی از کشف جولان  
 بفتح تین گرو گرویدن گشتن در کارزار و بسکون و او جولان تخنيس آن که  
 کوهی است در شام لغت عربی از منتخب و نیز جولان بحسب فارسی نام جنبی است از  
 کافور که بغایت خوشبو بود و آنرا جودانه و کافور چینی نیز خوانند و نیز سید را گویند  
 لغت فارسی از شمس اللغات فصل حیم عربی مع و او در لغت مرکب جو پیر

نقد

نقد

جو آف

جولان

چولان

صیغه ماضی ازچیدن و نیز جدید بکسر جیم عربی و تختانیة معروف درازگردون و  
 بتشدید تختانیة جدید یعنی نیکو و سزار شمس اللغات فصل جیم فارسی مع نون  
 و ر لغت حبشی چندینتی بکسر جیم فارسی و نون و سکون تختانی معروف  
 و نون دوم موقوف و کسرتائی فوقانی و آخریاتی مجهول معنی دندان  
 لغت حبشی فصل جیم عربی مع واو و ر لغت عربی جوآ و بروزن سواد معنی  
 جوان مرد و بخشنده و نام مبارک جناب باری عزاسمه و لقب مبارک امام  
 نهم حضرت امام محمد تقی علیه السلام بمعنی تشنگی و تشنه شدن و اسپ نیک  
 زقار و نیک رو و نیک رونده نیز آمده لغت عربی از شمس اللغات و کشف  
 و منتخب جوآ رس نفجین و کسرتائی مهمله آخر سین مهمله زنبور غسل لغت عربی  
 از شهی الارب و تجنیس آن جوآ رش به شین معجمه دو انیس معروف جوآ  
 بروزن سوانح معنی اعضائی آدمی که بدان کسب کنند و جانوران شکاری  
 و جراحت کنندگان و تجنیس آن جوآ رخ بروزن مخارج جماعته که بر امیر المؤمنین سید الو  
 علی ابن ابیطالب علیه السلام خروج نمودند لغت عربی از منتخب جوآ بالضم و  
 آخر دال مهمله معنی بخشش و تجنیس آن بافتح جوآ باران بزرگ قطره و نیک  
 باریدن باران لغت عربی از کشف و نیز جوآ و بفتح خائی معجمه دوم و او معدو

جید

جید

جید

جید

جید

جید



چند

بروزن هند بمعنی جان و روح لغت پنجابی و پنجیس آن چند بفتح جیم فارسی  
بمعنی مقدار غیر معین همچو آنکه آنهم مقدار است کمتر از ده و بمعنی هر چند و هر چه

نیز آمده است و گاهی بمعنی تاکی و تاکی هم استعمال کنند لغت فارسی از برهان

و نیز چند بضم جیم عربی شکر و مدد گاران و شهر و طائفه از خلق سر خود و تنها

و جنود جمع آن و بفتح چند شهر است برکنار سیحون و بفتح چند زمین در

سخت و سنگ است گل مانند و شهر است به بین و نیز حسد

بفتح حای حطی و سکون تا مقیم شدن و بفتح چند چشمه که آبش منقطع <sup>نشود</sup>

و جوهر اصل چیزی و بفتح اول و کسر ثانی حسد خالص و اصل هر چیز نیز

حید بکسر اول و فتح تحتانی طعامها و بفتح حید طعام و حیود بالضم

کردن و بر آنگیهای کوه و گره های شاخ گوزن جمع حید بفتح لغت عربی

از منتخب و نیز حید بکسر خای مجمه و سکون تحتانی آخر دال موقوف بمعنی

گیاه تازه معرب خوید و نیز چند بفتح خای مجمه و نون ساکن و دال موقوف

بمعنی خنده و امر از خندیدن و بالضم چند مخفف خداوند و طائفه <sup>است</sup>

سادات و طاهری خندی از ان طائفه است و در نیست بجوالی قزوینت

فارسی از شمسی اللغات و نیز حید بکسر جیم فارسی و سکون یای معروف

چند

چند چند

حسد

حسد

حسد

حید حید

خند

خند

خند

حید

و چونی که در پس در نهند تا زود کساده نشود و چو سیکه گا ذران بران بجا بشویند و چو با  
دستی بود که اشتر با بان و غیره بدست گیر و نیز چینی حکیم و بای فارسی و بفتح

چینی

هر دو نوعی برنجی است و نام گلکلیست خوشبو معروف از شمس اللغات و نیز

چینی

چینی بر وزن زینه یعنی رده و یوار و دانه مرغان لغت فارسی از برهان

دور هندی بیای مجهول نوعی از غله از نفاس **فصل حکیم عربی بانون**

در لغت مرکب جنود و پسند معنی پسند کننده لشکر و کنایه از الو العزم لغت مرکب

**جنوبی** ضمیمتین آنچه بطرف جنوب باشد از شمس اللغات **فصل حکیم عربی بانون**

در لغت انگریزی جنرل بفتح اول و سکون دوم و فتح رایی مهمله و سکون

لام معنی مالک فوج لغت انگریزی جنوری نام ماه انگریزی که ابتدا

سال ایشان از آنست و ماه مذکور بعد ده روز از تحویل آفتاب برج

جدی شروع می شود لغت انگریزی **فصل حکیم فارسی معنون**

در لغت شنسکیه چند بفتح حکیم فارسی و سکون نون دال و رایی مهملتین معنی

حیکه

قر لغت شنسکیه و تخنیس آن حیدر بفتح حای حطی معنی شیر درین و لقب

یعسوب الدین حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علی الصلوة

و السلام لغت عربی از پنج **فصل حکیم عربی بانون** در لغت پنجابی حیدر



وجم نام پادشاه که آن را جمشید می گویند و اثر معنی وقت و زمانه ای بمقام تعظیم  
 و تکریم میگویند لغت مرکب فصل جمیم عربی با میم در لغت فارسی جمشید  
 بزیاوتی یا می نسبت هر چه منسوب به جمشید باشد که پادشاه است هم صفت  
 جام جم و جشن آن لغت مرکب فصل جمیم عربی بانون در لغت عربی  
 جنَدَب بر وزن مرکب قسمی از ملح باشد و جنادب جمع آن لغت عربی  
 از حیوة الحیوان جن بالکسر جسم ناری و هوایی و جنّه کبیر اول و فتح دوم جمع آن  
 لغت عربی از منتخب جنان البیوت بفتحین و نون دوم مضموم معنی مارها  
 خانگی که جان مار را گویند و جنان جمع آن و بیوت جمع بیت که معنی خانه باشد  
 لغت عربی جنَدَع بضم اول و سکون دوم و ضم و ال مهمله و سکون عین  
 ملح سیاه که خور و نش حرام باشد لغت عربی از حیوة الحیوان جنین بالکسر  
 انچه در لطن و رحم بهائم و انسان خلق شود لغت عربی از قاموس  
 جنَدَبادستر بضم اول و دوم نون ساکن و سوم و ال مهمله مکسور خصیة  
 جانور است که مشابه بکلب باشد لغت عربی از حیوة الحیوان جنین  
 بفتحین پهلو و کتاره کردن لغت عربی از منتخب و تجنیس آن جنین  
 بحیم فارسی و بائے موحده بر وزن شنبه سرچوب گنده را گویند

اول و ثانی و ضم ثالث بمعنی حسد با که بهندی گرگت خوانند لغت عربی  
 از حیوة الحیوان جمہور بروزن عصفور ریگ تودہ بلند و گروہ بزرگ  
 از مردم و اکثر یہ چہ کہ جماعت جمع آن لغت عربی از منتخب جمع  
 بالفتح ہمہ و گروہ مردم و نخل بسیار بارو گرد آوردن و بضم جمع مشت  
 دست فراہم آوردہ لغت عربی از منتخب جمع بضم ہر دو جم عربی کا سہ  
 سرفوج چوبین و چاہ در شورستان و جاجم جمع منہی الجموع آن لغت عربی  
 از منتخب بمعنی نام بادشاہ غلط است و قصہ حجیمہ مشہور است یعنی کا سہ سر کہ  
 با عیسیٰ علی نبینا و علیہ السلام شکم آمدہ و قصہ بادشاہی خود و تلخ کامی مرگ  
 باز نمود از مؤید الفضلا و حجیمہ بضم ہر دو بسم فارسی تجنیس آن صدا و آواز  
 پائی را گویند بوقت رفتن و نیز خجیمہ بفتح ہر دو خا مجہد سکون دوم و فتح میم ثانی  
 متکبرانہ سخن کردن و در بینی سخن کردن لغت فارسی از برہان جمع علیہ  
 بفتح اول و دوم و سوم و کہ چہارم و فتح لام و دوم آخر تا بصورت ہا گفتار است  
 کہ آنرا بہندگو گویند لغت عربی از حیوة الحیوان فصل جمع عربی با میم در  
 لغت مرکب جمع خادم کیکہ خادمانش مثل خادمان جمع باشند و این صفت  
 سلطان باشوکت است لغت مرکب جمع اثر آنکہ زمان آن مثل زمانہ جمع یافتہ شود

جمع

حجیمہ

خجیمہ



حلی بفتح اول و کسر دوم ز یو کردن و زیور و ضم اول حلی جمع آن و ضم  
 حا و تشدید یا حلی جمع بمعنی زیورها و نیز بفتح حای معجمه و تشدید یا حلی  
 و بی غم لغت عربی از منتخب و نیز حلی بمعنی ساکن حله و حله مقام است که  
 علامه از ساکنان آن و یاراند **فصل** **حیم** عربی باللام در لغت مرکب  
 جلوه افروز روشن کننده جلوه و کنایه از مشوق لغت مرکب **فصل** **حیم**  
 عربی باللام در لغت حبشی **جدید** **حیم** عربی و سکون لام و کسر لام  
 مهمله و سکون تحتانیه مجهول و فتح سین مهمله با الف بمعنی بوزنه **فصل** **حیم** عربی  
 با هم در لغت عربی **جمیل** بفتح اول و کسری نیکو و خوب و اسم مقدس جناب  
 باری عز اسمه و پیه گداختن و ضم اول و فتح هم **جمیل** تجنیس آن نام زنی است  
 و مرعی را نیز گویند لغت عربی از منتخب و مصغر **جمل** که لغتین بمعنی ناقه آمده  
 و کسر اول جمع **جمل** از مؤید الفضل **جمل** **الما** بفتح تین و ضم لام اول و آخر  
 الف ممدوده با همزه بمعنی حواصل که جانور است آبی لغت عربی از حیوة الحیوان  
**جمالات** بروزن کمالات جمع **جمل** که بمعنی شتر است و مفسرین گفته اند که این  
 جمع سالم **جمال** کسر اول است چنانچه رجال و رجالات و جمالت بروزن **جمل**  
 جمع منتهی الجموع آن و اجمال بروزن افعال نیز جمع **جمل** است **جمل** **الیه** و بفتح

حلی  
 حلی  
 حلی

جمیل

پوست و کرم اقتادون در آن و نیز خلط کبکسرخای معجمه دوست و مصاحب  
 و خانه آه و پیه روده بزلفت عربی از منتخب و نیز خلط کبکسرخای معجمه فار و فتح لام  
 و سکون میم در فارسی و هندی هر دو مستعمل است و آن چیزی است که بر  
 سر قلیان نهند و نبا کو در آن گذاشته دو دوش کشند و آن در اکثر بلاد  
 راج است و بفارسی سر قلیان نیز گویند با قرکاشی گویند پارس  
 با تر چلی چون آه و کو با چون فاخته تا چند زخم کو کو کو  
 در محشر اگر آتش دوزخ بنیم با فریاد بر آورم که نبا کو کو  
 و در فارس چلیم بزیاوت یا ای تحفانی نیز مستعمل است طغرا گوید  
 با چو طغرا بهواداری مینا شلیم با دستیار تی بد بوئی چلیم اینجا کلیست اثر  
 بعرب آنرا در محاوره حال راس البوری گویند چه بوری لضم بابی  
 موحده و سکون و او و کسر راسی مهمله و تحفانی در آخر قلیان را گویند  
 از نفائس <sup>حکلی</sup> بفتح اول و سکون ثانی و کسر کاف تازی آخر تحفانیه معروف  
 بمعنی جانور دریائی که از ماهی و مار پیدا میشود لغت عربی از حیوة الحیوان  
 جلی بفتح اول و کسر ثانی آخر تحفانیه معروف بمعنی روشن و آشکارا  
 لغت عربی از منتخب و با صطلاح خوشنویسان خط پر تل را گویند و تخنبدین

حکم  
 حکم



شمسیر و تیز دل و بینی و نیز لقب حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و عیالیه السلام  
لغت عربی از منتخب و موید الفضل و هم تخلص شاعری از شعرائی لکنند و جلالت  
بفحشترین حسیت و چالاک شدن لغت عربی از کشف جلالت بالفصح بزرگ  
شدن و پیر شدن و نیز بزرگ یا پیر بزرگ لغت عربی از کشف حسد  
بفحشترین و آخردال مهله زمین و پوست شتر بچه که کشیده باشند و جلد بفتح  
اول و سکون دوم بتازیانه زون و بروئی زمین انگندن و تیز و چالاک  
و بالکسر پوست و چلو و جمع آن لغت عربی از کشف حسد و بفتح اول و  
سکون ثانی یعنی نمودن و عرض کردن خود را بر کسی و مجازاً حسد معشوق  
لغت عربی از منتخب و تجنیس آن خلوة بفتح خای معجمه تهی شدن و تنها بودن  
و جاتی خالی لغت عربی از منتخب حلم بالفصح بریدن و طائر شکاری که مشابه به با  
باشد لغت عربی از حیوة الحیوان و تجنیس آن بالکسر حلم بهم روده نبرو  
نیز حلم بفتح حین کار و کلان یعنی کار و یکم بان گوشت و کباب گوشت خشک راست میکنند  
لغت عربی از کشف و نیز حلم بکسر حای حطی یعنی آهستگی و در بار  
و نیز حلم بضم اول غضب شدن و آهستگی نمودن در عقوبت کسی و نیز حلم  
بضمین خواب دیدن و آنچه در خواب دیده شود و بفتح حین حلم تباه شدن

جلد

خلوة

حلم

حلم

حلم

حلم

حلم

برگشتن چنانکه گرد بر خیزد بسبب آن و نیز حقن بفتح حای حطی و سکون  
 قاف بازداشتن و شیر در مشک ریختن تا ماست شود و مسکه آن بر آید و نگاهد  
 بول و مانند آن و خون کسی نگاهد داشتن و از کشتن خلاص نمودن لغت عربی  
 از متخجم فصل جم فارسی مع فاد لغت حبشی حقی بضم اول و کسر ثانی  
 آخه ریائی مجهول معنی بند بکن لغت حبشی و تجنیس آن حقی بفتح حای حطی  
 و کسر فاء و شدید تختانی مهربان و دانا و سوال کننده بالحق لغت عربی  
 از متخجم نیز حقی بفتح خای معجم پنهان کردن و آشکارا کردن بر آوردن  
 باران موش را از سوراخ و ضعیف و درخسیدن برق و خفونی نیز بمعنی آمد  
 و بالفتح و کسر و شدید تختانی حقی بمعنی پنهان لغت عربی از متخجم و  
 اسم باری عزاسمه فصل جم عربی مع کاف فارسی در لغت فارسی برگرد  
 بگره پیوند جگر باشد و بمعنی ولد لغت فارسی فصل جم عربی مع لام در لغت  
 عربی جلیل بر وزن دلیل بمعنی بزرگ و اسمی از اسمائی باری تعالی جل شأ  
 و بضم و فتح اول بمعنی جل اسپ و فیل و نیز پرده جاگی و این را مصغر جبل  
 صاحب مؤید الفضل گفته و تجنیس آن جلیل بفتح حای معجم و کسر لام  
 و سکون تختانی معروف بمعنی دوست و درویش و مرد نحیف تن و دسته

تخت

حقی

حقی

حقی

جلیل



شود و این قسم شخصی را سخن چین گویند و بعربی نام بروزن حمام بهشتید  
 میم اول خوانند لغت فارسی از برهان جعول بضم تین بحکم عربی و عین مهمله  
 بچه شتر مرغ لغت عربی از حیوة الحیوان جعده بضم اول و سکون عین مهمله  
 و فتح دال مهمله آخر بالصورت با بمعنی شات یعنی بز لغت عربی از حیوة الحیوان  
**فصل جمیم عربی مع عین مهمله در لغت فارسی جعفری گلی است**  
 زرد رنگ و مجازاً بمعنی مطلق رنگ زرد و در بهار جمیم جعفری نوعی از صد برگ  
 و لفظ جعفر بمعنی خور و جوئی بزرگ و فراخ و پدر قبیله از بنی عامر و شتر ماوه  
 بسیار شیر و نام مردی از صراح و منتخب و نام برادر عم زاوه جناب است  
 پناه صلی الله علیه و آله که ایشانرا جعفر طیار گویند زیرا که بعد شهادت  
 حق سبحانه تعالی ایشانرا بال زبرد کر امت فرمود که در بهشت عنبر شربت  
 پرواز می کنند و اسم مبارک امام ششم علیه السلام از غیاث **فصل جمیم**  
**عربی مع فا در لغت عربی جفن** بالفتح پلک چشم و شاخ و بیج درخت و نوبخت  
 از انگور و درختیست خوشبو و مضعیست از طائف و نیام شمشیر و باین معنی بسیار  
 نیز آمده لغت عربی از منتخب و تجنیس آن جفن بفتح حامی حطی بهشت گرفتار  
 چیزی را و اندک چیز دادن و نیز جفن بفتح تین وقت رفتن هر دو با

خفت

خفت

درخت های خرمالو بضم جمل پاتی مردور شوت و بضم اول و فتح ثانی جمل  
 مرد سیاه و بد شکل و بچوچ و جانور لیست سیاه که همیشه در سرگین باشد و از  
 بوی خوش متاژی شود چنانکه بمیرد و بختین جمل کوتاهی و فریبی و ستیزه  
 لغت عربی از منتخب و بختین آن جمل بحیم عربی و غین معجمه ساکن ابروی آب  
 لغت عربی از صراح و نیز جمل بکسر اول و سکون غین معجمه ساکن فیل و بفتح  
 اول جمل مورچه و پوست دور کردن و گل از زمین بر کشیدن و سرگین ا  
 فیل و حرکت دادن و راندن باد ابر را و گوشت دور کردن از استخوان و  
 انداختن دریا ماهی را بر کنار و شتر مرغ را و دیدن شتر مرغ و انداختن  
 کسی را و ژولیده موی لغت عربی از فر هنگ رشیدی و نیز چمل  
 بحیم فارسی و غین معجمه هر دو مفتوح و آخر لام ساکن بمعنی چین و شکنج را  
 گویند و ظرفی باشد لوله دار که آنرا از چرم و باغت کرده بلغار و دوز  
 و عبری سطره خوانند و نیز چمل بضم اول و فتح ثانی سلاحی است که آنرا  
 جوشن می گویند و در روزهای جنگ می پوشند و نیز چمل بضم اول و ثانی  
 شخصی باشد که آنچه از مردم ببند یا شنود بجا کم و داروغه و عسکری حاجاتی  
 دیگر نقل کند بسبب آنکه آزار و نقصان بمردم و رنجش میان مردمان پیدا

جمل

جمل

جمل

جمل

جمل

جمل

جمل



و فرخ شدن بینی و بدبو شدن بینی بواسطه علتی که در آن پیدا شود و نیز  
 با نفتح شکستن خیشوم یعنی بن بینی لغت عربی از منتخب و نیز جسم بحجم  
 عربی کسور و سین مهمله اسم عام است بمعنی تن و هر چیز عظیم خلقت و نیز  
 چشم بالفتح و شین معجم رنج و مشقت کشیدن و بضم تین چشم گرانی و نفتح  
 حای حطی چشم بروزن چشم به چشم آوردن کسی را چشم نمودن و بفتح تین چشم  
 چاکران و خدمت گاران که برای او غضب نمایند و جنگ کنند با دیگران  
 لغت عربی از منتخب چشم بفتح اول و سوم جائیکه از انجا  
 آب جوشد عربی آنرا عین بالفتح و ینوع بفتح تحتانی و سکون نون و ضم  
 بانی موحده و سکون واو و عین مهمله در آخر و منبع بفتح میم و سکون نون  
 گویند و بمعنی عینک هم مستعمل است بعربی آن را بحا و رة حال منظره و  
 بفتح میم و سکون نون و فتح طائی معجم و رائے مهمله و تا بصورت با  
 در آخر و بفارسی چشمک هم گویند لغت فارسی از نفائس فصل جسم عربی  
 مع عین مهمله در لغت عربی جعار بکسر جیم عربی و فتح عین آخر رانی مهمله بمعنی  
 اکتفا که بپند می آن را بجو گویند لغت عربی از حیوة الحیوان جعل بروز  
 فعل گردیدن و گردانیدن و نام نهادن و آفریدن و بیان کردن و

چشم  
 چشم  
 چشم  
 چشم

اول و سکون ثانی و آخر نون موقوف مجلس شادی و خوشی و کامرانی  
 لغت فارسی از کشف و جهانگیری و تجنیس آن حسن بفتح حا حط و سین <sup>مهمله</sup>  
 آخر نون خوب و نیکو و اسم مبارک جناب امام دوم علیه الصلوٰة والسلام  
 و بضم نیکوتی و خوبی و محاسن جمع آن و نیز حسن بضم اول در انسان  
 کنایه از تناسب اعضاست یا خوشنمائی رنگ و استعمال این لفظ و چند جا  
 چنانچه حسن بجا و حسن گلستان و حسن معاش و حسن معاود و حسن سلوک و  
 و حسن قبول و حسن خدمت و حسن سعی و حسن ظن و حسن تدبیر و امثال آن لغت عز  
 از منتخب و بهار عجم و حسین بضم اول و فتح دوم تصغیر حسن است و نام مبارک  
 امام اناام جناب سید الشهدا علیه الصلوٰة والسلام **فصل حشم فارسی باین**  
 معجمه در لغت فارسی چشم بفتح اول بمعنی معروف که عرب عین گویند و دانه سیاه  
 باشد لغزنده که آنرا در دار و پاهای چشم بکار برند و چون به بیزند و خشک  
 سازند بعد از آن صلابه کرده بر جراحت که پاشند نیک شود و خصوصاً بر جراحت  
 آلت تناسل و جراحتی که ما در زاد باشد و باین معنی بضم ثانی هم بنظر آمده لغت فار  
 از برهان و تجنیس آن چشم بفتح خا معجمه بمعنی غضب و بکسر نیز گفته اند مگر بفتح  
 اقوی است لغت عربی از غیاث و هم بفتح خا چشم بدوشدن گوشت و بزرگ

حسن

حسن

چشم  
 چشم



باشد یا ماده لغت عربی از حیوة الحیوان جزیره بکسر اول و سکون ثانی مایه که  
 هر سال کافران ذمی بدین لغت عربی از منتخب فصل جمیم عربی مع  
 سین مهمله در لغت عربی چهارت بافتح دلیر شدن لغت عربی از  
 منتخب و تجنیس آن خسارت بنجای معجمه وین هلاکی و گراهی زبان لغت  
 از منتخب حساسه بفتح اول و تشدید ثانی و ابه سواری و جال لغت عربی از  
 حیوة الحیوان و تجنیس آن حساسه بفتح خای معجمه و تخفیف سین مهمله تا کس  
 وز بون شدن لغت عربی از منتخب و نیز حساشه بفتح حای حطی وین معجمه  
 مفتوح با الف و بفتح شین معجمه دوم بقیه جان و رمقی که در دم مردن مانده باشد  
 لغت عربی از منتخب فصل جمیم فارسی با سین مهمله در لغت پنجابی حسی  
 بکسر جمیم فارسی و سین مهمله مشدود آخر تخانیته معروف بمعنی بهتر و خوب  
 لغت پنجابی و تجنیس آن حسی بکسر حای حطی و سین مهمله مشدود آخر تخانیته  
 معروف بمعنی منسوب به یکی از حواس خمس لغت عربی از غیثات و نیز حسی  
 بکسر جمیم عربی و تخفیف سین مهمله و آخر تخانیته مجهول بمعنی هر چه و هر که لغت  
 اردو و نیز خششی بفتح خای معجمه و سکون شین معجمه بمعنی ترسیدن لغت عربی  
 از منتخب فصل جمیم عربی با شین معجمه در لغت فارسی حشش بفتح

خسارت

حساسه  
حشاشه

حسی

حبی

خششی

جیم عربی و رومی هندی با الف چیز را گویند که در چیزی نشانه باشند مانند  
 نگین انگشته و پیکان در تیر عبری رکیب بفتح رومی مهمله و کسر کاف و سکون تحتانی  
 و آخر موحده نشانه شده می گویند از تفاسس و نیز **ح** را بکسر  
 جیم فارسی و رومی هندی با الف مرعی کو چک که در خانه با آشیان بندد  
 و عبری عصفور بضم عین مهمله و سکون صاد مهمله و ضم فاد سکون و او و رومی  
 مهمله در آخر گویند و بفارسی کجشک و چک بضم جیم فارسی و کاف تازی  
 اول و دوم در آخر و چکو بضم تین و چنک و چوک بضم جیم  
 فارسی و نیز ضم غین عجمه گویند فخری گوید **ش**  
 اگر کند طیران در هوای همت تو با **ز** زچک شاهین باز آوردن کار حلک  
 و له آنکه شهباز همش که صید **ز** گرگس پرخ بشکود چو چوک  
 و تانیت آن **چ** طریالفت اردواز تفاسس **فصل جیم عربی مع رومی**  
 در لغت عربی **ج** و **ر** بضم جیم عربی و فتح آن بمعنی شتر کشتنی و بسزر  
 بضم تین جمع آن و بسزر **ز** بضم تین و الف بروزن دوازدهمهی المجموع آن  
 و بسزرات بروزن جغرات جمع الجمع مانند طرق و طرقات لغت عربی  
 از منتخب و صراح **ج** از **ز** بضم تین و کسر همزه و رومی مهمله در آخر بمعنی شتران



وکنایه جانب شمس و پیغمبر صلی الله علیه و آله چرخ پرواز معنی پرنده فلک  
و اشاره جانب همن و ذکا و جانور است که بسوی آسمان پرواز فصل حیم عربی  
مع رانی جمله در لغت حبشی چرا بکسر اول و فتح دوم معنی هست و بود

حی

لغت حبشی و جنس آن بفتح اول چرا صیغه امر از چریدن و چراگاه و بکسر

حی

اول چرا معنی برائی چه زیرا که این لفظ مرکب است از کلمه چه که برائی  
استفهام است و از لفظ را که معنی برائی باشد و صاحب مؤند و کشف و

لطائف و برهان بکسر اول تحقیق کرده نوشته اند و سراج الدین علیخان  
آرزو در چراغ هدایت نوشته که چرا موافق قاعده مکسور است مگر چون صا

رشیدی و غیره به فتح نوشته اند لجه دیگران و زبان قوم مخصوص است  
پس با معنی بفتح هم غلط نباشد اگر چه مخالف قیاس و محاوره بعض

حی

مردم است و در سراج نوشته که چرا بکسر اول معنی برائی چه لجه عراقیان است  
و لجه دیگران بفتح اول و نیز چرا بکسر حای حطی کوهی است مکه که

حی

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نبوت چند روز در غار  
آن عبادت مشغول بودند لغت عربی از منتخب و نیز چرا بفتح حیم عربی و

حی

زانی معجم معنی پادشاه مثل روز بر لغت عربی از منتخب و نیز چرا بفتح

از خریدن و در عربی معنی زن شکرگین و دخت رگبرودرنا سفته از منتخب نیز  
 چهریده بحکم فارسی صیغه مفعول از خریدن چهرنده بحکم فارسی و سوم نون  
 اسم فاعل از خریدن و کنایه از چارپایان و رانی سباع چهاره بضم و فتح  
 هر دو رانی مهمله قسمی از کثردم کوچک که سم قاتل دارد لغت عربی از منتهی الارب  
 و بفتح اول و ثانیة ثانی شکرگران و نوعیست از کثردم که دم کشان بزین  
 رود و در زمین اهو از بسیاری باشد هر کسی را که میگذرد خون از مرن مویش  
 روان میشود مگر مسافر نمی زند لغت عربی از منتخب و تجنیس آن حرارة  
 بفتح حای معجمه و تشدید رانی اول معنی آب آوازکننده لغت عربی از منتخب  
 و نیز حرارة بفتح حای حطی و هر دو رانی مهمله بمعنی رقص کردن و  
 تاب دادن و ف را از آتش و آوازی که از چند ساز و چند حلق میزنند برآید  
 و نحو غامی مردم لغت عربی از لطائف جمر و بضم اول و سکون دوم و  
 واو در آخر بجهت کوچک سگ گرگ و غیره و درندگان لغت عربی از حیوان  
 فصل جم فارسی با رانی مهمله در لغت مرکب چرخ منظر معنی جانظر  
 فلک کنایه از زمین چرخ فرسا بمعنی معروف و بنائی که از حد بلند باشد  
 و کنایه از بلند مرتبه لغت مرکب چرخ افروز بمعنی روشن کنند فلک

چهریده چهرنده

حرارة

حرارة



بمعنی ویران و ویران شدن لغت عربی از منتخب حریت بکسر اول و دوم  
 مشد و مکسور سوم تخانیه آخر تائی مثلثه ماهی است مشابه بار که آنرا بقا  
 مار ماهی نامند لغت عربی از حیوة الحیوان تخنسیس آن جریب آخر بای موحده  
 بمعنی چار قفیز است و قفیز کفید و چهل و چهار گز است و بمعنی سپانه غله نیز است  
 و آن دوازده صاع می باشد و هم بمعنی چوب دستی که آنرا عصا نیز می گویند لغت  
 عربی از غیثات و نیز حریت بکسر اول و سکون دوم و کسر بای موحده آخر  
 فوقانی ماهی است مشابه به مار که در فارسی مار ماهی گویند لغت عربی از  
 حیوة الحیوان حجر و بضم تین بمعنی موش کلان که بهندی گهنوس گویند لغت  
 عربی از حیوة الحیوان جراد و بفتح بمعنی بلخ که بهندی ٹدی گویند و کنیتش بزبان  
 عربی ام عوف لغت عربی از صراح و نفالتس حجر حبس بکسر اول و فتح حیم  
 دوم و سکون ثانی و رابع پشته کوچک لغت عربی از حیوة الحیوان جراد  
 البحر می بضم اول و فتح دوم و الف و ضم دال جمله ماهی را گویند که بهند  
 آنرا جبینگا گویند لغت عربی از حیوة الحیوان جریده بفتح اول و کسر دوم  
 بمعنی تنها و شاخ و دخت خرمائی بی برگ و در فقر نویسندگان و گروهای از  
 شکر جدا کرده شده لغت عربی از کشف و تخنسیس آن خرید و بنجای معجمه تنغیغول

جریب

حریت

خریده

بفتح اول و دوم مفتوح مشدود و هائی مخلوط التلفظ با الف بمعنی بن ران لغت  
 اردو که عبری آنرا مغنین بفتح میم و سکون غین مجمه و فتح بای موحده آخر نو  
 گویند از نفاس و تخنیس آن جد با بفتح جیم عربی و سکون دال مهمله و هائی  
 مخلوط التلفظ با الف نام چشمه از چشمه هائی شهر لکنهو متصل عیش باغ <sup>فصل</sup>  
 جیم عربی مع ذال معجم در لغت عربی جدعه بفتح اول و سکون دوم  
 و فتح عین مهمله و آخر بصورت با بمعنی آنچه شش ماهه گو سپند ز باشد یا ماده و  
 جذعات بکسر اول و سکون ثانی جمع آن و تخنیس آن جدعه بفتح خای مجمه  
 و ضم آن بمعنی فریب بفتح تین نیز آمده و ضم آنکه مردم او را فریبند و بضم و فتح دال  
 آنکه مردم را فریب در لغت عربی از منتخب صراح <sup>فصل</sup> جیم عربی مع رای  
 مهمله در لغت عربی جرآت بالضم دلیری نمودن و تخنیس آن جراب  
 بالفتح و الکسر و آخر بای موحده انبان و توشه دان درون چاه و فراخی آن  
 پوست خایه و بالضم جراب کشتی خالی و آبست بکله لغت عربی از منتخب و بفتح  
 حای حطی و آخر بای مثلثه حرآت سوراخ گوشه کمان که در آن کنند و با <sup>لکسر</sup>  
 حرآت بمعنی تیریکه هنوز تمام نه تراشیده باشند و بفتح اول و تشدید احرآت  
 بمعنی بزرگ لغت عربی از منتخب نیز خراب بفتح خای مجمه و آخر بای موحده

جدیم  
 جدعه  
 جراب  
 جراب  
 حرآت  
 خراب



و بینی و گوش و بند کردن و بزندان داشتن و بمعنی بچه یکساله میش که نر باشد  
 لغت عربی از منتخب و باصطلاح اهل عروض اسقاط هر دو سبب خفیف از  
 رکن مفعولات و اسکان تائمی ثنائة آن چون لات بماند فاع بجائش نهند  
 و مجدوع نامند و این در بحر سریع و منسرح و مقتضب آید و تخفیس آن  
 خذع بفتح خای معجمه و سکون و ال مهمله فرقیقتن و به سوراخ در شدن  
 سوسمار و خشک شدن آب و من و کاسد شدن بازار و بازار ایستادن اعطای  
 و رنگ زنگ شدن و ناقص شدن لغت عربی از منتخب و بفتح خای معجمه  
 و ذال معجمه ساکن خذع بریدن و ریزه کردن گوشت لغت عربی از  
 منتخب خذع بفتح جیم و سکون ذال معجمه آخر عین مهمله ستور بی علف  
 باز داشتن و دو شتر را در یک ریسمان بستن و بالکسترته و خت و بالاخانه  
 و جذوع جمع آن و نام مروی و بفتح جین جذع آنچه بسال سوم در آمده باشد  
 از گاو و اسپ و بسال پنجم در آمده باشد از شتر و آنچه بسال دوم در آمده باشد  
 از گوسفند و باصطلاح فقها بتره که بیشتر از یک سال بر و گذشته باشد و  
 سالیکه در وی ستور و ندان شیر بنگیند و منوز و ندان یگر بر نیار و زده باشد و جوان تازه  
 و نولغت عربی از منتخب فصل جیم فارسی مع ذال نهندی در لغت اردو و جد

خذع

خذع

خذع

خذع

و اهل ریاضی این ستاره را جهت امتیاز از بروج جدی بضم جمیم  
 و فتح وال و تشدید خوانند و جدا بکسر اول و فتح دوم با الف و آخر  
 همزه جمع آن و تجنیس آن جدی بضم اول و فتح وال مهمله و آخر الف  
 بصورت یا سر و و یک در عرب شتر بانان می سر ایند و شتر بان مست شد  
 چالاک می گردد از مدار و در منتخب و صراح جدی بضم اول را ندن شتر  
 بنغمه لغت عربی از غیث **جدجد** بضم هر دو جمیم عربی و بسکون هر دو اول  
 مهمله معنی چراسک که آنرا بهندی همینگونه گویند از حیوة الحیوان **جدجد**  
 اول و فتح دوم با الف و ضم رابع و باخر وال مهمله جمع آن **جدایم** بکسر اول  
 و فتح دوم با الف و فتح تحتانی و آخر تا بصورت با معنی بچه شش ماهه است  
 نر باشد یا ماده لغت عربی از حیوة الحیوان و تجنیس آن **جدانه** بروزن چانه و  
 وزو بعض بضم اول معنی گریز **جدجد** بروزن شدید معنی نو و جامه که از بافتن  
 جولا به برود روی زمین و مرگ و چوبی است پیمان و نام بحر سیت از بحر  
 نوزده گانه از غیث و **جدیدان** یعنی روز و شب از منتخب و تجنیس آن  
**جدید** بفتح حای حطی و کسر دوم و سکون تحتانی آخر موقوف بمعنی تیز و آهنگ لغت  
 عربی از منتخب **جدعان** جمع جمع بفتح اول و سکون ثانی بمعنی بریدن لب

جدی

جدانه

جدید



و خاموش ماندن و رفتن شتر در گل و گران شدن بار بران و دراز  
 و انبوه شدن گیاه و پوشیده شدن کار بر کسی و بخل کردن و سستی نمودن  
 از طلب روزی و کاهلی نمودن و فساد بسیار و پاره شدن دامن و پیراهن  
 لغت عربی از منتخب و فتح حای حطی و کسر جیم حجل معنی بند کردن و بسته  
 بسته رفتن در راه و رفتن کلاغ و خلخال و کبک نر و بختین حجل معنی کبک  
 و شتر کزّه لغت عربی از منتخب و حیوة الحیوان حشرش بفتح اول و سکون  
 دوم و میم و راتی مهمله مفتوح آخر شین مجمه معنی ماده خرگوش که شیر به بچه خود  
 و حجامه بوزن او امر جمع آن و بضم جیم و فتح حای حطی و سکون تخانیته و کسر  
 میم حجه تصغیر آن یعنی حشرش کوچک از حیوة الحیوان حشرش بفتح اول و  
 سکون دوم آخر شین مجمه معنی بچه خرگوشی یا اهل لغت عربی از حیوة الحیوان  
**فصل جیم عربی مع خای مجمه در لغت عربی حجد بفتح اول و سکون**  
 دوم و فتح دال مهمله و آخر موحده ساکن قسمی از ملخ سبز رنگ دراز پالغت عربی  
 از حیوة الحیوان **فصل جیم عربی با دال مهمله در لغت عربی جدا** بالکسر جمع جدا  
 و جدا بالفتح بزغاله نر و برجی است از بروج آسمان و ستاره است نر و یک  
 قطب شمالی که عرب آنرا جدی الفرقه گویند و فارسیان ستاره قطب

حجل

حجل

پیش کسی میل بکراحت کردن و فرو بردن لغت عربی از منتخب و نیز حج  
بفتح جیم عربی و سکون خای معجم جنگجو و ستیزه کار را گویند و امر بدین معنی هم  
هست یعنی بمعنی جنگ کن و ستیزه نما لغت فارسی از برهان و نیز حج بفتح  
جیم فارسی و سکون جیم فارسی دوم چوبی باشد پنج شاخ مانند پنجه دست و دست  
هم دارد که غله کوفته را بان بیاد دهند و غربالی را نیز گفته اند که بدان غله پاک  
کنند لغت فارسی از برهان و نیز حج بفتح جیم فارسی و سکون خای معجم  
غلاف کار و شمشیر و مانند آنرا گویند و بمعنی خصومت و جنگ و تعدی  
و بر روی کسی حستبن را نیز گویند و بمعنی کوشش و کوشیدن بجلدی هم هست  
و بمعنی چرک و ریم هم آمده لغت فارسی از برهان فصل جیم عربی  
با حای حطی در لغت عربی حکل بفتح اول و سکون وم و لام مؤنث  
بمعنی سوسمار که بهندی آنرا گوه می گویند و بعضی یسوب گویند و حکل  
بر وزن حصول و حکلان بر وزن میلان جمع آن لغت عربی از حیوة الحیوان  
و هم لفظ حکل بفتح تین بمعنی انداختن از رشیدی و تخنیس آن بفتح خای معجمه  
و جیم مکسور و حکل جابته کهنه و دراز و فراخ و گیاه بلند و مر و شیرین و زمین پر گیاه  
و بفتح اول و سکون دوم شرم و حیاد داشتن و شادی نمودن و مدبو

حج

حج

حج

حج





معروف چنین که در اصل چون این بود و او و الف را جهت تخفیف حد  
 کردند چنین شد و صاحب بهار عجم گوید که شیخ سرور در اعجاز خسرو  
 بالک ضبط نموده و این ظاهره تفاوت لجه است گو که مخالف قیاس باشد  
 از عالم چنانکه موافق قیاس یک سر است و بفتح هم خوانند **جینین** **تثنیه** **جین**  
 و شرح معانی آن بالا گذشت و تجنیس آن هر مفرد متجانس هر مفرد لغت  
 مذکور در صورت تثنیه **فصل** **جیم** **فارسی** **مع** **بائی** **فارسی** **در** **لغت** **حشی**  
**چپی** **بفتح** **اول** **و** **کسر** **دوم** **و** **یائے** **مجهول** **معنی** **در** **لغت** **حشی** **و** **بم** **تختانی**  
**معروف** **چپی** **نیز** **لغت** **حشی** **معنی** **شکسته** **و** **در** **و** **در** **لغت** **ارو** **و** **بیائے**  
**مجهول** **معنی** **شمرنده** **و** **تجنیس** **آن** **بفتح** **جیم** **و** **تشدید** **ثائے** **مشکله** **مسور** **رسته**  
**بهر** **و** **ز** **ان** **نوشستن** **و** **یا** **ایستادن** **بدر** **انگشتان** **پا** **و** **بکسر** **ترین** **نیز** **معنی** **دارد**  
**و** **بالضم** **و** **اکسر** **بر** **ان** **نوشینندگان** **و** **بفتح** **جیم** **عربی** **و** **سکون** **نون** **حشی**  
**معنی** **چیدن** **لغت** **عربی** **و** **بفتح** **و** **کسر** **نون** **و** **تشدید** **تختانی** **معنی** **چیده**  
**لغت** **عربی** **از** **مختب** **و** **نجاتی** **معجمه** **مفتوحه** **و** **سکون** **موصده** **حشی** **معنی** **پنهان**  
**لغت** **عربی** **و** **نجاتی** **معجمه** **مفتوحه** **و** **ثائے** **مشکله** **ساکن** **حشی** **معنی** **سرگین** **انداختن**  
**گا** **و** **بالکسر** **سرگین** **گا** **و** **لغت** **عربی** **از** **مختب** **و** **رشدی** **و** **بفتح** **حاشی** **حطی**

چنین

چپی  
حشی

حشی

حشی  
حشی



جین  
جین  
چین  
حتن  
حتن  
جتن

از منتخب وفتح اول و دوم موحدۀ ساکن جین بمعنی غضبناک شدن و درخت  
خزهره که بهندی کنیرو کنید و بالکسر جین بمعنی میمون و مری که بدان بدن  
آماس کند و جتین علت استسقا و بحیم فارسی و کسر اول و ثانی موحدۀ جین  
بمعنی مگس و بفتح حای حلی و فوقانیۀ ساکن جتن سخت شدن گراما و مانند  
و قرین و برابر و بالکسر نیز آمده و بفتح جتن بمعنی کناره های کوه لغت عربی از  
منتخب و بزبان بها کها بحیم عربی و فوقانیۀ مفتوح جتن بمعنی تدبیرین بوزن

یقین  
جین  
حتن  
حتن  
جتن

یقین دو طرف جبهه از دو جانب دو ابرو و جبهه مابین دو ابرو باشد لغت  
عربی از منتخب و جتین آن به حنین بفتح اول و دوم نون مکسور با یای محو  
در گور کرده شده و بچه که در شکم مادر باشد لغت عربی و نیز حنین بفتح حا و کسر  
نون آرزو مندی و بسیار گریه و شادی و ناله شتر ماده که از بچه جدا شود و  
بالضم و فتح نون حنین نام کفش گری است از اهل چیره و نام علمایه است  
که کتب یونانی را عبری ترجمه کرده و نام موضعی است میان مکۀ و طائف  
که در آنجا کفار بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جنگ کردند و  
اول بلیت کرامت از هزیمت رفت آخر دست جناب امیر المؤمنین علیه السلام  
فتح گردید لغت عربی از منتخب و بحیم فارسی مضموم و نون مکسور با تخانیۀ

و بدولی یعنی نامردی و جمع حین و نیز بدین معنی ضممتین و تشدید نون و به تخفیف نیز  
 آمده و بالضم و ضممتین پنیر و سفیدی که از آب شیر جدا کنند و ما را بحین آبی است  
 که بعد از جدا کردن سفیدی شیر باقی ماند و آن گرازر باشد در بعضی امراض  
 بکار برند لغت عربی از منتخب و غیاث و تجنیس آن بکسر حیم فارسی و یای معروف  
 چین بمعنی شکنج و امر از چین و نام ملک معروف و بزبان ترکی بمعنی <sup>فصله</sup>  
 و بالفتح و یای مجهول بزبان اردو چین بمعنی راحت و آسایش و بزبان  
 انگریزی زنجیر کوچک ساعت را گویند و بضم حامی معجمه و تایی فوقانی مفتوحه  
 آخر نون ساکن ختن نام شهری در حدود چین از منتخب و تحتین بمعنی دوام  
 و برادر زن و پدر زن و هر که از طرف زن باشد و نیز خبن بفتح حامی معجمه  
 و سکون بای موحده بمعنی سپیدن کنار جامه و جزو آن و دوختن آن تا کوتاه  
 شود و دور کردن حرف دوم از رکن چون است فعلن سین بنید از <sup>متفعلن</sup>  
 بمانند مفاعلن بجای وی نهند و از فاعلاتن فعلاتن سازند و از فاعلن فعلن  
 لغت عربی از منتخب و بکسر حامی حطی و تحتانی معروف چین بمعنی هنگام آمدن  
 شش ماه و چهل سال و هفت سال و صبح و شام و روز قیامت و بالفتح  
 هنگام آمدن و نزدیک شدن وقت و هلاک شدن لغت عربی

چین

چین

ختن

خبن

حین



درختی است ولاتی معروف و بمعنی حلقه هم آمده است و آنچه زنان بر  
 دست و پا از خنای نگارند از برهان چشم بگون بائی موحده و با مفتوحه  
 و آخته تا بصورت با بمعنی پیشانی و آن میان دو ابرو تا ناصیه و جماعه مردم  
 و اسپان و منبری است از منازل قمر و آن ستاره چند است که بر پیشانی  
 اسد واقع شده لغت عربی از منتخب جبال بروزن و صال جمع جبل  
 بمعنی کوه ها و تجنیس آن خیال بفتح خای معجمه و تحانیست مفتوحه بالف  
 بمعنی پندار و صورتیکه در خواب بیند یا در بیداری تصور کرده شود و بمعنی  
 صورتیکه در آب آئینه نماید از کشف و صراح و بالک غلط است نام توست  
 که نگاه می دارد چیز را که قبول کرده است آنرا حس مشترک از صورتها  
 محسوسه اگر چه غائب شوند آن صورتها و صاحب منتخب نوشته که بالکسر  
 بمعنی تصور و پندار و آنچه در کشت و باغ برای رمانیدن طیور نصب کنند  
 و در بهار عجم نوشته که خیال بکسر پندار و گمان بلفظ بستن و ساختن کردن  
 و سنجیدن و کشیدن و دیدن مستعمل و بلفظ پختن کنایه از طمع و توقع دانستن  
 و نام یکی از اصول نغم که بنا کرده امیر خسرو دهلوی است جباهه بالکسر پیشانی  
 و اسپان و گروهی است مردم لغت عربی از منتخب جبلن بالضم بدل شدن

خیال

و نام قصبه باشد از مضافات ری و ماه بدر را هم گویند که ماه شب چهارده باشد  
 و ناز و کرشمه معشوق را نیز گفته اند و سنگ خارا را هم می گویند لغت فارس  
 از برهان و نیز جابر جیم عربی بمعنی همسایه و نگهبان و زنها خواننده و شریک  
 در تجارت و شوهر زن و آنکه او را پناه دهند از ظلم کسی لغت عربی  
 از غیث فصل جیم عربی مع بامی موصوفه در لغت عربی جبار بالفتح و  
 تشدید با موصوفه اسمی است از اسمائی خدائی تعالی اعراضه بمعنی شکننده کام  
 بد بمعنی از اسمائی جلالی است و شکسته را درست کنند بد بمعنی از اسمائی  
 جمالی است و درختی که دست باو نرسد و ناقه و جبارة شتر ماده قریب و نیز بمعنی  
 تلکبند و مرد گردن کش لغت عربی از منتخب و تجنیس آن بالضم جبار بمعنی  
 بد رو بد بمعنی خون خود از دست خود ریختن عرب گوید دم جبار یعنی  
 خون بد رو فی الحدیث المعدن جبار فردوریکه کان می کند اگر در زیر آن  
 بمیرد مستاجر اذیت لازم نیاید و نام روز سه شنبه در قدیم از رشید  
 و بفتح خای معجمه و تحماینه مفتوحه بالف و آخر رائی مهمله موقوف خیار تره که  
 اکثر آنرا خام می خورند و بعضی اختیار و برگزیدگان و مدت خیار در سنخ سیح  
 روز است از موتدالفضل و نیز چنار بفتح جیم فارسی و نون مفتوحه بالف

جبار

جبار

خیار

چنار



و نون و سیم مشد و بالف و راسی مهله در آخر گویند و بفارسی ماه و ماج و مانگ  
 بسکون نون و کاف فارسی گویند فردوسی گوید پیت چو تو شاه نشست بر تخت  
 علاج بز فروغ از تو گیر و همین مهر و ماج بز عنصری گوید پیت بگرمی بز آن کوه  
 بانگ زد بز کزان بانگ تب لرزه بر مانگ زد و چون کامل و پر نور شود  
 بعربی آنرا بدر و بفارسی ماه چهاردهم گویند و از اینجا است که بدره در اسم که عبا  
 از ده هزار در هم است بدره گویند بسبب امتلاز آن و همچنین ساده و دراکه پراز  
 شباب شود غلامم بدگ گویند بعضی بر آنند که بدر را بدر بسبب شپه گر فتن  
 آن در طلوع بر غروب آفتاب گویند چه بدر در لغت بمعنی سبقت است و بدل  
 تمام بتوصیف و بدل در تمام باضافت نیز گویند چه تمام بمعنی پر شدن قمار نورا  
 لغت عربی از نفاس و تخنيس آن چاند زبان بنگله بمعنی غسل نمودی لغت  
 بنگله چار برای مهله لغت فارسی است و در اردوی هندی مستعمل و آن عدد  
 که پس از سه آید بعربی آنرا اربع و بفارسی چهار گویند و صاحب غیثات  
 گوید که لفظ چار در زبان ترکی بمعنی ندا و منادی هم آمده و تخنيس آن بفتح  
 حای خطی و راسی مهله موقوف حار و هم بتشدید راسی مهله بمعنی گرم که کفند  
 سرد است و بمعنی گرمی کننده لغت عربی از غیثات و نیز خار بجای معجمه معروفست

چاند

حار  
خار

مانجی بفتح میم بحر کات مذکوره سوم لفظ کوری بکاف تازی مضموم و و  
 ساکن و ر ای مهمله مکسوره و تخانیة مجهول و لفظ چهارم لای لام مفتوح بالف  
 و تخانیة موقوف لفظ پنجم هیا بفتح هاء و ثید تخانیة بالف و لفظ ششم دینا بکسر  
 دال مهمله و ه ای مخلوط التلفظ و نون مفتوح بالف لفظ هفتم هیا بفتح با و ه ای  
 مخلوط التلفظ و تخانیة مشدوده بالف لفظ هشتم مثل لفظ ششم در حرکات  
 و حروف و لفظ نهم کوری کاف مضموم با و مجهول و ر ای مهمله موقوف و آخر یا مجهول  
 و هم و پنج بفتح دال مهمله و با ای موحد مکسور و نون ساکن و هم فار مضموم و آ  
 و او معروف بمعنی و شناسخت و غلیظ **فصل جمیم فارسی بالف لغت**  
 اردو و چاندنبون غنّه و دال مهمله در آخر ستاره ایست معروف اعم از آنکه ماه  
 نخستین بود یا ماه شب چهاردهم و غیر آن اما در عربی ماه شب نخستین را  
 هلال گویند و بفارسی ماه نو و ماه یک شبیه و ابو العباس گوید هلال ما خود است  
 از اهلال و آن برداشتن آواز است و چون وقت رویت ماه برای اخبار با  
 برمی داشتند هلال نامیدند و اطلاق هلال بر ماه شب است بعد از آن  
 تا آخر ماه قمر گویند و نیز ماه را بحر بنی زبرقان بکسر زای معجمه و سکون با ای موحد  
 و فتح ر ای مهمله و قاف بالف و نون در آخر و سنا بکسر سین مهمله



و علم شکر و نقطه سیاه که بر اندام می باشد و نشان و شتر نر سیاه  
 و ابروی باران و برق و تکبیر و جامه نازک و نوع جامه اسیت از بردو  
 جو انحرود و مرد ضعیف دل و تن و مرد خالی از علاقه محبت و بری از تمهت  
 و اسپ شتر فرجه و لنگی ستور و لگام سپ و جامه که مرده را در آن  
 پوشند و صاحب ملازم و چینی می گویا هیست لغت عربی از منتخب  
 و بهیم عربی جال بر وزن مال مطلق دام و تلّه را گویند و بر بے  
 فتح و شیاک خوانند و درخت اراک را نیز گفته اند که چوب آنرا مسواک  
 کنند از برهان چاندی بفتح اول و ثالث نون غنّه و کسر دال مهمله  
 بایامی مجهول لغت بنگله معنی غسل نمودن و تجنیس آن بایامی معروف چاند  
 در هندی سیم را گویند چاند کوری شیلی بفتح اول و سکون دوم و سوم  
 نون غنّه و چهارم دال مهمله موقوف و ضم کاف تازی بوا و مجهول و رایی مهمله  
 مکسور با تحتانیته معروف و کسرتین معجمه و لام مکسور و تحتانیته مجهول لغت  
 بنگله معنی غسل نمودن فصل حیم فارسی با الف در لغت کشمیری چانجی  
 مانجی کوری لامی سیاه و سنا سیاه و سنا کوری و سنا لفظ اول چانجی بفتح اول  
 دوم الف و سوم نون غنّه چهارم حیم عربی مکسور با تحتانیته مجهول و لفظ دوم

حاج

چاندی

و بعضی گویند بد معنی هندی است و اغلب که از عالم توائف سائین باشد  
 و در برهان است که چال هر چیز و موئی را گویند عموماً و اسپه که موی  
 آن سرخ و سپید در هم آمیخته باشند خصوصاً و گوس و مغاکه را نیز گویند  
 که در آن توان ایستاد یعنی زیاده برد و گز نباشد و گوی که بولاسگان پاپا  
 خود را آورند و بعضی آشیان مرغ هم آمده و نوعی از مرغابی باشد و آن  
 دو قسم است بزرگ و کوچک بزرگ آنرا که در جبهه بمقدار قاز است خچال  
 و کوچک آنرا که به بزرگی زاغ است چال گویند و تبری که قشقداق خوانند و نزد  
 بعضی چال بوبره است که عبری جباری و تبری که توغدری خوانند و کبک را  
 نیز گفته اند و نام دپی است از ولایت فروین که سر بلوک را مند است  
 و بزبان علمی اهل هند هر چهار گروه را یک چال است و هر دو گروه یک  
 فرسنگ پس چالی دو فرسنگ و بزبان متعارف اهل هند معنی رفتار است  
 و امر رفتن یعنی براه رو و نام نوعی از ماهی هم است و تخمبیس آن چال  
 بجائی حطی و لام موقوف معنی وقتیکه موجود است و گل سیاه و میان پشت  
 اسپ و گرد و نیمه کودک پشتواره و خاک تر گرم و به شدید لام حال  
 فرود آئنده لغت عربی از منتخب و بجائی معجزه مفتوحه و وقف لام حال بر آورد

حال

حال

حال



از کشف چالاک بر وزن خاشاک بحیم فارسی بمعنی تیز لغت فارسی از غیث  
 چالکی بفتح بحیم فارسی و ضم ثالث بمعنی اسپ تیز رفتار لغت فارسی از غیث  
 فصل جمیم عربی با الف در لغت پنجابی جا نذا بفتح اول و ثالث <sup>غنه</sup> نون  
 و رابع دال مهمله آخر الف بمعنی میر و لغت پنجابی فصل جمیم فارسی با ا  
 در لغت مرکب چاه عمیق چاهی را گویند که بسیار ژرف باشد و ژرف بر وزن  
 حرف بمعنی عمیق خواه دریا باشد خواه چاه خواه رودخانه و حوض و مثال آن  
 و کنایه از احتیاط نمودن و نظریه ت کردن و بار یک بینی و فکر دقیق نمودن  
 که بعربی غور گویند از برهان فصل جمیم فارسی با الف در لغت ایثالیه  
 چارچ <sup>بندیس</sup> بفتح اول و دوم الف سوم راسی مهمله و جمیم فارسی دوم موقوف  
 و موحده مکسوره با تحتانیته ساکن و نون مکسور و تاتی هندی ساکن و آخر  
 سین مهمله موقوف بمعنی فرو کن سنگین را لغت انگریزی چارج بحیم فارسی  
 و الف و راسی مهمله ساکن و جمیم عربی موقوف ضربی که بر بندوق چسپانند و گوید  
 باشد لغت انگریزی فصل جمیم فارسی با الف در لغت بنگله چال  
 بر وزن فال لغت بنگله بمعنی لپشت و سقف بی خس چیر اینز گویند و صاحب  
 بهار جم گوید که چال بمعنی گروی که در قمار با هم بندند یعنی گرو در قمار و خس رام

از جان خود پروا نداشته باشد لغت فارسی جان پرور اسم فاعل معنی  
 پرورنده جان و کنایه از نام و لغت فارسی جا بمعنی محل و مقام لغت فارسی  
 جانکا هی بمعنی محنت و مشقت نمودن لغت فارسی جا و او مالیت  
 و اسباب مکان و غیره لغت فارسی از کریم اللغات جانور بسکون بخون  
 و هم فتح نون در هر دو صورت بمعنی مطلق حیوان آمده لغت فارسی  
 از مصطلحات الشعرا جان بروزن نان روح حیوانی باشد و سلاح  
 جنگ را نیز گویند لغت فارسی از برهان و تخفیس آن خان لقب شاهان  
 ترگستان و خطاب و بمعنی رئیس و امیر از رشیدی و برهان  
 و کشف و لغت ترک و در سراج نوشته که خان لقب سلطان  
 ترگستان است و در ایران نیز حاصل اسمای امرا و سلاطین  
 میشود و بمعنی خانه و کاروان سران نیز آمده و نیز جان بحیم عربی  
 و تشدید نون بمعنی مار سفید و بقولی مار کوچک و بمعنی پدر پریان چنانکه حضرت  
 آدم علیه السلام پدر آدمیان است و بقولی ابلیس و پری و دیو و ما  
 سفید و هم در اصطلاح صوفیان جان تخفیف نون عبارت است از  
 روح انسانی که مدرک معانی و معلم علوم ربانی است لغت عربی

خان

جان

جان



چاری

بمعنی موسم هائے سرما و بحیم فارسی و آخن ریائی معروف چاری بمعنی گردش  
 رفتار آوارگی لغت بنگله چاروف بارائی مہملہ کسور بمعنی بچہ مار لغت عربی  
 از حیوۃ الحيوان چار حہ بکسورائی مہملہ بمعنی دست و دیگر عضو و جرات  
 کنندہ و جانور شکاری مثل باز و سگ یوز و دیگر جانوران شکاری اموات  
 شوند و شکار کرده برائی صاحب خود گذارند و جوارح جمع آن لغت عربی  
 از منتخب حیوۃ الحيوان فصل جمیم عربی مع الف در لغت مرکب عالم  
 بمعنی معروف و لقب خاص جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 و ہمین قول صاحب موند الفضل است و نیز متعلقین و متوسلین و رعایائی را قلم  
 بہ سبب یافتن آسائش و آرامش و در زمان فتوح و راحت روح بدل و جان  
 مؤلف را باین لقب ملقب نمودند و ہم قصہ تصنیف مرزا رجب علی بیگ سرو  
 کہ نامش فسانہ عجائب و قصہ جان عالم است محتوی بذکر انجمن آرا و جان عالم  
 لغت مرکب جانب واری بمعنی طرف داشتن و کنایہ از جماعت و امداد  
 کردن و اعانت و مدد نمودن لغت مرکب فصل جمیم عربی مع الف در لغت  
 فارسی جاوہ ناما بمعنی انمایندہ و کنایہ از حضرت خضر علی نبینا و علیہ السلام  
 لغت فارسی جانباز اسم فاعل بمعنی بازندہ بجان و بمعنی شجاع و دلیر و کسیکہ

## باب سیم تازی

فصل سیم تازی با الف در لغت عربی جامع المتفرقین بضم عین مهمله

و یائمی معروف فراهم آورنده پراگندگان صفت جناب باری عزاسمه

جامع الحسنات بضم عین مهمله فراهم آورنده نیکی ها و نیک صفت حق تعالی

جل شانہ لغت عربی جامع فراهم آورنده و بمعنی مسجدی که در آن نماز جمعه

گذارند و ماده چیریکه اول آبستن باشد و چارپایه که قابل رسن و پالان شود

و خرماده که اول آبستن شود و دوشتریکه چهار سال بر او گذشته باشد لغت

عربی از کشف جاعل بکسر عین مهمله بمعنی گرداننده و پیداکننده و سازنده

لغت عربی از غیاث جاب آخر موصوٰده بمعنی خرو حشی لغت عربی از حیوة الحیوان

و تجنیس آن چاپ بفتح جیم فارسی و وقف بای فارسی بمعنی بتاز لغت ترکی

و بجرکات مذکور و جیم عربی و آخر تائی فوقانی بزبان هندی جات بمعنی میرود

و بجم فارسی و آخر تائی هندی چاٹ بمعنی بلیس و بجم عربی و بای فارسی

جاپ بمعنی اوراد هندو که بحاوره شان پوجا گویند لغت بها کها و نیز چاٹ

بجم عربی و آخر تائی هندی قومیست معروف جارمی بروزن ساری بمعنی اوان

لغت عربی از منتخب و تجنیس آن جاڑمی بکسر رائی هندی با تخمینه مجهول

چاپ  
جات  
چاٹ  
جاپ  
جاٹ  
جاڑمی



از منتخب و کشف و غیات و صراح فصل شامی مثلثه مع راسی جمله  
 در لغت مرکب شریا مثلثت بمعنی بلند قدر و کنایه از چهارده معصوم علیه السلام  
 و زان بعد سلاطین اسلام و مجتهدین علام لغت مرکب یا اثر بمعنی آنکه نشان نور  
 و بلندی شریا داشته باشد و ایما بر خسار محشوق لغت مرکب شریا عذار کلمه  
 رخسار و کنایه از محبوب لغت مرکب شریا منظر بمعنی نظر گاه شریا و چیزی که با تحت  
 باشد و شریا چند ستاره اند در برج ثور که آن را پروین گویند و شرح منظر کنایه آینه  
 منظر گشت فصل شامی مثلثه با عین جمله در لغت عربی ثعلب بفتح او  
 و سومر و باه و نام مردی و سر نیزه که در سوراخ سنان کنند و جامی بیرون آن  
 آب باران که در موضع خشک کردن خرامی سازند و دام الثعلب بیماریست  
 که موریزاند و خصیته الثعلب بیخی است بغایت مهی و مقوی جماع و ثعلبیه مویز  
 ثعلب و ثعلبان ثنیة آن و ثعلاب بفتح تین و کسر لام جمع آن لغت عربی از  
 منتخب ثعلبان بالضم مار بزرگ و از دها و ممر آبهای بیابان ثعلابین بکسر  
 مثلثه و فتح عین مهله و موحده مکسر جمع ثعلبان لغت عربی از منتخب ثعلب بضم اول  
 و سکون و دوم و فتح ثالت و آخر بالصورت با بمعنی چلیپا سه که در هندی چلیپا گویند  
 لغت عربی از نفاس ثعاله بالضم روباہ لغت عربی از حیوة الحیوان

فارسی تاغیبه بکسیرین معجمه و فتح یامی تحسانی و آخر تا بصورت با معنی بزباوه  
 لغت عربی از حیوة الحیوان فصل شامی مثلثه بالف در لغت مرکب  
 ماشی بکسر لام و مثلثه دوم مکسور و آخر تحسانیة معروف بمعنی ثالث کرد  
 و اجماع قومی بر یک راستی و مجازاً شخصی را گویند که مدعی و مدعا علیه و را  
 حکم سازند و تصریح این در تخنیسات لفظاً تا لب گذشته لغت مرکب  
 فصل شامی مثلثه مع بابی موحده در لغت عربی ثبوت <sup>بضم ت</sup>  
 و آخر فوقانیة بمعنی در و یک آدمی را از حرکت باز دارد و بمعنی برجا بودن قرار گرفتن  
 و تجنیس آن ثبوت بالکسر دو الیکه پالان بدان استوار کنند لغت عربی از  
 منتخب و نیز بضم بابی موحده و یامی تحسانی مضموم مع واو معروف بیوت  
 جمع بیت بمعنی خانه لغت عربی از منتخب و بفتح نون و ضم موحده و تشدید واو  
 ثبوت بمعنی خبر دادن و بضم تین نیز آمده لغت عربی از منتخب و بتقدیم با  
 بر نون بضم تین ثبوت بمعنی پسر شدن لغت عربی از منتخب فصل شامی  
 مثلثه مع راستی موهله در لغت عربی شمر ملة بضم اول سکون و فتح سوم  
 و آخر تا بصورت با معنی رو باه ماده لغت عربی از صراح ثروت باضم سین  
 مال و توانگری و نعمت و مهتری و بسیاری مردم لغت عربی

ثبوت  
 ثبوت  
 ثبوت  
 ثبوت



کف پانفت بنگله تی تی هر دو تائی قرشت کسور هر دو تختانی معروف  
 لغت بنگله فار آواز طلب کردن ماکیان خانه و کبوتران و تخنيس آن بی بی  
 بکسر مرد و موحده بمعنی زوجه لغت اردو **فصل تائی فوقانی مع یا تختانی**  
 و ر لغت اردو **پلیٹ** بکسر تائی هندی و تختانی مجهول و نون غننه و آخر  
 تائے هندی مرضی است از امراض چشم و تخنيس آن پلیٹ بکسر موحد  
 و یائی مجهول و نون غننه و آخر تائی هندی **دستہ** تیشم و غیره لغت اردو  
**پلیسو** بکسر تائی هندی و یائی مجهول و ضم سین مہلہ بوا و دلیری بوا رکفا  
 نامش ارجن و قصه اش تباریح ہنود مرقوم است و نیز گلست مع و لغت اردو

بی بی

پلیٹ

باب تائی مثلثه

**فصل تائی مثلثه بالف** در لغت عربی ثاقب بکسر قاف و آخر یائی  
 موحد بمعنی روشن و درخشان از کشف و منتخب و نام در دیست که صاحبش  
 چنان پندارد که کسی در اندام سوراخهایی کند و هم بمعنی شتر ماده شیر آندہ لغت  
 عربی از غیاث و تخنيس آن **یافت** بفتح فوقانی و وقف فا و آخر فوقانی صیغہ ما  
 از تاقتن و نیز یافت بفتح تختانی و سوم موقوف و آخر فوقانی صیغہ ما از  
 یافتن و نیز یافت بفتح موحدہ و وقف فا آخر فوقانی صیغہ ماضی از یافتن لغت

یافت  
یافت  
یافت

و نیز تین بفتح نون و سکون تحتانی مجهول و آخر نون بمعنی چشم لغت بها کہا  
 و پنجابی و نیز تین بکسر تائی ہندی و یائی معروف آہن انگریز را گویند لغت  
 اردو و نیز تین بکسر تائی ہندی و فتح بائی فارسی بمعنی طعاعے کہ  
 انگریزان بوقت سحر خورد لغت انگریزی و نیز تین بضم ہر دو فوقانی  
 تینا کوئی خشک را گویند لغت عربی و نیز تین بکسر فوقانی و یائے معروف  
 بمعنی انجیر و کوسیت و مسجدیت بشام و کوسیت بطفان و نام و مشتق لغت  
 عربی از منتخب و بار و سہ عدد معروف است و نیز تین بفتح فوقانی و سکون  
 موحدہ بمعنی گاہ بخورد چار و ادا دن و بالکسر گاہ و بفتح نیز بمعنی گاہ آمدہ  
 عربی از منتخب و نیز تین بفتح نون و سکون تحتانی و آخر نون بمعنی نہ عدد  
 معروف لغت انگریزی فصل تائی فوقانی مع یائی تحتانی در لغت بها  
 تیکہا بکسر فوقانی و سکون تحتانی و فتح کاف و ہائے مخلوط التلفظ بمعنی  
 خوب لغت بها کہ فصل تائی فوقانی مع یائی تحتانی در لغت پنجابی تین  
 بفتح اول و سکون تحتانی و نون غنہ و بضم وال ہندی و دا و معروف بانون  
 غنہ آخر بمعنی ترا لغت پنجابی فصل تائی فوقانی مع یائے تحتانی  
 در لغت بنگلہ تیلو بکسر اول و تحتانی مجهول و ضم لام و سکون واو بمعنی

تین

تین

تین

تین

تین

تین

تین



پوش

اثر برهان و نیز پوشش بکسر موحده و بای فارسی مضموم و دو مجهول و آخر  
ششین مجرای پوشیدن لغت فارسی فصل تائی فوقانی بایائی تحتانی

در لغت فارسی تیز کار بکسر اول و سکون دوم و زای معجمه موقوف و فتح

کاف تازی و راتی مهمله در آخر بمعنی تند و صله لغت فارسی تیز دوم بکسر

اول و فتح دال مهمله با میم بمعنی چیست و چالاک و کنایه از تیز پیکار لغت

فارسی تیز پر بکسر اول و فتح بای فارسی بمعنی تند پرواز و کنایه از خرد و دیر

تیز

تیز تر بمعنی معروف فصل تائی هندی مع یا در لغت انگریزی

طیک ما و بکسر تائی هندی و تحتانی مجهول و کاف عربی مکسور و فتح

میم بالف و آخر او مجهول بمعنی دست بر بند دست بنه لغت انگریزی

ملین بکسر تائی هندی و سکون یائی تحتانی و آخر نون موقوف بمعنی ده

ملین

عد و معروف لغت انگریزی و تجنیس آن ملین بکسر بای موحده و یائ

تحتانی معروف و آخر نون غنه امر از دیدن و باعلان نون نام ساز است

ملین

مشهور لغت اردو از غیث و نیز ملین بفتح موحده و سکون تحتانی کلمات

ملین

بر وقت گریه بذر اموات بر زبان آرد لغت اردو و نیز ملین بفتح موحده

و تحتانی مشد مکسور آشکارا و روشن لغت عربی از صراح

و زمانه زندگی لغت بها کهها و نیز تلمیض بکسر فوقانی و ضم بابی فارسی و آخر  
 شین معجمه کرکی است که هندیان چون بضم جم گویند لغت فارسی از نفاکس و نیز  
 تلمیض بفتح فوقانی و کسر بابی فارسی و آخر شین معجمه معنی اضطراب و حرکت  
 از گرمی و حرارت و تلمیض معرب آنست لغت فارسی از برهان و نیز  
 بلمیض بکسر موحده و تحتانی معروف و سین مهمله موقوف در آخر عدد معروف  
 که بفارسی آنرا بست گویند و نیز تلمیض بکسر فوقانی و یابی معروف بمعنی سنی  
 عدد مشهور لغت اردو و نیز تلمیض بکسر فوقانی و تحتانی مجهول و شین معجمه معنی  
 و ندان لغت ترکی و تلمیض که آله نجاری است ازین ماخوذ است و حرف هابرا  
 تشبیه و مشابهت است چنانکه در لفظ و ندان از غیثات میوسس بفتح اول  
 و بضم تین و سکون و او معروف و آخر سین مهمله موقوف جمع تیس که بمعنی بز  
 نر گذشت لغت عربی از حیوة الحیوان و تلمیض آن نیموش بکسر نون و ضم  
 تحتانی بو و مجهول و آخر شین معجمه امر شنیدن باشد یعنی گوش کن و شنو  
 و شنونده را نیز گویند که فاعل شنیدن است لغت فارسی از برهان و  
 نیز نیموش بکسر موحده و ضم نون و او مجهول و آخر شین معجمه  
 امر از نوشیدن و آشنا میدان و گوارا و سازگار هم آمده لغت فارسی

تلمیض

تلمیض

تلمیض

تلمیض

تلمیض

تلمیض

تلمیض



بفارسی آنرا آنکه و نه از بفتح نون و آخر زائمی معجم گویند لغت عربی  
 از منتخب و تجنیس آن نیش بگردن و تختانی ساکن و آخر شین معجم تبری سر  
 هر چند را گویند همچو نیش کار و و خنجر و نیش عقرب و مار و کتر دم و نیش دندان  
 و اشال آن و بمعنی نشان هم آمده است و زهر را نیز گویند که بعرب  
 سم خوانند و نوعی از حسد ما هم هست که آنرا حسد زائمی ابو جهل گویند  
 لغت فارسی از برهان و نیز نیش بگردن زائمی فارسی و تختانی مجهول و آخر  
 شین معجم معنی زبانه ماضی و معنی رو برو و اکثر و معنی مستقبل و بفتح او  
 شاذ است لغت فارسی از برهان و غیاث و صاحب بجزار عجم آنچه معنی  
 مستقبل نوشته نیست مصرع سر بازار رسوائی نوشته تا چه پیش آید و نیز  
 پیش بگردن زائمی فارسی و یائمی معروف و آخر سین مهمله معنی برص و مبروص یعنی  
 کسیکه بر اندامش دانه های سفید پیدا شده باشد لغت فارسی از بهار عجم و برهان  
 و بیائے معروف در هندی معنی بسا که صیغه امر است از سائیدن لغت  
 اردو و نیز پیش بگردن زائمی هندی و بیائے معروف در رومی را گویند  
 که بار بار در اعضا خیند و ساکن شود لغت اردو از نفائس و نیز  
 پیش بفتح بائے نوحده و تختانی مجهول و سین مهمله موقوف معنی زندگی

نتیج

نتیج

پیش

پیش

پیش

حس گویند چنانکه گویند حس در ناخن فلان خلیه لغت اردو از نفا لفظ  
 همیس بکسر اول و هائی مخلوط التلفظ و تحتانی مجهول و آخر سین مهمله  
 صدمه رسیدن بزخم یا بدنبل و جز آن و تجنیس آن همیس بکسر موحد  
 تغییر دادن صورت را لغت اردو همیس بفتح اول بهائی مخلوط التلفظ و آخر <sup>مهمله</sup>  
 بفارسی کلفت گویند و تجنیس آن همیس بضم موحد و هائی مخلوط التلفظ و <sup>آخر</sup>  
 سین مهمله حس را گویند که از پامالی غله بدر آید لغت اردو همیس بضم  
 تائی هندی و هائی مخلوط التلفظ و و مجهول و آخر سین مهمله چیز را گویند  
 که جوف نداشته باشد بعربی آنرا مصمت بضم میم و سکون صا و مهمله  
 و فتح میم دوم و آخر تائی قرشت و بفارسی پُر گویند لغت اردو از نفا لفظ  
 هائی <sup>ط</sup> کوکبنا بفتح اول و هائی مخلوط التلفظ و سوم تائی هندی مشد و کسوة  
 با هائی مخلوط التلفظ بیائی مجهول برای مسخر گے گفتن لغت اردو <sup>ط</sup> هور  
 بضم تائی هندی و هائی مخلوط التلفظ و کس و ر تائی هندی و سکون  
 تحتانی معروف بمعنی زرخدان لغت اردو و تجنیس آن تهوڑ بضم  
 فوقانی بمعنی کم و قلیل لغت اردو فصل تائی فوقانی با یائی تحتانی  
 در لغت عربی همیس بفتح اول و سکون ثانی و سین مهمله بمعنی بزبر و آهومی نر

همیس

همیس

همیس





بسبب آنکه در قن شب و گذشتن بیشتر شب زمستان و شکستن سرما و در شب  
 گرفتن مردم را لغت عربی از قنخ و تخنيس آن بهر و ضم اول و هائی مخلوط  
 و در او مجهول و رائی مهمله موقوف در آخر معنی صبح لغت بها کهها و نیز بهر و طریبا  
 فارسی و آخر رائی هندی معنی معروف و نیز بهر و بفتح تائی هندی بهائی  
 مخلوط التلفظ و آخر رائی مهمله معنی جای و متام لغت بها کهها  
**فصل** فوقانی مع هائی بهوز در لغت مرکب تهنن خصلت بفتح تین  
 و فتح تائی دوم بانون و فتح خائی معجمه و سکون صاد مهمله و فتح لام با تائی فوقانی  
 شخصی که خوبی رستم داشته باشد و کنایه ز قلب شجاع لغت مرکب  
 هندی مع هائی بهوز در لغت انگریزی <sup>ط</sup>هائی بفتح اول بها مخلوط  
 و الف و کسرتائی هندی و دیگر هائی مخلوط التلفظ و تحتانی معروف بمعنی بست  
 عدد معروف لغت انگریزی **فصل** تائی هندی مع هائی بهوز در  
 حشّه <sup>ط</sup>هائی بفتح تائی هندی و هائی مخلوط التلفظ با الف و کسره بهر با تحتانی  
 صیغه امر معنی نشین لغت حبشی و تخنيس آن تهنائی بکسر فوقانی و فتح هائی  
 با الف و همزه مکسور با تحتانی معنی ثلث حصه لغت اردو و نیز بهائی بفتح  
 بائی موصوده و بها مخلوط التلفظ و الف و کسره بهر با تحتانی معروف بمعنی پسر پدر و ماؤ

بهر  
 بهر  
 بهر

بهر  
 بهر



گویند و بمعنی منقل نیز آمده لغت اردو و از نفائس و نیز بهیک بکسر با موحده  
 و هائی مخلوط التلفظ و یائی معروف و آخر کاف تازی بمعنی گدائی  
 بعربی آنرا گدیه مضمم کاف تازی و سکون دال مهمله و فتح تحتانی و آخرها  
 و تکدی از باب تفضل و بفارسی گدیه بکسر کاف فارسی گویند شاعری گوید  
 شعر تاز لب لعل تو گدیه کنم بوسه <sup>که</sup> نقد روان می دهم گوهر جان بر  
 لغت اردو و از نفائس و برهان و نیز بهیک بفتح موحده و هائی مخلوط التلفظ  
 و فتح موحده دوم و آخر کاف تازی بوی بد که همراه هوامی آید لغت  
 اردو و نیز بهنگ بفتح باء موحده و هائی مخلوط التلفظ و نون غنمه  
 و کاف فارسی نباتی است که سکر می آرد بعربی آن را قنب بکسر قاف  
 و نون مشد و مفتوح و آخر موحده گویند و هم بعربی آنرا حشیش بجائے حطی  
 و تکرار شین و یائی معروف گویند و بفارسی کنب بفتح کاف و نون و هائی  
 موحده گویند لغت اردو و از نفائس تهیدید بروزن تجرید ترسانید  
 لغت عربی از شمس تهیدیت بفتح اول و سکون دوم و کسر نون و یا مشد  
 مکسور و آخر تائی فوقانی بمعنی مبارک باد گفتن و گوارا شدن و گوارا کردن  
 لغت عربی از شمس تهور بروزن تصور فرودیدن و افتادن در چینه

بیک

بیک

بیک

و طولش زیاده بر پانزده گرمی باشد اگر او را آفتی نرسد تا شصت گرم شود  
 و پشت وی مانند پشت کشف باشد و در چینی خوردن فک اعلامی او  
 حرکت میکند بر خلاف جانوران دیگر و گویند بیضه در کرانه آب و در زیر ریگ  
 نهد آنچه از آن بیضه که آب بر آن رسد بچه نهنگ شود و آنچه را آب نرسد سفنقور  
 اگر پوست آن را بردور قریه بگیرد اند پس بیاورد و در جامی آویزند تا برگ در آن  
 قریه نیارد اگر فیتله در روغن او چرب کرده در کنار تالاب روشن کنند  
 و زخمها فریاد نکند اگر قدری از سپیه او بر پیشانی فوج جنگ مالند بر فوجیکه  
 در برابر او آوند بگیرند و کنایه از تیغ و قلم باشد عربان تمساح خوانند لغت فارسی  
 از برهان و نیز کھیک بکسرتائے هندی و هائے مخلوط التلفظ و تحتانی مجهول  
 و کاف تازی چو یکی پنهان که در زیر ستون زنند تا راست ایستد و در سوراخ تیر  
 و سوراخ پای پلنگ زنند تا تنگ شود و یا بند شود بعربی آنرا شکم بکسرین معجم  
 و کاف مشد و آخر تا بصورت ها گویند و بفارسی پانه و فانه گویند و نیز  
 کھیک بمعنی انبار غله بعربی اندر ویدرو کداس بضم کاف تازی و  
 دال محله شد و گویند و نیز کھیک بیائے معروف بمعنی درست و راست  
 و بعربی آنرا صحیح و سوسی بفتح سین همسلفه و اوام شد و کسور و تحتانی معرو

کھیک

کھیک

کھیک



و نندی

بمعنی معروف لغت اردو و نیر بوندی بود معروف و دال مهمله قطره کتو  
 باران لغت اردو از نفائس فصل تائمی هندی مع و او در لغت اردو  
 طوطا بود مجهول و نون غنمه و تائمی هندی با الف خورد و شمع و غیر آن لغت  
 اردو و طوگر بود مجهول و کاف تازی و رایی مهمله با الف سببی که از شاخ  
 و جز آن سازند و عربی آنرا قفص بفتح قاف و فا و آخر صاد مهمله و بفار  
 گواره بفتح کاف فارسی گویند سید احمد شهیدی گوید شعرا می پیرینت گواره  
 رومی تو گل سرگواره و نوپان بضم نون و بایمی فارسی سبب بود که از بید با  
 و بجائی با فارسی ثناة تحتانی نیند آمده است و صاحب برهان قاطع  
 چوگان گفته است لغت اردو از نفائس فصل تائمی فوقانی مع با هم بود  
 در لغت عربی تهذیب بر وزن تقریب بریدن و پاک کردن اصلاح نمود  
 و دور کردن لیف از درخت خرا و تیز رفتن و تیز سخن گفتن لغت عربی از  
 تهاون بفتح تین و ضم و او نوار و حقیر داشتن لغت عربی از منتخب تهنگ تیز  
 و سوم تائمی فوقانی مشد و مضموم پرده درمی و پرده دریدن و بی تجلی و رسوائی  
 لغت عربی از منتخب و صراح و تجنیس آن نهنگ بر وزن پلنگ صاحب معنی  
 الفضل گوید شیر آبی است و بعضی دیگر گویند جانوریست آبی بصورت سمار

نهنگ

بیٹ اگرچہ دین جوائست و نو بہا بہر کار دار دیند و پیش رو  
 و نیز معنی نالہ کہ امر از نالیدن و در و در بے بافتح بگرانی حاستن  
 واقفان و غروب کردن قمر بمنزلی از منازل و طلوع کردن مقابل  
 منزلی از شمس اللغات و نیز پون بفتح بائی فارسی و وا و مجهول لغت اردو  
 بمعنی طلوع سحر و نیز باصطلاح قمار بازان حال معروف و نیز لٹو بضم تائے  
 ہندی و وا و معروف لغت انگریزی بمعنی دو فصل تائے فوقانی  
 مع وا و در لغت بنگلہ تول پٹ بضم اول و وا و معدولہ و سکون  
 لام و کس بائی فارسی و یائے مجهول و تائے ہندی موقوف در آخر بمعنی  
 زیر ناف تائے زہار لغت بنگلہ فصل تائے فوقانی مع وا و در لغت  
 اردو تو تندی بضم اول و دووم مجهول و نون غنہ و کس دال مہملہ مشدود  
 تحتانی معروف موضعی را گویند کہ از اجاناف کو دک بربند بعربے آن  
 راستہ بضم سین مہملہ و فتح رائے مہملہ مشدود و آخر تا بصورت ہا گویند  
 و بفارسی ناف لغت اردو از نفائس و تجنیس آن بو تندی بفتح بائی موحده  
 و سکون وا و نون غنہ و کس دال ہندی با تحتانی معروف نام مقام  
 از مقامات صوبہ اخترنگرا و وہ و نیز بو تندی بضم اول و دووم مجهول

ع  
 ع

بو تندی  
 بو تندی



لغت عربی از منتخب تو آثر بروزن تفاح سرپی در پی شدن ما خود از تو  
 و بالکسر معنی تنهاتنها و یک یک بهم آمدن لغت عربی از منتخب توضیح  
 بروزن بسیج روشن کردن و روشن گردانیدن و کتابت معروف  
 لغت عربی از شمس اللغات توالی بفتح تین و لام مشد و مفتوح و الف مقصوره  
 برگشتن و دوست داشتن و حکومت نمودن و بکار کسی قیام نمودن لغت  
 عربی از منتخب توسط بفتح تین و تشدید سین مهمله مضموم سیاحتی کردن لغت  
 عربی از منتخب تولب بفتح اول و سکون دوم و لام مفتوح خرگزه لغت عربی  
 از منتخب و ام تولب کنیت ماده چند لغت عربی از منتخب فصل تائے  
 فوقانی مع واو در لغت عربی تو بفتح اول معنی فرد و بالضم معنی خود  
 هم آمده لغت فارسی از شمس و تجنیس آن بو بفتح بائے مو حده و تشدید واو  
 لغت عربی معنی پوست بچه شتر که پر از گاه کنند و شتر ماده را  
 که بچه اش مرده باشد بان تے داده شیر بدوشند و بچه شتر و خاکستر  
 و نادان و بضم اول بو او مجهول و معروف معنی بوده باشد از شمس اللغات  
 و نیز بو بفتح نون جدید ضد کهنه جامی گوید بیت آسمان و زمین هر چه در او  
 باشد از جسم و جان چه کهنه چه نو پا و معنی پهلوان و دلیر فردوسی گوید

باهائی محقق نام ظرف کوچک که از گل سازند و در آن طلا و نقره گدازند  
 لغت فارسی و تبرکی بچشم شتر را گویند و به او معروف و دخت که بسیار  
 بلند نباشد از رشیدی و نیز تو به بضم فوقانی و موحدۀ مفتوح قوس قزح  
 و بجائے موحدۀ تحتانی نیز آمده و نیز تو تم بهر دو فوقانی بر وزن غوطه گوشت  
 زیادتی باشد که گاه اندرون پلک چشم و گاهی در بیرون آن بر آید و  
 گاه بسرخ و گاه بسیاهی گراید و نرم بود و مانند توت سیاه آویخته باشد  
 و گاهی خون از آن روان شود و گاهی نشود و با ثانی مجهول طوطی را گویند  
 از برهان تو حد بر وزن تر و دیکتا شدن و نگاه داشتن حق تعالی کسی را و  
 نینداختن کار او را بغیر لغت عربی از منتخب تو صیف بر وزن تعریف نیک  
 صفت کردن لغت عربی از منتخب تو هم بر وزن ترجم در و هم انداختن لغت عربی  
 از خیانت توفیر بالفتح و فامی مسور و یامی معروف تمام کردن حق کسی را و بسیا  
 کردن لغت عربی از منتخب و تجنیس آن توفیر بقاف قرشت حرمت نگاه داشتن  
 لغت عربی از منتخب تو کل بر وزن تو سل اعتماد بر کسی کردن لغت عربی  
 از منتخب تو لید بر وزن تو حیدزایانیدن و پرورش کردن از گو سپند  
 بچم گرفتن و چیزی از اصل بدر آوردن و غیر عربی در کلام عرب استعمال کردن

معه

تو

تو



فارسی از غیث فصل تائی فوقانی مع نون در لغت حبشی بنبول الفتح  
 اول سکون ثانی و ضم موحد و واو مجهول و لام مفتوح با الف لغت حبشی بمعنی  
 گلوری فصل تائی فوقانی مع واو در لغت عربی تو اب بفتحین دوم  
 مشد و توبه کننده و توبه پذیرنده و نام جناب بارے تعالی لغت عربی  
 از منتخب و تجنیس آن بو اب بفتح موحد و واو مشد و در بان لغت عربی  
 از منتخب و نیز تو اب بفتح مفتوح و تشدید و نزدیک و نزدیک بجائی کسی  
 استاد و کار سخت بکسی رسیدن و بالضم جمع نائب لغت عربی  
 از کشف و نیز تو اب بفتح تائی مثلثه و تخفیف و واو مفرد و واو ادن شهید و  
 مگس شهید و نیز تو اب بفتح تائی مثلثه و تشدید و او جامه فروش لغت عربی از  
 منتخب هم نوات بفتح نون و واو مفتوح و آخر مثناة فوقانی خسته خراف لغت عربی  
 از منتخب توبه بفتح فوقانی و موحد و سکون و واو و آخر تا بصورت با از  
 گناه باز استاد و ارزانی کردن بر کسی لغت عربی از کشف و تجنیس آن  
 توبه بفتح نون و وقت چیز و کثرت و نوبت و مدت و غیره و کار سخت و مصیبت  
 بکسی رسیده و گروهبی از سپاهیان لغت عربی و در فارسی خیمه بزرگ  
 و تقاره از شمس اللغات و نیز توبه بضم موحد و واو مجهول و فوقانی مفتوح

بو اب  
 تو اب  
 تو اب  
 تو اب  
 نوات

توبه  
 توبه

از حیوة الحیوان **تثین** بکسر اول و نون مشد و مکسور و یائی معروف

از وها و ستاره ایست که آنرا زهره گویند و صاحب بدالفضل اجوزا

را نوشتند لغت عربی از شمس اللغات و تجنیس آن **تثین** بفتح موحد و نون

مکسور و یائی معروف جمع ابن معنی پسران و نیز تثین بفتح هر دو تائمی فوقا

و سکون هر دو نون آواز سرود و مزامیر لغت عربی از شمس **تنقل** بضم او

و فائمی مضموم سیم رو باه و تجنیس آن **تنقل** بفتحین و فائمی مضموم مشد و بی

نقل گزاردن که نه فرض نه سنت باشد لغت عربی از شمس **تثیم** بر وزن تثبیه

بیدار کردن و دلالت چسبیدن کردن که از ان غافل باشد لغت عربی

از شمس و تجنیس آن **تثیم** بفتح تائمی فوقانی و نون مکسور و تحتانی

مشد و مفتوح بمعنی دو لغت عربی **تثیم** بفتح هر دو فوقا و سکون نون بمعنی

آواز چنگ و بافته عنکبوت لغت عربی از شمس **فصل** تائمی فوقانی مع نون

در لغت فارسی **تندرستی** بفتح اول و سکون ثانی و ضم وال مهمله و رائمی مهمله

و سکون سین مهمله و کسر فوقانی و تحتانی معروف بمعنی صحیح البدن لغت فارسی

**تثیم** بفتح و ضم نون و واو مجهول و نیم مفتوح و سکون نون و هم

و وال مهمله موقوف بمعنی قوی جسته و فریه و نزد بعضی صاحب قوت لغت

تثین

تثین

تنقل

تثیم



و طمطراق و وقار و راست روی و سخن سنجی و راست گوئی و با وضع نمودن

و غصه فرو بردن لغت عربی از غیث اللغات **فصل تائمی هندی مع میم**

در لغت انگریزی **م** کم بکسر هر دو تائمی هندی قسمی از گردون فرشته که

کوچ بکس و خواصی نداشته باشد و تجنیس آن **کم کم** بفتح هر دو تائمی

موحده کلمه ایست که بنود مثل او را در اکثر اوقات بر زبان رانند لغت بهاء

**فصل تائمی فوقانی مع میم** در لغت بنگله **تمی** بالضم و یائے معروف

لغت بنگله معنی شما و تجنیس آن **تمی** بفتح نون و یائے معروف چندی

بر چندی نهادن و بچندی کسی اسناد کردن و نسبت کردن

چندی و برداشتن و رسانیدن سخن بر وجه صلاح و بضم اول

و کسر دوم مشدد و تحتانی مضموم مشدد خیانت و عیب و عداوت و طبیعت

و فلوس و دراهم مغشوش که در آن مس و ارز نیز بود و باشد لغت عربی

از منتخب تمها بضم اول و فتح ثانی و یائے مخلوط التلفظ بالالف و

رائی جمله موقوف لغت بنگله معنی شما **فصل تائمی فوقانی مع نون**

در لغت عربی تنویر بضم اول و فتح ثانی و واو مکسور مشدد و طائمی جمله در آخر طائمی

که آنرا اهل هند بیافزاید موحده و یائے مفتوحه بالالف گویند لغت عربی

میر

نسی

و حرکت کردن لغت عربی از منتخب و نیز بتجذیف مهم لغت فارسی بمعنی  
 تری از کریم اللغات تمساح بکسر اول و سکون مهم و سین مقله با الف و آخر  
 حای حطی بمعنی ننگ لغت عربی از حیوة الحیوان تمیله بروزن  
 جمیله چار پایه ایست که مثل گربه باشد لغت عربی از حیوة الحیوان کلان  
 بکسر اول و سکون دوم جمع تمیله لغت عربی از حیوة الحیوان تمیله بروزن  
 کنیز جدا شدن لغت عربی از منتخب و تجنیس آن نمیسر به نون مفتوح  
 و یائی معروف آب خوشگوار و شیرین و نام پدر قبیله از بنی قیس و هر چند  
 خالص و طاهر لغت عربی از کشف و منتخب تمنا بفتح تین و نون مشد و مفتوح  
 آرزو کردن و در آخر این لفظ یائی تحتانی است مگر فارسیان با الف نویسد  
 و خوانند و این تصرف نوعی از تفریس است و با لفظ داشتن و کردن و چختن  
 و بستن استعمال لغت عربی از بهار عجم و غیاث تمول بفتح تین و و او شد و مضموم  
 مالدار شدن لغت عربی از منتخب تمسک بفتح تین و سین مقله مشد و مضموم جنگ  
 در زدن و نام دست آویز معروف لغت عربی از منتخب تمیل بفتح تین و بروزن تحصیل  
 صورت چپ کردن لغت عربی از منتخب تمکد و بروزن تمرد کشیده شدن  
 و دراز کشیدن مرد لغت عربی از منتخب تکنت بکسر اول و بروزن سلطنت خوردن



آخر ذال معجمه بنی شاگرد و تلامذه جمع آن و نظام فارسی است و عربی  
 فصیح نیست لهذا صاحب قاموس نیاورده اما تحقیق آنست که عربی لهذا  
 لغت عربی از منتخب تلفظ بروزن تصرف و ریغ و افسوس خوردن اندوه  
 نمودن لغت عربی از شمس تالطف بفتح تین و طامی مهمله مشد و مضموم ترقی  
 کردن و مهر بانی نمودن و لطیف خبر آوردن و باریک دیدن و چابک  
 کردن لغت عربی از شمس اللغات تلذذ بفتح تین و ذال معجمه اول مشد و مضموم  
 خوش آمدن و مزه و لذت یافتن لغت عربی از شمس فصل تامی فوقانی  
 مع لام در لغت اردو تلوار بفتح اول و واو و سکون دوم و الف و آخر  
 راسی مهمله موقوف آله از آلات حرب که بفارسی تیغ و شمشیر گویند لغت اردو  
 از نفاس تلوار بفتح اول و سوم معنی باطن قدم که بعربی اخص بفتح اول و  
 سکون خاتمی معجمه و میم مفتوح و صاد مهمله ساکن گویند و بفارسی  
 کف یا لغت اردو و از نفاس و تجنیس آن یلوا بفتح موحد و غدر و مجازاً  
 بیوفانی کردن لغت عربی از منتخب فصل تامی فوقانی مع میم در لغت عربی  
 هم بالفتح پرده که در چشم کشیده شود و غشاوه نیز گویند لغت عربی از منتخب  
 و تجنیس آن هم بفتح نون و شد دیدیم سخن چینی کردن و نفس زدن

که آن نباشد لغت عربی از منتخب تکرمم بالفتح و یا معی معروف گرامی کردن  
 و فرزند کریم زادون لغت عربی از منتخب تکرمم بروزن ترنم بمعنی سخن گفتن  
 لغت عربی از منتخب تکرا بالفتح بار بار گردانیدن و بارها باز آمدن چیز  
 لغت عربی از منتخب و تجنیس آن بکرا بضم موحد و سکون کاف فارسی  
 و فتح زائمی معجمه و آخر رائی مملو صیغته امر از گزاردن لغت فارسی  
 تکمیل بکسریم و تحتانی معروف تمام گردانیدن لغت عربی از منتخب تکدر بفتح  
 و تشدید ال مملو مضموم کدر شدن و تیره شدن لغت عربی از کریم اللغات  
**فصل نهمی هندی مع کاف و در لغت اردو و تکرا بضم تائی هندو سکون**  
 کاف و رائی مملو بالف پاره هندی لغت اردو از نفاس و تجنیس آن بکرا  
 بفتح بای موحد و سکون کاف و راس مملو مفتوح و الف لغت اردو بمعنی  
 بر نراز نفاس و نیز بکرا بکسر موحد و سکون کاف فارسی هند مفتوح بمعنی بر هم شده  
 لغت اردو و نیز بکرا بفتح بای فارسی و سکون کاف تازی و رائی هند  
 بالف بمعنی گرفته لغت اردو **فصل دهمی فوقانی مع لام و در لغت عربی**  
 تکمیل بفتحین و مضموم و آخر ذال معجمه از بر چیزی خواندن و شاگردی  
 کردن لغت عربی از شمس تلمیذ بکسر اول و مضموم کسور و تحتانی معروف و

کج

کج

کج

کج



بحری از بحر عروض که ارکانش فعلون بهشت بار است لغت عسلی از  
 کریم اللغات و غیات تقویت بفتح اول و و او مکسور و تحتانی مفتوح نیرو دان  
 لغت عربی از رشید تقاطر بر وزن تفاعل سیاهی چکیدن قطره لغت عربی  
 از منتخب تقسیم بالفتح و سین جمله و تحتانی معروف بخش کردن و پراگنده کردن  
 و نیکو کردن و نام صنعتی است که شاعر در یک مصرعه چند چیز را ذکر کند  
 بعده چند دیگر ذکر نماید که با آنها هر واحد تعلق دارد لغت عربی از منتخب  
 و غیات تقوی بالفتح و آخر الف مقصوره و ترسیدن و پرنسزگاری لغت  
 عربی از منتخب و تجنیس آن تقوی بفتح تین و یائی نسبت شخصی که منسوب با امام  
 حضرت محمد تقی علیه السلام باشد و نیز تقوی بفتح نون و قاف مفتوح و  
 یائی معروف شخصی که منسوب با امام دهم حضرت علی نقی علیه السلام باشد  
 تقرب بفتح تین و رائی جمله مشدد مضموم نزدیک شدن و نزدیکی حبستن لغت  
 عربی از رشیدی و تجنیس آن نفرت بفتح نون و رائی جمله و سکون فا و فوقاً  
 رسیدگی و یکبار رسیدن و یکباره اول رسیدگی لغت عربی از منتخب  
 تائی فوقانی مع کاف و ر لغت عربی تکلف بر وزن تالطف بمعنی  
 خود گرفتن کاری بی فرمودن و برنج بر خود نهادن و از خود چیزی نمودن

تقوی

تقوی

نفت

از منتخب تقریر بروزن تقلید یگانہ کردن و گوشہ گرفتن و خلوت گزیدن بہ  
 رعایت امر و نہی و فقیہ و داناشدن لغت عربی از رشیدی تفتیش بافتح و  
 کد فوقانی و آخر شین معجم معنی کاویدن و نیک جستجو کردن لغت عربی  
 از منتخب تفارق بضم رائی مہملہ فرق کردن لغت عربی تفارخ بفتح تین باہم  
 نازیدن لغت عربی از رشیدی تفصیل بافتح و کد صادمہملہ پیدا کردن و  
 جدا جدا و فصل فصل کردن کتاب و عضو عضو کردن قصاب گو سفند را لغت عربی  
 از منتخب و تجنیس آن تفصیل بضاد معجم افزونی نهادن و افزونی گردانیدن  
 و برگزیدن کسی را بر کسی و حکم کردن بفضل کسی لغت عربی از شمس اللغات  
 تقم بفتح فوقانی و شدید فامی مفتوح و آخر تا بصورت ہا سیاہ گوش را گویند  
 لغت عربی از حیوۃ الحيوان و تجنیس آن تقم بفتح تین اندک و زبون شدن  
 و بفتح اول و کسترانی چیزیکہ سچ فرہ نداشتہ باشد لغت عربی از غیث فصل تا  
 فوقانی مع قاف در لغت عربی تقریر بروزن تذویر قرار دادن باقرا  
 آوردن و سخن گفتن لغت عربی از منتخب رشیدی و بہار عجم تقدیم  
 بفتح اول و یائی معروف پیش کردن و فرستادن پیش شدن لغت  
 عربی از منتخب تقارب بفتح تین و رائی مہملہ مضموم باہم قریب شدن نیز نام

تفصیل

تقریر



تفضل بروزن تزلزل نیکوئی کردن و افزونی جستن بر اقران خود و  
 یک جامه بی آستین پوشیدن زن در خانه از برای کار لغت عربی از متجرب  
 تفریح بختین و راهله مشد و مضموم احسرحای حلی آسائش کردن  
 لغت عربی از رشیدی و تجنیس آن تفریح بجای حای حلی حیم تازی کشاش  
 یافتن از تنگی و دشواری بیرون شدن لغت عربی از رشیدی تفکر بختین و ک  
 عربی مشد و مضموم بمعنی اندیشه کردن لغت عربی از رشیدی تفضلات بختین  
 و تشدید ضاد مضموم بسیار نیکوئی کردن و افزونی جستن بر اقران خود و لغت  
 عربی از متجرب تفریط بالفتح و یائے معروف کوتاهی و کمی کردن در کاری  
 و ضلع کردن لغت عربی از متجرب و تجنیس آن تفریط بقاف و ظای منقو  
 ستودن کسی را که زنده باشد لغت عربی از شمس اللغات تفسیر بروزن  
 تقریر پیدا کردن معنی سخن آشکارا کردن چیزی پوشیده لغت عربی از رشیدی  
 و تجنیس آن تقشیر بقاف و شین معجمه و یائی معروف پوست باز کردن و تنگ  
 کردن و تامل کردن و بهوار و کردن چینی لغت عربی از متجرب تفتیح  
 بروزن توضیح کشادن لغت عربی از کریم اللغات و تجنیس آن تفتیح  
 بجای فاقان و بجای فوقان موحده بمعنی زشت کردن لغت عربی

تفضلی

تفریط

تقشیر

تفتیح

از منتخب لغتین نقتحین و تخانی مشد و مضموم و آخرشین معجمه اسباب معیشت  
 ساختن لغت عربی از منتخب تعجب نقتحین و حیم مشد و مضموم و شگفت  
 افتاد و شگفت دانستن لغت عربی از رشیدی و منتخب تعلق نقتحین و لام مشد  
 مضموم خیزی بخیری در او یختن لغت عربی از منتخب و تجنیس آن تعلق مضموم فوقا  
 و سکون عین و لام مضموم و آخر ساکن بمعنی سردار و نام پادشاهی لغت  
 ترکی از غیات تعرف نقتحین و رمی جمله مشد و مضموم بمعنی معرفت جستن لغت  
 عربی از منتخب تعارف نقتحین و رمی جمله مضموم به دیگر را شناختن لغت عربی  
 از رشیدی تعریف بروزن توصیف شناسا کردن و آگاه نمودن و کم شده  
 و خوشبو گردانیدن و اسم نکره را معرفه گردانیدن و استادان بعرفات  
 لغت عربی از منتخب فصل تائی فوقانی مع عین جمله در لغت مرکب تعزیه  
 بفتح اول و کسر تائی معجمه و فتح تخانی با بائی هوز و دال مفتوح و رمی جمله  
 و یائی معروف بمعنی ماتم کردن و عزا برداشتن لغت مرکب تعشق نما  
 بفتحین و ضم نون نائش کنند عشق لغت مرکب فصل تائی فوقانی مع فا  
 و در لغت عربی قهیم بروزن تسیم و ریابانیدن لغت عربی از رشیدی تعلق  
 بکسر اول و ثالث و سکون دوم طائر لیست آبی لغت عربی از صلاح جوهر

تعلق



منتخب تصفیہ بروزن تزکیہ صاف کردن و پاک نمودن لغت عربی  
 از غیث اللغات فصل تائمی فوقانی مع طائمی جمله در لغت عربی <sup>تطویل</sup>  
 بروزن تحصیل دراز کردن و مهلت دادن لغت عربی از منتخب <sup>تطویل</sup> طهریہ بروزن <sup>تطویل</sup> شہیر  
 پاک کردن لغت عربی از منتخب فصل تائمی فوقانی مع عین جمله در لغت عربی  
 تعمیر بافتح زندگانی دراز کردن و عمر دراز خواستن لغت عربی از منتخب <sup>تطویل</sup> تعظیم  
 بروزن تعمیر بزرگ کردن لغت عربی از منتخب <sup>تطویل</sup> تعلیم بروزن <sup>تطویل</sup> تفہیم کسی را <sup>تطویل</sup> امور  
 لغت عربی از منتخب <sup>تطویل</sup> تعمیل بروزن <sup>تطویل</sup> تمثیل عمل دادن لغت عربی از منتخب  
 تعلم بروزن تصادم از کسی آموختن و آگاہ کردن کسی را لغت عربی از  
 رشیدی تعویق بروزن تحقیق بازداشتن لغت عربی از منتخب <sup>تطویل</sup> تعمق  
 بفتحین و سیم شد و مضموم خور کردن و بکنہ چینی رسیدن لغت عربی  
 از منتخب <sup>تطویل</sup> تعشق بروزن <sup>تطویل</sup> تعلق نقل عشق نمودن لغت عربی از مورد الفضلا  
 تعب بفتحین و آخر موحده رنج و ماندگی و رنج کشیدن و ماندہ شدن لغت  
 عربی از منتخب <sup>تطویل</sup> تجسس آن تعب بفتح مثلثہ و سکون عین جمله روان کردن <sup>تطویل</sup> آب  
 و بفتحین آب راہ و ادوی لغت عربی از منتخب <sup>تطویل</sup> و نیز لعبت بفتح موحده و  
 سکون عین و آخر مثلثہ بمعنی برانگیختن و گاہے قیامت مراد باشد لغت عربی

تعب  
 لعبت

و گذاشتن آن لغت عربی از منتخب تشارک بروزن تدارک با هم دیگر ترکیب  
 شدن لغت عربی از کریم اللغات تشویش بفتح اول و سکون ثانی و کسر  
 و او ویلای معروف پریشان و آشفته کردن لغت عربی از منتخب و صاحب  
 غیاث یعنی تفکر بودن و پریشان شدن نوشته فصل تاسی فوقانی مع  
 صا و جمله در لغت عربی تصویر بروزن تخریر صورت کردن و آفریدن  
 و صورتیکه در چوب گل و جز آن سازند و یا بردیوار و غیر آن نگارند و  
 این مصدر بمعنی اسم مفعول استعمال است و تصاویر جمع آن لغت عربی  
 از منتخب تصنیع بفتح تین و نون مشدود مضموم روشن و نیکو نمودن از  
 خود و آراستن زن خود را لغت عربی از منتخب و تجنیس آن تصنیع بضایع  
 و یائمی معروف و عین جمله جنبیدن ناف مشک دیدن بومی آن لغت  
 عربی از منتخب تصدیق بروزن تحقیق راست گوئی داشتن و صدقه گرفتن  
 لغت عربی از منتخب تصریح بروزن تفریح خالص و روشن گفتن  
 و آشکارا شدن لازم و متعدی هر دو آمده لغت عربی از غیاث و منتخب  
 تصادم بفتح تین و ضم دال جمله بهم و اکوفتن و مصادمه با هم کوفتن لغت عربی  
 از منتخب تصرف بروزن تکلف دست در کاری کردن لغت عربی از

تصنیع



وجم مکسورویائی ساکن و آخری مہملہ نقشش کردن بصورت دخت ازینجا  
 جامہ مشجرت عربی از منتخب تسلی نفتحین و لام مشد و مکسور نورسند شدن  
 لغت عربی از رشیدی و تجنیس آن پسلی الفتح بای فارسی سکون  
 سین مہملہ ویائی معروف بمعنی استخوان پہلو لغت اردو فصل تامی فوقا  
 مع شین معجم در لغت عربی تشدیج نفتحین و تحتانی مشد و مضموم و آخر  
 عین مہملہ دعوی مذہب شیعہ کردن و خود را شیعیہ نمودن لغت عربی  
 از رشیدی و تجنیس آن تسبیح بضم فوقانی و کد سین مہملہ و تحتانی  
 معروف بمعنی مدت تشنگی شتران و نہ زن و بضم اول و فتح سین  
 مہملہ شب از ماہ یعنی ہفتم و ہشتم و نہم لغت عربی از منتخب  
 و رشیدی تشکیک بہر دو کاف تازے ویائے معروف و تشکیک  
 انداختن لغت عربی از منتخب شیم بر وزن تنبیم مانند کردن  
 چیکر چیکر لغت عربی از منتخب تشد و بروزن تر و سخت شدن  
 لغت عربی از منتخب شرح بروزن تفریح نیک بیان کردن آشکارا  
 کردن و شرح شرح کردن گوشت از منتخب و تجنیس آن شرح بسین مہملہ  
 چرانیدن و رہا کردن زن و آسان کردن شوہر و کشودن موئی

پسلی

تسبیح

شرح

یعنی رخت خواب گاهی مضاف میشود بطرف خواب و آسایش و با لفظ  
 افگندن و انداختن مستعمل لغت فارسی از چهار عجم و نفتح اول بستر لغت  
 اردو و بعضی لباس خاکستر فقرا و نیز شتر بکسر نون و سکون شین  
 معجم فوقانی مفتوح بمعنی آله فصد کردن لغت فارسی از چهار عجم  
 و نیز شمشیر فتح بانی موحد و شین معجم و یائے معروف بمعنی خرده آور  
 و خوب رو لغت عربی از منتخب تسدید بروزن تردید راست گردانیدن  
 و توفیق راستی یافتن لغت عربی از منتخب و تجنیس آن تسدید بفتح  
 فوقانی و سکون شین معجم استوار کردن و حرف را مشدود ساختن  
 و بر کسی سختی کردن لغت عربی از منتخب تسکین بروزن تکین بمعنی آرام دادن  
 لغت عربی از رشیدی و در غیث بر جائے بودن و سکونت  
 گرفتن و ساکن ماندن نیز آمده تسخیر بروزن تعبیر رام کردن و بی فرد کار  
 فرمودن و بقبضه خود گرفتن و بدست خود آوردن و بطرف خود متوجه  
 ساختن بغرض و کلام و درخواست و این معنی در معشوقان اکثر جلوه  
 مییابد که القلب یهدی الی القلب و رام کردن و فرمان بردار کردن  
 لغت عربی از غیث و تجنیس آن تسخیر بفتح فوقانی و سکون شین معجم

تسدید

تسخیر

تسدید

تسخیر



آفتاب یاد و از ده دوره ماه عبری عام و سنه گویند و سنوآت و سنوآت  
 و سنوآت و سنون جمع آن و بفارسی سال گویند لغت اردو از نفائس  
 فصل نامی فوقانی مع سیدن جمله در لغت عربی تسلیم بفتح اول لام  
 مکسور و یامی معروف بمعنی سپردن و سلام کردن و گردن نهادن بحکم  
 لغت عربی از منتخب و در غیث بمعنی سلامت داشتن آمده تسلط  
 بفتح تین و ضم لام شد بر کسی دست یافتن و غلبه کردن لغت عربی از  
 منتخب تسلط بر وزن تخریر بمعنی نوشتن لغت عربی از منتخب تسلسل بر وزن  
 تنزل بمعنی پیوسته شدن و روان شدن آب گلو لغت عربی از منتخب  
 تسلیح بر وزن تفریح بمعنی سبحان الله گفتن و سپاکی حدار یا یاد کردن  
 و نماز کردن و مجازاً بمعنی بکصد و انه برشته کشیده نیز آمده از منتخب  
 و بهار عجم لغت عربی تسلیح اول و فوقانی دوم مضموم شهرست  
 مشهور از آنجاست سهیل ابن عبد الله تری و باره او اول باره است  
 که بعد از طوفان نوح گذاشته اند و ششتر بهر دو شین خط است چنانچه صافاً  
 گفته می تواند بود که ششتر فارسی باشد و تر عربی و در فارسی آنرا ششتر  
 نیز گویند لغت عربی از منتخب و تخمین آن بتر بکسر بامی موحد و فتح فوقانی

از منتخب فصل تائی فوقانی مع رائی مهمله در لغت مرکب ترقی از لغت ترقی

وقاف شد و بعضی نشان بلندی دارند و کنایه از ذهن و ذکا لغت مرکب

ترقی خواه بفتح خای مجمه افزایش طلب کننده لغت مرکب فصل تائی

فوقانی مع رائی مهمله در لغت فارسی ترکی بضم تائی فوقانی و سکون

رائی مهمله و کاف مکسور و یائی معروف زبان قومیت که آنرا ترکان گویند

و تجنیس آن ترکی بفتح فوقانی و زائی مجمه مفتوح و کاف عربی شد و مکسور

بمعنی زکاة دادن و صدقه دادن و پاکی کردن لغت عربی از منتخب

ترش بضم و ضمین هر دو نام قره معروف که آنرا بر عربی حامض گویند لغت فائ

از کشف و بهار عجم و تجنیس آن برش بضم موحد و تجنیف و تشدید را مهمله

مکسور بمعنی قاش خربزه و خیره و بریدن لغت فارسی از بهار عجم

و نیز ترس بالفتح و سین مهمله بمعنی خوف و بفتحتین در هندی بمعنی ترحم و

بالضم در عربی بمعنی سپر و بفارسی بمعنی چیزی سخت می آید از کشف و رشید

و برهان و نیز پرس بضم بائی فارسی امر از پرسیدن و بالفتح بمعنی پرده

که بر روی چیزها پوشند و از جاها آویزند لغت فارسی از برهان و نیز

پرس بفتح موحد و رائی مهمله مفتوح و سین ساکن بمعنی مدت تمام شدن کت

تسکی

تسین

تسین

تسین

تسین



از نفائس و نیز ترک بضم فوقانی و زای معجمه مضموم و آخسر کاف عربی بمعنی  
 ترتیب و انتظام در ضابطه نشکر و مجلس و این لفظ ترکی است و گاه بی  
 توزک بنیاد است و او نویسد مطابق رسم خط ترکی از غیثات و نینه  
 ترگ بفتح نون و رائے مہمدہ مفتوح و کاف فارسی لغت بہا کہا  
 بمعنی دوزخ و نیز ترک بکسر نون و سکون زائے معجمه بمعنی قضیب  
 سو سمار و بالفتح طعنه زدن و عیب کردن و نیزہ زدن لغت عربی  
 از منتخب تر و دید بروزن تقلید بمعنی بازگردانیدن و باز آوردن زبون  
 و فاسد گردانیدن لغت عربی از منتخب تر شرح بفتح تین و شین مضموم مشدود  
 و آخر حائے حطی بمعنی تراویدن قومی شدن شتر بچہ در رفتار با مادر لغت  
 عربی از منتخب تر و بفتح تین و ضم فائی مشدود آسائش دادن و  
 خوش وقت گردانیدن لغت عربی از منتخب و در غیثات بمعنی آسودگی  
 و دو تندی نیز آمده تر و بروزن تشدد بمعنی گردیدن و رفتن آمد و شد  
 کردن و مجازاً فکر و اندیش لغت عربی از منتخب تر قی بفتح تین و تشدید  
 قاف کسور و یائی معروف بہا لا بر شدن و زیادہ شدن لغت عربی  
 از منتخب تر مہم بروزن ترقیم بمعنی حرمت کردن چیزی را لغت عربی از

ترک

ترک

ترک

کردن لغت عربی از منتخب و تجنیس آن پرچم نفتح بائی فارسی و جسم فارسی  
 چتری است که به ابرشیم سیاه تیار ساخته بر سر علم نبندد و موی دم  
 گاو کوهی و مجازاً بمعنی زلف و کاکل می آید لغت فارسی از برهان و نیز  
 پرچم نضم بائی فارسی و خانی معجزه مفتوح کنایه از مبالغه در تحریرات  
 دلا و نیز موسیقی و نیز بمعنی پیچیده آمده مثل زلف پرچم لغت فارسی  
 از غیث ترسیل بروزن تمثیل بمعنی آهنگی کردن و نامه را از خود انشا کرد  
 لغت عربی از منتخب ترک بالفصح و آخر کاف عربی بمعنی گذاشتن و بلفظ گفتن  
 و کردن و دادن و گرفتن مستعمل و بمعنی کلاه و گوشه کلاه و بمعنی خود آهنی و  
 بالضم نام قومی نسوب ترک که مردی بود از فرزندان نوح علی نبینا  
 و علیه السلام و مجازاً بمعنی سپاهی و بمعنی معشوق لغت عربی از غیث و  
 منتخب و فارسیان برای معنی خود آهنی در بعضی محال بکاف فارسی  
 نیز استعمال کرده اند و تجنیس آن برگ بفتح موحد و آخر کاف فارسی که به تازی  
 آنرا ورق گویند و اوراق بالفصح جمع آن و تبر کی یقراق بضم تحتانی و  
 سکون قاف و رانی جمله مفتوح و بهندس پتا بفتح بائی فارسی و تا  
 فوقانی مشد و مفتوح گویند و بمعنی ساز و سامان نیز مستعمل شده لغت فارسی

چپ

چپ

چپ



از برهان فصل تامی فوقانی مع خامی معجمه در لغت مرکب تخت افروز  
 بالفتح بمعنی روشن کننده تخت و کنایه از سلطان لغت مرکب فصل تامی  
 فوقانی مع وال مهمله در لغت عربی تدریج بکسر فوقانی و رایی مهمله  
 بمعنی طائر خوش آواز مثل دراج لغت عربی از صحاح جوهری تدریس  
 بوزن لغت یزدی در پس کاری در آمدن و در عقب غور کردن پایان  
 کار نگر بستن و پایان کار اندیشیدن لغت عربی از کشف و صلاح تدارک  
 بفتحین و راء مهمله مضموم در یافتن چیزی رفته را و در رسیدن آخر  
 قومی و اول آن لغت عربی از منتخب فصل تامی فوقانی مع رایی مهمله  
 در لغت عربی ترکیب بوزن تقریب نشانیدن چیزی در چیزی او گرد نهادن  
 چیزی بر دیگر و چیزی که با چیز دیگر وصل کنند آنرا نیز ترکیب نیند چون بگین در  
 خام لغت عربی از منتخب ترکیب بوزن ترغیب راست کردن و در جبهه هر چیز  
 و نهادن چند چیز را بمقام و مرتبه خود لغت عربی از منتخب و تخمین آن  
 تربیت بفتح فوقانی و سکون رایی مهمله و کسر موصده و فتح تختانی پرورش  
 کردن لغت عربی از کریم اللغات ترسیم بوزن ترسیم نوشتن و حساب  
 مخطوط کردن لغت عربی از منتخب ترحم بوزن تکلم بمعنی بخشودن و مهربانی

تربیت

و زیور بستن و کسی را صفت کردن لغت عربی از منتخب تحسین لضم و سکون  
 و دوم بمعنی خنذیر بحری لغت عربی از منتهی الارب و تحنيس آن بخش  
 بفتح نون و حیم عربی مکسور بمعنی پلید شدن لغت عربی از رشیدی و نیز  
 بخش بفتح نون و سکون حای حلی بمعنی بد بخت شدن لغت عربی از رشیدی  
 و نیز بخش بفتح موحد و سکون حای معجم آخر شین معجم بمعنی حصه  
 و نصیب و قسمت لغت عربی و در فارسی امر از بخشیدن نمود الفضلا و نیز  
 بخش بضم تین بمعنی نرمه بنی لغت عربی از مؤنذ الفضلا و نیز بخش بفتح  
 بای فارسی سکون حای معجم آخر سین مهمله بمعنی فرو پز مردن و پز مردن چیزی که  
 در خوشه بود و نیز بمعنی گذارش و کاهش بدن و تافتن دل باشد از غم و خصمه  
 بی چیز و گذاختن موم و پیم و روغن را نیز گفته اند از حسد ارت آتش یا افتاب  
 و پز مرده شدن چیز را نیز گویند و مزروع بی آب حاصل آمده و  
 هر چیز ناقص را هم گفته اند و پوستیکه از حرارت آتش چین در چین شده باشد  
 و بمعنی عشو و خرام نیز آمده از مؤنذ و برهان و نیز بخش بفتح بای فارسی  
 و سکون حای معجم آخر شین منقوطة بمعنی نخت و نچ و پهن است و بمعنی سست  
 هم گفته اند که نقیض سخت باشد و پز مرده بی آب را نیز گویند لغت فارسی

نخب

نخب

نخب

نخب  
نخب

نخب



از برهان فصل تالی فوقانی مع خانی معجمه در لغت مرکب تحت افزود  
 بالفتح بمعنی روشن کننده تحت و کنایه از سلطان لغت مرکب فصل تالی  
 فوقانی مع وال جمله در لغت عربی تدریج بکسر فوقانی و رایی جمله  
 بمعنی طائر خوش آواز مثل دراج لغت عربی از صحاح جوهری تدریس  
 بوزن لغت پدید در پس کاری در آمدن و در عقب غور کردن پایان  
 کار نگریستن و پایان کار اندیشیدن لغت عربی از کشف و صلاح تدارک  
 بفتحین و راء جمله مضموم در یافتن چینی رفته را و در رسیدن آخر  
 قومی و اول آن لغت عربی از منتخب فصل تالی فوقانی مع رایی جمله  
 در لغت عربی ترکیب بوزن تقریب نشانیدن چیزی در چیزی او گرد نهادن  
 چیزی بر دیگر و چیزی که با چیز دیگر وصل کنند آنرا نیز ترکیب نیند چون بگین در  
 خام لغت عربی از منتخب ترکیب بوزن ترخیص راست کردن در جبهه هر چیز  
 و نهادن چینی را بمقام و مرتبه خود لغت عربی از منتخب و تخنیر آن  
 ترکیب بفتح فوقانی و سکون رایی جمله و کسر موصده و فتح تحتانی پرورش  
 کردن لغت عربی از کریم اللغات ترسیم بوزن ترسیم نوشتن و حساب  
 مخطوط کردن لغت عربی از منتخب ترحم بوزن تکلم بمعنی بخشودن و مهربانی

و زیور بستن و کسی را صفت کردن لغت عربی از منتخب تحسین لغت و سکون  
 و دوم معنی خنذیر بحری لغت عربی از منتهی الارب و تخنیش آن بخش  
 بفتح نون و حیم عربی مکسور معنی پلید شدن لغت عربی از رشیدی و نیز  
 بخش بفتح نون و سکون حای حلی معنی بد بخت شدن لغت عربی از رشیدی  
 و نیز بخش بفتح موحد و سکون حای معجم آخر شین معجم معنی حصه  
 و نصیب و قسمت لغت عربی و در فارسی امر از بخشیدن نمود الفضلا و نیز  
 بخش بضم تین معنی نرمه بنی لغت عربی از نمود الفضلا و نیز بخش بفتح  
 بائی فارسی سکون حای معجم آخر سین مهمله معنی فرو پرمردن و پرمردن چیزی که  
 در خوشه بود و نیز معنی گذارش و کاهش بدن و تافتن دل باشد از غم و غصه  
 بی چیز و گذاختن موم و پشم و روغن را نیز گفته اند از حسد ارت آتش یا افتاب  
 و پرمرده شدن چیز را نیز گویند و موزوع بی آب حاصل آمده و  
 هر چیز ناقص را هم گفته اند و پوستیکه از حرارت آتش چین در چین شده باشد  
 و معنی عشو و خرام نیز آمده از موند و برهان و نیز بخش بفتح بائی فارسی  
 و سکون حای معجم آخر شین منقوطة معنی نخت و نچ و پهن است و معنی سست  
 هم گفته اند که نقیض سخت باشد و پرمروء بی آب را نیز گویند لغت فارسی

نخب

نخب

نخب

نخب  
نخب

نخب



بضم و سکون حای حطی و فوقانی مفتوح و آخر رائی مهمله معنی کوتاه و گردانند  
 و پدر قبیلہ است از طی لغت عربی از منتخب و نیز تحمیر فتح فوقانی و حیم  
 مکسور و تحتانی معروف و رائے مهمله معنی سرگشته کردن لغت عربی از  
 منتخب تحسین بروزن تکین آراستن و نیکو کردن و بنیکویی نسبت  
 کردن لغت عربی از رشیدی و جنیس آن تحسین بفتح نون و سکون  
 حای حطی و سین مهمله مفتوح و تحتانی ساکن تثنیه خمس لغت عربی و نیز بخشین  
 بفتح موحده و سکون حای معجم و کشین معجم و یائی مجهول لغت اردو  
 بمعنی بخشند تحسیر بفتح سین و تشدید سین مهمله مضموم معنی مانده شدن افسوس خوردن  
 لغت عربی از رشیدی تحریک بروزن تاریک جنبانیدن و گاهی مجازاً  
 بمعنی عیب دادن و ورغلائیدن می آید لغت عربی از منتخب تحفم بروزن  
 نسخه معنی ارمغان لغت عربی از غیاث فصل تائی فوقانی مع حای  
 حطی در لغت مرکب تحقیقی بفتح اول و کسر هر دو قاف و هر دو تحتانی معروف  
 منسوب بدستی و راستی لغت مرکب فصل تائی فوقانی با حای معجم  
 در لغت عربی تحکیم بکسر لام معنی رها کردن و خالی کردن لغت عربی  
 از منتخب و جنیس آن تحکیم بفتح فوقانی و سکون حای حطی شیرین کردن

یکم  
 تحسین  
 بخشین

تحکیم

در محاسن بوقت وضو کردن و حلال کردن لغت عربی از منتخب  
 تختانی بهره و تائمی فوقانی مفتوح بمعنی زیر و پست لغت عربی تحصیل  
 بروزن تمثیل حاصل کردن لغت عربی از کریم اللغات تحقیق بروزن تفتیق  
 درست و راست کردن لغت عربی از منتخب حکم بروزن تخشم بمعنی  
 دعوی کردن و غلبه نمودن و حکومت کردن بزور بر کسی لغت عربی  
 از خیانت یحیر بروزن تصور بمعنی گشته شدن و گرد گشتن آفت  
 عربی از منتخب و تجنیس آن بحب بفتح اول و حیم عربی مفتوح و موحده مشد  
 مضموم و آخند رانی مهمله گردن کشی کردن و رستن گیاه بعد از خوردن  
 سبز شدن بزرگ بر آوردن و دخت و خوب شدن حال بیمار و رسیدن  
 بحال خود لغت عربی از رشیدی و تجنیس آن بحب بفتح فوقانی و خائ  
 معجمه مکسور و تختانی معروف هلاک کردن و خوار گردانیدن و زیان کار  
 خواندن و برانداختن سریع لغت عربی از منتخب و نیز تخمیر بکسر نون  
 و خائ معجمه مکسور و یائمی معروف و رانی مهمله بانگ کردن بنی لغت عربی  
 از منتخب و نیز تخمیر بفتح فوقانی و حائ حطی مفتوح و تختانی مشد و مضموم و  
 آخر زائمی معجمه مکسور رفتن و در پیچیدن لغت عربی از منتخب و نیز تخمیر

تجرب

تجرب

تجرب

تجرب

تجرب



بروزن تقریر معنی آزاد کردن غلام و کینزک و معنی نوشتن و پاکیزه گفتن  
 و نوعی از نغمه که سحیدگی آواز باشد بهندی آنرا گشکری گویند و معنی  
 خطبائی باریک که از موت سلم بر نقوش و تصاویر کشند و نام کتابی در علم  
 اشکال و هندسه از اقلیدس لغت عربی از کشف و بهار عجم و تخیل آن  
 نحر سیر بکسر نون و سکون حای حطی و کسر رائی مهمله نیکو داننده لغت  
 عربی از منتخب نیز تخریر بفتح فوقانی و سکون حای حطی و کسر زاء معجمه و  
 یائی معروف و زائی معجمه دوم موقوف معنی تیز کردن لغت عربی از صراح  
 تحمید بفتح و یائی معروف معنی نیک ستودن و پی در پی ستایش کردن  
 لغت عربی از منتخب تخریر صین بر وزن تخلص کسی را بر جنگ برانگیزان لغت  
 عربی از کشف تحیت بفتح اول و کسر دوم و تشدید تحتانی مفتوح معنی سلام  
 گفتن و دیر ماندن و بادشاهی و ملک لغت عربی از منتخب و صراح تحلیل  
 بروزن تحصیل معنی حلال گردانیدن و بجائی فرود آمدن و نکاح  
 کردن مطلقه ثلاثه را تا برائی زوج اول حلال شود لغت عربی از منتخب  
 و تخیل آن تحلیل بفتح اول و سکون خامی معجمه و لام مکسور و تحتانی  
 معروف سرکه درست کردن و انگشتان در میان یکدیگر آوردن و انگشتان

تحلیلی  
 تحلیلی

تحلیل

و کردن استعمال لغت عربی از منتخب و بهار عجم و تجنیس آن تحزیه  
 حرف سوم زائی معجمه مکسور و چهارم تختانی بمعنی خیر و خیر کردن لغت  
 عربی از منتخب تحله بروزن تله به لام مشد و بمعنی آشکارا شدن لغت  
 عربی از کتزد و در منتخب بمعنی روشن و آشکارا کردن جلوه کردن باستعمال  
 فارسیان کنایه از غلبه نور الهی که بر موسی علیه السلام بر طور ظاهر شده  
 بود و موسی علیه السلام از آن بهوش شدند پس تحله تلفظ داشتند و  
 شکستن و تراویدن استعمال از چهار عجم و گاهی فارسیان تجلی را تحبلا  
 میخوانند اگر چه یائی ماقبل مکسور را الف خواندن خلاف قاعده عربی است  
 لیکن این نوع تصرف نوعی از تفریس است چنانچه تمنی را تمننا و تماشی را  
 تماشنا میخوانند و تجنیس آن بجایی بکسر موحده و سکون جمیم عربی و لام مکسور  
 و یائی معروف لغت اردو آتشی که بر آسمان می درخشد و گاهی بر زمین می افتد  
 بعربی آنرا صاعقه بصاد و عین مکسور و فتح قاف گویند از نفاس و نیز نوعی  
 از زیوریکه زنان هند برمه گوش کنند مغز تخم انبه را نیز گویند و نیز نجلی که  
 نون و سکون جمیم فارسی و کسر لام تختانی معروف زن تارک حرکات بیجا  
 گویند لغت اردو فصل تامی و فغانی مع حامی حطی در لغت عربی تحریر

تجلی

حجاب

نجلی



شدن لغت عربی از منتخب فصل تائمی فوقانی مع جیم عربی در لغت عربی  
تجدید بروزن تجدید بمعنی برهنه کردن زمین از نبات و جزآن و شمسیه از نیام  
بیرون کشیدن و پیراستن درخت و پوست کردن و موسی از پوست دور  
کردن و سوال کردن چیزی از کسی و ندادن یا دادن بکراهت لغت عربی  
از منتخب تجدید بروزن تمهید بمعنی نو کردن و پستان شتر بریدن لغت عربی  
از منتخب و تجنیس آن تجدید بجای جیم عربی حطی تیز کردن و حد  
چیزی آشکارا کردن لغت عربی از منتخب تجنیس بفتح اول و سکون  
ثانی و نون مکسور و تحتانی معروف و آخر سین جمله مجانست کردن و نیز نام  
صنعتی است معروف و آن مجانس گردانیدن و و کلمه است و آنرا انوع است  
لغت عربی از مؤنذ الفضل <sup>تجدید</sup> بجز بروزن توکل بمعنی آرائش و خوبه  
نمودن و پیم گداخته خوردن از منتخب و در غیث بمعنی سامان شایانه  
و شان و شکوه و جمال و آرائش خود نمودن آمده و تجنیس آن محل بجاء  
جیم عربی حطی بمعنی از جای برداشتن چیزی و بار برداشتن بر خود  
و بیج و مشقت نهادن لغت عربی از منتخب تجکریم بفتح اول و سکون  
دوم و کسر راء جمله و فتح بائی موحده بمعنی آزمائش و بالفظ گرفتن

تجدید

محل

و این نظر تمام دوستی باشد و این ستاره سعد ناظر و خام باشد قمر را  
و این را تثلیث از آن گویند که در میان قمر و سعد حساب و درجات سوم  
حصه فلک باشد و چهار برج بود بانیتور که سه برج سالم و بقدر یک  
برج از جمع کردن درجات برج قمر و برج سعد حاصل آنکه میان قمر  
و سعد مفاصله یکصد و بست درجه حائل باشد اگر مفاصله برج یازده برج  
باشد این را نظر تریس گویند و این نیم دوستی باشد و اگر مفاصله  
چهار برج یا ده برج باشد این تربع است نظر نیم و ششمی دارد و اگر مفاصله  
یک برج یا هفت برج باشد این را مقابله گویند این نظر تمام و ششمی است  
و اگر دو کوکب در یک برج باشد آنرا قران گویند نظر تربع در جمع کار  
بدگیرند مگر تربع ماه یا مشتری برای بنامی مسجد و کندن چاه و جوئی بهتر باشد  
و تربع ماه یا عطارد و برای تعظیم خوب بود لغت عربی از غیث تنقل  
بضم اول و سکون ثانی و ضم فا و آخر لام بمعنی بچه ر و باه لغت عربی  
از صحیح جوهر و تجنیس آن تنقل لغت فو قانی و نون فامی مشدوم  
بمعنی نقل گذاردن و نیز تنقل به شدید قاف مضموم بمعنی نقل کردن و  
خوردن و نیز تنقل بجایی نون ثانی مثلثه و به شدید قاف مضموم گرانبار

تنقل  
تنقل  
تنقل



طهور نمودن لغت عربی از کشف و منتخب و نیز تحت بگرد و تائے فوقانی

اول مکسور دوم ساکن لغت بها کہا بمعنی تاریخ و روز و تیر سب بفتح

موحدہ و آخر تائی ہندی شکنگی از فرہی بر شکم ظاہر شود و نیز نام

رودۃ معروف لغت اردو از نفائس فصل تائی فوقانی مع تا فوقانی

در لغت عربی تیمم بروزن تعظیم بمعنی تمام کردن لغت عربی از منتخب

فصل تائی ہندی مع تائی ہندی در لغت اردو <sup>ط</sup>طو بہر دو تائے

ہندی اول مفتوح و دوم مشد و مضموم نوعی از اسپ کوتاہ لغت اردو از نفائس

و تجنیس آن <sup>ط</sup>طو بفتح با تے فارسی و تائی ہندی مشد و مضموم قسمی از چاد

پشمی لغت اردو و نیز <sup>ط</sup>طو بفتح تائی فوقانی و ضم نون مشد و و او

مجهول بمعنی خورد لغت حبشی و نیز <sup>ط</sup>طو بفتح موحدہ و ضم نون مشد و و

و او مجهول بمعنی نوح و س لغت اردو فصل تائی فوقانی مع تا مثلثہ در لغت

عربی تثلیث بفتح اول و سکون ثانی و کلام و تحتانی معروف و آخر <sup>ط</sup>طو

بمعنی سہ بخش کردن و سہ کردن و با صطلاح منجین بودن قمر با سعدی بمقتا <sup>ط</sup>طو

پنج برج یا نہ برج چنانچہ قمر در حمل باشد و مشتری در اسد یا آنکہ مشتری در

قوس باشد در نی صورت از حمل تا اسد پنج خانہ است و از حمل تا قوس نہ خانہ

ت

ب

ط

ط

ط

بضم میم و کسکاف و بامی موحده مشد گویند و منکب بضم میم و سکون نون  
 و فتح کاف و بانی مشد و در آخر گویند و نیز بمغنی تخته در و از ه که بعرب  
 آن را مصراع بکسر میم و سکون صاد و جمله و رایی جمله با الف و آخر عین جمله  
 گویند و بفارسی تخته در و نیز پت بکسر بامی فارسی و سکون تائی فوقانی  
 لغت اردو و خلطی است از اخلاط اربع که آن را در عربی صفا و مره بکسر  
 میم و رایی جمله مشد و منقوح و تا در آخر و بفارسی تلخه گویند و بفتح اول  
 پت لغت اردو و بمعنی آبرو که بعربی عرض بکسر عین جمله و سکون رایی جمله  
 وضاد معجمه در آخر گویند از نفاس و نیز تپ بفتح تائی فوقانی و سکون بافار  
 به اردو و فارسی هر دو مستعمل حرارتی که بسبب عفونت ماده و غمیر آن  
 در بدن افتد بعربی آن را حمی گویند بفتح حائی حطی و تشدید میم از نفاس  
 و نیز بت بفتح بامی موحده و تشدید فوقانی بمعنی بریدن و از اینجا است بت که  
 بشنگرف بر سر فقره می نگارند و آن اشارتست باین معنی که فقره تا اینجا قطع شده و فقره  
 دیگر شروع گردد و لغت عربی از منتخب و بضم اول و تخفیف دوم بت بسجود  
 اکافران که بعربی آنرا صنم خوانند و کنایه از معشوق هم هست لغت فارسی نیز  
 بت بفتح موحده و تشدید تائی مثلثه بمعنی آشکارا کردن و فاش کردن و

تپ

تپ

تپ

تپ

تپ



بکسر اول و فتح ثانی و آخر عین مهمله معنی پیروی عمل کسه کردن و بی نگدگر  
 رفتن و عمل لغت عربی از منتخب و جمع تابع که معنی بچه گو ساله گذشت از حیوة الحیوان  
 تبالیع بروزن صنایع با هم دیگر بیع کردن و بیعت کردن لغت عربی  
 از منتخب و جمع تابع که معنی بچه گو ساله گذشت از حیوة الحیوان  
 تبشیر بضم اول و فتح دوم و تشدید شین معجمه مفتوح و رومی مهمله و آخر  
 یک نوع کنجشک است لغت عربی از حیوة الحیوان تبذل بروزن تحمل  
 عوض کردن این بان لغت عربی از منتخب و تجنیس آن بیدل  
 بکسر موحد و تختانی مجهول و کسر دال مهمله صفت عاشق و تخلص  
 شاعر است معروف که نکات بیدل از دست لغت فارسی و نیز بیدل  
 بفتح بائی فارسی و سکون تختانی و دال مهمله مفتوح معنی پیاده که ضد  
 سوار باشد لغت اردو تبیدیل بروزن تقلیل معنی بدل کردن چیزی  
 بجزیری لغت عربی از منتخب فصل تامی هندی مع بائی فارسی  
 در لغت انگریزی طپ بفتح اول و سکون دوم معنی سائبان چرمی که بالای  
 گردن اسپ باشد لغت انگریزی و تجنیس آن پط اول بائی فارسی  
 مفتوح و دوم تامی هندی ساکن لغت اردو و معنی نگون بعرنی مکتب

بیدل

بیدل

پط

بائی موحده و آخر کاف فارسی موقوف لغت فارسی بمعنی آواز مرغ  
 و بضم اول بمعنی صدائی انسان و حیوان از بهار عجم و نیز بانک بفتح اول  
 و نون غنمه و کاف عربی موقوف لغت اردو فنی است معروف و نیز  
 قسمی از کار و آهنی یا چوبی و نیز قسمی است از چوری دستی و نیز بانک  
 بفتح تائی هندی و نون غنمه و کاف عربی امر بمعنی بدوز لغت اردو و مانها  
 بفتح هردو تائی هندی و نون غنمه و هائی مخلوط التلفظ لغت اردو بمعنی توانا  
 و شهر و مالک و بفتح اول امر کردن به نسبت و گیران برای انکار  
 و حید لغت اردو فصل تائی فوقانی مع بائی موحده در لغت عربی تلحیح  
 بفتح اول و تحتانی معروف و عین مهمله بمعنی سچم یکساله گاو که با مادر باشد لغت  
 عربی از حیوة الحيوان بجمع بفتح اول و تحتانی معروف و آخر تا بصورت با  
 بمعنی ماده گوساله که با مادر خود باشد لغت عربی از حیوة الحيوان بفتح برون  
 تصور بسیار علم شدن لغت عربی از منتخب بفتح برون زنجیر بمعنی بنجار فاسد که  
 که از اسفل با عالی صعود میکند و تجنیس آن بفتح بمعنی خرامیدن بناز لغت عربی  
 از منتخب تبرک برون تمسک بمعنی مبارک شدن لغت عربی از منتخب و گاهی  
 بمعنی تبرک می آید در این صورت مصدر بمعنی اسم مفعول باشد از غیاث بفتح

بنا

بنا

بنا



ویائی معروف لغت اردو جائی معروف تا تازی بهر دو ثناة فوقانی  
 مفتوح و رایی مهمله مکسور لغت فارسی و بدون یائی نسبتی و لائتی که مشک  
 خوب زانجا آوردند و ترکان آنجا را نیز گویند از برهان تازگی بفتح اول  
 و کس کاف فارسی و تحتانی معروف لغت فارسی بمعنی سرسبز و شاداب  
 و تجنیس آن نازکی بفتح نون و کاف عربی و تحتانی معروف لغت فارسی  
 بمعنی معروف فصل تازی فوقانی با الف در لغت بنگله تا لا بفتح اول و  
 ثالث لغت بنگله بمعنی جوریکه در حلقه بینی آورند و تجنیس آن بالا بای عربی مفتوح  
 بمعنی حلقه گوش لغت اردو و در فارسی بالا بمعنی بلند است و نیز  
 بالا بای فارسی بمعنی اسپ کوتل و امر از پالوون و بمعنی صاف شدن و  
 در لغت ژند و پازند بمعنی فریاد و فغان و در هندی شنمی است که از ان زراعت  
 ضایع میشود و نیز طالا بفتح تازی هندی بمعنی دفع کرد لغت اردو تا مک  
 بفتح اول و ضم ثالث و کاف تازی ساکن لغت بنگله بمعنی تنباکو کشیدنی  
 فصل تازی هندی با الف در لغت اردو تا نلکن بفتح اول و نون غنّه  
 و کاف فارسی لغت اردو قسمی از اسپان کوچک طانگ بفتح اول و نون غنّه  
 و آخر کاف فارسی موقوف لغت اردو بمعنی پا و تجنیس آن بانگ بفتح

نازکی

بال

پالا

طالا

بانگ

یاد اثره که نزدیک بینی بر وسط لب بالاست و بینی نوک را فطیسه بکسوف  
 و سکون نون و کس طائی مهمله و سکون تحتانی و فتح سین مهمله و آخر تا  
 و فرطوسه بضم فا و سکون واو و فتح سین مهمله و آخر تا و فرطیه بکسوف  
 و سکون رائی مهمله و کس طائی مهمله و سکون تحتانی و فتح سین مهمله و  
 آخر تا گویند و بینی مرغان را قرطیه بکسوف قاف و سکون رائی مهمله  
 و طائی مهمله مکسور و فتح میم و آخر تا و بینی مرغان شکاری را خسانه بکسوف  
 خائی معجمه و نون مشد و بالف و فتح بائی موحد و آخر تا گویند و نیز  
 ناگ نون بالف و کاف فارسی موقوف نوعی از مارسیاه زهرناک  
 که عبری آنرا اسود بفتح اول و سکون سین مهمله و فتح واو و آخر دال مهمله گویند  
 و اسود بفتحین و واو مکسوره و آخر دال مهمله جمع آن و بفارسی مارسیاه  
 از نفاس تا بیان بفتح اول و سوم بائی موحد لغت فارسی بمعنی روشن  
 از بهار عجم و تجنیس آن پایان بفتح بائی فارسی و سوم تحتانی بالف لغت  
 فارسی بمعنی انتها و آخر و انجام از کریم اللغات تا ز می خانه بفتح اول  
 و کس زائی معجمه و تحتانی معروف و فتح خائی معجمه بالف و نون مفتوح و آخر با  
 مختفی جائی که سگان شکاری میباشند و تجنیس آن تا طریخانه بکسوف رائی

سین

پایان

طریخانه



اعنه بفتح اول و کس عین مهمله و تشدید نون مفتوح جمع آن از نفاَس  
 و نیز ناک بفتح نون و کاف عسبره موقوف عضو است که آب دماغ از  
 راه آن دفع شود بعربی آن را انف بفتح همزه و سکون نون و فاد را آخر  
 و معطس بفتح میم و سکون عین مهمله و کس طائی مهمله و بفتح آن سکون سین  
 مهمله در آخر و مرسن بفتح میم و سکون رائی مهمله و فتح سین مهمله و کس آن و نون  
 در آخر گویند و بفارسی بینی و ترکی بوزنی بضم بائمه موحد و سکون رائی  
 معجمه و نون کسور و تحتانی معروف گویند و شلخ بشین معجمه و میم و خائی معجمه  
 و زلخ بزازئی معجمه بر وزن ناسخ و اشتم بفتح همزه و شین معجمه و میم مشد و بعربی  
 بمعنی بینی دراز ابو المنصور ثعالبی گوید بینی مردم را انف و بینی سپ را شخره  
 بضم نون و سکون خائی معجمه و فتح رائی مهمله و احسن تا بصورتها  
 گویند و بینی شتر را مخطم بکسر میم و سکون خائی معجمه و فتح طائی مهمله و میم در  
 آخر گویند و بر وزن نادم نیز آمده و بینی فیل را خرطوم بضم خائی معجمه و سکون  
 رائی مهمله گویند و بینی درندگان را هرثمه بفتح هائی میوز و سکون  
 رائی مهمله و فتح ثامی مثلثه و میم و تا در احسن گویند و صاحب قاموس گوید  
 هرثمه و هرثمه بعین مهمله بیک معنی است یعنی مقدم بینی یا میان و تره و لب

و کجرات و به تشدید آخر تاک در عربی مردم ابله و احمق را گویند لغت  
 فارسی از برهان و تجنیس آن پاک بفتح بائی فارسی ترجمه طاهره بالکل  
 و تمام چنانچه لفظ پاکش انداز چون کشتی گیر حریف را نزد یک باغکندن  
 رساندکنه سوار گوید پاکش انداز یعنی تماشش انداز و فلاتی خانه  
 پاک رفت و یا متلع بر و یا پاک باخت یا پاک سوخت و پاک کردن یعنی  
 برچیدن و صاف کردن چون راه و دانه و گرد و عسرق و مانند آن  
 و بمعنی تمام کردن چون پاک کردن حساب یعنی با حساب رسانیدن حساب  
 پاک شدن کشتی یعنی با خرد شدن معرکه کشته گویند کشتی ما و شما پاک شد یعنی  
 سر بر شدیم و از یکدیگر راضی گردیدیم و پاک شدن از عذاب و عقاب یعنی  
 فارغ شدن و رستگار شدن و پاک انداختن کیسه بمعنی خالی کردن کیسه  
 و به تمام رسانیدن از آنچه در اوست لغت فارسی از بهار عجم و نیز پاک بفتح  
 بائی موحده و کاف عربی موقوف بمعنی خوف و اندیشه باشد و بمعنی التفات  
 نمودن و از بس نگرسیستن باشد و ترجمه نوع هم هست از برهان و نیز باگ  
 بکاف فارسی لغت اردو و والیکه در دهانه لگام سپ بندند و سوار آنرا در دست  
 گرفته است به طریقی که خواهد بگرداند و عربی آنرا عنان بر وزن سنان گویند

پاک

پاک

پاک



بمعنی پس گذاشتن لغت عربی از رشیدی و تجنیس آن ناچیز بفتح نون و ضمیم

فازسی مگسور و تحسانی معروف و آخر زامی معجمه موقوف لغت فارسی

بمعنی بحقیقت از کریم اللغات تا سلف نفختین و تشدیدین مهمله مضموم بمعنی اندو

خوردن لغت عربی از منتخب تا لم نفختین و تشدید لام مضموم بمعنی درو یا <sup>فتن</sup>

لغت عربی از غیث و تجنیس آن با لم بفتح بامی موحده و لام مفتوح لغت

بها که بمعنی شوهر و نیز قسمی از اقسام برنج و خیار سطر و دراز را نیز گویند

تا مل بفتح اول و ثانی میم مشدود مضموم و آخر لام ساکن از باب تفعیل بمعنی

اندیشه کردن لغت عربی از رشیدی تا البته بفتح اول و کلام و بامی موحده

مفتوح و آخر تا بصورت ها بمعنی ماده بزکوسه لغت عربی از حیوة الحیوان <sup>فصل</sup>

تامی فوقانی با الف در لغت مرکب تاج ثما بفتح اول و ضم نون خیر که صورت

تاج پیدا نماید و استعاره از دستمالیکه بصورت کلاه بر سر سچند لغت مرکب

تاج افروز بفتح اول و ضم عربی موقوف و الف مفتوح و سکون فا و زامی مهمله

مضموم و سکون واو و زامی معجمه موقوف بمعنی روشن کننده تاج و کنایه

از باد شاه لغت مرکب فصل تامی فوقانی با الف در لغت فارسی تا گ

با بفتح و کاف عربی موقوف درخت انگور را گویند و نام قوم است در نواح <sup>د</sup>

بالم

بابتب بفتح بائی موحده و کسر سمره بمعنی گوشه عالم مابین مغرب و شمال لغت  
 اردو و از غیثات و نیز نابتب بفتح نون و کسر سمره بمعنی قائم مقام لغت  
 عربی از برهان و نیز ثابتب بفتح ثامی مثلثه و کسر سمره بمعنی باد سخت که در  
 اول باران وزد لغت عربی از رشیدی تا کید بوزن تائید بمعنی بار بار  
 گفتن و استوار کردن و زین و پالان بر پشت ستور کردن لغت عربی از منتخب  
 و تجنیس آن تا کت بفتح نون اول و کاف عربی و سکون نون ثانی و آخر  
 و ال مهمله بمعنی بچه اسپ کمتر از یک سال که دندان نه ریخته باشد و آنرا بجمیرا  
 بفتح اول و جیم فارسی مکسور و هائی مخلوط التلفظ و سکون تحتانی و رائی  
 مهمله بالف نیز گویند لغت اردو و بفارسی اسپ کره و بعربی مهر ضم میم  
 و سکون هائی موز گویند از نفائس اللغات تا تئید بوزن تا کید  
 بمعنی نیرو و ادن و توانا کردن لغت عربی از منتخب و تجنیس آن تا بید  
 بکسر بائی موحده و سکون تحتانی صیغه ماضی از تافتن و نیز پائید بفتح با  
 فارسی و کسر سمره صیغه ماضی از پائیدن لغت فارسی از غیثات تا شیر بفتح  
 اول و ثامی مثلثه مکسور و آخر رائی مهمله موقوف نشان گذاشتن و پخیزی لغت  
 عربی از منتخب تا خیر بفتح اول و کسر خائی مجمه و سکون تحتانی و آخر رائی مهمله موقوف

بابتب

بابتب

بابتب

بابتب

بابتب

بابتب



موحده و سکون طائی مهمله و نون در آخر گویند و تبرکی قارین نفتح قاف  
 بالفت و کسر رائی مهمله با تحتانی و نون در آخر گویند و نیز بمعنی باشکم که عبری حمل نفتح  
 حائمی مهمله و سکون میم و لام در آخر و جبل نفتح حائمی حلی و سکون موحده و لام در آخر گویند

### باب تائمی فوقانی

#### فصل تائمی فوقانی مع الف در لغت عربی تائب نفتح اول و کسر

لام و آخر بایمی موحده ساکن بمعنی نبر کوهی لغت عربی از حیوة الجبوان  
 و تجنیس آن پالط نفتح بایمی فارسی و لام و آخر تائمی هندی نام ضرب  
 از ضربهای پایستی که بجانب ساق چپ میزنند لغت اردو و نیز ثالث  
 نفتح تائمی مثلثه و کسر لام و آخر تائمی مثلثه ساکن بمعنی سه کنند و سوم  
 و نیز شخصیکه میان دو خصم حکم کند و آنها حکم او را قبول کنند عبری  
 حکم نفتحین و بفارسی داو رو بهندی پنج گویند لغت عربی از نقائس اللغات  
 تا و یب نفتح اول و کسر وال مهمله و سکون یائمی تحتانی و آخر بایمی موحده  
 موقوف بمعنی ادب دادن لغت عربی از منتخب تائب نفتح اول و کسر حزه  
 که حرف سوم است و آخر بایمی موحده ساکن بمعنی توبه کنند و نیز بازگردنده  
 بسومی حق و باز استند و از گناه لغت عربی از منتخب کشف و تجنیس آن

بالمط  
 ثالث

و نیز **س** را بکسر بائی فارسی و یائمی مجهول و رائی هندی نام قسمی از شیرینی که معروفست  
 و در قصبه او نام من مضافات صوبه اختر نگر او ده بهتری باشد و نیز کلوله اردو  
 را **پ** را گویند و از آن نان تیار میسازند لغت اردو و نیز **پ** را بفتح بائی فارسی  
 و سکون تائمی هندی بمعنی تخته چوبی و نیز **پ** را بفتح موحده اول و سکون  
 موحده دوم قسمی از کبوتر و هم تیراکسر تائمی فوقانی و سکون تحتانی قسمی از  
 کبوتر و نیز **پ** را بفتح موحده و سکون نون و فتح رائی هندی با الف بمعنی مرد  
**فصل** بائی موحده مع یائمی تحتانی در لغت اردو **پ** بهم فتح اول و  
 سکون دوم و تائمی هندی آخر بمعنی بنشین و عبری اجلس گویند و تخنسی آن  
**پ** بهم بکسر بائی فارسی و سکون تحتانی و تائمی هندی مخلوط التلفظ خلاف  
 شکم بمعنی پشت عبری ظهر بفتح طائمی معجمه و سکون با و رائی مهمله در آخر  
 و تن بفتح میم و سکون تحتانی و نون در آخر و بفارسی پشت بترکی الاش  
 بفتح الف و شین معجمه گویند و غارب بعین معجمه و رائی مهمله و بائی موحده در آخر  
 کاهل بکاف و با و لام هر دو بر وزن فاعل میانه دو شان را گویند از نفاس  
**فصل** بائی فارسی با یائمی تحتانی در لغت اردو **پ** بهم بکسر بائی  
 فارسی و تحتانی مجهول و تائمی هندی در آخر بمعنی شکم که عبری بطن بفتح با

۱۵

۱۵

۱۵

۱۵

۱۵



مکسور و تختانی معروف و بفتح بای فارسی با الف و همزه مکسور بایا<sup>معروف</sup>

بٹری پائی یعنی عروس یافت فصل بای فارسی بایا تختانی

در لغت بنگله پیر بفتح اول و سکون تختانی مجهول و رائی مہملہ با الف بمعنی کبوتر لغت

بنگله و بزبان اردو ماضیت بمعنی شنا کرد آمد و بمعنی شگون قدم و بفار

بکسر اول و یائی معروف صیغہ امر است از پیر استن و در بہا کہا بکسر بای

موحدہ و یائی معروف بمعنی برادر و بٹرا برائی ہندی برگ پان سچیدہ

با فوغل و کتہ و آہک باشد و بار دو گلو ری ہم گویند و کاغذیکہ در میان قبضتہ

شمشیر نهند و بکسر اول و سکون تختانی مجهول و رائی ہندی کشتی کاغذیرا کہ

بنام حضرت خضر بدریا اندازند و نیز بمعنی چوبہائی بہم پیوستہ کہ در آب

ردان کنند و بران نشستہ از دریا بگذرند بعربی آن رارمٹ بفتح رائی مہملہ

و میثم نامی مثلثہ در آتش گویند از ماٹ بروزن احباب جمع آن و بفار

سل بفتح سین مہملہ و لام در آتش گویند و طوف بفتح طائی مہملہ و سکون واو

و فادر آخر و آن آنست کہ خجک ہاراد میدہ با یکدیگر پیوندند و مانند سطح ہوا

ساختہ بر آن نشستہ از دریا بگذرند و در محاورہ حال فارسیان شناساز

بفتح شین معجمہ و تشدید نون در آتش ز رائی معجمہ گویند از نفائس اللغات

بٹری پائی

۱۵۷

در آخر معنی قدم لغت بها که **فصل** بایمی موصده مع یاد لغت حبشی  
 بلیتو بکسر اول و سکون دوم مجهول و ضم نون مع واو معروف معنی برو  
 بروید لغت حبشی بلیتو بکسر اول و دوم مجهول و فتح لام و کسر همزه و آخر  
 یایم تحتانی معنی بده لغت حبشی **فصل** بایمی موصده مع یاد لغت بنگله  
 بید و فتح اول و سکون تحتانی و وال جمله موقوف معنی طبیب لغت بنگله از لغت  
 و در فارسی بکسر اول و سکون ثانی و وال جمله موقوف نام درختی است  
 مشهور و آنرا بر عربی صفا خوانند و نام دیوی بوده و رمازندان که رستم  
 او را کشت و معنی باشید و بویید هم هست و کرکی را نیز گویند که کاغذ و جامه های  
 پشمی را ضایع کند و تباہ سازد و معنی سهو و پنیافته و ناسود مند باشد  
 چنانچه گویند باد و بید و بزبان هند کتابت مشتعل بر احکام دین بنمود و با عفت  
 ایشان کتاب آسمانیست و معنی هوش و شعور هم نظر آمده و در مؤلف فضل  
 موش و فاره نوشته از برهان بیدنی معنی زوجه طبیب لغت بنگله  
 بپتری پامی بکسر اول و یایم مجهول و راسی هندی مکسور و یایم تحتانی  
 معروف و فتح بایمی فارسی با الف و همسند با یایم مجهول لغت بنگله معنی  
 زنجیر پستی دل نهادم و در اردو و فتح بایمی موصده و سکون نون راسی هند



که بر لب معشوق باشد لغت فارسی فصل بابتی فارسی مع یاد لغت فارسی  
 پیشانی بکسر اول و سکون ثانی و شین مجمر مفتوح با الف و نون مکسور یا یا  
 معروف دوم معنی دارد اول معروف است دوم معنی سختی و بی شرمی و شو  
 از لطائف و در مصطلحات معنی لیاقت و شایستگی آمده و در بهار حرم  
 معنی وسعت و فراخی و معنی نصیب و قسمت از غیثات اللغات پیرو  
 بفتح اول و سکون ثانی و فتح رائی مهمله و سکون واو معنی مقلد  
 و قدم با قدم کسی بودن لغت فارسی و تخنیش آن پیرو و بکسر بابتی فارسی  
 و سکون تحتانی مجهول و ضم رائی هندی و سکون واو جائی معروف  
 که بفارسی ز بار و بعربی ركب بفتح رائی مهمله و کاف و بابتی موحد در  
 آخر گویند از نفاس اللغات فصل بابتی موحد مع یاد لغت بها کہا  
 بیکنده بفتح اول و سکون دوم و ضم کاف عربی و سکون نون و تائی  
 هندی با بابتی مخلوط معنی بهشت لغت بها کہا فصل بابتی موحد مع  
 در لغت پنجابی بیلا بکسر اول و سکون دوم و سوم لام مفتوح با الف  
 معنی بد که مقابل خوب باشد لغت پنجابی فصل بابتی فارسی با یاد لغت  
 بها کہا پیشانی بفتح اول و سکون دوم و نون مختلسه و بابتی تحتانی با الف

از برهان بی بر شخصیکه سامان نداشته باشد و درخت بی ثمر لغت فارسی  
 پنج ران بندران لغت فارسی بلندی ترجمه الف بمعنی معروف و  
 تجنیس آن تللی بمعنی ساکن ثبت که شهرست معروف و نیز تللی بفتح نون  
 و سکون تختانی و کسرون و تختانی معروف نام مقامست و نیز تللی  
 بفتح موحده و سکون تختانی و کسرون و تختا معروف لغت عربی بمعنی  
 در میان من و نیز تللی بکسر تائی هندی و سکون تختانی و کسرون و تختا  
 معروف ضد اصیل لغت اردو و نیز تللی بکسر موحده و سکون تختانی  
 و کسرتائی هندی و تختانی دوم معروف بمعنی دختر لغت اردو و نیز تللی  
 بکسر تائی فارسی و سکون تختانی و کسرتائی هندی و سکون تختانی  
 رشته که در کمر جانوران بندند لغت اردو و صند و قچه را هم گویند لغت انگریز  
 و نیز تللی بکسر موحده و سکون تختانی مجهول و کسر فوقانی و تختانی مجهول  
 بمعنی ورد لغت بنگله و بیائی دوم معروف بزبان بها کہا انقضائی مدت  
 و بهر دو تختانی معروف بمعنی افتاد و نیز تللی بفتح نون و سکون تائی هندی  
 و کسرون دوم و آخر تختانی معروف زن بازی گر که آنرا رسن باز و دار باز  
 و غازی میگویند از نفاس پیدا و آتشی که دو نداشته باشد و کنایه از زرخش

تللی  
تللی

تللی  
تللی

تللی

تللی

تللی



سپاهیان بر سر نهند و بمعنی جماعت و گروه و سختی گویا و میان مهر خرو میان  
 سر او شکر و نواحی و نوعی از درود و بالکسر زمین سپید و هموار از متخوب و غیث اللغات  
 لغت عربی فصل بامی موحده مع یاد لغت مرکب بقیم از معنی بی آرام لغت  
 مرکب بگشش بکسر غین معجمه معنی از خالص لغت مرکب بی نظیر معنی بی مثل و  
 بی مانند و بیش قیمت و گران بها و عمده لغت مرکب بی هروت بضم میم  
 و رانی مهمله مشد و شخصیکه محبت و حیاند داشته باشد لغت مرکب فصل بامی موحده  
 مع یاد لغت فارسی بی تاب شخصیکه آرام و قرار نداشته باشد لغت فارسی  
 بی بها چیزیکه بسبب عمدگی قیمت نداشته باشد لغت فارسی بلیش بها  
 بهمین معنی لغت فارسی بی پرایما از بی بضاعتی و کم مایه گی و جانوری که  
 بال نداشته باشد لغت فارسی بی پیرونی چیزیکه علیحده از خانه باشد لغت  
 فارسی بییم بر وزن میم بمعنی خوف لغت فارسی و نیم بکسر نون تخمین آن  
 بمعنی نصف لغت فارسی و در هند و ختی معروف که آنرا نیش بنویسند و نیم بکسر  
 تائے هندی از زبان چراغ و عربی لسان السراج از نفائس اللغات  
 بلیش قیمت بکسر اول چیزیکه زیاد و قیمت داشته باشد به نسبت نخ و بلیاک  
 بمعنی بی ترس و بیم و کنایه از شجاع و دلاور و صاحب تهور لغت فارسی

وقتی که یاد سخن پاک علیهم السلام آمد جنب بر زمین انداخت آن وقت پوست

جسم شرفش کنده شده بود و طاققت حسن و حرکت نمی داشت پس

کدوئی در از جناب باری تعالی رویانید و از سایه برگهای او تمام

قروح و جروح مند گشتند و در مسلمانان علی الخصوص در زنها

و قتی که این کدو را می آرند بر عم خود غسل می دهند و می گویند کدو کافر <sup>است</sup>

و الله اعلم **فصل** بامی موصده با بامی پهوز در لغت اردو <sup>پهوز</sup>

بفتح اول و بامی مخلوط التلفظ و او معدوله و آخر فنون بفارسی ا برو

گویند لغت اردو پهوکا کرنا بالضم گرسنه کردن لغت اردو پهاسا <sup>ساز</sup>

بمعنی برادر لغت اردو **فصل** بامی فارسی مع هاد در لغت اردو <sup>پهاسا</sup>

بفتح بامی فارسی و ضم مختلسته با و خفائی نون و جیم فارسی با الف از بند دست

تا آریج عبری ساعد بسین جمله با الف و کسر عین جمله و دال جمله در آخر <sup>گفته</sup>

لغت اردو **فصل** بامی موصده مع یاد در لغت عربی بسنیب بروزن <sup>تقریب</sup>

قسمی از ماهی است لغت عربی از حیوة الحیوان بیاح بکسر اول و تحتانی با الف

و حاتی حطی در آخر از قسم ماهیست لغت عربی از حیوة الحیوان <sup>مقور</sup>

بروزن منصوب جمع بقرعنی گا و با لغت عربی بیضم بالفتح تخم مرغ و بمعنی خود آهنی که



با تختانی نفس صیاد و عبری آن را مقرب بکرمیم و سکون قاف  
 و فتح نون و بایں موحده در آخر گویند ساکن نیرومی گوید شعر  
 صیاد و کلفروشد و غارت گر چمن <sup>یا</sup> این یک سبد گرفته و آن یک قفس پر روش  
 و نیز همگی بضم بایں فارپاره از خون و غمیده بسته عبری آن را علقه  
 نفتح عین مہملہ و لام و قاف و تا در آخر گویند لغت اردو بہدرک و  
 نفتح اول و ہائے مخلوط التلفظ و فتح وال مہملہ شد و سکون رانی مہملہ  
 فتح کاف عربی و ضم وال مہملہ شد و واو معروف لغت بنگلہ معنی  
 کہ دومی دراز کہ بفضل خود پیدا شود و آنرا کہ وئے یونس علی نبینا و علیہ السلام  
 ہم می نامند و سبب اینکه وقتیکہ از حضرت یونس قومش انحراف و رزیدنی  
 موصوف خواست کہ بدعائے بد پروازد حکم امتناع از جناب بارے  
 سرزده بنا برین چندی توقف بعمل در آمد سہ کرت بچنین گردید دفعہ ہمارم  
 قوم را مستعد و رود بلا نمود و از ترس و ہمیش خود گریخت و توسل از انوار طیبہ  
 پنجتن پاک سلام اللہ علیہم نہ نمود یعنی سہو کرد حکم رب الارباب شرف  
 نزول یافتہ کہ تو گریختی و بلا از پس تو دوید حالامہیا و آمادہ بلا شو ماہی  
 کہ نون نام داشت فرورد و فرمان بارے تعالی تا سفت دریا سیر کنانید

پہلوی

و نسب آن با بطریق مدح بیان کند و همین پیشه داشته باشد و نیز بهای پلنج  
 اول و بای محلو ط التلفظ با الف و بای فارسی در آحس بمعنی بخار و یک  
 و غیره لغت اردو بهای لوتنج اول و بای محلو ط التلفظ و ضم لام و سکون  
 و او بمعنی بهتر لغت بنگله و بو او معروف در هندی بمعنی خرس بهنگی لفتح اول  
 و بای محلو ط التلفظ با خفات نون و کاف فارسی مکسور بای بای معروف  
 بمعنی جدا کنم لغت بنگله و در هندی خاکروب و بنگ نوش را گویند و تجنیس آن  
 بهنگی بکسر موحد و سکون بای محلو ط التلفظ و نون و کاف فارسی  
 و بای معروف زنیکه وقت دیدن مردمک چشم او در گوشه چشم رود و سفید  
 ظاهر شود و عربی آنرا قبله لفتح الف و سکون قاف و فتح بای موحد و فتح  
 لام و بای محقق در آحس گویند و در نیصورت چنین کس گاهی یکی را دو هم  
 می بنید بعد آنرا احوال لفتح همزه و سکون حای مهمله و فتح وا و و لام در آخر  
 گویند و نیز چیزی است از چوب نخیره مدور که اطفال می گردانند و نیز بهنگی  
 لفتح بای فارسی و بای محلو ط التلفظ و نون و کاف عربی و تحتانی  
 معروف سفوف ادویه و غیره که با آب بلع مینمایند لغت هندی و نیز بهنگی  
 لفتح بای فارسی و بای محلو ط التلفظ و سکون تائی هندی و کاف عربی

بهای

بهنگی

بهای

بهای



بهاورمی بمعنی دلاوری لغت ترکی فصل بابی موحده باهایمی هوز  
 در لغت شنسکیرت بهوتین بضم اول وهایمی مخلوط التلفظ وواو مکتوبه غیر مفلوطة و غیر  
 مکسوره ویایمی تحتانی ساکن نون موقوف بمعنی زمین لغت شنسکیرت  
 فصل بابی موحده باهایمی هوز در لغت بهاکها بهگوان بفتح بایمی <sup>حده</sup>  
 وهایمی مخلوط التلفظ وکاف فارسی وواو بالف ونون موقوف بمعنی خدا لغت  
 بهاکها فصل بابی موحده باهایمی هوز در لغت پنجابی بهمٹا بک اول  
 وهایمی مخلوط التلفظ ومیم ساکن و تائی هندی بالف بمعنی روپیه لغت پنجابی  
 و تخنیس آن بهمٹا بحركات و حروف مذکور بمعنی مورچه سنج کلان که سمیت دارد  
 فصل بابی موحده باهایمی هوز در لغت بنگله بهورمی بضم اول وهایمی  
 مخلوط التلفظ و سکون وواو معروف و کسراتی مهمله ویایمی معروف بمعنی ابرو  
 لغت بنگله و هندی حمامه را که رنگش نیلگون و گردنش گلهای سفید داشته باشد  
 میگویند بهوتند و بضم اول وهایمی مخلوط التلفظ وواو ساکن و نون موقوف  
 وضم وال و آخر وواو بمعنی آتش لغت بنگله بهاٹ بفتح اول وهایمی مخلوط التلفظ  
 بالف و تائی فوقانی موقوف بمعنی برنج پخته لغت بنگله و تخنیس آن بهاٹ بفتح  
 وهایمی مخلوط التلفظ و تائے هندی در آتش شخصی که مروم را مدح کند

بهاکها

بهاٹ

و هنگام تلذذ بشکل کفچه گردد و عبری راس الحیّه و بفار سے کفچه مار گویند از  
 نفاس و نیز همین بفتح بائی موحده دخت را در و پدر را گویند عبری اخت  
 بضم همزه و سکون خائے معجمه و تائی فوقانی در آخت و بفارسی باجی  
 بیائی موحده و کسبیم به تختانی معروف خواهر و همشیره کلان را و به ترکی  
 آپه همزه ممدوده و فتح بائی فارسی و ایگاجی بکس همزه و کاف فارسی بالف  
 بکسبیم فارسی و سکون تختانی همشیره کلان را گویند لغت هندی از نفاس  
 و همین بیائی فارسی بروزن و هین شیریکه بجهت مهربانی در پستان مادر  
 طغیان کند از برهان پهلومی نام زبان نیست از هفت زبان فارسی  
 و آن زبان شهرست و پهلومی یعنی شهرست و بعضی گویند منسوب به پهلوه که  
 نام ملکی باصفهان و دینور و جمعی گویند که پهلوانان پائی تخت کین  
 بدان تکلم می کردند از برهان و در سراج اللغات نوشته که پهلومی منسوب  
 به پهلوه که بمعنی ارکان است و مجازاً بر محل اجتماع ایشان که در اردوست اطلاق  
 کنند پس پهلومی زبان اردوست و دوری منسوب بدوری خانه پادشاه است  
 فصل بیائی موحده مع بائی هوز در لغت ترکی به آرد بروزن تفاق  
 شجاع و بفتح وال چنانکه مشهور شده خطاست از موند و لغت ترکی و برهان

بین

بین



و میم بالف و نون قسمی از کجشک لغت عربی از حیوة الحیوان بهمین بفتح اول  
 و سکون دوم و فتح میم و آخر تا بصورت های پنجم غنم و بقر و حشی را گویند لغت عربی  
 از حیوة الحیوان بهمین بفتح اول و سکون دوم جمع بهمین یعنی بحسب های غنم  
 و بقر و حشی و غیره لغت عربی از حیوة الحیوان بجهام مکسر اول و هائی مفتوح  
 جمع دیگر بهمین لغت عربی از حیوة الحیوان بجهامات بفتح تین و میم بالف و تا  
 در آخر جمع الجمع آن بهمین بفتح اول و کس و دوم و تخانی معروف و فتح میم و آ  
 بصورت های چرندگان بر و بحر هر که چهار پا داشته باشد لغت عربی از حیوة الحیوان  
 بهیت بفتح شادمانی و تازگی و زیبائی و خوبی و باضم چنانکه مشهور است  
 غلط است از مدار و کشف و منتخب لغت عربی فصل بامی موحده با یا ملوز  
 در لغت فارسی بهشت برون سرشت بمعنی جنت لغت فارسی همود  
 بروزن بی سود بمعنی بهتر و در حق کسی امر خوب شدن لغت فارسی همبود  
 نیز بمعنی مذکور لغت فارسی از کریم اللغات بهتری بالکسر بمعنی معروف  
 فصل بامی فارسی مع بامی ملوز در لغت فارسی همین بفتح اول  
 و سکون دوم بمعنی عرض و فراخ لغت فارسی و جنیس آن همین بفتح بامی فارسی  
 محسوط التلفظ بها و نون در آخر لفظ هندی بمعنی سر مار که وقت خوش

دریا لغت عربی از حیوة الحیوان و تخنیر آن نهار نفتح نون و هائی موز  
 بالف و رائی مهمله در آحت که سیکه از باد و چیزی نخورده باشد و اصل  
 ناهار بود چه انا بمعنی خورش است و در عربی بمعنی روز و نیز بهار بفتح  
 اول فصل ربیع و آن در بلاد اقلیم چهارم و پنجم و ششم مدت ماندن  
 آفتاب است در حمل و ثور و جوزا و در اقلیم دوم و سوم مدت ماندن آفتاب  
 در حوت و حمل و هر گل هموما و گل نارنج خصوصاً و گلست خوشبو زرد رنگ  
 که آنرا عین البقر گویند و بفارسی گاو چشم لغت فارسی از غیثات و تخنیر  
 و نام آتش خانه و نام بتخانه و قسمی از جامه لطیف و نفیس و یکربائی موصوفه  
 بهار ملکیت معروف در هندوستان از رشیدی و بهار عجم و برهان نیز بهار  
 بفتح بائی فارسی و هابا بالف و رائی هندی در آخر بمعنی کوه که بعربی آنرا جبل  
 بفتح جیم عربی و بائی موصوفه و لام در آحت گویند و نیز بهار بضم اول و دوم  
 مخلوط التلفظ بالف و آخر رائی مهمله بمعنی باران نرم و ضعیف که بعربی  
 آنرا رذاذ به رائی مهمله و ذال مجهمه بالف و آخر ذال مجهمه موقوف گویند از نفاس  
 همیشه بضم اول و سکون و م و فتح ثانی مثلثه و آحت تا بصورت با بقرة و حشیه  
 گویند لغت عربی از حیوة الحیوان بحجرمان بفتح اول و سکون دوم و فتح رائی مهمله

سیک

سیک

بهار

سیک



مجهول بمعنى میگرید و بضم بائی موحده و سکون واو مجهول و سین مهمله مکسوف

و یائی مجهول اعنی بوسی یعنی گریه نمود و بغیر سین مهمله مکسوره و یائی معروف

اعنی بوی یعنی گریه کن لغت حبشی فصل بائی موحده مع واو در لغت <sup>بنگله</sup>

بو طره او نکل بضم اول و ثانی معروف سکون را هندی و هائی مخلوط التلفظ

و ضم الف و واو مکتوبه غیب ملفوظه و خفائی نون و ضم کاف فارسی سکون

لام یعنی ابهام لغت بنگله بو ششی بضم اول و دوم مجهول و کشین معجمه و تحتانی

معروف یعنی محبت میکنم با شالغت بنگله فصل بائی فارسی مع واو

در لغت بنگله پوریش بضم اول و ثانی معدوله و رائی مهمله ساکن و میم <sup>مکسوف</sup>

با تحتانی مجهول و شین معجمه مضموم و آخر رائی مهمله یعنی خدا لغت بنگله لولک

بضم اول و سکون ثانی و ضم لام و سکون کاف عربی یعنی قرگان لغت بنگله

فصل بائی موحده با واو در لغت اردو بو طره با بضم موحده و سکون واو

معروف و فتح رائی هندی مخلوط تلفظ بها و الف در آخر مرد پیر عربی شیخ بالفتح

گویند شیوخ بالضم و اشیاخ جمع آن و بفارسی پیر و کهن سال و سالخورده

و پیر فرقت نیز گویند فصل بائی موحده مع هائی هوز در لغت عربی بها

بضم اول و دوم با الف و رائی مهمله در آخر ماهی است سپید و خوشتر از ماهیان

وکلان ترازو باشد و قوسی گوید که بوم در فارسی زمین که هنوز در آن زراعت  
 نکرده باشند و مرز بعضی زمینی که در آن زراعت کنند و معنی مطلق نیز  
 و جا و مقام نیز آمده و تجنیس آن نوم نفتح نون خواب کردن و خواب  
 لغت عربی از منتخب و نیز یوم نفتح تحتانی معنی روز و نیز نوم بضم  
 تائمی مثلثه معنی سپر و قبضه شمشیر از منتخب و نیز معنی سیر از نقائس و نیز  
 نوم بضم تائمی فوقانی و سکون و اول لغت عربی معنی مروارید و  
 بعضی گفته اند مهره ها که آنرا از نقره سازند مانند مروارید و دومی است در  
 انطالیکه از منتخب و طائر است که آنرا طیر التمساح نیز گویند از حیوة الحیوان  
 یوم بضم اول و سکون دوم و فتح میم بر چرخه زرماده اطلاق کنند  
 لغت عربی از حیوة الحیوان بو ازل نفتح تین و کسر زائمی معجمه و لام در آخر  
 جمع بازل که معنی شتر شست و نه ساله از زرماده باشد لغت عربی از منتخب  
 و تجنیس آن بو ازل جمع نزله از منتخب بو اقر نفتح تین و کسر قاف جمع نقره  
 معنی گاوها از منتخب فصل بایمی موصده مع و او در لغت فارسی بو زرم  
 جانور است معروف که بیان آن بالا گذشت فصل بایمی موصده مع و او در لغت  
 حبشی بو ستمی بضم اول و ثانی مجهول و سین جمله موقوف و ثناة فوقانیه مکسور و ثانی

نوم

یوم

توم

نوم

نوم



لغت عربی از منتخب و تجنیس آن بول بضم اول و ثانی مجهول و لام در آخر  
 بمعنی سخن که بعربی قول و کلام بعنجهن قاف و سکون و او و بفار سے  
 گفت و گفتار و گفتگو گویند و نیز امر است بگفتن بعربی قل بضم قاف و  
 بفارسی بگو و نیز بول صمغ درختی است تلخ که بعربی آنرا مَر بضم و راء می گویند  
 مشد گویند و نیز نول بفتح نون و سکون و او در عربی عطا و بخشش و  
 نور دیدن و اجرت کشتی و عطا دادن و رودخانه روان و چون بیکم بران پاز  
 پیچند وقت بافتن مرادف منوال و بالضم طائفه ایست از سیاهان و در فار  
 بضم نون و او مجهول منقار مرغان و نازنه شربه و کوزه از برهان و  
 پول بیافارسی بر وزن غول معروفست و بعربی فسوس گویند  
 و بمعنی پل رودخانه هم آمده است مطلقاً خواه چوبی باشد خواه خشتی  
 از برهان بوم بضم اول و دوم معروف مرغیست شوم که آنرا چغند گویند  
 لغت عربی از منتخب و بمعنی زمین که در ان قلمبه را نه نشده باشد  
 و بمعنی سرشت و طینت نیز آمده و بضم اول و فتح دوم بمعنی باشم  
 از برهان و رشیدے و لطائف و در سراج اللغات نوشته که  
 بوم بالضم طائر است منحوس و بدین معنی عربیست و آن غبیر چغند است

بول

بول  
بول

بول

مثل بندر گلکته و بندر بمبئی و نیز بندر برون کندر نام شهر است در ولایت  
 غرچه فصل بابائی فارسی با تون در لغت اردو پندلی بکسر اول سکون  
 دوم و دال مندی موقوف و کس لام و تحتانی معروف از مفصل زبان  
 تاشتا لنگ که عربی آنرا ساق بسین ممله بالف و قاف در آخر گویند  
 و سیتان با کسر جمع آن و بفارسی کلک پا و ترکی بالهیر بابائی موحده  
 بالف و سکون لام و کس دال ممله و رایی ممله موقوف گویند از نقائس  
 فصل بابائی موحده مع و او در لغت عربی بوجه لضم موحده و تشدید  
 و او مفتوحه و در آخر طائریست شبیه به بوم و کوچک ازان لغت عربی از  
 حیوة الحیوان بوجه لضم اول و سکون ثانی و فتح هائی هموز و آخر فوقانیه ماده طائریست  
 که شبیه به بوم و کوچک ازان باشد از حیوة الحیوان بوجه لضم اول و سکون  
 و کس قاف و یائی معروف و رایی ممله در آخر طائریست در عرب که بر  
 گوهری بفروانی جمع شوند لغت عربی از حیوة الحیوان و تجنیس آن توقیر  
 نفتح تا و سکون و او و کس قاف و یائی معروف و رایی ممله معنی بزرگ و آشنیدن  
 و حلیم شمردن و آزمون لغت عربی از منتخب بول نفتح اول و سکون ثانی  
 و لام در آخر شاشا کردن و شاش و فرزند و عدد بسیار و شکافته شدن



بنیاد و پایان و پنج درخت و انتهائی هر چیز همچون مو و بن دندان و سوراخ  
 متعد که عبری فقیحه خوانند و چیزی نیز هست که آنرا آب کاله گویند و آن نان خجری است  
 معروف و مشهور در صفاهان و تنه درخت را نیز گفته اند و خوشه خرما را نیز میگویند  
 از برهان و نیز تن بمعنی جسم و کالبد و پن بضم بای فارسی بمعنی خیرات و بهانه  
 و تن بکسر قافی گیاهی است معروف و بضم فوقانی تن چوبی که بدان رنگ  
 کنند فصل بای موحده بانون در لغت اردو و بتدریج اول و سکون  
 دوم و فتح دال مهمله و رایی مهمله در آخر جانوریست مشهور که عبری آن را قرد  
 بکسر قاف و سکون رایی مهمله دال مهمله در آخر گویند اقراد بالفتح و قرده بکسر قاف  
 و فتح رایی مهمله و قرد بالضم جمع آن و رباح بضم رایی مهمله و بای موحده  
 بالف و حای حطی در آخر گویند و بوزنه که بسیار مو داشته باشد آن را  
 حو بر بفتح حای حطی و سکون واو و فتح بای موحده و رایی مهمله در آخر  
 و هبار بوزن تیار گویند و ابو خالد و ابو حلیب و ابو خلف از کنیت است  
 و بفارسی چن بفتح جم فارسی و سکون زای مجهم و بوزنه و بوزینه و میمون  
 و کپی بفتح کاف عربی و کسر بای فارسی مشد و غیر مشد و تحتانی در آخر  
 و حمدونه گویند از لفائف اللغات و نیز بتدریج شهر پرا که کناره دریا باشد میگویند

تن  
 تن  
 تن

بمعنی چیست و نیز سیک بکسر موحده و تحتانی مجهول بمعنی امیر و خداوند و بلند مرتبه  
 لغت ترکی است و نیز نیک بمعنی خوب و بهتر و نیز سیک بفتح بای فارسی و  
 سکون تحتانی بمعنی قاصد و نیز تنگ بفتح تائی فوقانی و بای فارسی  
 مفتوح بمعنی طپش لفظ هندی و نیز سیک بکسر بای فارسی و تحتانی معروف  
 بمعنی آب سن پان خورده لغت اردو و نیز تنگ بکسر بای موحده و فتح فوقانی  
 کتابت و نامه لغت ترکی فصل بای موحده بانون در لغت حبشی بنیاد  
 بفتح اول و دوم نون غنمه و سوم بای موحده مفتوح باالف و کسر سین مملو و  
 تحتانی معروف لقب قوم از حبشیان لغت حبشی فصل بای موحده مع بان  
 در لغت بنگله بن بفتح اول و شدید نون بمعنی صحرا لغت بنگله و تخفیف ثا در  
 هم صحرا را گویند و بضم و کسر اول و تخفیف ثانی در اردو امر است از بافتن و  
 بضم اول بن تخمست بغیر مغز که آن را سوخته جو شانیده بنوشند و آنرا قهوه  
 گویند و بفتح اول و سکون ثانی در فارسی خرمن و باغ و زراعت را گویند چه  
 باغبان و نگاربان زراعت و محافظ خرمن را بنوان هم می گویند و میوه است  
 ریزه و مغزی هم دارد و مردم آن را میخورند و آنرا در خوانند ترکی چتلا قوج و بعر  
 حبه الخضر و بفارسی بومی کلک بر وزن نمک می گویند از برهان و بضم اول

سیک  
 نیک  
 سیکت  
 سیکت  
 سیک  
 سیک

بن





لغت فارسی بند و سست بمعنی معسوف لغت فارسی بند و سست  
 بفتح اول و سکون ثانی و ضم دال مهمله و سکون واو و قاف در آخر ماخوذ از  
 بندق بضم بای موحده و سکون نون و ضم دال مهمله و قاف که عبری بمعنی گلوله  
 و ازین جهت در تواریخ عربی مشاخرین نیز همین لفظ مستعمل است و آن نوعی از  
 آلات جنگ است که در آن باروت و گلوله انداخته بجانب دشمن سرد می‌سازند  
 شاعر گوید رباعی چون شاه جهان گیر یکبار بند و سست با از نیست  
 اولر زهفت در عیوق با از سینه بدسگال پیران گذرد با چون از اول  
 عاشقان نگاه معشوق با و حدوث آن در ملک فرانسیس در ۱۷۱۴  
 یک هزار و چهار صد و چهار ده عیسوی شده چنانکه در تاریخ انگلیز  
 مسطور است بفارسی تفنگ و تفک بحدف نون گویند و کمان زنبوری  
 نیز گفته اند اسدی گوید بیت گرفتند گردان ایران زمین را  
 کمانهای زنبوری و چرخ کین با و بترکی ملحق گویند بند نمودن بمعنی  
 قید نمودن لغت فارسی بنشین بمعنی معروف امر از نشستن لغت فارسی  
 و بنشین آن بنشین بکسر بای فارسی و نشین معجمه با یا تی معروف بمعنی گذشته  
 و نیز بنشین بنشین بفتح مصدر فارسی بمعنی تحریر کردن بندش حاصل مصدر

بنشین  
 بنشین



در لغت حبشی بلبلا بفتح اول و سکون ثانی و فتح موحده ثانی و لام ثانی

بالف معنی دروازه لغت حبشی **فصل** بابی موحده مع لام در لغت اردو

بلانا بضم اول و فتح ثانی بالف و نون نیز بالف معنی طلب نمودن و تجسس آن

پلانا بکسر بابی فارسی مصدر معنی نوشتن لغت اردو **فصل** بابی فارسی

مع لام در لغت اردو پلک بفتحین و کاف عربی در آخر معنی شمره لغت اردو

**فصل** بابی موحده مع نون در لغت عربی نباتات الما بفتحین و ثنائة

فوقانی مضموم و الف لام ساکن و میم بالف همزه در آخر مایه است در بحر روم

تشبیه بزبان لغت عربی از حیوة الحیوان نباتات لوردان بفتحین و فوقانی مضموم

بالف و لام ساکن کسرو او و سکون رانی مهمله و دال مهمله بالف و نون از قسم

طائر است لغت عربی از حیوة الحیوان بنصر بالک و سکون نون و فتح صا و

مهمله و رانی مهمله در آخر انگشت دومی پهلوئی انگشت چک بنا صر جمع آن لغت عربی

از منتخب **فصل** بابی موحده بانون در لغت مرکب بنظر گذشت دستخط

مؤلف لغت مرکب بنظر و ملاحظه بندگان حضرت جهانپناهی گذشت

و دستخط مؤلف لغت مرکب **فصل** بابی موحده بانون در لغت فارسی بنده

بفتح اول پرورش کننده بنده و کنایه از پروردگار عالمیان و مجازاً بجهت آقا

دراز باشد لغت عربی از حیوة الحیوان ببلصوة بفتح اول و سکون ثانی  
 و ضم صاد و ممله و سکون واو و تائی مد و رطائر سیت که ابلق می باشد لغت  
 عربی از صحیح جوهری بلص بفتح اول و تشدید لام مفتوح و صاد و ممله  
 در آخر مدون ببلصوة که گذشت لغت عربی از منتهی الارب بلیات  
 بفتح اول و کسرت ثانی و تشدید تحتانی باالف و تائے فوقانی در آخر  
 جمع بلیة بمعنی رنج و سختی لغت عربی بلصی بکسر اول و تشدید دوم مفتوح  
 و صاد و ممله باالف مقصوره طائر سیت مانند کنجشک لغت عربی از صحیح جوهر  
 ببلصوص بضم اول و تشدید ثانی مفتوحه و ضم صاد و ممله و سکون او و نیز  
 صاد و ممله در آخر طائر سیت که فارسی آن مشهور نیست لغت عربی از حیوة الحیوان  
 ببلنصی بضم اول و سکون ثانی و فتح نون و صاد و ممله باالف مقصوره جمع  
 ببلصوص بغير قیاس لغت عربی از حیوة الحیوان بلاغت بفتح ثانی  
 طلاق تیز زبانی و رسیدن بمرتبه کمال در ایراد کلام لغت عربی از منتخب  
 فصل بابی موحده باللام در لغت مرکب بلند منظر جائز بلند  
 و کنایه از خور و جائی نظر خیری فصل بابی موحده باللام در لغت انگریزی  
 بلو بکسر اول و ضم ثانی و واو معروف بمعنی سیاه فصل بابی موحده باللام



مؤنث بکر لغت عربی از حیوة الاحیوان **فصل** بابی موصده با کاف عربی  
 در لغت انگریزی **بک** بضم اول و سکون ثانی بمعنی کتاب لغت انگریزی **فصل**  
 بابی موصده با کاف عربی در لغت حبشی بکته نقحین و تابی فوتانی  
 مشد و بیای معروف بمعنی گرخت لغت حبشی **فصل** بابی موصده با کاف  
 عربی در لغت بنگله **بک** شرو بضم اول و سکون ثانی و کسر شین معجمه و ضم را  
 مهله و واو معرب یعنی سینه تنگ لغت بنگله **فصل** بابی موصده با کاف  
 فارسی در لغت اردو **بکھی** بفتح اول و تشدید کاف فارسی و هائی فحلو و تلفظ  
 سواری مختص کم بران انگریزان سوار میشوند و عوام نیز اختیار دارند و بفار  
 آنرا گردون اسپ می گویند لغت اردو **فصل** بابی موصده  
 مع لام در لغت عربی **بکبل** بضم هر دو بابی موصده طائر معروف لغت  
 عربی از متخبل بلا ل بفتح اول و کسر بابی و م جمع آن **بکبلج** بضم بابی  
 موصده و سکون لام و جامی حطی در آخنه کرگس که بن سال لغت عربی  
 از حیوة الاحیوان **بکجان** بضم بابی موصده و سکون لام و جامی حطی بالف  
 و نون در آخر جمع آن لغت عربی از حیوة الاحیوان **بکشون** بفتح اول و سکون  
 ثانی و ضم شین معجمه و سکون واو و نون در آخر طائر آبی که گردن و پاهایش

اگر چه کردن با و از لغت عربی از منتخب و تخنیس آن بکالضم اول و فتح  
 ثانی بمعنی بول گاه هر ماده حیوان لغت حبشی بکیر مابک بز ن و و شیر  
 و اول هر چیز و هر کاری که مانند آن پیشتر نشده باشد و ناقه که یک شکم  
 بیش نزاده باشد و پخته خستین که پس از وی هنوز دیگر نزاده باشد و گاو که  
 بار برداشته باشد و زخم برنده و کشنده و بالفتح بکیر تخنیس آن شتر جوان  
 سال و نام قبیله ایست و نام ملکیت و بفتحین بکیر باداد و لفظ باکره که بز یاد  
 الف مشهور است بمعنی زن و شیر از مختصرات عوام است صحیح بدون الف  
 و بکیر مابک بمعنی نازک و لطیف نیز آمده مگر بی چون سخن بکیر و نکته بکیر و سخن  
 بوسه بکیر بمعنی باده که هنوز از آن نخورده باشد مستعمل است از منتخب و صراح و بهام  
 لغت عربی بکیرة بضم اول و سکون ثانی و فتح رومی مهمله و تانی مدور در آخر  
 بمعنی باداد و تخنیس آن بکیر و بفتح اول چوب گرد که در میان خرچ و دولا ب  
 میباشد و شتر ماده حیوان لغت عربی از منتخب و نیز بکیر که مقابل معرفه باشد  
 بکار بکیر جمع کثرت بکیر بالفتح بمعنی شتر جوان سال لغت عربی از منتخب  
 بکیر آن بضم اول و سکون ثانی و رومی مهمله بالف و نون جمع بکیر که بمعنی  
 شتر است بکار بکیر اول و فتح ثانی و فتح رومی مهمله و تانی مدور و آخر

بکیر

بکیر

بکیر

بکیر

بکیر

بکیر



از برهان قاطع فصل بامی موصده با قاف قرشت در لغت عربی  
 بقرة الالهی بفتحین بمعنی گاو خانگی لغت عربی از حیوة الحیوان بقرات الالهی  
 بفتحین جمع آن یعنی گاو بامی خانگی لغت عربی از حیوة الحیوان بقیر  
 بفتح اول و کسره ثانی و تحتانی معروف و رانی مهمله در آخر و بقرات  
 بضم اول و سکون ثانی و رانی مهمله با الف و نون و بقرات بضم اول  
 و تشدید ثانی با الف و رانی مهمله در آخر و بقیر بضمین هر چهار جمع بقیر  
 بفتحین که بمعنی گاو است لغت عربی از حیوة الحیوان بقرا الوحشی بفتحین  
 و ضم رانی مهمله و الف لام ساکن و فتح واو و سکون با و کسره شین معجم  
 و تحتانی مشد و مکسور گوزن را گویند لغت عربی از حیوة الحیوان بقرة نعی  
 استیل از قسم دابه بسیار خرد در ریگستان میباشد لغت عربی از حیوة الحیوان  
 بقیر بفتح اول و تشدید قاف مفتوح پشه را گویند لغت عربی از حیوة الحیوان  
 بق بفتح اول و قاف مشد و جمع بقه بمعنی پشه یا لغت عربی از حیوة الحیوان  
 بقا بفتح اول و قاف با الف باندن و فانی نشدن لغت عربی از منتخب  
 فصل بامی موصده با کاف عربی در لغت عربی بجا بضم اول و فتح ثانی  
 با الف بدون همزه بمعنی گریه که اشک ریختن باشد و بکار بضم و در آخر همزه

سیرالش کند و نام بت قوم الیاس علیه السلام و نام پادشاهی از پادشاهان و حساب  
 و مالک چینی و شومر و نیز نعل بفتح نون و سکون عین و لام معروف  
 است که آنرا پامی پوشند و زمین درشت که سنگریزها از وی درخند  
 و پی که برگوشته کمان زنند و نعل السیف آهن بنیام شمشیر لغت عربی  
 از منتخب و نیز نعل بفتح نون و عین معجمه و لام تبا شدن پوست و نسب  
 و یکدغین بدنسب و پوست خراب و ضایع شده و کینه و رشدن  
 و سخن چینی کردن و تباپی کردن میان مردم لغت عربی و نیز نعل  
 بفتح بامی موحده و عین معجمه و آخر لام بمعنی بن باز و لغت فارسی  
 از برهان نعل بفتح اول و سکون عین معجمه و فتح لام و تادرا آخر  
 ماده استر لغت عربی از حیوة الحیوان نعل بکبر اول و فتح ثانی باالف  
 و لام در آخر جمع نعل بمعنی استر یا لغت عربی از حیوة الحیوان و تخمیل آن  
 نعل بضم و فتح نون و عین مهمله بمعنی صفت پائین مجلس ملز بها رجم بضم  
 بضم اول و فتح دوم و سکون تخانی و کسر موحده دوم و عین معجمه در آخر  
 کشن فریب از آمو لغت عربی از حیوة الحیوان و کشن لفظ فارسی است  
 بمعنی انبوه و جماعت و هم بمعنی نرسبت و درینجا بمعنی گله خواهد شد

نعل

نعل

نعل

نعل



ضاد و جهمه و تا در آخر پیش خرد لغت عربی از منتخب بعیر بفتح اول و کسین  
 مهمله و یائی معروف و رائی مهمله در آخر اسم شتر که بر نرد ماده اطلاق کنند  
 لغت عربی از منتخب بعیران بضم اول و سکون ثانی و رائی مهمله بالف و نون  
 بمغنی شتران جمع بعیر لغت عربی از صراح بعد بفتح اول و سکون ثانی  
 بمغنی پس لغت عربی و بالضم تجنیس آن بعد بمغنی و ورمی لغت عربی از منتخب  
 فصل بای مؤصده باغین معجمه در لغت عربی بغاث بضم اول و فتح ثانی  
 و ثانی مثلثه در آخر مرغیت تیره رنگ و اذیت دهنده و خرد از کرگس  
 که مردار می خورد و بفتح و کسره اول نیز آمده لغت عربی از منتخب بغاثان بکسره  
 اول و سکون ثانی و ثانی مثلثه مفتوح بالف جمع بغاث و تجنیس آن ثعبان  
 بضم ثانی مثلثه و سکون عین مهمله و بای مؤصده بالف و نون  
 اژدها و مهر آبهائی بیابان لغت عربی از منتخب بغل بفتحین بمغنی استر  
 بغال بالکسر جمع و راس البغل نام ضرابی است از عجم که در هم شرعی را  
 سکه زد و بنا برین آن را در هم بغله گویند و تجنیس آن بغل بفتح  
 بای مؤصده و سکون عین مهمله و لام در آخر زمین بلند که یکبار در رسال  
 درو باران بار و درختی و زراعتی که او را آب ندهند تا آب باران

بعده

تعبان

بغل

عن اسم لغت عربی از منتخب فصل بائی موصده باطائی مهمله در لغت عربی  
 بطایق اول و تشدید ثانی شگافتن ریش و کب و نام مرغیست معروف  
 لغت عربی از منتخب لطن بفتح اول و سکون ثانی و نون در آخر بمعنی  
 شکم و قبیله خردوزین مغاک و جانب درازی پر مرغ و درون خیزی  
 و لطنان بالضم جمع و درون چیزی شناختن و بر شکم زون و بفتح کلان  
 شکم شدن و بیماری شکم و بفتح اول و کس ثانی مرد شکم پرست که از خوردن  
 سیرنگرود و مالدار و متکبر و بضم تین دانه ایست مانند عدس لغت عربی از  
 بطنه بفتح اول و تشدید ثانی و تا در آخر بمعنی بطنه باشد خواه ماده لغت عربی  
 از منتخب لطنون بضم تین و سکون و او و نون موقوف بمعنی پوشیدن  
 و پوشیدگی جمع لطن که بمعنی شکم است لغت عربی از منتخب لطنس بفتح  
 اول و سکون ثانی و سین مهمله در آخر نوعی از ماهی باشد لغت عربی از حیوة الحیوان  
 و تجنیس آن لطنس بفتح بائی موصده و سکون طائی مهمله و شین معجمه سخت گرا  
 و جمله کردن لغت عربی از منتخب فصل بائی موصده باعین مهمله در لغت عربی  
 بعوض بضم تین و سکون و او و ضاد معجمه در آخر چشم باشد که مشهور است  
 لغت عربی از حیوة الحیوان بعوضه بفتح اول و ضم ثانی و سکون و او و فتح

بخت



و ثانی با الف و آخر نون موقوف بمعنی آب لغت حبشی و تجلیس آن  
 نشان بکسرون و شین معجمه مفتوح بمعنی علم و رایت و نیز لسان بفتح  
 بای موحد و سین مهمله با الف مرادف مانند لغت فارسی و نیز لسان  
 بکسر بای فارسی و سین مهمله با الف و نون بمعنی آرد لغت هندی فصل  
 موحد و باشین معجمه در لغت عربی بشیر بفتح اول و کسرتانی و یا معروف  
 و رایت مهمله در آخر بمعنی مرده آور و خوب و لغت عربی از منتخب و تجلیس آن  
 نشتر بکسرون و سکون شین معجمه و فتح تائی فوقانی و آخر رایت مهمله بمعنی آله  
 رگ زدن و نیز بشتر بکسر بای موحد و سکون سین مهمله و فتح فوقا و آخر رایت  
 مهمله گسردنی و نیز بشیر بفتح بای فارسی و کسرتانی معجمه و سکون یای تحتانی  
 و آخر زای معجمه موقوف بمعنی زر قلب که بهندی کهوٹا گویند بشاش  
 بفتح اول و تشدید دوم با الف و شین معجمه در آخر مرخنده ر و لغت عربی از  
 فصل بای موحد و باشین معجمه در لغت فارسی پشت معروف است  
 و بمعنی شخص کون ده و هر چیز که برای تقویت نشه داخل شراب کنند از چیراغ  
 لغت فارسی فصل بای موحد و با صا و مهمله در لغت عربی بصیر بفتح  
 اول و کسرتانی و یای معروف و رایت مهمله بمعنی بنیا و دانا و اسمیت از اسما بارئعا

نشان لسان  
 بیان

نشسته  
 بیست  
 شصت

بهین معنی لغت عربی از منتخب و صلاح و قاموس فصل بائی موحده  
 بازامی مجمله در لغت فارسی برقم افروز روشن کینه محفل و کنایه از  
 شاه و شمع لغت فارسی بر برگ معروف و نام مقایست از دوازده مقام  
 موسیقی و تجنیس آن بر برگ بفتح اول و ثالث معنی کمان که بهندی السی گویند  
 از خیات اللغات بر برگ معنی معروف لغت فارسی فصل بائی موحده  
 مع سین جمله در لغت عربی بسط بفتح بائی موحده و سکون سین جمله و طاء  
 در آخر معنی فراخی و گستردن و عذر پذیرفتن و دست دراز کردن و فراخ  
 شدن جابر مردم و زیادت کردن کسی را در فضل و بالضم ناقه که او را باچه  
 گذارند و بالک دست کشاده لغت عربی از منتخب بسط بفتح بائی  
 موحده و ک سین جمله و سکون یائی تحتانی و طائی عاطله در آخر  
 جائی فراخ و گسترده شده و نام بحری از جو عروض و وزن آن چهار بار  
 مستفعلن فاعلن است لغت عربی از منتخب بسط بفتح بائی موحده  
 بفتح بائی موحده معنی دلیری نمودن لغت عربی از منتخب فصل بائی  
 فارسی با سین جمله در لغت فارسی بسط بفتح سین و سکون نون آخر و ال جمله معنی معروف  
 لغت فارسی فصل بائی موحده با سین جمله در لغت حبشی بسط بفتح بائی

بسیار



ویائی معروف درائی موقوف در هندی بمعنی مرشد کلان و پڑا تیر  
 بفتح بای فارسی و رائی هندی بالف و کسرتائی قرشت و یائی معروف  
 و رائی مهمله موقوف اردو بمعنی ناوک افتاده پیران بکسر بای فارسی  
 و فتح رائی مهمله بالف و نون موقوف در آتش لغت بنگله و بها که بمعنی  
 جان و روح و بضم اول پیران کتابت بدیه بنود و بزبان بها که نیز  
 بمعنی کهنه و بفتح بای فارسی و تشدید رائی مهمله و خفائی نون صیغته اسم فاعل از  
 پریدن لغت فارسی فصل بای موحده بارائی هندی در لغت اردو پڑا  
 بفتحین بمعنی بزرگ لغت اردو و تخمین آن پڑا بفتح بای فارسی و رائی هندی بالف  
 بمعنی افتاده و نیز ترا بکسر نون و رائی مهمله بالف بمعنی خالص و صرف لغت  
 اردو و نیز ترا بضم تائی فوقانی و رائی مهمله بالف بمعنی معروف لفظ فارسی نیز  
 بضم بای موحده و رائی مهمله بالف بمعنی بد لغت اردو فصل بای موحده  
 باز رائی معجمه در لغت عربی براه بضم بای موحده و فتح رائی معجمه بالف و تائی  
 مدور در آخر جمع بازی که باز شکاری را گویند لغت عربی از منتخب بمران بفتح  
 سختی و شگافتن و سوراخ شدن طرف شراب و غیر آن و صاف کردن  
 شراب و بانصرام رسانیدن کار و دندان برآوردن شتر و بز و بانصرام نیز

پیرا

پیران

پیرا

پیرا

پیرا

بضم بائی موحده از بریدن و نیز برید بفتح بائی موحده و با معروف  
 بمعنی فاصد لغت فارسی پرکار نهایت هوشیار لغت فارسی پرستی سپهر  
 معشوق صلیح و حسین لغت فارسی پر سرخ بمعنی پر چپاره و معشوق صلیح  
 و حسین را نیز گویند لغت فارسی پرورش حاصل مصدر از پروردن و  
 مراد از حکمت و علم لغت فارسی پر آن پرواز کنند لغت فارسی پرده او  
 زن عقیقه و شریف لغت فارسی پریشانی پراگندگی و تردد و خاطر لغت فار  
 پرستی ضد دیو و زن خوب بصورت لغت فار و ترمی یکسر فوقانی و رانی مهمله  
 مکسور بمعنی سه لغت انگریزی پروازی پرواز نمودن لغت فارسی  
 فصل بائی موحده با رانی مهمله در لغت انگریزی بر دور یکسر تن و اول  
 مهمله مفتوح و سکون رانی مهمله دوم بمعنی برادر لغت انگریزی برنگ یکسر تن  
 و سکون نون و کاف فارسی موقوف بمعنی بسیار لغت انگریزی فصل با  
 موحده با رانی مهمله در لغت حبشی بر و بضمین و و او معروف بمعنی صبح  
 لغت حبشی فصل بائی موحده با رانی مهمله در لغت بنگله پرانیر یکسر اول و رانی  
 مهمله با الف و نون مکسور و یائی مجهول و رانی مهمله آخر موقوف بمعنی دل لغت  
 بنگله و جنیس آن بر این بفتح بائی موحده و رانی مهنی و الف و کسر بائی فارسی

بی

بی

بی





و بروج و ابراج جمع و نام شاعر است و مکانیکه مد و رباست لغت عربی  
 از منتخب و تجنیس آن برج بفتحتین سپیدی چشم که احاطه کرده باشد سیاحت  
 لغت عربی از منتخب فصل بابتی موحده مع راستی جمله در لغت مرکب  
 برق و دم بمعنی تیز و چالاک و مرد چالاک و اسپ تیز رفتار و کنایه از ذهن و  
 ذکاوت و تیغ مصفا لغت مرکب بر جلسین منظر جابتی نظر حبیب و بر جلسین نام ستاره  
 لغت مرکب لمولقم رشک زهره غیرت بر جلسین <sup>که</sup> زمین سلیمان چون تو و بقلیس  
 بر جلسین عذار روشن چهره و تابنده رخسار و کنایه از رخسار معشوق لغت  
 مرکب فصل بابتی فارسی با راستی جمله در لغت مرکب پروین منظر نظرگاه  
 پروین و پروین نام چند ستاره و کنایه از لولیان بازاری لغت مرکب  
 پراشکار درخت بارور در لغت مرکب پر خصم نهایت اندوه دارنده لغت  
 پر خصم نهایت دشمن لغت مرکب پر تمیز نهایت تمیز در لغت مرکب پر فضا  
 بفتح فانهایت فراخ بودن مکان و فراخ بودن زمین و روان بودن  
 آب بر زمین لغت مرکب کسته قشراک بمعنی شکار لغت مرکب از غیاث اللغات  
 فصل بابتی موحده با راستی جمله در لغت فارسی بر دو بار بمعنی غمخورد  
 مستحل لغت فارسی برتر بمعنی بلند مرتبه لغت فارسی و تجنیس آن بر برتر و باقی



درون سینه لغت عربی و تجنیس آن ترک لفتح تائمی فوقانی و سکون رایی مهمله  
 و آخر کاف عربی بمعنی واگذاشت و نیز برک لفتح بائمی موحده و سکون  
 رایی مهمله و آخر کاف فارسی بمعنی سامان و اوراق درخت لغت  
 فارسی برکت لفتحات بمعنی بالیدن و افزون شدن و گاهی بسکون تائمی  
 نیز آید چنانچه قدسی گفت بیت چنان باد شمشیر دستی نشانند  
 که در خرمن عمر برکت نماند و از بهر عجم و انچه در عوام به تشدیدکا  
 مشهور است محض غلط است لغت عربی از غیاث و بالضم مرغان آبی سفید  
 رنگ که آن را تبرکی تو گویند و بالکسر حوض آب و سینه یا بیرون سینه  
 بر آن بکسر بائمی موحده و رایی مهمله بالف و زائمی معجمه در آخر مرادف مبارز  
 یعنی با کسی جنگ از میان صف بیرون آمدن و نیز غایط لغت عربی از  
 و بالفتح زمین فراخ و کشاده و تجنیس آن بر آن لفتح بائمی موحده و تشدید  
 زائمی معجمه اول بمعنی جامه فروزش لغت عربی از منتخب نیز ترا لفتح نو  
 و زائمی معجمه بالف و رایی مهمله در آخر بمعنی لاغر لغت فارسی و در عربی  
 نام پدر قبیله از منتخب و رشیدی بر سج بضم بائمی موحده و سکون رایی  
 مهمله و جیم عربی در آخر پاره و کوشک و یکی از دوازده بخش فلک است

رنگ  
 برک

مبارز  
 نزار

حیوة الحيوان بـيرقان بضم بائى موحده و سکون رائى مهمله وقاف باا لفت  
 و نون در آخر جمع آن يعنى ملهائى مختلف رنگ لغت عربى از حیوة الحيوان  
 و تخنيس آن بـيرقان بفتح يائى تخمانى و رائى مهمله مفتوح وقاف و نون زرد  
 که در کشت افتد و زردى يا سياهى که از غلبه صفر يا سودا در روى و بدن  
 آدمى پديد آيد اول را بـيرقان اصفر و ثانى را بـيرقان اسود گویند و بـيرقان  
 قسم اول شائع است لغت عربى از رشيدى بر قش بکسر بائى موحده و سکون  
 رائى مهمله و کسر قاف و شين معجمه در آخر مغنيست سبز رنگ بسيار خرد لغت  
 عربى از حیوة الحيوان بر قش بفتح بائى موحده و رائى مهمله بالفت کسر قاف  
 و شين معجمه در آخر نام ماده سگ و جمع بر قش مغنيست لغت عربى از حیوة الحيوان  
 بر که بضم بائى موحده و سکون رائى مهمله و فتح کاف عربى و آخر تا بصورت  
 طير آيى است و نحوک را هم گویند لغت عربى از حیوة الحيوان و تخنيس آن بر که  
 بکسر اول حوض آب لغت عربى از منتخب و کنز اللغات و نيرتر که بفتح اول و  
 کسر رائى مهمله و فتح کاف عربى انچه مال و متاع از مرده ماند لغت عربى از  
 منتخب و صراح و مؤند بر که بضم بائى موحده و فتح رائى مهمله و کاف عربى  
 در آخر جمع بر که که معنی نحوک گذشت لغت عربى از حیوة الحيوان و با لفتح

بيرقان

بکسر  
اول



رایی مهمله و فتح غین معجمه و در آخرین معجمه قسمی از کس لغت عربی از حیوة الحیوان  
 بر سخن بفتح بای موحده و سکون رایی مهمله و فتح غین معجمه و نون در آخر  
 سچه گاو وحشی لغت عربی از حیوة الحیوان بر ای یا بفتح بای موحده و رایی مهمله  
 و تختانی بمعنی خلایق از منتخب و جنسی آن بر ای یا بفتح بای فارسی مال غیب لفظ  
 هندیست و نیز بر ای یا بضم بای فارسی و رایی مهمله با الف و نون هر چه کهنه را گویند  
 بعربی قدیم و عتیق بعین مهمله و کس رایی فوقانی و سکون تختانی و قاف در آخر  
 و بفارسی دیرینه و پارینه لغت اردو است بر نحو ث بضم بای موحده و  
 سکون رایی مهمله و ضم غین معجمه و سکون واو و ثامی مثلثه در آخر لغت عربی  
 بمعنی لیک که هندی پشو گویند از منتخب بر ای بضم بای موحده و فتح رایی مهمله  
 مرغیست نیز بر لغت عربی از حیوة الحیوان و جنسی آن بر ای بفتح بای موحده  
 و رایی هندی بمعنی کلان لغت اردو و نیز بر ای بضم بای مهمله بمعنی بد لغت اردو  
 و نیز بر ای بکس و نون بمعنی خالص لغت اردو و نیز بر ای بضم بای فوقانی بمعنی برائی  
 لغت فارسی و نیز بر ای بفتح بای فارسی و رایی هندی بمعنی افتاده لغت اردو  
 بر قاف بضم بای موحده و سکون رایی مهمله و قاف و فتح نون و فوقانی  
 در آخر بصورت هالغ که رنگهای مختلف دارد و لغت عربی از منتخب و

پریا

پریا

پریا

پریا

پریا

پریا

رائی مهمله حجت روشن و دلیل قاطع از منتخب و فرقی در میان دلیل و برهان  
 آنست که دلیل عام است و برهان خاص لغت عربی از رشیدی براق  
 بضم بای می موحده و رائی مهمله بالف و قاف مرکبی که حضرت رسالت <sup>صلی الله</sup>  
 علیه وآله وسلم شب معراج بران سوار شدند و آن کلان تر از خسرو  
 خرد از استر بود لغت عربی از رشیدی و تجنیس آن براق بفتح بای <sup>موحد</sup>  
 و تشدید رائی مهمله بالف و قاف هر چه بتألیف و درخشندگی و لمعان باشد  
 مثل ابرک و سنگ سمرمه لغت عربی و نیز براق بفتح بای تختانی و رائی <sup>مهمله</sup>  
 بالف و قاف در آخر معنی سلاح لغت ترکی و براق بضم بای موحده و  
 زائی معجم بالف خنوجون براید و مادام که در دهانست رین گویند نیز نوعیت  
 از درخت خرمالغ عربی از منتخب برز و ن بکسر بای موحده و سکون  
 رائی مهمله و فتح ذال معجم و سکون واو و نون در آخر اسپ تازی لغت عربی  
 از حیوة الحیوان برز و ن بکسر بای موحده و سکون راء مهمله فتح ذال معجم و <sup>سکون</sup>  
 واو و فتح نون و آخر تا فوقانی ماده اسپ تازی لغت عربی از حیوة الحیوان  
 برز و ن بکسر بای موحده و رائی مهمله بالف و کس و ذال و تختانی معروف  
 نون جمع آن یعنی اسپهای تازی بر بخش بفتح بای موحده و سکون <sup>مهمله</sup>

براق

ریق

ریق



بچه بائی میش لغت عربی از حیوة الحیوان **فصل بائی موحده مع رایی همله**  
 در لغت عربی بر فتح بائی موحده و رایی میشد و بیابان و نیکو کار و راست گو و بسیا  
 خیر و بالکسر بر معنی احسان و نامیست از ناهای حق تعالی و بالضم و تشدید  
 گندم و تخمیس آن بر فتح بائی موحده و رایی همله معنی ثمر و بالا و بهندی معنی شو  
 و بالضم بهندی معنی شرمگاه زن و بیائی فارسی مفتوحه و سکون رایی همله  
 معنی گرفت فارسیست در اردو می هندی متصل و یا از توافق لسانین است  
 و حشی گوید بیت آنکه هرگز یاد مشتاتان مکتوبی نکرد و  
 اگر چه گستاخی است میگویم پر خوبی نکرد و با عربی لکن آن برای استدراک است  
 و نیز سردر آرد و وفار پر مرغان مستعمل است و پر بضم اول و سکون دوم  
 معنی دلو بزرگ که به نرگاوان از چاه کشیده شود لغت اردو و پر بالضم  
 بمقابل خالی و نیز تر فتح تائی فوقانی و رایی همله معنی افزون و آب رسیده  
 و تر به تشدید رایی همله جدا شدن و بریده شدن و بریدن و بالضم اصل و رشته  
 که معاربان اندازه بنا گیر و لغت شعر از تنجب و نیز تر بضم بائی موحده و زائے  
 معجمه معنی معروف و بالفتح و تشدید زائی حجه جامه و متاع خانه و سلاح لغت عربی  
 از تنجب و نیز تر مقابل ماده لغت فارسی بر همان بضم بائی موحده و سکون

ب

ب

ب

ب

ب

ب

لغت فارسی فصل بابی فارسی مع دال مہملہ در لغت فارسی پدر  
 بعربی والدوان و بترکی آبا بالف ممدود و و تائی فوقانی گویند لغت فارسی و  
 تجنیس آن نذر نفتح نون و سکون ذال معجمه و رائی مہملہ در آخر خبریکہ بطریق مشککش  
 ابگزارند لغت عربی و نیز بد رفتح موحده و سکون دال مہملہ و رائی مہملہ ماہ کامل لغت  
 عربی و نیز بد رفتحین بمعنی بیرون لغت فارسی فصل بابی عربی با دال مہملہ  
 در لغت حبشی بد تبا بضم بای موحده و تشدید دال مہملہ مکسور بایائی مجہول و  
 نفتح نون باالف بمعنی گروہ نان لغت حبشی فصل بابی موحده با دال  
 ہندی لغت بنگلہ بد و نفتح بای موحده و تشدید دال ہندی و واو مجہول بمعنی  
 کلان و بسیار لغت بنگلہ و تجنیس آن بد و نفتح بای موحده و سکون ذال مہملہ  
 و واو موقوف بمعنی شروع و آغاز و بمعنی بیابان و در بیابان بودن و پدید  
 آمدن و بضم تین و تشدید واو آبلہ لغت عربی از منتخب رشیدی و نیز نفتحین و  
 سکون و واو اسپ تندر و لغت فارسی از برہان و نیز بد و کسر اول فتح  
 ثانی امر از و دیدن لغت فارسی فصل بابی موحده با ذال معجمه در لغت عربی  
 بدح نفتح بای موحده و سکون ذال معجمه و جیم عربی سچہ میش لغت عربی از جلیوۃ الحیوان  
 بدشان نفتح بای موحده و سکون ذال معجمه و جیم و نون جمع آن بمعنی

نذر  
بد  
بد

بد

بد



معروف کر میت پر دار مشهور بر عربی آنرا جراد و نفتح حیم عربی و راست مهمله  
 بالف و وال مهمله در آخر گویند جراد به زیادت تا مفرد مذکر و مؤنث  
 در وی یکسانست جراد ذکر و جرادة انثی و کنیت آن ام عوف  
 نفتح عین مهمله و سکون واو و ف در آخر و بفارسی ملخ و نین بدی  
 ضد نیکی لغت فارسی بدنه بضم بامی موحده و سکون دال و فتح نون  
 و تائی فوقانی در آخر شتر و بقر و غنم را گویند لغت عربی از منتخب حیوة الحیوان  
 بدن بضم بامی موحده و سکون دال و نون در آخر جمع بدنه لغت عربی  
 از حیوة الحیوان و بالفتح و بضم فرہی و انگذگی گوشت و تخمیس آن بدن  
 بروزن چمن تن و جد غیر سر و مرد مسن زره کوتاه ابدان بالفتح جمع  
 آن حسب و نسبت لغت عربی از منتخب فصل بامی موحده و وال مهمله  
 در لغت مرکب بدر آفر و ز معنی روشن کننده ماه و کنایه از شب یلدا  
 و کبک ری و چراغ سحری و رخ جناب زهر اصلوات اللہ علیہا  
 و نام یکی از متوعات مؤلف لغت مرکب بدر منظر جائی نظر ماہتاب  
 و کنایه از کبک بدر منیر معنی ماه کامل و روشن فصل بامی موحده  
 مع وال مهمله لغت فارسی بدر کردن معنی بیرون کردن و خارج نمودن

بدی

بدن

مکسور و تختانی مشدد در آخر جمع نخبی لغت عربی از حیوة الحيوان فصل با  
 موحده مع خاتمی معجمه در لغت فارسی بخشش بالفتح حاصل مصدر از  
 بخشیدن لغت فارسی فصل بائی موحده مع وال مهمله در لغت عربی بدیع  
 بفتح بائی موحده و کسر وال مهمله و سکون تختانی و عین مهمله در آخر نامیست از اسمائے  
 بار تعالی غراسمه و معنی نوپیدا کننده و نوپیدا شده و مشک نوور سنی که شروع  
 در تافتن آن کرده باشند و مرد و فریه لغت عربی از منتخب بدی بفتح بائی موحده  
 و کسر وال مهمله و تشدید تختانی آفریده شده و نخستین چاسیکه در اسلام کنده باشند  
 لغت عربی از منتخب و تجنیس آن بدی بفتح بائی موحده و کسر ال معجمه و تختانی  
 مشدد در آخر معنی مرد فاحش لغت عربی از منتخب نیز شدی بفتح ثانی مثلثه  
 و وال مهمله معنی پستان لغت عربی از منتخب نیز شدی بفتح نون و تشدید وال  
 مهمله مکسور و سکون تختانی معنی جوی و عربی جوی کوچک را جدول بفتح جیم و سکون  
 وال مهمله و فتح وا و و لام در آخر گویند و نیز نهر بفتح نون و سکون با هموز  
 و رایی مهمله در آخر گویند و بفتح دو م نیز آمده آنها را بالفتح جمع آن و بفارسی از غا  
 و از غاب و از غاد با بفتح با غین معجمه مطلق جوی آب را گویند و بعضی شرکے  
 گویند و نیز طمی بکسر تائی هندی و تشدید وال هندی مکسور و سکون تختانی

ندبی  
 ندبی  
 ندبی

طمی



که از جانب حساسان آرد و این منسوب به بخت است که باد شاهی بوده است  
 و آن را بخت نصر نیز میخوانند پادشاه مذکور را و در شهر عرب زشتتر عجم را  
 بخت ساخته بود بچینه که از او حاصل شد آن را شتر بختی گویند از منتخب  
 و کشف و تجنیس آن تختی بفتح تائی فوقانی و سکون دوم و کسر تائی فوقانی  
 دوم و تختانی در آخر تخته که اطفال مشق نوشتن بر آن میکنند عربی آن را  
 لوح بفتح لام و سکون و او و حائی حطی در آخر و بفارسی سلم بفتح سین  
 مهمله و سکون لام و میم و تخته مشق و تخته تعلیم گویند ابوعلی حاجی گوید بیت  
 لاجوردی سلم گردون راهی با طفل جباه او گرفت در بغل  
 صبا گوید بیت لوح دلی که آئینه دار عالم است و حیف است حیف تخته مشق موس کنی  
 شاعری گوید بیت بر لوح دل چو تخته تعلیم کو و کان با هر حرف زرو که نوشتم خراب شد  
 و نیز نخنی بفتح تختانی و سکون خائی معجمه و کسرون و تختانی معروف  
 آب گوشت لغت فارسی و نیز نخنی بفتح بائی فارسی و سکون خائی معجمه  
 و کسرون و تختانی معروف لغت اردوزن کم ظرف بختیم بضم بائی مو<sup>صده</sup>  
 و سکون خا معجمه و کسر تائی فوقانی و تشدید تختانی مفتوحه و فوقانی در آخر تا<sup>نث</sup>  
 تختی لغت عربی از حیوة الحیوان بخاتی بضم بائی موصده و خائی معجمه و تائی<sup>نث</sup>

تختی

تختی  
تختی

بجز نختین سر اسیمه شدن از بیم و سیراب نشدن و نوعی از بیماری شتر لغت  
 عربی از نخت نیز بجز بضم موحد و سکون جیم عربی و رایی مهمله در آخر معنی  
 بدی کار بزرگ و شکفت و عیبها لغت عربی از نخت و نختین بجز سرو آن مدلی ناخت  
 وسطبری ته ناخت لغت عربی از نخت نیز بجز نخت نون و سکون جیم عربی  
 و رایی مهمله خوب تراشیدن و گرم کردن آب بسنگ تفسان سخت اند  
 و اصل و حسب گونه و زمین مکّه و مدینه و نختین تنگ و تشنه شدن شتر از  
 خوب و نیز بجز نخت نون و سکون حاکمی و رایی مهمله شتر شدن بریدن  
 سینمه و بر سینمه زدن و در سینمه شدن و بالکسر پیش سینمه لغت عربی از  
 نخت نیز بجز نخت نون و سکون خای مجمه و رایی مهمله در آخر  
 بوسید و ریزه ریزه شدن لغت عربی از نخت و نیز بجز نخت بای فارسی و  
 تشدید جیم فارسی مفتوح و رایی مهمله در آخر چو یکی پنهان که برای تنگی سوراخ  
 پایت پلنگ و سوراخ تیر و امثال آن زنند تا سوراخ تنگ شود و عربی شک  
 بکسر شین مجمه و کاف مشدود تا در آخر و بفارسی پانه و فانه گویند لغت اردو  
 فصل بای موحد مع خای مجمه در لغت عربی بختی بضم موحد و سکون  
 خای مجمه و کسر فوقانی و تشدید تحتانی نوعی از شتر قوی و بزرگ و سرخ رنگ

ح

ح

ح

ح

ح

ح

ح



جهت زیر مقابل فوق لغت عربی از منتخب و نیز نخت بفتح بای موحد  
 و سکون خای مجمه و تائی فوقانی در آخر معنی بجره و نصیب لغت فارسی  
 و در عربی نیز مستعمل و اصلش نخت است شین مجمه بتائی فوقانی بدل شده  
 از بهاء عجم و نیز نخت بضم بای موحد و سکون خای مجمه و تائی فوقانی در  
 آخر معنی شتران قوی بزرگ که در خراسان میباشند لغت عربی از منتخب  
 و نیز نخت بفتح ثناته فوقانی و سکون خای مجمه و تائے فوقانی آخر  
 معروف است چاق شدن دماغ از نشاء از مصطلحات و صاحب بهاء عجم  
 نوشته که نخت معنی اریکه مشترک است در عربی و فارسی و نشانند و  
 نشستن بر نخت محاوره مقرر است و مخفف نخت که شالها و دیباها و امثال  
 آن در آن نهاده اطراف آن را بطناب محکم بر بندند تا از وضعت  
 یعنی عیب چین و شکنج محفوظ باشد لغت فارسی و نیز نخت بضم بای فارسی  
 و سکون خای مجمه و آخر تائی فوقانی از نختن معنی معروف بجره بفتح  
 بای موحد و سکون حای حطی و رائی جمله در آخر معنی دریا و جوی بزرگ  
 و مرد صاحب کرم و اسپ فراخ گام و عمق وزه دان و آب و دهن مائی بجره  
 یعنی آب شور و شگافتن و گوشه دیدن لغت عربی از منتخب و نختن آن

نخت

نخت

نخت

نخت

فرقه بکسر قاف و سکون رایی مهمله و فتح فا و باهائے هوز و ر آخر گویند لفظ فارسی  
از نفائس اللغات و نیز بر کچ بفتح بائی موحده و سکون جیم فارسی دو آئیت  
مشهور و بقول صاحب لفاظ الادویه عبری آن راجع بفتح وا و و جیم مشدود  
و ر آخر گویند از نفائس اللغات و نیز بر کچ بفتح بائی موحده و سکون جیم فارسی  
لفظ هندی بمعنی محفوظ باش و نیز نخب بفتح نون و سکون خائے معجمه یعنی ششم  
لغت فارسی کچ بفتح بائی موحده و سکون جیم عربی و عین مهمله طائر لیست بزرگ  
که آن راجع اصل گویند لغت عربی از حیوة الحیوان و تخنیس آن نخب باضم  
و دو م خائے معجمه کشتن خود را از خشم و اندوه و بالکسر اقرار کردن بحق  
و گردن نهادن براه حق از تنجب فصل بائی فارسی در لغت بنگله کلمه و  
بکسر بای فارسی و تشدید جیم فارسی باهائے مخلوط التلفظ و کسر او و یای مجهول  
و شین معجمه مکسور باحتیانی ثانی معروف بمعنی از پس ام لغت بنگله فصل بائی  
عربی مع حای حلی در لغت عربی بخت بالفتح و آخر تائى مثلثه کاویدن  
و کندیدن سخن زمین لغت عربی از متخوب تخنیس آن بخت بفتح بائی موحده  
سکون حای مهمله و تائى فوقانی در آخر بمعنی خالص و صرف و خالص کردن لغت  
عربی از متخوب و رشیدی و نیز تحت بفتح تائى فوقانی و سکون حای حلی و تائى فوقانی

بج

بج

نخب

نخب

بخت

بخت



مع تائی هندی در لغت انگریزی پیشین بکسر بائی فارسی و تائی هند  
 و سکون یا بی معروف و نشین معجمه مفتوح و نون ساکن بمعنی عرضه داشت لغت  
 انگریزی فصل بانی موحده مع جیم در لغت عربی بفتح بائی موحده  
 و تشدید جیم شگافتن ریش نیزه زدن فرجه کردن گیاه حیوان چرنده را  
 و بمعنی طائر آبی لغت عربی از قاموس و تجنیس آن بفتح موحده و سکون  
 جیم عربی زهاب پالاش آب و شراب امثال آن باشد و اندرون بان را نیز  
 گویند و گوشت رومی را هم گفتند اندک که نزدیک بکنار لب باشد و نیز بفتح  
 بضم اول نبر را گویند که برادر گو سفند است و عبری معر خوانند از برهان نیز بفتح  
 بکسر موحده و سکون جیم عربی بمعنی برنج باشد که عبری از ز گویند لضمین و  
 و تشدید آخر و تقدیم را برزای معجمه از برهان و نیز بفتح تائی مشله و تشدید  
 جیم ریختن آب و خون و روان شدن آب و خون و روان شدن خون  
 قربانی لغت عربی از منتخب نیز بفتح موحده و تشدید خائی معجمه پسندیده  
 شدن و بزرگ شدن کار و کلمه ایست که در وقت تحسین گویند لغت عربی از منتخب  
 و نیز بفتح تختانی و سکون خائی معجمه بمعنی برف لفظ فارسی نیز بفتح  
 بفتح تائی فوقانی و سکون جیم عربی نوعی از وار چینی است عبری آنرا

ن

ن

ن

ن

ن

و راءى مهمله لفظ هندی معنی قدم و نیز بمعنی شناکن و هم تیر بکسر بائی موحده  
 و تختانی مجهول و زاءى معجمه امر از سخن لفظ فارسی و هم تیر بکسر بائی فوقانی  
 و تختانی مجهول و راءى مهمله لفظ هندی معنی تمام کردن و بسر بردن و  
 نیز بفتح بائی موحده و تاءى هندی مفتوحه و راءى مهمله لغت انگریز  
 بعضی مکهن که عبری زبده و بفارسی مسکه گویند و آن چیز است که از اجزات برآ  
 و نیز تیر مخفف بدتر لفظ فارسی و نیز بفتح بائی فارسی و تشدید بائی فارسی  
 دوم مفتوح و راءى هندی در آخر لفظ هندیست آنچه از کهگل دیوار خشک شده  
 جاتی خود بگذار و بجا به تکرار بائی موحده اول مفتوح و دوم ساکن و غین معجمه  
 با الف رسیده طائر معروف هندی طوطا گویند لغت عربی از قاموس  
 و تجنیس آن تیغا بکسر تاءى فوقانی و تختانی مجهول نوعی از شمشیر هینا عبری آنرا  
 مخفق بکسر سیم و سکون خائى معجمه و فتح فا و قاف در آخر و صفیحه بفتح صاد مهمله  
 و کسر فا و سکون تختانی و فتح حائى حطی و تاد در آخر گویند صفایح بر وزن مدایح  
 جمع آن از نفائس **فصل بائی فارسی مع بائی فارسی در لغت بنگاله**  
 بفتح بائی فارسی اول و دوم مکسور و یائى معروف و فوقانی مفتوح باخر الف  
 لغت بنگاله درختی است که بار و آن را اژند خربزه خوانند **فصل بائی فارسی**

تیر

ب

تیر

تیغا



در آخر معنی چالاک و دم شمشیر و غیره که بزبان باشد و گوز کردن حیوان لغت  
 فارسی و نیز پیر بکس بائی فارسی و سکون تحتانی معروف بمعنی کهنه سال  
 و نیز بمعنی روز دوشنبه در سندی و مرادف مرشد است و هم بزبان بهاکها  
 بمعنی در آمده و نیز پیر بکس موحده و سکون تحتانی معروف  
 و راسی مهمله لفظ سندی بمعنی برادر که برین هم گویند و بمعنی شیطانیکه مندوز  
 سحر بر کسی مسلط نمایند و بیای مجبول بمعنی عرصه و دیر و وقت و ثمر معروف  
 که بفارسی کنار گویند و نیز بمعنی کرت و مرتبه لفظ سندی و پیر نیز بفتح بای  
 موحده بمعنی عداوت و دشمنی و هم لفظ نیز بکس نون و تحتانی معروف و ز راسی معجم  
 بمعنی هم لفظ فارسی و هم پیر بکس نون و تحتانی معروف و راسی مهمله بمعنی آب  
 لفظ سندی و هم پیر بکس بائی فارسی و تحتانی مجبول را سندی بمعنی درخت  
 لفظ سندی و هم پیر بفتح بائی فارسی و تشدید فوقانی مفتوحه و راسی مهمله طلاو  
 نقره و آهن و غیره پس کرده شده و این لفظ مشترک است در سندی و فارسی  
 مگر در سندی فوقانی را مشد آورند از غیث اللغات و هم پیر بضم  
 بائی فارسی و سکون فوقانی و راسی مهمله بمعنی فرزند لغت بهاکها و نیز  
 بزبان کشمیری همین معنی دارد و هم پیر بفتح بائی فارسی و سکون تحتانی

پیر

پیر

پیر

پیر

پیر

پیر

پیر

پیر

پیر





و اگر از آن هم کمتر شیرین بود و مردم دستور آن نینوشند مگر بضرورت پس آنرا  
 شروب بفتح شین معجمه و ضم رائی مهمله و سکون واو و بای می موصده در آخر گویند  
 و اگر شیرین بود آن را فرات بضم فا و رائی مهمله با الف و تائی فوقانی در آخر گویند  
 و اگر بسیار شیرین بود آن را نقاخ بضم نون و قاف با الف و خائی معجمه در آخر گویند  
 و اگر پاک و صاف بود آن را نمیر بنون و میم و رائی مهمله بر وزن امیر گویند  
 و اگر خوشگوار و باسانی فرورود از لذت آنرا سلسل بد و سیدین مهمله بر وزن  
 محمل و سلسال بر وزن زلزال گویند و اگر تشنگی را فرو نشاند آنرا مسوس  
 بفتح میم و ضم سین مهمله و سکون واو و سیدین هم در آخر گویند و اگر شیرین و خنک  
 و صافی بود آنرا زلال بضم زائی معجمه و لام با الف و لام در آخر گویند  
 و اگر مردم بر آن گرد آمده باشند مرتبه که بشفاه یعنی لبها کشیده باشند آنرا مشفوه  
 یعنی شفا رسیده گویند و اگر اندکی مانده باشد آنرا مشمود و بثنائی مثلثه و میم  
 و وال مهمله بر وزن محمود گویند بعد از آن مضعوف بضاد معجمه و تکرار فابزور  
 مفعول گویند در صحاح است ما بر مضعوف اذا اکثر علیه الناس مثل مشفوه بعد  
 محمود بحجم و تکرار میم بر وزن مخموم گویند بعد از آن منقوص بنون و قاف  
 و صاد مهمله بر وزن مخصوص گویند فصل بابر موصده مع باد لغت بر سبب

سخا خین بالضم نیرآمده و اگر سخت گرم بود آن را حیمیم به حامی مهله و بتکرار حیم  
 بر وزن کریم گویند و اگر گرم کرده باشند آنرا موخر بضم حیم و سکون واو و بفتح غین  
 معجمه و رائی مهله در آخر گویند و اگر میان بار و حار بود آن را فاتر بفا و تائے  
 فوقانی و رائی مهله بر وزن فاطر گویند و بفارسی نیم گرم و اگر خشک بود آن را  
 قار بفا و تشدید رائی مهله گویند و اگر زیاده از آن خشک بود آن را خصر  
 بفتح حامی معجمه و کسر صاد مهله و رائی مهله در آخر گویند و بعد از آن ششم  
 بفتح شین معجمه و کسر بای موحد و حیمیم در آخر گویند و اگر بسته بود آنرا قار  
 بقاف و رائی و سین مهلتین بر وزن فارس گویند و اگر روان بود آنرا سرب  
 بفتح سین مهله و کسر رائی مهله و بای موحد در آخر گویند و اگر تازه بود آنرا غلیض  
 بفتح غین معجمه و کسر رائی مهله و سکون تخانی و ضاد معجمه در آخر گویند و اگر نکلین باشد  
 آنرا زعاق بضم زائی معجمه و فتح عین مهله بالف و قاف در آخر گویند و اگر سخت  
 نکلین بود آنرا حراق بضم حامی حطی و رائی مهله بالف و قاف در آخر گویند و اگر  
 نکلین بود و تلخی هم داشته باشد آنرا اجاج بضم حیره و حیمیم بالف و حیمیم دوم  
 در آخر گویند و اگر تلخ بود آنرا قعاع بضم قاف و هر دو عین مهله گویند و اگر اندکی شیرین  
 بود و مردم آن را می نوشتند آنرا شرب بشین معجمه بر وزن قریب گویند



و اگر تا کعبین و تا یمنی از ساکنها بود آن را ضحاح بفتح ضاد معجمه اول و سکون  
 حای حطی اول و ضاد دوم با الف و حای مملیه دوم در آخر گویند و اگر قریب <sup>الف</sup>  
 بود آن را ضحل بفتح ضاد معجمه و سکون حای مملیه و لام در آخر گویند و اگر آند  
 بود سهل بر وزن سهل گویند و اگر بسیار کمتر بود آنرا شل بفتح و او و شین معجمه  
 و لام در آخر و شد بفتح شای مثله و سکون میم و وال مملیه در آخر گویند  
 و بالتحرک نیز آمده و اگر آب خالص بود و چیز در آن نیامیخته باشد آنرا  
 قراح بقاف بر وزن فلاح گویند و اگر ستوران در آمده آب را تیره کرده باشند  
 آنرا طرق بفتح طائے عاطله و رای مملیه و قاف در آخر گویند و اگر متغیر و تیره  
 شده باشند آن را سحس بفتح سین مملیه اول و کسر حیم و سکون سین مملیه دوم در آخر  
 و سحیس بر وزن نفیس گویند و اگر بدبو شود لیکن نوشیده میشود آن را آجن <sup>مخمره</sup>  
 و کسر حیم و نون در آخر گویند و اگر سبب گندگی بمرتبّه بود که کسی آن را نوشید  
 نتواند آن را آسن بد مخمره و کسر سین مملیه و نون در آخر گویند و اگر خنک بدبو  
 باشد آن را غساق بفتح غین معجمه و سین مملیه و شد و قاف بر وزن مشاق  
 گویند که قال الله تعالی الا حیماء و غساقا و اگر گرم بود آنرا سخن بفتح سین <sup>مملیه</sup>  
 و کسر خای معجمه و نون در آخر و سخن بر وزن سکین و سخن بر وزن شمن گویند

اگر آب چشمه و چاه همیشه ماند و منقطع نشود آن اعرابی عدکسین مہملہ و وال مہملہ شد  
 و اگر بر تہ بود کہ یک جانب او را بجنبانند دیگر بجنبان آن را کہ بضم کاف عربی  
 و رائی مہملہ شد و در آخر گویند و اگر بسیار بود و شیرین آنرا عدق بفتح غین معجمہ  
 و وال مہملہ و قاف در آخر گویند قال اللہ تعالیٰ لا سقینا ہم ماءً عدقا  
 و اگر بر تہ بود کہ غرق کند آن را غمر بفتح غین معجمہ و سکون میم و رائی مہملہ در آخر  
 گویند و اگر زیر زمین بود آن را غور بفتح غین معجمہ و سکون واو و رائی مہملہ در  
 آخر گویند و ہر گاہ روان بود آن را غیل بفتح غین معجمہ و سکون تخانی و لام در آخر  
 گویند و اگر بر زمین بود و نوشیدہ شود بی دلو و دلاب آنرا سح بفتح سین مہملہ و  
 سکون تخانی و حائی مہملہ در آخر گویند و اگر آشکارا در روان بر روی زمین بود  
 آنرا معین بروزن چین و سخم بفتح سین مہملہ و کسرون و میم در آخر گویند  
 چنانکہ در حدیث است خیرا ماء السنہ و اگر در میان درختان روان بود  
 آن را غلل بفتح غین معجمہ و لام اول و دوم گویند و اگر در حشرہ ہا و کوه ہا  
 ماندہ باشد آن را ثغب بفتح ثامی مثلثہ و سکون غین معجمہ و بامی موحدہ در آخر گویند  
 و اگر از قعر چاہ بر آورہ شود آن را بطن بفتح نون و سکون موحدہ و طام مہملہ در آخر  
 گویند و اگر سیلاب پارہ از آب گذاشتہ باشد آن را غدیر بروزن امیر گویند



پائی مردم را راجل بکسر رائی مهمله و سکون جیم و لام در آخر و پائی حیوانات را  
 قائمه بقاف و میم بوزن فاعله گویند و قوائم جمع آن و بفارسی پائے و در  
 هندی نیز چنانچه پائی لاگی در محاوره هندوست و این نیز توافق سائین است  
 از نفائس اللغات پائیکانه بخائی معجمه بالف و فتح نون و هائی مختفی در آخر  
 مکانیکه برای قضای حاجت معین کنند عبری آنرا بیت الخلا و کیف  
 بفتح کاف عربی و کس نون و سکون تحتانی و فاد در آخر و مذمب بفتح میم و  
 سکون ذال معجمه و فتح هائی هوز و بائی موحده در آخر و ححج بفتح میم و سکون  
 خائی معجمه و فتح رائی مهمله و جیم در آخر گویند و بفارسی ادب خانه و آب  
 و بیت الفراخ و آفتابه خانه و خلا جائی گویند از نفائس اللغات پائی بکسر  
 نون با تحتانی معروف عنصر از عناصر اربع لغت اردو و عبری آن را  
 مار گویند میاه بالکسر و امواه بالفتح جمع آن و بفارسی آب گویند و ترکی  
 ارین بفتح همزه و کس رائی مهمله و سکون تحتانی و نون و آب شیرین را بر  
 حذب بفتح عین مهمله و سکون ذال معجمه و بائی موحده در آخر گویند و آب  
 مالج بکسر لام و حائی حطی در آخر گویند و اگر تلخ باشد زعاق بضم زای معجمه  
 عین مهمله بالف و قاف در آخر گویند و بجای زای معجمه ذال معجمه آمده ابو منصور ثعالبی گویند

لفظها که بمعنی گناه و نیز تاپ بتامی هندی و آخر بامی فارسی و در رسم اسپ  
 و نیز تاپ بهر و تامی هندی گسترده‌تری معروف که از سن تیار سازند و بفار  
 آنرا لادنه بکسر و ال مهمله و فتح نون با بامی مختفی گویند و نیز تاپ بفتح نون با  
 و آخر بامی موحده در فارسی بمعنی خالص و صاف و بی غش و عبری دندان  
 شتر و متهر و ماده شتر کلان سال را گویند از منتخب و نیز تاپ بتامی فوقانی  
 بالف و آخر بامی فارسی لفظ هندی امر با کتساب حرارت از آتش و آفتاب  
 و نیز تاپ بتامی فوقانی بالف و آخر بامی موحده بمعنی طاقت توانائی  
 و رونق و پدیدگی و روشنی و گرمی و امر بر پچیدن و امر بر دیدن و امر بر  
 روشن کردن و این لفظ اکثر بقبرینه مراد فائده معنی می کند چنانچه  
 تاب و طاقت و پیح و تاب و آب و تاب و لفظ تاب هرگاه که بمعنی پیح باشد بکلمه  
 خوردن و افتادن و افکندن و گرفتن و زدن و دادن مستعمل گردد و از بهر آن  
 باره سو بمعنی بیکه از رود و صد لغت اردو فصل بامی فارسی بالف در لغت  
 اردو پیا پیح بنون غنه و جیم فارسی در آخر عدیکه بعد از عدد چهار آید لغت اردو  
 عبری آنرا خمس نفتح خای مجمه و سکون میم و سین مهمله در آخر گویند و بفارسی  
 پیاون بسکون و او و خفائی نون در آخر خلاف دست لغت اردو و عبری

تاپ  
 تاپ  
 تاپ

تاپ

تاپ



بمعنی پیاری پیاری معشوق لغت کشمیری فصل بیامی موحده بالف در

لغت اردو باب بیامی فارسی در آخر معنی شوهر مادر و فارسیان بیامی موحده

استعمال می نمایند گوید شعر خورشید که شیرازات خوانده فرزندم که که همچنین پدری باب تیمان است

و گاهی فارسیان در آخر الف را زاید کنند و با گویند و عربی والد و اب

و بفارسی پدر و برتری آتا بالف ممدوده و تائی فوقانی بالف گویند و تخنیر آن

باب در عربی در وازه و نام کتابی و در ترکی و فارسی معنی شایسته و برابر

و در خور و لائق و معنی باره و حق چنانکه گویند و در باب فلان یعنی در حق فلان

از متخبط برهان و نیز بات بیامی فوقانی موقوف خیر که انسان بان فی الضمیر

خود را بیان کند عربی کلام و منطق و لفظ و نسبت شفه و ذات شفه و ذات فم گویند

در اساس البلاغه است ما سمعنا منه ذات شفة و ذات فم و ما کلمتی بنبت شفة

بفارسی سخن گفت و گفتگو از نفائس دیگر باط بیامی موحده و تائی هندی در آخر

سنگی که بان وزن کنند عربی ضجحة المیزان نفتح صاد مهمله و سکون نون و فتح جیم

و تا در آخر مضاف بسومی میزان گویند و بفارسی سنگ تراز و نیز معنی راه لغت بنا

چنانکه گویند راه باط و نیز بیامی فارسی پاٹ لفظ هندی معنی عرض دریا و عرض <sup>باجه</sup>

دیگر و در بنگله سن را که ازان رسیمان تیار سازند گویند و نیز پاپ پرو و با فارسی

باب

بات

باط

باط

باط

در آخر عسالتجریک و عسالت بر وزن سلین جمع آن و بفارسی پاسبان و در راجه  
 بفتح وال مهمله و رایی مهمله شد و بالف و فتح جیم و با در آخر گویند نظامی گویند  
 مصرع نیا سووه و راجه از بانگ پاس پاز نفاست و تاسی بفتح نون الف و کسر  
 سین مهمله بیائے معروف فراموش کننده از لطائف و ناشی بفتح نون  
 و الف و کسرین معجمه و یائی معروف پیدا شوند و نو جوان و نشو کننده از  
 غیاث و بفتح تائے فوقانی و الف مفتوحه و کسرین مهمله شد و تاسی بمعنی  
 اطاعت پیروی کردن از منتخب بیامو حده و کسرین معجمه باشی بمعنی سردار لغت  
 ترکی و نیز صیغه واحد حاضر مضارع از بودن و بیائے فارسی و کسرین معجمه  
 پاشی از پاشیدن و باشی بیائی موحده و شین منقوطه بیائی معروف صیغه  
 واحد مخاطب مضارع از مصدر شدن باستی به سین مهمله موقوف و کسر ثناء فوقانی  
 بیائی مجهول بمعنی بیرون شو لغت حبشی با سو بضم سین مهمله و واو مجهول بمعنی بیرون  
 شوید جمع آن لغت حبشی فصل بیائی موحده بالف در لغت بنگله با نرا بانو  
 غنم و فتح رایی مندی و آخر الف بمعنی قضیب لغت بنگله فصل بیائی فارسی بالف  
 در لغت کشمیری پارسی پارسی مدتا هر دو بیائی فارسی و الف و کسر رایی مهمله  
 بیائی تحتانی مجهول و لفظ دوم بفتح میم و سکون و ال مهمله و فتح نون آخر الف

بای  
باشی

بای

باشی

پاشی

باشی



درختی است که قد خوبان را بدان تشبیه کنند و از دانه اش روغن گیرند  
 که بسیار نافع و خوشبو است و آنرا دهن البان گویند و دهنی است بمصر و نیشابور  
 لغت عربی از منتخب و نیز نان بنون و الف لغت فارسی عبری خنر نصیم خانی معجمه  
 و سکون موحده و زامی معجمه در آخنر گویند پاکبازی اول با فارسی دوم  
 بائی عربی و زامی معجمه نگرستین عاشق معشوق را بنظر پاک و در بازی و غلی  
 نکردن و اسباب خود را تمام باختن لغت فارسی از برهان یا بر خاستن بمعنی  
 رفتن بکاری و کنایه از مستعدی و آمادگی فصل بائی موحده با الف  
 در لغت حبشی قوم نوبی و گاله و اماره سوامی شنکو و بنیاسی باسی بفتح  
 بائی موحده و کسر سین جمله با یائی مجهول بمعنی بیرون شو لغت حبشی و تخنیر آن  
 پاسی بفتح بائی فارسی و الف و کسر سین جمله و یائی مجهول بمعنی یک پاس  
 و باسی بیائی موحده و الف و کسر سین جمله و یائی معروف بمعنی اشیائی  
 شب مانده را گویند و عبری بابت بیائی عربی و ثناة فوقانی بوزن فاعل گویند  
 بفارسی شبانه و شبینه و پاسی بکسر سین جمله و تختانی معروف شخصیکه شبها  
 گرد محلات و لشکر گردد و و نگهبانی کند لغت هندی عبری آنرا حارس بجای حط  
 با الف و کسر زامی جمله و سین جمله در آن جزو عاس بعین جمله با الف و سین جمله مشدود

نان

پاسی

باسی

پاسی

شهرت دارد ظاهر از جهت استکراه جزو اول است از کلمه مذکور که بزبان  
 هندی قبیح است و لفظ بادشاه مرکب است از پاد و شاه لفظ اول کم پاد است بمعنی  
 تخت باشد چه در اصل پاد بود تا می فوقانی را بدل کردند لفظ پاد  
 بمعنی پاسبانی و پائیدن نیز آمده و لفظ شاه بمعنی خداوند است لغت فارس  
 پاشنه نشین معجزه موقوف و فتح نون و هائی مختفی بعربی عقب بفتح عین مهمل  
 و کسراف و بامی موحده در آخر و هندی ایثری بکسراف و سکون تختا  
 و کسراف هندی و تختانی گویند و پاشنه بلف نیز آمده امیر خسرو گوید  
 هر شگاف پاشنه نشین دین و دولت را در دست زد و پیل بکسراف بامی فارسی و  
 لام در آخر نیز گویند فروسی گوید بز و دروغ این بر و برز و بالای تو  
 ر کین راز و پیل پامی تو بز و بیت که گچ بضم همزه و سکون کاف فارسی  
 و فتح جیم فارسی و باد آخر گویند از نفائس اللغات پان بر گیت معروف در  
 هند که با نون و کات و نوره خورند و تمام سال سبز مانند و چون آنرا در برگی دیگر  
 معهود به پیچند بیړه بکسر موحده و تختانی معروف و فتح رامی هندی و پاپوز بوزن خسه  
 خوانند و هر دو لفظ در اشعار امیر خسرو و بعضی متاخرین آمده میرزا صاحب شعر بوی کلام اشهادت مکرر  
 چون لب پان خورده میبوسد و پان شمشیر را به لغت اردو از نفائس و تجنیس آن با



و او از دوش تا مرقق باشد بازوان جمع آن و توانا و کشورستان از صفات او است  
 شیخ شیراز گوید معیت بازوان توانا و قوت سردست و خط است پنجه مسکین با توانا شکست  
 لغت فارسی بالا خانه خانه که بر پشت بام سازند لغت فارسی بالیده افزون شدن  
 اجسام و غیره چیزی صافی و مرقق کرده و خلاصه نشود و نامی درخت لغت فارسی  
 بار یا بی معنی دخل یا بی لغت فارسی بالادومی بر ترد ویدن کنایه از بلند  
 با هم شدن معنی یکی باشند لغت فارسی بار یک به رانی مهمله و یا معروف و آخر  
 کاف عربی چیز شیخی و لاغری و تجنیس آن تا یک بتامی فوقانی معنی تیره و تار لغت  
 فارسی زخیات و دیگر بار بگ بفتح بای موحده اول رانی مهمله موقوف و با موحده  
 ووم آخر کاف فارسی معنی امیر اعظم که او هر وقت که خواهد بدرگاه بادشاه باریا  
 و این لفظ مرکب است از بار که معنی دخل است و از بگ بالکسر که مخفف بیگ است  
 بعضی صاحب امیر و این لفظ را بفتح بای ثانی نیز نوشته اند که بگ بالفتح معنی  
 امیر و صاحب است و در ترکی این لفظ معنی عرض سگی که عرض مردم بخند  
 پادشاهی بر دین آمده لغت فارسی از کشف و غیث و لغت ترکی فصل  
 بای فارسی با الف در لغت فارسی پادشاه بای فارسی  
 صحیح است نه بای عربی و اینکه در هندوستان بای عربی

یاری

بار بگ

و باری مجازاً از راحت را گویند لغت بنگله باومی بکسر و ال ممله و سکون یا تحتانی لفظ  
 عربیت بمعنی آغاز کننده و آفریننده و باومی ال رای یعنی اول فکر و اول مهر خراش و کشف  
 و منتخب و تجنیس آن تاومی بفتح تائی مثناة فوقانی و الف رسیده و و ال ممله کسور  
 و یا معروف بمعنی رسیدن بخیری و تاومی بفتح ثناء فوقانی و الف و کسر و ال ممله  
 و سکون تحتانی بمعنی آزرده شدن و تاومی بفتح نون و الف و ال ممله کسور و سکون  
 تحتانی بمعنی مجلس و جمع شدن گاه مردم و و و دمان از منتخب لغات باومی بیای  
 موحده بالف رسیده و کسر و ال مملی و تحتانی بمعنی خاص لغت انگلیزی باکی  
 بکسر کاف عربی و سکون تحتانی بمعنی گریه کننده لغت عربی از منتخب و تجنیس آن  
 پاکی بیای فارسی و الف کسر کاف عربی و سکون یا می تحتانی معروف بمعنی  
 استر از مصطلحات فصل بیای موحده بالف در لغت مرکب بالانترت  
 نترت که قدر آن فراز باشد لغت مرکب فصل بیای موحده بالف در لغت فارسی  
 باریاب برون فاریاب معنی آن به بارگاه پادشاه و رئیسان دخل یا بنده لغت  
 فارسی با مد او پیش از طلوع آفتاب حقیقه و بعد از وی مجازاً لغت فارسی با لاشش  
 بسیار رسیده و کنایه از بلند همتی لغت فارسی بالاششین کلمه توصیفی برائے  
 صاحبان جاه و شسم و بمعنی معروف لغت فارسی باز و برای معجمه و آخر و او

عربی

تاومی

تاومی

تاومی

تاومی

عربی



لفظی است که برای قلت قبول و استدعای قلیل آید و نیز تازی بفتح ثناة فوقانی و الف رسیده و کسر زای معجمه بان عربی و بمعنی اسپ تازی سنگ شکار و در سراج اللغات نوشته که تازی بمعنی عربی است و این فسوب تبازهت و لفظ تازی بمعنی تازنده نیز آمده چون در اول عمر بان تاخت و تاراج در ایران بسیار کرده اند بدین جهت نسبت تبازه کرده شد و نیز سبائی عربی بالف کسر

زای معجمه و تخانی معروف با ز می جانور است شکاری از قاموس در فارسی سوا معنی معروف بمعنی فریب دغانیز آمده مخلص کاشعربم راروز و روزم شنب و از گردش چه بازی کرد با من گردش فلاک را دیدی و در موند بمعنی لهو و لعب فارسی است

بفتح ثناة فوقانی و کسر زای مهمله و سکون تخانی تازی بمعنی تیره و تار یک ماده و تازی بفتح نون و الف و کسر زای مهمله لفظ عربیست مرکب از لفظ تازی بمعنی آتش آمده و یا نسبت بمعنی دوزخی و نیز بمعنی جن پری و نیز لغت بنگله و بها که بمعنی زن و تازی گویند و هم در بها که بمعنی نبض آمده و باول یا تخانی و کسر زای مهمله و سکون

یائی مصدری بمعنی مد کردن لغت فارسی است تازی بفتح ثناة فوقانی و کسر زای هندی و یائی معروف از مسکرات مشهور لغت اردو و با طری بفتح یائی موحده و الف و کسر زای هندی و یائی تخانی بمعنی مکان ضربیکه بر سینه آید

تازی

بازی

تازی  
تازی

تازی

بازی

و هو انطاهر و الباطن لغت عربی از کشف و منتخب با زین نفتح بائی موحده  
 و الف و کسر زائی معجمه فتح یا ئی تختانی اول و سکون یا تختانی دوم و آخر نون ثنیه  
 بازی نفتح بائی موحده و الف و کسر زائی معجمه و آخر یا ئی تختانی معنی باز شکاری  
 لغت عربی از حیوة الحیوان و تجنیس آن ناز زین نفتح نون و الف و زائی معجمه  
 موقوف و کسر نون و سکون یا ئی تختانی و آخر نون مرکب است از ناز و لفظین که کلمه  
 نسبت است از بهار عجم و صاحب کشف نوشته که ناز زین بمعنی نازک اندام است با قعه  
 بکسر قاف قرشت و فتح عین جمله و آخر یا ئی تختانی بمعنی طیور آبی و بمعنی سختی از منتخب  
 و حیوة الحیوان لغت عربی و تجنیس آن با قعه نون الف و کسر فاخته نکه نفع و دید با کره  
 نفتح بائی موحده و الف و کسر کاف عربی و فتح رائی جمله و آخر یا ئی موز بمعنی دوشیز  
 و در مدار و کشف بمعنی زان یا رسیده و نابالغ باقی بکسر قاف و سکون تختانی معروف  
 جاوید باشنده و نامیست از نامهای حق تعالی لغت عربی از منتخب و تجنیس آن  
 تا قی نفتح ثناة فوقانی و الف و کسر قاف و آخر تختانی معروف بمعنی کلاه لغت  
 ترکی پارسی بکسر رائی جمله و سکون تختانی معروف نامیست از نامهای  
 حق تعالی و بفرسنگ شیدی بمعنی پیدا کننده از خاک و در کتر بمعنی آفریننده  
 نوشته و در موند بمعنی راننده قلم نیز آمده تجنیس آن پارسی در فارسی بی محمول

ناز زین

با قعه

پارسی

پارسی



از چوب یا سنگ که بهلوانان امتحان و مشق زور و طاقت خود با بر داشتندش نمایند

مال

و نیز تال نفتح تائی ثنائة فوقانی لفظ هندی بمعنی تالاب بعربی آنرا غدر یعنی مجرمه

مال

وال مهله و رائی مهله در آخر و بفارسی آب گیر گویند و نیز تال که بصدائی آن اصول

سر و ذکا دارند و این لفظ هندیست از زبان بهار عجم و خلاصه آن جفت برنجی آنرا

مال

بهندی مجیر گویند و در علم موسیقی عبارت از موزون و به عربی آنرا ایقا گویند و

تال بتائی هندی امر از ثنائت اردو بمعنی لطائف الحیل و بحیده گذرانیدن

مال

و نیز مال به بای فارسی چهار معنی دارد اول لفظ هندی بمعنی پرورش کن

دوم خیمه کوچک بعربی آنرا حفش و بکسر حای حطی و سکون فاوشین معجمه در آخر

گویند سوم بمعنی پرده باشد که بر تیر کشتی بندهد بعربی آنرا شراع بکسر شین معجمه و راء

مهله بالف و عین مهله در آخر و جل نفتح جیم و لام مشدود در آخر گویند و نضم جیم نیز

آمده و بفارسی بادبان گویند چهارم بمعنی میوه که در خانه نخته کنند بفارسی آنرا

خانه رس گویند نظامی گوید مصرع کند سوتی سیب را خانه رس بالام نفتح یا

موحده و آخر میم موقوف بر وزن بادام بمعنی گاو و صحرائی لغت عربی از حیوة الحیوان

با حکن نفتح بای موحده و الف و کسر طائی عاطله و آخر نون و رون خیرے

و خیر نهان و داننده و رون خیر با و نامیست از نامهای خدا کقوله تعالی

از برهان و نیز تازک بتامی فو قانیه و کسر زامی معجمه مخفف تازیک است و  
 تازیک اولاد عرب را گویند که در عجم زائیده و بزرگ شده باشند از برهان و نیز  
 بارک بفتح موحده و کسر زامی جمله بر معنی برکت ده تو لغت عربی از قاموس یاقوت  
 بکسر زامی معجمه سکون لام معنی شتر کیمه در سال نهم در آید و دندان که در آن وقت  
 بر آید لغت عربی از منتخب و تجنیس آن نازل بفتح نون بالف و کسر زامی معجمه و آخر  
 لام لغت عربی معنی فرود آئیده از منتخب با اول بکسر لام معجمه بخشنده و سخی  
 لغت عربی از منتخب و تجنیس آن با اول بفتح و ال جمله معنی ابر و سحاب لغت اردو  
 بال بوزن شال معنی دل و جان تن آسانی ماهی بزرگ و مرویکه در زمین زراعت  
 باو اعتماد کرده شود و فراخی عیش و شان و شوکت لغت عربی از منتخب و نیز  
 بمعنی از کشف تا سر ناخن و نزد بعضی از شان تا آرنج است و معنی بازوی مرغان  
 و امر از بالیدن و بترکی غسل را گویند از برهان و لطائف و کشف مؤید و بهند  
 بمعنی هو و تجانیس آن نال به نون آنچه مانند رشته از میان قلم وقت تراشیدن  
 بر می آید و معنی نیشک و رودخانه کوچک فی میان تپی از منتخب و کشف و برهان  
 ظاهر بمعنی اول مشتک است در میان عربی و فارسی و امر از نالیدن و نیز نال به نون لفظ  
 بمعنی خریکه قابله از نال کوک بتر و بفارسی آنرا نال گویند و نیز خرمی حلقه دار

تازک

بارک

نازل

باول

نال

نال



و بضم بای فارسی دیگر و آخر شین معجمه موقوف هر دو لغت فارسی بمعنی معروف  
 باسط بکسر سین مهمله و آخر طای حطی فراخ کتنده و گتوده و نام باریتعا  
 عزاسمه و آب دور از چپ را گاه لغت عربی از منتخب بالبع بکسر لام و سکون  
 غین معجمه نیکو و رسنده و جولان و بجد مردی رسنده و تجنیس آن بضم لام و سکون  
 غین معجمه بالغ شاخ گا و میان خالی یا چوبین خالی کرده که در آن شراب خورزند و در  
 اگرستان متعارف است و بکسر ثالث هم باین معنی آمده است و پیمانۀ شراب نیز گویند  
 و در عربی بمعنی رسیده باشد و بفتح ثالث نام ولایت است در جانب شمال زبرهان  
 یا رک بکسر رای مهمله و سکون کاف عربی بمعنی شتر لغت عربی از حیوة الحیوان  
 و تجنیس آن تارک اول تائی ثناة فوقانی و فتح رائی مهمله بمعنی میان سر  
 آدمی و فرق سر و هر چیزیکه او را در روز جنگ بر سر گذارند همچو کلاه و خود مغفر و اشیا  
 آن از زبرهان و این تصغیر تار است که بمعنی میان سر است و نیز تارک اول تائی  
 ثناة فوقانی و کسر راء مهمله لغت عربی صیغۀ اسم فاعل بمعنی ترک کننده و نیز تارک  
 بفتح نون و ضم زائی معجمه بمعنی معروف و فارسیان مشعر بزراکت را از لفظ تارک  
 تراشیده اند و لفظ زراکت در اشعار استاوان بسیار است از بشار عجم  
 و زبرهان و نیز بارک بفتح موحده و کسرت و سکون کاف و مخفف بار یک است که مقابل

بالغ

تارک

تارک  
تارک

بارک

و آخر رائے ہندی و رختیت بلب و یار اول یا ہئی تختانیہ و آخر رائی  
 مہلہ بمعنی دوست و یار بیائی فارسی و رائی مہلہ بمعنی آن روی دریا یا ہا  
 بکسر بائی ہوز و سکون رائی مہلہ بمعنی روشن و غالب رگیت در سر و نام  
 کتابیت لغت از فرہنگ شیدی لغت عربی و تجنیس آن با ہر نقیج ہائی ہوز و  
 و سکون رائی مہلہ لغت ہندیست بمعنی بیرون باقر بکسر قاف قرشت و سکون رائے  
 مہلہ جمع بقوم و بسیار علم و بسیار مال و شیر درندہ و نام رگیت در گوشہ چشم و  
 لقب حضرت ابو جعفر محمد بن علی ابن حسین علیہم الصلوٰۃ والسلام جہت تبحر و در علم  
 از منتخب لغت عربی و تجنیس آن ناقور اول نون بالف بکسر فاء و سکون رائی مہلہ <sup>منندہ</sup>  
 و لغت کنندہ و غائب از منتخب باقور بضم قاف قرشت و واو معروف اسم  
 جمع مفرد آن بقرة بمعنی گاؤ و تجنیس آن ناقور اول نون و بضم قاف قرشت  
 نامی بزرگ و صور از لطائف و منتخب باقورۃ بیائی موحده و الف رسیده  
 و ضم قاف و سکون واو و رائی مہلہ و آخر تا بصورت ہا اسم جمع کہ واحد آن بقرة است  
 لغت عربی با بوس بضم با موحده ثانی و واو معروف و سین مہلہ موقوف کچہ ہائی خورد از  
 انسان و حیوان لغت عربی از قاموس و تجنیس آن با بوس نقیج ہائی فارو <sup>بضم</sup>  
 بائی موحده بمعنی پا بوسیدن و پا بوسندہ ہر دو آمدہ و نیز پا پوشش نقیج ہائی فارسی

کیر  
کیر

کیر

کیر

کیر

کیر  
کیر  
کیر



حق تعالی عزاسمه دوم پیشتره و اروا بنا رسوم بزرگی چهارم گرانی پنجم نصیب  
 ششم خصلت و دخل هفتم بیخ و بن درخت هشتم مرادف کار چنانکه گویند کار و بار  
 نهم کرت مرتبت چنانکه بکیارود و بار و هم بارگاه یازدهم بسیاری هر چند  
 و جائی انبوه هر چند چون زنگبار و دریا بار و وازدهم ثمر و میوه هر درخت سیزدهم  
 حمل زنان چهاردهم غش و آمیزش که در مشک زعفران کنند یازدهم  
 ساز مطربان شانزدهم بارنده و امر از باریدن چنانکه مشکبار و گهر بار و بخت آن  
 تار نفتح تارے ثناة فوقانیہ و آخر رایی مہملہ موقوف لغت بنگلمہ معنی تراود و رفار  
 مشہور کہ از آہن و برنج و نقرہ و طلا و مانند آن سازند و بمعنی رشتہ و رسیمان  
 و مو مجاز چون تار زلف و گیسو و تار ابریشم و سبجہ و تار شمع و تار مسطر و گوہر و تار  
 نقاب پیرین و کفن و تار ساز چون چنگ و طنبور و قانون و نیز تار بمعنی تار یکی نام  
 و ہیست از ولایت طوس و نیز بمعنی تکلیف مالا یطاق باشد و باز بایمی موحده و  
 زامی مجسمہ امر از باختن چون قمار باز و تار اول تائی فوقانی امر از تاختن چون یک تار  
 و تار حرف اول نون بمعنی کرشمہ و تار اول ثنائی مثلثہ و رایی مہملہ در آخر لغت عز  
 انتقام خون کردن و باز اول بایمی موحده و زامی مجسمہ جانور نیست شکاری  
 و تار اول نون آخر رایی مہملہ موقوف لغت عربی معنی آتش و تار بہ تائی ثناة فوقانی

تا

تار  
بازتار  
بازتار  
باز

تار

تار

فصل الف مقصوره با یا در لغت ردو ایک بکسر اول و یائی مجهول معنی یک  
 و تجنیس آن اٹک بفتح تین و تائی ہندی نام دریا نیست و نیز صیغہ امر است کہ  
 مصدر آن اٹکن است ایرمی بکسر اول و یائے مجهول و کسر رائی ہندی  
 و یائی معروف بمعنی پاشند و تجنیس آن ابرمی بفتح اول و رائی مہملہ با یائی معروف  
 کاغذی را میگویند کہ مصنوعی باوان مختلفہ میباشند مانند ابر لغت اردو اینٹ  
 سائی معروف و نون مخلوط التلفظ و آخر تائی ہندی موقوف بمعنی خشت اردو  
 اینٹہا بفتح اول و سکون تخمانی و نون غنہ و تائی ہندی مفتوح بہ ہائے  
 مخلوط التلفظ با الف بمعنی تاب شدہ و کج شدہ و چیری خشکیدہ لغت اردو

### باب بائی موحدہ

فصل بائی موحدہ مع الف و لغت عربی باعث بکسر ثالث و آخر تائی مثلثہ  
 نامیست از نامہائے بار تعالیٰ جل جلالہ و نیز معنی سبب و برانگیزندہ جمع آن بوا  
 بفتح تین و بکسر عین مہملہ برانگیزندگان از منتخب لغت عربی با فوح بکسر ذال  
 معجمہ و آخر خائی معجمہ اسمیست از اسمائی حسنی و اسم فاعل معنی گردن کش  
 و مشکب از منتخب قاموس لغت عربی با آء بہ تشدید رائی مہملہ مضموم معنی نیکوکار  
 از منتخب این لفظ بسکون رائی مہملہ چند معنی دارد اول نامیست از نامہائے



مارها لغت عربی از حیوة الحیوان ایمان بکسر گرویدن و امین گردانیدن مان <sup>داون</sup>  
 و نام کتابی از مصنفات مولف و تجنیس آن با الفتح ایمان سوگندها و قوتها از تجتیب

لغت عربی ایدی و ایاومی هر دو جمعید بمعنی دستها و نعمتها اما اول بمعنی دست  
 بسیار استعمال شده و ثانی بمعنی نعمت لغت عربی و تجنیس لفظ اول در لغت حبشی گذشت

فصل الف مقصوره با یاد لغت مرکب ایمان پرست بمعنی پرستنده ایمان  
 و کنایه از مرغ قبله نالغت مرکب ایمان دار بمعنی حفاظت کننده ایمان و کنایه

از مرغ قبله نالغت مرکب ایوان افروز روشن کننده کاشانه و کنایه از چراغ  
 و شمع و صابمکان لغت مرکب فصل الف مقصوره با یاد لغت فارسی پرست

معنی پرستنده خدا و رگروان بتها لغت فارسی ایرانی ایران ملکیت و یا برائیست  
 چنانچه مردم ایرانی و زبان ایرانی لغت فارسی فصل الف مقصوره با یاد لغت

انگریزی یا چارپ سچارپ بکراول و یائی تختانی معروف و فتح جیم فارسی  
 با الف و رائی مَهْلَه مفتوح و بای فارسی ساکن و دوم بای فارسی مکسور با تختانی

دوم معروف و فتح جیم فارسی دوم بالف و فتح رائی مَهْلَه و آخر بای فارسی  
 ساکن بمعنی آواز گنجشک لغت انگریزی ایسٹ بفتح اول و ثانی تختانی

و آخر رائی هندی موقوف بمعنی هشت عدد معروف لغت انگریزی

ایمان

از صراح ایشار بالکسر بمعنی برگزیدن و بمعنی منفعت غیر را بر مصلحت خود مقدم  
 داشتن و این کمال درجه سخاوت است و تخنیس آن ایشار بتائمی نوقا  
 بمعنی نماز و ترک کردن و طاق گردانیدن و زه بر کسان کردن  
 و دیگر ایشار بتقدیم نون بر بائی موحده بمعنی غلبه با و ارتفاعات بسیار  
 که یکجا جمع شده باشد و خانه سوداگر که در و متلع بر یکدیگر چیده باشد  
 و نام دهیست به بلخ و نام شهر است بعراق لغت عربی از منتخب و تخنیس آن  
 در فارسی ایشار به تقدیم نون بر موحده و آختر زائمی معجم بمعنی شریک  
 ایلس بفتح اول و سکون یائمی تحتانی و فتح لام نام ماهی عظیم الحشمت لغت  
 عربی از حیوة الحیوان ایل بفتح اول و تشدید یائمی تحتانی مکسور بمعنی گوزن  
 لغت عربی از حیوة الحیوان و تخنیس آن ایل بالکسر نام خدای تعالی و اینجا  
 جبرئیل و میکائیل یعنی بندهای خدا و نیز نام کوهی است لغت عربی از منتخب  
 ایکم بفتح اول و سکون ثانی بمعنی مار نر لغت عربی از حیوة الحیوان و تخنیس آن  
 ایکم بالمد و فتح تحتانی صیغه مضارع از آمدن و دیگر ایکم بالمد و کسر  
 ثنائی مثلثه بمعنی گنهگار و دیگر ایکم بفتحین بمعنی تمام تر لغت عربی از منتخب  
 و حیوة الحیوان ایوم بضم اول و ثانی و واو معروف جمع ایکم که بالا گذشت

ایشار

ایشار

ایشار

ایکم

ایکم  
ایکم  
ایکم



فصل لفت مقصوره با پاد لغت عربی است با کسر اول معنی راه راست یافتن  
 لغت عربی از منتخب است با کسر معنی جنبیدن و درخشیدن ستاره بوقت  
 فرو شدن و جنبیدن مرکب شتر با د از حدی لغت عربی از منتخب اجمال  
 بروزن اجمال معنی فرو گذاشتن لغت عربی از منتخب است تمام بروزن انتظام  
 معنی غمخواری کردن و درکاری همت بر گماشتن و توجه دلی کردن و حاصل معنی  
 آنکه کوشش کردن و بمعنی بند و بست لغت عربی از منتخب و غیثات اهتم  
 بفتحین تشدید میم معنی مشکل تر و ضرور تر لغت عربی از منتخب فصل لفت  
 مقصوره با یای تحتانی در لغت عربی آما بمعنی اشاره کردن و تجنیس آن  
 انما بکسر اول و فتح نون شد و معنی جزاین نیست دیگر انما با کسر معنی افزودن  
 کردن و دور از نظر شکاری شکار گشته شدن لغت عربی از منتخب  
 ایلیا با کسر شهر قدس حضرت خلیل علیه السلام و نام بیت المقدس و نام خباب  
 علی ابن ابیطالب سلام الله علیه و آله و نام حضرت خضر علی نبینا و علیه السلام از برهان  
 و در لغت سریانی معنی این لفظ صدیق اکبر است از غیثات اتمه بفتح  
 اول و کسر همزه که حرف دوم است و تشدید میم لفظ عربی جمع امام لغت  
 عربی از غیثات اچجاب با کسر لازم کردن و ثابت و مقرر نمودن لغت عربی

انما بکسر اول

لغت عربی از شهبی الارب اول بافتح معنی بازگشتن و سیاست کردن و بصلاح

آوردن لغت عربی تخنيس آن اول بفتح اول و تشدید ثانی معنی آویختن و آغاز

اول

کردن و تحسین از منتخب اوزین بکسر اول و تشدید دوم مفتوح و فتح زامی معجم

بایا معنی دو بطن را و زان معنی وزن هالغت عربی از قاموس اوزه بکسر اول

و فتح ثانی و تشدید زامی معجمه مفتوح معنی بط ماده واحد لغت عربی از حیوة الحیوان

اولی بفتح اول و سکون ثانی و فتح لام و آخر الف مقصوره معنی بهتر و تخنيس آن

اولی بضم اول و واو مکتوبه غیر ملفوظه و کسر لام معنی خداوندان جمع ذو بضم

اولی

و این جمع خلاف ماده مفرد است لغت عربی از منتخب فصل الف مقصوره

مع واو در لغت بنگله او همی بضم اول و ثانی مجهول و کسر هائی هنوز بایامی

معنی ای که کلمه نداشت لغت بنگله فصل الف مقصوره مع واو در لغت اردو

او تارنا بضم اول و واو غیر ملفوظ و فتح فوقانی بالف و رانی مهمله موقوف و فتح نو

بالف اسم مصدر معنی فرود آوردن لغت اردو و الکل بالضم پیمائش معروف که بر

انگشتان است لغت اردو او کالدان بالضم ظرفیت معروف که از نقره و برنج

و غیره میسازند و در آن سفلی پان و غیره می اندازند لغت اردو او نا بضم اول

و واو معروف و آخر نون بالف یعنی است که هر قدر که کهنه گردد خوب شود لغت اردو



وضم لام وواو مکتوب غیب ملفوظ بمعنی زن باکره لغت حبشی **فصل لف**  
 مقصوره بانون در لغت بنگله انگل لضم اول و سکون ثانی و کاف فار  
 مضموم و آخر ساکن بمعنی انگشت لغت بنگله و تجنیس آن در اردو **الکل** است  
 بفتح اول و سکون ثانی هندی و فتح کاف عربی بمعنی اندازه **فصل لف**  
 مقصوره بانون در لغت اردو انگار بالفتح بمعنی اخگر و آتش پاره کلان  
 لغت اردو انداره بکسر اول و سکون ثانی و فتح وال و رایی مهلتین بمعنی چاه عمیق  
 کشاده سر لغت اردو **فصل لف** مقصوره بو او در لغت عربی **اواب** بر  
 ابواب نام باری تعالی عز اسمیه و معنی آن تسبیح کنند و باز گردنده بجانب حق  
 لغت عربی از منتخب اوز بکسر اول و فتح ثانی به تشدید زای معجمه بمعنی بط و مرغابی  
 لغت عربی از منتخب و تجنیس آن او بفتح اول و سکون ثانی و آخر رایی مهمله **وقو**  
 بمعنی دیگر اوس بالفتح بمعنی گرگ و نام پدر قبیله از زمین و بمعنی عطا دادن و عوض  
 دادن از چیزی لغت عربی از منتخب و تجنیس آن اوس لضم اول و او غیر ملفوظ در اردو  
 معین است برائی اشاره شل آن دیگر اوس بواو مجهول بمعنی بنام و مع بفتح اول و سکون  
 و کسر ال و سکون عین مهمله بمعنی کلان گوش یعنی روباه لغت عربی از صحاح جوهر  
 اوراق بفتح اول و سکون ثانی و کسر رایی مهمله و قاف قسمی است از اقسام شیر

الکل

اور

اوس  
اوس

گوشت را خوب گداخت می نماید و اگر از سبب شکند طائران مثل قمل و مرقم از آن  
 پزند و شوند شعر قمل و مرقم کی مانند خون پی پی لیا و فروت ساقی سی محبو و استحاله سحر کا  
 و اطلاق آن بر بار آن مجاز است و پستان از تشبیهات اوست مولوی جانی  
 بان و انگان پستان انجیر با پی طفلان باغ از شیر پر شیر  
 لغت فارسی از بهار عجم اندر ز نفتح اول و سوم بمعنی نصیحت و پند و وصیت از  
 رشید اندوز بر وزن افروز مشتق است از اندوز شدن که بمعنی فرا هم نمودن آمده و  
 مرکب استعمال شود چون شرف اندوز و بهره اندوز و تجلیس آن اندوز و کسیر  
 اول و سکون ثانی و رانی جمله شهر است معروف انگبین شهید و عربان انجبین  
 فصل الف مقصوره بانون در لغت انگیزی انچه کسیر اول و سکون ثانی  
 و حیم فار باهای مخلوط التلفظ و باهای ثانی موقوف بمعنی پیمائش و تسلیل مقرر و آن  
 از سر ایام تا بند اولین میباشد فصل الف مقصوره بانون در لغت پنجابی  
 ان و انا بفتح اول و سکون ثانی و فتح و ال جمله و تانی فوقانی با الف بمعنی  
 رزق و پنده اعنی خداوند عالم لغت پنجابی فصل الف مقصوره بانون  
 در لغت حبشی انا بدی بفتح اول و ثانی و فتح موحده و کسر و ال جمله با یا مجهول  
 بمعنی حیرت و تعجب و توبه لغت حبشی انکو و کسیر اول و سکون ثانی و فتح فوقانی

اندوز



و حیوة الحیوان اناسی بفتح اول و ثانی بکسر سین مجهله معنی مردک هائی دیده لغت  
 عربی از قاموس و تجنیس آن اناسی بالضم در اردو معنی عدد و معروف **فصل لفت**  
 مقصود بانون لغت مرکب تصانیف کسب که طبیعت و مائل عدالت باشد لغت  
 مرکب انجم نثار لائق نثار کردن انجم و انجم افروز روشن کننده ستارگان انجم  
 روشن کننده محفل و کنایه از نوشته و صاحب بهار عجم انجم افروز معنی پیر مجلس نوشته  
 و هر سه کنایه از و ندان محبوب لغت مرکب انس امیر بالضم خرمیکه بانس منجمه باشد  
 و کنایه از حمام و حمامه انجم خرم صاحب کرم بسیار و کنایه از چشم جناب ساتتاب  
**فصل لفت مقصود بانون** در لغت فارسی انگشت بافتح و کاف  
 فارسی مضموم معنی معروف و تجنیس آن انگشت بکاف فارسی کسور معنی چوب سوخته  
 که سرد شده سیاه گشته باشد از برهان انگشت نرو ز انگشت هر دو مشهور که در  
 زنان وقت دشنام دادن بکار می آید عربی ابهام گویند از منتخب تدو به بالفتح معنی  
 غم و هم لغت فارسی از غیث انجم بفتح اول کسر نالت شمرست که همراه آدم علی نبینا و علیه السلام  
 از بهشت بدنیار سید و از برگش شیرینی موقوف شده و قتی که از خوردن گندم جامه با  
 و ورشند کدामी درخت برگ خود نداد مگر انجم که برگ خود راسته آدم نمود و در صله این امر  
 جناب بارمی در همراه آدم بدنیار ستاد شمرست نهایت خوب اگر بطعامهای پزند

از بیسی

از انگشت

بالكسر معنی بریده شدن لغت عربی از رشیدی انعام بالكسر معنی نعمت دادن  
 و نازک کردن چشم روشن گردانیدن و زیاده شدن و تجنیس آن بافتح انعام  
 بمعنی چارپایان و نام سوره قرآن مجید لغت عربی از منتخب انشطارم راست شدن  
 و در رشته کشیده شدن لغت عربی از منتخب انسان العین بکسر اول و بضم نو  
 و سکون لام بمعنی مردک لغت عربی از نفاس ان بضم اول و دو نون طارست  
 خاکی رنگ و طوق دار و سرخ پائی لغت عربی از قاموس و حیوة الحیوان لفظ  
 این تجنیس است حرف اشاره برای قریب و فتح اول و سکون یا آخر مفتوح  
 سوال باشد از جایی و مکان دیگر این بفتح اول و آخر موقوف وقت آمدن  
 و مانده شدن و حیران شدن و وقت از منتخب و دیگر این بضم تین و دوم فوقانی  
 آب خور سرچاه و پایه هوج و سنگ بزرگ سرچاه و جمع آتان بمعنی ماده خرد دیگر  
 این بفتح اول و سکون تائی فوقانی بمعنی مقیم بودن بجائی و ثابت شدن دیگر  
 این بفتح اول و سکون بائے موحده و آخر نون تهمت کردن بچپیده  
 دیگر این بفتح اول و کسر تائی بمعنی طعام و شراب غلیظ سطر و دیگر این بضم تین  
 دشمنی و عیب و کینه و کرمها که در چوب می باشد دیگر این بکسر اول  
 و سکون موحده بمعنی پسرد دیگر این بروزن چین بمعنی مار لغت عربی از منتخب

انعام

رین  
رین

مرتن

رین  
رین  
رین  
رین  
رین

رین



بکسر اول بازگونه شدن و نمودار شدن شکل چینی در هر جسم شفاف  
 مثل آب و آئینه لغت عربی از غیث انقباض بکسر اول بمعنی گرفته شدن و  
 گرفتگی لغت عربی از منتخب بکسر اول بر وزن احتیاط گستاخی کردن و کشاده ر  
 شدن و گسترده شدن و مجازاً خوشی لغت عربی از منتخب انتفاع بکسر یعنی سود  
 گرفتن لغت عربی از منتخب انف بالفتح بمعنی بینی و تخنيس آن انف بملد و الکسر بمعنی  
 اول وقت و رانم و آهسته و سابق و آنکه بینی او در و کند لغت عربی از منتخب  
 انوف بر وزن سفوف بمعنی زن خوش نفس از بینی لغت عربی از صراح  
 انصاف بکسر و داد و راستی کردن و به نیمه رسیدن و تخنيس آن  
 انصاف بالفتح بمعنی سیانه سالان و نیم بالغت عربی از منتخب و رشیدی  
 انکشاف بکسر بمعنی و اشیدن و تخنيس آن انکشاف بفتح اول و سین جهله آمد  
 گرفته شدن ماه و آفتاب و در عرف انخساف گرفتن ماه و انکشاف گرفتن  
 آفتاب را گویند لغت عربی از رشیدی انصراف بکسر بمعنی بازگشتن  
 لغت عربی از رشیدی انوق بفتح اول و ضم ثانی و او معروف بمعنی مردان خوا  
 لغت عربی از صراح انسلراک بکسر در آمدن چیز بچسبیدن لغت عربی  
 از منتخب انفصال بکسر بمعنی جدا شدن لغت عربی از رشیدی انصرام

انف

انصاف

انکشاف

جمع نبی که بمعنی خبر دهند و مشرف بر خلق و پیغمبر است و تجنیس آن از ثنابا کسر  
 و سکون نون و کسرت ثانی مثلثه و فتح نون ثانی و اگر دیدن و برون و در آمدن  
 لغت عربی از منتخب انسان لما مردم آبی را گویند لغت عربی از حیوة الحيوان  
 الشرح بکسر اول بمعنی کشا و روشن شدن دل لغت عربی از منتخب انعقاد بکسر  
 اول و عین مهمله مکسور و آخر و ال مهمله بمعنی بسته شدن و مجتمع شدن لغت عربی  
 از غیثات القدر بوزن اجد بمعنی خار پشت و این اسم جنس است و نیز  
 تجنیس نقد است بمعنی نقد تر لغت عربی از منتخب نور بوزن کبر بمعنی روشن تر  
 لغت عربی انگسار بکسر اول بمعنی شکسته شدن و شکستگی لغت عربی از منتخب  
 انتظار بکسر بمعنی چشم داشتن لغت عربی از منتخب انیس بفتح اول و کسرت  
 بایائی معروف و آخر سین مهمله بمعنی خو گرفته شده و بهدم و غمخوار و مصاحب  
 از صراح و منتخب لغت عربی و تجنیس آن انیس بمعنی طائر کیه و البصر  
 یعنی نیز نظر است و آوازش مشابه شتر باشد لغت عربی از حیوة الحيوان و  
 نیز تخلص شاعری مرثیه گو از نام بر آوردگان شهر کنهوا الکلیس بفتح اول و  
 سکون ثانی و فتح کاف و کسر لام بایا معروف بمعنی مارهای بلغات چهارگانه و همچنین  
 انقلیس بفتح قاف که حرف ثالث است لغت عربی از حیوة الحيوان انعقاد

از ثنابا

از نقد

از انیس



بفحشین و راسی مهمله و آخر الف لقب قومی از حبشیان لغت حبشی فصل الف

مقصوره با میم در لغت بنگله اما بر نفتح اول و ثانی آخر راسی مهمله موقوف بمعنی

لغت بنگله احمی بفتح اول و کسر ثانی و یاسی معروف بمعنی خود لغت بنگله و تجنیس آن

رسی

در عربی احمی است بضم اول و تشدید ثانی مکسور و حثانی معروف آنکه نوشتن نداند و بر خلقت

احمی باشد که کتاب خوانده باشد و نیز لقب پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم

رسی

و دیگر تجنیس بزبان اردو احمی بفتح اول و تشدید میم مکسور و یاسی معروف بمعنی

مادر اما می بضم اول و فتح ثانی و آخر یاسی موقوف بمعنی خواهی گذاشت لغت بنگله

فصل الف مقصوره بانون در لغت عربی انیس الاصفیا اسم رب العزت است

معنی آن هدم برگزیدگان لغت عربی از رشیدی انسا بالکسر و سین مهمله فراموش

انشا

گردانیدن و تجنیس آن انسا بمعنی آفریدن و آغاز کردن و از خود چیزی گفتن

ایسا

و نیز تخلص شاعری مشهور از لکنه و نیز ایسا بفتح اول و سین مهمله مفتوح در اردو

ایسا

بمعنی چنین و دیگر ایسا بهمن اعراب نام پیغمبر است از پیمران بنی اسرائیل

و نام صحف بر اسمیم هم هست و بمعنی این زمان و ایندم و الحال هم باشد از برهان

و بزبان حبشی بمعنی کجا مستعمل است بجا داشتن غم و ابرو مانند آن و از خانه

و وطن بیدون شدن لغت عربی از رشیدی انسا بیا بر وزن اصفیا

و بفارسی آنرا ژره گویند و صاحب قاموس گوید چو بکه بان بنا راست کنند لغت  
 عربی از رشیدی امان بالفتح نام باری تعالی و تجنیس آن امان بمعنی ایمن بودن و این  
 و زنها را از منتخب لغت عربی و تجنیس دیگر در او و امان است بفتح اول و تشدید ثانی  
 بمعنی ما در ایمن بفتح اول یا ای معروف نام جناب باری تعالی بخراسمه و تجنیس آن  
 در عربی ایمن است بمعنی امانت دار و قوم کسیکه بر او اعتماد کنند و از او ایمن باشند لقب  
 پیغمبر صلعم و بلد ایمن بمعنی مکه معظمه دیگر ایمن بالمد کلمه ایست که با حجاب دعا استعما  
 کنند یعنی قبول کن و یا چنین باد و به تشدید میم بمعنی قصد کنندگان آمده لغت عربی  
 از منتخب دیگر بزبان بها که ایمن بفتح اول و آخر نون غنمه بمعنی تریاق که دارو  
 دفع اثر زهر و بزبان بنگله بمعنی خود اشدان بالک بمعنی نعمت دادن  
 و منت نهادن لغت عربی از منتخب ام حسین بضم حای حلی و فتح بائی موحده  
 و سکون تحانی کنیت ماده حرب است لغت عربی از حیوة الحیوان ام حسان بکسر  
 حای حلی و فتح سین مهمله و ابته را گویند که بقدر کف انسان میباشد لغت عربی از  
 حیوة الحیوان **فصل الف مقصوره** با میم در لغت فارسی امید بضم اول و کسره  
 و یا مجهول گاهی میم را مشدد و مجهول معروف خواندن در اکثر محل درست باشد معنی  
 که بعربی رجا خوانند از مؤنذ الفضلا **فصل الف مقصوره** با میم در لغت حبشی آمارا

امان  
 امان  
 ایمن  
 امین  
 امین



لغت عربی از حیوة الحیوان ام الریس لغت اول و ثانی مشد و مسور بارانی مهمله  
 مشد و مضموم و فتح بانی موصده بایائی مجهول معنی مار بزرگ لغت عربی از قاموس  
 ام حسیس بفتح حا و کسر سین با تخانی معروف معنی جانور سیاه رنگ بسیار پاهای  
 دارد  
 لغت عربی از حیوة الحیوان ام ادراص بفتح الف ثانی با و ال مهمله و فتح رانی مهمله  
 بالف معنی موش صحرائی لغت عربی از حیوة الحیوان امواق بوزن اشواق  
 معنی مویز بانی پروار و گوشه چشم و این جمع موق لغت عربی  
 از قاموس امساک بالکسر استادن و نگا داشتن و چنگ رزون و باز داشتن لغت  
 عربی از منتخب امثال بالفتح جمع امثل بفتح اول که معنی فاضل تر و برگزیده لغت عربی  
 از منتخب امثال بالکسر قصاص کردن و مشله کردن یعنی گوش و بینی بریدن  
 و تجنیس آن امثال بالفتح معنی داستانهای مشهور و صفت با و مانند لغت عربی  
 از رشیدی امول بفتح اول و سکون دوم و واو معروف جانور است که  
 در ریگ میباشد و مشابیه بنگ خوار است لغت عربی از صحاح جوهری  
 اما هم بالفتح وانه تسلیح کیش بر دو رشته باشد و بالکسر تجنیس آن چند معنی دارد و میشود  
 و میشود ایان و راه نما و صدی کننده و جانب قبله دور تر و کرانه زمین و کتاب سماوی لوح محفوظ  
 و مجازاً مجتهد العصر گفتن سزاوار است و خوب و رشته معمار که بان بنا راست کنند

لغت عربی از منتخب و غیاث امل بالکسر فرو گذاشتن و مهلت دادن و از یاد چیزی نوشتن  
 و در اصطلاح بمعنی رسم الخط یعنی نوشتن ترکیب حروف موافق قاعده و پر کردن  
 و آغاز کردن و از خود چیزی گفتن لغت عربی از منتخب و غیاث اماره بالکسر شدند  
 و امیری لغت عربی و تجنیس آن اماره بفتحین بمعنی نشان و علامت هنگام و عدد و  
 دیگر تجنیس آن اماره بفتح اول و تشدید ثانی بمعنی امر کننده و نفس اماره یعنی امر کننده  
 به بدی لغت عربی از رشیدی و منتخب امانه بالکسر امانت دارد آنچه مکسبی سپارند  
 لغت عربی و تجنیس آن امانه بهر دو تائی فوقانی بمعنی میرانیدن فرزند مرده شدن  
 از منتخب ام حقه بفتح اول و کسر ثانی مشد و بفتح حائی حطی و فتح صاد آخر نصب  
 بمعنی ماکیان و این اسم جنس است لغت عربی از حیوة الحیوان ام ریح بفتح  
 رائی هبله و تنوین حائی حطی طائر لیت خاکی رنگ لغت عربی از حیوة الحیوان  
 امداد بالکسر مد کردن و مداد در و ات کردن و یک قلم مداد دادن یکسبی  
 و ریم آوردن جراحت و آب دادن چسبیرا و بالفتح جمع مد بمعنی پیمانه است  
 لغت عربی از رشیدی ام خنور بر وزن تنور بمعنی کفتار و گاؤ لغت عربی  
 از قاموس اتمیاز بالکسر جدا شدن و فرق نمودن میان نیک بد و بررگی و  
 خوش معاش لغت عربی از رشیدی ام حمارس بفتح حاطی و کسر رائی هبله بمعنی آبله بره ماؤ

اماره  
 اماره  
 امانه



نان هائی بود و نهایت مالوف بود از روزیکه حادثه جاگزائی شهادت  
 خاص آل عبا واقع شد از شهر و انسان نفور نموده و بصبح پرید روز <sup>روزه</sup>  
 و بر قاتلان حضرت امام حسین علیه السلام نفرین می کند هر جا که یابند رها سازند و

نکشند و فارسی آن چند است و بوم و بومه در عربی گویند و کنیت ماده و امم الخراج  
 و امم الصبیان و زنان را غراب الیل گویند و بالفتح و به ضم تین تشدید و اولوا  
 بمعنی تقصیر کردن توانستن و ترک کردن و بضم تین سکون و اولوا بمعنی خداوندان

جمع ذو علی غیر لفظ لغت عربی از منتخب نفائس و تخنیس آن بالمد و او معروف  
 در اردو آلو تره پختنی معروف اللاحی بکسر اول باجم فارسی مکسور و تختانی  
 معروف لغت فرس است و به اردوی هندی مستعمل آن دو قسم است یکی  
 سفید که آن را عربی قاقله صغار بقاف ثانی مکسور گویند و دوم سیاه و بخری مثل

و آن کلان باشد و بقر قاقله کبار خوانند و بفارسی هیل بکسر و یامی معروف  
 و شو شیمیر بضم شین اول سکون و اووشین تانی موقوف و کسریم و آخر زامی  
 جمله موقوف گویند از نفائس فصل الف مقصوده با میم در لغت عربی  
 امکار بالفتح رو و هائی شکم و این جمع معنی است که بکسریم باشد لغت عربی از  
 منتخب املا بالکسر پرشدن و در عرف پرشدن معده از غذا و بد معنی

الواو  
 ر  
 ح

بعضی ماده گرگ لغت عربی از قاموس **فصل الف مقصوره** باللام در لغت مرکب  
 الف ت نما و الطاف نما نمایش کننده الف ت و مهربانی ها و کنایه از کوی <sup>ن</sup> هنر  
 لغت مرکب لطاف منظر کنایه از جای نظر الطاف است لغت مرکب الماس <sup>ش</sup>  
 خیر کیم هلو پایش تراشیده باشند و کنایه از سخن آرائی لغت مرکب **فصل الف**  
 مقصوره باللام در لغت ترکی **الاسع** بالضم آخر غین معجمه موقوف آنکه  
 برای او اسپ و تو شمه مهیا دارند تا بجای تیکه نام زد بود و زود برسد و نیز  
 بعضی اسپ لغت ترکی از موند **الفضل** الک بکسر تین بعضی دست لغت ترکی  
 و نیز زبان سمنانی بعضی چپنده و تجنیس آن بکسر اول و فتح دوم بعضی راه <sup>راست</sup>  
 و بعضی بیچاره و دیگر بضم تین الک بعضی مرد و تجنیس آن بر اردو الک بفتح تین و  
 آخر کاف فارسی بعضی جدا **فصل الف مقصوره** باللام در لغت حبشی **لکان** بکسر  
 و سکون ثانی و فتح کاف عربی و آخر نون موقوف بعضی دندان لغت حبشی **اللاتی** بکسر  
 و فتح لام اول و لام ثانی موقوف و فوقانیه مکسور با یای مجهول بعضی خواهی دید لغت  
 حبشی **فصل الف مقصوره** باللام در لغت اردو **الو بضم تین** و لام مشدود و  
 معروف نام جانوریست که نحو ستنش طشت از بام افتاده است مگر عرادار <sup>مس</sup>  
 آل عباست و پیش ازین در خانه ها مردم می نشست و از دستار خوان

الک الک



فصل الف مقصوره باللام در لغت عربی التوا بکسر اول و سکون ثانی  
 و کسر فوقانی و فتح واد آخر الف به معنی پچیدن لغت عربی از منتخب التها  
 بر وزن انتخاب افروخته شدن و زبانه کشیدن آتش لغت عربی از منتخب  
 الف لغت بضم اول و سکون ثانی و فتح فا نحو کردن و دوستی گرفتن لغت عربی  
 از منتخب اللغات با کسر بگو شده چشم نگرستین لغت عربی از مؤنذ الفضل التذا  
 بکسر اول و سکون ثانی و کسر تحتانی و هر دو ذال معجم لذت و مزه یافتن  
 لغت عربی از منتخب الطف بالفتح خوب تر و نازک تر لغت عربی از منتخب  
 الق نفتح بمعنی گرگ و تجنیس آن بکسر اول و فتح دوم الق جمع آن بمعنی  
 گرگ یا دینز بالفتح دیوانه کردن و دروغ گفتن و دیگر تجنیس بکسر اول و فتح لام  
 مشد و الق بمعنی درخشنده لغت عربی از منتخب الق نفتح اول و سکون دوم و تحتانی  
 مفتوح بمعنی لائق تر لغت عربی الم نفتحین در و گردن و در لغت عربی از منتخب  
 الرام بکسر لازم کردن و کاری برگردن کسی انداختن لغت عربی  
 از منتخب اللد اسم ذات حق سبحانه تعالی و دیگر اسماء نام های صفات  
 لغت عربی از منتخب السنم بفتح اول و سکون ثانی و کسر سین مهمله و فتح نون  
 بمعنی زبانه لغت عربی از رشیدی القمه بکسر اول و سکون ثانی و فتح قاف

فوقانی مفتوح و راءى مقله اول مسور و آخر ساکن بمعنی من اختر و این تخلص  
 مؤلف است که بطریق محاوره شعراى زبان بنگله بدل گردیده حالاً به شرح  
 اخت پروازیم بدانکه اختر بر وزن افسر بمعنی چند مستعمل شده اول رایت  
 و علم دوم نخت و طالع سوم گوکب و ستاره چهارم فال و شگون پنجم نام فرشته  
 مؤکل که زمین است ششم نام منزل از منازل قمر بنفتم نام فرشته که امین زمین  
 گویان در عالم می گرد و هر دو عاتیکه بآمین او برابر واقع میشوند حاجت میرسد  
 و بعضی مذکور شرک در عربی و فارسی است از برهان و کشف الهمین بضمین  
 و هائى مخلوط التلفظ و آخر نون ساکن لغت بنگله بمعنی پیش و تجنیس  
 آن در بها کہا اگر است لفتح اول و ثانى کاف فارسی با هائى مخلوط التلفظ  
 و آخر نون ساکن نام ماه نهم شمسی است بزبان بها کہا فصل الف مقصود  
 با کاف فارسی در لغت حبشی اگدمى و اگدمى بضمین و کسر دال مقله و  
 آخر یائى مجهول بمعنی نوشیدی و بلفظ دوم بعد دال مقله ساکن  
 تائى فوقانیه مسور و تحتانی مجهول است بهمون معنی که گذشت لغت حبشی فصل  
 الف مقصود با کاف فارسی در لغت انگریزی اگست لفتحین و سدر مقله  
 ساکن و تائى مبدى باخر موقوف نام ماه هشتم است از شهر رانگر نیز

کتاب



ترتیب کتاف

ترتیب

ترتیب

اکتاف بمعنی پالان از رشیدی و دیگر بالفتح و تشدید کاف اکتاف  
 بمعنی پالان گز از رشیدی و دیگر اکتاف بالکسر و ثالث نون بمعنی در پناه  
 خود آوردن و یاری دادن از منتخب و دیگر بالفتح و ثالث نون اکتاف  
 بمعنی پناه گاه یا بجانب ه لغت عربی از منتخب اکمل بروزن  
 افضل بمعنی کامل تر لغت عربی از منتخب اکرم بروزن محرم بمعنی گرام  
 و بخشنده تر لغت عربی از منتخب اکرام بروزن الزام لغت عربی  
 بمعنی گرامی کردن و بزرگ داشتن و نواختن و بخشش کردن فرزند کریم  
 زادون از منتخب فصل الف مقصوره با کاف در لغت مرکب اکتاف و اکتاف  
 بالکسر استخوانی است گرد کاسه سر اکتاف افزور روشن کننده کلاه حکومت  
 اکتاف از سلطان فصل الف مقصوره با کاف تازی در لغت انگریزی  
 اکتاف بر یکسر اول و سکون ثانی و ضم نامی هندی و و او معروف و فتح موحده  
 و آخر رانی همسایه ساکن نام ماه دهم از شهر انگریزی فصل  
 الف مقصوره با کاف تازی در لغت بها کها اکاس بفتحین و کاف  
 عربی و آخر سین موقوف لغت بها کها بمعنی آسمان فصل الف مقصوره با  
 عربی در لغت بنگله اکتر بفتح اول و سکون ثانی و هائے مخلوط التلفظ و نامی

لغت عربی از صراح و دیگر اقبیال بفتح اول و ثالث یا بی تحتانی جمع قول از قاموس  
 لغت عربی اقران بالفتح همسران و نزدیکان و همسایگان لغت عربی صیغہ جمع است  
 و تجنیس آن اقران بالکسر برداشتن نیزه و نزدیک آمدن آنکه دل سر کند و بسیار  
 شدن چرخ زرگ و توانائی و قوت دادن دل بالفتح نیرو دادن مین با و اصلاح  
 کردن از منتخب و فرسنگ فصل الف مقصوره با کاف در لغت عربی الکفا  
 بس شدن و برگردانیدن و نگون کردن ظرف آب و مانند آن از منتخب  
 لغت عربی الکعب بفتح اول و ثالث جمع کعب بالفتح بمعنی شتالنگ لغت عربی  
 از منتخب اکساب حاصل کردن چیزی بسعی خود و ورزیدن و گرد آوردن  
 از فرسنگ شیدی لغت عربی اکبا و بالفتح جمع کعب بمعنی جگر لغت عربی  
 از غیاث اکب بالفتح بمعنی بزرگ ترا کاب جمع آن لغت عربی از منتخب  
 و تجنیس آن اکثر بفتح اول و فتح ثانی مثلہ بمعنی بسیار تر لغت عربی  
 از منتخب اکف بفتح اول و ضم ثالث و تشدید فای بمعنی پنجه بانی دست لغت عربی  
 از منتخب اکاف بفتح اول و ثالث لغت عربی بمعنی دوشها و شاپور  
 ذوالاکتاف با و شاهی بود که هنگام غضب استخوان شانہ مردم بیرون میکرد  
 یا آنکه دوشهای بزرگ داشت از رشیدی و تجنیس آن بفتح اول و تشدید کاف مضموم

اقبیال

اقران

سرتنه



و دیگر تجنیس آن در فارسی افزاز بر وزن پرواز بمعنی بلند می و بلند باشد و امر  
 بدین معنی هم هست یعنی بردار و بلند ساز و اسم فاعل هم آمده است که بلند کنند  
 باشد و منبر خطیبان را هم گویند و بمعنی جمع باشد که در مقابلۀ فرد است و بستر و  
 کشاده و پهن شده را نیز گویند و بمعنی نزدیک و قریب و پیش باشد و نشیب  
 هم گفته اند که در مقابل فراز است و بمعنی ازین باز و بعد ازین هم هست و سر  
 و سرشیده را نیز گویند و بمعنی آلت تناسل هم آمده است از برهان اقتدار  
 بالکسر تواناشدن و در و یک چیزی بختن لغت عربی از منتخب محاف بفتح او  
 و سکون ثانی و حائمی حطی مفتوح جمع قحف بالکسر بمعنی حجه که در فارسی تارک ستر  
 گویند لغت عربی از قاموس اقبال بکسر بمعنی پیش آمدن ضداد بار است  
 فی التاج الاقبال و ولی فرا کردن و در مورد الفوائد است روی آوردن بکسبی  
 مستعمل است باقبال خداوندگار می بدولت و کرم و لطف خداوندگار  
 چون بغیر اضافت آید اقبال اختر و طالع و بخت مراد باشد جائیکه می گویند  
 فلان اقبال دارد ای عظمت و بخت نیک دارد صاحب اقبال آنرا گویند  
 که بهر کاری که روی آرد در آن فتح و ظفر یابد و تجنیس آن اقیال جمع فعل  
 و دیگر اقتال بفتح اول و سکون قاف جمع قتل بکسر قاف که بمعنی دشمن آمده

افزاز

 اقیال  
 اقتال

با فادر لغت مرکب افسر منظر جای نظر تاج و کنایه از سلطان لغت مرکب  
 افسر افروز روشن کننده تاج و اشاره بفرق سلطان لغت مرکب  
**فصل الف مقصوره با فادر لغت فارسی افسوس بالفتح و یغ و یغ و یغ**  
 و ظم لغت فارسی است و تجنیس آن افسوس بضم اول نام شهر و قیانوس و نیز بمعنی  
 طنز و بازی و ظرافت و تمسخر از برهان و رشیدی لغت مرکب افغان  
 بالفتح بمعنی آه و ناله و قومی است معروف لغت فارسی از برهان و رشیدی  
 افغانی بالفتح بمعنی گریه کننده و کنایه از چشم اشک ریز لغت فارسی افسرد  
 بالفتح از افسردن بمعنی پشیمانی و غمگین شدن لغت فارسی **فصل الف مقصوره**  
 با فادر لغت حبشی افریغ اول و ضم ثانی و آخری ساقن بمعنی چهار لغت حبشی  
 افان بفتحین و نون غنمه بمعنی زبان لغت حبشی افریغ اول و ضم ثانی  
 و ثالث رانی مکور و آخری ساقن بمعنی چاریاری لغت حبشی **فصل الف**  
 مقصوره با قاف در لغت عربی اقل العباد جمله عربی بمعنی کمترین بندگان  
 لغت عربی اقرار بالکسر ثابت کردن بر خود چیزی را و آرام دادن  
 و خشک گردانیدن و به قرار آوردن کار را و تجنیس آن اقرار بالکسر گردانیدن  
 بسبب کار کرده که بدو پیش آرد و شوکافتن سر کسی به شمشیر از منتخب لغت عربی

افسوس

زق



بعضی بچه خرد و شتر که همراه مادر خو و باشد تصغیر افاصل لغت عربی از حیوة الحیوان  
 افاصل بالفتح جمع آن فیلمه بروز غفیله مؤنث ایل یعنی بچه ماده خرد و شتر لغت عربی  
 از حیوة الحیوان افاصل بفتح سین مملکه جمع فصل بالفتح که معنی شاخ انگور آمد  
 لغت عربی از قاموس الفهم بکسر اول و ثالث مفتوح بمعنی فهم کن لغت عربی  
 افهام بالکسر همانیدن و تجنیس آن افهام بالفتح جمع فهم لغت عربی از منتخب  
 افهین بروزن خافقین فیل و گاومیش مجموع هر دو افهیان است لغت عربی  
 از حیوة الحیوان افعوان بضم اول و سکون ثانی و ضم عین و و او بمعنی افعی لغت  
 عربی از حیوة الحیوان افواه بالفتح و هنها جمع فوه و چیزهای خوشبو که  
 بدان بوی خوش را اصلاح دهند و نیکو سازند چنانکه تو ابل چیزی است که  
 بدان طعام را خوشبو کند چون کشیر و جزآن افادیه جمع و صاحب قاموس گوید  
 افواه تو ابل یا آنچه بدان بوی خوش را اصلاح کند و اقسام شگوفه و انواع هر چیز  
 واحدش فوه افادیه جمع از منتخب افاده بالکسر لغت عربی بمعنی  
 فاده و اذن از منتخب افعی بفتح اول و آخر الف مقصوره بصورت یا لغت  
 عربی بمعنی ماده مار سیاه لغت عربی از حیوة الحیوان اوف بالضم و تشدید که است  
 که در وقت تنگدلی و زجر گویند لغت عربی از منتخب فصل الف مقصوره

ز فیه

الف مقصوره با عین جمله در لغت مرکب اعلیٰ در حتم معنی مرتبه بلب لغت مرکب  
فصل الف مقصوره با عین معجم در لغت عربی اشعر با تائی مثلثه بوزن ابتر  
طاریت که گردش دراز بود و پیر با هم ملتبس از حیوة الحیوان و تجنیس آن  
در عربی اشعر بوزن لغت مذکور معنی غبار آلود از منتخب اغماض بالکسر چشم پوشی  
و آسان گرفتن در معامله و باریک کردن دم شمشیر لغت عربی از منتخب فصل الف  
مقصوره با فاء در لغت عربی افضلیت بالفتح حسب مشهور معنی تفضیل لغت  
عربی افادت بالکسر فائده داو ن لغت عربی از منتخب افتخار بالفتح رانها و کوه با  
لغت عربی از مود الفضل افطار بالکسر روزه شکستن و روزه کشادن از منتخب  
و تجنیس آن اقطار بفتح اول و سکون قاف معنی کناره یا افتحار بالکسر نازیدن  
و خند کردن لغت عربی از منتخب افراط بالکسر پیش دستی کردن  
و بالفتح جمع فرط بضم تین معنی کاریکه در روی از حد گذرانیده شود  
و کار گذاشته و مانده و پشته و بلندی و اسپ تیز رود و در گذرنده از اسپان  
و تجنیس آن اقراط بالفتح و قاف جمع قرط معنی گوشواره یا لغت عربی  
از قاموس افعال بالفتح کارها جمع فعل لغت عربی از منتخب افضل  
بالفتح افزون تر و لقب حکیم خاقانی از منتخب لغت عربی اقیل بالضم

زنجب

اقطار

اقراط



و چیز را نیک انگاشتن از رشیدی لغت عربی اعجاز یافته جمع عجز که نفتح اول  
 و ضم ثانی بمعنی سرین آمده و تجنیس آن اعجاز با کسر معنی عاجز یافتن و عاجز  
 کردن و معجزه را هم گویند لغت عربی از مؤید الفضل اعجاز الفحشین و  
 تشدید زامی معجزه معنی عزیز تر لغت عربی از منتخب اعظم بروزن اعظم  
 بمعنی داننده و آنکه لب لایمی شکافته باشد لغت عربی از منتخب اعلام  
 با کسر آگه گردانیدن و نشان کردن و در جاسه علم یافتن لغت عربی  
 و تجنیس آن اعلام یافته بمعنی کوه ها و بر قها و این جمع علم نفتحین است و تجنیس آن  
 اعلام بکسر و غین معجزه معنی غلام بازیگری کردن و تیز شهوت شدن لغت عربی  
 از منتخب اعظم بروزن عالم معنی بزرگ تر لغت عربی از منتخب اعلان با کسر  
 آشکارا کردن لغت عربی و تجنیس آن اعلان است نفتح بمعنی چیز با آشکارا  
 لغت عربی از رشیدی و منتخب اعیان یافته بمعنی بزرگان و چشمان و اشیا و  
 ذوات موجوده در خارج لغت عربی از رشیدی اعلین نفتح اول و ضم ثالث جمع  
 عین بمعنی چشم و تجنیس آن اعلین نفتح ثالث فراع چشم و نام مردیست لغت عربی  
 از منتخب عاوة بکسر معنی باز گردانیدن و تجنیس آن اعاده بذال معجزه پناه گرفتن  
 لغت عربی از فرسنگ رشیدی اعلی یافته بلند تر لغت عربی از منتخب فصل

اعجاز

اعلام

اعلان

اعین  
اعادة

لغت عربی از منتخب اطفار بالفتح جمع ظفرست که بصمتین بمعنی ناخن آید و  
 تجنیس آن بالکسر اطفار بمعنی ظفر دادن و بالفتح بمعنی میمون های بزرگ  
 و ستاره های خرد لغت عربی از منتخب فصل الف مقصوده با عین جمله در  
 لغت عربی احتما بالکسر بلند شدن بزرگوار شدن و غالب شدن و بزیر چیزی شدن  
 لغت عربی از منتخب اعقاب بکسر پاداش دادن و از پی در آوردن و  
 تجنیس آن بالفتح اعقاب بمعنی فرزندان که از پس پدر باشند و پاشنه پا  
 جمع عقب نفتح اول و کسر ثانی لغت عربی از رشیدی اعصاب بالفتح  
 پی با جمع عصب بفتحین و در آوردن و پها گویند لغت عربی از منتخب اعانت  
 بالکسر یاری دادن لغت عربی و تجنیس آن اعانت به غین معجمه و ثانی نشسته  
 بمعنی نرسیدن و باران دادن لغت عربی از رشیدی و  
 منتخب احتقا و بالکسر در دل گرفتن و قرار دادن در دل و سخت محکم  
 شدن چیزی لغت عربی از رشیدی احتما و بکسر اول و ثالث کار بکسی  
 باز گذاشتن و تکیه کردن بر چیز و قصد کردن لغت عربی از منتخب اعضا  
 بفتح اول سکون ثانی و ضا و معجمه بمعنی باز و با جمع عضد لغت عربی از منتخب اعتبار  
 بکسر اول و ثالث بمعنی پند گرفتن و بعبرت نگه کردن و باندیشم از پی چیزی رفتن

از اطفار

اعقاب

اعانت



میوه درخت لغت عربی از منتخب اطهر بالفتح پاکیزه تر و تجنیس آن اطهر به ظاهر  
 مجمله معنی ظاهر تر لغت عربی اطلس بالفتح فتح لام بمعنی گرگ خاکی رنگ نایل  
 به سیاهی و تجنیس آن اطلس بمعنی درم بی نقش که و نام جامه ابریشمی  
 که اکثر از نقش ساده باشد و بمعنی سطحه مقعر فلک نهم که سطح محدب آن را  
 عرش گویند زیرا که چنانچه درم بی نقش از نقوش ساده باشد همچون فلک نهم  
 از نقوش کواکب ساده است از فرنگ رشیدی و منتخب لغت عربی  
 اطلس بفتح تین و سکون تحسانی و شین مجمله طائر است احمق و بیوقوف ترین ظهور  
 لغت عربی از حیوة الحیوان اطلاع دیده و رشدن و واقف گردانیدن و تجنیس آن  
 به تخفیف دوم بمعنی وقوف دادن کسی را بر سر خود و قی کردن آدمی و شکوفه کردن  
 درخت خرمه و تیر از سر آماج گذرانیدن لغت عربی از منتخب و کشف اطمینان  
 بالکسر آرام گرفتن و آرام گرفته شدن لغت عربی از منتخب اطوم بفتح اول  
 و ضم ثانی بمعنی سنگ پشت یعنی کپه او و نزد بعضی خار پشت یعنی ساسی از قاموس  
 لغت عربی فصل الف مقصوده باطامی مجمله در لغت عربی اطهار بالکسر در وقت  
 نماز پیشین شدن و غالب گردانیدن و پیدا کردن و اطهار بالکسر  
 و طامی عاطله تجنیس آن بمعنی پاک کردن و نیز اطهار بالفتح بمعنی پاکیزه و پاکیزه

زکریا

اطلس

اطهار

اطهار

و مجموع هر دو را اصرمان گویند لغت عربی از صراح **فصل الف** مقصوره با  
صا و جمله در لغت مرکب اصفهانی بکسر اول و سکون ثانی و فتح فا و آخریاتی نسبت  
چیزیکه منسوب باصفهان باشد چون سرمه اصفهانی و شمشیر اصفهانی و آن شهر نسبت  
مشهور از ایران و نام پرده از موسیقی چنانکه در بهار عجم است لغت مرکب **فصل**  
**الف** مقصوره با ضا و معجمه در لغت عربی اضطراب بکسر خلل یافتن و  
پریشان حال شدن و لرزیدن و طپیدن و زدن شمشیر و خزان با یکدیگر و بلفظ  
کشیدن و کردن و افگندن و ریختن و دادن آمده لغت عربی از منتخب اضطراب  
بر وزن اختیار بیچاره شدن و بیچاره کردن لغت عربی از منتخب اضراس  
بر وزن اجناس بمعنی دندانها جمع ضرس است لغت عربی از منتخب اضرافه  
مهمانی کردن و میل دادن و مضاف کردن کلمه بکلمه و ترسیدن و خذر کردن  
و افزون کردن بر چیزی و نسبت کردن و گرد فرو گرفتن و ملجا کردن کسی را  
بکاری و واگذاشتن کار خود بنجا و پناه دادن لغت عربی از منتخب **فصل الف**  
مقصوره با طاعاطله در لغت عربی اطفاب بکسر شستن آتش و چراغ لغت عربی  
از منتخب اطناب بکسر با لغه کردن سخن و دراز کردن سخن و تجنیس آن اطناب  
بالفتح بمعنی طنابها لغت عربی از منتخب طاعت بکسر فرمان بردن رسیده شدن



و بدندان گرفتن و لجام خائیدن اسپ و شتاب نمودن در دیدن از فرنگ  
 و صاحب منتخب اضرازه به هر دو زامی معجمه نوشته معنی لجام گزیدن اسپ  
 و این هم تجنیس است لغت عربی اصغر بفتح اول و سکون ثانی و فتح عین مبهمله  
 بمعنی شتر گردن پشیده و تجنیس آن اصغر بغین معجمه بمعنی خرد لغت عربی از صراح  
 اصداغ بفتح موهای بناگوش و میان چشمها و گوشها و موها که برین مواضع باشد  
 جمع صیغ بالضم که در اردو کنطی گویند لغت عربی از منتخب اصبع بکسر اول  
 و فتح ثالث بمعنی انگشت و نزد صاحب قاموس بهر سه حرکت بهره و هر سه حرکت  
 بائی موحده است بنا بر این اصبع بنه روش توان خواندن اما مشهور اول است  
 و تجنیس آن اصبع بفتح اول و آخر حرف غین معجمه اسپیکه طرف دم او سفید باشد  
 و اسپیکه پیشانی او سفید باشد و مرغی که دم او سفید باشد و نام کلی از خواص اصحاب  
 علی ابن ابیطالب علیه السلام که او را اصبع بن بنانه گویند لغت عربی از منتخب  
 اصابع بفتح و کسر بائی موحده بمعنی انگشتان جمع اصبع چنانکه گذشت لغت عربی  
 از منتخب اصراف بوزن انصا بمعنی گردانیدن لغت عربی اصنف بفتح اول و سکون  
 ثانی و نون مفتوحه بمعنی شتر مرغ لغت عربی از قاموس اصداق بکسر مبر و کابین از  
 منتخب لغت عربی اصهرین بوزن عالمین هر یکی از گرگ و زراغ که اصهرم باشد

تخت

اصغر

صنج

از راه و تکیه دادن و پناه بکسی بردن و حاضر گردانیدن و نسبت کردن حدیث  
 و تجنیس و یگراستاد و از استادان صیغه ماضی لغت فارسی اشو ففتح اول و ضم ثانی  
 و و او مجهول و دال مہملہ موقوف لغت بنگلمہ بمعنی بد مزه و بد ذائقہ ضد شود و  
 تجنیس آن در اسود گذشت **فصل لفظ مقصورہ باصا و مہملہ در لغت**  
**عربی اصوات** بروزن اوقات جمع صوت بمعنی آواز لغت عربی از منتخب اصل  
 بفتح اول و سکون ثانی و فتح لام بمعنی مار یکہ سرش بزرگ باشد و قامت کوتاہ اصح  
 بفتح تین و حای حطی مشد و بمعنی درست تر از قاموس لغت عربی اصلاح بالکسر اصلاح  
 آوردن لغت عربی از منتخب اصح بفتح اول و سکون ثانی و دال مہملہ منقوصہ بمعنی بیشتر  
 لغت عربی از قاموس اصباح بالکسر گشتن از حالی بجالی و در صبح رفتن بامداد  
 کردن بامداد و بالفتح بامداد جامع اصبح از منتخب لغت عربی اصغر بفتح اول و سکون  
 ثانی و فتح فامعنی زرد و سیاه نیز آمده و تجنیس آن در عربی اصغر مشتق از صفر  
 بمعنی مرغ بسیار آواز کند و نیز اصغر نام پسر روم پسر عیص بن اسحاق  
 کہ رومیان از اولاد او پیدا زرشیدی لغت عربی اصرار بالکسر پیوستہ  
 برگناہ بودن و تجنیس آن اصرار بالکسر و بضاد بمعنی گزند رسانیدن و  
 زن را دستی بہر سیدن وزن بر سر زن آوردن و سخت نزدیک شدن

اصح

اصغر  
اصغر

اصرار



از منتخب اشواق بمعنی شوق و آن کشیدن باطن در حالت وصال سوئی دوام  
 وصال باز یاد از موند الفضلا لغت عربی اشراق بالکسر روشن شدن و درخشان  
 از منتخب لغت عربی اشراق بوزن اخلاق جمع شدق بالفتح بمعنی کنج و بان برود  
 باهمه نامند از منتخب اشتراک بمعنی شریک و انباز شدن از منتخب لغت عربی  
 اشبال بالفتح بمعنی بچه پائی شیر جمع شبل بکسر لغت عربی از قاموس اشبالی  
 اول ثالث مشابه تر و مانند لغت عربی اشراوه نفتح اول و سکون ثانی و فتح راء  
 مهملین بمعنی گلّه بزرگ از شران لغت عربی از صحاح جوهری اشاره بکسر  
 ایما لغت عربی از منتخب فصل الف مقصوره باشین منقوطه در لغت  
 فارسی اشک لو و بمعنی چشم تر و چشم عاشق و کنایه از اثر آفتاب صبح اشک  
 چشم گریان و کنایه از شب اشک ریز و اشکبار و اشک نیر کنایه از  
 چشم و شب لغت فارسی اشک خواهه بمعنی خواهش کننده سرشک کنایه از خوشی  
 بی لغت فارسی فصل الف مقصوره باشین نقطه دار در لغت بنگله اشک  
 بضم اول و سکون ثانی و فو قانی بالف و آخر دال موقوف بمعنی استاد آنکه تعلیم دهد  
 و تخمین آن اسناد بفتح اول سکون سین مهمله و نون بالف و آخر دال مهمله جمع  
 سند بمعنی تکیه گاه و آنچه پشت بوی گذارند و اسناد بالکسر بوزن امداد و زبست

اشخاص

صدا و جمله جمع شخص که معنی گو سفند فریه است و تخنیں آن اشخاص بشنیدن خام جمع  
 شخص معنی کالبد مردم و جزان و تداور شدن لغت عربی از صراح اجمع بوزن  
 مجمع دلیر تر و بن انگشت که بر کف دست پیوسته است و نام قبیلہ است و  
 یک نوع ماری است و مرد سبک سر و نادان و شیر و زنده لغت عربی از منتخب  
 اشرف بفتح اول و سکون ثانی و فتح رایی جمله شبیره و نیز مرغیست دیگر که آشیانه نسا  
 و از هوا فرو دنیا دید مگر وقت بیضه دادن بر زمین آید و بیضه دهد و نجاک پنهان  
 سازد و بچم پابعد از آنکه از بیضه بر آید و طاقت پرواز پیدا نماید بسرت ماور  
 و پد پرواز نماید و تخنیں آن اشرف معنی بزرگ تر لغت عربی از قاموس اشرف  
 بالکسر ایستادن بر سر چیزی و واقف شدن چیزی را و از بالا بر زیر نگریستن و بلند  
 شدن بر بالای بلندی شدن و بالفتح بزرگان و جاهای بلند و تخنیں آن اشرف  
 معنی بزرگان جمع شریف دیگر اسراف بکسر معنی ساکن معنی بی اندازه  
 خرج کردن و برگذاف یاری کردن لغت عربی از منتخب و رشیدی  
 و کشف اشفاق مهربانی کردن و ترسیدن از منتخب اشتیاق  
 آرزو مند شدن و تخنیں آن در عربی اشتیاق بسین جمله معنی راندن و دیگر  
 اشتیاق بسین جمله و چهارم موحد معنی پیشی گرفتن و باکید گیر تیر انداختن لغت عربی

اشرف

اشرف  
اسراف

اشتیاق

اشتیاق



فصل الف مقصوره باسین جمله در لغت فارسی اسپ بالفتح لفظ فارسی است

و در عربی فرس و تخنیس آن است بقوتانی موقوف بمعنی معروف لغت فارسی

استوار باضم بمعنی محکم لغت فارسی از برهان استاد و کنانید

و استاد کردن و استادگی کنایه از پائی مردی فصل الف مقصوره

باشین معجمه در لغت عربی اشهب بالفتح خیر سیاه و سفید که سفیدی او غالب شد

از اینجا گویند غیر اشهب فرس و شیر میشه لغت عربی از منتخب شباش بفتح اول و سکون

ثانی و بای موحد و آخر ثانی مثلثه جمع شدت که بالفتح بمعنی عنکبوت آمده و باین

اسباب بهسین جمله و هر دو بای موحده بمعنی معروف لغت عربی از منتخب شد

بالکسر سخت شدن و سخت کردن و سخت گرفتن و دیدن لغت عربی

از منتخب اشهار بالکسر شهرت دادن و شهرت یافتن لغت عربی از منتخب

اشقر بالفتح سرخ و سپید و اسپ یال و دم سرخ و شتر سرخ موئی لغت عربی

از منتخب اشفار جمع شفر بالضم بمعنی قره اشفار بالکسر تخنیس آن بمعنی روشن

شدن و به روشنی نماز صبح کردن و اشفار بالفتح سفرها و کتابها از منتخب

لغت عربی اشرس بفتح اول و ثالث را می جمله و آخر سین عاطفه بمعنی شیر میشه

لغت عربی از قاموس اشخاص بفتح اول و سکون ثانی و فتح حامی حطی و آخر

است

اسباب

اشفار

اشفار

بفتح اول و سکون ثانی و فتح جیم معنی شتر که بانگ نکند از صراح و تخنیش آن در  
 عربی اسحم به جای حطی معنی سیاه و ابر و شب زاع و خون و سیاهی سر پستان و شاخ  
 از کشف استحسان معنی نیکو شمردن لغت عربی از رشیدی اسطوان بضم اول  
 و سکون ثانی و ضم طاء جمله و فتح و او شتر دراز گردن را می گویند لغت عربی از صراح  
 اسودین الباسانین بفتح دال و سکون یائی اول و ضم نون و فتح خائی مجبه  
 و سکون یائی ثانی و دو افعی سخت سیاه صیغه تشبیه لغت عربی از صراح  
 و اساو و سائحه جمع معنی افعیهائی سخت سیاه و منفرد این بالا گذشت لغت  
 عربی از صراح اسده بفتحات بمعنی شیر ماده لغت عربی از صراح اسفانی  
 بفتح اول و سکون ثانی و فتح فا و آخر الف بصورت یا اسپ را گویند  
 که موئی پیشانی کم باشد و تخنیش آن در عربی اشقی بالک و شین معجمه  
 بمعنی درفش و آن آله آهنی که بدان در چرم سوراخ کنند به بندی ستالی گویند  
 و بفتح صیغه تفضیل است بمعنی شفا و منده تر و اشقی بالفتح و قاف بمعنی بسیار سخت  
 لغت عربی از قاموس و منتخب فصل الف مقصوره با سید جمله در لغت عربی  
 اسد منظر جائی نظر شیر و کنایه از نخیر و طالع شخصیکه در برج اسد باشد لغت عربی  
 اسلامی بالکسر مر و صاحب اسلام و فرو گذاشته و گردن نهاده لغت مرکب

اشقی

اشقی



سفید باشد لغت عربی از قاموس استکشاف بالک کشاده کردن  
 و برهنه کردن از کشف لغت عربی اسوق بفتح اول و سکون ثانی و ضم نهم  
 و سکون قاف جمع ساق بمعنی کلک پاکه به هندی پنڈلی گویند لغت عربی  
 از قاموس استعراق بالک سهمه را فر اگر فتن و به تمام توانائی خود کاری  
 و عرقه شدن از منتخب لغت عربی استحقاق بالکسر معنی سزاوار شدن لغت  
 عربی از منتخب اسگ بفتح تین و تشدید کاف تازی معنی شتر مرغ ز لغت عربی از  
 حیوة الحیوان و جنسیں اشک به شین معجمه معنی معروف استحصا بالکسر معنی  
 حاصل کردن لغت عربی استعجال بالکسر شتافتن و شتاب کردن خوانستن  
 لغت عربی از منتخب استعمال بکار داشتن چیز و کار کردن و طلب کار کردن  
 لغت عربی از کشف اسهل بفتح بمعنی بسیار سهل لغت عربی و جنسیں ان اسهل  
 بشین معجمه ساکن معنی مش چشم از منتخب سافل بکسر فاجبه هاتی شتر لغت عربی  
 از حیوة الحیوان اسلام بکسر مس کردن یعنی سودن سنگ بدست یا بلب لغت عربی  
 از منتخب استحکام استوار شدن لغت عربی از کشف اسلام مسلمان شدن  
 و فرو گذاشتن و گردن نهادن و بیع سلم کردن یعنی بهایش را پیش از رسیدن غله  
 و میوه دادن و کار به کسی سپردن و در صلح درآمدن لغت عربی از منتخب بحم

اشک

اسهل

و تجنیس آن استگزار حرف پنجم ثانی مثلثه بمعنی بسیار خواستن بسیار نگاه داشتن

و بسیار یافتن خبر از منتخب کشف لغت عربی استمرار بالکسر استوار شدن روان

شدن پیوسته رفتن لغت عربی از منتخب استفسار بالکسر پرسیدن و طلب بیان کردن

از رشیدی لغت عربی اسحار بروزن استر بمعنی شیر همیشه لغت عربی

از قاموس استمرار بالکسر بمعنی رفر و پنهان کردن و آشکارا کردن نشان

سخن یکسوی نام سازنده‌ی که از زخمه می نوازند و بالفتح اسرار بمعنی رازها و خط

که بر کف دست باشد لغت عربی از منتخب و غیث استخراص بالکسر

رہائی جستجو و خالص کردن لغت عربی از منتخب ساریع بفتحین و رانی مہملہ مکسور

جمع اسر و ع است که بفتح اول و سکون ثانی و ضم رانی مہملہ بمعنی کریمک سرخ

که در پوست تره باشد چون از آن بیرون آید پروانه گردد و بدان تشبیه کند

انگشتان زنان را و اسر و ع بضم تجنیس آن نقشی و خطی که بر کمان می باشد

و تلخ زرد لغت عربی از کشف استقع بفتح اول و سکون ثانی و فتح قاف و آخر

عین مہملہ غیث بقدر کنجشک سبز بر سفید سر لغت عربی از قاموس اسبع

بالفتح و موحدہ مفتوح و سین و عین مہملتین بمعنی انگشت و اسابع جمع آن

لغت عربی از منتخب اسعف بروزن اضعف بمعنی اسپیکه موسی پیشانی

استگزار

اسرار

اسرع



وزاتی معجمه عطا خواستن و آب خواستن دیگر استخارت بخامی معجمه ورامی  
 مهمله بمعنی بهتری خواستن از فرہنگ رشیدی استطاعت بمعنی قدرت  
 و مقدور و دسترس و دستگاه لغت عربی استعالت بسوتی خود میل دادن  
 کسی را به سخن خوش لغت عربی از فرہنگ رشیدی استعراج بالکسر مزاج دانی  
 کردن لغت عربی از منتخب اسود و السالخ لفتح اول سکون ثانی و فتح واو و ضم دا  
 مهمله تشدید سین مهمله و کسر لام و آخر خانی معجمه افعی سخت سیاه را گویند لغت عربی  
 از صراح اسود و بضم تین و دال مهمله موقوف جمع اسد بمعنی شیر و تخنیس آن  
 اسود و بوزن ابجد بمعنی سیاه و مار سیاه و کنجشک و مرد بزرگ تر و عرب  
 قال بعثت الی الاسود و الاحمر و اسودان آب و خرم و مار و کثر دم و صاحب  
 قاموس گوید اسود مار بزرگ اما ظاهر آنست که اسود مار سیاه باشد  
 و صاحب صراح گوید اسود مار بزرگ سیاه از فرہنگ و منتخب و دیگر  
 تخنیس در فارسی اسود است بالمد صیغہ ماضی مطلق از مصدر اسود  
 بمعنی معروف لغت عربی از منتخب استر و او بالک طلب باز پس دادن  
 چیزی کردن لغت عربی از منتخب اسعد لفتح اول و ثالث بمعنی بسیار  
 نیک نجت لغت عربی از منتخب استکبار بالکسر کردن کشتی کردن

استخارت

اسود

اسود

کنایه از فریفته و واله و شیدا **فصل الف** مقصود به باسین جمله در لغت  
 عربی استیلار بکراول و سکون دوم و کسرتائی فوقانی و یائی معروض  
 و فتح لام بالف و آخر همزه بمعنی دست یافتن از منتخب لغت عربی  
 استهرا بکسراول و سکون ثانی و کسرتائیه و فتح زائمی بمعنی با کسی  
 تمسخر کردن لغت عربی از کثر اللغات استعجاب بکسراول و سکون ثانی  
 و کسرتائی فوقانی و عین مهمله ساکن و فتح جیم عربی و آخر بائی موحده موقوف  
 طلب عجب کردن لغت عربی اسباب بالفتح و هر دو بائی موحده بمعنی  
 رسنها و چیزها که بدان چیز بائی دیگر پیوسته شود و پیوند با خویش با اسباب  
 السموات اطراف آن و در بائی آن و راه بائی آن که از انجا بالا روند لغت عربی  
 از منتخب شراحت بالکسر طلب راحت کردن لغت عربی استفادة بالکسر  
 فائده گرفتن لغت عربی از منتخب استجابت بالکسر قبول کردن و جواب گفتن  
 لغت عربی از منتخب استقامت بالکسر راست شدن و راست استادن  
 لغت عربی از فرنگ رشیدی استعانت بالکسر یاری خواستن ز بهار پاک  
 کردن از فرنگ رشیدی استجارت بکسر طلب اجازت کردن و تخنیش استجار  
 به جیم عربی و رائی مهمله بمعنی ز بهار خواستن و دیگر تخنیش استجارت به حاطی

استجارت  
 استجارت



از مایه‌ی که بهندی جهنگا گویند لغت عربی از ضمیمین بفتح اول کسر ضاد و معجم  
 جمیع ارض که بمعنی زمین است لغت عربی از غیاث از ضم بفتح اول سکون ثانی  
 و فتح ضاد و معجم معنی کریم چوب خوار که مثل مورچه باشد و بهندی آن را دیمک  
 می گویند لغت عربی از رشیدی فصل الف مقصوره بارانی مهمله در لغت  
 فارسی از حمید بفتح اول و سکون دوم و حم عربی موقوف و میم مفتوح و سکون  
 و آخر دال مهمله موقوف صاحب قدر و قیمت و عت لغت فارسی از شمس اللغات  
 اردو و بضم اول دال مهمله بود معروف بمعنی لشکرگاه و شکر زبان اهل هند  
 که در خاص بازار سلطان رایج باشد و بمعنی بازار نیز آمده لغت فارسی از  
 شمس اللغات فصل الف مقصوره بارانی مهمله در لغت حبشی از باب الفتح اول  
 و سکون ثانی و فتح موحد و بالف بمعنی فیل لغت حبشی و تخنیس آن از باب الکسر  
 در عربی بمعنی سود دادن و اندازدن ستاندن و ربا خوردن و دیگر تخنیس  
 از نایب بفتح اول و سکون زامی معجم و فتح نون بالف و آخر نمره بمعنی استخوان  
 کننده و امر به افزودن لغت عربی از کشف فصل الف مقصوره بارانی معجم  
 در لغت عربی از رویا و بمعنی زیاده شدن فصل الف مقصوره بارانی معجم در لغت  
 فارسی از یک گره انگشت تا گره دیگر کنایه از تجاوز نمودن در امری از خود رفته

از باب

از نایب

ارحم بفتح اول و سکون ثانی و فتح حائے حطی از اسمائے باری تعالیٰ  
 معنی آن رحم کننده و تر و تجنیس آن ارحم صیغته امر است بمعنی رحم کن تو یکد  
 و دیگر تجنیس ارحم است بفتح اول و سکون ثانی و فتح حائے حطی و ضم میم  
 صیغته و حدان حکایت نفس مشکلم بمعنی رحم میکنم یا خواهم کرد من بگرد یا یک زن  
 لغت عربی ارحم بوزن عالم بمعنی ماریه و نام قبیله است از بنی تغلب خنانکه  
 و منتخب است ارحم بفتح معنی خطها جمع رقم از منتخب ارحم بفتح اول و سکون  
 و فتح ثانی مثلثه اسپیکه سر بلندی او سفید باشد لغت عربی از نتهی الارب و تجنیس آن  
 و فارسی آرحم بالمد و یائے مجهول صیغته جمع مشکلم فعل مضارع از مصدر آوردن و دیگر  
 ارحم بفتح اول و سکون زائی مجمله و فتح تحتانی شریکه بانگ نه کند لغت عربی از  
 ارحم بالکسر و فتح دوم نامی است از بهشت و نام شهر عاده و نام پدر عادیانام  
 ماور عادیانام قبیله عاده و ارم ذات العباد و شق است یا اسکندریه یا وضعی در  
 فارس لغت عربی از منتخب و کشف و تجنیس آن و فارسی ارحم صیغته واحد مشکلم از مصدر  
 آوردن ارحم الراحین اسم جناب بر تعالیٰ معنی آن رحم کننده ترا از رحم کنندگان لغت  
 عربی ارفع السمو اسم جناب باری است معنی آن بلند ترا از بلندی لغت عربی  
 اربیان بکسر اول و سکون ثانی و کسر موحده و فتح تحتانی بالف قسمی است

رحم

رحم

رحم

رحم

رحم



رض

ارضیه چوب را و تجنیس آن بفتح تین ارض معنی تباہ شدن بجراحت و زمیناک  
 شدن لغت عربی از منتخب رتباط بر وزن اختلاط معنی بستن چیز را با چیز دیگر  
 لغت عربی از منتخب ارتفاح بکسر اول و سکون ثانی و کسر فوقانی معنی بلند  
 و بلند شدن و از جایی بر آمدن لغت عربی از منتخب ارفع بفتح اول و ثانی  
 و سکون دوم و چهارم بلند تر از منتخب اربع بفتح اول و سکون ثانی  
 و فتح موحد و عین مہمله معنی چهار عدد و چهار زن و تجنیس آن بضم موحد  
 اربع معنی سراپا و این جمع ربع بفتح است از فرسنگ رشیدی ارتفاع  
 بفتح اول و سکون ثانی و فتح فا و آخر عین معجم بیخ را نها و این جمع رفع  
 بفتح است و تجنیس آن ارتقاع بکسر دوم قاف و آخر عین مہمله احمقی نمودن از کشف  
 لغت عربی اروح بفتح اول و سکون ثانی و فتح وال مہمله معنی گوسفند سیاه  
 لغت عربی از حیوۃ الحیوان ارسع بفتح اول و سکون ثانی و ضم سین مہمله  
 ارساع بفتح اول و سکون ثانی و فتح سین مہمله بالف ہر دو جمع رسع است کہ  
 بضم تین معنی بند دست و پا آمدہ کہ در اردو آنرا گٹا گویند لغت عربی از رشیدی  
 اربک بوزن زردک شتر سیاه تیرہ رنگ ارباک بفتح اول و سکون ثانی  
 و فتح میم و آخر کاف عربی معنی مادہ ہائے شتر و این جمع رکہ است لغت عربی اد  
 صلاح

ربع

رباع

ثانی و یائمی مجهول تره پختنی معروف که بعربی آنرا قلفاس بفتح هـ و وقاف و آخر  
سین جمله گویند آرخ بفتح تین در عربی بمعنی گاو و حشی و تخنیس آن بالمد آرخ گوشت  
تازه بلند که در تن مردم برآید شش سیاه بود بعربی تولول و به اردو مسنا نامند دیگر  
تخنیس ارج بفتح تین و تشدید حای حطی نوعی از بزکوهی است لغت عربی از حیوة الحیوان  
و دیگر تخنیس ارج بفتح و سکون ثانی آخر جمیم عربی بمعنی اندازه و قدر ارج  
بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و آرخ بفتح تین بر دو جمع ارج است بمعنی  
گاو ان وحشی لغت عربی از صراح ارج بفتح اول و سکون ثانی و آخر  
حای حطی جمع روح بمعنی جان از مؤنذ الفضلا آر بد بفتح و موحده مفتوح  
از اقسام مار است شدید البغض از حیوة الحیوان و تخنیس آن ارشد بفتح اول  
و سکون ثانی و فتح ثانی مثلثه نام سخی است که تخم آنرا افضل بر شیء القصد خوانند  
و نبات او را پنج انگشت و ذخمسته او را ق خوانند از بهان ارجل بفتح اول  
و سکون ثانی و فتح جمیم عربی بمعنی اسپ سفید پشت و ارجل بصم جمیم عربی  
تخنیس آن بمعنی پا یا جمع رجل بالکسر که در عربی بمعنی پا آمده لغت عربی از منتخب  
ارشد بروزن احمد راه راست یا بنده تر لغت عربی از مؤنذ الفضلا ارض  
بفتح زمین و هر جائی پست و دست و پائی ستور و لرزه و زکام و خوردن کرم

مرج

ارج

رج

ارشد

ارجل



و تشدید موصوفه و آخر تا بصورت با جمع ذبایه است که بمعنی گس آمده لغت  
 عربی از منتخب اذ یاء بفتح اول و سکون ثانی و فتح یا و آخر حاء جمع جمع  
 فیخ است که بالکسر بمعنی گرگ آمده لغت عربی از حیوة الحیوان اذن بضمتین بمعنی  
 گوش و اذنین بضمتین تشبیه آن لغت عربی از منتخب اذقان بفتح اول و سکون  
 ثانی بمعنی زنجها مفرد آن بعربی ذقن است از منتخب فصل الف مقصوره بارائه  
 مهمله در لغت عربی ارباب بر وزن اصحاب جمع رب که بمعنی خداوند پروردگار  
 و یار و برادر بزرگ آمده و تجنیس آن ارباب بالکسر بمعنی پروردن و نیکو کردن  
 و تمام کردن و فراهم کردن و افزون کردن بصلاح آوردن و لازم شدن و  
 اقامت کردن و خداوند شدن و هم ارباب بالضم آب انگور و انار و به و مانند آن  
 که نرنند تا عنسیط و انگشت پیچ شود لغت عربی از منتخب ارنب بفتح اول  
 و سکون ثانی بمعنی حسه گوش و ارنب جمع آن بمعنی حسه گوشها لغت عربی  
 از منتخب اروییم بضم اول و سکون ثانی و کسره و او تشدید تحتانی  
 بمعنی بزکوهی که ماده باشد لغت عربی از صراح اراومی بر وزن سماوی  
 و اراومی بفتح اول و سکون ثانی و فتح و او و آخر الف مقصوره هر دو جمع  
 اروییم که بمعنی ماده بزکوهی است و تجنیس آن در اراومی بفتح اول و سکون

ارباب

ارباب

ارومی

که بفتح اول بمعنی بچه موش دستی و بچه خار نشست آمده لغت عربی از صراح ادرع  
بفتح اول و سکون ثانی و فتح رومی مهمله بمعنی گوسفند سفید و سیاه و تجنیس آن  
بکسر تین مع تشدید رومی مهمله ادرع زره پوشیدن مرد و پیراهن پوشیدن  
زن لغت عربی از صراح و تجنیس آن ادرع بفتح اول و سکون ذال  
معجم و فتح رومی مهمله بمعنی اسپ بد نژاد لغت عربی از هتهی الارب  
ادوق بکسر اول و سکون ثانی و فتح فامعنی شتر و ندان بیرون بر آمده مستعمل  
لغت عربی از صراح اوک بفتح تین و کاف مشدّد بمعنی اسپ پنهانست لغت عربی  
از صراح او پاک بروزن غمناک جمع و یک است که بکسر بمعنی خروس آمده لغت عربی  
از منتخب او راک بکسر اول و سکون ثانی و فتح رومی مهمله و آخر کاف عربی  
موقوف در یافتن و رسیدن بخیزی و رسیدن کوک و بلوغ و دیدن و رسیدن  
میوه از منتخب لغت عربی ادرع بفتح اول و سکون ثانی و فتح عین مهمله بمعنی  
اسپیکه و رسیدن آن سفید باشد لغت عربی از قاموس و تجنیس آن ادرع بفتح  
بمعنی اسپیکه رویش نیک سیاه باشد لغت عربی از قاموس <sup>مقصود</sup> فصل الف  
با ذال معجمه در لغت عربی ادرع بفتح اول و سکون ثانی و ضم واو و بامی موحده  
جمع و تب بالکسر که بمعنی گرگ آمده لغت عربی از منتخب ادرع بفتح اول و کسر ثانی

ادرع

ادرع

ادرع



بمعنی رنج و ایند آمده و دیگر تخنيس از نوب لغت فتح اول و سکون ذال معجمه  
 و فتح نون و آخر بائی موحده ساکن بمعنی گناه کار لغت عربی از  
 صراح او باب بروزن اصحاب جمع و بضم دال مهمله و تشدید موحده  
 که بمعنی خرس آمده و تخنيس آن از نوب لغت فتح اول و سکون ذال معجمه و آخر  
 موحده موقوف جمع و نوب است بمعنی گناه و بالکسر از نوب بمعنی گناه کردن  
 از رشیدی و بالفتح جمع و نوب بمعنی دم یا نیز آمده از منتخب لغت عربی اول و فتح اول و  
 کسر نون و تشدید لام مفتوح جمع دلیل است که بمعنی راه و راه نما آمده لغت عربی از منتخب و  
 بفتح اول و سکون ثانی و کسر میم و فتح غین معجمه جمع و مانع است که بفتح اول بمعنی  
 مغز سر آمده لغت عربی از منتخب اول و سکون ثانی و ضم عین مهمله  
 جمع و فتح دال اول و دال ثانی موقوف بمعنی ماده گرگ لغت عربی از صحاح جوهر  
 او بفتح اول و سکون ثانی و ضم موحده بمعنی جماعت زبور عسل و تخنيس آن  
 او بر کسر اول سکون دال مهمله و کسر موحده و سکون رانی مهمله بمعنی دور شو  
 از صراح او بضم اول و فتح دوم و سکون تحتانی و کسر موحده و سکون رانی  
 مهمله نوعیست از مار لغت عربی از صحاح جوهری او را ص نضم اول و سکون ثانی  
 و فتح رانی مهمله و او را ص بفتح اول و سکون ثانی و ضم رانی مهمله هر دو جمع و ص است

زنوب

زنوب

زنوب

ادب

که در وقت خود واقع شود لفظ عربی است و نیز ادا بکسر اول و فتح ذال معجم یعنی  
 چون وقتی و پس ناگاه آمده از منتخب و موند الفضا لغت عربی و تجنیس آن  
 در اردو ادا بفتح اول و تشدید اول هندی و آخر الف چیزی می باشد  
 از چوب و امثال آن که پرند هابران پائی خود منضم سازند ادا ب  
 بفتحین طور پسندیده و فرسنگ دانش و بهمانی خواندن و نگاه داشتن جد  
 هر چند و علم عربی را علم ادا بزان گویند که بدان نگاه داشته میشود خود را از خلل  
 در کلام عرب از روی لفظ یا کتابت و آن دو آرزو قسم است علم لغت و علم صرف  
 و علم اشتقاق و علم نحو و علم معانی بیان و علم عروض و علم قافیه و این هشت اصول اند  
 و علم رسم الخط و علم فرض الشعر و آن علمی است که امتیاز کرده میشود بدان میان شعر  
 که سالم از عیوب است و غیر سالم از عیوب و علم انشائی نثر از خطب و رسائل  
 و علم محاضرات یعنی علم تواریخ و مانند آن و این چهار فروع اند و تجنیس آن به تشدید  
 موحده و کسر آن ادا ب معنی نثر بسیار موداد بفتحین و ذال معجم و تشدید  
 یعنی گاو دشتی لغت عربی از منتخب ادا ب بر وزن نصیب معنی خداوند ادا ب  
 و ادا ب موزنده و ادا ب بضم اول و فتح ثانی جمع آنست و دیگر تجنیس آن  
 ادا بیت بفتح اول و کسر ذال معجم و تحتانی مشدود و آخر تائی فوقانی ساکن

ادب

ادب

ادب ادب

ادب



آنست در عربی بمعنی پوشیارترو و انا ترا از مودا الفضا و منتخب لغت  
 عربی اختتام بروزن احتشام پایان برون کاری لغت عربی از منتخب  
 اخصصین بروزن جمعین بمعنی کف پا از صراح احرف فیه بفتح اول و سکون  
 ثانی و راتی همسه و فامه و مفتوح جمع خروف است که بفتح اول و ضم ثانی  
 و آخر موقوف بمعنی بچم بز که گیاه خوردن گرفته و قوی شده باشد لغت  
 عربی فصل الف مقصوره باخامی مجمه در لغت فارسی اختر ماه پیکر بفتح  
 اول تخلص مؤلف کتاب بنده و ماه پیکر صفت آن یعنی مؤلف کتاب بنده ماه پیکر است  
 لغت فارسی فصل الف مقصوره باخامی مجمه در لغت اردو اختر نگار نام دارا <sup>تسلطه</sup>  
 شهر آوده که شتهر بکهنه است فصل الف مقصوره با و ال مجله در لغت عربی  
 ادا بفتح تین و آخر همزه بمعنی رسانیدن و رسانیدن و این مصدر نیست اما بمعنی  
 مصدر می آید چون نبات بمعنی رویانیدن و ستنی و عطا بمعنی دادن و دش  
 و کلام و بیان بمعنی سخن کردن و سخن و بیان کردن و بیان کرده و بعضی  
 ادا را که بمعنی مصدر می آید بکسر اول و تشدید و ال خوانده اند از ادی یودی  
 تا دیه و در فارسی بمعنی خوبی حرکات معشوق و در فر و اشاره و آوا ز  
 از غیث و تجنیس آن ادا بمقابل قضا در عرف فقها عبادتی را گویند

و تجنیس آن اخلاق بفتح اول جمع خلق بمعنی خوشحالی لغت عربی از منتخب اخیل

اخلاق

بفتح اول و سکون ثانی و یائی تحتانی مفتوح بمعنی مرغی که آنرا بفال پر و از دوا

اخیل

خال بسیار بر پروبال دارد و تجنیس آن اختل بفتح و تائی فوت سانیه نام

شاعری از منتخب و مؤید الفضلا و نیز اخیل بر وزن فعیل طائر سیست سبز رنگ

زخید

که بر بازوی او لمعه الوان مختلف باشد و بتفویل آنرا بدگفته اند لغت عربی

از حیوة الحیوان اخیال بفتح اول و سکون ثانی و آخر لام موقوف جمع خیل

بفتح که بمعنی گروه اسپ آمده و اخیال بالکسر و سکون حائی حطی و باموصد

اخیال

تجنیس آن بمعنی آستن کردن است از منتخب لغت عربی اخزم

بفتح اول و سکون ثانی و فتح زائی معجمه بمعنی مار زرد و نام جده حاتم طائی

که باید رخود عاق بود و نام کوهی بمسین و تجنیس آن اخزم

زخمر

بارائی مملکه مفتوح بمعنی گوش سوراخ کرده و آنکه میان دو سوراخ بینی اودا

بریده باشند و لقب پادشاه روم است و باصطلاح اهل عروض کنی که در آن

خرم واقع شود و خرم نام زحافیت و آن انداختن میم مفاعیلین است که

فاعیلین باند مفعولن بجای آن نهند و انداختن میم مفاعیلین را به بریدن

بنی تشبیه کرده اند و دیگر اخزم بفتح اول و سکون حائی حطی و فتح زائی معجمه

زخمر



وفتح اخبار تخنيس آن بمعنى خبر با و اخبار بفتح و سکون حاء مهمله  
 بمعنى مدادها و دانشمندان و اخبار ربه و علمای ایشان اخبار بالکسر  
 کسی را بر چیزی جبر کردن اخبار جمع خبر بفتح نیکوتران و نیکان لغت  
 عربی از منتخب اختصاص بفتح اول و سکون ثانی و کسر تائی فوقانی و صا  
 مهمله اول مفتوح و آخر موقوف بمعنى وابسته و خاص شدن بیک چیز و خاص  
 گردانیدن لغت عربی از منتخب اخلاص بکسر اول و سکون ثانی و آخر  
 صا و مهمله موقوف بی آمیز کردن و بی ریا و سمع آوردن طاعت مرخدا و نیز بگو  
 و خالص ز موند الفضل لغت عربی اخص بفتح اول و سکون ثانی و  
 کسیر میان کف پاکه بر زمین طح نشود و بار یکی کف پار کشف و موند الفضل لغت  
 عربی اختراع بالکسر پیدا کردن چیزی را که پیشتر از و مثل آن پیدا نشده باشد  
 و بمعنى شکافتن و سخن دروغ بافتن و این مشتق است از خرج بفتح و تخنيس آن  
 اختراع بمعنى بریدن لغت عربی از منتخب اخراق بفتح اول و سکون ثانی  
 و راء مهمله مفتوح بمعنى ناقه خوش رفتار و اصل تخنيس آن اخراق بحرکات  
 مذکور بمعنى نادان و دریده گوشه آیده لغت عربی از منتخب اخلاق بکسر اول  
 و سکون ثانی و آخر قاف موقوف بمعنى کهنه کردن و کهنه شدن کهنه پوشانیدن

اخبار اخبار  
 اخبار اخبار  
 اخبار

اختراع  
 اخراق

تلخ که آنرا جنطل گویند و خرمی که بر پشت او خط سیاه باشد و مرغی را  
 نیز گویند از منتخب لغت عربی اختراب بروزن اسباب جمع حشر  
 بفتح اول و سکون رایی مهمله معنی سرخاب نرست و تجنیس آن اختراب  
 بفتح اول و سکون حای حلی و فتح زای معجم معنی گروهها جمع حرب با کسر  
 و نیز نام جنگ معروف از منتخب لغت عربی اخره بفتح اول و کسر ثانی  
 و فتح زای معجم جمع خرب بفتحین معنی خرگوش نرا خضر بفتح و سکون  
 حای معجم و فتح ضا و معجم و رایی مهمله آخر معنی سبز و سیاه و اسپ تیره رنگ  
 که بفارسی آنرا دیره بکسر اول و یای معروف و زای معجم باهای هوز  
 گویند و آدم گندم گون از منتخب لغت عربی اخیضر بضم اول و فتح حای معجم  
 و یای ساکن و کسر ضا و معجم قسمی از مگس است لغت عربی از حیوة الحیوان  
 اخیضر بفتح اول و کسر ثانی و سکون یای تحتانی و فتح فاکس سبز رنگ  
 لغت عربی اختیار بروزن انتظار معنی برگزیدن و خواش خود دل بر کار <sup>بستن</sup>  
 و تجنیس آن اختیار به بای موحده بعد فوقانی معنی آزمودن اختصاص بفتح  
 اول و سکون ثانی مختصر کردن و باصطلاح اهل معانی سخن را قلیل اللفظ و کثیر <sup>البغنی</sup>  
 آوردن لغت عربی از غیث اخبار با کسر معنی خبر دادن

اختراب

اختیار



احشام بروزن انتظام شرم داشتن و خداوند خدمت چشم شدن لغت  
 عربی از منتخب و مجازا یعنی شان و شکوه است رام بوزن انهدام حرمت داشتن  
 لغت عربی از منتخب احکم بفتح اول و سکون ثانی و فتح ثالث یعنی حاکم تر صیغه  
 تفضیل و تجنیس آن احکم بضم اول و سکون ثانی و ضم ثالث و سکون آخر صیغه  
 امر یعنی حکم بکن و دیگر احکم بفتح اول و سکون ثانی و ضم ثالث و رابع صیغه  
 و حدان حکایت نفس شکم فعل مضارع یعنی حکم میکنم من یکم و یا یک زن لغت  
 عربی احسن بروزن آهن افعال تفضیل است یعنی نیک تر و تجنیس آن  
 احسن بفتح اول و سکون ثانی و کس ثالث یعنی احسان کن صیغه  
 امر است و احسن بضم اول و سکون ثانی و کس ثالث و ضم نون صیغه و حدان  
 حکایت نفس شکم فعل مضارع یعنی احسان میکنم من یکم و یا یک  
 عورت لغت عربی احسان بوزن انسان نیکی کردن و نیکو  
 دانستن لغت عربی از منتخب فصل لغت مقصوده با خامی معجمه در لغت  
 عربی احتفا بروزن اکتفا و احتفا بوزن انشاه و بمعنی پنهان کردن  
 و آشکارا کردن از منتخب لغت عربی اخطب بروزن النسب حار بنبرنگ  
 و تجنیس آن بهمون وزن یعنی اخطب است آنکه نیکو تر خطبه خواند و بمعنی خربوزه

مر حکم

ر حکم

احسن

احسن

اخطب

فتح بای موصده و آخر سین جمله موقوف بمعنی وقف کردن چیزی و در بند  
 نگاه داشتن و بستن اسپ را جامی در راه خدا و احتیاس بفتح اول و سکون  
 خاتمی بجمع فتح نون و سین جمله موقوف پس برون و پس داشتن و پس چیزی  
 پنهان کردن لغت عربی از منتخب احوط بفتح اول و سکون ثانی و فتح واو  
 و سکون آخر بمعنی فرو گیرنده تر لغت عربی از منتخب احتیاط با کسر استوار کردن  
 و فرو گرفتن و گرد چیزی بر آمدن و بهوش کاری کردن لغت عربی از منتخب  
 و تجنیس آن احتیاط بخامی بجمع خواستن چیزی از کسی بی وسیله و سابقه معرفت  
 و در شب سوال کردن بسبب شرم و حیا لغت عربی از منتخب و قاموس احتیاط  
 بوزن اشتیاق سوخته شدن و باصطلاح اهل نجوم احتراق نهان شدن کوز  
 سیار غیر ماه زیر شعاع آفتاب انوری گوید نه از ان طائفه که نشنا  
 معنی احتراق از احتراق از منتخب احناک بوزن افلاک جمع حنک  
 بفتحین که بمعنی کام آمده لغت عربی از منتخب احساک بوزن اعمال  
 جمع حسل است بکسر تن بمعنی بچه سوسمار یعنی گوه که از بیضه بر آمده باشد لغت  
 عربی احتمال بوزن اتصال بمعنی برداشتن و بار دار شدن و بار نهادن  
 و جمله برون و ناملاکیم از کسی برداشتن و از منزل رفتن لغت عربی از منتخب

احتیاس

احتیاط



جدا نشوند و تجنیس آن آخور بالف ممد و و و او معدوله جا چریدن اسپان  
 و جائی علف خوردن و اصطبل و امثال آن و این مخفف آنخور است که  
 معنی ترکیبی آن مشرب است لیکن مجازاً بمعنی جائی چریدن مفسر گشت  
 و هم اصطلاحاً بمعنی گاه که اسپان خورد و بمعنی گاه پس مانده نیز آمده و بمعنی  
 مطلق آرام گاه و نشیمن اگر چه برای انسان باشد و دیگر تجنیس آنخور بفتح  
 الف و و و و و حائمی حلی ساکن آنکه سیاهی چشم او بسیار سیاه باشد و سفیدی بسیار  
 سفید باشد و نام شتری از رشیدی و بهار عجم و برهان احجار بر وزن  
 اشجار بمعنی ما و یا نه جامع حجر و تجنیس آن احجار است بمعنی سنگها جمع حجر تجنیس لغت  
 عربی از منتخب احمر بفتح بمعنی سرخ و گاهی بمعنی سخت و زشت آید چنانچه موت  
 احمر موت سخت را گویند یعنی موتیکه در آن تاسف و ماتم بسیار باشد و  
 مقبول را نیز گویند از منتخب لغت عربی احتر از بالکسر بمعنی پریز کردن و  
 خود را نگاه داشتن لغت عربی از منتخب احناش بفتح اول و سکون ثانی  
 و فتح نون جمع حنش که بفتح بمعنی مار است و بعضی بر اثر دها و سوسمار و غیره  
 اطلاق کرده اند و تجنیس آن اجناس بفتح اول و سکون جیم و فتح نون  
 و آخر سین مهمله جمع جنس است و اجناس بفتح اول و سکون حائمی

اور

اور

اجار

اجناس  
اجناس

و تجنیس آن ابجوره لضمین و دوم جیم عی و سکون او معروف  
 و فتح رانی مهمله لغت عی بمعنی مزد اجوات بروزن حالات جمع حوت  
 بمعنی ماهی و تجنیس آن اجوات جمع اخت بمعنی خواهر لغت عربی از حیوة کجوان  
 احتیاج بوزن امتزاج بمعنی نیاز مند شدن لغت عربی از منتخب احد  
 بفتحین بمعنی یکی و کسی چنانچه اگر گویند احدی نبود بمعنی کسی نبود خواهد شد  
 و یکم دروز یکشنبه و یگانه و همین معنی حقیقی را احد گویند و تجنیس آن  
 احد به شدید ثالث بمعنی تیز تر و نیز احد لضمین نام کوهی است نزدیک مینه  
 منوره و دیگر تجنیس اخذ بالفتح و حامی معجمه ساکن و ذال معجمه آخر بمعنی گرفتن  
 و شروع کردن و رفتن و اخذ لضمین بمعنی در چشم و بفتح اول و کسر ثانی  
 اخذ آنکه در چشم دارد و دیگر اخذ بفتح اول و حامی حطی و تشدید ذال معجمه  
 بمعنی شتر دم بریده و یکی از تصرفات عروض که انداختن و مجموع از متفاعلان  
 و بجایش فعلن بکسر عین آوردن و بفتحین اخذ ناگواری شتر سحر از شیر  
 لغت عربی از منتخب احد بروزن احد بمعنی بسیار حمد کننده و نام نامی  
 پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم از مؤنذ الفضلا حوار بفتح اول  
 و سکون ثانی و ضم و او جمع حوار است بمعنی بچه ناقه یا مادامیکه از مادر

اجوره

اجوات

احد احد

اخذ  
اخذاخذ  
اخذ

اخذ



و تجنیس آن بفتح اول جمال معنی شتران زرو این جمع حمل است بحال کسبر  
 اول و سکون حامی حطی گمان کردن و یاری دادن و برداشتن چینی و دیگر  
 تجنیس بحال است بکسر اول و سکون حامی معجمه معنی گم نام کردن از منتخب و  
 فرسنگ لغت عربی اجفن و اجفان بوزن ناخن و ابان و جفون بوزن فنون  
 جمع جفن است کبفتح جیم اجد و سکون فا معنی قره آمده لغت عربی از منتخب اصلین  
 بفتح اول و ضم ثالث معنی جبین یا لغت عربی از قاموس فصل الف مقصوره با جیم  
 تازی در لغت حبشی اجا بکسر اول و فتح ثانی و آخر الف معنی چشم لغت حبشی  
 و تجنیس آن در عربی اخابا بکسر با کسی برادری کردن از منتخب فصل الف مقصو  
 با جیم فارسی در لغت اردو اجها بفتح اول و تشدید ثانی مشدود با های مخلوط  
 التلظظ و آخر الف معنی خوب و نیک آمده اجها کام بکان عربی معنی کار  
 و بهتر لغت اردو فصل الف مقصوره با حامی حطی در لغت عربی  
 احش بکسر اول و سکون ثانی و فتح شین معجمه انچه در شکم باشد  
 مثل دل و جگر و طحال و مانند آن لغت عربی از منتخب احورة بفتح اول  
 و سکون ثانی و ضم واو و فتح راو آخر تا معنی بچه های ناقه ماد اسپکه  
 از ماد رجدا نشوند و این جمع حوار است لغت عربی از حیوة الحیوان

اجمال بحال

انحال

انخال

بوزن اعدا و معنی کردن با جمع جدید است و جدید بکسر اول و سکون دوم و وقف  
 ثالث لغت عربی از منتخب اجفار بر وزن انصار بجه هائمی چهار پایه نر که از ما در  
 جدا کرده شوند و این جمع جفزه بالضم است لغت عربی از صراح اجماع بکسر  
 اتفاق کردن و فراهم آوردن و غم کردن و همه پستان ماده شتر است  
 و دوشیدن و در عرف شرع اجماع اتفاق جمیع علمائی یک مان است  
 بر حکمی از احکام شرعی از منتخب اجل بالفتح و سکون ثانی گناه کردن  
 و برانگیختن و معنی براتی نیز آمده چنانکه گویند من اجلک یعنی از بھر تو و تخنيس  
 آن اجل بکسر ماده گاوشی و درو گرفتن کردن از نامھواری بالین  
 و در دناک شدن کردن و بفتحین نهایت زمان عمر و مدت و مهلت و وقت  
 ادائمی قرض و معنی آری و بفتحین و تشدید لام معنی بزرگ تر و همچنین اجل  
 به هر دو لام و بالمد و کسر جمیم اجل معنی آنچه ان و هر چه با مهلت باشد لغت  
 عربی از منتخب اجل بالفتح و دال مھله مفتوح طائر شکاری است  
 که بفارسی آنرا چرخ گویند لغت عربی از منتخب اجا اول بر وزن عناد  
 جمع آن لغت عربی از منتخب اجمال بالکسر جمله کردن حساب جمع کردن  
 چیزی و نیکوئی کردن و نیکو کردن کار و پیهم گذاختن و بسیار شدن شتر

رجل

رجل



بمعنی بیرون کشید و خواه تیغ و خواه غیر تیغ از منتخب و برهان لغت فارسی  
اجلیته بفتح اول و سکون ثانی و کسر بائی موحده و فتح نون و آخرتا بصورت

اخویه

جمع حسین است بمعنی سپید و چهره و تجنیس آن اخویه بفتح اول و سکون  
خائی معجمه و کسر موحده و فتح تحتانیه بمعنی خیمهای ششپا و منزلی است از منازل قمر

جمع و مفرد و آمده از منتخب و رشیدی لغت عربی اجاره  
بکسر اول و فتح ثانی مفرد و رسی که کسی دهند و اجیر گرفتار و برین داشتن

اجازه

از مود الفضلا و در منتخب بمعنی زینهار دادن و فریاد رسیدن و رها نیدن  
و مفرد دادن خانه و خزان آمده و اجازه نیز در عربی تجنیس آنست برای معجمه

مفتوحه رواداشتن و فرود گذاشتن و صلحه دادن و بریدن مسافت و از پس  
انگندن و گذاشتن جایی و گذرانیدن و دستوری دادن و تمام کردن مصراع

که کسی دیگر گفته باشد و یک قافیه طاویکی دال آوردن لغت عربی اجاره

بکسر اول و فتح ثانی و بائی موحده جواب دادن از منتخب و مجازا بمعنی  
قبول کردن و باصطلاح اطبا دفع براز کردن از صراح و تجنیس آن اجاره

رجانت

بکسر اول و فتح حیم عربی مشد و فتح نون بمعنی مرتبان سفالین که در آن سیر  
و دوشاب یعنی شیره انگور می نهند لغت عربی از منتخب اجیاد بفتح اول

و بمعنی دل هم آمده و بفتح اول بمعنی آله تناسل از برهان و دیگر تخنیس از ترکیب  
 اول و یا تحتانی معروف و آخر زائے معجمه موقوف بمعنی حواصل لغت نیز  
 از مؤنذ الفضلا <sup>ث</sup> ثعل بفتح اول و سکون ثانی و فتح عین بمعنی رو باها و <sup>ن</sup> ن  
 جمع ثعاله است بضم ثانی مثلثه و فتح عین و لام لغت عربی از حیوة الحیوان  
 فصل الف مقصوره با حیم اجد در لغت عربی اجرا بکسر اول و سکون  
 ثانی و فتح زای مهمله و آخر الف بمعنی راندن از مؤنذ الفضلا و تخنیس آن اجرا  
 بالفتح و زای معجمه پاره با حیر و این جمع جزوست و بکسر اول و سکون حیم عربی  
 و فتح زای معجمه و آخر همزه اجرا مصدر عربی بمعنی جزیه دادن بی نیاز کردن و  
 نیز بمعنی جزا دادن از منتخب و در فرسنگ جزو جزو و جزو کردن نوشته و  
 حق گذاردن و درفش را دسته کردن و دختر زادن و پس شدن و پس کردن  
 لغت عربی اجنه بفتح اول و کسر ثانی و نون مشدود در آخر تا بصورت بمعنی  
 بچه های که در رحم و شکم حیوان و انسان خلق شده باشد و این جمع جنین بکسر <sup>ست</sup> ن  
 نه جمع جن چنانکه مشهور شده غلط است و تخنیس آن احنه بکسر اول و سکون جا  
 حطی و فتح نون و آخر تا بصورت با بمعنی کهنه داشتن و چشم گرفتن از رشیدی دیگر  
 احنه بالف مدوده و سکون خای معجمه و فتح نون و تخفیف اول نیز آمده

ریشه

ریشه

ریشه

ریشه

ریشه



و آخر سین موقوف میوه ایست معروف اتصال بکسر اول و  
 ثانی مشد و کسور فتح صاد مهمله و آخر لام موقوف بمعنی پیوسته شدن لغت  
 عربی از منتخب اتمام بکسر تمام کردن عربی از منتخب فصل الف مقصوده  
 مع ثانی هندی در لغت اردو اٹھاسی نفتح اول و ثانی هندی باہا  
 مخلوط التلفظ بالف رسیده کسر سین مهمله با یائی معروف بمعنی عد مشهور  
 کہ در فارسی ہشتاد و ہشت بہت لغت اردو اٹھاسی نفتح اول و سکون ثانی  
 ہندی و کسوف عربی با یائی مخلوط التلفظ و تحتانی اول مجهول و کلام  
 با تحتانی دوم معروف رفتار یکہ نیاز باشد و نخیر و شیخ و ناز و اد الغت اردو  
 فصل الف مقصوده با ثانی مثلثہ در لغت عربی اثر بفتحین نشان پانشا  
 زخم بمعنی مطلق نشان نیز بمعنی سنت رسول اللہ صل اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 و بفتح اول و سکون ثانی جو ہر شمشیر و نقل کردن سخن جو حدیث نبوی و بالکسر  
 نیز نشان و پس خیزی از صلاح و منتخب ابر بفتح اول و سکون ثانی تخنیر  
 آنست در فارسی بمعنی سحاب و صاحب موند الفضلا بمعنی مرد صدق  
 نوشته و بفتحین ابر بمعنی بروا شدہ اش در شاہ نامہ فردوسی بسیار تخنیر  
 دیگر ابر بکسر و یائی معروف جو ششی باشد نیزہ باخار شش و سوزش بسیار

بد الف دوم و و او مفتوح و الف بصورت یا کنیت شغال بمنزله اسم لغت  
 عربی از حیوة الحیوان ابالہ بکسر اول و فتح بائی موحده شد و منفرد  
 ابابیل و بفتح بعضی و اناشدن بکار شتر لغت عربی از حیوة الحیوان و صراح  
 فصل الف مقصوره مع بائی موحده در لغت حبشی ابابفتح اول و  
 موحده شد و آخر الف و ابیو نیز بفتح اول و بائی موحده و یا ای تحسانی مشد  
 و و او مجهول هر دو بمعنی پدر لغت حبشی ابدمی بکسر اول و دوم و تشدید و ال مهمله  
 با تحت مجهول بمعنی آتش لغت حبشی و تخنیس آن ابدمی بفتحین و یا ای معروف  
 در عربی بمعنی همیشه آمده و دیگر ابدمی بفتح الف و کسر و ال آخر یا ای معروف جمع  
 ید بمعنی دست و دیگر تخنیس انطمی بفتح اول و سکون نون و کسر و ال هندی  
 بمعنی تخم مرغ و غیر آن فصل الف مقصوره مع بائی فارسی در لغت بنگله ایا  
 بضم اول و فتح ثانی و یا ای موقوف بمعنی علاج لغت بنگله و در بها کہا ایا و به همین  
 معنی مستعمل شده فصل الف مقصوره باثناة فوقانیم در لغت عربی اثناس  
 بروزن الماس جمع تیس است که بکسر اول و سکون ثانی و آخر سین مهمله موقوف  
 بعربی بمعنی بز تراوده که به اردو و بکرا گویند لغت عربی از حیوة الحیوان و تخنیس آن  
 در اردو و اثناس است بفتح اول و ثانی نون مفتوحه و نون دوم مشد و مفتوح

ابدمی  
 ابدمی  
 ابدمی

اثناس



و بموضع تمامه رفتن و بشداید تائمی فوقانیست بمعنی تهمت نهادن و دیگر  
 تجنیس ایهام است بالکسر و یائمی معروف در غلطی انداختن و در شکل گفتن  
 و نام صنعت شعری است و آن چنانست که در شعر لفظ ذو معنیدین آرنده  
 لفظی ذکر کنند که دو معنی داشته باشد و معنی بعید مراد باشد لغت عربی  
 از منتخب اباجیم بفتح اول و دوم و کسره هائمی بوز جمع ایهام است که گذشت  
 لغت عربی اباجیم بوزن اقالیم نیز صیغه منتهی الجموع از آن است ای قام  
 بفتح قاف بالف و کسره دال مهمله کنیت حربا بمعنی آفتاب پرست لغت عربی از  
 حیوة الحیوان ابطان بفتح اول و سکون ثانی و فتح طائمی مهمله جمع لطن  
 بمعنی شکم است لغت عربی و تجنیس ابطان بالکسر کسی را از خواص خود  
 و صاحب سر خود گردانیدن و شمشیر برگرفتن و جامه آستر کردن از شمس اللغات  
 و کشف اللغات ای زیدان بفتح زائمی معجمه و سکون یا و فتح دال بالف  
 و نون موقوف نوعی است از طائر لغت عربی از حیوة الحیوان اسبکه  
 بضم اول و فتح دوم بایائمی ستمانی و فتح لام لفظ تصغیر بمعنی شتران جنود  
 لغت عربی از نفاس اللغات البعرة بکسر اول و سکون ثانی و فتح عین  
 و راء مهملتین و آخرها بمعنی شتران لغت عربی از حیوة الحیوان ابن آوی

ایهام

ابطان

لغت عربی از حیوة الحیوان ابی بریص بفتح بای موحدة و و م و کسر رای  
 مهمله بای مای معروف و حرف آخر صاد و مهمله موقوفه موقوفه موقوفه از حشرات الارض  
 لغت عربی از حیوة الحیوان ابیط کسبر اول و سکون ثانی و نیز کسبر ثانی  
 بمعنی بغل یعنی بن باز و لغت عربی از منتخب ابی الزندقی بفتح زای معجمه  
 مشد و سکون نون و کسر دال مهمله و یای معروف و قاف موقوفه کنیت  
 آفتاب پرست لغت عربی از حیوة الحیوان ابراک بروزن افلاک جمع بر  
 بضم بای موحدة و سکون رای مهمله و فتح کاف بمعنی طیر ابی و بمعنی عموک هم  
 لغت عربی از منتخب ایل کسبر اول و سکون ثانی اسم جنس بمعنی شتران از منتخب  
 و تخمین آن ایل بروزن مل بمعنی قاقله و آن شمر درختی است و آنرا در سنده  
 الاچی گویند از شمس اللغات ایل بروز عقیل لفظ مفرد است و جمع آن  
 ابا ایل بمعنی پرستوک لغت عربی از منتخب ابی حسبل کسبر حاطی و سکون سین  
 مهمله کنیت سوسمار است لغت عربی از نفاس اللغات ابی حسیل بضم حاطی  
 و فتح سین تصغیر آن بمعنی سوسمار خرد لغت عربی از نفاس اللغات ابهام  
 بوزن انعام پوشیده گذاشتن و در بستن و بمعنی انگشت نیز تخمین آن  
 ابهام بالکسر و سکون فوقانی به گرامی سخت رفتن و ناموافق شمردن بود

ب

ت



بکسر زای معجمه فتح یا و وال موقوف لغت عربی کنیت خرسست از حیوة الحیوان  
 ابا عرن بفتح اول و ثانی بالف و کسر عین جمع بعیر یوزن شری معنی شتر آمد لغت  
 عربی از صراح ابقو رضم اول و سکون ثانی و ضم قاف و رایی مهمله موقوف  
 جمع بقر که معنی گاوست لغت عربی از قاموس ابرار بر وزن انصا  
 بمعنی نیکو کاران و این جمع بر و بارست و تجنیس آن ابرار بکسر اول  
 و سکون ثانی و تقدیم رایی مهمله برای معجمه معنی بیرون آوردن لغت عربی  
 از منتخب ابکر بفتح اول و ثالث جمع بکر که معنی شتر جوان سالست لغت  
 عربی از صراح ابی و حنه بفتح اول و کسر دوم و ضم دال و سکون ثانی معجمه  
 و آخر نون مرغیست لغت عربی از حیوة الحیوان ابولک بر وزن قبول  
 ابابیل را گویند لغت عربی از قاموس ابوسیر اس بکر  
 سین مهمله و تحتانی معروف و فتح رایی مهمله و سین مهمله دوم موقوف  
 پرنده ایست که آن را موسیقار گویند و در سنتار سوراخها  
 وارد که ازان آوازهاست گوناگون برمی آید و حکما علم موسیقی را ازان  
 استخراج کرده اند لغت عربی از حیوة الحیوان ابی بر اقصی بفتح بامی حده  
 دوم و رایی مهمله بالف رسیده و کسر قاف و آخر شین معجمه طائر است مثل کنجشک

و تازہ کردن تحمل لغت فارسی از بہار عجم و تجنیس آن نین بفتح اول و دوم نون  
 مکسور و یامی معروف بمعنی نالہ و نالیدن از منتخب و بفتح الف و سکون با می حد  
 و فتح تخانیہ و نون ساکن این بمعنی ظاہر لغت عربی

زین

ربین

### باب الف مقصورہ

فصل الف مقصورہ مع با می موحده در لغت عربی ابی البرار بفتح

و موحده اول مکسور و سکون لام و ضم موحده دوم و فتح رائے مہملہ بالف

و آخر نمبرہ نام طائر لیست کہ در عرب می باشد لغت عربی از حیوۃ الحيوان

ابی جناد بفتح اول و کسر و م با می معروف و تقدیم جیم مفتوح بر خا

معجم مفتوح و کسر وال مہملہ و سکون موحده لغت عربی کنیت حر بارست بکسر حاکم

و سکون رائے مہملہ و فتح موحده بالف و آخر نمبرہ کہ در فارسی آفتاب پرست آمدہ

و در اردو آزاگر گٹ می گویند بکسر و و کاف فارسی و سکون رائے مہملہ و تائے

ہندی از نفائس اللغات اہت بفتح اول و ثنائے مشد و مفتوح و فتح با می بزرگی

لغت عربی از منتخب ابو مدیح بفتح اول و ضم ثنائی بو او معروف و ضم میم و سکون

وال مہملہ و کسر لام و سکون جیم لغت عربی بمعنی جانور یکہ بہ ہند آن راسا ہی

بفتح سین مہملہ بالف و یامی مکسورہ و یامی تخانی معروف میگویند ابی زیبا



پول سیاه هم میگویند و به اردو و فارسی پسیه و تخنيس آن به لغت فارسی  
 کلمه نسبت است چون ما پانه و سالانه و روزانه و الف مقصوره مفتوح  
 و دوم موحده مفتوحه و آخرهای مختفی ایه معنی فراموش کردن بازویاد  
 آوردن کاری از صراح و منتخب و نیز بحرکات مذکور و دوم نون  
 ائه معنی رخیدن از گرانی بار و رخیدن معنی نفس کشیدن باشد  
 بسبب برداشتن و کشیدن بارگران با مشقت از صراح و برهان  
 فصل الف محدود مع واو در لغت فارسی آوردن مصدر  
 فارسی معنی مشهور فصل الف محدود با یاد لغت فارسی آهوجانور  
 معروف و معنی فریاد و عیب آواز بلند نیز گفته اند و کنایه از چشم محبوب  
 لیکن ازین شعر و اله هر وی معنی مطلق چشم هم استفاد میشود شعر  
 دیدم بوی از دیده و او چشم پوشید آهونه شنیدیم که بگزیرد از آهوه  
 از بهاء عجم لغت فارسی فصل الف محدود مع یامی تختانی  
 در لغت فارسی آئینه آسا معنی خریکه مانند آئینه باشد و کنایه از خسار معشوق  
 لغت فارسی آئین بر وزن بالین معنی زینت و رسم و عادت و حدیث  
 و بالفظ دادن و گرفتن و داشتن و بستن و نهادن و کردن و برانداختن

رج

رته

ایند  
اند

بکس الف و سکون تختانیه و ذال معجمه بالف ایذا بمعنی آزدون لغت عربی  
از منتخب و بفتح الف مقصوره و نون ساکن و ذال هندی بالف اند الفظ  
هندی بمعنی پیضمه که در فارسی آنرا تخم گویند **فصل الف محدود و بانون لغت**  
اردو آنکه هم بانون غنمه و کاف تازی موقوف و آخرهای مخلوطه بمعنی حسیم لغت  
اردو آنت بانون غنمه و فوقانیه موقوف بمعنی روده که در عربی آنرا معارکو  
و تخنیس آن آنت بفتح نون بمعنی ترا آن همچنانکه گویند آنت بس است یعنی ترا  
آن بس است و بمعنی زهی و خبی که کلمه تحسین است هم گفته اند از برهان و  
بفتح الف و نون ساکن و فوقانیه مفتوح آنت بمعنی تو ضمیر مذکر حاضر  
و بکسر فوقانیه ضمیر مؤنث حاضر آنت لغت عربی و بضمین و آخرتای مثلثه  
آنت بمعنی ماده یا جمع انشی لغت عربی از منتخب آنچه دوم نون غنمه  
و سوم جیم فارسی موقوف بمعنی شعله آتش لغت اردو و تخنیس آن  
بفتح نون و سکون جیم تازی آنخ نام دارد نیست که آنرا عربی  
زعرور گویند از برهان و صاحب منتخب گوید که زعرور نوعی از میوه است  
و بعضی گفته اند کنار است که هندی آنرا بیر گویند آنه بروزن نشانه  
بربان اردو و چهار فلس مسین را گویند یعنی مس مسکوک و فلس مسین را

زنت

زنت

زنت

زنج



و اول مهر خیز و پاره کوه که پیش آمده باشد و سخت ترین چیز و شیوای قوم  
 و بر مبنی رسیدن چیزی و بدر آمدن بینی و بیک سواستادن الف بفتح تین  
 ننگ عار داشتن و بضم تین الف چرا گاهی که نه چسبیده باشند و کاسه  
 که از آن آب نخورده باشند و چیزی نو لغت عربی از منتخب فصل الف  
 محدود و بانون در لغت فارسی آن بروزن جان یعنی وقت و هنگام و انشا  
 بخیری که دور باشد از غیر ذوی العقول همچو این که اشاره بخیر نزدیک است  
 و ننگ چاشنی و حالتی و کیفیتی را نیز گویند که در حس می باشد و بفت بر نمی آید  
 و آنرا جز شوق نتوان یافت و بمعنی عقل و شراب هم نظر آمده است لغت فارسی  
 از برهان و تجنیس آن بکسر الف آن بمعنی سوراخ و خانه موش از لغت ترکی  
 و بالفتح و تشدید نون آن لغت عربی بمعنی بودن و ناله کردن و بالفتح و الکسر  
 و فتح نون شده و کلمه است که برای تحقیق کلام آرند و گاهی بمعنی نعم یعنی آری نیز  
 می آرند و نیز بالمد اندک زمان و بالمد و نون نون و کسر آخر آن و آن  
 در یابنده و بغایت گرم لغت عربی از منتخب و فتح اول و سکون ثانی آن  
 لغت بها که بمعنی خورش انسان از قسم غله فصل الف محدود و بانون  
 در لغت پنجابی آن با بانون غنچه و دال جمله مفتوحه بالف بمعنی می آید و تجنیس آن

رین

آن

آن آن

آن

وکاف فارسی الکن بمعنی طائری که از طائران خوش انحراف نهندست و بکسر  
 اول و دوم کاف تازی مشد و مفتوح الکن که اهل حساب هند در محاوره خود بمقام  
 احاد صرف کنند لغت هندی فصل الف محدود و با کاف فارسی لغت  
 اردو آگ بمعنی آتش و تجنیس آن بفتح الف مقصوره و کاف تازی ساکن  
 اک بمعنی آفت و آسیب و هلاک باشد لغت فارسی از برهان و بکسر اول  
 و ثانی کاف تازی ساکن اک مخفف ایک که در فارسی بجایش یک استعمال  
 لغت اردو فصل الف محدود و با میم در لغت عربی آفاق بروزن  
 آفاق جمع موق بضم اول و دوم ساکن و سوم موقوف بمعنی احمق و  
 کنج چشم که بطرف بینی نباشد و گوشه زمین با موق لغت عربی از منتخب  
 امر بروزن قادر بکسر میم اسم فاعل بمعنی حکم کنند لغت عربی از منتخب  
 و بفتح الف مقصوره و سکون میم و آخر موقوف امر تجنیس آن بمعنی کار  
 و واقع و حادثه جمع آن امور و بمعنی فرمودن و فرمان جمع آن امر و بفتح  
 امر نشانهای سنگ جمع امر لغت عربی از منتخب فصل الف محدود و با میم  
 در لغت فارسی ابدن بروزن برهن بمعنی معر و لغت فارسی فصل الف  
 محدود و بانون در لغت عربی آفاق بروزن آفاق جمع الف بمعنی

سرن

سرن

سر

سر

ر

ر



و نزد مؤلف تبرکب هر دو لفظ کنایه از آفتاب برست و آن جانوری است  
 مشابه چکلیاسه که آن را حر با گویند لغت مرکب آفتاب عذار کسبکه روی تان <sup>سند</sup>  
 داشته باشد و کنایه از رخسار معشوق لغت مرکب آفتاب شرمغنی آن خرمکه  
 صفا و روشنی نشان خورشید دارد و کنایه از قلب مرکب آفتاب و صبح <sup>حسب</sup>  
 نور او کنایه از رخسار معشوق لغت مرکب فصل الف محدود و با فاد لغت  
 فارسی آفرین بر وزن نازنین بمعنی تحسین و حمد و دعای نیک و کلام قدس  
 گفتن هم آمده و امر از آفریدن و بمعنی آفریده نیز آمده لغت فارسی از برهان <sup>بهر</sup>  
 آفتاب زاینده آفتاب کنایه از شب یلدا لغت فارسی فصل الف محدود  
 مع قاف در لغت ترکی آقا بقاف بمعنی خداوند از مدار و صاحب بهار <sup>بهار</sup>  
 نوشته که این لفظ را چون بر اسم شخصی مقدم کنند برای تعظیم باشد و اگر از اسم  
 منوخر آرنند برای تحقیر باشد لغت ترکی فصل الف محدود و با کاف فارسی  
 در لغت فارسی آگهی و آگاسی هر دو بیای معروف بمعنی خبر و خبرداری  
 و پوشیاری و بالفظ بودن داشتن و دادن و یافتن و شنیدن و آمدن <sup>ن</sup>  
 مستعمل از بهار <sup>بهار</sup> فصل الف محدود و با کاف فارسی در لغت بنگله  
 النضم دوم و سوم ساکن بمعنی آتش لغت بنگله و تجنیس آن لفتح الف مقصود

ورشیدی و بالف محدود و سین مهمله ساکن و فوقانیه مفتوح بالف و آخر ن  
 آستان بروزن پاسبان معنی چوب یا سنگی که پیش در نشاند  
 لغت فارسی و به تخفیف اول و سکون دوم و سوم نون اسنان جمع  
 سن معنی دندان لغت عربی از منتخب و لفتح اول و سکون ثانی و سوم فوقانیه  
 مفتوح استن جای خواب و آرام لغت فارسی از برهان و نیز حرکات مذکور  
 و بجای فوقانیه بائی فارسی اسپان جمع اسپ لغت فارسی **فصل الف**  
 محدود مع فاد لغت عربی افعال بروزن آمال معنی سچم یا کوه چک شتر که هر  
 مادران خود باشند و معنی افکنندنی و بکار نیامدنی لغت عربی از منتخب **فصل**  
**الف** محدود و با فاد لغت مرکب آفتاب منظر لفظ اول بروزن مانتاب  
 بحسب لغت تابش و روشنی و پرتو مهر است همچو مانتاب که تابش  
 و روشنی ماه باشد و بعضی گویند معنی ترکیبی آفتاب است بحسب اصطلاح  
 شمس را گویند و معنی روز هم آمده است و کنایه از شراب انگور می هم است  
 و نزد ارباب سلوک از روح مراد است و از مانتاب نفس و گویند روح  
 و بر بدن بمنزله آفتاب است و نفس بمنزله مانتاب از برهان و لفظ دوم  
 بروزن خنجر معنی جای نظر و گوشه و بالضم مهلت داده شده از موند الفضلا

آستان

اسنان

استان

اسپان



آسایش بروزن آرایش بمعنی راحت و آرام و بالفظ کردن یافتن و دیدن  
 و هم خوردن مستعمل و حاصل مصدر آسودن لغت فارسی از بهار عجم آسانی  
 بروزن خاقانی بمعنی سهولت و بالفظ شدن و کردن و نمودن و گرفتن مستعمل  
 لغت فارسی از بهار عجم آسمانی بروزن کامرانی یائمی نسبت بالفظ آسمان  
 مرکب و مجازاً رنگ نیلگون را هم گویند و هر چیزیکه نسبت با آسمان داشته باشد  
 لغت فارسی از بهار عجم فصل الف محدود و با سیدین جمله در لغت اردو آسرا  
 بروزن آشنا بمعنی امید لغت اردو و تخنيس آن آسرا بالف مضموم و فتح سبزه  
 جمله و رایی جمله مفتوح بمعنی زندانیان لغت عربی و بالکسر آسرا بمعنی برفتن  
 لغت عربی از منتخب فصل الف محدود و با شین معجمه در لغت فارسی آشکا  
 به شین موقوف و کاف مفتوح بالف و رایی جمله موقوف ضد نهان بمعنی ظالم و پوید  
 فارسی از برهان آشیان با یائی تخانیه بروزن رازدان خانه مرغان و سقف  
 خانه باشد لغت فارسی و تخنيس آن آشنان لضم اول و سکون شین معجمه  
 و فتح نون بالف و آخر نون موقوف لغت بها که بمعنی غسل و در فارسی بدون  
 نون آخر گیا هست شور که در زمین شور روید چون بدان جامه نشویند مثل صابون  
 صاف گرداند و هر گاه که آنرا بسوزند آشنار میشود یعنی سخی لغت فارسی از برهان

آسرا

آسرا

آشنان

اشیا

اشیا

اشیا

اشیا

آس و فارسی و سنگ مدور که از آن غله را آرد سازند لغت فارسی از غیاث  
 و تجنیس آن اشیا که بمعنی چیزها آمده لغت عربی و دیگر آشناسکون  
 شین معجمه و نون بالف رسیده بمعنی معروف که نقیض بیگانه باشد و شناور  
 و آب و زر را نیز گویند که شناکنده باشد و شناوری و آب و زر را  
 هم گفته اند لغت فارسی و هم استا بضم و فتح الف مقصوره و سکون سین جمله  
 و فوقانیه مفتوحه بالف رسیده نام کتاب معان و احکام دین آتش پرستی  
 تفسیر زید تصنیف ابراهیم زرتشت و هم استا بکسر الف و سکون سین جمله  
 و فتح تائی فوقانیه بالف رسیده بمعنی ستایش از موند الفضلا و صاحب کشف  
 استار و مخفف استا و هم گوید آسمان مقابل زمین مرکب است از آس  
 بمعنی آسیا و مان کلیده نسبت است لغت فارسی از بهار عجم آسان بر وزن  
 سامان بمعنی سهل لغت فارسی استانه به سین موقوف و تائی شناه فوقانیه  
 مفتوح چوب یا سنگی که پیش در نشانند و تجنیس آن آشیانه بمعنی مطلق خانه  
 حیوانات و بمعنی سقف خانه مردم چنانچه خانه یک سقفه را یک آشیانه و دو سقفه را  
 دو آشیانه گویند بمعنی اول بلفظ چیدن و نهادن و بستن و گذاشتن و گرفتن  
 و ساختن و کردن و افراختن و برداشتن استعمال لغت فارسی از بهار عجم



و دیگر معانی آید هر جا که دو حرف از جمع شوند حذف یکی از آن جا نمانده اند نسبت  
 دولت خوب تر از خاطر خود رفتن نیست **سایه** بال هجا بر سر درویشان است  
 و نیز به لغت ترکی معنی اندک آمده از مؤنذ الفضا و غیاث و منتخب الف محدود  
 بارائی هندی اگر چه نیکه پس آن پنهان شوند مانند درخت و توده ریگ  
 و بنا و تخته در و مانند آن بر عربی خمر بفتح خای معجمه و میم و رائی مهمله در آخر گویند  
 و بالف مضموم و رائی هندی ساکن اگر لفظ هندی معنی به پر صیغه امر از پدید  
 از تفاسل اللغات فصل الف محدود و با سین جمله در لغت عربی آسد و سا  
 بروزن عابد و آزاد جمع آسد که معنی شیر آمده و تخنيس لفظ اول آشد بالف  
 مقصوره منقوح و شین معجمه و وال مشدوده جمله معنی سخت تر از منتخب و دیگر  
 آسد بکسر اول و سین جمله مشدود منقوح بند کردن سیل لغت عربی از شتهای لارب  
 فصل الف محدود و با سین جمله در لغت فارسی آسا معنی مثل مانند و  
 فازه و خمیازه بالفظ زدن و کشیدن و کردن مستعمل و امر از آسودن لغت  
 فارسی از مؤنذ الفضلا **آسیا** مخفف آسیا که در اصل آس آب بود چون  
 الف محدود که در حقیقت دو الف است بالفظی در آید یکی با تحتانی بدل شود  
 آسیا آبی باشد که به تحریک آب میگرد و دو آسیا معنی مطلق آس هم مستعمل میشود

۱۸

۱۹

آشد

آسد

آرام قلب آرام است بافتح و مد همزه ثانی و مفروش رخم بالک و سکون همزه  
 لغت عربی از منتخب و در فارسی بمعنی سکون و قرار و این مجاز است و بالفظ  
 بدون و گرفتن و کردن و دادن و داشتن و رفتن مستعمل از بهر هم **فصل الف**  
 محدود و بار را جمله در لغت فارسی آرد و بروزن کار و بدل موقوف بمعنی پنجم از  
 سائیدن غله حاصل شود لغت فارسی از برهان و تخمیس آن آرد و مضارع آوردن  
 و بضم الف و فتح رایی جمله و دال جمله ساکن آن روز نام غله لغت بها که که به آرد و آنرا ماش  
 گویند و در فارسی بنویسند از لغات آن روز و بروزن آرد و تمنا و خواهش  
 فارسی و نیز تخصیص شاعری که مصطلحات الشعرا از دست از بهر هم آرام و ده بمعنی آرام  
 و بنده لغت فارسی **فصل الف** محدود و بار را می جمله در لغت ایالیه یعنی انگریزی  
 آرس کسبر رایی جمله و سکون میم و سین جمله موقوف بمعنی بیار لغت انگریزی **فصل الف**  
 محدود و باز را می مجهم در لغت فارسی آرد و بروزن را از خواهش با برام و این ترجمه  
 حرص است و تخمیس آن به رایی جمله آری صیغه امر از آوردن و نفتح الف مقصوره و سکون  
 رای جمله از مخفف اگر و نفتح اول و تشدید رایی مجهم لغت عربی از بمعنی فراهم آوردن  
 و بگناه دلالت کردن و از جا جنبانیدن و آمیختن و جوش کردن دیگر افزودن  
 آتش و نفتح اول و سکون رایی مجهم از حرفیست که بمعنی ابتدا و علت و تجسید

از

از

از

از



و سکون ثانی و راسی مهمله بیانی معروف لفظ عربی صیغته و حدان حکایت لغت <sup>شکام</sup>  
 بعضی می شناسم لغت عربی از منتخب و آذری بالف مدوده و ذال معجمه مفتوح  
 و کسر راسی مهمله با تخانیه معروف لفظ آذر مرکب است با یائی نسبت لفظ <sup>کود</sup>  
 بفارسی بچند معانی آمده و صاحب فرنگ جهانگیری بضم دال نقطه <sup>تصحیح</sup> و اریح  
 کرده و شرح بسیار طولانی بر آن نوشته است مجلا بمعنی آتش است که بعربی نار  
 خوانند و نام فرشته نیز است که موکل آفتاب است و امور و مصالحی که در روز آذر  
 واقع شود با و تعلق دارد و نام ماه نهم بود از سال شمسی و آن مدت بودن آفتاب است  
 در برج قوس و نام روز نهم باشد از هر ماه شمسی و بموجب رسمی که میان فارسیان  
 مقرر است که چون نام روز با نام ماه موافق آید آن روز را عید گیرند و جشن سازند  
 درین روز ازین ماه و عید کنند و آتش خانه ها برویند و مزین گردانند و کنایه  
 از عشق هم است لغت فارسی از برهان **فصل لف محدود و با ذال معجمه و لغت**  
 عربی اذان بروز آن وان جمع اذن بضم تین بمعنی گوش و شنیدن آن بالف مقصوره اذان  
 بانگ نماز و آگاه کردن خبر بگوش رسانیدن لغت عربی از منتخب یگ اذان بضم اول  
 و فتح دال مهمله و آخر نون موقوف بمعنی بر از لغت حبشی **فصل لف محدود و با یائی مهمله و لغت**  
 عربی آرام بروز آن شام نشانها و گورهای قبیله عادی و آهوان سپید و برین لغت یر

عزوری

اذان

اروان

و تجنیس آن آخری بفتح خای معجمه معنی دیگر و هم اجزای بفتح و سکون جیم و رای ممله  
 موقوف بمعنی مزد دادن و مزدور بودن و استخوان شکسته پیوستن مزدکار و پنهان  
 از منتخب بالف مدوده و خای معجمه مضموم و رای ممله موقوف آخر مخفف آخر  
 علف سپان و معنی استخوانیکه آنرا بپند میهنسلی گویند و بالف مدوده و جیم مضموم  
 و آخر رای ممله آخر معنی خشت لغت فارسی از غیثات فصل الف مدوده با و ال ممله  
 و لغت مرکب آدم شمار بروزن آن خوشکار معنی شمار کننده مردم و کنایه از ربک رباب  
 لغت مرکب آدم نما بروزن آن با معنی ظالم کننده آدم و کنایه از انوار پنچتن مطهر  
 آدم ساز بروزن آن تشبیه لغت مرکب معنی آراسته کننده آدم و کنایه از پنچتن پاک  
 آدم گر بروزن آن گر معنی سازنده آدم و کنایه از انوار پنچتن پاک لغت مرکب  
 آدم و ارب بروزن آن تشبیه معنی نگاه میان آدم و ایما جانب پنج معصوم لغت مرکب  
 آدم و ر بروزن آن سنگ لغت مرکب معنی درنده آدم و لقب خاص جناب حیدر گراز است  
 آدم نگاه بروزن عالم پناه لغت مرکب معنی هم نگاه آدم و جانوریکه بسیار باد میماند  
 باشد آدم بند بروزن حاجت مند معنی قید کننده آدم و اشاره از عزایل یعنی <sup>لعین</sup> پلیر  
 فصل الف مدوده با و ال ممله در لغت بنگله آوری بضم و ال ممله و کسر را  
 ممله یایی مجهول معنی برای خوشوقتی تو لغت بنگله و تجنیس آن آوری بفتح او

آخر اجز

مخفف

ممله

آوری



معنی آمد که ضعی است و آن لفظ هندی معنی آمدن که مصدر است و نیندانا  
 نقیج اول و تشدید نون مرضعه را گویند لغت اردو و اطمه سکون تائی هندی  
 و هائی مخلوطه معنی هشت عدد معروف و تخنیس آن اطمه بالف مقصوده مضموم  
 دوم ساکن و آخر هائی مذکور معنی بر خیز فصل الف محدودده با حیم عربی در  
 لغت اردو آج بروزن تلج معنی امروز و تخنیس آن ایچ بکلف سکون  
 حیم فارسی لغت ترکی معنی لطن و درون و معنی بیاشام هم آمده و بالف محدودده  
 آح نیز لغت ترکی معنی اگر سنه و بالف مضموم و سکون حیم عربی آح معنی گروه از  
 لغت ترکی و مؤنذ الفضلا و آخ بالف محدودده با خائی معجمه کلمه تحسین و آفرین  
 لغت فارسی از بهار عجم و نقیج الف مقصوده و خائے معجمه ساکن آخ معنی  
 برادر لغت عربی فصل الف محدودده با حیم فارسی در لغت بنگله آچی بکسر  
 حیم فارسی و هائی مخلوطه و تخانیه مجهول معنی خوب و بهتر و در اردو بد معنی بالف  
 مقصوده و تخانیه معروف و مجهول برای نوشت و مذکر آمده اچنیهان نقیج حیم فارسی  
 و سکون نون و فتح بائی موحده و هائی مخلوطه و آخر الف لغت بنگله معنی حیرت  
 و بالف مقصوده بزبان اردو فصل الف محدودده با خائے معجمه در لغت عربی آخر  
 بکسر خائے معجمه و آخر رائی مہمله معنی پسین و اسمی از اسمائی حق تعالی جلشائ لغت عربی صرا

میتا انا حیم

ایچ

ایچ  
ایچ  
ایچ  
ایچ

طرف راست هر چیزی و نیز گفته است که هر دو عضو انسان چون دو ساعد  
 و دو قدم هر چه رو با انسان دارد انسی است و هر چه پشت با انسان دارد  
 وحشی است و با اصطلاح خوشنویسان رخ راست قلم را انسی و روی چپ را وحشی  
 گویند لغت عربی از منتخب و ایسی لفظ هندی بفتح الف و سکون تحتانیه و سین <sup>مکسور</sup>  
 بایاتی معروف بمغنی چنین آمده **فصل الف محدوده با فوقانیه هندی**  
 در لغت اردو و اطمانه سائیده را گویند که بفارسی آردست و تخنیر آن آ یا  
 به بایاتی فارسی بحركات مذکور بزبان ترکی همیشه کلان را گویند و آن بحركات مذکور  
 و حروف دوم نون لغت ترکی بمعنی ماور و بالف مقصوده منقوصه آنادر عربی بمعنی  
 من و وحشی نیز بهمین معنی آمده و آ بالف محدوده با موحده بمعنی عم از لغت ترکی  
 و الف محدوده با تحتانیه آ یا لغت ترکی بمعنی کف دست و عمه از مؤنذ الفضلا و  
 لغت ترکی و هم کلمه تمنا و افسوس و شاید و کلمه استفهام و برای استعجاب و  
 بمعنی والله اعلم آید از رشیدی و برهان و غیاث اللغات لفظ مشترک رمعانی  
 بعربی و فارسی و آ بالف محدوده با موحده بمعنی پدران لغت عربی و بالف <sup>مقصود</sup>  
 و حركات مذکور آ یا بمعنی پدرو بالضم آ یا بمعنی مکروه داشتن خبر را و بالکسر آ یا  
 بمعنی باز استادن از چیزی و سر کشی کردن لغت عربی از منتخب آ یا لفظ هندی

ایسی

تریا

تریا

تریا

تریا

تریا

آ یا آ یا آ یا



نشین معجمه و بکسر دوم معنی معروف هر دو صحیح و تش بغير الف ممدوده مخفف آن  
 لغت فارسی از بهار عجم و تجنیس آن بکسر الف مقصوره و سکون نون و آخر  
 سین مملیه موقوف الش نوع انسان لغت عربی از منتخب بالف مضموم نون ساکن  
 انس خو گرفتن و آرام گرفتن بخیری و الفت گرفتن لغت عربی از منتخب بفتح سین  
 انس نام یکی از اصحاب آنحضرت صلعم لغت عربی و هم انس بالف ممدوده  
 و نون مکسور انس کننده لغت عربی از منتخب و نیز انس بالف ممدوده و فتح بای  
 فارسی معنی سمد گیر و با هم لغت اردو و هم انس بالف ممدوده و بای موحده مفتوحه  
 نام شهری و دینیه ایست نامعلوم لغت فارسی از برهان اتون بروزن خا زنیکه  
 دختران را تعلیم خواندن و بد لغت فارسی و کچم دان و زه دان را نیز گویند از برهان  
 و عربی مشیمه خوانند و تجنیس آن بالفتح و تشدید فوقانیه مضموم و تخفیف اتون  
 معنی تنور گچ زروان نزد صاحب صراح نوشته که آتشدان آهین را گویند  
 لغت عربی آتشی بکسر شین معجمه و بای معنی معروف آنکه نسبت با تش داشته باشد  
 و آتشی نوع جن را هم گویند و این لفظ مرکب است از آتش و بای نسبت  
 و تجنیس آن انسی بکسر الف و سکون نون و سین مملیه مکسور و تختانیه معروف  
 معنی آدمی و رومی کمان که طرف کماندار باشد و طرف چپ بر حسن و راست بر جمعی گویند

نس

نس

انس

انس

انس

در بعضی نسخ  
 اتون

اتون

نس

اسم فاعل از ابالغت عربی از متخلف و کشف و نفتح الف مقصوره و کسر بای می شود  
 و آخری بای می شکم ابی معنی پدر من و الف و نون مکسوره و احسن تحتانی معروف  
 آئی معنی در یافتن و به نهایت رسیدن گرما از کشف و بالف و نون بشد و مکسوره  
 آئی معنی تحقیق که من آئی نفتح الفون مکسور معنی اسپ کار آمدنی از لغت  
 ترکی و بحرکات مذکور بزبان حبشی معنی بزبان اردو سنان که سر نیزه باشد  
 و باصطلاح فن بکنتی نام ضربی است و بمحدوده کسوفوقایمه و یای تحتانی معروف  
 آئی معنی آئی که جرات از آن حل کنند و نمازی سپرخ مانند لغت ترکی و  
 بالف مقصوره منقوحه و فوقایمه مکسور و آئی مجهول بزبان حبشی آئی معنی تو  
 بالف محدوده و مثلث مکسور و یای معروف آئی سخن چین عجب لغت عربی  
 از کشف فصل الف محدوده با نامی فوقایت عربی آبان بروزن سمان ماده  
 و بضم اول و ثانی بغیر الف دوم جمع آن یعنی آب نور سرچاه و پایه بروج  
 و سنگ بزرگ سرچاه لغت عربی از متخلف و تحنیه الف محدوده و بای موحده  
 آبان لغت فارسی بروزن آسان مدت مانده بروج عقرب که فارسی آنرا  
 آبان ماه گویند و اهل هند کاتک لغت فارسی انکس اول و تشدید ثانی  
 آبان هنگام و اول خیزی و وقت لغت تازی نقش نفتح دوم و آخر

آری

آری

آری

آری

آری

آری

آبان

آبان



هر باد

مشتین

مشتین

لغت فارسی از برهان و هم آباد بالمجمع ای همیشه آمده و بمعنی خشم گرفتن و رسیدن  
لغت عربی از تخب و صراح استستن برود و استن نهفته و پنهان را گویند و  
هر حیوانیکه چه در شکم داشته باشد یعنی حمل داشتن و منجد شدن نطفه در شکم و جنین آن  
بالف معده و تائی فوقانیه مفتوحه و شبجه استین یا ونون نسبت است هر چه که  
نسبت آتش دارد مثل آتشین خسار استین بفتح بای موحده و سکون شین معجم  
و فتح تائی فوقانیه بمعنی نهفته و پوشا استین و بکسر ثالث نیز از برهان ابرو  
و ابرخ در اصل باضافت است ترکیبی آن خوبی روی و صفای چهره و بمعنی  
جاه و اعتبار مجاز است و در عربی ضافت بالفط برودن و باختن شکستن  
و سخن مستعمل لغت فارسی از برهان است آن لضم اول سکون تائی فوقانیه و  
رائی جمله مضموم و و او مجهول و بمعنی رو برو لغت ترکی و نیز زبان هند  
از بلندی بریر آمدن صیغی جمع و تعظیم و بالف مقصوره مفتوحه و بای موحده  
ساکن ابرو موئی سیاه که هم باشند عربی حاجب گویند ابی بکسر بای موحده  
و آخر تخانیه معروف در است کننده و منسوب بآب نام رنگی است مشهور و نام  
میوه ایست که آن را بهی نوعی سفر حل اگر زن حامله خورد و فرزند می شود خوشگوار  
و نوعی از انگور هم است لغت فارسی و عربی سر کشی کننده و باز ایستنده

مشتو

ابو

بکسرتین که بمعنی بغل آمده لغت عربی از منتخب ابال بروزن آمال جمع ابل  
 بکسرتین بمعنی شتر است از منتخب تجنیس آن بضم اول ابال لفظ هندی بمعنی  
 جوش و هم آمال بالمد و فتح ثانی مشد زبرگی و بضم نام کوهی و نام مردی لغت  
 عربی از شمس اللغات فصل الف محدود و مع بای مؤصده در لغت فارس  
 آب بمعنی فیض و غرت و رونق و خوبی و خشدگی و تیزی تیغ و طرز و روش و ناک  
 ماه رومی و آن بجاه بهادون که ماه هند است باندک تفاوت مطاقت دارد  
 و نیز لفظ آب و آبه کلمه نسبت است چون سرو آب و سرو آبه بمعنی بر و گور آب  
 و گور آبه بکاف فارسی بمعنی گنبد که بر سر مقابر سازند لغت فارسی از بهار عجم  
 و هم بمعنی سیما کُنایه از خجالت زده و همواره راه رونده و در حقیقت اشارت  
 از عقل کامل و عقل کل و او را نفس مَهله گویند از بهان و تجنیس آن بابائی فارسی  
 آب لفظ هندی کلمه تعظیم برای منی مخاطب بالف منصوره منقوصه و سکون مؤخره  
 ابک در عربی بمعنی پدرو به هندی بمعنی الا ان بالف کسوره و سکون فوقانیه است  
 بزبان ترکی بمعنی ساگ کم شود و بکن و گویم آمده و بالف ندوده و مشناه فوقانیه است  
 هم لفظ ترکی بمعنی اسپ و بمعنی پندار نیز آمده از لغت ترکی آباد و بروزن از او بمعنی معزور  
 که در مقابل ویرانست و بمعنی درود و شنا که در مقام تجنیس گویند و نام خانه کعبه

زبان  
 آمال

آب  
 آب است  
 است



گنجینه پیش احباب نمودم و آن را مشتمل بر حرف تہجی ساخته و سر بر حرف ر با ب  
 و حرف و صل را فصل مقرر نمود. و نام تاریخی ملاذ الکلمات کہ یکی از ملاذہ ام  
 فی البدیہہ گفته نہاد و تبارک خود را اوج فرسودم و من اللہ التوفیق و ہو الرفیق  
 و اکثر لغات ہر زبان را چون بنا و لغت بہ اوج تجنیس و بر فرار تحقیق و تدقیق  
 رساندم و حاشیہ کتاب ہذا را از گنوارہ آن خلعت رقص طاوسی دادم ہر کہ را  
 منطو رہ باشد چشم کہ از نظر انصاف صاف ملاحظہ فرماید و ہوش از روی نحر دان و  
 عقول زد و انایان بہ تکلم ہر لغت رہاید واضح باد کہ لغت ہذا را تصدق ولای ائمہ  
 اشاعشر کہ دو از وہ برج از بروج رفعت بار تعالی اند و حکمران و از وہ شہور  
 سال خدا اند بہ دو از وہ زبان منقسم نمودم و خالق زبان را بعطای این جنس  
 گران مایہ از ہر بن موستودہ لمولفہ بطرف تو دارم دل ریش را بہ تو دانی مال کم پیش را  
 اول زبان تازی و دوم مرکب از عربی و فارسی سوم فارسی چهارم  
 ترکی پنجم ایٹالیہ ششم شنکیرت ہفتم ہا کہا یعنی کوی ہشتم پنجابی نہم حبشی توام تو  
 دہام راوگالا سواتی شکوہ بنبا و ہم ہنگلیہ یازدہم کشمیری و از وہم اردوی معلا

الندیس	باب لف محدود	باقی ہوس
فصل لف محدود مع با موصدہ در لغت عربی آباط بروزن خلاصہ جمع ابط		

و نجم اللہ الثاقب امام المشارق و المغرب ابوالحسنین علی ابن ابیطالب علیہ السلام  
 چون حسب ہدایت خاتم جنین گفتم زبانم چالاک و ذہنم بیباک گردید پس گفتم  
 شاہسور ریکہ عرصہ فردا یکقدم تو سن اوست و نگار ریکہ عرصہ دنیا متمدن سخن اوست  
 ہمانیکہ او تعالیٰ میریان او سلطانیکہ قصر بالاخوان او معشوقیکہ محبوبہ دنیا عاشقہ  
 دلست عاشقیکہ اطاعت خدا در نان جوین ذائقہ دلست متکلمی کہ بیولائے کلام  
 منضبط از دست مصوریکہ مادہ انام مختلط از دست ناجوریکہ تحت مضامین تحت زانوش  
 یکہ تازیکہ کل عالم سر موش المؤلف علی آنکہ دریدا اثر در بدست بن علی آنکہ بدر بہادر است  
 در دود نامحدود بر باقی اولاد اجدادش تا صاحب العصر باد بالنون و الفصاد  
 اما بعد زلزلے خوان ارباب صفا و نقش قدم صاحبان دکا مخفی مثل باد صبا  
 و منجلی مانند اختر راہ نما گر بیان دانان اہل زبان مقطوع اللسان مصرع  
 زبان بریدہ بکنجے ستہ صم بکم شہر بہ واحد علی سلطان عالم شاہ اودہ ملکہ شہرت  
 در تر از تختگاہ اودہ مقیم کلکتہ مٹیابرج و موجی کھولہ ابن امجد علی شاہ جنت مکان  
 خوش مرتبہ بخدمت طالبان لغات عرض میدارد کہ در زبان اردوئے خاص  
 کہ حصہ من فقراست چہ یافتیم کہ بلغات چند زبان کوشش نمایم چون لغات اکثر السنہ  
 یہ صندوق سینہ ام نہفتہ بود ندلا محالہ برائے افادہ خاص دعام ہر آنچہ در ذہن ناقصم



فریبگ جهانگیری گرد عقاش زاویه نشین و حجج الفرس کمال فراست و داناییش  
 بے تکین مدارا فاضل در علقب خانه او طفل نادان و منتهی الارب در ابتدا بے  
 شعورش ایچچدان سینہ صاحب قاموس بدایع بندگیش پرتاؤوس و طائر سدره از  
 محبتش در قفس ملاء اعلیٰ محبوبس عم لواله و جلیستانه حالا ملک بے زباں روئے خود را  
 در نوبت محمدی بر سر قرطاس می مالود بلبل زہنم در محبتش بگلشن دعا غم می نالد نعت  
 رسولیکه سقف زبرجد کاشانه اوست و بیخامبریکه استون بلورین عرش خداوند  
 خانه اوست محبوبیکه از شفقت باری تعالی به خطاب حبیب مخاطب شد و خبریکه خبر از  
 جانب غیب گفته ارض و سما تاج احکامش سرا ملک پابند کلامش لوی چرخ راناب  
 از دست و بگوش زہرہ در نایاب از دست منجینت پرده زنگاری بدستیارے

ادماند سیرد غزالان حرم حمید در محبتش منجیر متنوی من مؤلف

رسولیت فرمانروای جهان

رسولیت افسر سرسلاان

کرد نیض جار لیت بهر سخن

کرد رونق و خورمی در بدن

نهمی پناه محمد ابن عبد اللہ صلوات اللہ علیہ و آلہ الطیبین الطاہرین منقبت زین العابدین  
 قلم را سنجیدم نہایت ثقیل یا تم گفتم چیست کہ رواں نمی شوی گفت خوش بگو

شہدان امیر المؤمنین و امام المتقین و حبیب الدین و المسلمین سید اللہ الفقار



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طبقاتِ ریاحین نثارِ باغبانِ بہارِ عجم کہ ریاض و گلشنِ مسکن و عدم برہانِ قاطع  
برصناعی اوست و کشف اللغات ز فاشائی گوید دلیل ساطع صبی اوست  
غیاث اللغات مودت الفضلائی زمانہ و مصطلحات الشعر ابروی ز اجزائی یگانہ  
آئی نزدش سچو قابوس و صاحبِ منتخب اللغات باہ صنفِ زبان دانی مثل ما یوس  
صاحبِ صراح صریح بہ نفائس لغاتش نمیسرسد و ترکہ بہ کریم اللغاتش  
نمیسرسد بہت قلم بہ لطائف اللغات او یک قطرہ او کثر اللغات او فضلا عن ذلک او  
بنی مایہ سراجِ ہدایت ازیدرسولانش و شن و فرہنگ رشیدی از یادش است  
سراج اللغات پیش درگاہش شتار و شمس اللغات و در سحاب لسان اشکبار  
تاج اللغات در قلم و خاصش بنی نگیں و مفتاح اللغات پیش از نور پشین بدید

PK  
637  
S54



بعون الملك العلامة خالق دهر وایام کتاب مستطاب و رفعت تالیف عظام شهریار  
گردون بمقام حضرت اختر ذی احتشام ابوالمنصور ناصرالدین سکندر جاهد پادشاه  
عادل قیصر زمان سلیمان عالم محمد واجد علی شاه فیاضی آید و خداوند فکرمه و سلطنته  
و افاض علی العالمین بره واحسانه در شهر جمادی الثانی سنه ۹۳ هجری لمسی به نام تاریخی

# ملاذ الکلمات

سنه ۹۳ هجری

در مطبع سدطانی راه تمام رئیس لدوله زیور طبع پوشید



PLEASE DO NOT REMOVE  
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

---

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

---

PK  
6375  
S54

Shah, Vajid 'Ali  
Malaz al-kalimat



1875





MALAZU-L-KALAMAT

ملاذ الكلمات

از

واجده علی مناعه اختر











008009719030



